انا مدینة العلم علی بابها

انا مدینة العلم و علی بابها

سنه ۱۲۶۷ [illegible]

١

دع

وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَبَّہٗ لَیلَةَ المِعْرَاجِ وَسَمِعَ مِنْهُ فَقَالَ یَا رَبِّ اَیُّ الاَعْمَالِ اَفْضَلُ فَقَالَ اللّٰه
عَزَّ وَجَلَّ یَا مُحَمَّدُ لَیسَ شَیءٌ عِنْدِی اَفضَلَ مِنَ التَّوَکُّلِ عَلَیَّ وَالرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ حق تعالی
خطاب فرمود که ای پسندیده ای گزیده وای بهترین بهتران ای قافله سالار انبیا وای مقتدای معظم اصفیا هیچ
خصلت از خصال پسندیده بحضرت من گزیده و کار عالم دوستر از توکل جوهری نیست زیرا پسندیده قسمت من
حکمت خیزد و کار خود با دوست گذاشتن علامت معرفت بود و ثمرهٔ حقیقت این دو ست کردن نسق توکل است
چنانکه حق سبحانه تعالی میفرماید وَعَلَی اللّٰهِ فَتَوَکَّلُوا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِینَ **وَمَشَایِخ** قدس الله
ارواحهم در توکل سخن بسیار گفته اند و معنی توکل آنست که سر دوستی در حضرت فرمان پیوسته اگر بستن و کار خود درد
او بستن و بدو باز گشتن و وکیل اسمی است از اسماء حسنی حق همه متوکلان او کیلست و در بنده کار سازد و فیل اما
توکل شجره ایست پرباریست بیخ او یقینست و تنه او تسلیمست و شاخ او پسند قسمتست و شکوفه او رضا
و غصن او شکر و ثمره او تفویض است آنجه او از جوبار رحمت پرورش او در زمین معرفت پایه او در باب سلوک **نظم**
باشد از آدم ردود است باب ، در جهان همچو کاسه بر سر آب فارغ از بهرهٔ جسم ، یافته تنهای ز هیچ کار کشته
بحضرت ، شاکر از حق از کرد سپاس **یا احمد** وَجَبَتْ مَحَبَّتِی لِلْمُتَحَابِّینَ فِیَّ وَوَجَبَتْ
مَحَبَّتِی لِلْمُتَوَاصِلِینَ فِیَّ وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِی لِلْمُتَقَاطِعِینَ فِیَّ وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِی
لِلْمُتَوَکِّلِینَ عَلَیَّ وَلَیسَ لِمَحَبَّتِی عَلَمٌ وَلَا غَایَةٌ وَلَا نِهَایَةٌ کُلَّمَا رَفَعْتُ لَهُمْ عِلْمًا وَضَعْتُ
لَهُمْ حِلْمًا اُولٰئِكَ الَّذِینَ نَظَرُوا اِلَی الْمَخْلُوقِینَ بِنَظَرِی اِلَیهِمْ وَلَمْ یَرْفَعُوا الْحَوَائِجَ اِلَی
الْخَلْقِ بُطُونُهُمْ خَفِیفَةٌ مِنْ اَکْلِ الْحَلَالِ نَعِیمُهُمْ مِنَ الدُّنْیَا ذِکْرِی وَمَحَبَّتِی وَرِضَایَ عَنْهُمْ
پس خطاب مستطاب حق تعالی شنید که یا احمد محبت خدا فرض بنده گان کرده ام که با یکدیگر محبت ورزند

يا ابن آدم ان رضيت بما قسمت لك ارحت قلبك وبدنك وانت محمود محبوب وان لم ترض بما قسمت لك سلطت عليك الدنيا حتى تركض فيها كركض الوحش في البرية ولا تنال الا ما قدرت لك

هم چنین دارند و قسم کسانی که از مخالفان قسمت نام برند و با فرمابرداران هم بوند و معلوم

و توکل برین اعتماد نهند این خصال کرین در بند شان محبت منفعت و لایت محبت مرا اهل

جمله معامله هر کرا بطلان از علم و عمل محبت خواستم عمامه حلم بر سر او نهادم پس صفت این مردمان

صفت این جوانان چنین گفت ایشان کسانی اند که بنور نظرم در خلق نکرند و این نظر دو معنی دارد یکی آنکه چون از هم بخلق

نکرند جمله را در قبضه قدرت پدید آمده بینند و ایشان را نظر رحمت نکنند و ایشان را معذور دارند

دیگر آنکه حق تعالی مواخذت کند و در معتبرشان بنظر رحمت نکرد و در مردودشان بنظر مخالفت و

بموقف نکاهداشت آن رتبت و معنی دوم بظاهر شریعت موافق تر اهل معرفت از نظر حکمت و شریعت

دلیل نظر رام دیگر آنکه بوقت حاجت از من شرم دارد که حاجت بغیر من دارد شکم ایشان سبک بود

از لقمه حلال یک معنی آن بود که لقمه حلال مرد را در طاعت سبک کند و معنی دیگر آنکه چون از حلال کم خورد

از حرام هیچ نخورد و چون شکم خالی بود دل بیدار بود دیگر آنکه چون حلال کم بود کم خورد دیگر آنکه سیر خوردن از حلال

برخود حرام کرده بود تا بار سنتم دوستی خدا بیدش کشیده بهر مجلس نعیم دوستان من ذکر بود حضرت ابراهیم

ادهم قدس سره پس ابد میگفت مولای مولای ذرک تری حلوای در بهشت محبت من حلو میخوری بود

در شکر و بی سر بسته **بیت** دوستان دوستان دوست را باشد ناز او دیم حب مولیان بهشت و دوستان

او سپرده ایم مطلق فرع از چون و چرا با رضای دوست ایم بر صراط مستقیم **یا احمد**

إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَكُونَ أَوْرَعَ النَّاسِ فَازْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَارْغَبْ فِي الْآخِرَةِ

قَالَ تَعَالَى خُذْ مِنَ الدُّنْيَا خِفًّا مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَاللِّبَاسِ ۞ لَا

تَدَّخِرْ لِغَدٍ شَيْئًا وَدُمْ لِذِكْرِي فَقَالَ يَا رَبِّ كَيْفَ أَدُومُ عَلَى ذِكْرِكَ فَقَالَ بِالْخَلْوَةِ

وَالْحُزْنُ الدَّائِمُ وَخِفَّةُ الْمُؤْنَةِ بَيْنَ النَّاسِ وَقَوْلِ الْحَقِّ وَلَا يُبَالِي عَاشَ
بِيُسْرٍ أَوْ بِعُسْرٍ پیغمبر گفت تعالی فرمود ای احمد پسندیده خصال نیکو خصال اگر تو عدوت خاموشی و گرسنگی
و شب بیداری از خالی نباشی گفت یا رب ثمره این خصال چه باشد فرمود ثمره این خصال حکمت و عمارت
دل و حزن دایم و ثمره دیگر خفت مؤنت و پسندیدگی قرب است و در حق کسی که از خلق فراغت دارد شکسته پستی
دل در فسحت قناعت است **حکایت** ابو المغیث شیخ حسن منصور قدس الله روحه گفت ربنا چون نخست
رنج کرد و دل بیمار میرد زیرا که از شهوت چنانکه بدن ضعیف کند دل را بمیراند یا بیمار کند و شهوت
سخن در زبان آتش برانگیخته چون شکم سیر کرد روح چون نفس ظلمانی و تیره گردد و چون گرسنه گردد تن چون
روح نورانی و سبک شود نفس با روح هم صفت شود **بیت** گر الصوم لی فرو نخوری در همه عمر خویش نان نخوری
یحیی بن معاذ رحمه الله علیه گفت اندیشه دنیا نفس را خوار کند و اندیشه آخرت مرد را عزیز کند عجب دارم
اگر کرم دارد دنیا را خوار را بخواری تن بجوید و آخرت باقی عزیز را بعزت نطلبد **حکایت** ثابت
بنانی رحمه الله علیه گفت هر کاه که جمعی در وقت را کنند کی این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَ
أَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ فرشتگان گویند بیچارگان محتاج بوذ از دو کار بزرگ بجانب حسن از دوزخ
درکات و پسندیده بنعیم بهشت درجات **حکایت** حسن بصری رحمه الله علیه گفت جماعتی از صحابه را
دریافتم رضوان الله علیهم اجمعین که هرگز ذکر بهشت و دوزخ بر زبان نراندند شرم داشتند از حق تعالی که از
غیر وی جویند حاتم العارف رحمه الله علیه گفت مَنْ عَرَفَ مَا يَطْلُبُ هَانَ عَلَيْهِ مَا يَبْذُلُ
هر که بداند که چه میطلبد رنج طلب از امید یافت آسان شود طُوبَى لِمَنِ اشْتَرَى شَيْئًا
نَفِيسًا بِشَيْءٍ خَسِيسٍ طُوبَى لِمَنْ تَرَكَ لَا شَيْءَ لِلْجَنَّةِ خنک کسی که نفیس را بدل خسیس بخرد

تنگ نیست که هیچ نزد او بوده عوض کند بچیزی که باقی و پاینده بود **بیت** باکی نیز ازین گیتی گرات

کرم نسیم بلبل وار گرات گردون بهار مرحله زیستن آن آن رب راه پر نهی کرم است

یا احمد هل تعلم بای شیء ووقت یتقرب العبد الی الله قال لا یا رب

قال اذا کان جایعا وخاضعا وساجدا گفت ای احمد میدانی که بنده کی متقرب گردد

گفت الهی تو داناتری گفت آنگاه که گرسنگی تن در داده و در نماز بسجده سر نهد و نیز درین دو وقت

وقت جنگ با دشمن با وقت آشتی با دوست درین دو وقت بنده را قرب و نصرت

[illegible] ب دشمن نفس را چون گرسنگی نیست وسیع نعمت مر روح پرفتوح را درای

هر دو وقت خالی نیست گرسنگی طعام مقربانست و سجود مقصد ما یافت شهود معبود بیت

بزرگ سجده شد واجد شد شکم خالی مر ترا صافی کند و دل از خاطر جدا دل را خداکردانند

چون آتش گرسنگی سوخته شود روح از دوزخ طبایع بهشت رضا نزد کند **حکایت**

سهل بن عبد الله را پرسیدند که می هر روز با بسیار چیزی نمیخورد آتش گرسنگی ظاهر او را

بسوزد گفت بدان حکمت میآرد و آتش گرسنگی را کشته میکرداند **حکایت** یحیی بن معاذ

رحمه الله علیه میگوید انچاهت صید نفس را گرسنه داری برای نعیم فردوس که مرد مرده طعام

بود گرسنگی نفس بدان اشارت دارد که مرد از طعام و شراب تهی خالی شود اما

علم و حکمت انسب به ولیمه فردوس در دنیا نقد منت **حکایت** شبلی قدس الله روحه میگوید

[illegible] روزی از طعام و شراب بر نفس از حق بستم که بر من از در های علم و حکمت گشاده و بتقدیر هم

بهره از نفس ما غذا دیدی نیافتم حکما چنین گفته الجوع ینفی الداء ویقوی الدواء گرسنگی

قوی شود ضعیف کند و دارو ضعیف را قوی گرداند بلکه تن را از بیماری دور گرداند عیسی پاک را علیه السلم
خطاب رسید که جَوِّعْ نَفْسَكَ لَعَلَّ قَلْبَكَ یَرَی اللهَ روی آیینهٔ دل را از غبار نفس بکم خوردن
طعام و شراب صافی کن تا دولت دیدن معرفت حق را بیسند اهل تحقیق از قوله تعالی أَوْ
أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى این معنی استنباط کرده اند و این فیض را اقتباس نموده اند طالب نور
هدی را قدم بر آتش گرسنگی و عطش بی مرادی می باید نهاد تا نور هدی جمال نماید بیت
اگر سینهٔ نفس شیر است جهان ... از دست سگ نفس مرا باز رهان یا احمد العجب
مِنْ ثَلٰثَةِ عَبِیدٍ عَبْدٍ دَخَلَ فِی الصَّلوٰةِ وَهُوَ یَعْلَمُ اِلٰی مَنْ یَرْفَعُ یَدَیْهِ وَقُدَّامَ
مَنْ هُوَ یَقُومُ وَهُوَ یَنْعَسُ وَعَجِبْتُ مِنْ عَبْدٍ لَهُ قُوتُ یَوْمٍ مِنْ حَشِیشٍ
وَهُوَ یَهْتَمُّ لِغَدٍ وَعَجِبْتُ مِنْ عَبْدٍ لَا یَدْرِی اَنِّی رَاضٍ عَنْهُ اَمْ سَاخِطٌ وَهُوَ یَضْحَكُ
پس خطاب شد یا احمد از سه گروه عجب دارم از بنده که با بنده ... در تحریمه نماز آید که دلش با حرم
راز آید و در پردهٔ کبریا و عظمت من بار یابد و هیبت ... اند که بحضرت من روی آورد و پیش
و با من راز میگوید و غفلت و خواب گرانی بر وی مستولی شود و عجب دارم از بنده که قوت یک روزه
... دارد اگرچه نان جوین بود و غم سیر کردن فردا ندارد و در طلب قوت زیادت حریص بود و عجب دارم از
بنده که نداند که از اهل رضا است یا از جملهٔ ارباب سخط و چون میخندد نه از میقات عمل و میعاد
دوستانست نه چون دوستان حق را باغ و بوستانست نه بهشت نقد و روضهٔ رضوانست نه قصر و قصور
چه جای خواب و غفلت و عصیانست قوت روز بروز و معیشت صید نقد نقدست غم فردای ناآمده
خوردن و امروز ذخیرهٔ فردا عمر صرف کردن کار کوتاه نظرانست جستن رضای مولی شب قدر

مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ فِي أَوَّلِ النِّعْمَةِ يَحْمَدُونَ وَفِي آخِرِهَا
يَشْكُرُونَ دُعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ مَرْفُوعٌ وَكَلَامُهُمْ عِنْدَهُ مَسْمُوعٌ تَفْرَحُ بِهِمُ
الْمَلَائِكَةُ يَدُورُ دُعَاؤُهُمْ تَحْتَ الْحُجُبِ يُحِبُّ الرَّبُّ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُمْ كَمَا يُحِبُّ الْوَالِدَةُ
أَنْ تَسْمَعَ كَلَامَ وَلَدِهَا لَا يَشْغَلُهُمْ عَنِ اللّٰهِ تَعَالَى شَيْءٌ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا
يُرِيدُونَ كَثْرَةَ الطَّعَامِ وَلَا كَثْرَةَ اللِّبَاسِ النَّاسُ عِنْدَهُمْ مَوْتَى وَاللّٰهُ عِنْدَهُمْ
حَيٌّ كَرِيمٌ يَدْعُو الْمُدْبِرِينَ كَرَمًا وَيَزِيدُ الْمُقْبِلِينَ تَفَضُّلًا وَتَلَطُّفًا قَدْ صَارَتِ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَهُمْ وَاحِدَةً يَمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَيَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ
مَرَّةً مِنْ مُجَاهَدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَمُخَالَفَةِ هَوَاهُمْ وَالشَّيْطَانُ الَّذِي يَجْرِي فِي عُرُوقِهِمْ لَوْ تَحَرَّكَتْ
رِيحٌ لَأَزْعَجَتْهُ فَإِنْ قَامَ بَيْنَ يَدَيَّ كَأَنَّهُ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ لَا أَرَى فِي قَلْبِهِ شُغْلًا لِمَخْلُوقٍ وَعِزَّتِي
وَجَلَالِي لَأُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً حَتَّى إِذَا فَارَقَ رُوحُهُ جَسَدَهُ لَا أُسَلِّطُ عَلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ وَ
لَا يَلِي قَبْضَ رُوحِهِ غَيْرِي وَلَأَفْتَحَنَّ لِرُوحِهِ أَبْوَابَ السَّمَاءِ كُلَّهَا وَلَأَرْفَعَنَّ الْحُجُبَ كُلَّهَا وَلَآمُرَنَّ
الْجِنَانَ فَلْتَزَيَّنْ بَعْدَ الْحُورِ الْعِينِ فَلْتُشْرِفْنَ وَالْمَلَائِكَةَ فَلْتُصَلِّينَ وَالْأَشْجَارَ فَلْتُثْمِرْنَ وَثِمَارَ
الْجَنَّةِ فَلْتَدَلَّيْنَ وَلَآمُرَنَّ رِيحًا مِنَ الرِّيَاحِ الَّتِي تَحْتَ الْعَرْشِ فَلْتَحْمِلَنَّ مِنَ الْكَافُورِ
وَالْمِسْكِ الْأَذْفَرِ فَلْتَصِيرَنَّ وَقُودًا مِنْ غَيْرِ رَمَادٍ فَلْتَدْخُلَنَّ وَلَا يَكُونُ بَيْنِي وَبَيْنَ رُوحِهِ
سِتْرٌ وَأَقُولُ لَهُ عِنْدَ قَبْضِ رُوحِهِ مَرْحَبًا وَأَهْلًا بِقُدُومِكَ عَلَيَّ اصْعَدْ بِالْكَرَامَةِ وَ
الْبُشْرَى وَبِالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللّٰهَ
عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ فَلَوْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ كَيْفَ تَأْخُذُهَا وَاحِدٌ وَيُعْطِيهَا الْآخَرُ

حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را پرسیدم که اینها چیست گفت درع گفتم ای خدا [illegible]

درجهست گفت درجه صدیقان نظر کن نفس تو که هستید ای احمد از خلق دوست کرده ام این درجه

که حضرت [illegible] یا احمد **هٰذِهِ دَرَجَاتُ الصِّدِّيقِينَ**

مِنْ اُمَّتِكَ وَاُمَمِ غَيْرِكَ وَاَقْوَامٌ مِنَ الشُّهَدَاۤءِ قَالَ يَارَبِّ فَاَيُّ الزُّهَّادِ اَكْثَرُ

اَزُهَّادُ اُمَّتِي اَمْ زُهَّادُ بَنِي اِسْرَاۤئِيلَ قَالَ اِنَّ زُهَّادَ بَنِي اِسْرَاۤئِيلَ فِي زُهَّادِ

اُمَّتِكَ كَشَعْرَةٍ سَوْدَاۤءَ فِي بَقَرَةٍ بَيْضَاۤءَ قَالَ يَارَبِّ وَكَيْفَ ذٰلِكَ وَاِنَّ عَدَدَ

بَنِي اِسْرَاۤئِيلَ اَكْثَرُ مِنْ اُمَّتِي قَالَ لِاَنَّهُمْ شَكُّوا بَعْدَ الْيَقِينِ وَجَحَدُوا بَعْدَ الْاِقْرَارِ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ فَحَمِدْتُ اللّٰهَ كَثِيرًا وَشَكَرْتُهُ وَدَعَوْتُ لَهُمْ وَقُلْتُ

اَللّٰهُمَّ احْفَظْهُمْ وَارْحَمْهُمْ وَاحْفَظْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَيْتَ لَهُمْ اَللّٰهُمَّ

ارْزُقْهُمْ اِيمَانَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ شَكٌّ وَوَرَعًا لَيْسَ لَهُ رَغْبَةٌ وَخَوْفًا لَيْسَ

بَعْدَهُ غَفْلَةٌ وَنُورًا لَيْسَ بَعْدَهُ جَهْلٌ وَخُشُوعًا لَيْسَ بَعْدَهُ قَسَاوَةٌ وَذِكْرًا

لَيْسَ بَعْدَهُ نِسْيَانٌ وَكَرَمًا لَيْسَ بَعْدَهُ هَوَانٌ وَصَبْرًا لَيْسَ بَعْدَهُ ضَجَرٌ وَحِلْمًا

لَيْسَ بَعْدَهُ عَجَلَةٌ وَاَمْلَاْ قُلُوبَهُمْ حَيَاۤءً مِنْكَ حَتّٰى يَسْتَحْيُوا مِنْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ

وَبَصِّرْهُمْ بِاٰفَاتِ الدُّنْيَا وَاٰفَاتِ اَنْفُسِهِمْ وَوَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ فَاِنَّكَ تَعْلَمُ

مَا فِي نَفْسِي وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ پس فرمود یا احمد این جمله منازل صدیقان امت تو است

[illegible] پرسید که الهی این امت من چه شنید [illegible] حساب [illegible]

[illegible] پرسید [illegible] کعب [illegible]

طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس

البلاء موكل بالمنطق

النظرة سهم من سهام ابليس

قال الله تعالیٰ ان رحمتی سبقت غضبی

ان العین حق

یا احمد علیک بالصمت فان اعمر مجلس قلوب الصالحین الصامتین وان اخرب مجلس قلوب المتکلمین بما لا یعنیهم

بنشست

حکایت

یا احمد ان العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال فاذا طیبت مطعمک ومشربک فانت فی حفظی وکنفی قال یا رب ما اول العبادة قال یا احمد اول العبادة الصوم والصمت قال هل تعلم یا احمد ما میراث الصوم قال لا یا رب قال قلة الاکل وقلة الطعام والعبادة الثانیة الصمت والصمت یورث الحکمة والحکمة یورث المعرفة والمعرفة یورث الیقین فاذا استیقن احد لا یبالی کیف اصبح بعسر او بیسر فهذا مقام الراضین فمن عمل برضائی اکرمه بثلاث خصال اعرفه شکرا لا یخالطه الکفران وذکرا لا یخالطه النسیان ومحبة لا یؤثر علی محبتی حب المخلوقین

ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم

ان الله لیملی للظالم فاذا اخذه لم یفلته

الظلم ظلمات یوم القیامة

مطل الغنی ظلم

وَاِذَا اَحبنی اَحببتُهٗ وَحببتُهٗ اِلی خلقی وَافتح عین قلبه اِلی جلالی فلا اُخفی علیه
علم خاصة خلقی فاناجیه فی ظلم اللیل ونور النهار حتی ینقطع حدیثه عن
المخلوقین ومجالسته معهم واسمعه کلامی وکلام ملائکتی واعرفه السر
الذی سترته عن خلقی والبسته الحیاء حتی یستحیی منه الخلق کلهم ویمشی
علی الارض مغفورا له واجعل قلبه وعاء بصیرا ولا اخفی علیه شیئا من الجنة
ولا النار وافتح علیه ما یمر علی الناس فی القیمة من الهول والشدة وما احاسب
به الاغنیاء والفقراء والجهال والعلماء وانومه فی قبره وانزل علیه منکرا
ونکیرا حتی لا یسئلانه ویری غمرة الموت وظلمة القبر وهول المطلع ثم
انصب له میزانه وانشر له دیوانه ثم اضع کتابه فی یده فیقراه منشورا ثم
لا اجعل بینی وبینه ترجمانا ثم ارفعه الی فینکب مرة ویقوم مرة ویقعد
مرة ویسکن مرة ثم یجوز علی الصراط ثم یقرب له جهنم ثم یزین له الجنة
ویجیء بالنبیین والشهداء ویتعلق المظلومین بالظالمین ویوضع الکرسی
لفصل القضاء ویقول کل انسان لخصمه بینی وبینک الحکم العدل
الذی لا یجوز ثم یرفع الحجب بینی وبینه فانعمه بکلامی والذذه بالنظر الی
فمن کان نعمله فی الدنیا هکذا کیف یکون عیشه فی الدنیا وکیف یکون حبه
الدنیا وهو یعلم ان کل حی فیها یموت وانا الحی الذی لا یموت ولاجعلن
ملک هذا العبد فوق ملک الملوک حتی یتضعضع له کل ملک ویهابه

كل سلطان جائر وجبار عنيد ويمتنع له كل سبع ضار ولا تشوقن اليه
الجنة وما فيها ولا تستغرقن عقله بمعرفتي ولا تؤمنن له مقام عقله ثم
لا تهونن عليه الموت وسكراته ومرارته وفزعه حتى يشتاق الى الجنة تشوقا وان
بملك الموت فقال له مرحبا طوبى لك طوبى لك ان الله عز وجل اليك
المشتاق واعلم يا ولي الله ان الابواب التي كان يصعد فيها عملك
تبكي عليك وان محرابك ومصلاك يبكيان عليك فيقول له امضي برضوان الله
تعالى والكرامة وتخرج روحه من جسده كما تخرج الشعرة من العجين فاذا
كان عند نزعه يقوم على رأسه ملائكة بيد كل ملك كأس من الكوثر
وكأس من الخمر يسقون روحه حتى يذهب سكراته ومرارته ويبشرونه بالبشارة
العظمى ويقولون له طبت وطاب مثواك انت تقدم على العزيز الكريم
الحبيب القريب المجيب القدير فيطير الروح من ايدي الملائكة فتصعد الى الله
في اسرع من طرفة العين ولا يبقى حجاب ولا ستر بينها وبين الله والله تعالى
اليها مشتاق فيجلس عن يمين العرش ثم اتيها الروح ايدي الملائكة
كيف تركت الدنيا فيقول الهي وسيدي سألتني عما لا اعلمه وجلالك انك
منذ خلقتني الى هذه الغاية فانا خائف منك فيقول الله عز وجل صدقت
يا عبدي كنت بجسدك في الدنيا وبروحك معي وانت معي اعلم سرك
وعلانيتك سل اعطيك وتمن علي فاكرمك هذه جنتي فتبجح فيها وهذا

جَوَارِی فَاسْکِنْهَا قَالَتِ الرُّوحُ اِلٰهِی عَرَّفْتَنِی نَفْسَکَ فَاسْتَغْنَیْتُ بِهَا عَنْ جَمِیعِ
خَلْقِکَ بِعِزَّتِکَ وَجَلَالِکَ لَوْکَانَ رِضَاکَ فِی اَنْ اُقَطَّعَ اِرْبًا اِرْبًا وَ
اُقْتَلَ سَبْعِینَ قِتْلَةً بِاَشَدِّ مَا یُقْتَلُ بِهِ النَّاسُ لَکَانَ رِضَاکَ اَحَبَّ اِلَیَّ اِلٰهِی
کَیْفَ اُعْجِبُ بِنَفْسِی وَاَنَا ذَلِیلٌ اِنْ لَمْ تُکْرِمْنِی وَاَنَا مَغْلُوبٌ اِنْ لَمْ تَنْصُرْنِی وَاَنَا
ضَعِیفٌ اِنْ لَمْ تُقَوِّنِی وَاَنَا مَیِّتٌ وَاِنْ لَمْ تُحْیِنِی بِذِکْرِکَ وَلَوْلَا سَتْرُکَ لَافْتَضَحْتُ
اَوَّلَ مَرَّةٍ عَصَیْتُکَ فِیهَا اِلٰهِی کَیْفَ لَا اَطْلُبُ رِضَاکَ وَقَدْ اَکْمَلْتَ عَقْلِی حَتّٰی
عَرَفْتُکَ وَعَرَفْتُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَالْاَمْرَ مِنَ النَّهْیِ وَالْعِلْمَ مِنَ الْجَهْلِ وَالنُّوْرَ
مِنَ الظُّلْمَةِ فَقَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰی بِعِزَّتِی وَجَلَالِی لَا اَحْجُبُ بَیْنِی وَبَیْنَکِ فِی
وَقْتٍ مِنَ الْاَوْقَاتِ حَتّٰی تَدْخُلَ عَلَیَّ فِی اَیِّ وَقْتٍ شِئْتَ وَکَذٰلِکَ اَفْعَلُ بِاَحِبَّائِی

بدان ای عزیز ... که ای احمد پرستش ده جزء است نه جزء از او طلب حلال است که کار مردان است
چون مطعم و مشرب خود را از حلال و از شبهت پاک کردی در حفظ و عنایت و حمایت من باشی
جبرئیل گفت آری اول عبادت و اساس عبادت دین ... جواب شنید که اول عبادت
... فرمودی و دویم روزه ... که از شهوات خوردن گفت ... پس ...
... گفت ... روزه ... وقت طعام ... عبادت دیگر ...
... از ... حکمت بار آرد و درخت حکمت ثمر معرفت بر دهد و میوه معرفت ...
... شود ... دیگر ... عادت ...
... رسد ... مرضیه شود ... لقمه ...

من يعمل صالحا فلنحيينه حيوة طيبة [illegible]

من ترك صلوة العصر حبط عمله [illegible]

يشتي نعمتي ولا يغفل عني ولا يجهل حقي ويطلب رضاي ليله ونهاره
واما الحيوة الباقية فهي التي يعمل كربه حتى يهون عليه الدنيا
ويصغر في عينه ويعظم الباقية الاخرة عنده ويؤثر هواي على هواه ويبتغي
مرضاتي ويعظم حقي ويذكر علمي به ويراقبني بالليل والنهار عند كل حسنة ومعصية
وينقي قلبه عن كل ما اكره ويبغض الشيطان ووسواسه ولا يجعل لابليس على قلبه
سلطانا وسبيلا فاذا فعل ذلك اسكنت قلبه حبا حتى اجعل قلبه لي شاكرا وفراغه
واشتغاله وهمه بي وحديثه من النعمة التي انعمت بها على اهل محبتي من خلقي وافتح
عين قلبه وسمعه حتى يسمع بقلبه مني وينظر بقلبه الى جلال عظمتي واضيق عليه الدنيا
وابغض اليه ما فيها من اللذات واحذره من الدنيا وما فيها كما يحذر الراعي غنمه من
مراتع الهلكة واذا كان هكذا يفر من الناس فرارا وينقل من دار الفناء الى دار البقاء
ومن دار الشيطان الى دار الرحمن والعظمة والهيبة ولا زينته فهذا هو العيش الهنئ
والحيوة الباقية فهذا مقام الراضين [illegible]

[illegible]

قال الله تعالى من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب

ان الذين يعذبون [illegible]

ان الذين [illegible]

ان لصاحب الحق مقالا

بیت ار یکدل دو دوست داری نیکو نیست یا عاشق نفس باش یا عاشق دوست

از جام جلال اگر دمی نوش کنی با شاهد جان دست در آغوش کنی

از یاد جلال حق اگر زنده شوی بر نقش همه خلق را فراموش کنی

حسین منصور حلاج رحمة الله علیه را بر سر دار آوردند مریدی صادق در آن حال از او

پرسید که سر محبت چیست گفت اول ناری و آخر سوزش تری او شعله

و آتش شعله نور و احراق ... و میانه آتش مشق کردن بعد از چوب هزار از ... با

پرسیدن چه حاصل است مضمون محب در محبت سخن بگانه پرسیدند که شاید سبب

بر هم زد و بشکست و فرو ریخت گفت او است که محب بیت است کافتقش جز

بر دار محبوب نبود و چون دیگر از بیت است اسکافی خورد و بیست شود که بر گرد آن شیا

نشود یحیی معاذ رحمة الله علیه گفت ذره از دوستی حق بهتر از هفتاد سال عبادت

فضیل عیاض رحمة الله علیه گفت هیچ بنده در مقام نبوت و رسالت بر جلال

کرامت و خصال بسندیده آراسته نکردند و تاج اختصاص بر سر او ننهادند الا از

امت محمد او و کرامت و مقامات مردان آن بی که گذشته و رسیدند سر

عُلَمَاءُ اُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي اِسْرَآئِيلَ عبد الله بن سلام بصری رحمة الله علیه پرسیدند

که اولیای حق را به چه شناسند گفت بلطف زبان و خوی خوش و تازه رویی و سخاوت

نفس و قلت اعراض و قبول عذر و تمام شفقت بر خلق ابراهیم ادهم قدس سره گفت

یکی را که خواهی که ولی حق باشد گفت ای که رغبت منمای در دنیا و بر جانب آخرت و دل را از بر

إن أحب الكلام إلى الله سبحان الله

اللهم اهدني وسددني

خالق الأرض والسموات

قال النبي صلى الله عليه وآله أنا مدينة العلم وعلي بابها

باب سی و ششم در کرامت ... باب سی و هشتم در فضیلت ...

باب سی و نهم در عقوبت ... باب چهلم در فضیلت صبر

باب اول در فضیلت علم، قال رسول الله صلی الله علیه وآله

لابن مسعود رضی الله عنه یا ابن مسعود جلوسك فی حلقة العلم لا تمس قلما

ولا تكتب حرفا خير لك من اعتاق الف رقبة ونظرك الى وجه العالم خير لك

من اعطاء الف فرس فی سبيل الله وسلامك على العالم خير لك من عبادة الف سنة

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ای پسر مسعود نشستن تو در حلقه علم که قلم در دست نگیری

و حرفی ننویسی بهترست مر ترا از آزاد کردن هزار بنده و دیدن تو در روی عالم بهترست از دادن هزار اسپ که در راه

خدای عزوجل بدهی و سلام کردن تو عالم را بهترست از عبادت هزار ساله قال النبی صلی الله علیه

وآله وسلم فقيه واحد عالم اشد على الشيطان من الف عابد مجتهد والف ورع

گفت پیغمبر که یک عالم فقیه بر شیطان دشوارترست از هزار عابد مجتهد و هزار پرهیزگار

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم فضل العالم على العابد كفضلی على ادناكم

گفت پیغمبر که فضل عالم بر عابد همچو فضل منست بر کمتری از شما مراد آنچه از عابد عابدیست غیر عالم

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من اشتغل ليتعلم علما غفر الله له قبل ان يخطو

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که تعلق در پای کند بنیت آموختن علم خدای عزوجل بیامرزد او را

پیشتر از آنکه گام زند قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اکرموا العلماء فانهم عند الله کرام

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که گرامی دارید عالمان را که ایشان نزد خدای تعالی گرامی اند

كاد الفقر ان يكون كفرا

يبعث الناس يوم القيمة على قدر نياتهم

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من نظر الى وجه العالم نفرح بها خلق الله تعالى بتلك النظرة والفرحة ملكا يستغفر له الى يوم القيمة گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه هر كه ببيند روى عالم را شاد شود بآن خداى عز وجل فرشته بيافريند از آن نگريستن و شاد شدن فرشته را تا آمرزش خواهد مر او را تا روز قيامت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من اكرم عالما فقد اكرمني ومن اكرمني فقد اكرم الله ومن اكرم الله تعالى فمأواه في الجنة گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه هر كه عالم را گرامى دارد مرا گرامى داشته است و هر كه مرا گرامى دارد خداى را گرامى داشته باشد و هر كه خداى تعالى را گرامى دارد جاى او در بهشت است قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم نوم العالم افضل من عبادة الجاهل گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه خواب عالم فاضلتر از عبادت جاهل قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من تعلم بابا من العلم وعمل به او لم يعمل كان افضل من ان يصلي الف ركعة تطوعا گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه هر كه بياموزد يك در از علم و كار كند يا نكند بهتر و فاضلتر باشد از هزار ركعت نماز سنت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من زار عالما فكانما زارني ومن جالس عالما فكانما جالسني ومن جالسني في الدنيا اجلسه الله تعالى معي يوم القيمة في الجنة گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه هر كه عالم را زيارت كند همچنان باشد كه مرا زيارت كرده باشد و هر كه با عالم بنشيند همچنان باشد كه با من نشسته باشد و هر كه در دنيا با من نشسته باشد خداى عز وجل او را با من نشاند در بهشت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من تعلم حرفا من الحديث فهو مولاه گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه هر كه بياموزد حرفى از حديث آن كس مولاى او باشد

باب دوم

من طلب الدنيا بعمل الآخرة فما له في الآخرة من نصيب

حدثوا الناس بما يعرفون

حفت الجنة بالمكاره
وحفت النار بالشهوات

من احب الدنيا اضر باخرته
ومن احب اخرته اضر بدنياه

فضیلت گفتن لا اله الا الله قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من قال لا اله الا الله كل يوم
مائة مرة جاء يوم القيمة ووجهه كضوء القمر ليلة البدر گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که
روزی صد بار بگوید لا اله الا الله بیاید روز قیامت روی او روشن همچون شب چهارده
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم افضل الذكر لا اله الا الله وافضل الدعاء
الحمد لله قال الله عز وجل لا اله الا الله حصني ومن دخل في حصني امن من عذابي
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فاضلترین ذکر لا اله الا الله است و فاضلترین دعا الحمد لله گفت
خدای عز وجل که لا اله الا الله حصار منست هر که در حصار من در آید از عذاب من ایمن شد
قال النبی صلی الله علیه و آله ادوا زكوة ابدانكم فان زكوة ابدانكم قول لا اله الا الله
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ادا کنید زکات تنهای خود را پس بدرستی که زکات تنهای شما
گفتن لا اله الا الله است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ما من عبد يقول لا اله الا الله الا
قال الله تعالى انا اشهدكم يا ملائكتي قد غفرت له ما تقدم من ذنبه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
هیچ بنده نیست که بگوید لا اله الا الله که بگوید خدای عز وجل که ای فرشتگان من گواه میگیرم شما را که آمرزیدم گناهان
پیشتر او را قال النبی صلی الله
علیه و آله وسلم من قال لا اله الا الله محمد رسول الله خالصا مخلصا دخل الجنة بغير حساب
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و در گفتن این کلمه صدق
و یقین داشته باشد در آید در بهشت بی آنکه حساب کرده شود قال النبی صلی الله علیه و آله
وسلم من كان اول كلامه لا اله الا الله واخر كلامه لا اله الا الله وعمل الفرائض

من سره ان يسلم فليلزم الصمت

الامانة تجر الرزق والخيانة تجر الفقر

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انما الاعمال بالنيات

نية المؤمن خير من عمله

الوضوء على الوضوء نور على نور

وعاش الف سنة لا يسئل الله تعالى عن ذنب وما عمل گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که اول آن
گفتن لا اله الا الله باشد و آخر آن او هم گفتن لا اله الا الله باشد و هزار سال زندگی کرده باشد و هزار سال
عمر کرده باشد در هیچ چیزی نپرسد خدای عز وجل از یک گناه که کرده اوست قال النبی صلی الله علیه و آله
وسلم من قال لا اله الا الله من غير عجب طار بها طائر تحت العرش
يسبح الى يوم القيمة يكتب له ثوابه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
که هر که بگوید لا اله الا الله و خالی باشد از عجب بپرد بآن پرندگی در زیر عرش و تسبیح گوید تا روز
قیامت نوشته میشود او را ثواب آن قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من
قال لا اله الا الله مرة غفر الله له ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
یعنی بدرستیکه هر کسیکه بگوید لا اله الا الله خدای عز وجل گناهان او را بیامرزد اگرچه برابر کف دریا باشد
قال النبي صلى الله عليه و آله وسلم اذا مر المؤمن على المقابر فيقول لا اله الا الله
وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت ابدا ذو
الجلال والاكرام بيده الخير وهو على كل شيء قدير نور الله تعالى تلك
القبور كلها غفر الله لقائلها وكتب الله له الف الف حسنة ورفع الله تعالى
له الف الف درجة ومحى الله تعالى عنه الف الف سيئة گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
هر که بگورستان مسلمانان بگذرد پس بگوید لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد
يحيي ويميت وهو حي لا يموت ابدا ذو الجلال والاكرام بيده الخير وهو على كل شيء قدير نور گرداند حق تعالی
آن گورستان را تمام و بیامرزد حق تعالی مر گوینده آن را و بنویسد مر او را حق تعالی هزار هزار نیکی

مفتاح الصلوة الطهور

اهل القرآن اهل الله وخاصته

طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة

اطلبوا العلم ولو بالصين

العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان

بر افراز و حق تعالی مر و ابرار از درجه و پاک گشته گرداند حق تعالی از صحبت اعمال بد بدی

باب در فضیلت گفتن بسم الله قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا کتب احدکم بسم الله الرحمن الرحیم فلیمد الرحمن گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

که چون یکی از شما بسم الله الرحمن الرحیم نویسد پس باید که الرحمن را دراز کشد قال

النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی زین السماء بالکواکب وزین الملائکة

بجبرئیل وزین الجنة بحور وقصور وزین الانبیاء بمحمد وزین الایام بیوم الجمعة وزین

اللیالی بلیلة القدر وزین الشهور بشهر رمضان وزین المساجد بالکعبة وزین الکتب

بالقرآن وزین القرآن ببسم الله الرحمن الرحیم گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که خدای عز وجل آراسته

آراسته است آسمان را به ستارگان و فرشتگان را آراسته است بجبرئیل و بهشت را آراسته است بحور و قصور و پیغمبران را بمحمد و روزها را بروز جمعه و شبها را بشب قدر و ماهها را بماه رمضان و مسجدها را

بکعبه و کتابها را آراسته است بقرآن و قرآن را آراسته است ببسم الله الرحمن الرحیم قال

النبی صلی الله علیه وآله وسلم من قال بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله اسمه

من الابرار وبرأ من الکفر والنفاق گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم

نویسد حق تعالی نام او را در میان نیکوکاران و دور گرداند از کفر و نفاق قال النبی صلی الله

علیه وآله وسلم من قال بسم الله الرحمن الرحیم غفر الله له ما تقدم من ذنبه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

که هر که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی بیامرزد گناهان پیشین او را قال

النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا قمتم فقولوا بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی محمد

وآله فان الناس لا یغتابونکم ویمنعهم الملائکة عن ذلک گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله

افضل الاعمال احمزها

افضل العبادة ادومها

که چون برخیزید شما از جایی که نشسته‌اید پس بگویید بسم الله الرحمن الرحیم صلی الله علی محمد و آله مرد آن

شما را غیبت کنند منع کنند فرشتگان ایشان را از غیبت کردن شما قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ إِذَا جَلَسْتُمْ مَجْلِسًا فَقُولُوا بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که چون نشسته

در مجلس بگویید بسم الله الرحمن الرحیم بَابُ چهارم در فضیلت صلوات قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ

وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّی عَلَیَّ مَرَّةً وَاحِدَةً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ گفت پیغمبر صلی الله

علیه و آله و سلم که هر که یکبار درود فرستد درود فرستد بر وی حق تعالی ده بار قَالَ النَّبِیُّ

صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ صَلَّی عَلَیَّ أَلْفَ مَرَّةٍ لَمْ یَمُتْ حَتّٰی یُبَشَّرَ لَهُ بِالْجَنَّةِ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

که هر که بر من هزار بار درود فرستد نمیرد تا آنکه بشارت دهند او را به بهشت قَالَ

النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّی عَلَیَّ أَلْفَ صَلَوَاتٍ لَمْ یَمَسَّ النَّارُ جِلْدَهُ أَبَدًا گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

که هر که بر من هزار بار درود فرستد آتش دوزخ بر پوست او هرگز قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ

وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ نَسِیَ الصَّلٰوةَ عَلَیَّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِیْقَ الْجَنَّةِ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که فراموش کند

درود فرستادن بر من پس بدرستی که خطا کرد راه بهشت را قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

أَوْلَی النَّاسِ بِالْجَنَّةِ أَکْثَرُهُمْ عَلَیَّ صَلٰوةً گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اولی‌ترین مردم به بهشت

بسیارتر ایشان است درود فرستادن بر من قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَوَاتُکُمْ عَلَیَّ

مُحْرِزَةٌ لِذُنُوْبِکُمْ کَمَا تَمْحُو الْمَاءُ النَّارَ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که درود فرستادن شما بر من محو کننده

گناهان شما است همچنانکه آب آتش را قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّی عَلَیَّ فِی کُلِّ

جُمُعَةٍ أَرْبَعِیْنَ مَرَّةً مَحَی اللهُ عَنْهُ ذُنُوْبَهُ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که درود فرستد بر من در هر جمعه چهل بار محو کند از او

گناهان را

لا يؤمن احدكم حتى أكون احب اليه من ولده ووالده والناس اجمعين

من ترك الصلوة متعمدا فقد كفر

مهتعالی کنار بی حجاب ادار قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما من دعاء الا بینه وبین الله

تعالی حجاب حتی یصلی علی وعلی آلی فاذا فعل ذلک ارتفع الحجاب ودخل الدعاء

فاذا لم یفعل ذلک رجع الدعاء فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نیست هیچ دعا الا آنکه میان او و میان خدای تعالی

پرده هست تا آنکس که دعا کند درود فرستد بر من و بر آل من آن پرده از میان برآید و اگر درود نفرستد بر من و بر آل من

بی کار بازگردد آن دعا قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من صلی علی مرة قضی الله تعالی

له مائة حاجة سبعین منها فی الآخرة وثلثین فی الدنیا گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که درود فرستد بر من

یکبار روا کند حق تعالی مر او را صد حاجت هفتاد در آخرت و سی در دنیا قال النبی صلی الله علیه وآله

وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله علیه وملائکته علیه عشر مرات گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که

هر که یکبار بر من درود فرستد خدای تعالی رحمت کند و فرشتگان وی ده بار بر وی درود فرستند باب

در فضیلت ایمان قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الایمان معرفة بالقلب

واقرار باللسان وعمل بالارکان گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ایمان شناختن است به

دل و اقرار به زبان و بجای آوردن ارکان شریعت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الایمان عریان

لباسه التقوی وزینته الحیاء گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ایمان برهنه است جامه وی پرهیزگاری

و آرایش او شرم است و ثمره او علم است قال النبی صلی علیه وآله لا ایمان لمن لا امانة له گفت پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم که نیست ایمان هر که را که از وی امانت نیست یعنی هر که را امانت نیست بهره نیست

او را از ایمان قال النبی صلی الله علیه وآله لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه کما یحب لنفسه

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که درست نمیشود ایمان شما تا دوست ندارید برادر خود را آنچه دوست دارید برای خود

صلوة التسبیح ... عثمان ... الکعرات

اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک

[illegible] قال النبي صلى الله عليه وآله الايمان سر في الصدر والاسلام علانية

[illegible] قال النبي صلى الله عليه وآله

وسلم لا يتم الايمان الا بقبول الفرائض ولا يفسد الا بجحود الفرائض فمن نقص فرائضه

بغير جحود عوقب عليه ومن تمت له الفرائض وجبت له الجنة [illegible]

[illegible]

[illegible] قال النبي صلى الله

عليه وآله وسلم اصل الايمان لا يزيد ولا ينقص ولكن له حد وان نقص ففي حده نقص

وان زاد ففي حده زاد اصله شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له

وان محمدا عبده ورسوله وحده الصلوة والصوم والزكوة والحج

وغسل الجنابة فمن زاد في احسانه زادت حسناته ومن نقص منه نقص ثوابه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال النبي صلى الله عليه وآله اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار

امر الله تعالى ان يخرج من النار من كان في قلبه ذرة من الايمان [illegible]

[illegible]

[illegible] قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر وضعه الله

التکبر مع المتکبر صدقة

الجار ثم الدار

من توضأ للصلوة فاحسن الوضوء خرج من الخطیئة کیوم ولدته امه

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که وضو سازد برای نماز پس نکو سازد وضو [illegible] از گناه همچنانکه [illegible]

روزی که زاییده بود او را مادر او قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من توضأ للصلوة فاحسن وضوءه

ثم قام الی الصلوة فصلی کفر عنه ما بینه وبین الصلوة الاخری التی یصلیها گفت پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم که هر که وضو سازد برای نماز پس نکو سازد وضو را [illegible]

[illegible] قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من نام علی وضوء

وادرکه الموت فی اللیل فهو عند الله شهید گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که با وضو بخسبد [illegible]

[illegible] قال النبی صلعم النائم الطاهر کالصائم القائم

[illegible] قال النبی

صلی الله علیه وآله من توضأ علی طهر کتب الله له عشر حسنات گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله که هر که

[illegible] قال النبی صلعم لا صلوة لمن لا وضوء

له ولا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نماز نیست [illegible]

[illegible] قال النبی صلی الله علیه وآله

وسلم الطهور شطر الایمان گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] قال النبی صلی الله

علیه وآله وسلم وظیفة الوضوء مرة فمن توضأ مرتین کان له الاجر مرتین

ومن توضأ ثلثا فهو وضوئی ووضوء الانبیاء من قبلی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که وظیفه وضو [illegible]

[illegible]

تخلقوا باخلاق الله

من اکل مع مغفور له غفر الله له

اذا وعد وفا واذا اوعد عفا

عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة

خیر الناس من ینفع الناس

وشر الناس من یضر الناس

اطلبوا الحوائج من حسان

قال النبی صلی الله علیه وآله لا یقبل الله صلوة احدکم اذا احدث حتی یتوضأ گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

که قبول نکند خدای عز وجل نماز کسی از شما چون حدث کند تا آنگاه که وضو سازد قال النبی صلعم الوضوء علی الوضوء

نور علی نور گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که وضو بر وضو نور بر نور است باب هفتم

در فضیلت مسواک کردن قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الصلوة بالتخلیل والسواک

افضل من سبعین صلوة من غیر التخلیل والسواک گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

یک رکعت نماز با خلال و مسواک به هفتاد رکعت بی خلال و بی مسواک قال النبی

صلی الله علیه وآله تسوکوا فان السواک مطیبة للفم ومرضاة للرب گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

مسواک کنید که مسواک سبب خوشبوی دهن است و موجب خشنودی خدای عز وجل قال

النبی صلی الله علیه وآله رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دو رکعت نماز با مسواک بهتر از هفتاد رکعت بی مسواک است قال

النبی صلی الله علیه وآله سنة من سنة المرسلین الحلم والحیاء والحجامة والسواک والتعطر

وکثرة الازواج گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که شش است از سنت پیغمبران بردباری و شرم و حجامت کردن و

مسواک کردن و بسیاری زن خواستن قال النبی صلی الله علیه وآله ما زال جبرئیل صلوات الله علیه

یوصینی بالسواک حتی خشیت ان ادرد گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دائم جبرئیل صلوات الله

علیه وصیت کرد مرا به مسواک کردن تا بترسیدم که دندانها فرو ریزد باب هشتم در فضیلت اذان

قال النبی صلعم من اذن سبع سنین محتسبا کتب الله له براءة من النار گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

هر که مؤذنی کند هفت سال برای رضای خدا و مزد خود نخواهد از وی بنویسد خدا مر او را برات از آتش دوزخ

یکی درجه با قلتین عدد با و درجه با العباد و اما ثواب ... اورا هزار هزار نیکی و پاک کرده

از وی هزار هزار بدی و بلند کرداند براو هزار هزار درجه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اشتروا

الاذان بالذهب والفضة واحذروا عن الامامة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که خریداری کنید

بانگ نماز را بزر و نقره و حذر کنید از امامت کردن قال النبی صلی الله علیه وآله لکن مؤذنا

وان منعوك ولا تؤم وان منحوك گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بانگ نماز گوید اگرچه

منع کنند و امامت مکنید اگرچه شما را عطا بخشند قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من سمع

الاذان ولم یقل مثل ما قال المؤذن فانه یثقل علی لسانه کلمة الشهادة ومن سمع

الاقامة ولم یقل مثل ما قال المؤذن فانه یمنع من السجود یوم القیمة اذا سجد المؤمنون

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بشنود بانگ نماز و نگوید همچنانکه مؤذن میگوید پس بدرستی که گران میگردد بر زبان او

کلمه شهادت و هر که بانگ تکبیر بشنود و نگوید همچنانکه او میگوید پس او را باز دارند از سجده کردن روز قیامت چون

سجده کنند مؤمنان و قال النبی صلی الله علیه وآله ثلث تحت ظل العرش یوم لا ظل الا ظله

امام عادل ومؤذن حافظ وقاری القران کل یوم گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سه کس [illegible]

مجید [illegible] روز که هیچ سایه نباشد غیر سایه عرش او پادشاه عادل و مؤذنی که اوقات نماز نگاه

دارد و خواننده که هر روز دویست آیت خوانده باشد باب نهم در فضیلت نماز جماعت

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم صلوة الرجل فی جماعة تزید علی صلوة واحدة مائة

وعشرین صلوة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نماز بجماعت زیادت است بر صد و بیست نماز که

تنها گزارند قال النبی صلی الله علیه وآله من صلی صلوة الصبح بجماعة ثم جلس ویذکر الله تعالی

الصبر مفتاح الفرج

قال النبي صلى الله عليه وآله تارك الجماعة ملعون في التورية والانجيل و
الزبور والفرقان وتارك الجماعة يمشي على الارض والارض تلعنه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که هر که ترک نماز جماعت کند لعنت کرده شد در توریة و انجیل و زبور و فرقان و هر که ترک کند نماز جماعت
چون برود بر روی زمین لعنت کند قال النبي صلى الله عليه وآله لا صلوة لجار المسجد الا في المسجد
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فضیلت نیست نماز همسایه مسجد را مگر در مسجد باب [illegible]
در فضیلت روز جمعه قال النبي صلعم سيد الايام يوم الجمعة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که مهتر روزها روز جمعه است قال النبي صلى الله عليه وآله من اغتسل يوم الجمعة كفرت عنه ذنوبه
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که غسل کند روز جمعه کفارت کند گناهان او را قال النبي صلى الله عليه وآله ان
يوم الجمعة وليلة الجمعة اربعة وعشرون ساعة يعتق الله تعالى في كل ساعة ستمائة الف عتيق من النار
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و آزاد کند خدای تعالی در هر ساعتی ششصد هزار
کس را از آتش دوزخ قال النبي صلى الله عليه وآله من ترك الجمعة بغير عذر فليتصدق بدينار
فان لم يجد فبنصف دينار گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که روز جمعه را ترک کند بی آنکه عذری داشته باشد پس او را [illegible]
که بدهد تصدق [illegible] و اگر نتواند نیم دینار بدهد کفارت او را قال النبي صلى الله عليه وآله من ترك
الجمعة من غير ضرورة طبع الله على قلبه گفت که هر که ترک نماز جمعه کند بغیر آنکه ضرورتی داشته باشد
مهر نهد بر دل او خداوند قال النبي صلى الله عليه وآله من مات يوم الجمعة او ليلة الجمعة
دفع الله عنه عذاب القبر گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بمیرد روز جمعه یا شب جمعه برداشته شود از او عذاب قبر
قال النبي صلى الله عليه وآله من قال يوم الجمعة لصاحبه انصت والامام يخطب او تكلم او

الشباب شعبة من الجنون

الدنيا ساعة فاجعلها طاعة

اَوِ اسْتَأْذِنِكَ اَوْبِرَابِيهِ فَقَدْ لَغَا فَلَا جُمُعَةَ لَهُ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که روز جمعه که مسجد رود

بخبر بحدیث مشغول شد و امام خطبه بود چون کسی سخن گوید ... کند ... رست کند ...

بسر ... ثواب جمعه قال النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه غُسْلُ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلٰی کُلِّ مُحْتَلِمٍ گفت پیغمبر صلی الله علیه

که غسل جمعه واجب است بر هر که محتلم شده است قال النَّبِیُّ صلعم مَنْ اَدْرَكَ الْجُمُعَةَ فَلَهُ اَجْرُ مِائَةِ شَهِیدٍ

گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که دریابد روز جمعه را بسیار او را ثواب صد شهید باشد ... باب در

فضیلت مسجد قال النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه وَسَلَّم اَلْمَسْجِدُ بَیْتُ كُلِّ تَقِیٍّ

گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مسجد خانه همه پرهیزکاران است قال النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِه اِذَا رَاَیْتُمُ

الرَّجُلَ یَلْزَمُ الْمَسْجِدَ فَاشْهَدُوا لَهُ بِالْاِیْمَانِ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که چون ببینید شما مردی که لازم مسجد شد

گواهی دهید شما او را بایمان قال النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه مَنْ تَكَلَّمَ بِكَلَامِ الدُّنْیَا فِی الْمَسْجِدِ اَحْبَطَ اللّٰهُ

تَعَالٰی عَمَلَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که در مسجد سخن دنیا گوید ... عمل چهل ساله ...

قال النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِه اِنَّ الْمَلَائِكَةَ یَشْكُوْنَ مِنْ طِیْبِ فَمِ الْمُغْتَابِیْنَ فِی الْمَسْجِدِ

بِكَلَامِ اللَّغْوِ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ... فرشتگان شکایت کنند از بوی دهن غیبت کنندگان

در مسجد بسخن بیهوده قال النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه اِذَا دَخَلَ اَحَدُكُمْ فِی الْمَسْجِدِ فَلَا یَجْلِسَنَّ

حَتّٰی یُصَلِّیَ رَكْعَتَیْنِ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که چون یکی از شما در مسجد درآید پس منشیند تا دو رکعت نگزارد

قال النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه وَسَلَّم شَرُّ الْبِقَاعِ اَسْوَاقُهَا وَخَیْرُ الْبِقَاعِ مَسَاجِدُهَا

گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بدترین جایها بازارهاست و بهترین جایها مسجدهاست قال النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه

اَلَا اِنَّ الْمَسْجِدَ لَیَرْتَفِعُ اِلَی السَّمَاءِ شَاكِیًا مِنْ اَهْلِهِ یَتَكَلَّمُوْنَ بِكَلَامِ الدُّنْیَا وَاسْتَقْبَلَهُ الْمَلٰئِكَةُ

حب الدنيا رأس كل خطيئة

ترك الدنيا رأس كل عبادة

عز الدنيا بالمال وعز الآخرة بالأعمال

الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها

ما اتخذ الله وليا جاهلا

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که عمامه پوشانرا در یکشنبه ... قال النبي صلی الله علیه وآله
إنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى أَصْحَابِ الْعَمَائِمِ الَّذِينَ يَتَعَمَّمُونَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بدرستی که خدا و فرشتگان او درود میفرستند برانانیکه دستار می بندند ... روز آدینه
قال النبي صلى الله عليه وآله تَسَوَّمُوا فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَسَوَّمَتْ گفت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که ... قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَى أَهْلِ الْعَمَائِمِ گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که درود میفرستند فرشتگان برانانیکه عمامه
قال النبي صلعم نَهَى عَنِ الْاِقْتِعَاطِ وَأَمَرَهُمْ بِالتَّلَحِّي گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نهی کرد
شما را از اقتعاط یعنی ... و امر کرد ... باب ...
در فضیلت روزه قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الله عز وجل الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از خدای عز وجل که روزه مراست و من جزا میدهم بروزه داشتن قال النبي صلى الله
عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ الْإِفْطَارِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مر روزه داررا دو شادیست یکی بوقت افطار و دوم بدیدار پروردگار
قال النبي صلى الله عليه وآله خُلُوقُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بوی دهن روزه دار خوشترست نزدیک خدای عز وجل از بوی مشک قال
النبي صلى الله عليه وآله الصَّوْمُ فِي الشِّتَاءِ غَنِيمَةٌ بَارِدَةٌ گفت پیغمبر صلی الله علیه
که روزه در زمستان غنیمتیست ... قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنْ رَمَضَانَ
غَفَرَ اللهُ لَهُ مَا سَبَقَ مِنْ ذُنُوبِهِ فَإِذَا تَمَّ رَمَضَانُ لَا يُكْتَبُ عَلَيْهِ إِلَى الْحَوْلِ الْآخَرِ ذَنْبٌ

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم البينة على المدعي واليمين على من انكر صدق

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق ... صدق

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جميل ويحب الجمال

فاذا مات قبل رمضان جاء یوم القیمة ولیس له ذنب کفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

قال النبی صلعم لو اذن الله السموات والارض ان یتکلما لبشرتا من صام

رمضان بالجنة کفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که اگر خدای عزوجل دستوری دهد آسمانها و زمین را که

... بهشت قال النبی صلی الله علیه و آله

من فاته یوم من رمضان لم یقضه فاته صیام الدهر کله کفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

... قضا نکند ... تمام روزه ... قال النبی صلی الله

علیه و آله الصوم جنة من النار کجنة احدکم من القتال کفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

... قال النبی صلی الله علیه و آله اذا افطر

الصایم صلت علیه الملائکة حتی یفرغ کفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ... افطار کند

... قال النبی صلی الله علیه و آله ان لکل

شئ زکوة وزکوة الجسد الصوم کفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر چیزی را زکوتیست

... قال النبی صلی الله علیه و آله نوم الصایم عبادة ونفسه تسبیحه وکلامه صدقة

کفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که خواب روزه دار عبادتست ... تسبیح ...

باب چهاردهم در فضیلت نماز فرض قال النبی صلی الله علیه و آله بنی الاسلام

علی خمسة اشیاء شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام

من عرف الله کل لسانه

قال النبی صلعم الصلوة وما ملکت ایمانکم گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نماز گزارید
و رعایت کنید آنچه دست شما را آن ملکیت ... قال النبی صلی الله علیه وآله من ترک الصلوة
متعمدا فقد کفر گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که ترک نماز کند قصدا پس بدرستی که کافر شد قال
النبی صلی الله علیه وآله الصلوة الی الصلوة کفارة للذنوب گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که از نماز
تا نماز دیگر ... کفارت گناهان باب در نماز تهجد و فضیلت سنت نماز قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم من صلی اثنی عشرة رکعة متطوعا بنی له بیت فی الجنة اربع قبل الظهر
ورکعتین بعده ورکعتین بعد المغرب ورکعتین بعد العشاء ورکعتین قبل صلوة الفجر
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که دوازده رکعت نماز نافله گزارد بنا کرده شود مر او را خانه در بهشت چهار
رکعت پیش از پیشین و دو رکعت بعد از او و دو رکعت بعد از شام و دو رکعت بعد از خفتن و دو رکعت پیش از
نماز صبح قال النبی صلی الله علیه وآله من صلی اربعا قبل الظهر حرم الله تعالی لحمه علی النار
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بگزارد چهار رکعت نماز ظهر را پیش از پیشین حرام گرداند خدا از جهت او
گوشت او را بر آتش دوزخ قال النبی صلی الله علیه وآله من صلی رکعتین فی خلاء لا یراه الا الله
والملائکة کانت له براءة من النار گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که دو رکعت نماز کند
در جای تنها چنانکه نه بیند او را بغیر از خدا و فرشتگان او باشد مر او را برات از آتش قال النبی صلی الله علیه وآله
ما من عبد یصلی فی بیت مظلم رکعتین برکوع تام وسجود تام الا وجبت له الجنة بلا حساب ولا عذاب
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نیست بنده که بگزارد در خانه تاریک دو رکعت نماز را برکوع تمام و سجود تمام
الا آنکه واجب شود مر او را بهشت بی آنکه حساب کنند و عذاب کنند قال النبی صلی الله علیه وآله

مَن صلّى اربع ركعات لا يراه احد من الناس فقد برئ من النفاق والكفر والشرك والكذب

والضلالة والبدعة گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بگزارد چهار رکعت نماز را که نبیند

ازو یکی از مردمان پس بیزار گردد از نفاق و کفر و شرک و دروغ و تاریکی [illegible] و بدعت قال النبی

صلی الله علیه وآله من صلی اربعا قبل العصر لم تمس النار جلده ابدا گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

هر که بگزارد چهار رکعت نماز پیش از فرض پیشین [illegible] آتش دوزخ پوست او را ابدا قال النبی صلی الله

علیه وآله من صلی اربعا قبل العصر کتب الله له براءة من النار گفت پیغمبر صلی

الله علیه و آله وسلم که هر که بگزارد چهار رکعت نماز پیش از فرض پسین بنویسد خدا برای او برات از آتش دوزخ

قال النبی صلی الله علیه وآله من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفع

فی العلیین گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بگزارد دو رکعت نماز بعد از مغرب [illegible]

پیش از آنکه سخن گوید [illegible]

قال النبی صلی الله علیه وآله من صلی اربعا بعد العشاء قبل ان یتکلم فکانما ادرک لیلة

القدر فی المسجد الحرام گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بگزارد چهار رکعت [illegible]

فرض خفتن پیش از آنکه سخن کند [illegible] در مسجد الحرام [illegible] قال النبی صلی الله

علیه وآله من صلی اثنتی عشرة رکعة من الضحی ایمانا واحتسابا کتب الله له الفین

وما بین حسنة ومحی عنه الفین وما بین سیئة ورفع له الفین وما بین

درجة وبنی له بیتا فی الجنة وغفر له ذنوبه کلها گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بگزارد

[illegible]

الحمد لله تعالی [illegible]

قال الشیخ الامام [illegible]

بدانکه اگر ... و بهشت خانه ... فرزند ...

باب شانزدهم در فضیلت زکات قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم

الزکوة طهور الاسلام والایمان گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که زکات

پاک کننده اسلام و ایمان است قال النبی صلی الله علیه وآله لا یقبل الله الایمان

الا بالزکوة ولا ایمان لمن لا زکوة له گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که قبول نمیکند حق تعالی ایمان را

مگر بزکات و ایمان نیست مر کسی را که زکات دادن نیست او را قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم

ما هلک مال فی بر ولا بحر الا بمنع الزکوة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

هلاک نمیشود مالی در خشکی و دریا الا بندادن زکات قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم

حصنوا اموالکم بالزکوة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که در حصار آرید مالهای شما را بدادن زکات

قال النبی صلی الله علیه وآله لا ایمان لمن لا صلوة له ولا صلوة لمن لا زکوة له

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ایمان نیست هر کرا نماز گزاردن نیست او را و نماز نیست هر کرا زکات دادن

نیست او را قال النبی صلی الله علیه وآله من وجبت علیه الزکوة فلم یدفع فهو ملعون

والملعون فی النار گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر کرا واجب شده بر او زکوة و ندادن ...

پس او ملعونست و هر ملعون در آتش است قال النبی صلعم لا خیر فی مال لا یزکی

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نیست خیر در مالی که زکات دادن نیست درو قال النبی

صلی الله علیه وآله من منع الزکوة منع الله عنه حفظ ماله گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر کرا

زکوة دادن باز دارد خدا از نگاهداشتن مال او را

باب هفدهم در فضیلت صدقه دادن

در بیان [illegible] باب [illegible] در فضیلت سلام قال النبی صلی الله علیه
وآله لا تبتدؤا بالکلام قبل السلام گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ابتدا مکنید سخن را پیش از سلام
قال النبی صلی الله علیه وآله من بدأکم بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که هر که ابتدا کند به سخن پیش از آنکه سلام کند پس مدهید جواب وقال النبی صلی الله علیه
وآله من بدأکم بالسلام فهو اولی بالله وبرسوله گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که پیش دستی کند به سلام
پس او نزدیکتر است به خدا و رسول او وقال النبی صلی الله علیه وآله اولی الناس من بدأ بالسلام
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نیکوترین مردم [illegible] کسیست که آغاز کند به سلام قال النبی صلی الله
علیه وآله رأس التواضع من بدأ بالسلام گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سر تواضع است
ابتدا کردن به سلام قال النبی صلی الله علیه وآله افشوا الجنة بالسلام
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که آشکارا کنید بهشت را به سلام قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
التقی الجانبان اقربهما الی رحمة الله تعالی من ابتدأ بالسلام گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چون
ملاقی شوند دو دوست بهم نزدیکترین ایشان به رحمت حق تعالی آن کسیست که ابتدا کند به سلام قال النبی
صلی الله علیه وآله اذا دخلتم فی المجالس فسلموا گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
چون درآیید به مجلس پس سلام کنید قال النبی صلی الله علیه وآله ابخل الناس من بخل بالسلام
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بخیلترین مردم آنست که بخیلی کند به سلام قال النبی صلی الله علیه وآله السلام
تحیة لملتنا وامان لذمتنا گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سلام درود دست دین ما [illegible] تحیت
[illegible] قال النبی صلعم قلوب المؤمنین محیط لجمیع الخلق گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دلهای مؤمنان

ولا أعددت من الفعل الجميل قرى ضيف ألمّ برأسي غير محتشم
لو كنت أعلم أني ما أوقره كتمت سراً بدا لي منه بالكتم
فلا ترم بالمعاصي كسر شهوتها إن الطعام يقوي شهوة النهم
والنفس كالطفل إن تهمله شب على حب الرضاع وإن تفطمه ينفطم
فاصرف هواها وحاذر أن توليه إن الهوى ما تولى يصم أو يصم
وراعها وهي في الأعمال سائمة وإن هي استحلت المرعى فلا تسم

كم حسنت لذة للمرء قاتلة
من حيث لم يدر أن السم في الدسم
واخش الدسائس من جوع ومن شبع
فرب مخمصة شر من التخم
واستفرغ الدمع من عين قد امتلأت
من المحارم والزم حمية الندم
وخالف النفس والشيطان واعصهما
وإن هما محضاك النصح فاتهم
ولا تطع منهما خصما ولا حكما
فأنت تعرف كيد الخصم والحكم
أستغفر الله من قول بلا عمل
لقد نسبت به نسلا لذي عقم
أمرتك الخير لكن ما ائتمرت به
وما استقمت فما قولي لك استقم
ولا تزودت قبل الموت نافلة

باب در فضیلت دعا قال النبی صلی الله
علیه وآله الدعاء هو العبادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دعا خود عبادت است
قال النبی صلعم الدعاء مخ العبادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دعا مغز عبادت است
قال النبی صلعم إن الله یحب الملحین فی الدعاء گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که خدا دوست میدارد
قال النبی صلعم إن الله یحب الملحین فی الدعاء گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
خدا دوست میدارد الحاح کنندگان را در دعا قال النبی صلعم لیس شیء أکرم عند الله من الدعاء
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نیست چیزی گرامی تر نزد خدای تعالی از دعا قال النبی صلعم عن الله عز وجل
عبدی أنا عند ظنك وأنا معك إذا دعوتني گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از خدای عز وجل که
بنده من من نزد گمان توام و من با توام هنگامی که بخوانی مرا قال النبی صلعم من لم یدع الله
یغضب علیه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که نخواند خدای را بر وی خشم میکند قال النبی
صلعم ترك الدعاء معصیة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ترک دعا گناه است
قال النبی صلعم الدعاء سلاح المؤمن گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دعا سلاح مؤمن است
قال النبی صلعم دعوة المظلوم مستجابة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دعای مظلومان مستجاب است
قال النبی صلی الله علیه وآله لا یستجاب دعاء قوم یرضون من نسائهم یلبس الخلخال
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مستجاب نیست دعای قومی که راضی شوند از زنان که خلخال پوشند

باب در فضیلت استغفار قال النبی صلی الله علیه وآله لکل داء دواء ودواء
الذنوب الاستغفار گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر دردی را دوا است و دوای گناهان استغفار است

قال النبي صلى الله عليه وآله لكل شئ حيلة وحيلة الذنوب الاستغفار
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر چیزی را حیلتی است و حیلت گناه استغفار است قال النبي صلى الله
عليه وآله من استغفر غفر الله له وان كان فارا من الزحف گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که آمرزش خواهد
بیامرزد او را اگرچه گریخته باشد از جنگ و قال النبي صلى الله عليه وآله ما اصر من استغفر
ولو عاد في اليوم سبعين مرة بعد الذنوب غفر الله له گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که اصرار نباشد
و او را که آمرزش خواهد اگرچه بازگردد در روزی هفتاد بار بعد از گناه بیامرزد خدای تعالی او را قال النبي صلى الله
عليه وآله من استغفر بعد الذنوب غفر الله له گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که هر که آمرزش خواهد بعد از گناه بیامرزد خدای تعالی او را قال النبي صلى الله عليه وآله من استغفر
بعد الذنوب ذنوبا كثيرة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که استغفار کند بعد از گناهان بسیار او را ...
قال النبي صلى الله عليه وآله اذا كثرت ذنوب احدكم فعليه ان يستكثر بالاستغفار
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چون بسیار شود گناهان یکی از شما پس بر وی باد که آمرزش خواستن بسیار کند
قال النبي صلى الله عليه وآله الاستغفار يأكل الخطايا كما تأكل النار الحطب
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که استغفار می‌خورد گناهان را همچنانکه می‌خورد آتش هیمه را قال النبي صلى الله عليه
وآله الاستغفار يجر الرزق گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که استغفار می‌کشد روزی را
باب ... و ... در فضیلت ذکر خدای عز وجل قال النبي صلى الله عليه وآله ذكر الله علم الايمان
وبراءة من النفاق وحصن من الشيطان وحرز من النيران گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که ذکر خدای نشان ایمان است و بیزاری است از نفاق و حصاری است از شیطان و پناهی است از آتش

كماتناثرت الاوراق من الشجر گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بگوید سبحان الله وبحمده فرو ریزد از وی گناهان چنانکه فرو ریزد

برگها از درخت قال النبی صلعم من قال سبحان ربی الاعلی غفر الله له وادخله الجنة

گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بگوید سبحان ربی الاعلی بیامرزد خدا گناهان او را و درآرد او را بهشت قال

النبی صلعم من قال سبحان ربی العظیم غرست له شجرة فی الجنة گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که

بگوید سبحان ربی العظیم نشانده شود برای او درختی در بهشت قال النبی صلعم کثرة التسبیح تجر

الرزق گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که بسیار گفتن تسبیح میکشد روزی را قال النبی صلی الله علیه و آله

کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده

سبحان الله العظیم وبحمده گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که دو کلمه اند سبک بر زبان گران

در ترازو دوست داشته شده بسوی خداوند بخشاینده و آن این کلمه است که سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده

در فضیلت توبه قال النبی صلعم التائب من الذنب کمن لا ذنب له

گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که توبه کننده از گناه همچنانست که نیست گناه مر او را قال النبی صلعم

الندم توبة من الذنب گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ندامت توبه است از گناه قال

النبی صلعم ما من شیء احب الی الله من شاب تائب گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که نیست هیچ چیزی

دوستتر بسوی خدا از جوانی که توبه کرده باشد قال النبی صلعم لکل شیء حیلة وحیلة

الذنوب التوبة گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر کاری را چاره است و چاره گناهان توبه است

قال النبی صلعم لکل داء دواء ودواء الذنوب الاستغفار گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر دردی را دواست و دوای گناهان

توبه است قال النبی صلعم توبوا الی الله فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

باز گردید شما بسوی خدای تعالی در هر کار بکنم ... قال النبي صلى الله عليه وآله توبوا الى الله
ولا تيأسوا فان اليأس عند الله كفرا گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که توبه کنید بسوی
خدای تعالی و امید بشید پس هر که نا امیدی از رحمت خدای تعالی کفر است قال النبي صلى الله عليه وآله
عجلوا بالتوبة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بشتابید بتوبه قال النبي صلى الله عليه وآله توبوا
الى ربكم قبل ان تموتوا گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که توبه کنید بسوی پروردگار شما پیش از آنکه بمیرید
قال النبي صلى الله عليه وآله عجلوا بالصلوة قبل الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت
وعجلوا بالصدقة قبل البلاء گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بشتابید بنماز پیش از آنکه فوت شود
و بتوبه پیش از آنکه بمیرید و بشتابید بدادن صدقه پیش از آنکه بلا نازل شود قال
النبي صلى الله عليه وآله الندم يهدم الحوبة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ندامت ویران کند
گناه را باب بیست و چهارم در فضیلت فقر قال النبي صلى الله
عليه وآله وسلم الفقر فخري گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که درویشی فخر منست
قال النبي صلعم الفقر شين عند الناس وزين عند الله يوم القيمة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که فقر عیب است نزد آدمیان در دنیا و زینت است نزد خدای عز وجل روز قیامت قال
النبي صلعم الفقر خزينة من خزائن الله تعالى گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که درویشی خزینه ایست
از خزینهای خدای تعالی قال النبي صلى الله عليه وآله لكل شيء مفتاح ومفتاح الجنة حب الفقراء
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر چیزی را کلیدی است و کلید بهشت دوستی فقرا است قال
النبي صلعم ان الله يحب الفقير المؤمن المتعفف گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که خدای دوست دارد

درویش و مومن اگر چه بسیار گرسنه شد جای صبر است قال النبی صلعم طوبی للفقراء والضعفاء من امتی
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که خنک حال درویشان ضعیفان امت من قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم فضل الفقراء علی الاغنیاء کفضلی علی جمیع خلق الله گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که فضل درویشان بر توانگران همچون فضل منست بر جمیع خلق قال النبی صلی الله علیه وآله الفقر
کرامة من کرامات الله تعالی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فقر کرامتیست از کرامتهای خدای عز وجل
قال النبی صلعم الفقر شیء لا یعطیه الله تعالی الا نبیا مرسلا گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که فقر چیزیست که نبخشد خدای تعالی مگر پیغمبری را که پیغمبر مرسل باشد قال النبی صلی الله علیه وآله
حب الفقراء وحب العلماء کرامة من عند الله تعالی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دوستی
فقرا و دوستی علما کرامتیست از خدای تعالی باب بیست و پنجم در فضیلت نکاح
قال النبی صلی الله علیه وآله التزوج برکة والولد رحمة فاکرموا اولادکم فان
کرامة الولد عبادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که زن کردن برکتست و فرزند رحمتست پس گرامی دارید فرزندان خود را
پس بدرستی که گرامی داشتن فرزند عبادتست قال النبی صلی الله علیه وآله تزوجوا الحرائر
فان الحرائر صلاح البیت والاماء هلاک البیت گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زن بخواهید آزادگان
پس بدرستی که زنان آزاد صلاح خانه اند و کنیزک هلاک خانه است قال النبی صلی الله علیه وآله من اراد
ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرائر گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که
خواهد که ملاقات کند خدای را پاکیزه پس بخواهد زنان آزاد را قال النبی صلعم التمسوا الرزق بالنکاح
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بجویید روزی را بنکاح کردن قال النبی صلعم من تزوج اعطی نصف

جاءت لدعوته الاشجار ساجدة
تمشي اليه على ساق بلا قدم
كأنما سطرت سطرا لما كتبت
فروعها من بديع الخط في اللقم
مثل الغمامة انى سار سائرة
تقيه حر وطيس للهجير حمي
اقسمت بالقمر المنشق ان له
من قلبه نسبة مبرورة القسم

العبادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بخواهد زن ببخشد خدا مرد را نیمه عبادت قال

النبي صلى الله عليه وآله من تزوج فقد حصن دينه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که زن خواست پس بدرستی

نگاه داشت دین خود را قال النبي صلعم من دخل لامرأته في الدبر بعثه الله يوم القيمة انتن من الجيفة

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که آمیزش شود با جفت خود در دبر برانگیزد خدا تعالی روز قیامت او را بدبوتر از

مردار قال النبي صلعم اذا اتى الرجل الرجل فهما زانيان واذا اتت المرأة المرأة فهما زانيتان

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چون فراهم آید مرد با مرد پس هر دو زانی باشند و اگر فراهم آید زن

با زن هر دو زانیه باشند قال النبي صلى الله عليه وآله من قبل غلاما بشهوة فكانما

زنا مع امه سبعين مرة ومن زنا بامه مرة واحدة فكانما زنا مع سبعين قال

ومن زنا بامرأة مسلمة او كافرة او حرة او امة فتحت عليه في قبره ثمانية باب

من النار يخرج عليه من تلك الابواب عقارب وحيات من النار الى يوم القيمة

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بوسه دهد پسری را بنیت شهوت پس همچنان باشد که زنا کرده باشد با مادر

خود هفتاد بار و هر که زنا کند با مادر خود یکبار پس همچنان باشد که زنا کرده باشد هفتاد بار با هفتاد زن و اگر هر که زنا کند با زن

مسلمه یا کافره یا آزاده یا کنیز گشاده شود در گور او هشت در از دوزخ که بیرون آید از آن درها عقربها

و مارها تا روز قیامت قال النبي صلعم اذا على الذكر الذكر اهتز العرش وقالت السموات

يا رب امرنا بخسفه وقالت الارض نبتلعه قال الله دعوه فان طريقه على

ووقوفه بين يدي گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چون برآید مرد بر مرد بلرزد عرش و گوید آسمانها که ای پروردگار

فرمان ده ما را تا فرو بریم او را و گوید زمین که فرو بریم او را گوید خدا تعالی که بگذارید او را که راه او بر منست و ایستادن او نزد منست

وما حوى الغار من خير ومن كرم
وكل طرف من الكفار عنه عمي
فالصدق في الغار والصديق لم يرما
وهم يقولون ما بالغار من ارم
ظنوا الحمام وظنوا العنكبوت على
خير البرية لم تنسج ولم تحم
وقاية الله اغنت عن مضاعفة
من الدروع وعن عال من الاطم

فكأنما زنا مع امه سبعين مرة ومن زنا مع امه مرة فكأنما زنا مع امرأة اجنبية سبعين مرة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بوسه پسری را بشهوت هر آینه بشد که زنا کرده باشد با مادر خود هفتاد بار و هر که زنا کند با مادر خود یکبار چنان باشد که زنا کرده باشد با زن بیگانه هفتاد بار

روی امیر المؤمنین علیه السلم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اياكم ومجالسة اولاد الاغنياء والملوك وطول النظر اليهم فان لهم حورة العذارى فتنتهم اشد من فتنة النساء گفت روایت کرد سرچشمه صدق و صفا امیر مؤمنان حیدر مرتضی علیه سلام الله که پیغمبر گفت دوری کنید از نشستن با پسران توانگران و پادشاهان و دراز نگاه کردن بسوی ایشان زیرا که بهشت ایشان را فتنه ایشان سخت است از فتنه زنان

النبي صلى الله عليه وآله وسلم احذروا ابناء الملوك فان لهم شهوة كشهوة النساء العذارى الا ان النظر اليهم حرام والجلوس معهم حرام ومن ارتكب من نحو غلام فهو ملعون وهو من اهل النار گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بپرهیزید از پسران پادشاهان زیرا که ایشان را شهوتیست همچون شهوت زنان دوشیزه آگاه باشید که نظر بسوی ایشان حرامست و نشستن با ایشان حرامست و هر که مرتکب شود به پسری از ایشان پس او لعنت کرده شده است و از اهل دوزخ است

قال النبي صلى الله عليه وآله من قبل غلاما بشهوة فكأنما نكح مع امه سبعين مرة ومن نكح امه مرة فكأنما اقتض سبعين عذراء بغير مهر ومن عذراء من غير مهر مرة فكأنما زنا سبعين شيئا ومن زنا بامرأة مسلمة او غير مسلمة فتح في قبره ثلاثمائة الف باب من النار ويخرج اليه حيات وعقارب وشهب من النار وهو

دو بچهٔ ایشان را نیست آتش دوزخ و کرامت ایشان که بهشت است مر او را قال النبي صلعم

أكرموا قبلة أولادكم فإن لكم بكل قبلة درجة في الجنة گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم که بسیار

بوسید فرزندان خود را پس بدرستی که مر شما را بهر بوسه درجه‌ایست در بهشت قال النبي صلى الله عليه وآله أكرموا

أولادكم فمن أكرم أولاده أكرمه الله تعالى في الجنة گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم گرامی

دارید فرزندان خود را پس بدرستی که هر که گرامی دارد فرزندان خود را گرامی دارد او را خدای تعالی در بهشت قال النبي

صلعم إن في الجنة بابا يقال له باب الفرح لا يدخله إلا من فرح بأولاده گفت پیغمبر صلى الله

بدرستی که در بهشت دریست که آن را میگویند در شادی و در نمیاید بآن مگر کسی که شاد باشد بفرزندان خود

قال النبي صلى الله عليه وآله إن في الجنة بابا يقال له فرح لا يفتح إلا لمن فرح صبيانا

گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم بدرستی که در بهشت دریست که میگویند او را فرح و گشاده نمیشود مگر برای کسی که

شاد دارد کودکان را

باب سی و دوم در فضیلت تواضع

قال النبي صلى الله عليه وآله من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر وضعه الله گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم

که هر که فروتنی کند برای خدای تعالی بلند گرداند خدای تعالی قدر او را و هر که تکبر کند نگونسار کند او را خدای تعالی

قال النبي صلى الله عليه وآله ما من آدمي إلا في رأسه سلسلتان سلسلة إلى السماء

السابعة وسلسلة إلى الأرض السابعة فإذا تواضع رفعه الله إلى السماء السابعة

وإذا تكبر وضعه الله إلى الأرض السابعة گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم که نیست هیچ کس

از فرزندان آدم مگر آنکه در سر او دو زنجیر باشد یک زنجیر کشیده تا آسمان هفتم و یک زنجیر کشیده تا زمین هفتم پس چون آدمی

تواضع کند برد او را خدای تعالی تا آسمان هفتم و چون تکبر کند بکشد او را خدای تعالی تا زمین هفتم

قال النبي صلى الله عليه وآله إذا رأيتم المتواضعين فتواضعوا لهم وإذا رأيتم
المتكبرين فتكبروا عليهم گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چون بینید شما تواضع کنندگان را تواضع
کنید با ایشان و اگر بینید شما تکبر کنندگان را پس تکبر کنید بر ایشان قال النبي صلى الله عليه وآله
تواضعوا مع المتواضعين فإن التواضع مع المتواضعين صدقة وتكبروا
مع المتكبرين فإن التكبر مع المتكبرين صدقة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که تواضع کنید با تواضع کنندگان پس بدرستی که تواضع با تواضع کنندگان صدقه است و تکبر کنید با
خودپرستان پس بدرستی که تکبر با متکبران صدقه است قال النبي صلى الله عليه وآله رأس
التواضع أن يبدأ بالسلام على من لقيه من المسلمين وأن يرضى بالدون في المجلس
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سر تواضع آنست که ابتدا بسلام کند بر هر که ملاقی شود
... پس قال النبي صلى الله عليه وآله الإكرام في التقوى والغنى في
اليقين والشرف في التواضع گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بزرگی در تقوی است و غنا در یقین و شرف
در تواضع قال النبي صلى الله عليه وآله التواضع مصائد الشرف گفت پیغمبر ...
تواضع سبب دوام بزرگیست قال النبي صلعم كل نعمة محسود على صاحبها إلا التواضع
گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که هر نعمتی حسد برده شده است بر صاحب آن مگر تواضع قال النبي صلى الله
عليه وآله التواضع من أخلاق الأنبياء والتكبر من أخلاق الفراعنة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که تواضع خلق پیغمبرانست و تکبر خلق فرعونانست **باب بیست و سیوم**
... قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم العافية عشرة أجزاء

تسعة منها في الصمت الا ما ذكر الله والجزو العاشر ترك مجالسة السفهاء

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که عافیت ده جزو است نه جزو از آن در خاموشی بجز آنکه ذکر خدا است

و جزو دهم دوری از همنشینی سفیهان قال النبي صلى الله عليه وآله عفة اللسان في الصمت

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که پاکی زبان در خاموشی است قال النبي صلعم رأس الاسلام السكوت

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سر اسلام کم گوییست قال النبي صلى الله عليه وآله للصحابة

رضم لكل شئ نجاسة ونجاسة اللسان البذو گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر چیز را

پلیدی است و پلیدی زبان بسیار گوییست قال المشايخ لو كان الكلام من فضة لكان

السكوت من ذهب مشايخ گفته اند که سخن گفتن اگر نقره است کم گفتن زر است قال النبي صلى الله عليه

وآله العافية عشرة اجزاء تسعة منها في السكوت وواحد منها في الوحدة گفت پیغمبر صلی الله

علیه وآله وسلم که عافیت ده جزو است نه جزو از آن در خاموشی است و یک جزو از آن در تنهایی است

قال النبي صلعم اصل الايمان السكوت گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که اصل ایمان کم گوییست

قال النبي صلعم من سكت سلم ومن صمت نجى گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که سخن کم گوید

سلامت شد و هر که خاموش شد نجات یافت قال النبي صلعم سكوت العالم شين وكلامه زين

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که کم گویی عالم زشت است و سخن او زیبا است قال

المشايخ تاج المؤمن السكوت ورضاء الرب في السكوت پیران گفته اند که تاج مومنان کم گوییست و خوشنودی

خدا در کم گوییست باب سی و چهارم در منع بسیار خوردن قال

النبي صلى الله عليه وآله وسلم شيئان يحدث قساوة القلب حب الراحة وحب الاكل

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که دو چیز بار آورد تاریکی دل را دوست داشتن آسایش را و دوست داشتن خوردن

قال النبی صلعم من شبع فی الدنیا جاع فی الآخرة ومن جاع فی الدنیا شبع فی الآخرة

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که سیر شد اینجا گرسنه شد در آن سرا و هر که گرسنه شد در دنیا سیر شد

در آن سرا قال النبی صلعم سید العمل الجوع گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بزرگترین عملها گرسنگیست

قال النبی صلعم الجوع مخ العبادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که گرسنگی مغز عبادتست

قال النبی صلعم من اکل فوق الشبع فقد اکل حراما گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بخورد طعام

از حد گرسنگی پس بسیری که از خوردن حرام شد قال النبی صلعم حیوا قلوبکم بقلة الضحك

والنوم وطهروا بالجوع تنظروا الی عظمة الله تعالی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که زنده کنید

دلهای خود را بکمی خندیدن و خواب و پاک کنید بگرسنگی تا بنگرید بسوی عظمت حق تعالی قال النبی صلی الله علیه

وآله وسلم اقربکم منی اطولکم جوعا وتفکرا گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نزدیکترین

از شما بمن کسی باشد که دراز تر شده است گرسنگی و فکر کردن او قال النبی صلعم لعلی علیه السلام لا تنم مع الشبع

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مر علی علیه السلام که مخسب با سیری قال النبی صلعم من کثر

طعامه کثر سقامه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مر یاران را که هر که بسیار سیر خورد بسیار بیمار شد

قال النبی صلعم من قل غذاؤه قل داؤه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که کم خورد او درد اندک شد

قال النبی صلعم لا صحة من الذی احرص بالاکل گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که صحت نیست مر کسی را

که حریص شد بسیار خوردن باب سی و پنجم در منع قهقهه زدن قال

النبی صلی الله علیه وآله وسلم کثرة الضحك یمیت القلب گفت پیغمبر صلی

خندہ بسیار مراد ل قال النبی صلعم کثرة الضحك فی المسجد ظلمة فی القبر گفت پیغمبر صلی اللہ

علیہ و آلہ وسلم کہ بسیار خندیدن در مسجد سبب تاریکی قبر قال النبی صلعم من ضحك قهقهة فقد

مج من العقل مجة گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ ہر کہ بخندد بخندیدن قہقہہ پس بدرستی کہ او بیرون شد از عقل

قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ من ضحك قهقهة لعنه اللہ الجبار من فوق عرشه

گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ ہر کہ بخندد قہقہہ لعنت کند او را جبار از بالای عرش خود قال النبی صلی اللہ

علیہ و آلہ وسلم من ضحك کثیرا فی الدنیا بکی کثیرا فی الآخرة گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

کہ ہر کہ بخندد بسیار در دنیا بگرید بسیار در آخرت قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ من ضحك کثیرا

استخف بہ الناس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ ہر کہ بخندد بسیار سبک گیرند او را مردمان قال

النبی صلعم من تکلم بکلمة حتی یضحك بها جلساؤه لکبه اللہ بها فی النار گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ

کہ ہر کہ سخن گوید تا بخندند ہم نشینان او بدان سرنگون کند او را حق تعالی در آتش قال النبی صلی اللہ علیہ

و آلہ وسلم للصحابة رضی اللہ عنهم ضحك الانبیاء تبسم وضحك الشیاطین لعنهم اللہ

قهقهة گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم صحابہ را رضی اللہ عنہم کہ خندیدن پیغمبران لب گشودنست

و خندیدن شیاطین قہقہہ زدنست باب سی و ششم در فضیلت عیادت بیمار

قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عودوا المریض واتبعوا الجنائز وتذکروا الآخرة

گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بپرسید بیمار را و ہمراہی کنید جنازہ ہای مردگان را و یاد آورید آخرت را

قال النبی صلی اللہ علیہ والعیادة مریض یوم فریضة ومابعدها تطوع ولا یجب

عیادة المریض الا بعد ثلاث ایام گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ پرسیدن بیمار روز اول فرض است

وبعد از آن نشست ودو شنید او پرسیدن بیمار را الا بعد از آنکه سه روز گذشته شده قال النبی

صلی الله علیه وآله ما عاد مریضاً مخلصاً الا خرج معه سبعون الف ملك یستغفرون

له حتی رجع من بیت المریض ودخل فی بیته گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که

گشت بیماری مخلص را مگر که بیرون آمد با او هفتاد هزار ملک آمرزش خواه میشدند مرورا تا باز گردد از خانه

مریض ودر آید در خانه خود قال النبی صلعم من عاد مریضاً مخلصاً کان له خریف فی الجنة

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که پرسش بیماری مخلص کرد باشد مرورا باغی در بهشت قال

النبی صلی الله علیه وآله عائد المریض یخوض فی رحمة الله تعالی ویعود فی بحر رحمة الله

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که پرسنده بیمار در رود در رحمت خدای تعالی وفرو رود در دریای رحمت خدای تعالی

قال النبی صلعم عیادة الجاهل اشد علی المریض من مرضه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

که پرسیدن جاهل سخت تر بر پرسش بیمار از بیماری او قال النبی صلعم العیادة فواق ناقة

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که پرسش بیمار بقدر فواق شتر است قال النبی صلی الله علیه وآله اعیادة

المریض ان یضع احدکم یده علی جبهته او علی یده فیسأله کیف هو وتمام

تحیاتکم بینکم مصافحة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که پرسیدن بیمار چنانست که یکی از شما دست

بر پیشانی او یا بر دست او بمالید وبپرسید او را که چگونه وتمام تحیات شما مصافحه است باب سی و هفتم

در ذکر مرگ قال النبی صلعم الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مرگ پلیست که رساننده دوست بدوست است قال النبی صلی الله علیه

وآله وسلم الموت اربعة موت العلماء وموت الفقراء وموت الامراء وموت

الاغنیاء موت العلماء ثلمة وموت الفقراء راحة وموت الامراء فتنة وموت الاغنیاء حسرة
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مرگ چهار است مرگ عالمان و مرگ فقیران و مرگ امیران و مرگ توانگران مرگ
عالمان رخنه در دین است و مرگ فقیران راحت است و مرگ امیران آشوب است و مرگ توانگران حسرت است
قال النبی صلی الله علیه وآله ان اولیاء الله لا یموتون بل ینتقلون من دار الی دار
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دوستان خدای نمیرند بلکه نقل میکنند از خانه بخانه قال النبی صلعم
ان الموت راحة المؤمن گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مرگ آسایش است مر مؤمن را
قال النبی صلعم موت العلماء ثلمة فی الدین گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که مرگ عالمان
رخنه شدن دین است قال النبی صلعم اذا مات ابن ادم انقطع عمله الا من ثلث صدقة
جاریة وعلم ینتفع به وولد صالح یدعو له گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چون بمیرد آدم منقطع
شود کردار او مگر سه چیز صدقه که روان باشد آن علمی که نفع گیرند و پسری نیکوکار که دعا کند برای او
قال النبی صلی الله علیه وآله اکثروا ذکر هادم اللذات قیل یا رسول الله ما هادم اللذات
قال الموت گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار کنید ذکر شکننده لذتها گفتند یا رسول
چیست شکننده لذتها گفت مرگ قال النبی صلعم کن فی الدنیا کانک غریب
او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که باشید در دنیا که غریب
یا گذرنده و شمار نفس خود را از اهل گورستان قال النبی صلعم اذا مات العالم بکت
السماء والارض وسکانها سبعین یوما گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چون بمیرد عالم آسمان
و زمین و ساکنان گریه کنند هفتاد روز قال النبی صلعم من لم یحزن علی موت العالم فهو منافق

گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که اندوهگین نشود بر مردن عالم پس از منست صدق النبی
صلعم باب سی و هشتم در ذکر حالات قبر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بدرستی که گور مرغزاریست از مرغزارهای بهشت یا گوریست از گورهای آتش قال النبی صلعم المؤمن
في قبره روضة خضراء ويرحب قبره سبعين ذراعا ويضيء حتى يكون كالقمر ليلة البدر
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مومن در قبر خود در مرغزاریست سبز و فراخ میشود قبر او [illegible] روشن
شود همچون شب چهارده قال النبی صلعم لو ان بنی آدم علموا کیف عذاب القبر ما تنعّموا
نعم العیش فی الدنیا فنعوذ بالله من عذاب القبر گفت پیغمبر صلی الله علیه [illegible] که اگر
فرزند آدم [illegible] که چگونه است عذاب قبر پس [illegible]
قال النبی صلعم ما من عبد یمر بقبر رجل کان یعرفه فی الدنیا ویسلم علیه
الا هو عرفه ورد علیه السلم گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نیست [illegible]
[illegible] قال النبی صلی
علیه وآله ما من مسلم یمر بقبور المسلمین الا قال له اهل القبور یا غافل لو علمت
ما نعلم لذاب لحمک علی جسدک گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible]
قال النبی صلی الله علیه وآله ان العبد المیت اذا وضع فی القبر واقعد یقول
اهله یا سیداه واشریفاه وا امیراه یقول له الملائکة اسمع ما یقولون

أَنْتَ كُنْتَ شَرِيفًا وَأَنْتَ سَيِّدًا وَأَنْتَ كُنْتَ أَمِيرًا قَالَ يَقُولُ الْمَيِّتُ يَا لَيْتَ لَمْ تَكُونُوا فَيَضْغَطُهُ

ضَغْطَةً يَخْتَلِفُ مِنْهَا أَضْلَاعُهُ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بنده را چون به قبر

نهاده شود گویند او را ای سید ما ای شریف ما ای امیر ما گویند مرده را فرشتگان ونه گر ابها

می گویند ایشان را نبودی بزرگ و نبودی شریف و نبودی امیر و حاکم گوید کاشکی نبودم پس بگیرد

او را قبر که فشرده شود پس فشرده شود به حدی که مختلف شود پهلوهای او أَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى عِيسَى بْنِ

مَرْيَمَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ كَمْ مِنْ وَجْهٍ صَبِيحٍ وَلِسَانٍ فَصِيحٍ وَبَدَنٍ صَحِيحٍ غَدًا بَيْنَ

أَطْبَاقِ الثَّرَى وَبَيْنَ طَبَقَاتِ النِّيرَانِ يُعَذَّبُونَ وحی کرد حق تعالی بسوی عیسی صلوات الله

علیه بسا روی خوب و بسا زبانهای گویا و شیرین و تنها درست که فردا در طبقات خاک و طبقهای آتش عذاب کرده شوند

سُئِلَ عَنْ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ فَقِيلَ لَهُمْ هَلْ فِي الْقَبْرِ عَذَابٌ فَقَالُوا

الْقَبْرُ كُلُّهُ عَذَابٌ إِلَّا قُبُورَ الْأَنْبِيَاءِ سوال کرده شد از علما عذاب قبر را پس گفتند

قبر تمام عذاب است مگر قبرهای پیغمبران

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْقَبْرُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ وَآخِرُ

مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْيَا گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گور اول منزلیست از منزلهای آخرت و آخر منزلیست

از منزلهای دنیا قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ الْمَوْتُ بَابٌ لَا بُدَّ بِالدُّخُولِ وَالْقَبْرُ مَنْزِلٌ لَا بُدَّ

بِالنُّزُولِ گفت بعضی علما مرگ دریست که ناچار است در رفتن در وی و گور منزلیست که ناچار است نزول در وی

بَابٌ فِي نَهْيِ النَّوْحِ در نهی نوحه گران قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

النِّيَاحَةُ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ وَمَنْ فَعَلَهَا كَانَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

وقال امير المؤمنين علي عليه السلام الدنيا دار ممر ... والآخرة دار مقر فخذوا من ممركم لمقركم ولا تهتكوا استاركم ...

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نوحه کردن کار جاهلیت است هر که بدین مشغول شود [illegible]

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّائِحُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَنْبَحُ كَمَا يَنْبَحُ الْكَلْبُ

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نوحه کننده روز قیامت بانگ کند همچنانکه بانگ کند سگ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَخْرُجُ النَّائِحَةُ مِنْ قَبْرِهَا شَعْثَاءَ غَبْرَاءَ وَعَلَيْهَا جِلْبَابٌ مِنْ لَعْنَةِ اللهِ وَتَضَعُ يَدَهَا عَلَىٰ رَأْسِهَا وَتَقُولُ وَاوَيْلَاهْ وَاوَيْلَاهْ

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بیرون آید نوحه کننده از گور خویش ژولیده و گرد آلوده و بر وی چادری از لعنت خدا و نهد دستهای خود بر سر خود و گوید واویلا واویلا

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ اللهُ النَّائِحَةَ وَالْمُسْتَمِعَةَ وَالْحَالِقَةَ وَالنَّاظِرَةَ وَالنَّاتِقَةَ وَالْوَاسِمَةَ وَالْمُسْتَوْسِمَةَ وَالسَّلْطَاءَ وَالْمَرْهَاءَ

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که لعنت کند خدای نوحه کننده و شنونده و موی تراشنده و نظر کننده و [illegible]

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الزَّفْرُ وَالنَّوْحَةُ مِنَ الْكُفْرِ وَالْكُفْرُ مَعَ صَاحِبِهِ فِي النَّارِ

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نالیدن بلند و نوحه کردن از کفر است و کفر با صاحب او در آتش است

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ دَقَّ أَوْ نَاحَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ كُتِبَ اسْمُهُ مِنَ الْمُنَافِقِينَ

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بنالد یا نوحه کند نزد مصیبت نوشته شود نام او [illegible]

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَلْعُونَانِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ صَوْتُ الْمِزْمَارِ عِنْدَ نِعْمَةٍ وَصَوْتُ وَيْلٍ عِنْدَ مُصِيبَةٍ

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که لعنت کرده شده اند در دنیا و آخرت دو آواز یکی آواز نی نزد شادی و دیگر آواز نوحه نزد مصیبت

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ خَرَقَ جَيْباً أَوْ خَرَقَ خَدّاً عِنْدَ الْمُصِيبَةِ لَا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِ حَيّاً وَمَيِّتاً

گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بدرد گریبان را یا بخراشد روی را نزد مصیبت [illegible]

قال أوحى الله تعالى الى موسى بن عمران فقال الله تعالى يا موسى من لم يرض
بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي فليخرج من تحت سمائي
وليطلب ربا سوائي گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که حق تعالی وحی کرد بسوی موسی پسر عمران پس گفت حق تعالی ای موسی
هر که راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس بیرون رود از زیر آسمان من و طلب کند پروردگاری
غیر مرا خبر دیگر عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قال النبي صلى الله عليه وآله
الصبر ثلاثة صبر على المعصية وصبر على طاعة الله وصبر على المصيبة والبلاء
فالصبر على المعصية ثلاثمائة درجة والصبر على الطاعة ستمائة درجة والصبر على
المصيبة والبلاء تسعمائة درجة روایت است از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله صبر سه گونه است
یکی صبر بر معصیت یعنی نگاه داشتن خود را از معصیت و صبر بر طاعت کردن امر خدای تعالی و صبر کردن بر مصیبت و بلا
و هر که خود را از معصیت نگاه دارد و صبر کند بدهد خدای تعالی او را سیصد درجه از درجات بهشت
و هر که صبر کند بر طاعت خدای تعالی بدهد او را ششصد درجه از درجات بهشت و هر که بر مصیبت و بلا
صبر کند بدهد خدای تعالی او را نهصد درجه از درجات بهشت قال النبي صلى الله عليه وآله صبر ساعة
خير من الدنيا وما فيها گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که صبر یک ساعت بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است
قال بعض المشايخ رحمة الله عليه الصبر على اربعة اوجه صبر على الفرائض
وصبر على المصائب وصبر على اذى الناس وصبر على الفقر فالصبر على الفرائض توفيق
والصبر على المصائب مثوبات والصبر على اذى الناس محبة والصبر على الفقر رضاء الله
مثوبات گفت بعضی از مشایخ رحمهم الله که صبر بر چهار وجه است صبر بر فرایض و صبر بر مصیبتها و صبر بر ایذای مردم و صبر بر فقر

نقل الحافظ ابو نعيم في حليته بسنده ان امير المؤمنين عليًا عليه السّلم سأل ابنه الحسن عليه السّلم
عن اشياء من امر المروة فقال يا بنيّ ما السّداد فقال يا ابه السّداد دفع المنكر
بالمعروف قال فما الشّرف قال اصطناع العشيرة وحمل الجريرة قال فما المروّة
قال العفاف واصلاح المال قال فما الدّقة قال النظر في اليسير ومنع الحقير
قال فما اللوم قال احراز المرء نفسه وبذله عرسه قال فما السّماح قال البذل في
العسر واليسر قال فما الشحّ قال ان ترى ما في يديك سرفًا وما انفقته تلفًا قال
فما الاخاء قال المواساة في الشدّة قال فما الجبن قال الجرأة على الصّديق والنكول عن
العدوّ قال فما الغنيمة قال الرّغبة في التقوى والزهادة في الدّنيا قال
فما الحلم قال كظم الغيظ وملك النفس قال فما الغنى قال رضا النفس بما قسم الله
تعالى له وان قلّ قال فما الفقر قال شره النفس في كل شيء قال فما المنعة قال
شدّة البأس ومنازعة اعزّ الناس قال فما الذلّ قال الفزع عند المصدوقة
قال فما الجهد قال ان يعطي في العزم ويعفو عن الجرم قال فما العقل قال حفظ
القلب كلما استرعيته قال فما الغفلة قال تركك المسجد وطاعتك المفسد قال
قال فما الحرمان قال تركك حظّك وقد عرض عليك قال فمن السّيد قال
الاحمق في ماله المتهاون في عرضه يشتم فلا يجيب المهتمّ بامر عشيرته هو السّيد
فهذه الاجوبة الصّادرة عنه على البديهة من غير رويّة شاهدة له عليه السّلم
بصيرة باصرة وبديهة حاضرة ومادة فضل وافرة وفكرة على استخراج الغوامض
قادرة

تمّ

من كلام امير المؤمنين عليه السلام وقد سئل عن الفقير والفقيه

فقال اذا كان الفقير بهذه الصفات كان افضل من الفقيه قال عليه السلام ينبغي
ان يكون الفقير صابرا قائما راكعا ساجدا طالبا راغبا شكورا قنوعا كريما حييا لطيفا
خبيرا فريدا قليل الكلام قليل المنام قليل الطعام كثير الذكر مليح الفكر وحيدا بعيدا لا وطن
قليل الاخوان معرضا عن متاع الدنيا وشهواتها مخلصا من مكرها وآفاتها لا يبيع له ولا يشتري
ولا اخذ له ولا عطا ان حضر لا يعزز وان غاب لم يذكر كثير الحسرة غزير الدمعة لا يملك
شيئا ولا يملكه ولا يملكه شيء محاسبا مراقبا لنفسه محروسة ودموعه مانوسة لا
يطول في الدنيا فكره ولا ينظر اليها الا بعين العبرة قليل الشهوات تارك الشبهات
الطاعة كثير القناعة تارك الحيلة قليل الوسيلة ليس له حاجة بالناس ابدا ولا
يدخر من يومه لغد لا يعرف له مكان فيقصد ولا يملك شيئا فيجد متوجها الى
مولاه لا يعرف احدا سواه لا يملك بلغة ولا يتعلق من الدنيا على ذرة خرج من
الدنيا خروجا صحيحا واقبل على الله بوجه مليحا لا يعرف النفاق ولا يبوح في الانوا

عن الشبهات كثير العبادات
قليل الاذى عون للغريب
اب لليتيم بشره في وجهه
وحزنه في قلبه مشغول بفكره
لطيف الحركة حلو المشاهدة

عليه شواهد المحبة هجر الاحباب وفارق الاصحاب واثر الفقار وفارق الديار ما وثق على مرتبة ولا تعلق من الدنيا بحبة سلك الطريق الجد علم بان القلب بيت الرب فطهره واخلاه فتجلى فيه اذ لم يجد فيه احدا سواه فانجلى عنه ظلام الطبيعة وصارت له الاشياء فطيعه برئ من العيب فظهر له الغيب تملك اللاهوت وفرق الناسوت فلو اعطى الدنيا بما فيها لما لح اليها وثمرة التجريد هداية المستقر نور وهدى وعلم وعمل وتوفيق وسعادة وورع ويقين ويقظة والله الموفق للخير والصواب

وعنه عليه السلام في صفة المؤمن ان يكون جوال الفكر جوهري الذكر عزيزا علمه عظيما حلمه جميل المطالعة كريم المراجعة اوسع الناس صدرا واذلهم نفسا ضحكه تبسم واستفهامه مذكر الغافل ومعلم الجاهل لا يؤذي من يؤذيه ولا يخوض فيما لا يعنيه ولا يشمت احدا بمصيبة ورع عن المحرمات وقاف

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
سيما المصطفى رسول الله اللهم صل وسلم على الانبياء والرسل وعلى افضلهم وخاتمهم محمد خير
البرية من بينهم وآله الطيبين الطاهرين سيد اساطين سلاطين اولياء الله وعنهم فما له
من امام قد اتم على الخلق باعلاء الوية الولاية والامامة في الامة بعلو الهمة ورفع غين الشبهة
عن عين الحق لكشف الغمة حبل الله والعروة الوثقى فطوبى لمن تمسك بذيل السعادة
ونجا العلم العلامة الوارد في شانه ما ورد في كلام الله المستطاب قل كفى بالله شهيدا
بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب اسد الله الغالب ومحبوب كل طالب مظهر العجائب مظهر
الغرائب الحيدر الصول وسيف الله المسلول المنتضى امير المؤمنين وامام المتقين ابو الحسن علي
المرتضى وعلى ساير عترته واولاده وشيعته واحبابه واحفاده اما بعد فان من تشبث بذيل الولاء وآل
النبي وآله ووال توالاهم بولائهم الى حسن حاله وماله الراجي شفاعتهم عند ربه العفو الباري محمد بن
مجد الدين محمد بن قوام الانصاري يقول لما تشرفت بمطالعة كلام كريم هو خير الكلام بعد
كلام الله ورسوله الداعي الى دار السلام واستسعدت بسعادة الاستفادة من فوايدها

عباراته المنتظمة في سلك النظام وحسن الانتظام وهو الكتاب المستطاب الموسوم
بغرر الحكم ودرر الكلم والخطاب العالي الحاوي لجوامع الحقايق ومحاسن الشيم
الضوء الشارق من مشارق الوحي والالهام والنور البارق من مبارق التنزيل والاعلام
وهو من كلمات طيبات واردات عمن ورد في شانه من مورد النبوة هذا الوارد
انا وعلي من نور واحد وقد وجدت وجوه ابكار معانيه متقنعا عن انظار افكار فئة
من الطلاب ومحتجبا عن لواحظ افهام زمرة من سلاك مسالك الصدق والصواب
وكان المولى المرتضى الاعظم المجتبى الامجد الافضل الاكرم ينبوع المعارف واليقين زبدة
اولاد سيد المرسلين صفوة اشراف آل طه ويس السيد شمس الملة والسيادة والدين
محمد بن المرتضى الاعظم السيد الايد المقتدى الافخم اسوة اولاد النبي محمد السيد جلال
الملة والسيادة والدين احمد الشهير بصفار المشهدي الطوسي مستدعيا تسهيل معانيه
بالترجمة للطالبين وتيسير فحاويه بحل لغاته للراغبين فاجبت مستدعيه ومنوله
وتلقيت بقبول مدعاه وانجزت مأموله وكشفت قناع الاقناع بترجمة الفاظه
وعباراته الواصلة الى اوج الفصاحة بقدر الوسع والاستطاعة ورفعت
حجاب الاحتجاب عن جمال كمال كلماته البالغة غاية مبالغ البلاغة ناهجا منهج
الطاعة مستعينا بالله مالك يوم الدين انه خير موفق ومعين

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي هدانا بتوفيقه الى جادة طريقه وتفضّل علينا بتوضيح علي كافة عبيده

أحمده على نعمه الفرادى والتوام حمدا يقصر عن حدّه الأوهام ويعجز عن درك

الأفهام وأشهد أن لا إله إلا الله شهادة من نطق بالصدق لسانه وخبر بالخوف جنانه

وأشهد أن محمدا عبده المختار من العباد ورسوله الداعي الى سبيل الرشاد. أرسله

والأمم تابعة للأباطيل فعرّفها الله سبحانه بنبيّه صلوات الله عليه وآله وسلم مناهج

وأوضح لها مدارج المتقين حتى استنار الحق ولمع وبار الباطل وجمع صلوات الله عليه

وآله الأئمة الأطهار وأهل بيته المصطفين الأخيار ودعاته المنتجبين الأبرار

صلوة لا تنقطع آناء الليل وأطراف النهار قال المعترف على نفسه بالتقصير

الى رحمة ربه عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد الآمدي التميمي رضي الله عنه وبعد

فان الذی حدانی علی تخصیص فواید هذا الکتاب وتعلیقها وجمع کلمه وتنمیقها

ما بلغ ابو عثمن الجاحظ عن نفسه وعدده وزبره فی طرسه وحدده من

کلمات الحکمة النادرة عن الاسماع الجامعة لانواع الانتفاع التی جمعها

عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم فقلت یا لله العجب من هذا

الرجل وهو علامة زمانه ووحید اقرانه مع تقدمه فی العلم وتسنمه ذروة

الفهم وقربه من الصدر الاول وضربه فی الفضل بالقدح الافضل و

القسط الاجزل کیف عشی عن البدر المنیر ورضی من الکثیر بالیسیر

ولم یذکر الا بعضا من کل وقلا من جل وطلا من وبل وانی مع

کلوف البال والقصور عن رتبة الکمال والاعتراف بالعجز عن ادراک شاو

الاماثل من الصدر الاوایل وقصوری عن الجری فی میدانهم ونقص

وزنی عن اوزانهم جمعت یسیرا من قصیر حکمه وقلیلا من خطیر کلمه

تحیر البلغاء عن مساجلته وتلتبس الحکماء عن مشاکلته وما انا فی ذلک

علم الله الا كالمغترف من البحر بكفه والمعترف بالتقصير وان بالغ في وصفه

وكيف لا وهو عليه السلم الشارب من الينبوع النبوي والحاوي بين

جنبيه العلم الالهي اذ يقول عليه السلم وقوله الحق وكلامه الصدق

على ما اردته الينا ائمة النقل ان بين جنبي لعلما جما لو اصبت له حملة

وقد جعلت اسانيده محذوفة ورتبت على حروف المعجم حرفه وجعلت ما

توافق من حكمه وتطابق من خواتم كلمه مسجعا مقرنا لكونه اوقع بسمع

الاذان واوقر في القلوب والاذهان لشدة ميل النفوس الى منظوم

الكلام وكونها عن منثورها بابعد مرام ليسهل حفظه على اربابه و

يحلو لفظه للناظر فيه والمقتبس من لاليه مع اختزالي اكثرها خشية من كلفة

التطويل مكتفيا بما فيه الشفاء من الكرب والغنا لذوي العقول والادب

وسميته غرر الحكم ودرر الكلم راجيا من الله سبحانه حسن الثواب

ومستعيذا به تعالى من كل عاب وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه مآب

الى الكلام القصير في المواعظ والحكم والامثال والاداب دون الخطب الطويلة والكتب المبسوطة فاستحسن جماعة من الاصدقاء ما اشتمل عليه الفصل المتقدم ذكره معجبين ببدايعه ومتعجبين من نواصعه وسألوني عند ذلك ان ابتدأ بتأليف كتاب يحتوي على مختار كلام امير المؤمنين عليه السلم في جميع فنونه ومتشعبات غصونه من خطب وكتب ومواعظ وادب علما ان ذلك يتضمن من عجائب البلاغة وغرائب الفصاحة وجواهر العربية وثواقب الكلم الدينية والدنياوية ما لا يوجد مجتمعا في كلام ولا مجموع الاطراف في كتاب اذ كان امير المؤمنين عليه السلم

مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلم

في حرف الهمزة وقد يعبر عنها مجازا بالالف

در حرف همزه وگاهی از او تعبیر کنند باسم الف بمجاز

من ذلك قوله عليه السلم

از آنست که حضرت گفت

الدين يعصم . الدنيا تسلم الدين يجل الدنيا تذل الدنيا امد الاخرة
ابد العلم يجد الحكمة ترشد العدل مالوف الجور عسوف الصدق
وسيلة العفو فضيلة السخاء سجية الشرف مزية الحزم بضاعة التواني
اضاعة الوفاء كرم المودة رحم التواضع يرفع التكبر يضع الحكمة
غنيمة العصمة نعمة الكرم فضل الوفاء نبل العقل زين الحمق شين
الصدق امانة الكذب خيانة الانصاف راحة الشر وقاحة الجود رياسة
الملك سياسة الامانة ايمان البشاشة احسان الكريم ابلج اللئيم
ملوح الفكر يهدي الصدق ينجي الكذب يردي القناعة تغني
العناء يطغي الفقر ينسي الدنيا تغوي الشهوة تغري اللذة تلهي الهوى

يُرْدِي الحَسَدُ يُضْنِي الحِقْدُ يُدْوِي اليَقِينُ عِبَادَةٌ المَعْرُوفُ سِيَادَةٌ

الشُكْرُ زِيَادَةٌ الفِكْرُ عِبَادَةٌ العَفَافُ زَهَادَةٌ الأُمُورُ بِالتَجْرِبَةِ الأَعْمَالُ

بِالخِبْرَةِ العِلْمُ بِالفَهْمِ الفَهْمُ بِالفِطْنَةِ الفِطْنَةُ بِالبَصِيرَةِ التَدْبِيرُ بِالرَّأْيِ

الرَّأْيُ بِالفِكْرِ الظَفَرُ بِالحَزْمِ الحَزْمُ بِالتَجْرِبَةِ المَكَارِمُ بِالمَكَارِهِ الثَوَابُ

بِالمَنَفَّةِ العُجْبُ هَلَاكٌ الرِيَاءُ اِشْرَاكٌ الجَهْلُ مَوْتٌ التَوَانِي فَوْتٌ الشَهَوَاتُ

آفَاتٌ اللَذَّاتُ مُفْسِدَاتٌ الأَمَانِي اَشْتَاتٌ اليَأْسُ حُرٌّ الطَمَعُ مِضَرٌّ المُنْصِفُ

كَرِيمٌ الظَالِمُ لَئِيمٌ المَعْرُوفُ رِقٌّ المُكَافَاتُ عِتْقٌ الصَبْرُ مِلَاكٌ الجَزَعُ

هَلَاكٌ التَوَدُّدُ يُمْنٌ الأَنَاةُ حَسَنٌ السَخَاءُ خُلُقٌ العُجْبُ حُمْقٌ السَفَهُ خُرْقٌ

العِلْمُ كَنْزٌ العِبَادَةُ فَوْزٌ القَنَاعَةُ عِزٌّ الذِكْرُ نُورٌ اليَقِينُ نُورٌ الأَمَانُ

أَمَانٌ الكُفْرُ خِذْلَانٌ الرِضَا غِنَاءٌ السَخَطُ عَنَاءٌ التَوَكُّلُ كِفَايَةٌ

التَوْفِيقُ عِنَايَةٌ الإِخْلَاصُ غَايَةٌ الخَوْفُ أَمَانٌ الوِجْدَانُ سُلْوَانُ النَفْسِ

أَحْزَانٌ الدَيْنُ رِقٌّ القَضَاءُ عِتْقٌ الصِدْقُ فَضِيلَةٌ الكِذْبُ رَذِيلَةٌ

الْمَعْرُوفُ حَسَبٌ الْمَوَدَّةُ نَسَبٌ الصَّمْتُ وَقَارٌ الْهَذَرُ عَارٌ الْغَدْرُ لُؤْمٌ

اللَّجَاجُ شُؤْمٌ الْفِكْرُ رُشْدٌ الْغَفْلَةُ فَقْدٌ الْوَرَعُ اجْتِنَابٌ الشَّكُّ

ارْتِيَابٌ الطَّاعَةُ تُنْجِي الْمَعْصِيَةُ تُرْدِي الْجُزَافَةُ الْعَجْزُ مَخَافَةٌ الْمُصِيبُ

وَاجِدٌ الْمُخْطِي فَاقِدٌ الصِّدْقُ نَجَاحٌ الْكِذْبُ فَضَاحٌ الْعِلْمُ عِزٌّ

الطَّاعَةُ حِرْزٌ الصَّبْرُ رِفْعَةٌ الْجَزَعُ مَنْقَصَةٌ الشَّجَاعَةُ زَيْنٌ الْجُبْنُ شَيْنٌ

الْإِصَابَةُ سَلَامَةٌ الْخَطَاءُ مَلَامَةٌ الْعَجَلُ نَدَامَةٌ الرِّزْقُ مَقْسُومٌ الْحَرِيصُ مَحْرُومٌ

الْبُخْلُ شُؤْمٌ الْحَسُودُ مَغْمُومٌ الظَّالِمُ مَلُومٌ الْجَفَاءُ شَيْنٌ الْمَعْصِيَةُ حَيْنٌ الْحَازِمُ

يَقْظَانُ الْغَافِلُ وَسْنَانُ الْحِرْمَانُ خِذْلَانٌ الْقِنْيَةُ اخْزَانٌ الْأَمَلُ خَوَّانٌ

الْيَقْظَةُ نُورٌ الْغَفْلَةُ غُرُورٌ الْمَكْرُ لُؤْمٌ الْخَدِيعَةُ شُؤْمٌ الْبُخْلُ فَقْرٌ الْخِيَانَةُ

غَدْرٌ الشَّكُّ كُفْرٌ الْإِحْسَانُ مَحَبَّةٌ الشَّرَهُ مَسَبَّةٌ الْعَقْلُ قُرْبَةٌ الْحُمْقُ غُرْبَةٌ

الْإِيثَارُ فَضِيلَةٌ الْاحْتِكَارُ رَذِيلَةٌ الْأَمَانَةُ صِيَانَةٌ الْإِذَاعَةُ أَمَانَةٌ

التَّقِيَّةُ دِيَانَةٌ التَّقْوَى عِزٌّ الْفُجُورُ ذُلٌّ الْحَزْمُ صِنَاعَةٌ الْعَجْزُ إِضَاعَةٌ

الورع جنة الطمع محنة التاجر مخاطر الفاجر مجاهر العلم دليل

الاضطراب قليل الحياء جميل الطمع رق اليأس عتق الاناة انابة

الطاعة اجابة الخضوع دناءة الصمت نجاة الامور اشباه المعروف

قروض الشكر مفروض الفطنة هداية الغباوة غواية الطمع

فقر الاشراك كفر الحياء محرمة الزلل مندمة الزهد ثروة

الهوى صبوة الحلم عشيرة السفه جريرة الاماني تخدع الاجل

يصرع الدنيا تضر الاخرة تسر الامل يغر العيش ممر الرحيل

وشيك العلم يحييك الجهل يرديك الموت يريح البرئ صحيح الامر

قريب المنافق مريب التأيد حزم الاحسان غنم العدل انصاف

القناعة عفاف المستسلم موقى المحترس ملقى الاجل جنة التوفيق

رحمة العلم جلالة الجهالة ضلالة الفرص خلس الفوت غصص

الهيبة خيبة الصدق رفعة الصبر مدفعة العجز مضيعة القلق منقصة الصمت وقار

الهذرُ عارٌ الأمنُ اغترارٌ الخوفُ استظهارٌ الإتّعاظُ اعتبارٌ اليقظةُ

استبصارٌ الإنذارُ إعذارٌ الندمُ استغفارٌ الإقرارُ اعتذارٌ الإنكا

رُ إصرارٌ الإكثارُ إضجارٌ المشاورةُ استظهارٌ المالُ حسابٌ الظلمُ

عقابٌ العلمُ حياةٌ الإيمانُ نجاةٌ اليأسُ سلاةٌ التقوى اجتنابٌ

الظنُّ ارتيابٌ الطمعُ مذلٌّ الورعُ مجلٌّ المحسنُ معانٌ المسيءُ

بهتانٌ المكرُ شيطانٌ التأنّي حزمٌ الفرصةُ غنمٌ المعروفُ

فضلٌ الكرمُ نبلٌ الغفلةُ ضلالةٌ الغرّةُ جهالةٌ الأملُ خوانٌ الجاهلُ

حيرانٌ الدنيا خسرانٌ الأملُ يخدعُ البغيُ يصرعُ الجورُ تبعاتٌ

اللذّاتُ آفاتٌ العلمُ محلّةٌ الجهلُ مضلّةٌ الشرهُ مذلّةٌ العقلُ

شفاءٌ الحمقُ شقاءٌ الصدقُ كنزٌ الإخلاصُ فوزٌ الصدقُ يُنجي

الكذبُ يُردي البرُّ جريٌ الصدقةُ تقيٌ الدينُ نورٌ اليقينُ

حبورٌ الصبرُ ظفرٌ العجلُ خطرٌ الغنى أشرٌ العجزُ حصرٌ العدلُ ملاكٌ

اَلْجَوْرُ هَلَاكٌ اَلْعِلْمُ حِرْزٌ اَلْقَنَاعَةُ عِزٌّ اَلْمَعْرُوفُ كَنْزٌ اَلْغَفْلَةُ طَرَبٌ اَلرِّيَاءُ

عَطَبٌ اَلشَّهْوَةُ حَرْبٌ اَلشُّكْرُ مَغْنَمٌ اَلْكُفْرُ مَغْرَمٌ اَلْعُقُولُ مَوَاهِبُ اَلْآدَابُ

مَكَاسِبُ اَلدُّنْيَا بِالْإِنْفَاقِ اَلْآخِرَةُ بِالْاِسْتِحْقَاقِ اَلْمُؤْمِنُ بِعَمَلِهِ اَلْإِنْسَانُ

بِعَقْلِهِ اَلْمَرْءُ بِهِمَّتِهِ اَلرَّجُلُ بِجَنَانِهِ اَلْمَرْءُ بِإِيمَانِهِ اَلْعِلْمُ بِالْعَمَلِ اَلدُّنْيَا

بِالْأَمَلِ اَلْبِشْرُ مَبَرَّةٌ اَلْعَبُوسُ مَعَرَّةٌ اَلْجَهْلُ وَبَالٌ اَلتَّوْفِيقُ إِقْبَالُ اَلْحِرْمَانُ

سُحْتٌ اَلْمَوْتُ فَوْتٌ اَلْحَرِيصُ تَعِبٌ اَلْفِتْنَةُ سَلْبٌ اَلْمَالُ عَارِيَةٌ اَلدُّنْيَا

فَانِيَةٌ اَلْاِسْتِقَامَةُ سَلَامَةٌ اَلشَّرُّ نَدَامَةٌ اَلْعَدْلُ حَيَاةٌ اَلْجَوْرُ مُجَانَبَةُ الْعَدْلِ

فَضِيلَةُ الْإِنْسَانِ اَلصِّدْقُ أَمَانَةُ اللِّسَانِ اَلْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ

اَلْاِحْتِكَارُ دَاعِيَةُ الْحِرْمَانِ اَلصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمَانِ اَلسَّخَاءُ زَيْنُ الْإِنْسَانِ

اَلْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ اَلْفَقْرُ زِينَةُ الْإِيمَانِ اَلْقَلْبُ خَازِنُ اللِّسَانِ

اَللِّسَانُ تَرْجُمَانُ الْجَنَانِ اَلْإِنْصَافُ عُنْوَانُ النُّبْلِ اَلصِّدْقُ أَخُو الْعَدْلِ

اَلْهَوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ اَللَّهْوُ ثِمَارُ الْجَهْلِ اَلْجَوْرُ مِضْمَارُ الْعَدْلِ اَلْعِلْمُ مَيِّتٌ

الجهل الوقار حلية العقل الوفاء توأم الصدق العقل رسول الحق

التودد مفتاح الرفق الحياء يمنع الرزق الصدق لسان الحق الكذب عدو

الصدق الباطل مضاد الحق الحلم زين الخلق الخيانة أخو الكذب الحرص

مطية التعب الرغبة مفتاح النصب الظفر شافع المذنب الخرس خير من الكذب

العلم زين الحسب المودة أقرب نسب الأدب أفضل حسب الصدقة أفضل القرب

الناس أعداء ما جهلوا الناس بخير ما تفاوتوا الوفاء حلية الكرام الغدر

شيمة اللئام الأعمال ثمار النيات الصدقة أفضل الحسنات الرفق مفتاح

النجاح التوفيق قائد الصلاح البشر أول البر الطمع أول الشر الكتاب

ترجمان النية العمل عنوان الطوية الوقار يجد الحلم التواضع ثمرة العلم

العدل خير الحكم العلم قائد الحلم الصدق خير القول الإخلاص خير العمل

التعاون يزرع المحبة الشح يكسب المسبة الطمع فقر حاضر اليأس غناء حاضر

التواضع يرفع الوضيع التكبر يضع الرفيع الرفق مفتاح الصواب السفه

مفتاح الشباب الهوى فقر الالباب العتاب حياة المودة الهدية

تجلب المحبة الموت رقيب غافل الدنيا ظل زائل الموت باب الآخرة

التجمل مروة ظاهرة المواعظ حيوة القلوب الذكر مجالسة المحبوب

الدين افضل مطلوب العقل صديق مقطوع الهوى عدو متبوع العاقل

يألف مثله الجاهل يميل الى شكله السلامة في التفرد الراحة في الزهد

الجود غير موجود الكمال في الدنيا مفقود الحسد شر الامراض الجود حارس

الاعراض الاقتصاد ينمي القليل الاسراف يفني الجزيل الساعات تمكن الآفات

العمر تفنيه اللحظات الصادق مكرم جليل الكاذب مهان ذليل

الحياء مفتاح كل الخير الفحش عنوان كل الشر الاستغفار يمحو الاوزار

الاضرار شيمة الفجار الساعات تنهب الاعمار البطنة تمنع الفطنة الريبة

توجب الظنة الصبر جنة الفاقة العجب راس الحماقة الخيبة مقرونة بالجبن

الحياء مقرون بالحرمان اليقين عنوان الايمان الحرص علامة الفقر

داعية الشر الصدق حيوة التقوى الكتمان ملاك النجوى القسط روح

الشهادة الفضيلة غلبة العادة العفو زكاة الظفر اللجاج بذر الشر

المنية ولا الدنية الموت ولا ابتذال الحرية التقلل ولا التذلل المروة

القناعة والتحمل التجارب لا تنقضي الحريص لا يكتفي العين رائد القلب

الهم نحل البدن العين بريد القلب الفكر نير اللب المرض حبس البدن

الفتنة يجلب الحزن الحسد حبس الروح الهانت مذموم مجروح الغم مرض

النفس النجاح يزين النفس المال يهب الحوادث المال سلوة الوارث

الايام يفيد التجارب الشفيع جناح الطالب الحساب قبل العقاب الثواب

بعد الحساب المن يفسد المنة البغي يزيل النعمة الظلم يجلب النقمة المودة

اقرب رحم الشكر يديم النعم العدل حياة الاحكام الصدق

روح الكلام القسط خير الشهادة السخاء اشرف عادة الاخلاص ثمرة العبادة

اليقين افضل الزهادة القبر خير من الفقر المراء بذر الشر الالحاح

دَاعِيَةُ الْحِرْمَانِ الْفِتْنَةُ يَنْبُوعُ الْأَحْزَانِ الدُّنْيَا سُوقُ الْخُسْرَانِ الْجَنَّةُ دَارُ الْأَمَانِ

الْيَقِينُ عِمَادُ الْإِيمَانِ الْإِيثَارُ أَشْرَفُ الْإِحْسَانِ الْمَصَائِبُ مِفْتَاحُ الْأَجْرِ الدُّنْيَا

مَزْرَعَةُ الشَّرِّ الْحِيلَةُ فَائِدَةُ الْفِكْرِ الدُّنْيَا ضُحْكَةٌ مُسْتَعْبَرٌ الْعَقْلُ مُصْلِحُ

كُلِّ أَمْرٍ الْعُيُونُ طَلَائِعُ الْقُلُوبِ اللَّجَاجُ مِثَارُ الْحُرُوبِ الصَّدْرُ رَقِيبُ الْبَدَنِ

الْعَمَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِ الدُّنْيَا دَارُ الْمِحَنِ الرِّضَا يَنْفِي الْحُزْنَ الصَّبْرُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ

الزُّهْدُ ثَمَرَةُ الدِّينِ الْعَبْدُ حُرٌّ مَا قَنِعَ الْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمِعَ الْعُجْبُ رَأْسُ الْجَهْلِ التَّوَا

عُنْوَانُ النَّيْلِ الْعَجْزُ سَبَبُ التَّضْيِيعِ الْجَنَّةُ جَزَاءُ الْمُطِيعِ اللِّسَانُ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ

الشَّرُّ يَكْبُو بِرَاكِبِهِ أَخُوكَ مُوَاسِيكَ فِي الشِّدَّةِ الْغِشُّ سَجِيَّةُ الْمَرَدَةِ الْحِقْدُ

شِيمَةُ الْحَسَدَةِ الْمَرْءُ عَدُوُّ مَا جَهِلَ الْمَرْءُ صَدِيقُ مَا عَقَلَ اللَّجَاجُ يَكْبُو بِرَاكِبِهِ

الْبُخْلُ يُزْرِي بِصَاحِبِهِ الْعَاقِلُ لَا يَنْخَدِعُ الْجَاهِلُ لَا يَرْتَدِعُ الظُّلْمُ وَخِيمُ الْعَاقِبَةِ

الْحِرْصُ ذَمِيمُ الْمَغَبَّةِ الْإِعْذَارُ تُوجِبُ الْإِعْتِذَارَ الْعُجْبُ يُوجِبُ الْعِثَارَ التَّأَنِّي

يُوجِبُ الْإِسْتِظْهَارَ الْإِصْرَارُ يُوجِبُ النَّارَ الْأَمَانِي شِيمَةُ الْحَمْقَى التَّوَانِي سَجِيَّةُ

الزكى الدنيا دار الاشقياء الجنة دار الاتقياء الدنيا معبرة الآخرة

الطمع مذلة حاضرة الدنيا مطلقة للأكياس العاجلة منية الارجاس

العز مع اليأس الذل في مسئلة الناس الذل مع الطمع الكريم متغافل

وتخدع المرء ابن ساعته العاقل عدو لذته الجاهل عبد شهوته الفتنة

سبب الاحداث الصمت آية الحلم الفهم آية العلم الفرح بالدنيا حمق

الاغترار بالعاجلة خرق الاسلام ابلج المناهج الايمان اوضح الولائج

الصدق لباس الدين الزهد ثمرة اليقين الغنى يسود غير السيد المال

يقوي غير الايد الحياء غض الطرف النزاهة عين الظرف البخيل خازن

لورثته المتكبر محروم نعمته البشر اول البر الطلاقة شيمة الحر

الشكر حصن النعم الحياء تمام الكرم المعروف زكوة النعم الحزم اسداد

الآراء الغفلة اضر الاعداء العقل داعي الفهم البخل يكسب الذم

العقل اقوى اساس الورع افضل لباس الجنة غاية السابقين

العلمُ اَفضلُ ... الجهلُ اَنكى عدوٍّ العقلُ افضلُ مرجوٍّ النارُ غايةُ المفرطين

شرفٍ العملُ اكملُ خلفٍ النفاقُ اخو الشرك الغيبةُ شرُّ الافك الجهلُ

يزلُّ القدم البغيُ يزيلُ النعم الزهدُ اصلُ الدين الصدقُ لباسُ

اليقين الدينُ اقوى عمادٍ التقوى خيرُ زادٍ الطاعةُ احرزُ عتادٍ

التوكّلُ خيرُ عمادٍ الورعُ خيرُ قرينٍ الاجلُ حصنٌ حصينٌ العقلُ

يصلحُ الرديّة العدلُ يصلحُ البريّة المقدرةُ برهانُ العقل الحلمُ عنوانُ

الفضل العفوُ عنوانُ النبل الحمقُ اضرُّ الاصحاب الشرُّ اقبحُ الابواب

العاقلُ من عقلَ لسانَهُ الحازمُ من دارى زمانَهُ الشرُّ منطقٌ موبقٌ الخرسُ

خيرٌ من العيّ الطاعةُ غنيمةُ الاكياس العلماءُ حكّامٌ على الناس الرجاءُ

يبعدُ المآلَ المالُ ما افادَ الرجالَ الجودُ من كرمِ الطبيعة المنُّ يفسدُ

الصنيعةَ التجنّي اوّلُ القطيعة العسرُ يحولُ ويمضي الدنيا تغرُّ وتضرُّ وتمرُّ

الاقتصادُ ينمي اليسيرَ الاسرافُ يفني الكثيرَ الزهدُ اساسُ اليقين الفند

رأس الدين السامع شريك القائل البشر أول النائل العفو تاج المكارم

المعروف أفضل المغانم التواضع ينشر الفضيلة التكبر يظهر الرذيلة

المتعرض للبلاء مخاطر المعلن بالمعصية مجاهر اللسان ترجمان العقل

التنزه أول النبل الضيافة رأس المروة العفة أفضل الفتوة الحقد مثار

الغضب الشر عنوان العطب التجني رسول القطيعة الصبر يهون الفجيعة

الآداب حلل مجددة العمر أنفاس معدودة العلم مصباح العقل

الثواب أسد الفعل المعرفة نور القلب التوفيق من جذبات الرب التوحيد

حيوة النفس الذكر مفتاح الأنس المعرفة الفوز بالقدس الشريعة

رياضة النفس التوكل حصن الحكمة التوفيق أول النعمة الصمت روضة

الفكر الغل بذر الشر الحق سيف قاطع الباطل غرور خادع

الزهد متجر رابح العمل ورع راجح الكذب عيب فاضح الإيمان

شفيع منجح البر عمل مصلح العجب عنوان الحماقة القناعة عنوان الفاقة

الغل داء القلوب الحسد رأس العيوب الكبر شر العيوب الرفق يفل

حد المخالفة البشر يطفي نار المعاندة الجفاء يفسد الاخاء الوفاء عنوان

الصفا المريب والخائن سواء الاقتصاد نصف المؤنة التدبير نصف المعونة

العفاف افضل شيمة الكرم معدن الخير اللوم رأس الشر الانصاف

شيمة الاشراف الحياء قرين العفاف الشجاعة عز حاضر الجبن ذل ظاهر

المال يعسوب الفجار الفجور من خلائق الكفار المال مادة الشهوات

الدنيا محل الآفات المال يقوي الآمال الآجال تقطع الآمال العاقل

يطلب الكمال الجاهل يطلب المال الهوى شريك العمى الاذى يجلب

القلى البلاء رديف الرخا الشهوات مصايد الشيطان العدل فضيلة

السلطان العفو افضل الاحسان البذل مادة الامكان الاغتنا

منذر ناصح الطاعة متجر رابح الحق افضل سبيل العلم خير دليل

الخشية شيمة السعداء الورع شعار الاتقياء الليام اصبر اجسادا

الكرام اصبر انفاسا المؤمنون اعظم احلاما اليقين جلباب الاكياس

الاخلاص شيمة افاضل الناس الجهل يفسد المعاد الاعجاب يمنع الازدياد

العجب اضر قرين الهوى داء دفين الذكر نور ورشد النسيان ظلمة

وفقد التوكل افضل عمل التقية بالله اقوى امل الايثار شيمة الابرار

الاستكبار شيمة الفجار الايمان برئ من الحسد الحزن يهدم الجسد الظالم

ينتظر العقوبة المظلوم ينتظر المثوبة العلم اجل بضاعة التقوى ازكى

زراعة [illegible] ثمره الجنة الغش يكسب المسبة الطاعة همة الاكياس

المعصية همة الارجاس الطاعة ادنى حرز القناعة ابقى عز العلم اعظم

كنز الاخلاص اعلى فوز المعصية تفيد العجزة المكر شيمة المردة

المستريح من الناس القانع الحريص عبد المطامع الحرص علامة الاشقياء

القناعة علامة الاتقياء المواصل للدنيا مقطوع المغتر بالامال مخدوع

الاماني بضايع النوكى الامال غرور الحمقى الامال تدني الاجال

اَلْمَطَامِعُ تُذِلُّ الرِّجَالَ اَلْبِشْرُ اَوَّلُ النَّوَالِ اَلْمَطْلُ عَذَابُ النَّفْسِ اَلْيَاسُ

يُرِيحُ النَّفْسَ اَلْاَجَلُ يَفْضَحُ الْاَمَلَ اَلْاَجَلُ حَصَادُ الْاَمَلِ اَلْاٰمَالُ لَا تَنْتَهِي

اَلْجَاهِلُ لَا يَرْعَوِي اَلْحَيُّ لَا يَكْتَفِي اَلْغِلُّ يُحْبِطُ الْحَسَنَاتِ اَلْغَدْرُ يُضَاعِفُ

السَّيِّئَاتِ اَلْمَكْرُ سَجِيَّةُ اللِّئَامِ اَلشَّرُّ جِمَاعُ الْاٰثَامِ اَللَّوْمُ جِمَاعُ الْمَذَامِّ اَلْمَوَدَّةُ

نَسَبٌ مُسْتَفَادٌ اَلْفِكْرُ يَهْدِي اِلَى الرَّشَادِ اَلْمَوَدَّةُ اَقْرَبُ رَحِمٍ اَلسَّخ

اَحْسَنُ الشِّيَمِ اَلتُّخَمَةُ تُفْسِدُ الْحِكْمَةَ اَلْبِطْنَةُ تَحْجُبُ الْفِطْنَةَ اَلْجَزَعُ يُمِيتُ بَنِيهِ

اَلصَّبْرُ يُمَحِّصُ الرَّزِيَّةَ اَلْعَجْزُ شَرُّ مَطِيَّةٍ اَلْبِشْرُ شِيمَةُ الْحُرِّ اَلْعَقْلُ يَنْبُوعُ الْخَيْرِ

اَلْجَهْلُ مَعْدِنُ الشَّرِّ اَلشِّبَعُ يُفْسِدُ الْوَرَعَ اَلشَّرَهُ اَوَّلُ الطَّمَعِ اَلْاِسْرَافُ

رَاحَةُ الْمُتَعَبِّدِينَ اَلزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ اَلشَّوْقُ شِيمَةُ الْمُوقِنِينَ اَلْخَوْفُ

جِلْبَابُ الْعَارِفِينَ اَلْفِكْرُ نُزْهَةُ الْمُتَّقِينَ اَلسَّهَرُ رَوْضَةُ الْمُشْتَاقِينَ

اَلْاِخْلَاصُ عِبَادَةُ الْمُقَرَّبِينَ اَلْوَجَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِينَ اَلْبُكَاءُ سَجِيَّةُ الْمُشْفِقِينَ

اَلذِّكْرُ لَذَّةُ الْمُحِبِّينَ اَلْهَوَى اٰفَةُ الْاَلْبَابِ اَلْاِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ اَلْعَقْلُ

حفظ التجارب. الصديق أقرب الأقارب. المرء أحفظ لسرّه. الحريص
شعوب فيما يضرّه. العاقل يضع نفسه فيرتفع. الجاهل يرفع نفسه
فيتّضع. الصبر ثمرة الإيمان. المنّ يكدّ الإحسان. الصدق نجاة وكرامة
الكذب مهانة وخيانة. الصمت وقار وسلامة. العدل نور وكرامة. العدل
أغنى الغناء. الحمق أدوى الداء. العلم حيوة وشفاء. الجهل داء وعياء
القناعة [illegible] وغناء. الحرص ذلّ وعناء. البخيل يستعجل الفقر. الدنيا مزرعة
الشرّ. أمنية الأشقياء. الآخرة فوز السعداء. الملوك حماة الدين
العدل [illegible] الرعيّة. الشريعة صلاح البريّة. التوكّل من قوّة اليقين
الشكّ يفسد الدين. الجنود حصون الرعيّة. العادة طبع ثانٍ. العدل
فضيلة السلطان. الأحزان سقم القلوب. الخلف مثار الحروب. الخطّ
لسان اليد. الفكر يهدي إلى الرشد. الساعات تنهب الآجال. الآجال
تقطع الآمال. الظلم يطرد النعم. البغي يجلب النقم. العجز يثمر الهلكة

الكريم يجمل الملكة المؤمن كيس عاقل الكافر فاجر جاهل الحق اقوى ظهير

الباطل اضعف نصير التوفيق ممد العقل الخذلان ممد الجهل الحلم حجاب

من الآفات الورع جنة من السيئات التقوى رأس الحسنات الشك يحبط

الايمان الحرص يفسد الايقان الشك ثمرة الجهل العجب يفسد العقل

غاية الدين الرضا ثمرة اليقين العفة شيمة الاكياس الشره سجية الارجاس

العلم اعلى فوز الطاعة ابقى عز الكيس من قصر آماله الشريف من ثبت خلاله

النفاق شين الاخلاق البشر يونس الرفاق النفاق اخو الشرك الخيانة

صنو الافك النفاق توأم الكفر الغش شر المكر النفاق يفسد الايمان

الكذب يزري بالانسان الرفق عنوان النبل الاحسان رأس الفضل الحق

اوضح سبيل الصدق انجح دليل الكذب يوجب الوقيعة المن يفسد

الصنيعة الزهد مفتاح صلاح الورع مصباح نجاح التقوى رئيس الاخلاق

الاحتمال زين الرفاق الورع خير قرين التقوى حصن حصين الطمع رق

عَلَيهِ وَآلِهِ هُم مَوضِعُ سِرِّهِ وَلَجَأُ أَمرِهِ وَعَيبَةُ عِلمِهِ وَمَوئِلُ حُكمِهِ وَكُهُوفُ كُتُبِهِ وَجِبَالُ دِينِهِ بِهِم أَقَامَ انحِنَاءَ ظَهرِهِ وَأَذهَبَ ارتِعَادَ فَرَائِصِهِ ... زَرَعُوا الفُجُورَ وَسَقَوهُ الغُرُورَ وَحَصَدُوا الثُّبُورَ لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِن هٰذِهِ الأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِم مَن جَرَت نِعمَتُهُم عَلَيهِ أَبَداً هُم أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ اليَقِينِ إِلَيهِم يَفِيءُ الغَالِي وَبِهِم يَلحَقُ التَّالِي وَلَهُم خَصَائِصُ حَقِّ الوِلَايَةِ وَفِيهِم الوَصِيَّةُ وَالوِرَاثَةُ الآنَ إِذ رَجَعَ الحَقُّ إِلَى أَهلِهِ وَنُقِلَ ...

سَدَادٌ اَلْيُمْنُ مَعَ الرِّفْقِ اَلنَّجَاةُ مَعَ الصِّدْقِ اَلشَّرَهُ يُثِيرُ الغَضَبَ اَللَّجَاجُ

عُنْوَانُ العَطَبِ اَلعُسْرُ يُفْسِدُ الأَخْلَاقَ اَلتَّسَهُّلُ يُدِرُّ الأَرْزَاقَ اَلظُّلْمُ أُمُّ

الرَّذَائِلِ اَلْإِنْصَافُ أَفْضَلُ الفَضَائِلِ اَلعَدْلُ قِوَامُ البَرِيَّةِ اَلظُّلْمُ وَارُ الرَّعِيَّةِ

اَلغَضَبُ مَرْكَبُ الطَّيْشِ اَلْحَسَدُ يُنَكِّدُ العَيْشَ اَلغَفْلَةُ أَضَرُّ الأَعْدَاءِ

اَلْإِصْرَارُ شَرُّ الآرَاءِ اَلعِلْمُ أَفْضَلُ قِنْيَةٍ اَلعَقْلُ أَحْسَنُ حِلْيَةٍ اَلعَقْلُ يُوجِبُ

الحَذَرَ اَلجَهْلُ يُوجِبُ الغَرَرَ اَلعَقْلُ مَرْكَبُ العِلْمِ اَلعِلْمُ مَرْكَبُ الحِلْمِ اَلعِلْمُ

أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ اَلجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ اَلجَهْلُ أَدْوَأُ الدَّاءِ اَلشَّهْوَةُ أَضَرُّ الأَعْدَاءِ

اَلتَّقْوَى أَقْوَى أَسَاسٍ اَلصَّبْرُ أَقْوَى لِبَاسٍ اَلعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ اَلصِّدْقُ حَقٌّ

صَادِعٌ اَليَقِينُ يَرْفَعُ الشَّكَّ اَلاِرْتِيَابُ يُوجِبُ الشِّرْكَ اَلعِلْمُ خَزَائِنُ العَقْلِ

اَلمَعْرِفَةُ بُرْهَانُ الفَضْلِ اَلعِلْمُ لِقَاحُ المَعْرِفَةِ اَلنَّزَاهَةُ آيَةُ العِفَّةِ اَلعِلْمُ

يُنْجِدُ الفِكْرَ اَلاِحْتِمَالُ يُجِلُّ القَدْرَ اَلسَّفَهُ يَجْلِبُ الشَّرَّ اَلذِّكْرُ يَشْرَحُ

الصَّدْرَ اَلعَقْلُ سِلَاحُ كُلِّ أَمْرٍ اَلعِلْمُ نِعْمَ دَلِيلٍ اَلحَيَاءُ خُلُقٌ جَمِيلٌ اَلرَّيْبُ

وَمِن خُطبَةٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلَامُ المَعرُوفَةِ بِالشِّقشِقِيَّةِ أَمَا وَاللهِ لَقَد تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنهَا مَحَلُّ القُطبِ مِنَ الرَّحَى يَنحَدِرُ عَنِّي السَّيلُ وَلَا يَرقَى إِلَيَّ الطَّيرُ

اليقين ثمر الحلم ثمرة العلم العلم قائد الحلم الطامع ابدا ذليل ابدا عليل

الصدق العلم افضل هداية المروة انجاز الوعد النصيحة ثمر الود الزهد

الايمان اعلى غاية العجب يمنع الازدياد الجهل يفسد المعاد اشرف رواية

الحزن الاخلاص ثمرة اليقين اليقين رأس الدين الاخلاص اشرف نهاية

المغرو اليقين افضل عبادة الشوق خلصان العارفين شعار المؤمنين

الاخلا الاخلاص ملاك العبادة التوفيق رأس السعادة اشرف عبادة

العد اليقين جلباب الاكياس الايثار غاية الاحسان اعلى الايمان

الاساءة القدرة يزيلها العدوان النعم يسلبها الكفران قوى اساس

الحرص الشره يذري ويردي الكفر يمحاها الايمان يمحاها الاحسان

الزهد قصر الامل البر عمل صالح الزهد متجر رابح يذل ويشقي

الظلم تبعات موبقات الامل ينسي الاجل الايمان اخلاص العمل

الفكر يفيد الحكمة الفوت حسرات محرقات الشهوات سموم قاتلات

الاعتبار يثمر العصمة الإصرار اعظم حوبة البغي اعجل عقوبة الإيثار

شيمة الابرار الاحتكار شيمة الفجار الحسود لا يبرأ الشره لا يرضى

الحسود لا خلة له اللجوج لا رأى له الخائن لا وفاء له التكبر عين الحماقة

التبذير عنوان الفاقة النجاة مع الايمان المن يكدر الاحسان اللوم

مع الامتنان الندم على الخطيئة يمحوها العجب بالحسنة يحبطها العاجلة

غرور الحمقى الغفلة شيمة النوكى الإصرار يجيب الهلك الذهابة

المنافق النميمة شيمة المارق السلم ثمرة الحلم الرفق يؤدي الى السلم

التجوع انفع الدواء الشبع يكثر الأدواء الاستغفار دواء الذنوب

السخاء ستر العيوب الكرم افضل الشيم الايثار اشرف الكرم الاخلاص

اعلى الايمان الايثار افضل الاحسان الخير لا يفنى الشر يعاقب عليه

ويجزى الاعمال ثمار النيات العقاب ثمار السيئات الدنيا مصرع

العقول الشهوات تسترق الجهول الانصاف زين الامرة العفو زكوة

قال له ابن عباس يا امير المؤمنين لو اطردت مقالتك من حيث افضيت فقال هيهات يا ابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت

الخبر بطوله ... فيه قال فنزع من قراءته ... قال لكأنما ... عليه السلام الى هذا الموضع ... من اهل السواد عند بلوغه ... ثم قالوا وقام اليه رجل

الكرم احتمال الجريرة الغضب نار القلوب الحقد الأم العيوب

الأدب احسن سجية المروة اجتناب الدنية الخيانة رأس النفاق الكذب

شين الأخلاق الإنصاف أفضل الشيم الإفضال أفضل الكرم العافية

أهنى النعم الرفق أخو المؤمن العلم رفيق المؤمن العقل أشرف مزية العدل

افضل سجية المرء مخبوء تحت لسانه الكريم من بدأ بإحسانه المعروف

ذخيرة الأبد الحسد يذيب الجسد الحرص عناء مؤبد الطمع رق مخلد

التواضع أشرف السودد البر غنيمة الحازم الإيثار أعلى المكارم

التفريط مصيبة القادر القدر يغلب الحاذر الأطراف مجالس الشرف

الورع ثمرة العفاف الكتب بساتين العلماء الحكم رياض النبلاء العلوم

نزهة الأدباء الحلم لثام السفيه الورع شيمة الفقيه الأدب صورة

العقل الأمل حجاب الأجل الأديب كمال الرجل المرء لا يصحبه إلا العمل

الذي ... لا ... ذل في العزل التعزز بالتكبر ذل التكبر بالدنيا قل

قال ابن عباس فوالله ما اسفت على كلام قط كاسفي على ذلك الكلام الا يكون امير المؤمنين عليه السلام بلغ منه حيث اراد

... لقد تقمصها ... انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحى ...

لعلم اصل الحلم الحلم زينة العلم الحسود لا شفاء له الخائن لا وفاء له

الحقود لا راحة له المعجب لا عقل له الملول لا مودة له الخائف لا عيش له

اللئيم لا مروة له الفاسق لا غيبة له المرتاب لا دين له الشاك لا يقين له

الفجور لا بقية له الحسود لا يسود الفائت لا يعود المسئلة مفتاح الفقر

اللجاج يعقب الضر الاستشارة عين الهداية الصدق افضل رواية

العلم ا... هداية الجنة افضل غاية القدر يغلب الحذر الزمان

يريك العبر الدنيا محل الغير العقل يوجب الحذر الهوى ضد

العقل ...لم قاتل الجهل الغفلة ضد الحزم العلم داعي الفهم العقل

مركب ...لم الصدق خير مبنى الحياء خلق مرضى التجارب علم مستفاد

الاعتبار يفيد الرشاد الحسد ينشئ الكمد الهم يذيب الجسد النية

اساس العمل الاجل حصاد الامل الامل رفيق مونس التدبير قرين

مفلس الوفاء حصن السودد الاخوان افضل العدد التقوى حصن المؤمن

ومن كلام له عليه السلام لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وخاطبه العباس وابو سفيان بن حرب في ان يبايعا له بالخلافة ايها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة وعرجوا عن طريق المنافرة وضعوا تيجان المفاخرة افلح من نهض بجناح او استسلم فاراح ماء آجن ولقمة يغص بها آكلها ومجتني الثمرة لغير وقت ايناعها كالزارع بغير ارضه فان اقل يقولوا حرص على الملك وان اسكت يقولوا جزع من الموت هيهات بعد اللتيا والتي والله لابن ابي طالب آنس بالموت من الطفل بثدي امه بل اندمجت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشية في الطوى البعيدة

مضعف الشكر. النعم تدوم بالشكر. الولايات مضامير الرجال. الاعمال
تستقيم بالعمال. اليأس يعز الاسير. الطمع يذل الامير. السخاء يكسب
الحمد. العفو يوجب المجد. الامامة نظام الامة. الطاعة تعظيم الامامة. الهوى
مطية الفتنة. العفو احسن الانتصار. الباطل يزل راكبه. الظلم يردي صاحبه
الكرم حسن الاصطبار. الحزم شدة الاستظهار. التجربة ثمرة الاعتبار
العز ادراك الانتصار. القناعة راس الغنى. الورع اساس التقوى. الحرص
يزري بالمروة. الملل يفسد الاخوة. العزلة حسن التقوى. الدنيا غنيمة
الحمقى. الحليم من احتمل اخوانه. الكاظم من امات اضغانه. العاقل
من احرز امره. الجاهل من جهل قدره. الصدق صلاح كل شيء. الكذب
فساد كل شيء. الموت ياتي على كل حي. الصدق ينجيك وان خفته
الكذب يرديك وان امنته. التزهد يؤدي الى الزهد. الاعتبار يقود
الى الرشد. السعادة افضت الى الفوز. القناعة يؤدي الى العز العالم

حي وان كان ميتا الجاهل ميت وان كان حيا المواعظ كهف لمن وعاها

الامانة فوز لمن رعاها التقوى حرز لمن عمل بها الشره جامع لمساوي العيوب

الانصاف يألف القلوب الحرص موقع في كثير العيوب الكبر مصيدة ابليس

العظمى الحسد معصية ابليس الكبرى الوعد مرض والبر انجازه

الاحسان ذخر والكريم من حازه الارتقاء الى الفضائل صعب النجاة الانحطاط

الى الرذائل سهل مردى المحسن من صدق اقواله افعاله الكيس من عرف

نفسه واخلص اعماله اظهار الغنى من الشكر اظهار التباؤس يجلب الفقر

المعين على الطاعة خير الاصحاب الفرص تمر مر السحاب الغيبة قوت كلاب

النار الامل خادع غار ضار اخفاء الفاقة والامراض من المروة التفكر

في آلاء الله نعم العبادة الايثار افضل عبادة واجل سيادة الواحد

من الاعداء كثير الملك المنتقل حقير يسير الصديق من صدق غيبه

المنقوص مستور عنه عيبه القدرة تظهر محمود الخصال ومذمومها الغنى

والفقر يكفيان جواهر الرجال وخلائقها النفاق مبنى على المين البغى

سائق الى الحين الفقد المرض فقد الاحباب الثواب عند الله سبحانه

وتعالى على قدر المصاب السكوت على الاحمق افضل جوابه التعريض

للعاقل اشد عتابه الجاهل كزلة العالم صوابه التوحيد ان لا تتوهم

التسليم ان لا تتهم المكر بمن ائتمنك كفر اذاعة سر اودعته غدر

الشره [illegible] شر العفة رأس كل خير المواعظ شفاء لمن عمل بها الامانة

فضيلة لمن اداها السامع للغيبة كالمغتاب المصيبة بالصبر اعظم المصائب

الذم من [illegible] تشتيت الالاف الامور المنتظمة يفسدها الخلاف

التجمل من اخلاق المؤمنين التكلف من اخلاق المنافقين الجدل في

الدين يفسد اليقين الناس ابناء ما يحسنون الصاحب كالرقعة فاتخذه

مشاكلا الرفيق كالصديق فاختره موافقا الكذب يؤدي الى النفاق

الشره من مساوي الاخلاق اعجاب المرء بنفسه حمق الافراط في المزح

خرق. الحلم نور جوهره العقل. السخاء عنوان المروّة والنبل. الصواب

من فروع الرّويّة. المروّة من كل خناء عريّة بريّة. العاقل من

وعظته التجارب. الجاهل من خدعته المطالب. السلطان الجائر يخيف

البرى. الامير السوء يصطنع البذى. الجمال الظاهر حسن الصورة.

الجمال الباطن حسن السريرة. النفاق مرآة في الذل. الحمق من ثمار

الجهل. الجزع اتعب من الصبر. الخير اسهل من فعل الشر. الاشتغال

بالفائت يضيع الوقت. الرغبة في الدنيا توجب المقت. المشيب رسول

الموت. المجرب احكم من الطبيب. الغريب من ليس له حبيب. الدنيا

كيوم مضى وشهر انقضى. الدنيا دار الغرباء وموطن الاشقياء. المتثبت

مخلص من السقط. المستبد متهوّر في الغلط. اطراح المكلف اشرف نسبة.

الوله بالدنيا اعظم فتنة. الندم على الخطيئة استغفار. المعاودة الى

الذنب اصرار. الرأي كثير والحزم قليل. البرى صحيح والمريب عليل.

الحق احق ان يتبع الوعظ النافع ما ردع المستشير على طرف النجاح

المستدرك على شفاء صلاح اللسان السبع ان اطلقته عقر الغضب

نمر ان اطلقته دمر البغى اجل شئ عقوبة البر اعجل شئ مثوبة

العلم كثير والعمل قليل الدين ذخر والعلم دليل الكريم يشكر القليل

واللئيم يكفر الجزيل الدولة كما تقبل تدبر الدنيا كما تجبر تكسر العجول

يخطى وان ملك المتانى مصيب وان هلك امارات الدول انشاء

الحيل امارات السعادات اخلاص العمل اصطناع العاقل احسن

فضيلة اصطناع اللئيم اقبح رذيلة العلم كنز عظيم لا يفنى العقل

ثوب جديد لا يبلى الاحمق لا يحسن بالهوان الجزاء على الاحسان بالاسائة

كفران العالم من عرف قدره الجاهل من جهل امره العاقل

يعتمد على عمله الجاهل يعتمد على امله العالم ينظر بقلبه وخاطره

الجاهل ينظر بعينه وناظره الشك يطفى نور القلب الطاعة تطفى

غضب الرب الایمان بریٔ من النفاق العاقل بریٔ من الزیغ والشقاق

الصادق علی شرف منجاة وکرامة الکاذب علی شفا مهواة ومهانة

الصبر اعون شیٔ علی الدهر الحزم والفضیلة فی الصبر العقل منزه عن المنکر

آمر بالمعروف العقل حیث کان الف مألوف الصبر خیر جنود المؤمن

الصدق اشرف خلال المؤمن العقل شجرة ثمرها السخاء والحیاء الدین

شجرة اصلها التسلیم والرضا آلة الریاسة سعة الصدر اول العبادة

انتظار الفرج بالصبر البخل بالموجود سوء ظن بالمعبود الزهد ان لا تطلب

المفقود حتی یعدم الموجود الکریم من بذل احسانه اللئیم من کثر

امتنانه العاقل من بذل نداه الحاصل من کف اذاه اخلاص التوبة یسقط

الحوبة اخلاص النیة یوجب التوبة الحصر خیر من الهذر الهذر مقرب

من الغیر الحصر یضعف الحجة الهذر یاتی علی المهجة الحسود غضبان علی

القدر المخاطر متهجم علی الغرر الغنی من استغنی بالقناعة العزیز

مَن اعتزّ بالطاعة الاباطيل موقعة في الاضاليل البخيل متبجّح بالمعاذير

والتعاليل العقل زين لمن رزقه العلم رشد لمن عمل به الفكر

في غير الحكمة هوس الصمت بغير تفكر خرس الخلق المحمود من ثمار العقل

الخلق المذموم من ثمار الجهل اللسان ميزان الانسان الكذب شين

اللسان العاقل من اتعظ بغيره الجاهل من انخدع لهواه وغروره

المغبوط من قوي يقينه المغبون من فسد دينه المؤمن منيب مستغفر توّاب

المنافق مكور مضر مرتاب اصاب متأنٍ اوكاد اخطأ مستعجل اوكاد

العقل في الغربة قربة الحمق في الوطن غربة السعيد من اخلص الطاعة الغني من آثر القناعة

الدين يصدّ عن المحارم المروّة تحث على المكارم الكرم تحمّل اعباء

المغارم النصيحة من اخلاق الكرام الغش من اخلاق اللئام الشكر

ترجمان النية ولسان الطوية اخلاص العمل من قوة اليقين وصلاح النية

المصائب بالسوية مقسومة بين البرية العالم الذي لا يمل من تعلم العلم

الحليم الذى لايثق عليه مؤنة الحلم المؤمن غريزة النصح وسجية الكظم

الايام توضح السرائر الكامنة الاعمال فى الدنيا تجارة الآخرة الفقر

مع الدين الموت الاكبر الفقر مع الدين الشفاء الاكبر التأنى فى الفعل

يؤمن الخطل التروى فى القول يؤمن الزلل المواساة افضل الاعمال

المداراة احمد الخلال اخو العز من تحلى بالطاعة اخو الغنى من التحف

بالقناعة الزهد فى الدنيا الراحة العظمى الاستهتار بالنساء

شيمة النوكى الاتكال على القضاء ازوح الاشتغال بتهذيب

النفس اصلح العمل بطاعة الله اربح الرجاء لرحمة الله انجح الحر حر

ولو مسه الضر العبد عبد وان ساعده القدر الكرم ايثار

العرض على المال اللوم ايثار المال على الرجال العقل يرقى الى عليين الهوى هوى

الى اسفل السافلين التعاون على اقامة الحق امانة وديانة التظاهر

على نصرة الحق لؤم وخيانة المعروف انماء زرع وافضل كنز التقوى

أدنى حصن وأوثق حرز الغنى على الملوك أفضل ملك الجرأة على

السلطان أعجل هلك العجل قبل الإمكان يوجب الغصة الصبر على

المضض يؤدي إلى إصابة الفرصة السلم علة السلامة وعلامة الاستقا

الحلم حلية العلم وعلة السلم الغضب عدو فلا تملكه نفسك اللو

تبع فلا تجعله لبنك الجهل يزل القدم ويورث الندم الحياء

تمام الكرم وأحسن الشيم الدين لا يصلحه إلا العقل الإحسان

إلى المسيء أحسن الفضل الرعية لا يصلحها إلا العدل الصمت آية

النبل وثمرة العقل التودد إلى الناس رأس العقل الجهاد عماد

الدين ومنهاج السعداء المجاهدون تفتح لهم أبواب السماء المتقون

قلوبهم محزونة وشرورهم مأمونة المؤمنون خيراتهم مأمولة وشرورهم

مأمونة الإيمان صبر في البلاء وشكر في الرخاء الشكر زينة

الرخاء وحصن النعماء المغبون من باع جنة علية بمعصية دنية احتمال

الدنية من كرم النجية   المواعظ صقال النفوس وجلاء القلوب   التوبة تطهر

القلوب وتغسل الذنوب   الغضب يفسد الالباب ويبعد من الصواب   الاعجاب

ضد الصواب وآفة الالباب   الامل يفسد العمل ويفني الاجل   التثبت

في القول يؤمن من العثار والزلل   اخوان الدين ابقى مودة   اخوان الصدق

افضل عدة   اخ تستفيده خير من اخ تستزيده   ادمان الشبع يورث

اصناف الوجع   الشبع يورث الاشر ويفسد الورع   اسباب الدنيا

منقطعة وعواريها مرتجعة   ايثار الدعة تقطع اسباب المنفعة   الاشر

يحدث الزهو ويدني من العزة   الحريص اسير مهانة لا يفك اسره   المتنبه

النائم تكذبه احلامه   المتجر الظالم توبقه آثامه   المؤمن مغرور

بفكرته تبين بخلته   الفقر يخرس الفطن عن حجته   الاماني تعمي عيون

البصائر   الالسن تترجم عما تجنه الضمائر   الذكر جلاء البصائر

ونور السرائر   الحسد مرض لا يؤسى   النميمة ذنب لا ينسى   المؤمن

لين العريكة سهل الخليقة الكافر شرّ الخليقة سيّئ الطريقة المؤمن لا
يظلم ولا يأثم الدنيا حلم والاغترار بها ندم المصيبة بالدين اعظم
المصائب الظنّ الصواب من شيم اولي الالباب الكفّ عمّا في ايدي
الناس عفّة وكبر همّة الفعل الجميل ينبي عن علوّ الهمّة الكريم من سبق
نواله سؤاله العاقل من صدّق اقواله افعاله العاقل من وقف
حيث عرف الحازم من اطرح المؤن والكلف الحياء يصدّ عن فعل
القبيح الجاهل من استغشّ النصيح الفكر في الخير يدعو الى العمل
به استقباح الشرّ يحدو على تجنّبه المعروف يكدّره تكرار المنّ به الندم
على الذنب يمنع من معاودته العلم كلّه حجّة الّا ما عمل به العمل كلّه هباء
الّا ما اخلص فيه الطاعة لله اقوى سبب المودّة في الله اقرب نسب
الذكر هداية العقول وتبصرة النفوس الغفلة ضلال النفوس وعنوان
النحوس القانع غنيّ وان جاع وعرى الظنّ يخطي واليقين يصيب ولا

الاختلاف فأطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه ام انزل الله دينا ناقصا فاستعان بهم على اتمامه ام كانوا شركاء له فلهم ان يقولوا وعليه ان يرضى ام انزل الله دينا تاما فقصر الرسول صلى الله عليه وآله عن تبليغه وادائه والله تعالى يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وفيه تبيان لكل شيء وذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضا وانه لا اختلاف فيه فقال تعالى ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا وان القرآن ظاهره انيق وباطنه عميق لا تفنى عجائبه ولا تنقضي غرائبه ولا تكشف الظلمات الا به

يخطي الحظ يسعى الى من يطلبه الرزق يطلب من لا يطلبه البخل

يذل مصاحبه ويعز مجانبه المؤمن ينصف من لا ينصفه الدنيا تسلم

أكله من لا يعرفه المقادير لا تدفع بالقوة والمغالبة الارزاق

لا تنال بالحرص والمطالبة العزلة افضل شيم الاكياس البار خير من الفرع

الكرم اعطف من الرحم التدبير قبل العمل يؤمن الندم الصمت زين

العلم وعنوان الحلم الايثار اعلى مراتب الكرم وافضل الشيم الحلم

نظام امر المؤمن الجنة جزاء كل مؤمن محسن الفقير في الوطن ممتهن

الغنى في الغربة وطن المرأة عقرب حلوة اللسبة الفقر في الوطن

غربة القلوب اقفال ومفاتحها السؤال المال يفسد المآل ويوسع

الآمال اعادة الاعتذار تذكير بالذنب اعادة التقريع اشد

من مضض الضرب الوفاء عنوان ونور الدين وقوة الامانة الخيانة

دليل قلة الورع وعدم الديانة المؤمن الف مألوف متعطف

التقي قانع متنزه متعفف النزاهة من شيم النفوس الطاهرة الموت

أول عدل الآخرة الورع يحجز عن ارتكاب المحارم العدل يريح العاقل

من تقلّد الظالم النفاق في أثافي الذل الطامع أبداً في وثاق

الذل المقل غريب في بلدته البخيل ذليل بين أعزته الصبر

ينزل على قدر المصيبة الثواب على المصيبة أعظم من قدر المصيبة الحق سيف على أهل

الباطل الحق منجاة لكل عامل الورع خير من ذل الطمع

الجوع خير من الخضوع المال للفتن سبب وللحوادث سلب المال

داعية التعب ومطية النصب الكرم ملك اللسان وبذل الإحسان

الصدق أمانة اللسان وحلية الإيمان المال لا ينفعك حتى يفارقك

الأماني تخدعك وعند الحقائق تدعك المؤمن هيّن ليّن سهل

مؤتمن الكافر خب ضب جاف خائن الشيب آخر مواعيد الفناء

الموت مفارقة دار الفناء وارتحال دار البقاء الانقياد للشهوة من

آدوا الداء الصبر على المصائب من افضل المواهب الفكر في العواقب ينجي
من المعاطب العلم جمال لا يخفى ونسب لا يجفى الجهل ميت الاحياء
ومخلد الشقا النوم راحة من الم وملائمة الموت القول بالحق خير
من العي والصمت المكور شيطان في صورة الانسان التقرّب بالفقر
من اوثق فرص الشيطان اهل الذكر اهل الله وخاصته اهل القرآن اهل الله
وخاصته الحزن والجزع لا يردان الغائب الصبر على المصيبة يفلّ
حدّ الشامت المؤمن قليل الزلل كثير العمل الحسد داب السفل واعداء
الدول الدنيا معدن الشر ومحل الغرور الحاسد يفرح بالشرور و
يغتمّ بالسرور المروة تمنع من كل دنية المروة من كل لوم بريئة
الكرم نتيجة علو الهمة الحاسد لا يبغيه الا زوال النعمة ابتناء
الصديق من عدم التوفيق استدراك فساد النفس من انفع التحقيق العلماء
باقون ما بقي الليل والنهار التدبير قبل الفعل يؤمن العثار اشتغالك

بمعايب نفسك يكفيك العار   اشتغالك باصلاح معادك ينجيك

من عذاب النار   الحرية منزهة من الغل والمكر   المروة برية

من الخناء والغدر   الحازم من ترك الدنيا للآخرة   الرابح من باع العاجلة

بالآجلة   الحزم حفظ ما كلفت وترك ما كفيت   العجز اشتغالك بالمضمون

لك عن المفروض عليك وترك القناعة بما اوتيت   امام عادل خير

من مطر وابل   السخاء حب السائل وبذل النائل   آية البلاغة قلب عقول

ولسان قائل   البغي يصرع الرجال ويدني الآجال   الاصرار اعظم

حوبة واشأم عقوبة   الاستغفار اعظم جزاء واسرع مثوبة   الرفق

بالاتباع من كرم الطباع   اصطناع الاكارم افضل ذخر واكرم

اصطناع   الحقد داء دوي ومرض موبي   الحقد خلق دني وعرض

مردي   المؤمن سيرته القصد وسنته الرشد   المؤمن يعاف اللهو

ويالف الجد   البشر اسدا الصنيعة بغير مؤنة   السيد من تحمل المؤنة

وجاد بالمعونة التواضع من مصائد الشرف الحازم من تجنب التبذير وعاف
السرف الكذب والخيانة ليسا من اخلاق الكرام الفحش والتفحش
ليسا من الاسلام المشورة تجلب لك صواب غيرك الاستبداد برأيك
يزلك ويهورك العفاف اشرف الاشراف الرضا بالكفاف يؤدي
الى العفاف اصطناع الكفور من اعظم الجرم الطمانينة قبل الخبرة
ضد الحزم الصدقة تقي مصارع السوء المذنب على بصيرة غير مستحق
للعفو الاحسان الى المسيء يستصلح العدو الصدقة في السر من
افضل البر الزهو في الغنا يبذر الذل في الفقر الحسود كثير الحسرات
متضاعف السيئات المحسن حي وان نقل الى منازل الاموات اجتناب
السيئات اولى من اكتساب الحسنات العاقل من زهد فيما يرغب
فيه الجاهل الكيس صديقه الحق وعدوه الباطل الحكيم يشفي
السائل ويجود بالفضائل العلم زين الاغنياء وغناء الفقراء الاخوان

زينة في الرخاء وعدة في البلاء . الكريم اذا وعد وفا واذا توعد عفى

اللئيم اذا قدر افحش واذا وعد اخلف . الكريم اذا أيسر أسعف واذا أعسر

خفف . الناس رجلان طالب لا يجد وواجد لا يكتفي . الناس رجلان

جواد لا يجد وواجد لا يسعف . اللئيم اذا اعطى حقد واذا اعطي جحد

الجاهل اذا جحد وجد واذا وجد لجد . العالم بالعلم كالسائر على الطريق

الواضح . الفقر الفادح أجمل من الغنى الفاضح . الشكر مأخوذ على

اهل النعم . المودة في الله آكد من وشيج الرحم . المعروف كنز فانظر

عند من تودعه . الاصطناع ذخر فارتد عند من تضعه . المخذول

من له الى اللئام حاجة . اللجاجة تورث ما ليس للمرء اليه حاجة . التجارب

لا تنقضي والعاقل منها في زيادة . الكاتم للعلم غير واثق بالاصابة فيه

التارك للعمل غير موقن للثواب عليه . الفقر والغنا بعد العرض على الله

سبحانه . الحياء من الله يمحو كثيرا من الخطايا . الرضا بقضاء الله يهون

عظيم الرزايا . الحرص ينقص قدر الرجل ولا يزيد في رزقه . المخاصمة
تنقص قدر الرجل ولا تزيد في حقه . الصدق مطابقة المنطق عن الوضع
الالهي . الكذب زوال المنطق عن الوضع الالهي . الينا يرجع الغالي
وبنا يلحق التالي . النفس الكريمة لا تؤثر فيها النكبات . النفس الشريفة
لا يثقل عليها المؤونات . النفس الدنية لا ينفك عن الدناءة . التقوى
دار حصن عزيز لمن لجأ اليه . التوكل كفاية شريفة لمن اعتمد عليه
الاخلاص خطر عظيم حتى ينظر بما يختم له . الحرص ذل ومهانة لمن يستشعره
الجزع عند المصيبة اشد من المصيبة . الجزع عند البلاء من تمام
المحنة . الكبر داع الى التقحم في الذنوب . الكريم من تجنب المحارم
وتنزه عن العيوب . المبادرة الى العفو من اخلاق الكرام . المبادرة
الى الانتقام من شيم اللئام . الكريم من جاد بالموجود . السعيد من
استهان بالمفقود . الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله سبحانه . الغدر

بِاَهْلِ الْغَدْرِ وَفَآءٌ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اَلْاِكْتِسَابُ الْحَسَنَاتِ مِنْ اَفْضَلِ

الْمَكَاسِبِ اَلْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يُؤْمِنُ مِنْ مَكْرُوهِ النَّوَائِبِ اَلْحِرْصُ

رَأْسُ الْفَقْرِ وَاُسُّ الشَّرِّ اَلْغَشُوشُ لِسَانُهُ حُلْوٌ وَقَلْبُهُ مُرٌّ اَلْمُنَافِقُ لِسَانُهُ يَسُرُّ

وَقَلْبُهُ يَضُرُّ اَلْمُرَآئِيْ ظَاهِرُهُ جَمِيْلٌ وَبَاطِنُهُ عَلِيْلٌ اَلْمُنَافِقُ قَوْلُهُ

جَمِيْلٌ وَفِعْلُهُ الدَّآءُ الدَّخِيْلُ اَلصِّدْقُ اَقْوٰى دَعَآئِمِ الْاِيْمَانِ اَلصَّبْرُ

اَوَّلُ لَوَازِمِ الْاِيْقَانِ اَلْعِلْمُ يَهْدِيْ اِلَى الْحَقِّ اَلْاَمَانَةُ يُؤَدِّيْ اِلَى

الصِّدْقِ اَلْعِلْمُ مِصْبَاحُ الْعَقْلِ وَيَنْبُوْعُ الْفَضْلِ اَلْعِلْمُ قَاتِلُ

الْجَهْلِ وَمُكْسِبُ النُّبْلِ اَلْعِلْمُ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَبَالٌ اَلْعَمَلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ضَلَالٌ

اَلْعِلْمُ كَنْزٌ عَظِيْمٌ لَا يَفْنٰى اَلْعَقْلُ شَرَفٌ كَرِيْمٌ لَا يَبْلٰى اَلْعَاقِلُ مَنْ

عَقَلَ لِسَانَهُ اَلْحَازِمُ مَنْ دَارٰى زَمَانَهُ اَلْمَكْرُ وَالْغِلُّ مُجَانِبَا الْاِيْمَانِ

اَلْمَطْلُ وَالْمَنُّ مُنَكِّدَا الْاِحْسَانِ اَلصَّبْرُ عَلَى الْمُصِيْبَةِ يُجْزِلُ التَّوْبَةَ اَلْكِذْبُ

يُرْدِيْ مُصَاحِبَهُ وَيُنْجِيْ مُجَانِبَهُ اَلْعُسْرُ يُشِيْنُ الْاَخْلَاقَ وَيُوْحِشُ الرِّفَاقَ

ولسان الصدق يجعله الله للمرء في الناس خير له من المال يورثه غيره الا لا يعدلن احدكم عن القرابة يرى بها الخصاصة ان يسدها بالذي لا يزيده ان امسكه ولا ينقصه ان اهلكه ومن يقبض يده عن عشيرته فانما تقبض منه عنهم يد واحدة وتقبض منهم عنه ايد كثيرة ومن تلن حاشيته يستدم من قومه المودة

قال السيد رحمه الله وما احسن هذا المعنى الذي اراده عليه السلام بقوله ... فان الممسك خيره عن عشيرته انما يمسك نفع يد واحدة فاذا احتاج الى نصرتهم واضطر الى مرافدتهم قعدوا عن نصره ...

فقعدوا عن نصرته وتثاقلوا
عن خصومه فيقع وافد الازرى
الكثرة وتناعس الاقدام
ومن خطبة له عليه السلام
ولعمري ما علي من قتال
من خالف الحق وخابط الغي من ادهان ولا ايهان فاتقوا الله عباد الله وفروا الى الله من الله وامضوا في الذي نهجه لكم وقوموا بما عصبه بكم فعلي ضامن لفلجكم آجلا وان لم تمنحوه عاجلا

ومن خطبة له عليه السلام وقد تواترت عليه الاخبار باستيلاء اصحاب معوية على البلاد وقدم عليه عاملاه على اليمن وهما عبيد الله بن العباس وسعيد بن نمران لما غلب عليهما بسر بن ابي ارطاة فقام عليه السلام

السخاء يكسب المحبة ويزين الاخلاق الوفاء حلية العقل وعنوان
النبل الاحتمال برهان العقل وعنوان الفضل المعرفة دهن
والحلو منها عطش النبي الخلق كثير الطيش منغص العيش المطل
احد المنعين اليأس احدى النجحين السامع للغيبة احد المغتابين
المصيبة بالصبر اعظم المصيبتين الظن بالصواب احد الصوابين
الرؤيا الصالحة احد البشارتين الكف عما في ايدي الناس احد السخاءين
الذكر الجميل احد الحياتين البشر احد العطائين المروة نصف
احد الكاسبين الكتاب احد المحدثين الاغتراب احد السبائين
اللبن احد اللحمين العجيزة احد الوجهين الدعاء للسائل احد
الصدقتين الادب احد الحسبين الدين اشرف النسبين المصيبة
واحدة وان جزعت صارت اثنتين النية الصالحة احد العملين
السفر احد العذابين العلم احد الحياتين المودة احد القرابتين

الحرص احد الشقائين البخل احد الفقرين السجن احد القبرين

المنزل البهي احد الجنتين البخل احد الهرمين الحسد احد العذابين

المرض احد الحبسين العفو احد الفضيلتين الصبر احد الظفرين

المؤمن يقظان ينتظر احد الحسنيين الظالم طاغ ينتظر احد النقمتين

العادل راج ينتظر احد الجزائين الدين والادب نتيجة العقل

الحرص والشره والبخل نتيجة الجهل الكرم حسن السجية واجتناب

الدنية الامل يقرب المنية ويباعد الامنية العاقل من يغمد الذنوب

بالغفران الكريم من جازى الاساءة بالاحسان المحسن من عم

الناس بالاحسان الشجاعة نصرة حاضرة وفضيلة ظاهرة العلم

وراثة كريمة ونعمة عميمة الانصاف يرفع الخلاف ويوجب

الائتلاف التقوى جماع التنزه والعفاف العدل راس الايمان

وجماع الاحسان الايثار احسن الاحسان واعلى مراتب الايمان

اَلْبُخْلُ يَكْسِبُ الْعَارَ وَيُدْخِلُ النَّارَ اَلظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا بَوَارٌ وَفِي الْآخِرَةِ

بخیل فرا آورد ننگ را و در میبرد در آتش ستم در دنیا تباهیست و در آخرت

دَمَارٌ اَلْكِذْبُ فِي الْعَاجِلَةِ عَارٌ وَفِي الْآجِلَةِ عَذَابُ النَّارِ اَلْغَضَبُ

شکنجه دروغ در دنیا ننگست و در آخرت شکنجه آتش خشم

يُرْدِي صَاحِبَهُ وَيُبْدِي مَعَايِبَهُ اَللَّجَاجُ يَكْبُو رَاكِبَهُ وَيَنْبُو بِصَاحِبِهِ

میشکند صاحب خود و پدید می آرد عیبهای او ستیزه در افگند ستیزه کار را و بسر در آرد ستیزه کار را

اَلْعَالِمُ مَنْ شَهِدَتْ بِصِحَّةِ أَقْوَالِهِ أَفْعَالُهُ اَلْوَرِعُ مَنْ تَنَزَّهَتْ نَفْسُهُ

دانا آنست که گواهی دهد بدرستی گفتار او کردار او پرهیزگار آنست که پاک باشد نفس او

وَشَرُفَتْ خِلَالُهُ اَلزُّهْدُ شِيمَةُ الْمُتَّقِينَ وَسَجِيَّةُ الْأَوَّابِينَ اَلتَّقْوَى

و بلند باشد خوی او ترک دنیا کردار پرهیزگارانست و خوی بکثرت بازگشتگانست پرهیزگاری

ثَمَرَةُ الدِّينِ وَأَمَارَةُ الْيَقِينِ اَلْحِكْمَةُ رَوْضَةُ الْعُقَلَاءِ وَنُزْهَةُ النُّبَلَاءِ

میوه دین و نشانه یقین است حکمت بوستان خردمندانست و پاکی روان

اَلْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ اَللَّجَاجُ يُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَيُوغِرُ الْقُلُوبَ

خرد سرشتیست که افزاید بدانش و آزمایشها ستیزه میزاید جنگها و ...

اَلْعُلَمَاءُ غُرَبَاءُ لِكَثْرَةِ الْجُهَّالِ اَلنَّاجُونَ مِنَ النَّارِ قَلِيلٌ لِغَلَبَةِ

دانایان بیگانه اند از بسیاری نادان رستگاران از آتش اندکند

اَلْهَوَى وَالضَّلَالِ اَلدُّنْيَا لَا تَصْفُو لِلشَّارِبِ وَلَا تَفِي لِصَاحِبِ

آرزو و گمراهی دنیا روشن نشود از برای دنیا خوار و وفا نکند

عَلَى النَّوَائِبِ يَنِيلُ شَرَفَ الْمَرَاتِبِ اَلْمُذْنِبُ عَنْ غَيْرِ عِلْمٍ بَرِيءٌ مِنَ الذَّنْبِ

بر ... میرسد بپایهای بلند گناه کننده از روی نادانی جدا است از گناه

اَلدُّنْيَا مَلِيئَةٌ بِالْمَصَائِبِ وَالنَّوَائِبِ اَلْعِلْمُ يُنْجِي مِنَ الْارْتِبَاكِ فِي الْحَيْرَةِ

دنیا پر است بلاها ... دانش میرهاند از ... در سرگردانی

اَلصَّدِيقُ أَفْضَلُ عُدَّةٍ وَأَبْقَى مَوَدَّةٍ اَلْعَاقِلُ مَنْ هَجَرَ شَهْوَتَهُ وَبَاعَ دُنْيَاهُ

دوست بهتر ... و پاینده تر دوستی است خردمند آنست که دوری گزیند از آرزوی خود و بفروشد دنیا

باخرته الجاهل لا يرتدع وبالمواعظ لا ينتفع المؤمن عفيف مقتنع

ومتنزه متورع الصبر على طاعة الله اهون من الصبر على عقوبته العاقل

لا يتكلم الا بحاجته او بحجته ولا يشتغل الا باصلاح آخرته الباخل

في الدنيا مذموم وفي الآخرة معذب ملوم الظلم يزل القدم

ويسلب النعم ويهلك الامم العلم يدل على العقل فمن علم عقل العلم

محيي النفس ومنير العقل ومميت الجهل العاقل من تورع عن الذنوب

وتنزه من العيوب السخا يمحص الذنوب ويجلب محبة القلوب

الكريم اصله عقله ومروته خلقه ودينه حسبه العالم من لا

يشبع من العلم ولا يتشبع به العاقل من عقل لسانه الا عن ذكر الله

المؤمن من كان حبه لله وبغضه لله واخذه لله وتركه لله المؤمن شاكر

في السراء صابر في البلاء خائف في الرخاء المؤمن عفيف في الغناء

متنزه عن الدنيا الزينة بحسن الصواب لا بحسن الثياب الرفق مفتاح

الصواب وشيمة ذوي الألباب العاقل من عصى هواه في طاعة ربه

الحظ للإنسان في الأذن لنفسه وفي العين لغيره الوصلة بالله

الانقطاع عن الناس الخلاص من أسر الطمع باكتساب الناس العلم

ثمرة الحكمة والصواب من فروعها الحريص فقير ولو ملك الدنيا

بحذافيرها الصدق عماد الإسلام ودعامة الإيمان الإيمان قول

باللسان وعمل بالأركان الجود في الله عبادة المقربين الخشية

من عذاب الله شيمة المتقين التنزه عن المعاصي عبادة التوابين

الحزم تجرع الغصة حتى تمكن الفرصة التواني في الدنيا إضاعة

وفي الآخرة حسرة الكرم بذل الجود وإنجاز الوعود أصل الدين

أداء الأمانة والوفاء بالعهود السيد محمود والجواد محبوب مودود

الحسود أبدا عليل والبخيل أبدا ذليل الجنة خير مال والنار شر

مقيل المعونة تنزل من الله على قدر المؤونة المزاح فرقة يتبعها ضغينة

الیقین وفرعها التقی ونورها الحیا وثمرها السخا   الغضب نار موقدة
من کظمه اطفاها ومن اطلقه کان محترقا بها   العارف من عرف نفسه
فاعتقها ونزهها عن کل ما یبعدها ویوبقها   الشهوات اغلال قاتلات
وافضل دواها اقتناء الصبر عنها   الاحمق لا یحسن بالهجران ولا ینفك
عن نقص وخسران   البکاء من خیفة الله للبعد عن الله عبادة العارفین
التفکر فی ملکوت السموات والارض عبادة المخلصین   الحمق
داء لا یداوی ومرض لا یبرأ   الحجر الغصب فی الدار رهن بخرابها   الاخوان
فی الله تعالی تدوم مودتهم لدوام سببها   اخوان الدنیا تنقطع
مودتهم لسرعة انقطاع اسبابها   الکیس من کان یومه خیرا من امسه
وعقل الذم عن نفسه   العاقل من احسن صنایعه ووضع سعیه
فی مواضعه   الشقی من اغتر بحاله وانخدع لغرور اماله   اللئیم
اذا بلغ فوق مقداره تنکرت احواله   التقرب الی الله تعالی بمسألته

وَإِلَى النَّاسِ بِتَرْكِهَا الدُّنْيَا مُنْتَقِلَةٌ فَانِيَةٌ إِنْ بَقِيَتْ لَكَ لَمْ تَبْقَ لَهَا

الْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ الدُّنْيَا أَصْغَرُ وَأَحْقَرُ وَأَنْزَرُ

مِنْ أَنْ تُطَاعَ فِيهَا الْأَحْقَادُ إِخْوَانُ الصِّدْقِ زِينَةٌ فِي السَّرَّاءِ وَ

عُدَّةٌ فِي الضَّرَّاءِ الدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَأَ صَاحِبِهَا صَوَابًا وَصَوَابَ ضِدِّهِ

خَطَأً الْحُرْقُ مُسَاوَاةُ الْآرَاءِ وَمُعَادَاةُ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى الضَّرَّاءِ الْعِلْمُ

أَفْضَلُ شَرَفٍ لَا قَدِيمَ لَهُ الْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ تَقْصِيرَهُ وَلَا يَقْبَلُ مِنَ

النَّصِيحِ الْعَطِيَّةُ بَعْدَ الْمَنْعِ أَجْمَلُ مِنَ الْمَنْعِ بَعْدَ الْعَطِيَّةِ الدَّهْرُ

يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَيُجَدِّدُ الْآمَالَ وَيُدْنِي الْمَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ أَوَاخِرُ

مَصَادِرِ النُّفُوسِ فِي أَوَائِلِ مَوَارِدِ الْحَذَرِ الْعَاقِلُ إِذَا سَكَتَ فَكَّرَ وَإِذَا

نَطَقَ ذَكَرَ وَإِذَا نَظَرَ اعْتَبَرَ الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالْقَوْسِ بِلَا وَتَرٍ

الْمُرُوَّةُ اجْتِنَابُ الرَّجُلِ مَا يَشِينُهُ وَلَا يَأْتِيهِ مَا يَزِينُهُ الرَّفِيقُ فِي

دِينِهِ كَالرَّفِيقِ فِي دِينِهِ الْغِنَاءُ بِاللَّهِ أَعْظَمُ الْغِنَاءِ الْغِنَاءُ بِغَيْرِ اللَّهِ

أعظمُ الفقرِ والشقاءِ العلمُ أكثرُ أن يحاطَ به فخذوا من كلِّ علمٍ أحسنَه

السخاءُ والشجاعةُ من غرائزَ شريفةٍ يضعُها اللهُ سبحانَه فيمن أحبَّه وامتحنَه

الصبرُ على البلاءِ أفضلُ من العافيةِ في الرخاءِ العقلُ أغنى الغناءِ وغايةُ

الشرفِ في الآخرةِ والدنيا الكريمُ يجفو إذا عُنِّفَ ويلينُ إذا استُعطِفَ

اللئيمُ يجفو إذا استُعطِفَ ويلينُ إذا عُنِّفَ المؤمنُ إذا سُئِلَ أسعفَ

وإذا سألَ خفَّفَ المحاسنُ في الإقبالِ هي المساوي في الإدبارِ الصمتُ

يكسبُك الوقارَ ويكفيك مؤونةَ الاعتذارِ الأملُ سلطانُ الشياطينِ

على قلوبِ الغافلينَ الحكمةُ ضالّةُ كلِّ مؤمنٍ فخذْها ولو من أفواهِ

المنافقينَ الجهلُ في الإنسانِ أضرُّ من الأكلةِ في البدنِ السعيدُ

من خافَ العقابَ فآمنَ ورجا الثوابَ فأحسنَ الحاسدُ يرى زوالَ

النعمةِ عمّن يحسدُ النعمةَ عليه الساعي كاذبٌ لمن سعى إليه ظالمٌ لمن

سعى عليه العلمُ حاكمٌ والمالُ محكومٌ عليه العلمُ يرشدُك على

مَا أُمِرَ لَكَ بِهِ وَالزُّهْدُ يُسَهِّلُ لَكَ الطَّرِيقَ إِلَيْهِ ۞ الْمَالُ يُكْرِمُ صَاحِبَهُ
فِي الدُّنْيَا وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ۞ الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ
يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ۞ الْجُبْنُ وَالْحِرْصُ
وَالْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ ۞ الْعَالِمُ كُلُّ الْعَالِمِ
مَنْ لَمْ يَمْنَعِ الْعِبَادَ الرَّجَاءَ لِرَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مَكْرَ اللَّهِ ۞ الْمَالُ وَالْبَنُونَ
زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ ۞ الْمُحْتَرُ الْبَخِيلُ جَامِعٌ
لِمَنْ لَا يَشْكُرُهُ وَقَادِمٌ عَلَى مَنْ لَا يَعْذِرُهُ ۞ الْكَرَمُ عُذُوبَةُ الثَّنَاءِ عَلَى
حُبِّ الْمَالِ ۞ الزُّهْدُ تَقْصِيرُ الْآمَالِ وَإِخْلَاصُ الْأَعْمَالِ ۞ الْأَخُ الْمُكْتَسَبُ
فِي اللَّهِ أَقْرَبُ الْأَقْرِبَاءِ وَأَرْحَمُ مِنَ الْأُمَّهَاتِ وَالْآبَاءِ ۞ اللُّؤْمُ إِيثَارُ
حُبِّ الْمَالِ عَلَى لَذَّةِ الْحَمْدِ وَالثَّنَاءِ ۞ الْعَامِلُ بِجَهْلٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ
طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ جِدُّهُ فِي السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا عَنْ حَاجَتِهِ ۞ الْمَرْءُ يُوزَنُ
بِقَوْلِهِ وَيُقَوَّمُ بِفِعْلِهِ فَقَلَّ مَا تَرْجَحُ زِنَتُهُ وَأَقَلَّ مَا تَجِلُّ قِيمَتُهُ ۞ الْكَذِبُ

مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ وَدُلِلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَإِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا

أَقُولُ لَوْ كَانَ كَلَامٌ يَأْخُذُ بِالْأَعْنَاقِ إِلَى الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَيَضْطَرُّ إِلَى عَمَلِ الْآخِرَةِ لَكَانَ هَذَا الْكَلَامَ وَكَفَى بِهِ قَاطِعًا لِعَلَائِقِ الْآمَالِ وَقَادِحًا زِنَادَ الِاتِّعَاظِ وَالِازْدِجَارِ وَمِنْ أَعْجَبِهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَدًا السِّبَاقُ

متهم في قوله وان قويت حجته وصدقت لهجته الناس ابناء الدنيا

والولد مطبوع على حب امه العاقل من اتهم رأيه ولم يثق بما تسول له نفسه

المؤمن حيي غني موقن تقي المنافق وقح غبي متملق شقي الكلام بين

خلتي سوء هما الاكثار والاقلال فالاكثار هذر والاقلال عي وحصر

الايمان والاخلاص والورع الصبر والرضا بما يأتي به القدر الصد

يق انسان هو انت الا انه غيرك المشاورة راحة لك وتعب لغيرك ذكر

يونس اللب وينير القلب ويستنزل الرحمة اول عوض الحليم عن حلمه

ان الناس كلهم انصاره على خصمه الدنيا سجن المؤمن والموت

تحفته والجنة مأواه الدنيا جنة الكافر والموت مشخصه والنار

مثويه العمل بطاعة الله اربح ولسان الصدق ازين وانجح الغدر

بكل احد قبيح وهو بذي القدرة والسلطان اقبح الوفاء توام الامانة

وزين الاخوة الشره يشين النفس ويفسد الدين ويزري بالفتوة الورع

يصلح الدين ويصون النفس ويزين المروة   العاقل من زهد في دنيا

دنية فانية ورغب في جنة سنية خالدة علية   الصبر افضل سجية

والعلم اشرف حلية وعطية   انتباه العيون لا ينفع مع غفلة القلوب

المتقي من اتقى القلوب والمتنزه من تنزه عن العيوب   الفكر في الامر

قبل ملابسته يؤمن الزلل   الطاعة جنة الرغبة والعدل جنة

الدول   الصبر ان يحتمل الرجل ما ينوبه ويكظم ما يغضبه   الصفح

ان يعفو الرجل عما يجني عليه ويحلم عما يغيضه   الجزع لا يدفع القدر

ولكن يحبط الاجر   الحرص لا يزيد الرزق ولكن يذل الفقير

العاقل لا تشغله النعمة عن العمل للعافية   العازم لا تشغله النعمة

عن العمل للعاقبة   الرابح من باع الدنيا بالآخرة واستبدل بالآجلة

عن العاجلة   الشره مركب الحرص والهوى مركب الفتنة   البلاغة

ما سهل على المنطق وخف على الفطنة   الناس كصور في صحيفة كلما طوي

فاذا جاء القتال قلتم حيدي حياد ما عزت دعوة من دعاكم ولا استراح قلب من قاساكم اعاليل باضاليل دفاع ذي الدين المطول لا يمنع الضيم الذليل ولا يدرك الحق الا بالجد اي دار بعد داركم تمنعون ومع اي امام بعدي تقاتلون المغرور والله من غررتموه ومن فاز بكم فاز بالسهم الاخيب ومن رمى بكم فقد رمى بافوق ناصل اصبحت والله لا اصدق قولكم ولا اطمع في نصركم ولا اوعد العدو بكم ما بالكم ما دواؤكم

بعضها نثر بعضها البخيل بخل على نفسه باليسير من دنياه ويبيع لوارثه
بكلها المال يرفع صاحبه في الدنيا ويضعه في الآخرة اعمال
العباد في الدنيا نصب اعينهم في الآخرة . المرأة شر كلها وشر
منها انه لابد منها الشهوات آفات قاتلات وخير دوائها الصبر عنها
الحسد داء عياء لايزول الا بهلك الحاسد او موت المحسود الذنوب الداء
والدواء الاستغفار والشفاء ان لا تعود الحسد ياكل الحسنات كما ياكل
النار الحطب . الصبر صبران صبر على ما تكره وصبر على ما تحب الصبر
احسن حلل الايمان واشرف خلائق الانسان الشك يفسد اليقين
ويبطل الدين الكيس من احيى فضائله واماتت رذائله ويقمعه شهوته
وهواه الامل كالسراب يغر من راه ويخلف من رجاه السلطان
الجاير والعالم الفاجر اشد الناس نكاية . استكانة الرجل في
العزل بقدر شره في الولاية . اكمال المعروف احسن من ابتدائه الكا

ما طبكم القوم رجال امثالكم اقولا بغير علم وغفلة من غير ورع وطمعا في غير حق

خبّ لئيم خؤون مغرور بحلمه مغبون المؤمن غرّ كريم مأمون على نفسه

حذر محزون الراضي عن نفسه مغبون والواثق بها مغرور مفتون

الشرير لا يظن باحد خيرا لانه لا يراه الا بطبع نفسه الصديق من نصحك

في عيبك وآثرك على نفسه المرء حيث وضع نفسه برياضته وطاعته

فان نزّهها تنزّهت وان دنّسها تدنّست الرجل حيث اختار لنفسه

ان صانها ارتفعت وان ابتذلها اتضعت العواري اذا دامت جهلت

واذا افترقت عرفت الدنيا ان انحلت انحلت واذا احلت ارحلت الجواد

محبوب محمود وان لم يصل من جوده الى مادحه شيء والبخيل ضد ذلك

الجائر ممقوت مذموم وان لم يصل من جرمه الى ذامّه شيء والعادل

ضد ذلك العاقل من وضع الاشياء مواضعها والجاهل ضد ذلك

العالم والمتعلم شريكان في الاجر ولا خير فيما بين ذلك الدنيا

دول فاجمل في طلبها واصطبر حتى يأتيك دولتك الحمق الاشتهار

ومن كلام له عليه السلام

لعبد الله بن العباس لما انفذه الى الزبير ليفيئه الى الطاعة قبل وقوع الحرب يوم الجمل لا تلقين طلحة فانك ان تلقه تجده كالثور عاقصا قرنه يركب الصعب ويقول هو الذلول ولكن الق الزبير فانه الين عريكة فقل له يقول لك ابن خالك عرفتني بالحجاز وانكرتني بالعراق فما عدا مما بدا

بالفضول ومصاحبة الجهول. الحزم النظر في العواقب ومشاورة ذوي
العقول. التوكل التبري من الحول والطاقة وانتظار ما يأتي به القدر
الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر وان كان عليك
فاصطبر. اخوك في الله من هداك الى رشاد ونهاك عن فساد واعانك
على اصلاح معاد. الكيس تقوى الله سبحانه وتجنب المحارم واصلاح
المعاد. اللئيم لا يتبع الا شكله ولا يميل الا الى مثله. الحازم
من جاد بما في يديه ولم يؤخر عمل يومه الى غده. الحكمة لا تحل قلب
المنافق الا وهي على ارتحال. العلم خير من المال. العلم يحرسك وانت
تحرس المال. الشرف عند الله سبحانه بحسن الاعمال لا بحسن الاقوال
الاستصلاح للاعداء بحسن المقال وجميل الافعال اهون من
ملاقاتهم ومغالبتهم بمضيض القتال. الفضيلة بحسن الكمال ومكارم
الافعال لا بكثرة المال وجلالة الاعمال. الصبر عن الشهوة عفة وعن

بما قال الشاعر
سمعت منه هذه الكلمة
اخي فما تماثلنا ابدا
ومن خطبة له عليه السلام ايها الناس
انا قد اصبحنا في دهر عنود
وزمن كنود يعد فيه المحسن
مسيئا ويزداد الظالم فيه
عتوا لا ننتفع بما علمنا ولا
نسئل عما جهلنا ولا نتخوف
قارعة حتى تحل بنا فالناس
على اربعة اصناف منهم
من لا يمنعه الفساد في الارض
الا مهانة نفسه وكلال
حده ونضيض وفره ومنهم
المصلت لسيفه والمعلن
بشره والمجلب بخيله ورجله
قد اشرط نفسه واوبق
دينه لحطام ينتهزه او مقنب
يقوده او منبر يفرعه ولبئس
المتجر ان ترى الدنيا لنفسك

المتجر

الغضب نجدة وعن المعصية ورع السخاء أن تكون بمالك متبرعا وعن
مال غيرك متورعا الفقير الراضي ناج من حبائل إبليس والغني واقع
في حبائله اللئيم لا يرجى خيره ولا يسلم من شره ولا تؤمن من غوائله
المتقون أنفسهم عفيفة وحوائجهم خفيفة وخيراتهم مأمولة وشرورهم
مأمونة المتقون أنفسهم قانعة وشهواتهم ميتة ووجوههم مستبشرة
وقلوبهم محزونة المؤمن دائم الذكر كثير الفكر على النعماء شاكر و
في البلاء صابر الدنيا عرض حاضر يأكل منه البر والفاجر والآخرة
دار حق يحكم فيها ملك قادر الإسلام هو التسليم والتسليم هو اليقين
واليقين هو التصديق والتصديق هو الإقرار والإقرار هو الأداء والأداء
هو العمل العاقل إذا علم عمل وإذا عمل أخلص وإذا أخلص اعتزل التؤدة
ممدوحة في كل شيء إلا في فرص الخير الإسراف مذموم في كل شيء
إلا في أفعال البر الإفضال أفضل قنية والسخاء أحسن حلية العقل

أجمل زينة والعلم أشرف مزية   الشركة في الملك تؤدي إلى الاضطراب

الشركة في الرأي تؤدي إلى الصواب   العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل

العلم يهتف بالعمل فإن أجابه وإلا ارتحل   المؤمن الدنيا مضماره

والعمل همته والموت تحفته والجنة سبقته والكافر الدنيا جنته والعاجلة

همته والموت شقاوته والنار غايته   الأمور بالتقدير لا بالتدبير

التثبت خير من العجلة إلا في فرص البر   العجلة مذمومة في كل أمر

إلا فيما يدفع الشر   الإنصاف من النفس كالعدل بين الأمرة   التواضع

في الرفعة كالعفو مع القدرة   الجنود عز الدين وحصون الولاة   العدل

قوام الدين وجمال الولاة   العاقل من صان لسانه عن الغيبة   المؤمن

من طهر قلبه عن الدنية   المال وبال على صاحبه إلا ما قدم منه

النساء لحم على وضم إلا ما ذب عنه   العقل أصل العلم وداعية الفهم

الدنيا ظل الغمام وحلم المنام   المؤمن ألزم لكم من ظلكم وأملك بكم من

أنكم الحسود معذب النفس متضاعف الهم الحسود دائم السقم

وإن كان صحيح الجسم المؤمن قريب أمره بعيد همه كثير صمته خالص عمله

المتقون أعمالهم زاكية وأعينهم باكية وقلوبهم وجلة العاقل

يجتهد في عمله ويقصر من أمله الجاهل يعتمد على أمله ويقصر من عمله

الكبر خليقة مردية من تكثر بها قلّ الجهل مطية شموس من ركبها

زلّ ومن صحبها ضلّ اللسان معيار أرجحه العقل وأطاشه الجهل

الكتاب الثبت أفضل الأرباح والإقبال أس النجاح المفلح

من نهض بجناح واستسلم فأراح العجز مع لزوم الخير خير من القدرة

مع ركوب الشر الحرفة مع العفة خير من الغنى مع الفجور الموقنون

والمخلصون والمؤثرون من رجال الأعراف الرضا بالكفاف خير

من السعي في الإسراف الأمر بالمعروف أفضل أعمال الخلق الاستغناء

عن العذر أعز من الصدق الركون إلى الدنيا مع ما يعاين من غيرها

جَهْلُ الطُّمَأنِينَةِ إلَى كُلِّ أحَدٍ قَبْلَ الاِخْتِبَارِ مِنْ قُصُورِ العَقْلِ التَّقْصِيرُ
فِي العَمَلِ لِمَنْ وَثِقَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ اشْتِغَالُ النَّفْسِ بِمَا لاَ يَصْحَبُهَا
بَعْدَ المَوْتِ مِنْ أكْبَرِ الوَهْنِ العَاقِلُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ
الحَازِمُ مَنْ لَمْ يَشْغَلْهُ غُرُورُ دُنْيَاهُ عَنِ العَمَلِ لِأُخْرَاهُ العُمْرُ الَّذِي أعْذَرَ اللّٰهُ
سُبْحَانَهُ فِيهِ إلَى ابْنِ آدَمَ وَأنْذَرَ السِّتُّونَ العُمْرُ الَّذِي يَبْلُغُ الرَّجُلُ فِيهِ
الأشُدَّ الأرْبَعُونَ العَارِفُ وَجْهُهُ مُسْتَبْشِرٌ مُتَبَسِّمٌ وَقَلْبُهُ وَجِلٌ مَحْزُونٌ
الكَيِّسُ مَنْ كَانَ غَافِلاً عَنْ غَيْرِهِ وَلِنَفْسِهِ كَثِيرَ التَّقَاضِي التَّخَوُّفُ
يَحْجُزُ النَّفْسَ عَنِ الذُّنُوبِ وَرَادِعٌ لَهَا عَنِ المَعَاصِي المَالُ فِتْنَةُ النَّفْسِ وَنَهْبُ
الرَّزَايَا العَفَافُ يَصُونُ النَّفْسَ وَيُنَزِّهُهَا عَنِ الدَّنَايَا التَّقْوَى ظَاهِرُهُ
شَرَفُ الدُّنْيَا وَبَاطِنُهُ شَرَفُ الآخِرَةِ الشَّرَفُ بِالهِمَمِ العَالِيَةِ لاَ بِالرِّمَمِ
البَالِيَةِ الحِكْمَةُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي القَلْبِ وَتُثْمِرُ عَلَى اللِّسَانِ الصِّدْقُ رَأسُ
الإيمَانِ وَزَيْنُ الإنْسَانِ المُؤْمِنُ عَلَى الطَّاعَاتِ حَرِيصٌ وَعَنِ المَحَارِمِ

عف   العاقل لا یفرط به عنف ولا یقعد به ضعف   الکریم یأبی

العار ویکرم الجار   اللئیم یدرع العار ویؤذی الاحرار   المتقی

میتة شهوته مکظوم غیظه فی الرخا شکور وفی المکاره صبور   الذکر

نور العقل وحیوة النفوس وجلاء الصدور   الصبر صبران صبر

فی البلاء حسن جمیل واحسن منه الصبر عن المحارم   الانقباض

عن الناس من شیم العقلاء وبغیة الاکارم   السید من تحمل اثقال

اخوانه واحسن مجاورة جیرانه الفرار فی اوانه یعدل الظفر فی زمانه   الادب

فی الانسان شجرة اصلها العقل   الخلال المنتجة للشر الکذب والبخل

والجور والجهل   ازراء الرجل علی نفسه برهان رزانة عقله و

عنوان وفور فضله   المنافق لنفسه مداهن وعلی الناس طاعن

الاکثار یزل الحکیم ویمل الحلیم فلا تکثر فتضجر ولا تفرط فتهن   المغبون

من شغل بالدنیا وفاته حظه من الآخرة   الکبریاء ورد القلوب ساوده

قد انفرج عن ابن ابي طالب انفراج الرأس عن الجسد وان امرؤ امكن عدوه من نفسه يعرق لحمه ويهشم عظمه ويفري جلده لعظيم عجزه ضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره انت فكن ذاك ان شئت فاما انا والله دون ان اعطي ذلك ضرب بالمشرفية تطير منه فراش الهام وتطيح السواعد والاقدام ويفعل الله بعد ذلك ما يشاء ايها الناس ان لي عليكم حقا ولكم علي حق فاما حقكم علي فالنصيحة لكم وتوفير فيئكم عليكم وتعليمكم كيلا تجهلوا وتاديبكم كيما تعلموا واما حقي عليكم فالوفاء بالبيعة والنصيحة في المشهد والمغيب والاجابة حين ادعوكم والطاعة حين

سُمُومِ القَاتِلَةِ   اَلْمُوقِنُ اَشَدُّ النَّاسِ حُزْنًا عَلٰى نَفْسِهٖ   اَلْخَائِنُ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهٗ
بِغَيْرِ نَفْسِهٖ وَكَانَ يَوْمُهٗ شَرًّا مِنْ اَمْسِهٖ   اَخُوكَ الصَّدِيقُ مَنْ وَقَاكَ بِنَفْسِهٖ وَ
اٰثَرَكَ عَلٰى مَالِهٖ وَوَلَدِهٖ وَعِرْسِهٖ   اَلْعَاقِلُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهٗ اِذَا غَضِبَ وَاِذَا رَغِبَ
وَاِذَا رَهِبَ   اَلْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَيَعْصِمُ عَنْ مُعَاوَدَةِ الذَّنْبِ
اَلْاَمَلُ اَبَدًا فِي تَكْذِيبٍ وَطُولُ الْحَيٰوةِ لِلْمَرْءِ تَعْذِيبٌ   اَلْاُنْسُ الْاٰمِنُ يُذْهِبُهٗ
وَحْشَةُ الْوَحْدَةِ   اُنْسُ الْجَمَاعَةِ يُنَكِّدُهٗ وَحْشَةُ الْمَخَافَةِ   اَلْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ
بَطِيئَةُ الْعَوْدِ   اِتْبَاعُ الْاِحْسَانِ مِنْ كَمَالِ الْجُودِ   اَلزُّهْدُ اَقَلُّ مَا يُوجَدُ
وَاَجَلُّ مَا يُعْهَدُ يَمْدَحُهُ الْكُلُّ وَيَتْرُكُهُ الْجُلُّ   اَلصَّبْرُ عَلَى الْفَقْرِ مَعَ الْعِزِّ اَجْمَلُ
مِنَ الْغِنَاءِ مَعَ الذُّلِّ   اَلسُّرُورُ يَبْسُطُ النَّفْسَ وَيُثِيرُ النَّشَاطَ   اَلْغَمُّ يَقْبِضُ النَّفْسَ
وَيَطْوِي الْاِنْبِسَاطَ   اَلتَّلَطُّفُ فِي الْحِيلَةِ اَجْدٰى مِنَ الْوَسِيلَةِ   اَلْحَازِمُ مَنْ
يُحَلِّيهِ فَاِنَّ الْمَرْءَ يُوزَنُ بِخَلِيلِهٖ   اَلدُّنْيَا مَلِيئَةٌ بِالْمَصَائِبِ طَارِقَةٌ بِالْفَجَائِعِ
وَالْمَصَائِبِ   اَلْحَازِمُ مَنْ حَنَّكَتْهُ التَّجَارِبُ وَهَذَّبَتْهُ النَّوَائِبُ   اَلْاِحْسَانُ

غريزة الأخيار. والإساءة غريزة الأشرار. الساعات تخترم الأعمار
وتدني من البوار. الكريم يرى مكارم افعاله دينا عليه يقضيه. اللئيم
يرى سوالف احسانه دينا له يقتضيه. الكريم يرفع نفسه في كلما ابتداه
عن حسن المجازاة. الحليم يعلي همته فيما جنى عليه من طلب سوء المكافأة.
المال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الإنفاق. احوال الدنيا تتبع الاتفاق
وحظوظ الآخرة تتبع الاستحقاق. الركون إلى الدنيا مع ما يعاين من
سوء تقلبها جهل. البخل بإخراج ما افترضه الله سبحانه من الأموال أقبح
البخل. الحياء ما كان ابتداء فإن كان عن مسئلة فحياء وتذمّم. الحدة
ضرب من الجنون لأن صاحبها يندم فإن لم يندم فجنونه مستحكم. العقل
منفعة والعلم مرفعة والصبر مدفعة. الدنيا مصائب مفجعة ومنايا
موجعة وعبر منقطعة. الجزع عند المصيبة يزيدها والصبر عليها
يبيدها. والشكر على النعمة جزاء لماضيها واجتلاب لآتيها. التسبيح

ومن خطبة له عليه السلام بعد التحكيم

الحمد لله وإن أتى الدهر بالخطب الفادح والحدث الجليل وأشهد أن لا إله إلا الله ليس معه إله غيره وأن محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه وآله. أما بعد فإن معصية الناصح الشفيق العالم المجرب تورث الحسرة وتعقب الندامة وقد كنت أمرتكم في هذه الحكومة أمري ونخلت لكم مخزون رأيي لو كان يطاع لقصير أمر فأبيتم علي إباء المخالفين الجفاة والمنابذين العصاة حتى ارتاب الناصح بنصحه وضن الزند بقدحه فكنت أنا وإياكم كما قال أخو هوازن:
أمرتكم أمري بمنعرج اللوى فلم تستبينوا النصح إلا ضحى الغد

بالمعاصي أقبح من ركوبها . القلب ينبوع الحكمة والأذن مغيضها . الدنيا

شرك النفوس وقرارة كل ضد وبؤس . النفوس طلقة لكن أيدي العقول

تمسك أعنتها عن النحوس . الأيام صحائف آجالكم فخلدوها أحسن أعمالكم

الآخرة دار مستقركم فجهزوا إليها ما يبقى لكم . البكاء من خشية الله

مفتاح الرحمة . العمل بالعلم من تمام النعمة . الدنيا غرور حائل وسراب

زائل وسناد مائل . الجهل بالفضائل من أقبح الرذائل . الحظوة عند

الخالق بالرغبة فيما لديه . الحظوة عند المخلوق بالرغبة عما في يديه

المتقرب بأداء الفرائض والنوافل متضاعف الأرباح . المودة تعاطف

القلوب في ائتلاف الأرواح . التيقظ في الدين نعمة على من رزقه

الأصدقاء نفس واحدة في جسوم متفرقة . العلم يرشدك والعمل

يبلغ بك الغاية . العلم أول دليل والمعرفة آخر نهاية . الكلام في

وثاقك ما لم تتكلم به فإذا تكلمت به صرت في وثاقه . الحلم يطفي نار

الغضب والحذق تاجج احراقه   المؤمن نفسه اصلب من الصلد وهو
اذل من العبد   الشذ بالقد ولا مقادنة الضد   العاقل يتقاضى نفسه
بما يجب عليه ولا يتقاضى لنفسه بما يجب له   الفجور دار حصن ذليل لا يمنع
اهله ولا يحرز من لجا اليه   الكريم اذا احتاج اليك اعفاك واذا
احتجت اليه كفاك   اللئيم اذا احتاج اليك احفاك واذا احتجت اليه عناك
المتعبد بغير علم كحمار الطاحونة يدور ولا يبرح من مكانه   الكريم يعفو
مع القدرة ويعدل في الامرة ويكف اساءته ويبذل احسانه   التوبة
ندم بالقلب واستغفار باللسان وترك بالجوارح واضمار ان لا يعود
الجود من غير رجاء المكافاة ولا خوف حقيقة الجود   اعطاء هذا المال
في حقوق الله دخل في باب الجود   المؤمن اذا نظر اعتبر واذا سكت تفكر
واذا تكلم ذكر واذا اعطى شكر واذا ابتلى صبر   المؤمن اذا وعظ
ازدجر واذا حذر حذر واذا عبر اعتبر واذا ذكر ذكر واذا ظلم غفر

علماً اطهر الناس اخلاقاً واقلهم في المطامع اعراقاً . الانس في ثلثة
الزوجة الموافقة والولد البار والاخ الموافق . السؤال يضعف لسان
المتكلم ويكسر الشجاع البطل ويوقف الحر العزيز موقف العبد الذليل
ويذهب بهاء الوجه ويمحق الرزق . الطعام يوكل على ثلثة اضرب مع
الاخوان بالسرور ومع الفقراء بالايثار ومع ابناء الدنيا بالمروة . المروة
والعدل في الامرة والعفو مع القدرة والمواساة في العشرة . الذل
بعد العز يوازن غزو الاية . الحازم من شكر النعمة مقبلة وصبر عنها
وسلاها مولية مدبرة . المتعدي كثير الاضداد والاعداء . المنصف
كثير الاولياء والاوداء . العالم حي بين الموتى . الجاهل ميت بين
الاحياء . الاخوان جلاء الهموم والاحزان . الصدق جمال الانسان
ودعامة الايمان . الشهوات مصائد الشيطان . الحياء من الله سبحانه
يمحو عذاب النار . الذكر يوجب الاعتبار ويومن الاغترار ويثمر

الاستظهار التهجم على المعاصي يوجب عقاب النار الغفلة تكسب
الاغترار وتدني من البوار المؤمن ينظر الى الدنيا بعين الاعتبار ويقتات
فيها ببطن الاضطرار ويسمع فيها باذن المقت والابغاض الجلوس في المسجد
بعد طلوع الفجر الى حين طلوع الشمس للاشتغال بذكر الله سبحانه
اسرع في تيسير الرزق من الضرب في اقطار الارض العبادة الخالصة
ان لا يرجو الرجل الا ربه ولا يخاف الا ذنبه المسئلة طوق المذلة
تسلب العزيز عزه والحسيب حسبه العقل انك تقتصد فلا تسرف
وتعد فلا تخلف واذا غضبت حلمت العدل انك اذا ظلمت انصفت
والفضل انك اذا قدرت عفوت الوفاء حفظ الذمام والمروة تعهد
ذوي الارحام المرء يتغير في ثلث القرب من الملوك والولايات والغناء
من الفقر فمن لم يتغير في هذه فهو ذو عقل قويم وخلق مستقيم وكان
عليه السلم اذا اثنى عليه في وجهه يقول اللهم انك اعلم بي من نفسي وانا

أعلم بنفسي منهم اللهم اجعلني خيراً مما يظنون واغفر لي ما لا يعلمون
مؤمنون لأنفسهم متهمون ومن فارط زللهم وجلون وللدنيا عائفون
وإلى الآخرة مشتاقون وإلى الطاعات متسارعون. السيف فاتق والدين
راتق فالدين يأمر بالمعروف والسيف ينهى عن المنكر قال الله ولكم
في القصاص حيوة. المعروف لا يتم إلا بثلث بتصغيره وتعجيله وستره
فإنك إذا أصغرته فقد عظمته وإذا عجلته فقد هنأته وإذا أسترته
فقد تممته. الأقاويل محفوظة والأسرار مبلوة وكل نفس بما
كسبت رهينة والناس منقوصون مدخولون إلا من عصم الله سبحانه
سائلهم متعنت ومجيبهم متكلف يكاد أفضلهم رأياً أن يرده عن رأيه
الرضا والسخط توأمان ويكاد أصلبهم عوداً تنكاه اللحظة وتستحيله الكلمة
الواحدة. الناس في الدنيا عاملان عامل في الدنيا للدنيا قد شغلته
دنياه عن آخرته يخشى على من يخلف الفقر ويأمنه على نفسه فيفني عمره

فِي مَنْفَعَةِ غَيْرِهِ وَعَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ بِغَيْرِ
عَمَلٍ فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا اللّٰهُمَّ احْفَظْ دِمَاءَنَا
وَدِمَاءَهُمْ وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنِهِمْ وَأَنْقِذْهُمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ
الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَيَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ الْعَقْلُ أَنْ تَقُولَ
مَا تَعْرِفُ وَتَعْمَلَ بِمَا تَنْطِقُ بِهِ أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ صِدْقُ حَدِيثٍ وَأَدَاءُ أَمَانَةٍ وَعِفَّةُ بَطْنٍ وَحُسْنُ خُلُقٍ أَرْبَعٌ
يَشِينُ الرَّجُلَ الْبُخْلُ وَالْكَذِبُ وَالشَّرَهُ وَسُوءُ الْخُلُقِ التَّوَاضُعُ
رَأْسُ الْعَقْلِ وَالتَّكَبُّرُ رَأْسُ الْجَهْلِ السَّخَاءُ ثَمَرَةُ النُّبْلِ وَالْقَنَاعَةُ
بُرْهَانُ الْعَقْلِ الْكَرِيمُ عِنْدَ اللّٰهِ مَحْبُورٌ مُثَابٌ وَعِنْدَ النَّاسِ مَحْبُوبٌ
مُهَابٌ الشَّرُّ أَقْبَحُ الْأَثْوَابِ وَفَاعِلُهُ شَرُّ الْأَصْحَابِ الْعِفَّةُ تُضْعِفُ
الشَّهْوَةَ الصَّدَقَاتُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ الْبَلَاغَةُ أَنْ تُجِيبَ فَلَا تُبْطِئَ وَلَا تُصِيبَ
فَلَا تُخْطِئَ الْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنْجِي وَالْجَهْلُ يُغْوِي وَيُرْدِي الْجَوَادُ

فِي الدُّنْيَا مَحْمُودٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَسْعُودٌ. الْبَذْلُ بِالتَّحَلِّي بِالْجُودِ وَالْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ

التَّقْوَى لَا عِوَضَ عَنْهُ وَلَا خَلَفَ فِيهِ. الْمُؤْمِنُ مَنْ تَحَمَّلَ أَذَى النَّاسِ وَلَا يَتَأَذَّى

أَحَدٌ بِهِ. الْخَوْفُ مِنَ اللّٰهِ فِي الدُّنْيَا يُؤْمِنُ الْخَوْفَ فِي الْآخِرَةِ مِنْهُ. الْقَرِينُ

النَّاصِحُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ. الطَّاعَةُ وَالْبِرُّ هُوَ الْمَتْجَرُ الرَّابِحُ. الْكَرِيمُ مَنْ صَانَ

عِرْضَهُ بِمَالِهِ وَاللَّئِيمُ مَنْ صَانَ مَالَهُ بِعِرْضِهِ. الْمُؤْمِنُ مَنْ وَقَى دِينَهُ بِدُنْيَاهُ

وَالْفَاجِرُ مَنْ وَقَى دُنْيَاهُ بِدِينِهِ. الْوَرَعُ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ. التَّقْوَى

أَنْ يَتَّقِيَ الْمَرْءُ كُلَّ مَا يُؤْثِمُهُ. الْعَاقِلُ أَنْ لَا يُضَيِّعَ لَهُ نَفَسًا فِيمَا لَا يَنْفَعُهُ

وَلَا يَقْتَنِي مَا لَا يَصْحَبُهُ. الْغَضَبُ يُثِيرُ كَوَامِنَ الْحِقْدِ. اللَّهْوُ يُفْسِدُ عَزَائِمَ

الْجِدِّ. الْمَرْءُ بِهِمَّتِهِ لَا بِصُورَتِهِ. الْمَرْءُ بِهِمَّتِهِ لَا بِقِنْيَتِهِ. الْبِشْرُ مَظْهَرٌ مُوثِقٌ

وَخُلُقٌ مُشْرِقٌ. السَّخَاءُ وَالْحَيَاءُ أَفْضَلُ الْخُلُقِ. الْفُتُوَّةُ نَائِلٌ مَبْذُولٌ

وَأَذًى مَكْفُوفٌ. الْمُرُوَّةُ بَثُّ الْمَعْرُوفِ وَإِقْرَاءُ الضُّيُوفِ. النَّاسُ مِنْ خَوْفِ

الذُّلِّ يَتَعَجَّلُوا الذُّلَّ. اللَّجَاجُ أَكْبَرُ الْأَشْيَاءِ مَضَرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ

العلم اكثر من ان يحاط به فخذوا من كل علم احسنه   الرجل السوء لا يظن
باحد خيرا لانه لا يراه الا بوصف نفسه   الشكر اعظم قدرا من المعروف
لان الشكر يبقى والمعروف يفنى   اللئيم مضاد لساير الفضائل وجامع
لجميع الرذايل والسوآت والدنايا   المروة اسم جامع لساير الفضائل والمحاسن
الحازم من يؤخر العقوبة في سلطان الغضب ويعجل مكافاة الاحسان
اغتناما لفرصة الامكان   الكيس من ملك عنان شهوته   العاقل
من غلب نوازع اهويته   الكلام كالدواء قليله ينفع وكثيره قاتل
المنع الجميل احسن من الوعد الطويل   المكانة عن الملوك مفتاح المحنة
وبذر الفتنة   التسلط على الضعيف والمملوك من لؤم القدرة   الفعال
الصحاح اصدق شهادة من الالسن الفصاح   الرفق لقاح الصلاح
وعنوان النجاح   اوقات الدنيا وان طالت قصيرة والمتعة بها وان
كثرت يسيرة   الصنيعة اذا لم ترب اخلقت كالثوب البالي والابنية

المداعبة. الشر كامن في طبيعة كل احد فان غلبه صاحبه بطن

وان لم يغلبه ظهر. الغدر يعظم الوزر ويزري بالقدر. المقادير

تجري بخلاف التقدير والتدبير. انجاز الوعد من دلائل المجد. التشمر

للجد من سعادة الجد. العاقل من سلم الى القضاء وعمل بالحزم. الكيس

من تجلبب الحياء وادرع الحلم. الكامل من غلب جده هزله. العاقل

من قمع هواه بعقله. الدهر ذو حالتين ابادة وافادة فما اباده فلا

رجعة له وما افاده فلا بقاء له. الاستطالة لسان الغواية والجهالة

الافتخار من صغر الاقدار. الحقد من طبايع الاشرار. الحقد نار

كامنة لا تطفأ الا بالظفر. المؤمن امين على نفسه مغالب هواه وحسه

الحسد عيب فاضح وشح قادح لا يشتفي صاحبه الا ببلوغ آماله فيمن يحسد

الالفاظ قوالب المعاني. الاعتراف شفيع الجاني. الايثار سجية الابرار

وشيمة الاخيار. السبب الذي ادرك به العاجز بغيته هو الذي اعجز

الْقَادِرِ عَنْ طَلَبِهِ . السُّجُودُ الْجِسْمَانِيُّ هُوَ وَضْعُ عَتَائِقِ الْوُجُوهِ عَلَى التُّرَابِ وَ

اسْتِقْبَالُ الْأَرْضِ بِالرَّاحَتَيْنِ وَالْكَفَّيْنِ وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ مَعَ خُشُوعِ الْقَلْبِ

وَإِخْلَاصِ النِّيَّةِ . السُّجُودُ النَّفْسَانِيُّ فَرَاغُ الْقَلْبِ مِنَ الْفَانِيَاتِ وَالْإِقْبَالُ

بِكُنْهِ الْهِمَّةِ عَلَى الْبَاقِيَاتِ وَخَلْعُ الْكِبْرِ وَالْحَمِيَّةِ وَقَطْعُ الْعَلَائِقِ الدُّنْيَوِيَّةِ

وَالتَّحَلِّي بِالْخَلَائِقِ النَّبَوِيَّةِ . الصَّلٰوةُ حِصْنٌ مِنْ سَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ . الصَّلٰوةُ

حِصْنُ الرَّحْمٰنِ وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ . الصَّلٰوةُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ . الصَّدَقَةُ

تَسْتَدْفِعُ الْبَلَاءَ وَالنِّقْمَةَ وَتَجْلِبُ النِّعْمَةَ . الْهَوَىٰ إِلٰهٌ مَعْبُودٌ . الْعَقْلُ صَدِيقٌ

مَحْمُودٌ . اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ دَائِبَانِ عَلَى الْبَاقِينَ وَمَحْوَا آثَارِ الْمَاضِينَ . مِمَّا ذُكِرَ

مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ

الْأَمْرِ فِي خِطَابِ الْمُفْرَدِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْلِمْ تَسْلَمْ أَنِلْ تَعْلَمْ

أَطِعْ تَغْنَمْ . اَعْدِلْ تَحْكُمْ . اِسْمَحْ تُكْرَمْ . اُفْكُرْ تَفِقْ . اُرْفُقْ تُوَفَّقْ . أَحْسِنْ

تَسْتَرِقَّ . اسْتَغْفِرْ تُرْزَقْ . اَحْلِمْ تُكْرَمْ . اَفْضِلْ تَقَدَّمْ . اُصْمُتْ تَسْلَمْ

هدايته اخي معروفك بامانته اقلل الكلام تامن الملام احفظ بطنك

وفرجك عن الحرام اعدل تدم لك القدرة احسن العشرة واصبر على

العسرة وانصف مع القدرة احسن الى من اساء اليك واعف عمن جنى عليك

اجعل همك وجدك لآخرتك احفظ بطنك وفرجك فهما فتنتك استر

عورة اخيك لما تعلمه فيك اقم الرغبة اليك مقام الحرية بك اعتزلة

صديقك يزكك عدوك احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك

ارفع ثوبك فانه انقى لك واتقى لقلبك وابقى عليك اخزن لسانك كما تخزن

ذهبك وورقك اغتفرها اغضبك لما ارضاك اركب الحق وان خالفك

هواك ولا تبع آخرتك بدنياك اعزف عن دنياك تتغذ بمنقلبك وتصلح

مثواك اسمع تعلم واصمت تسلم ارهب تحذر ولا تهزك تحتقر ازع الشر

عن قلبك تتزكى نفسك ويتقبل عملك اجعل رفيقك عملك وعدوك املك

اقصر همك على ما يلزمك ولا تخض فيما لا يعنيك اصلح المسي بحسن فعالك

وَدُلَّ عَلَى الْخَيْرِ بِجَمِيلِ مَقَالِكَ اِحْفَظْ أَمْرَكَ وَلَا تَنْكِحْ خَاطِبًا سِرَّكَ اِنْفَرِدْ بِسِرِّكَ

وَلَا تُودِعْهُ حَازِمًا فَيَزِلَّ وَلَا جَاهِلًا فَيَخُونَ اِفْعَلِ الْمَعْرُوفَ مَا أَمْكَنَ وَازْجُرِ

الْمُسِيءَ بِفِعْلِ الْمُحْسِنِ اِجْعَلْ هَمَّكَ لِمَعَادِكَ تَصْلُحْ أَطِعِ الْعِلْمَ وَاعْصِ الْجَهْلَ

تُفْلِحْ اِسْتَرْشِدِ الْعَقْلَ وَخَالِفِ الْهَوَى تَنْجَحْ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ شِئْتَ وَكُنْ

أَمِيرَهُ اِسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ وَكُنْ نَظِيرَهُ اِحْتَجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ وَكُنْ أَسِيرَهُ

اَلْزَمِ الصَّمْتَ فَأَدْنَى نَفْعِهِ السَّلَامَةُ اِجْتَنِبِ الْهَذَرَ فَأَيْسَرُ جِنَايَتِهِ الْمَلَامَةُ

اِلْبَسْ مَا لَا تَشْتَهِرُ بِهِ وَلَا يُزْرِي بِكَ اِمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ اِفْرَحْ بِمَا

تَنْطِقُ بِهِ مَا [illegible] كَانَ عَرِيًّا عَنِ الْخَطَا اِغْضِ عَنِ الْقَذَاءِ وَإِلَّا لَمْ تَرْضَ أَبَدًا

اِشْتَغِلْ بِشُكْرِ النِّعْمَةِ عَنِ الْبَطَرِ بِهَا اِشْتَغِلْ عَنِ الصَّبْرِ بِالرَّزِيَّةِ عَنِ الْجَزَعِ

لَمَّا. أَكْرِمْ نَفْسَكَ مَا أَعَانَتْكَ عَلَى طَاعَةِ اللهِ أَهِنْ نَفْسَكَ مَا جَمَحَتْ بِكَ إِلَى

مَعَاصِي اللهِ اِسْتَشْعِرِ الْحِكْمَةَ وَتَجَلْبَبِ السَّكِينَةَ فَإِنَّهَا حِلْيَةُ الْأَبْرَارِ اَلْزَمِ الصِّدْقَ

بِالْأَمَانَةِ فَإِنَّهَا سَجِيَّةُ الْأَخْيَارِ اِفْعَلِ الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّ قَلِيلَهُ كَثِيرٌ

ودا علته مجبور   اكذب الامل ولا تثق به فانه غرور وصاحبه مغرور   ارض

بما قسم لك تكن مؤمنا   ارض للناس ما ترضاه لنفسك تكن مسلما   اد الامانة

الى من ائتمنك ولا تخن من خانك   اوتن العلم فانك ان كنت غنيا زانك

وان كنت فقيرا صانك   ارض من الرزق بما قسم لك تعش غنيا   اقنع بما

اوتيته تكن مكفيا   اصحب اخا التقى والدين تسلم واسترشده تغنم   اقصر

رايك على ما يلزمك تسلم ودع الخوض فيما لا يعنيك تكرم   اقلل طعامك

تقلل سقاما   اقلل كلامك تامن ملاما   اعلم ان اول الدين التسليم وآخره

الاخلاص   انتقم من حرصك بالقنوع كما تنتقم من عدوك بالقصاص   ابق

لرضاك من غضبك واذا طرت فقع شكيرا   اكرم ضيفك وان كان حقيرا

وقم عن مجلسك لابيك ومعلمك ولو كنت اميرا   اقلل المقال وقصر الآمال

ولا تقل ما يكسبك وزرا او ينفر عنك حرا   اندم على ما اسات ولا تندم على

معروف صنعت   اصلح اذا انت فسدت واتم اذا انت احسنت   اكرم من ودك

اَهْلِ الْحَقِّ يَوْمَ لَا يَقْضِي اِلَّا بِالْحَقِّ اَلزِّكْفَلَكَ وَتَوَاضَعْ لِلّٰهِ يَرْفَعْكَ اِزْهَدْ
فِي الدُّنْيَا يُبَصِّرْكَ اللّٰهُ عُيُوبَهَا وَلَا تَغْفَلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ اَكْظِمِ الْغَيْظَ
عِنْدَ الْغَضَبِ وَتَجَاوَزْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ اَقِلِ الْعَثْرَةَ وَادْرَءِ
الْحَدَّ وَتَجَاوَزْ عَمَّا لَمْ يُصَرَّحْ لَكَ بِهِ اِحْتَجِبْ عَنِ الْغَضَبِ بِالْحِلْمِ وَغُضَّ عَنِ الْوَهْمِ
بِالْفَهْمِ اَمْلِكْ عَلَيْكَ هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَاِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ
حَقِيقَةُ الْكَرَمِ اِعْطِ النَّاسَ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ مَا تُحِبُّ اَنْ
يُعْطِيَكَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَعَلَى عَفْوٍ فَلَا تَنْدَمْ اَكْرِمْ وُدَّكَ وَاصْفَحْ عَنْ عَدُوِّكَ
يَتِمَّ لَكَ الْفَضْلُ اِحْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثْرَةِ لِسَانِكَ وَازْمُمْهُ بِالنُّهَى وَالْحَزْمِ
وَالتُّقَى وَالْعَقْلِ اِغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ فِي يَوْمِ
عُسْرِكَ اِرْتَدْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ يَوْمِ نُزُولِكَ وَوَطِّئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ اِتَّقِ اللّٰهَ
بِطَاعَتِهِ وَاَطِعِ اللّٰهَ بِتَقْوَاهُ اِسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا كَانَ فَاِنَّ الْاُمُورَ
اَشْبَاهٌ اِيْجِنِ الْخَلْوَةَ بِالذِّكْرِ وَاصْحَبِ النِّعَمَ بِالشُّكْرِ اَكْثِرِ النَّظَرَ اِلَى مَنْ

فاتقوا الله عباد الله وبادروا آجالكم بأعمالكم وابتاعوا ما يبقى لكم بما يزول عنكم وترحلوا فقد جد بكم واستعدوا للموت فقد اظلكم وكونوا قوما صيح بهم فانتبهوا وعلموا ان الدنيا ليست لهم بدار فاستبدلوا فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثا ولم يترككم سدى وما بين احدكم وبين الجنة او النار الا الموت ان ينزل به وان غاية تنقصها اللحظة وتهدمها الساعة لجديرة بقصر المدة وان غائبا يحدوه الجديدان الليل والنهار لحري بسرعة الأوبة وان قادما يقدم بالفوز او الشقوة لمستحق لافضل العدة فتزودوا في الدنيا من الدنيا ما تحرزون به انفسكم غدا فاتقى عبد ربه

أَلِنْ كَنَفَكَ فَإِنَّ مَنْ يَلِنْ كَنَفُهُ ثَقُلَتْ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ

اِلْزَمِ الصَّبْرَ فَإِنَّ الصَّبْرَ حُلْوُ الْعَاقِبَةِ مَيْمُونُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَحَبَّةَ

اِحْتَمِلْ مَا يَمُرُّ عَلَيْكَ فَإِنَّ الِاحْتِمَالَ سَتْرُ الْعُيُوبِ وَإِنَّ الْعَاقِلَ الْمَغَبَّةِ

اِبْدَأْ بِالْعَطِيَّةِ مَنْ لَمْ يَسْئَلْكَ وَابْذُلْ نِصْفُهُ احْتِمَالٌ وَنِصْفُهُ تَغَافُلٌ

اِجْعَلْ زِمَامَ رَجَائِكَ عِدَّةً مَعْرُوفَكَ لِمَنْ طَلَبَهُ وَإِيَّاكَ أَنْ تَرُدَّ السَّائِلَ

اُرْزُقْ مَا خَوَّلَكَ وَاكْفِهِمْ لِسَانَكَ وَأَجْرِ عَلَيْهِمْ سَبَبَ إِحْسَانِكَ لِلْأَيَّامِ بِآلَائِكَ

وَلِسَانِكَ وَيَدِكَ فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنُصْرَةِ مَنْ نَصَرَهُ اُنْصُرِ اللهَ بِقَلْبِكَ

أَطِلْ يَدَكَ فِي مُكَافَاةِ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَلَا أَقَلَّ مِنْ أَنْ تَشْكُرَهُ

اخلط اُبْذُلْ مَالَكَ فِي الْحُقُوقِ وَوَاسِ بِهِ الصَّدِيقَ فَإِنَّ السَّخَاءَ بِالْحُرِّ أَخْلَقُ

اُنْظُرْ إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِ الْمُفَارِقِ الشِّدَّةَ بِرِفْقٍ وَارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَوْفَقَ

أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ وَلَا تَنْظُرْ إِلَيْهَا نَظَرَ الْعَاشِقِ الْوَامِقِ

أَلْجِ نَفْسَكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا اِعْتَزِمْ بِالشِّدَّةِ حِينَ لَا يُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشِّدَّةُ

إلى الأهل فإنك تلجها إلى كنف حريز اعتصم في أحوالك كلها بالله فإنك

منه سبحانه في مانع عزيز احي قلبك بالمواعظة وأمته بالزهادة

وقوه باليقين وذلله بذكر الموت وقرره بالفناء وبصره فجايع الدنيا

اشعر قلبك الرحمة لجميع الناس والإحسان إليهم ولا تتلهم حيفا ولا تنكر عليهم

شيئا اذكر أخاك إذا غاب بالذي تحب أن يذكرك به وإياك وما

يكره وادعه بما تحب أن يدعك به اتق الله الذي لا بد لك من لقائه ولا

منتهى لك دونه أد الأمانة إذا ائتمنت ولا تتهم غيرك إذا ائتمنته فإنه

لا إيمان لمن لا أمانة له احرس منزلتك عند سلطانك واحذر أن يحطك

عنها التهاون عن حفظ ما ولاك إليه اصحب من لا تراه إلا وكأنه لا غناء

به عنك وإن أسأت إليه أحسن إليك وكأنه المحب ازهد في الدنيا واعزف

عنها وإياك أن ينزل بك الموت وأنت آبق من ربك في طلبها فتشقى استقبح

من نفسك ما تستقبحه من غيرك ارض للناس ما ترضاه لنفسك واخلص لله

عِلمَكَ وَعَمَلَكَ وَحُبَّكَ وَبُغضَكَ وَاَخذَكَ وَتَركَكَ وَكَلَامَكَ وَصَمتَكَ اَبْعِ

فِي كَدحِكَ وَلَا تَكُن خَازِنًا لِغَيرِكَ   اُدْمُ ذِكرَ المَوتِ وَذِكرَ مَا تَقدُمُ

عَلَيهِ بَعدَ المَوتِ وَلَا تَتَمَنَّ المَوتَ اِلَّا بِشَرطٍ وَثِيقٍ   اَنصِفِ النَّاسَ مِن نَفسِكَ

وَخَاصَّتِكَ وَاَهلِكَ وَمَن لَكَ فِيهِ هَوًى وَاعدِل فِي العَدُوِّ وَالصَّدِيقِ   اَفِقْ

اَيُّهَا السَّامِعُ مِن سَكرَتِكَ وَاستَيقِظ مِن غَفلَتِكَ وَاختَصِر مِن عَجَلَتِكَ   اَمسِك

مِنَ المَالِ بِقَدرِ ضَرُورَتِكَ وَقَدِّمِ الفَضلَ لِيَومِ فَاقَتِكَ   اَعقِل عَقلَكَ وَ

اَملِك اَمرَكَ وَجَاهِد نَفسَكَ وَاعمَل لِلآخِرَةِ جُهدَكَ وَاتَّقِ اللّٰهَ فِي نَفسِكَ وَ

نَازِعِ الشَّيطَانَ قِيَادَكَ وَاصرِف اِلَى الآخِرَةِ وَجهَكَ وَاجعَل لِلّٰهِ جِدَّكَ

اِستَعِن عَلَى العَدلِ بِحُسنِ النِّيَّةِ فِي الرَّعِيَّةِ وَقِلَّةِ الطَّمَعِ وَكَثرَةِ الوَرَعِ

اَطِعِ اللّٰهَ فِي جَمِيعِ اُمُورِكَ فَاِنَّ طَاعَةَ اللّٰهِ فَاضِلَةٌ عَلَى كُلِّ شَيءٍ وَالزَمِ الوَرَعَ

اَجمِل دَلَالَ مَن دَلَّ عَلَيكَ وَاقبَل عُذرَ مَنِ اعتَذَرَ اِلَيكَ وَاَحسِن اِلَى مَن

اَسَاءَ اِلَيكَ   اِستَفرِغ جُهدَكَ لِمَعَادِكَ يُصلِحْ مَثوَاكَ وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنيَاكَ

اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللهُ عَلَيْكَ وَلَا تُضَيِّعْ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عِنْدَكَ وَلْيُرَ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْكَ امْلِكْ حَمِيَّةَ نَفْسِكَ وَسَوْرَةَ غَضَبِكَ وَسَطْوَةَ يَدِكَ وَغَرْبَ لِسَانِكَ وَاحْتَرِسْ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ بِتَأْخِيرِ الْمُبَادَرَةِ وَكَفِّ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ وَيَثُوبَ إِلَيْكَ عَقْلُكَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ وَبَايِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ اجْتَنِبْ مُصَاحَبَةَ الْكَذَّابِ فَإِنِ اضْطُرِرْتَ إِلَيْهِ فَلَا تُصَدِّقْهُ وَلَا تُعْلِمْهُ أَنَّكَ تُكَذِّبُهُ فَإِنَّهُ يَنْتَقِلُ عَنْ وُدِّكَ وَلَا يَنْتَقِلُ عَنْ طَبْعِهِ أَحْسِنْ رِعَايَةَ الْحُرُمَاتِ وَأَقْبِلْ عَلَى أَهْلِ الْمُرُوَّاتِ فَإِنَّ رِعَايَةَ الْحُرُمَاتِ تَدُلُّ عَلَى كَرَمِ الشِّيمَةِ وَالْإِقْبَالَ عَلَى ذَوِي الْمُرُوَّاتِ يُعْرِفُ عَنْ شَرَفِ الْهِمَّةِ اِفْعَلِ الْخَيْرَ وَلَا تَفْعَلِ الشَّرَّ فَخَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ مَنْ يَفْعَلُهُ وَشَرٌّ مِنَ الشَّرِّ مَنْ يَأْتِيهِ بِفِعْلِهِ أَقِرَّ النَّاسَ عَلَى سُنَنِهِمْ وَدِينِهِمْ وَلْيَأْمَنْكَ بَرِيئُهُمْ وَلْيَخَفْكَ مُرِيبُهُمْ وَتَعَاهَدْ ثُغُورَهُمْ وَأَطْرَافَهُمْ اقْبَلْ أَعْذَارَ النَّاسِ تَسْتَمْتِعْ بِإِخَائِهِمْ وَالْقَهُمْ بِالْبِشْرِ تُمِتْ أَضْغَانَهُمْ

مالمول مع النقم المحذور ... عليك الكلام بقول الاختيار به ... بعض ايام صفين معاشر المسلمين استشعروا الخشية وتجلببوا السكينة وعضوا على النواجذ فانه انبى للسيوف عن الهام واكملوا اللامة وقلقلوا السيوف في اغمادها

صلى الله عليه وآله ...

ازهد في الدنيا واعزف عنها واياك ان ينزل بك الموت وقلبك معلق

بشيء منها فتهلك ارحم من دونك يرحمك من فوقك وقس سهوه بسهوك

ومعصيته لك بمعصيتك لربك وفقره الى رحمتك بفقرك الى رحمة ربك

اشكر من انعم عليك وانعم على من شكرك فانه لا زوال للنعمة اذا

شكرت ولا بقاء لها اذا كفرت املك عليك هواك وشح بنفسك فان

الشح بالنفس الانصاف منها فيما احببت وكرهت الصق باهل الخير والورع

وروضهم ان لا يطروك فان كثرة الاطراء تدني من العزة والرضا بذلك

يوجب من الله المقت اجعل نفسك ميزانا بينك وبين غيرك واحبب له

ما تحب لنفسك واكره له ما تكره لها واحسن كما تحب ان يحسن اليك

ولا تظلم كما لا تحب ان تظلم اغتنم الصدق في كل موطن تغنم واجتنب

الشر والكذب تسلم اكرم نفسك عن كل دنية وان ساقتك الى الرغائب

فانك لن تعتاض عما تبذل من نفسك عوضا اجعل من نفسك على

نفسك ربّاً واجعل لآخرتك من دنياك نصيباً   ارض بمحمد صلى الله عليه

وآله رائداً والى النجاة قائداً   اكثر ذكر الموت وما تهجم عليه وتفضي اليه

بعد الموت حتى يأتيك وقد اخذت له حذرك وشددت له ازرك ولا

يأتيك بغتة فيبهرك   اجعل لكل انسان من خدمك عملاً تأخذه به فانه

احرى ان لا يتواكلوا في خدمتك   اجعل الدين كهفك والعدل سيفك

تنج من كل سوء وتظفر على كل عدو   اقبل على نفسك بالادبار عنها اجدر

ان تقبل على نفسك الفاضلة المقتبسة من نور عدلك الحائلة بينك وبين

دواعي طبعك واعني بالادبار عن نفسك الامارة بالسوء المصا[illegible] بيد العقو

اهجر اللغو فانك لم تخلق عبثاً فتلهو ولم تترك سدى فتلغو   اجعل ذلك لاعداد

الجواب ليوم المسألة والحساب   احبس لسانك قبل ان يطيل حبسك

ويردي نفسك فلا شيء اولى بطول سجن من لسان يعدل عن الصواب

ويتسرع الى الجواب   اجعل كل همك وسعيك للاخلاص من محل الشقاء

والعقاب والنجاة من مقام البلاۤء والعذاب احفظ عمرك من التضييع

له في غير العبادة والطاعات امنع نفسك من الشهوات تسلم من الآفات

امحض اخاك النصيحة حسنة كانت او قبيحة اكذب السعاية والنميمة

باطلة كانت او صحيحة اطع الله سبحانه في كل حال ولا تخل قلبك

من خوفه ورجائه طرفة عين والزم الاستغفار اعط ما تعطيه مجملا

ومهنأ وان منعت فليكن في اجمال واعذار اجعل لنفسك فيما بينك

وبين الله سبحانه افضل المواقيت والاقسام احذر الحيف والجور فان

الحيف يدعو الى السيف والجور يعود بالجلاۤء ويعجل العقوبة والانتقام

الزم الصمت يلزمك النجاة والسلامة والزم الرضا يلزمك الغنا والكرامة

اخرج من مالك الحقوق واشرك فيه الصديق وليكن كلامك في تقدير

وهمك في تفكير تأمن الملامة والندامة اذكر مع كل لذة زوالها ومع

كل نعمة انتقالها ومع كل بلية كشفها فان ذلك ابقى للنعمة وانفى للشهوة

رقدة ملكتني عيني وانا جالس فسنح لي رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول الله ماذا لقيت من امتك من الاود واللدد فقال ادع عليهم فقلت ابدلني الله بهم خيرا لي منهم وابدلهم بي شرا لي منهم يعني عليه السلام بالاود الاعوجاج وباللدد الخصام وهذا من افصح الكلام

وَاذْهَبُ لِلنَّظَرِ وَاَقْرَبُ اِلَى الْفَرَجِ وَاَجْدَرُ بِكَشْفِ الْغُمَّةِ وَدَرْكِ الْمَأْمُولِ

اِحْمِلْ نَفْسَكَ عِنْدَ شِدَّةِ اَخِيكَ عَلَى اللِّينِ وَعِنْدَ قَطِيعَتِهِ عَلَى الْوَصْلِ وَعِنْدَ

جُمُودِهِ عَلَى الْبَذْلِ وَكُنْ لِلَّذِي يَبْذُو مِنْهُ حَمُولًا وَلَهُ وَصُولًا اَلْزَمْ

عَشِيرَتَكَ فَاِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَاَصْلُكَ الَّذِي اِلَيْهِ تَصِيرُ وَ

يَدُكَ الَّذِي بِهَا تَصُولُ اِحْمِلْ نَفْسَكَ مَعَ اَخِيكَ عِنْدَ صَدِّهِ عَلَى الصِّلَةِ

وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللُّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ وَعِنْدَ

جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ حَتَّى كَاَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ وَكَاَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ وَاِيَّاكَ اَنْ

تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ اَوْ تَفْعَلَهُ مَعَ غَيْرِ اَهْلِهِ اِجْعَلْ هَمَّكَ

وَحُزْنَكَ عَلَى نَفْسِكَ فَكَمْ مِنْ حَزِينٍ وَفَدَ بِهِ حُزْنُهُ عَلَى سُرُورِ الْاَبَدِ وَكَمْ

مِنْ مَهْمُومٍ اَدْرَكَ اَمَلَهُ اَحْسِنْ اِلَى مَنْ تَمْلِكُ رِقَّهُ يُحْسِنْ اِلَيْكَ مَنْ يَمْلِكُ

رِقَّكَ اِصْحَبِ النَّاسَ بِمَا تُحِبُّ اَنْ يَصْحَبُوكَ بِهِ تَأْمَنْهُمْ وَيَأْمَنُوكَ اَنْصِفْ

مِنْ نَفْسِكَ قَبْلَ اَنْ يُنْتَصَفَ مِنْكَ فَاِنَّ ذَلِكَ اَجَلُّ لِقَدْرِكَ وَاَجْدَرُ بِرِضَا

رَبِّكَ   اِبْتَدَاءُ السَّائِلِ بِالنَّوَالِ قَبْلَ السُّؤَالِ فَاِنَّكَ اِنْ اَحْوَجْتَهُ اِلَى سُؤَالِكَ

اَخَذْتَ مِنْ حُرِّ وَجْهِهِ اَفْضَلَ مِمَّا اَعْطَيْتَهُ   اَكْرِمْ ذَوِي رَحِمِكَ وَوَقِّرْ

حَلِيمَهُمْ وَاحْلُمْ عَنْ سَفِيهِهِمْ وَتَيَسَّرْ لِمُعْسِرِهِمْ فَاِنَّهُمْ لَكَ نِعْمَ الْعُدَّةُ فِي الشِّدَّةِ

وَالرَّخَاءِ   اَلِقْ دَوَاتَكَ وَاَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ وَفَرِّقْ بَيْنَ سُطُورِكَ وَقَرْمِطْ

بَيْنَ حُرُوفِكَ فَاِنَّ ذٰلِكَ اَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ   اَلْزِمِ الْاِخْلَاصَ فِي السِّرِّ

وَالْعَلَانِيَةِ وَالْخَشْيَةَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى وَالْعَدْلَ

فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ   اِخْتَرْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدَهُ وَمِنَ الْاِخْوَانِ اَقْدَمَهُمْ

اِسْتَشِرْ اَعْدَاءَكَ تَعْرِفْ مِنْ رَأْيِهِمْ مِقْدَارَ عَدَاوَتِكَ وَمَوَاضِعَ مَقَاصِدِهِمْ

اِبْذُلْ لِصَدِيقِكَ كُلَّ الْمَوَدَّةِ وَلَا تَبْذُلْ لَهُ كُلَّ الطُّمَأْنِينَةِ وَاَعْطِهِ مِنْ نَفْسِكَ

كُلَّ الْمُوَاسَاةِ وَلَا تَقُصَّ اِلَيْهِ بِكُلِّ اَسْرَارِكَ   اِصْحَبِ السُّلْطَانَ بِالْحَذَرِ وَالصَّدِيقَ

بِالتَّوَاضُعِ وَالْبِشْرِ وَ... وَبِمَا تَقُومُ بِهِ عَلَيْكَ حُجَّتُكَ   اَسْمِحْ بِزَوَّةِ قَلَمِكَ

وَاَسْمِكْ نَحْتَهُ وَاَيْمِنْ قَلَمَكَ يَجُدْ خَطُّكَ   اِبْذُلْ لِصَدِيقِكَ ...كَ وَلِمَعَارِفِكَ

مَعُونَتَكَ وَلِكَافَّةِ النَّاسِ بِشْرَكَ أَجْمِلْ دَالَّتَكَ مَنْ دَلَّ عَلَيْكَ وَاقْبَلِ الْعُذْرَ مِمَّنِ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ وَاغْتَفِرْ لِمَنْ جَنَا عَلَيْكَ اجْعَلْ جَزَاءَ النِّعْمَةِ عَلَيْكَ الْإِحْسَانَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ ابْذُلْ مَالَكَ لِمَنْ بَذَلَ لَكَ وَجْهَهُ فَإِنَّ بَذْلَ الْوَجْهِ لَا يُوَازِيهِ شَيْءٌ ابْذُلْ مَعْرُوفَكَ لِلنَّاسِ كَافَّةً فَإِنَّ فَضِيلَةَ فِعْلِ الْمَعْرُوفِ لَا يَعْدِلُهَا عِنْدَ اللهِ سُبْحَانَهُ شَيْءٌ اسْتَشِرْ عَدُوَّكَ الْعَاقِلَ وَاحْذَرْ رَأْيَ صَدِيقِكَ الْجَاهِلِ اصْبِرْ عَلَى مَضَضِ مَرَارَةِ الْحَقِّ وَإِيَّاكَ أَنْ تَنْخَدِعَ لِحَلَاوَةِ الْبَاطِلِ ابْتَذِلْ شَكْوَاكَ إِلَى مَنْ يَقْدِرُ عَلَى غِنَاكَ الْزَمِ السُّكُوتَ وَاصْبِرْ عَلَى الْقُوتِ تُعَزُّ فِي دُنْيَاكَ وَتُعَزُّ فِي أُخْرَاكَ أَطِعْ مَنْ فَوْقَكَ يُطِعْكَ مَنْ دُونَكَ وَأَصْلِحْ سَرِيرَتَكَ يُصْلِحِ اللهُ عَلَانِيَتَكَ اسْتَكْثِرْ مِنَ الْمَحَامِدِ فَإِنَّ الْمَذَامَّ قَلَّ مَنْ يَنْجُو مِنْهَا أَكْرِهْ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرَّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ أَمْرٍ فِي خِطَابِ الْجَمْعِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اطلبوا العلم ترشدوا . اعملوا بالعلم تسعدوا . اخلصوا اذا علمتم اعملوا اذا

علمتم اسمعوا اذا سئلتم اتقوا الله جهة ما خلقكم له اطيعوا الله حسب

ما امركم به رسله . الزموا الحق يلزمكم النجاة اكتسبوا العلم يكسبكم

الحيوة استنزلوا الرزق بالصدقة الزموا الجماعة واجتنبوا الفرقة الزموا

انفسكم بدوام جهادها . اعتصموا بالذمم في اوتادها استعدوا للموت

فقد اظلكم . اسمعوا دعوة الموت اذانكم قبل ان يدعا بكم استمعوا

من ربانكم واحضروه قلوبكم واسمعوا ان هتف بكم اسمعوا النصيحة

ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم اتعظوا بمن كان قبلكم

قبل ان يتعظ بكم من بعدكم ارفضوا هذه الدنيا ذميمة فقد رفضت

من كان اشغف بها منكم اسهروا عيونكم وضمروا بطونكم وخذوا من اجسادكم

تجودوا بها على انفسكم . اشغلوا انفسكم بالطاعة والسنتكم بالذكر وقلوبكم

بالرضا فيما احببتم وكرهتم الزموا الارض واصبروا على البلاء ولا تحركوا

بايديكم وهوى السنتكم اخرجوا الدنيا من قلوبكم قبل ان يخرج منها اجسادكم

فيها اختبرتم ولغيرها خلقتم انتهزوا فرص الخير فانها تمر مر السحاب

اكذبوا امالكم واغتنموا اجالكم باحسن اعمالكم وبادروا مبادرة اهل

النهى والالباب استحيوا من الفرار فانه عار في الاعقاب ونار يوم

الحساب اذكروا عند المعاصي ذهاب اللذات وبقاء التبعات اهجروا

الشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب والتهجم على السيئات اتقوا الله

الذي ان قلتم سمع وان اضمرتم علم احترسوا من سورة الغضب واعدوا له

ما تجاهدونه به من الكظم والحلم اتقوا ظنون المؤمنين فان الله سبحانه

اجرى الحق على السنتهم استحيوا الانبياء الله وسلموا لامرهم واعملوا بطاعتهم

تدخلوا في شفاعتهم اتقوا دعوة المظلوم فانه يسئل الله حقه والله سبحانه

اكرم من ان يسئل حقا الا اجاب اجعلوا كل رجائكم لله سبحانه ولا

ترجوا احدا سواه فانه ما رجا احد غير الله تعالى الا خاب ايقظوا في ذكر الله

فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ اِقْمَعُوا نَوَاجِمَ الْفَخْرِ وَاقْدَعُوا لَوَامِعَ الْكِبْرِ اِرْغَبُوا فِيمَا

وَعَدَ اللّهُ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ أَصْدَقَ الْوَعْدِ مِيعَادُهُ اِسْتَحِقُّوا مِنَ اللّهِ مَا أَعَدَّ

لَكُمْ بِالتَّحَرِّي لِصِدْقِ مِيعَادِهِ وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ اِتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ

وَاعْتَبِرُوا بِالْغِيَرِ وَانْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ اِمْتَحُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدَرِ

اِسْعَوْا فِي فِكَاكِ رِقَابِكُمْ قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ رِهَانُهَا اَخْشِنُوا اَرْغَمَ الذَّنْبِ

وَالدُّنْيَا بِأَنْكَرِ لِمَنْ دَلَّ عَلَيْهَا اِسْتَتِمُّوا نِعَمَ اللّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَتِهِ

وَالْمُحَافَظَةِ عَلَى مَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ اِتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَاسْعَوْا فِي مَرْضَاتِهِ

وَاحْذَرُوا مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ أَلِيمِ عَذَابِهِ اِتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ

عَلَى حَذَرٍ اِتَّقُوا الْبَغْيَ فَإِنَّهُ يَجْلِبُ النِّقَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ وَيُوجِبُ الْغِيَرَ اِتَّقُوا

مَعَاصِيَ الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ اِبْعُدُوا عَنِ الظُّلْمِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ

الْجَرَائِمِ وَأَكْبَرُ الْمَآثِمِ أَحْيُوا الْمَعْرُوفَ بِإِمَاتَتِهِ فَإِنَّ الْمِنَّةَ تَهْدِمُ الصَّنِيعَةَ

أَقِلُّوا الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْجَزَعَ يُحْبِطُ الْأَجْرَ وَيُعْظِمُ الْفَجِيعَةَ اَلتَّوَانِي

اطراف الرماح فانه ابناء للاسنة اقبلوا على من اقبلت عليه الدنيا فانه اليق

بالغنا اتقوا الحرص فان صاحبه رهين ذل وعنا اطلبوا العلم

تعرفوا به واعملوا به تكونوا من اهله افعلوا الخير ما استطعتم فخير

من الخير فاعله اجتنبوا الشر فان الشر من الشر فاعله اعملوا في غير رياء

ولا سمعة فانه من عمل لغير الله وكله الله سبحانه الى من عمل له اغتنموا الشكر

فادنى نفعه الزيادة استديموا الذكر فانه ينير القلب وهو افضل عبادة

اطلبوا الخير في اخفاف الابل طاردة وواردة اجملوا في الطلب فكم من

حريص خائب ومجمل لم يخب احترسوا من سورة الاطراء والمدح فان لهما

ريح خبيثة في القلب اعملوا العمل ينفع والدعاء يسمع والتوبة ترفع

اصدقوا في اقوالكم واخلصوا في اعمالكم وتزكوا بالورع الزموا الصبر

فانه دعامة الايمان وملاك الامور احسنوا تلاوة القرآن فانه احسن

القصص واستشفوا به فانه شفاء الصدور واتبعوا النور الذي لا يطفى ذكره

واشهد ان محمدا صلی الله علیه وآله عبده ورسوله ارسله لانفاذ امره وانهاء عذره وتقدیم نذره اوصیکم عباد الله بتقوی الله الذی ضرب لکم الامثال ووقت لکم الآجال والبسکم الریاش وارفغ لکم المعاش واحاط بکم الاحصاء وارصد لکم الجزاء وآثرکم بالنعم السوابغ والرفد الروافغ وانذرکم بالحجج البوالغ فاحصاکم عددا ووظف لکم مددا فی قرار خبرة ودار عبرة انتم مختبرون فیها ومحاسبون علیها

الذی لایبلی واستملوا الامرة فانکم لن تضلوا مع التسلیم استصبحوا
من شعلة واعظ متعظ واقبلوا نصیحة ناصح متیقظ وقفوا عند ما افادکم
من التعلیم اقتدوا بهدی نبیکم فانه اصدق الهدی واستنوا
بسنته فانها اهدی السنن . اتقوا الله تقیة من سمع فخشع واقترف فاعترف
وعلم فوجل وحاذر فبادر وعمل فاحسن اتقوا الله بقیة من دعی
فاجاب وتاب فاناب وحذر فحذر وعبر فاعتبر وخاف فامن اقنعوا
بالقلیل من دنیاکم لسلامة دینکم فان المؤمن البلغة الیسیرة من
الدنیا تقنعه . ایلوا ذوی المروات عثراتهم فما یعثر منهم عاثر الا وید
الله ترفعه تنزهوا من الدنیا واصرفوا قلوبکم عنها فانها سجن المؤمن
حظه منها قلیل وعقله بها علیل وناظره فیها کلیل اعقلوا الخبر اذا
سمعتموه عقل درایة لا عقل روایة فان رواة العلم کثیر ورعاته قلیل
الجاوا الی التقوی فانها جنة منیعة من لجا الیها حصنته واعتصم بها

عصمته اعتصموا بتقوى الله فإن لها حبلاً وثيقاً عروته ومعقلاً منيعاً ذروته

استعيذوا بالله من سكرة الغنى فإن له سكرة بعيدة الإفاقة استعيذوا

بالله من لواقح الكبر كما تستعيذون به من طوارق الدهر واستعيذوا المجاهدة

حسب الطاقة ائتمروا بالمعروف وأمروا به وتناهوا عن المنكر وانهوا عنه

أعرضوا عن كل عمل بكم غنى عنه واشغلوا أنفسكم من أمر الآخرة بما لا بد لكم

منه اقمعوا هذه النفوس فإنها طلعة إن تطيعوها تنزع بكم إلى شر غاية

اغلوا أهواءكم وحاربوها فإنها أن تقيدكم توردكم من الهلكة بعيد غاية

انظروا إلى الدنيا نظر الزاهدين فيها الصادفين عنها فإنها والله عن قليل

تزيل الثاوي الساكن وتفجع المترف الآمن اتقوا غرور الدنيا فإنها لا ترجع

أبداً ما خدعت به من المحاسن وتزع المطمئن إليها والقاطن اتقوا خدع

الآمال فكم من مؤمل يوماً لم يدركه وباني بناء لم يسكنه وجامع مال

لم يأكله ولعله من باطل جمعه ومن حق منعه أصابه حراماً واحتمل به آثاماً

اعرفوا الحق لمن عرفه لكم صغيرا كان او كبيرا وضيعا كان او رفيعا احترسوا
من سورة الحمد والحقد والغضب والحسد واعدوا لكل شيء من ذلك عدة
تجاهدونه بها من الفكر في العاقبة ومنع الرذيلة وطلب الفضيلة وصلاح
الآخرة ولزوم الحلم اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحمة ويتكلم بلحمة ويسمع
بعظم ويتنفس من خرم اضربوا بعض الرأي ببعض يتولد منه الصواب
اجملوا في الخطاب تسمعوا جميل الجواب امحضوا الرأي محض السقاء ينتج
سديد الآراء اتهموا عقولكم فانه من الثقة بها يكون الخطاء اعملوا
وانتم في نفس البقاء والصحف منشورة والتوبة مبسوطة والمدبر يدعا
والمسيء يرجا قبل ان يخمد العمل وينقطع المهل وتنقضي المدة ويسد باب
التوبة اتقوا باطل الامل فرب مستقبل يوم ليس بمستدبره ومغبوط في
اوله ليلة قامت بواكيه في آخره استعدوا اليوم تشخص فيه الابصار
وتدله لهوله العقول وتتبلد البصائر اعملوا اليوم تذخر له الذخاير

وتبلى فيه السرائر اذكروا هادم اللذات ومنغص الشهوات وداعي الشتات

اذكروا مفرق الجماعات ومباعد الامنيات ومدني المنيات والمؤذن

بالبين والشتات ارفضوا هذه الدنيا التاركة لكم وان لم تحبوا تركها و

المبلية اجسادكم على محبتكم لتجديدها مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن

ابي طالب عليه السلام في حرف الالف بلفظ احذروا ومورد احاديث من

امير المؤمنين عليه السلام احذروا اللسان فانه سهم يخطي احذروا الشره

فانه خلق ردي احذروا التفريط فانه يوجب الملامة احذروا العجز فانها

يثمر الندامة احذروا الجبن فانه عار ومنقصة احذروا البخل فانه

مسبة احذروا الغفلة فانها من فساد الدين احذروا الحسد فانه

يزري بالنفس احذروا الامل المغلوب والنعيم المسلوب احذروا

الرذائل الشهي والفاني المحبوب احذروا الغضب فانه نار محرقة احذروا

الاماني فانها منايا محققة احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه استحيى منه

وَأَنكَرَهُ احذر كلّ امرٍ اذا ظهر أزرى بفاعله وحقّره احذر الشرّ عند اقبال

الدّولة لئلّا يزيلها عنك وعند ادبارها لئلّا يعين عليك احذر الاحمق

فانّ مداراته تعنيك وموافقته تُرديك ومجته وبالٌ عليك احذر من كلّ

عملٍ يعمل في السرّ ويستحيي منه في العلانية احذر كلّ امرٍ يفسد الآجلة

ويصلح العاجلة احذر كلّ عملٍ يرضاه صاحبه لنفسه ويكرهه لعامّة المسلمين

احذر كلّ قولٍ وفعلٍ يؤدّي الى فساد الآخرة والدّين احذر مصاحبة

كلّ من يقبح رأيه وينكر عمله فانّ الصّاحب معتبر بصاحبه احذر مجالسة

قرين السّوء فانّه يهلك مقارنه ويردي مصاحبه احذر منازل الغفلة

والجفاء وقلّة الاعوان على طاعة الله احذر مصاحبة الفسّاق والفجّار

والمجاهرين بمعاصي الله احذر الشّره فكم اكلةٍ منعت اكلاتٍ احذر الهزل

واللّعب وكثرة المزح والضّحك والتّرّهات احذر اللّئيم اذا اكرمته

والرّذل اذا قدّمته والسّفلة اذا رفعته احذر الكريم اذا اهنته والحليم

إذا جرحته والنجاع إذا أوجعته احذر مجالسة الجاهل كما تأمن من مصاحبة
العاقل احذر فحش القول والكذب فإنهما يزريان بالقائل احذر
الدنيا فإنها شبكة الشيطان ومفسدة الإيمان احذر الكبر فإنه رأس
الطغيان ومعصية الرحمن الحذر الحذر أيها المستمع والجد الجد أيها
العاقل ولا ينبئك مثل خبير الحذر الحذر أيها المغرور والله لقد ستر
حتى كأنه قد غفر احذر أن تخدعك الغرور بالحائل اليسير فتبدل
النزر بالزائل الحقير احذر الموت وأحسن له الاستعداد تسعد بمنقلبك
احذر قلة الزاد وأكثر من الاستعداد لرحلتك احذروا صولة الكريم إذا
جاع وأشر اللئيم إذا شبع احذروا سطوة الكريم إذا وضع وسورة اللئيم إذا
ارتفع احذروا نفار النعم فما كل شارد بمردود احذروا ضياع الأعمار نارا حرها
شديد وقعرها بعيد وحليها حديد احذروا الذنوب المورطة والعيوب
المحبطة احذروا نارا لجبها عتيد ولهبها شديد وعذابها جديد احذروا

مِنَ اللّٰهِ كُنْهَ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ وَاخْشَوْهُ خَشْيَةً تَحْجُزُكُمْ عَمَّا يُسْخِطُهُ اِحْذَرُوا

عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيًّا اِحْذَرُوا هَوًى فِي الْأَنْفُسِ

هُوِيًّا وَأَبْعَدَ مَا عَنْ قَرَارَةِ الْغَوْرِ قَصِيًّا اِحْذَرُوا عَدُوَّ اللّٰهِ إِبْلِيسَ أَنْ يُعْدِيَكُمْ

بِدَائِهِ وَيَسْتَفِزَّكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجِلِهِ فَقَدْ فَوَّقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ

قَرِيبٍ اِحْذَرُوا الشُّحَّ فَإِنَّهُ يَكْسِبُ الْمَقْتَ وَيَشِينُ الْمَحَاسِنَ وَيُشِيعُ الْعُيُوبَ

اِحْذَرُوا أَهْلَ النِّفَاقِ فَإِنَّهُمُ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ الْمُزِلُّونَ قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ

وَصِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ اِحْذَرُوا مَنَافِعَ الْكِبْرِ وَغَلَبَةَ الْحَمِيَّةِ وَتَعَصُّبَ الْجَاهِلِيَّةِ

اِحْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَيَكْثُرُ فِيهِ الزِّلْزَالُ وَيَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ لِعَنْ

سُوءِ الْأَعْمَالِ وَغُرُورِ الْآمَالِ وَنَفَاذِ الْأَمَلِ وَهُجُومِ الْأَجَلِ مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ إِيَّاكَ

وَرَدَ أَجْمَلَ فِي بَابِ الْأَمْرِ وَالتَّحْذِيرِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاكَ وَفِعْلَ

الْقَبِيحِ فَإِنَّهُ يُقَبِّحُ ذِكْرَكَ إِيَّاكَ وَالْغِيبَةَ فَإِنَّهَا تُمْقِتُكَ إِلَى اللّٰهِ وَالنَّاسِ وَتُحْبِطُ

أجرك. إياكَ والحرصَ فإنه شينُ الدينِ وبئسَ القرينِ إياكَ والشكَّ

فإنه يفسدُ الدينَ ويبطلُ اليقينَ. إياكَ والغضبَ فإنه أولُه جنونٌ وآخرُه

ندمٌ. إياكَ والعجلَ فإنه عنوانُ الفوتِ والندمِ. إياكَ والهذرَ فمن كثرَ

كلامُه كثرت آثامُه. إياكَ والظلمَ فمن ظلمَ كرهت أيامُه. إياكَ و

البطنةَ فمن لزمها كثرت أسقامُه وفسدت أحلامُه. إياكَ ومصاحبةَ

الفساقِ فإنَّ الشرَّ بالشرِّ يلحقُ. إياكَ ومعاشرةَ الأشرارِ فإنهم كالنارِ

مباشرتُها تحرقُ. إياكَ أن ترضا عن نفسِكَ فيكثرَ الساخطُ عليكَ. إياكَ

والظلمَ فإنه يزولُ عمن تظلمُه ويبقى عليكَ. إياكَ أن تخدعَ عن صديقِكَ

أو تغلبَ عن عدوِّكَ. إياكَ ومصادقةَ الأحمقِ فإنه يريدُ أن ينفعكَ فيضرُّكَ

إياكَ ومصادقةَ البخيلِ فإنه يبعدُ عنكَ أحوجَ ما تكونُ إليه. إياكَ أن

تعتمدَ على اللئيمِ فإنه يخذلُ من اعتمدَ عليه. إياكَ ومصاحبةَ الأشرارِ

فإنهم يمنونَ عليكَ بالسلامةِ منهم. إياكَ ومعاشرةَ متبعي الذنوبِ فإنهم

مصاحبهم منهم — إياك ومصادقة الكذاب فإنه يقرب منك البعيد ويبعد

منك القريب — إياك والتحلي بالبخل فإنه يزري بك عند القريب ويمقتك

إلى النسيب — إياك والكبر فإنه أعظم الذنوب وألأم العيوب وهو

حلية إبليس — إياك والحسد فإنه شر شيمة وأقبح سجية وخليقة إبليس

إياك والخرق فإنه شين الأخلاق — إياك والسفه فإنه يوحش الرفاق

إياك والتسرع إلى العقوبة فإنه ممقتة عند الله ومقرب من الغير إياك

والبغي فإنه يعجل الصرعة ويحل بالعامل به العبر — إياك والشح فإنه

جلباب المسكنة وزمام يقاد به إلى كل دناءة — إياك وانتهاك المحارم

فإنها شيمة الفساق وأولي الفجور والغواية — إياك والعجل فإنه مقرون

بالعثار — إياك والشره فإنه يفسد الورع ويدخل النار — إياك والجفاء

فإنه يفسد الإخاء ويمقت إلى الله والناس — إياك والنميمة فإنها تزرع

الضغينة وتبعد عن الله والناس — إياك والغدر فإنه أقبح الخيانة

إِنَّ الغَدُورَ لَمُهَانٌ عِندَ اللهِ بِغَدْرِهِ . إِيَّاكَ وَالظُّلمَ فَإِنَّهُ أَكبَرُ المَعَاصِي

وَإِنَّ لِلظَّالِمِ لَمُعَاقَبٌ يَومَ القِيمَةِ بِظُلمِهِ . إِيَّاكَ وَالإِسَاءَةَ فَإِنَّهَا خُلقُ اللِّئَامِ

وَإِنَّ المُسِيءَ لَيَرِدُ فِي جَهَنَّمَ بِإِسَاءَتِهِ . إِيَّاكَ وَالخِيَانَةَ فَإِنَّهَا شَرُّ مَعصِيَةٍ وَإِنَّ

الخَائِنَ لَمُعَذَّبٌ بِالنَّارِ عَلَى خِيَانَتِهِ . إِيَّاكَ وَالشَّرَهَ فَإِنَّهُ أُسُّ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ

رَأْسُ كُلِّ رَذِيلَةٍ . إِيَّاكَ وَحُبَّ الدُّنيَا فَإِنَّهَا أَصلُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَمَعدِنُ كُلِّ

بَلِيَّةٍ . إِيَّاكَ وَالجَورَ فَإِنَّ اللهَ لَا يُرِيحُ الجَائِرَ رَائِحَةَ الجَنَّةِ . إِيَّاكَ وَطَاعَةَ

الهَوَى فَإِنَّهُ يَقُودُ إِلَى كُلِّ مِحنَةٍ . إِيَّاكَ وَالإِعجَابَ وَحُبَّ الإِطرَاءِ فَإِنَّ

ذَلِكَ مِن أَوثَقِ فُرَصِ الشَّيطَانِ . إِيَّاكَ وَالمَنَّ بِالمَعرُوفِ فَإِنَّ الإِمتِنَانَ

يُكَدِّرُ الإِحسَانَ . إِيَّاكَ وَمَذمُومَ اللَّجَاجِ فَإِنَّهُ يُثِيرُ الحُرُوبَ . إِيَّاكَ وَمُستَهجَنَ

الكَلَامِ فَإِنَّهُ يُوغِرُ القُلُوبَ . إِيَّاكَ وَالثِّقَةَ بِنَفسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ مِن أَكبَرِ مَصَائِدِ

الشَّيطَانِ . إِيَّاكَ أَن تُعجَبَ بِنَفسِكَ فَيَظهَرَ عَلَيكَ النَّقصُ وَالشَّنَآنُ

إِيَّاكَ وَالإِصرَارَ فَإِنَّهُ مِن أَكبَرِ الكَبَائِرِ وَأَعظَمِ الجَرَائِمِ . إِيَّاكَ وَالمُجَاهَرَةَ

بالفجور فانه من اشد المآثم ایاک وکثرة الکلام فانه یکثر الزلل ویورث

الملل ایاک وادمان الشبع فانه یهیج الاسقام والعلل ایاک ان

تذکر من الکلام مضحکا وان حکیته عن غیرک ایاک ان تستکبر من

معصیة غیرک ما تستصغره من نفسک او تستکثر من طاعتک ما تستقله

من غیرک ایاک والاتکال علی المنی فانها بضایع النوکی

ایاک والثقة بالآمال فانها من شیم الحمقی ایاک ان تغفل عن حق

اخیک اتکالا علی واجب حقک علیه فان لاخیک علیک من الحق مثل

الذی لک علیه ایاک ان تخرج صدیقک اخراجا تحرجه عن مودتک

واستبق له من انسک موضعا یثق بالرجوع الیه ایاک ان تهمل

حق اخیک اتکالا علی ما بینک وبینه فلیس لک باخ من اضعت حقه

ایاک ان توحش مواددک وحشة تقضی الی اختیاره البعد عنک و

ایثار الفرقة ایاک والتغایر فی غیر موضعه فان ذلک یدعو الصحیحة

إلى النقم والبرية إلى الريب ۔ إياك أن تجبر لنفسك فإن أكثر البغي فيما لا يعنيك

إياك وصحبة من ألهاك وأغراك فإنه يخذلك ويوبقك إياك أن يفقدك

ربك عند طاعته ويراك عند معصيته فيمقتك إياك والنفاق فإن

ذا الوجهين لا يكون وجيها عند الله إياك والتجبر على عباد الله فإن

كل متجبر يقصمه الله إياك والملق فإن الملق ليس من خلائق الإيمان إياك

والفرقة فإن الشاذ من الناس للشيطان إياك ومحاضر الفسوق فإنها

مسخطة للرحمن مصلية للنيران إياك ومقاعد الأسواق فإنها معادن

الفتن ومحاضر الشيطان إياك أن ينزل بك الموت وأنت آبق عن ربك

في طلب الدنيا إياك أن تبيع حظك من ربك وزلفتك لديه بحقير

من حطام الدنيا إياك ومصاحبة أهل الفسوق فإن الراضي بفعل قوم

كالداخل معهم إياك أن تحب أعداء الله أو تصفي ودك لغير أوليائه

فإن من أحب قوما حشر معهم إياك والخديعة فإن الخديعة من خلق

شيم. إيّاكَ والمكرَ فانّ المكرَ لَخُلُقٌ ذميمٌ. إيّاكَ والمعصيةَ فانّ

شيم من باعَ جنّةَ المأوى بمعصيةٍ دنيّةٍ من معاصي الدُّنيا. إيّاكَ

والوَلَهَ بالدُّنيا فانّها يورثُكَ البلاءَ والشقاءَ وتحدوكَ على بيعِ البقاءِ بالفناءِ

إيّاكَ أن تغلبَكَ نفسُكَ على ما تظنُّ ولا تغلبُها على ما تستيقنُ فانّ

ذلكَ من أعظمِ الشرِّ. إيّاكَ أن تُسيءَ الظنَّ فانّ سوءَ الظنِّ يُفسدُ العبادةَ

ويعظمُ الوزرَ. إيّاكَ أن تسلفَ المعصيةَ وتسوّفَ بالتوبةِ فتعظمَ لكَ العقوبةُ

إيّاكَ أن تكونَ على الناسِ طاعناً ولنفسِكَ مداهناً فتعظمَ عليكَ الحوبةُ

وتحرمَ المثوبةَ. إيّاكَ والإمساكَ فانّما أمسكتَهُ فوقَ قوتِ يومِكَ كنتَ

فيه خازناً لغيرِكَ. إيّاكَ وملابسةَ الشرِّ فانّكَ تبيله نفسَكَ قبلَ

عاملِكَ وتُهلكُ به دينَكَ قبلَ إيصالِهِ إلى غيرِكَ. إيّاكَ أن تُثنيَ على أحدٍ

بما ليسَ فيه فانّ فعلَهُ يصدقُ عن نفسِهِ ويكذّبُكَ. إيّاكَ وطولَ

الأملِ فكم من مغرورٍ افتتنَ بطولِ أملِهِ وأفسدَ عملَهُ وقطعَ أجلُهُ فلا أملَهُ

ومن خطبة له عليه السلام

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له الأوّل لا شيء قبله والآخر لا غاية له لا تقع الأوهام له على صفة ولا تعقد القلوب منه على كيفية ولا تناله التجزئة والتبعيض ولا تحيط به الأبصار والقلوب

أدركك ولا ما فاتك استدركك إياك ومساماة الله سبحانه في عظمته

فإن الله تعالى يذل كل جبار ويهين كل مختال إياك والغفلة

والاغترار بالمهلة فإن الغفلة تفسد الأعمال والآجال تقطع الآمال

إياك والفحش فإنها تحدوك على ركوب القبائح والتهجم على السيئات

إياك والبغي فإن الباغي يعجل الله له النقمة ويحل به المثلات إياك

وفضول الكلام فإنه يظهر من عيوبك ما بطن ويحرك عليك [illegible] أعدائك

ما سكن إياك وكثرة الوله بالنساء والإغراء بلذات الدنيا فإن

الوله بالنساء ممتحن والمغرى باللذات ممتهن إياك وما يستهجن من

الكلام فإنه يحبس عليك اللئام وينفر عنك الكرام إياك والوقوع

في الشبهات والولوع بالشهوات فإنهما يقتادانك إلى الوقوع في الحرام

وركوب كثير من الآثام إياك أن تجعل مركبك لسانك في غيبة إخوانك

أو تقول ما يصير عليك حجة وفي الإساءة إليك علة إياك أن تستهل

رکوب المعاصی فانها تکسوک فی الدنیا ذلة وتکسبک فی الآخرة سخط الله

ایاک وما قل انکاره وما کثر منک اعتذاره فما کل قائل نکرا یمکنک

ان توسعه عذرا ایاک وکل عمل ینفر عنک حرا او یذل لک قدرا او

یجلب علیک شرا او تحمل به الی یوم القیمة وزرا ایاک وما یسخط ربک

ویوحش الناس منک فمن اسخط ربه تعرض للمنیة ومن اوحش الناس تبرأ منه

الحریة ایاک وخبث الطویة وافساد النیة ورکوب الدنیة و

غرور الامنیة ایاک والاستئثار بما للناس فیه اسوة والتغابی عما

وضح للناظرین فانه ماخوذ منک لغیرک ایاک ومودة الاحمق فانه

یضرک من حیث یری انه ینفعک ویسوءک وهو یری انه یسرک ایاک ان

تستخف بالعلماء فان ذلک یزری بک ویسیء الظن بک والمخیلة فیک

ایاک ان تغتر بما تری من اخلاد اهل الدنیا الیها وتکالبهم علیها فقد

نبأک الله عنها وتکشفت لک عن عیوبها ومساویها ایاک ان تخدع عن

دار القرار ومحل الطيبين الاخيار والاولياء الابرار التي نطق القرآن
بوصفها واثنى على اهلها وذلك الله سبحانه عليها ودعاك اليها اياك والكلام
فيما لا تعرف طريقته ولا تعلم حقيقته فان قولك يدل على عقلك وعبارتك
تنبئ عن معرفتك فتوق من طول لسانك ما امنته واختصر من كلامك ما
استحسنته فانه بك اجمل وعلى فضلك ادل اياك ومشاورة النساء فان
رأيهن الى وهن واكفف عليهن من ابصارهن بحجابك لهن خير من الارتياب
بهن وليس خروجهن بشر من ادخالك من لا يوثق به عليهن وان استطعت
ان لا يعرفن غيرك فافعل اياكم والتدابر والتقاطع وترك الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر اياكم ومصادقة الفاجر فانه يبيع مصادقته
بالتافه الحقير اياكم وصرعات البغي وفضحات الغدر واثارة كامن الشر
المذمم اياكم والغلو فينا قولوا انا مربوبون واعتقدوا في فضلنا
ما شئتم اياكم وتحكم الشهوات عليكم فان عاجلها ذميم وآجلها وخيم

عباد الله ان انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه وان اغشهم لنفسه اعصاهم لربه والمغبون من غبن نفسه والمغبوط من سلم له دينه والسعيد من وعظ بغيره والشقي من انخدع لهواه

الاذهان على العصبية ... الظلمة ولا تأمنوا مواضع ... فقد ... الآخرة ... على الموعظة ولا تحضروا الفتنة

واعلموا ان يسير الرياء شرك ومجالسة اهل الهوى منساة للايمان ومحضرة للشيطان

جانبوا الكذب فانه مجانب للايمان الصادق على شفا منجاة وكرامة والكاذب على شرف مهواة ومهانة ولا

إياكم والبطنة فإنها مقساة للقلب مكسلة عن الصلوة مفسدة للجسد إياكم
ودناءة الشره والطمع فإنه رأس كل شر ومزرعة الذل ومهين للنفس
ومتعب للجسد إياكم وغلبة الدنيا على أنفسكم فإن عاجلها نغصة وآجلها
غصة إياكم وتمكن الهوى منكم فإن أوله فتنة وآخره محنة إياكم
وغلبة الشهوات على قلوبكم فإن بدايتها ملكة ونهايتها هلكة إياكم
والفرقة فإن الشاذ عن أهل الحق للشيطان كما أن الشاذ من الغنم للذئب
إياكم والبخل فإن البخل يمقته الغريب وينفر منه القريب إياك أن
تغتر بغلطة شر بالخير إياك أن تستوحش من غلطة خير بالشر

فيما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف
الألف بلفظ ألا مستفتحا به قال عليه السلام ألا منتبه من رقدته
قبل يوم منيته ألا مستيقظ من غفلته قبل نفاد مدته ألا عامل لنفسه
قبل بؤسه ألا مستعد للقاء ربه قبل زهوق نفسه ألا متزود لآخرته

قبل ازوف رحلته الا تائب من خطيئته الا ان ابصر الابصار ما نفذ

في الخير طرفه الا ان اسمع الاسماع من وعى التذكير وقبله الا وان

اعطاء هذا المال في غير حقه تبذير واسراف الا وان القناعة وغلبة

الشهوة من اكبر العفاف الا واني لم ار كالجنة نام طالبها ولا كالنار

نام هاربها الا وان الدنيا لم يسلم منها الا بالزهد فيها ولا ينجى منها بشيء

كان لها الا حر يدع هذه اللماظة لاهلها انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة

فلا تبيعوها الا بها الا وان الدنيا قد تصرمت وآذنت بانقضاء وتنكر

معروفها وصار جديدها رثا وسمينها غثا الا وان اخوف ما اخاف عليكم

اتباع الهوى وطول الامل الا وان ما لا ينفعه الحق يضره الباطل ومن

لا يستقيم به الباطل يجريه الضلال الا وما يصنع بالدنيا من خلق للآخرة

وما يصنع بالمال من عما قليل يسلبه ويبقى عليه حسابه وتبعته الا وان

التقوى مطايا ذلل حمل عليها اهلها واعطوا ازمتها فاوردتهم الجنة الا

وان الخطايا خيل شمس حمل عليها اهلها وخلعت لجمها فاوردتهم النار

الا وان اليوم المضمار وغدا السباق والسبقة الجنة والغاية النار الا

وانكم في ايام امل من ورائه اجل فمن عمل في ايام امله قبل حضور

اجله نفعه عمله ولم يضرره اجله . الا وان اللسان بضعة من الانسان

فلا يسعده القول اذا امتنع ولا يمهله النطق اذا اتسع وانا لامراء الكلام

وفينا تنشبت عروقه وعلينا تهدلت غصونه . الا وان من البلاء الفاقة

واشد من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن مرض القلب الا

وان من النعم سعة المال وافضل من سعة المال صحة البدن وافضل

من صحة البدن تقوى القلب الا وان من تورط في الامور من غير

نظر في العواقب فقد تعرض لمفدحات النوائب الا وان اللبيب

من استقبل وجوه الاراء بفكر صائب ونظر في العواقب الا لا

يعدلن احدكم عن القرابة يرى بها الخصاصة ان يسدها بالذي لا يزيده

إن أمسكه ولا ينقصه إن أنفقه ألا وإن اللسان الصادق يجعله الله للمرء

في الناس خير من المال يورثه من لا يحمده ألا وإن قد أدبر من الدنيا

ما كان مقبلا وأقبل منها ما كان مدبرا وأزمعوا الترحال عباد الله

الأخيار [illegible] قليلا من الدنيا لا يبقى بكثير من الآخرة لا يفنى ألا وقد

أمرتم بالظعن ودللتم على الزاد فتزودوا من الدنيا ما تحرزون به أنفسكم غدا

ألا وإن الجهاد ثمن الجنة فمن جاهد نفسه ملكها وهي أكرم ثواب الله

لمن عرفها ألا وإن شرايع الدين واحدة وسبله قاصدة من أخذ بها

لحق وغنم ومن وقف عنها ضل وندم ألا وإن أهل البيت أبواب الحلم

وأنوار الظلم وضياء الأمم ألا لا يستحيين من لا يعلم أن يتعلم فإن

قيمة كل امرئ ما يعلم ألا لا يستقبحن [illegible] يسئل عما لا يعلم أن

يقول لا أعلم ألا فاعلموا والألسن مطلقة والأبدان صحيحة والأعضاء

لدنة والمنقلب فسيح والمجال عريض قبل إرهاق الفوت وحلول الموت

النبيين صلى الله عليه وآله أيها الناس خذوها عن خاتم ... فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن ...

أنه يموت من مات منا وليس بميت ويبلى من بلي منا وليس ببال فلا تقولوا بما لا تعرفون فإن أكثر الحق فيما تنكرون

واعذروا من لا حجة لكم عليه وأنا هو ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر وأترك فيكم الثقل الأصغر ...

تخفقوا عليكم جاوله ولا تنتظروا قدومه الا وقد امرني الله تعالى

بقتال اهل النكث والبغي والفساد في الارض فاما الناكثون فقد قاتلت

واما القاسطون فقد جاهدت واما المارقة فقد دوخت واما

شيطان الردهة فقد كفيته بصعقة سمعت لها وجبة قلبه ورجة صدره

الا وان الظلم ثلثة فظلم لا يغفر وظلم لا يترك وظلم مغفور لا يطلب

فاما الظلم الذي لا يغفر فالشرك بالله لقول الله سبحانه ان الله لا يغفر

ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء واما الذي يغفر فظلم المرء

نفسه عند بعض الهنات واما الظلم الذي لا يترك فظلم العباد بعضهم

بعضا القصاص هناك شديد ليس جرحا بالمدى ولا ضربا بالسياط

ولكنه ما يستصغر ذلك معه فاعملوا عباد الله والخناق مهمل والروح

مرسل في فينة الارشاد وراحة الاجساد ومهل البقية وانف المشية

وانظار التوبة وانفساح الحوبة قبل الضنك والمضيق والروع والزهوق

ومن خطبة له عليه السلام

اما بعد فان الله سبحانه لم يقصم جباري دهر قط الا بعد تمهيل ورخاء ولم يجبر عظم احد من الامم الا بعد ...

قبل قدوم الغائب المنتظر واخذ العزيز المقتدر مما ورد في حكم امير
المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الالف بالف الاستفهام
قوله عليه السلام اين العمالقة وابناء العمالقة اين الجبابرة وابناء
الجبابرة اين اهل المدائن الرس الذين قتلوا النبيين واطفؤا نور المرسلين
اين الذين عسكروا العساكر ومدنوا المداين اين الذين كانوا اشد
منا قوة واكثر جمعا اين الذين كانوا احسن اثارا واعدل افعالا و
اكثف ملكا اين الذين هزموا الجيوش وساروا بالالوف اين الذين شيدوا
الممالك ومهدوا المسالك واغاثوا الملهوف واقروا الضيوف اين من
سعى واجتهد واعد واحتشد اين من بنى وشيد وفرش ومهد وجمع و
عدد اين كسرى وقيصر وتبع وحمير اين من اذخر واعتقد وجمع المال
فاكثر اين من حصن واكد وزخرف ونجد اين من جمع فاكثر
واحتقب واعتقد ونظر بزعمه للولد اين من كان اطول منكم اعمارا

وَأَعْظَمُ آثَارًا أَيْنَ مَنْ كَانَ أَعَدَّ عَدِيدًا وَأَكْثَفَ جُنُودًا أَيْنَ الْمُلُوكُ

الْأَكَاسِرَةُ أَيْنَ بَنُو الْأَصْفَرِ وَالْفَرَاعِنَةُ أَيْنَ الَّذِينَ مَلَكُوا مِنَ الدُّنْيَا

أَقَاصِيَهَا أَيْنَ الَّذِينَ اسْتَذَلُّوا الْأَعْدَاءَ وَمَلَكُوا نَوَاصِيَهَا أَيْنَ الَّذِينَ دَانَتْ

لَهُمُ الْأُمَمُ أَيْنَ الَّذِينَ بَلَغُوا مِنَ الدُّنْيَا أَقَاصِيَ الْهِمَمِ أَيْنَ تَخْتَدِعُكُمْ

كَوَاذِبُ الْآمَالِ أَيْنَ يَغُرُّكُمْ سَرَابُ الْآلِ أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ

أَيْنَ تَتِيهُ بِكُمُ الْغَيَاهِبُ وَتَخْدَعُكُمُ الْكَوَاذِبُ أَيْنَ تَتِيهُونَ وَمِنْ أَيْنَ

تُؤْتَوْنَ وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ وَعَلَامَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَهُمْ أَزِمَّةُ

الصِّدْقِ وَأَلْسِنَةُ الْحَقِّ أَيْنَ تَضِلُّ عُقُولُكُمْ وَتَنْزِعُ نُفُوسُكُمْ أَتَسْتَبْدِلُونَ

الْكَذِبَ بِالصِّدْقِ وَتَتَعَاطَوْنَ الْبَاطِلَ بِالْحَقِّ أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وُهِبَتْ

لِلَّهِ وَعُوقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ أَيْنَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا أَعْمَالَهُمْ لِلَّهِ وَطَهَّرُوا قُلُوبَهُمْ

لِمَوَاضِعِ نَظَرِ اللَّهِ أَيْنَ الْمُوقِنُونَ الَّذِينَ خَلَعُوا سَرَابِيلَ الْهَوَى وَقَطَعُوا عَنْهُمْ

عَلَائِقَ الدُّنْيَا أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى أَيْنَ الْأَبْصَارُ

اللامعة منار التقوى أين الذين زعموا انهم هم الراسخون في العلم دوننا

كذبا وبغيا علينا حسدا لنا ان رفعنا الله سبحانه ووضعهم واعطانا و

حرمهم وادخلنا واخرجهم بنا يستعطا الهدى ويستجلا العمى لا بهم

أيسرك ان تلقى الله غدا في القيمة وهو عليك راض غير غضبان كن

في الدنيا زاهدا وفي الاخرة راغبا وعليك بالتقوى والصدق فانهما

جماع الدين والزم اهل الحق واعمل عملهم تكن منهم أيسرك ان تكون

من حزب الله الغالبين اتق الله سبحانه في كل امرك فان الله مع الذين

اتقوا والذين هم محسنون أولستم ترون اهل الدنيا يمسون ويصبحون

على احوال شتى فميت يبكى وحي يعزى وصريع مبتلى وعائد يعود وآخر

بنفسه يجود وطالب للدنيا والموت يطلبه وغافل ليس بمغفول عنه

وعلى اثر الماضين ما يمضي الباقين مما ورد في حكم امير المؤمنين علي ابن ابي

طالب عليه السلام في حرف الالف على وزن ويعبر عنها بالف التعظيم

قال عليه السلام اَعقلكم اَطوعكم اَعلمكم اَخوفكم اَرحمكم

اَزهدكم اَحياكم اَحلمكم اَغناكم اَقنعكم اَتقاكم اَحرصكم اَبركم

اَتقاكم اَشفقكم اَحياكم اَنجحكم اَصدقكم اَزكيكم اَورعكم اَنجحكم

اَربحكم اَخبركم اَظلمكم اَخوفكم اَعرفكم اَغنى الغنى العقل اَعظم

المصائب الجهل اَصدق شىٔ الاجل اَكذب شىٔ الامل اَحسن شىٔ

الحلق اَقبح شىٔ الخرق اَفقر الفقر الحمق اَجمل شىٔ الصدق اَفضل

شىٔ الرفق اَلذ الكسب التقوى اَهلك شىٔ الهوى اَوحش الوحشة

العجب اَقبح الخلايق الكذب اَفضل من طلب التوبة ترك الذنب

اَقبح البذل السرف اَدوا الداء الصلف اَشرف الخلايق الوفاء

اَعظم البلاء انقطاع الرجاء اَعقل الناس من اطاع العقلاء اَغنى

الناس القانع اَفقر الناس الطامع اَفضل العقل الرشاد اَحسن

القول السداد اَكبر الحسب الخلق اَكبر البر الرفق اَفضل الدين

اليقين افضل العبادة استقامة الدين افضل الايمان الاحسان

اقبح الشيم العدوان افضل العبادة الزهادة افضل العبادة

غلبة العادة اضر شيء الترك اقبح شيء الافك اسعد الناس العاقل

افضل الملوك العادل اهلك شيء الطمع املك شيء الورع افضل النعم

العقل اسوء النعم الجهل اسنى المواهب العدل اضر شيء الحمق

اسوء شيء الخرق افضل العدد الاستظهار افضل التوكل الاستغفار

افضل السخاء الايثار انفع شيء الورع اضر شيء الطمع افضل الذخر

الهدى اوثق جنة التقوى اسعد الناس العاقل اشقى الناس الجاهل

احسن اللباس الورع اقبح الشيم الطمع افضل الصبر التصبر اقبح الخلق

التكبر اشجع الناس اسخاهم اعقل الناس احلمهم اعظم الشرف

التواضع افضل الذخر الصنايع افضل الشرف الادب افضل الملك

ملك الغضب افضل الايمان الامانة اقبح الاخلاق الخيانة

فَضلُ العِبادَةِ الفِكرُ اَقوی عُدَدِ الشَّدائِدِ الصَّبرُ اَمقَتُ النّاسِ القا

ذَلُّ النّاسِ المُرتابُ اَلأَمُ النّاسِ المُغتابُ اَحمَقُ الحُمقِ الاِغتِرارُ اَحسَ

كَرَمِ الاِيثارُ اَقبَحُ الغِنی الفُجُورُ اَسوَأُ القَولِ الهَذَرُ اَفضَلُ السَّيِّدِ

رُشدُ اَلأَمُ الخُلقِ الحِقدُ اَطيَبُ العَيشِ القَناعَةُ اَشرَفُ الاَعمالِ

القاعَةِ اَقرَبُ شَيءٍ الاَجَلُ اَبعَدُ شَيءٍ الاَمَلُ اَوَّلُ الزُّهدِ التَّزَهُّدُ

وَّلُ العَقلِ التَّوَدُّدُ اَشرَفُ الشَّرَفِ العِلمُ اَقبَحُ الشِّيَمِ الظُّلمُ اَعجَلُ الخَيرِ

ثَواباً البِرُّ اَشَدُّ شَيءٍ عِقاباً الشَّرُّ اَعجَلُ شَيءٍ صَرعَةً البَغیُ اَسوَأُ شَيءٍ

عاقِبَةً الغِنی اَحسَنُ المَكارِمِ الجُودُ اَسوَأُ النّاسِ عَيشاً الحَسُودُ اَشَدُّ

القَلبِ غِلّاً قَلبُ الحَقُودِ اَنفَعُ العِلمِ ما عُمِلَ بِهِ اَفضَلُ العَمَلِ ما اَخلَصَ

فِيهِ اَفضَلُ المَعرِفَةِ مَعرِفَةُ الاِنسانِ نَفسَهُ اَعظَمُ الجَهلِ جَهلُ الاِنسانِ

مَرتَبَتَهُ اَعقَلُ النّاسِ مُحسِنٌ خائِفٌ اَجهَلُ النّاسِ مُسِيءٌ مُتَأَمِّنٌ

اَسوَأُ الصِّدقِ النَّمِيمَةُ اَقطَعُ الغِشِّ غِشُّ الاَئِمَّةِ اَعظَمُ الخِيانَةِ خِيانَةُ

الأمة أقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه أفضل الجهاد مجاهدة المرء
نفسه أربح البضائع اصطناع الصنائع أفضل الذخائر حسن الصنائع
أحسن الصنائع ما وافق الشرائع أفضل العقل الأدب أكثر المكاره
فيما لا يحتسب أشرف حسب حسن أدب أحضر الناس جوابا من لم
يغضب أشرف الغنى ترك المنى أمنع حصون الدين التقوى أفضل
المال ما استرق به الأحرار أفضل البر ما أصيب به الأبرار أفضل
الأموال ما استرق به الرجال أفضل المال ما اكتسب من حله أفضل
البر ما أصيب به أهله أفضل العمل ما أريد به وجه الله أفضل المعروف
إغاثة الملهوف أحق الناس من يونس به الودود المألوف أوفى القسم
صحة الجسم أبعد الهمم أقربها من الكرم أشد المصائب سوء الخلق
أهنأ العيش اطراح الكلف أكبر البلاء فقر النفس أعظم ملك ملك
النفس أعلى مراتب الكرم الإيثار أكبر الأوزار تزكية الأشرار أصعب

ذلك في وجوده وما انقطعه ما عنه ولكان غنى من
الذي وجد الوجدان ما
الجن والعفان
عنه أصناف المحارم من
عنه معادن الجمال
الاشتغال
ذخائر الأنعام ما لا تعقده
مطالب الأنام إلا بكرمه
الجود الذي لا يغيضه سؤال السائلين
ولا يعطله إلحاح الملحين فانظر
أيها السائل فما دلك القرآن
عليه من صفته فائتم به
نور هدايته وما كلفك
عليه مما ليس في الكتاب عليك فرضه
ولا في سنة النبي صلى الله عليه وآله
وأئمة الهدى أثره فكل علمه
إلى الله سبحانه فإن ذلك منتهى
حق الله عليك واعلم

البیانات نقل العادات افضل الطاعات هجر اللذات الام البغی

عند القدرة احسن الجود عفو بعد مقدرة انفع الکنوز محبة القلوب

اعادة الاعتذار تذکیر بالذنوب افضل الصبر عند مر الفجیعة

افضل الصنیعة مرتبة الصنیعة احسن العدل نصرة المظلوم اعظم

اللوم حمد المذموم انفذ السهام دعوة المظلوم اقوی الوسائل حسن

الفضائل [illegible] الخلائق التحلی بالرذائل احسن الشیم شرف الهمم

افضل الکرم اتمام النعم اوفر البر صلة الرحم اکبر الحمق الاغراق

فی المدح والذم اشرف المروة حسن الاخوة افضل الادب حفظ

المروة اعقل الناس اعذرهم للناس افضل الناس انفعهم للناس

اسعد الناس العاقل المؤمن افضل الناس السخی الموقن افضل الایمان

حسن الایقان افضل الشرف بذل الاحسان احسن شیء الورع

سوء شیء الطمع انفع المواعظ ما ردع احسن ملابس الدین الحیاء

أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا أَعْظَمُ الخَطَايَا حُبُّ الدُّنْيَا أَحْسَنُ

أَفْعَالِ الْمُقْتَدِرِ الْعَفْوُ أَفْضَلُ الْعَقْلِ مُجَانَبَةُ اللَّهْوِ أَجْمَلُ أَفْعَالِ ذَوِي

الْقُدْرَةِ الْإِنْعَامُ أَقْبَحُ أَفْعَالِ الْمُقْتَدِرِ الْإِنْتِقَامُ أَعْظَمُ الْوِزْرِ مَنْعُ

قَبُولِ الْعُذْرِ أَقْبَحُ الْغَدْرِ إِذَاعَةُ السِّرِّ أَزْيَنُ الشِّيَمِ الْحِلْمُ وَالْعَفَافُ

أَقْبَحُ الْبَغْيِ الْبَغْيُ عَلَى الْآلَافِ أَشْرَفُ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ كَيْسًا أَفْضَلُ

الْمُلُوكِ أَعَفُّهُمْ نَفْسًا أَقْبَحُ شَيْءٍ جَوْرُ الْوُلَاةِ أَقْطَعُ شَيْءٍ ظُلْمُ الْقُضَاةِ أَفْضَلُ

الْكُنُوزِ حِرْزٌ يُذْخَرُ أَحْسَنُ النِّعْمَةِ شُكْرٌ يُنْشَرُ أَعْدَلُ الْخَلْقِ أَقْضَاهُمْ

بِالْحَقِّ أَصْدَقُ الْقَوْلِ مَا طَابَقَ الْحَقَّ أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ أَحْسَنُ

الْمُرُوَّةِ حِفْظُ الْوُدِّ أَفْضَلُ الْأَمَانَةِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ أَفْضَلُ الْجُودِ بَذْلُ الْمَوْجُودِ

أَحْسَنُ الصِّدْقِ الْوَفَاءُ بِالْعُهُودِ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ مُوَاسَاةُ الْإِخْوَانِ أَفْضَلُ

الْعُدَدِ ثِقَاتُ الْإِخْوَانِ أَنْفَعُ الذَّخَائِرِ صَالِحُ الْأَعْمَالِ أَحْسَنُ الْمَقَالِ

مَا صَدَّقَهُ الْفِعَالُ أَفْضَلُ الْوَرَعِ حُسْنُ الظَّنِّ أَفْضَلُ الْعَطَاءِ تَرْكُ الْمَنِّ

أقرب القرب مودّات القلوب أفضل الصبر الصبر عن المحبوب أبعد

البعد تنائي القلوب أطهر الناس أعراقاً أحسنهم أخلاقاً أحسن الناس

ذماماً أحسنهم إسلاماً أفضل العبادة عفّة البطن والفرج أسبق

ما يكون الجرح أقرب ما يكون الفرج أجلّ الناس من وضع نفسه

أقوى الناس من قوي على نفسه أفضل الغنى ما صين به العرض أفضل

المال ما قضي به الفرض أزكى المال ما اشتري به الآخرة أسرع شيء

عقوبة اليمين الفاجرة أحسن شكر المنعم الانعام بها

أحسن ملابس الدنيا رفضها أصعب المرام طلب ما في أيدي اللئام

شرف الصنائع اصطناع الكرام أهنأ الأقسام القناعة وصحة الأجسام

أقدر الناس على الصواب من لم يغضب أملك الناس سداد الرأي كل

عجيب أجلّ المعروف ما صنع إلى أهله أطيب المال ما اكتسب

من حلّه أفضل من اكتساب الحسنات اجتناب السيئات أول الحكمة

ترك اللذات وآخرها مقت العاقبات أكبر الناس أملا إلا أقلهم للموت
ذكرا أطول الناس أملا أسوأهم عملا أحب العباد إلى الله تعالى
المتأسي بنبيه صلى الله عليه وآله وسلم والمقتص أثره أولى الناس بالأنبياء
عليهم السلام أعلمهم بما جاؤوا به أقرب الناس من الأنبياء عليهم السلام
أعلمهم بما أمروا به أحسن الناس عيشا من عاش الناس في فضله أفضل
الملوك سجية من عم الناس بعدله أولى الناس بالعفو أقدرهم على
العقوبة أبصر الناس من أبصر عيوبه وأقلع عن ذنوبه أولى الناس
بالنوال أغناهم عن النوال أفضل النوال ما وصل قبل السؤال أولى
الناس بالرحمة أحوجهم إليها أفضل الأعمال ما أكرهت النفس
عليها أحق الناس بالإسعاف طالب العفو أبعد الناس عن الصلاح
المستهتر عن اللهو أحق من بررت من لا يغفل برك أحق من شكرت من
لا يمنع مزيدك أحق من ذكرت من لا ينساك أولى من أحببت من لا

رضى الناس من كانت اخلاقه رضية   اعقل الناس ابعدهم عن

كل دنية   اقوى الناس من غلب هواه   اكيس الناس من رفض دنياه

اربح الناس من اشترى الدنيا بالآخرة   اخسر الناس من رضي الدنيا

عوضا عن الآخرة   افضل القلوب قلب حشي بالفهم   اعلم الناس

المستهتر بالعلم   اعجز الناس من عجز عن الدعاء   اعظم المصائب والشقاء

الوله بالذنب   اصل قوة القلب التوكل على الله   اصل صلاح

القلب اشتغاله بذكر الله   اصل الصبر حسن اليقين بالله   اصل الرضا

حسن الثقة بالله   اصل الزهد حسن الرغبة فيما عند الله   اصل

الايمان حسن التسليم لامر الله   اصل الاخلاص اليأس مما في ايدي الناس

احمق الناس من ظن انه اعقل الناس   افضل الناس من شغلته معايبه

عن عيوب الناس   افضل الناس من جاهد هواه   احزم الناس

من استهان بامر دنياه   اصل العقل الفكر وثمرته السلامة   اصل

الشره الطمع وثمرته الملامة   اصل العزم الحزم وثمرته الظفر   اولى
الناس بالحذر اسلمهم من العثر   اصل الورع تجنب الآثام والتنزه عن
الحرام   اصل السلامة من الزلل الفكر قبل الفعل والروية قبل الكلام
اصل الزهد اليقين وثمرته السعادة   اعظم الناس سعادة اكثرهم
زهادة   اصل المروة الحياء وثمرتها العفة   اشرف المروة ملك
الغضب واماتة الشهوة   افضل الناس من تنزهت نفسه ونزهدت
عن غنية   افضل الناس من كظم غيظه وحلم عن قدرة   افضل الحكمة
معرفة الانسان نفسه ووقوفه عند قدره   افضل معروف الكريم
منع اذاه   اقبح افعال الكريم منع عطاه   احسن العلم ما كان مع العمل
احسن الصمت ما كان من الزلل   افضل عدة الصبر على الشدة   افضل
الناس منة من بدى بالمودة   افضل السخاء استحياؤك من الله   اقبح
الظلم منعك حقوق الله   احسن الحياء استحياؤك من نفسك   افضل

الادب مابدات به نفسك افضل المروة احتمال جنايات الاخوان

افضل العلم ماظهر من الجوارح والاركان اوضع العلم ماوقف

على اللسان ابغض الخلائق الى الله الشيخ الزانى احسن من استيفاء

حقك العفو عنه اعلم الناس بالله سبحانه اخوفهم منه اغبط

الناس المسارع الى الخيرات ابلغ العظات الاعتبار بمصارع الاموات

اسرع المودات انقطاعا مودات الاشرار اكبر الاوزار تزكية

الاشرار اكثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربه انصح الناس لنفسه

اطوعهم لربه ابغض الخلائق الى الله المغتاب اكبر الصواب

فى صحبة اولى النهى والالباب اعلم الناس بالله ارضاهم بقضائه

اعظم الذنوب عند الله ذنب اصر عليه عامله اول اللهو لعب

وآخره حرب اول الشهوة طرب وآخرها عطب اصل الورع

تجنب الشهوات افضل الطاعات العزوف عن اللذات ازرى

يَنفَعُهُ مَنِ استَشعَرَ الطَّمَعَ أَفسَدَ دِينَهُ مَن تَعرّى عَنِ الوَرَعِ إِدمانُ تَحَمُّلِ المَغارِمِ

يُوجِبُ الجَلالَةَ إِغبابُ الزِّيارَةِ أَمانٌ مِنَ المَلامَةِ أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِندَ اللهِ

سُبحانَهُ ذَنبٌ استَهانَ بِهِ راكِبُهُ أَعظَمُ الذُّنُوبِ عِندَ اللهِ سُبحانَهُ ذَنبٌ صَغُرَ

عِندَ صاحِبِهِ أَجَلُّ النَّوالِ بَذلٌ بِغَيرِ سُؤالٍ أَفضَلُ العَطِيَّةِ ما كانَ قَبلَ

مَذَلَّةِ السُّؤالِ أَزكَى المَكاسِبِ كَسبُ الحَلالِ أَفضَلُ الأَموالِ أَحسَنُها

أَثَراً عَلَيكَ أَسرَعُ المَعاصِي عُقُوبَةً أَن تَبغِيَ عَلى مَن لا يَبغِي عَلَيكَ أَعقَلُ

النّاسِ أَطوَعُهُم لِلّهِ سُبحانَهُ أَعظَمُ النّاسِ عِلماً أَشَدُّهُم خَوفاً لِلّهِ سُبحانَهُ أَفضَلُ

العِبادَةِ سَهَرُ العُيُونِ بِذِكرِ اللهِ سُبحانَهُ أَقوَى النّاسِ إِيماناً أَكثَرُهُم تَوَكُّلاً

عَلَى اللهِ سُبحانَهُ أَدَلُّ شَيءٍ عَلى غَزارَةِ العَقلِ حُسنُ التَّدبِيرِ أَفضَلُ النّاسِ

رَأياً مَن لا يَستَغنِي عَن مُشِيرٍ أَفضَلُ الجُودِ إِيصالُ الحُقُوقِ إِلى أَهلِها

أَقبَحُ البُخلِ مَنعُ الأَموالِ عَن مُستَحِقِّها أَفضَلُ المُرُوَّةِ استِيفاءُ الرَّجُلِ ماءَ وَجهِهِ

أَشقَى النّاسِ مَن باعَ دِينَهُ بِدُنيا غَيرِهِ أَعلَمُ النّاسِ بِاللهِ أَكثَرُهُم خَشيَةً لَهُ

احب العباد الى الله سبحانه اطوعهم له   احق الناس بالرحمة عالم

يجري عليه حكم جاهل وكريم يستولي عليه لئيم وبر يتسلط عليه فاجر

امقت العباد الى الله سبحانه الفقير المزهو والشيخ الزاني والعالم الفاجر

افضل العدد اخ وفي وشفيق زكي   ابعد الخلائق من الله تعالى البخيل

الغني   اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر   ابغض العباد الى الله سبحانه

العالم المتجبر   احسن المكارم عفو المقتدر وجود المفتقر   اكبر الكلفة

تعنيك فيما لا يعنيك   اكبر العيب ان تعيب غيرك بما هو فيك   اقل

شيء الصدق والامانة   اكثر شيء الكذب والخيانة   اعدل السيرة

ان تعامل الناس بما تحب ان يعاملوك به   اجور السيرة ان تنتصف

من الناس ولا تعاملهم به   اشبه الناس بانبياء الله اقولهم للحق واصبرهم

على العمل به   افضل الناس سالفة عندك من اسلفك حسن التاميل لك

اسرع الاشياء عقوبة رجل عاهدته على امر وكان من نيتك الوفاء له و...

نيته الغدر بك   اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع   اعجز
الناس من قدر على ان يزيل النقص عن نفسه فلم يفعل   اخسر الناس من
قدر على ان يقول الحق فلم يقل.   اعظم الناس رفعة من وضع نفسه
اكبر الناس ضعة من تعاظم في نفسه   اغلب الناس من غلب هواه
بعلمه   اقوى الناس من قوي على غضبه بحلمه   افضل الحلم كظم الغيظ
وملك النفس مع القدرة   احسن العفو ما كان عن قدرة   افضل
الجود ما كان على عسرة   اعدل الناس من انصف من ظلمه   اجور
الناس من ظلم من انصفه   اقوى الناس اعظمهم سلطانا على نفسه
اعجز الناس من عجز عن اصلاح نفسه   ابخل الناس بعرضه اسخاهم
بعرضه   اعون شيء على صلاح النفس القناعة   اجدر الناس برحمة
اقومهم بالطاعة   اقرب الناس من الله سبحانه احسنهم ايمانا
اعجز ما يكون الحليم اذا خاطب سفيها   اول المروة طاعة الله واخرها

التنزه عن الدنايا اهل الدنيا غرض النوائب وذريّة المصائب ونهب الرزايا

اعظم الناس وزراً العلماء المفرطون اشدّ الناس ندماً عند الموت العلماء

غير عاملين اسفه السفهاء المتبجّح بفحش الكلام ابخل الناس من بخل

بالسلام اغنى الاغنياء من لم يكن للحرص اسيراً اجمل الامراء من لم

يكن الهوى عليه اميراً احسن السناء الخلق السجيح احسن الفعل الكفّ

عن القبيح افضل ما منّ الله سبحانه على عباده علم وعقل وملك وعدل

اجلّ الملوك من ملك نفسه وبسط منه العدل ادين الناس من لم تفسد

الشهوة دينه اعلم الناس من لم يزل الشك يقينه احق الناس بالزهادة

من عرف نقص الدنيا افضل الناس في الدنيا الاسخياء وفي الاخرة

الاتقياء اسوء الناس حالاً من انقطعت مادته وبقيت عادته اتعب

الناس قلباً من علت همته وكثرت مروته وقلّت مقدرته اشدّ من

الموت طلب الحاجة من غير اهلها اظهر الناس نفاقاً من امر بالطاعة

وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَنَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَنْتَهِ عَنْهَا   اَشَدُّ الْغُصَصِ فَوْتُ الْفُرَصِ

اَفْضَلُ الرَّأْيِ مَا لَمْ يُفِتِ الْفُرَصَ وَلَمْ يُورِثِ الْغُصَصَ   اَشَدُّ النَّاسِ عُقُوبَةً رَجُلٌ

كَافَى الْاِحْسَانَ بِالْاِسَاءَةِ   اَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ لَذَّةً فَانِيَةً لِلَذَّةٍ بَاقِيَةٍ

اَكْرَمُ الْاَخْلَاقِ السَّخَاءُ وَاَعَمُّهَا نَفْعًا الْعَدْلُ   اَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْمَرْءِ

نَفْسَهُ فَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقَلَ وَمَنْ جَهِلَهَا ضَلَّ   اَغْنَى النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ

اَفْقَرُهُمْ فِي الدُّنْيَا   اَوْفَرُ النَّاسِ حَظًّا مِنَ الْآخِرَةِ اَقَلُّهُمْ حَظًّا مِنَ الدُّنْيَا

اَشْرَفُ الْخَلَائِقِ التَّوَاضُعُ وَالْحِلْمُ وَلِينُ الْجَانِبِ   اَحْسَنُ الشِّيَمِ اِكْرَامُ الْمُصَاحِبِ

وَاِسْعَافُ الطَّالِبِ   اَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ الْمُتَسَخِّطُ لِقَضَاءِ اللهِ   اَوْثَقُ

سَبَبٍ اَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ   اَغْنَى النَّاسِ الرَّاضِي بِقِسْمِ اللهِ سُبْحَانَهُ

اَعْقَلُ النَّاسِ اَقْرَبُهُمْ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ   اَفْضَلُ السَّخَاءِ اَنْ تَكُونَ بِمَالِكَ مُتَبَرِّعًا

وَبِمَالِ غَيْرِكَ مُتَوَرِّعًا   اَعْرَفُ النَّاسِ بِاللهِ سُبْحَانَهُ اَعْذَرُهُمْ لِلنَّاسِ وَاِنْ لَمْ يَجِدْ

لَهُمْ عُذْرًا   اَحَقُّ مَنْ تُطِيعُهُ مَنْ لَا تَجِدُ مِنْهُ بُدًّا وَلَا تَسْتَطِيعُ لِاَمْرِهِ رَدًّا

الجهاد جهاد النفس عن الهوى وفطامها عن لذات الدنيا   أعقل الناس
من كان بعيبه بصيرا وعن عيب غيره ضريرا   أفضل الملوك من حسن فعله
ونيته وعدل في جنده ورعيته   أضيق الناس حالا من كثرت شهوته وكبرت
همته وزادت مؤنته وقلت معونته   أفضل الناس من عصى هواه وأفضل منه
من رفض دنياه وأشقى الناس من غلبه هواه فملكته دنياه وأفسد أخراه   أصدق
الإخوان مودة أفضلهم لإخوانه في السراء مساواة وفي الضراء مواساة
أحق من أطعته من أمرك بالتقى ونهاك عن الهوى   أحسن اللباس الورع وخير
الذخر التقوى   أفضل الأدب أن يقف الإنسان عند حده ولا يتعدى قدره
أفضل الناس من عفا عن قوة وأعظمهم حلما من حلم عن قدرة   أقرب
العباد إلى الله تعالى أقولهم للحق وإن كان عليه وأعملهم به وإن كان فيه
كرهه   أقبح من العي الزيادة على المنطق عن موضع الحاجة   أحمد من
البلاغة الصمت حين لا ينبغي الكلام   أعون الأشياء على تزكية العقل

التعليم اجدر الاشياء بصدق الايمان الرضا والتسليم اعظم الحماقة
الاختيال في الفاقة اغنى الغنى القناعة والتجمّل في الفاقة افضل المال
ما قضيت به الحقوق اقبح المعاصي قطيعة الرحم والعقوق اعرف الناس
بالزمان من لم يتعجب من احداثه ابخل الناس من بخل بماله وخلفه لوارثه
افضل الذخائر حسن الضمائر افضل الذكر القرآن به تشرح الصدور
وتستنير السرائر اشرف اخلاق الكريم كثرة تغافله عما يعلم اشجع الناس
من غلب الجهل بالحلم اوهن الاعداء كيدا من اظهر عداوته اعظم الناس
سلطانا على نفسه من قمع غضبه وامات شهوته اعلم الناس بالله سبحانه
اكثرهم له مسئلة احسن الملوك حالا من حسن عيش الناس في عيشه
وعمّ رعيته بعدله اجهل الناس المغترّ بقول مادح متملق يحسّن له
القبيح ويبغض اليه النصيح اكبر الشر في الاستحقاق بلوم عظة المشفق الناصح
والاغترار بحلاوة ثناء المادح الكاشح اصوب الرأي القول المصيب

أعظم الناس ذلاً الطامع والحريص والمريب أعظم الذنوب ذنباً أصرّ عليه صاحبه

أسعد الناس بالخير العامل به أقلّ ما يجب للمنعم أن لا يعصى بنعمته

أعدى عدوّ للمرء غضبه وشهوته فمن ملكهما عظمت درجته وبلغ غايته

أوّل الهوى فتنة وآخره محنة أفضل الشيم السخاء والعفة د النكبة

أحق الناس أن يحذر السلطان الجائر والعدو القادر والصديق الغادر

أفضل العقل الاعتبار وأفضل الحزم الاستظهار وأكبر الحمق الاغترار

أحزم الناس من توهّم العجز لفرط استظهاره أحزم الناس من كان الصبر والنظر في العواقب شعاره ودثاره أكيس الأكياس

من مقت دنياه وقطع منها أمله ومناه وصرف عنها طمعه ورجاه أفضل

المسلمين إسلاماً من كان همّه لأخراه واعتدل خوفه ورجاه أفضل

المؤمنين إيماناً من كان لله سبحانه أخذه وعطاؤه وسخطه ورضاه

أفضل من شاورت ذو التجارب وشرّ من قارنت ذو المعايب أفضل الفضائل

بذل الرغائب وانتعاب المطالب والاحتمال في المتاعب   انفع الكنوز

معروف تودعه الاحرار وعلم يتدارسه الاخيار   احسن الناس حالا في

النعم من استدام حاضرها بالشكر وارتجع فائتها بالصبر   احمق الناس

من يمنع البر ويطلب الشكر ويفعل الشر ويتوقع ثواب الخير   احزم الامور

ما احاط بالكتمان   افضل الشرف كف الاذى وبذل الاحسان   اهون

شئ لائمة الجهال   املك شئ استدامة الضلال   ابعد الناس سفرا

من كان سفره في ابتغاء اخ صالح   اقرب النيات بالنجاح اعودها

بالصلاح   اول المروة طلاقة الوجه واخرها التودد الى الناس

اول الاخلاص اليأس مما في ايدي الناس   اول المروة البشر واخرها

استدامة البر   اقرب ما يكون الفرج عند تضايق الامر   امقت العباد

الى الله سبحانه من كان همته بطنه وفرجه   انعم الناس عيشا من منحه

الله سبحانه القناعة واصلح له زوجه   اشد الناس عمى من عمي عن حبنا وفضلنا

وَنَاصَبَنَا الْعَدَاوَةَ بِلَا ذَنْبٍ سَبَقَ مِنَّا إِلَيْهِ إِلَّا أَنَّا دَعَوْنَاهُ إِلَى الْحَقِّ
وَدَعَاهُ سِوَانَا إِلَى الْفِتْنَةِ وَالدُّنْيَا فَآثَرُوهَا وَنَصَبُوا الْعَدَاوَةَ لَنَا أَسْعَدُ
النَّاسِ مَنْ عَرَفَ فَضْلَنَا وَتَقَرَّبَ إِلَى اللهِ بِنَا وَأَخْلَصَ حُبَّنَا وَعَمِلَ بِمَا إِلَيْهِ
نَدَبْنَا وَانْتَهَى عَمَّا عَنْهُ نَهَيْنَا فَذَاكَ مِنَّا وَهُوَ فِي دَارِ الْمُقَامِ مَعَنَا أَحْسَنُ
الْآدَابِ مَا كَفَّكَ عَنِ الْمَحَارِمِ أَحْسَنُ الْأَخْلَاقِ مَا حَمَلَكَ عَلَى الْمَكَارِمِ
أَبْلَغُ الشَّكْوَى مَا نَدَبَ بِهِ ظَاهِرُ الْبَلْوَى أَفْضَلُ النَّجْوَى مَا كَانَ عَلَى التُّقَى
وَأَسْفَرَ عَنِ اتِّبَاعِ الْهُدَى أَصْدَقُ الْمَقَالِ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْحَالِ
أَحْسَنُ الْمَقَالِ مَا صَدَّقَهُ حُسْنُ الْفِعَالِ أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا زَانَهُ
حُسْنُ النِّظَامِ وَفَهِمَهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ أَشْرَفُ الْ[illegible] رِعَايَةُ الذِّمَامِ وَأَفْضَلُ
الشِّيَمِ صِلَةُ الْأَرْحَامِ أَبْلَغُ الْبَلَاغَةِ مَا سَهُلَ فِي الصَّوَابِ مَجَازُهُ وَحَسُنَ
إِيجَازُهُ أَشَدُّ النَّاسِ نَدَامَةً وَأَكْثَرُهُمْ مَلَامَةً الْعَجِلُ النَّزِقُ الَّذِي
لَا يُدْرِكُهُ عَقْلُهُ إِلَّا بَعْدَ فَوْتِ أَمْرِهِ أَشَدُّ النَّاسِ نِفَاقًا مَنْ أَمَرَ بِالطَّاعَةِ

وما تسفي الاعاصير بذيولها وتعفو الامطار بسيولها وعوم بنات الارض في كثبان الرمال ومستقر ذوات الاجنحة بذرى شناخيب الجبال وتغريد ذوات المنطق في دياجير الاوكار وما اوعته الاصداف وحضنت عليه امواج البحار وما غشيته سدفة ليل او ذرّ عليه شارق نهار وما اعتقبت عليه اطباق الدياجير وسبحات النور واثر كل خطوة وحس كل حركة ورجع كل كلمة وتحريك كل شفة ومستقر كل نسمة ومثقال كل ذرة وهماهم كل نفس هامة وما عليها من ثمر شجرة او ساقط ورقة او قرارة نطفة او نقاعة دم ومضغة او ناشئة خلق وسلالة لم يلحقه في

وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَنَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَنْتَهِ عَنْهَا اَسْعَدُ النَّاسِ بِالدُّنْيَا
التَّارِكُ لَهَا وَاَسْعَدُهُمْ بِالْاٰخِرَةِ الْعَامِلُ لَهَا اَفْضَلُ الْمُرُوَّةِ الْحَيَاءُ
وَثَمَرَتُهُ الْعِفَّةُ اَفْضَلُ الذَّخَائِرِ عِلْمٌ يُعْمَلُ بِهِ وَمَعْرُوفٌ لَا يُمَنُّ بِهِ اَعْقَلُ
النَّاسِ مَنْ لَا يَتَجَاوَزُ الصَّمْتَ فِي عُقُوبَةِ الْجُهَّالِ اَفْضَلُ الْمُرُوَّةِ مُوَاسَاةُ
الْاِخْوَانِ بِالْاَمْوَالِ وَمُسَاوَاتُهُمْ فِي الْاَحْوَالِ اَفْضَلُ الدِّينِ قَصْرُ
الْاَمَلِ وَاَعْلَى الْعِبَادَةِ اِخْلَاصُ الْعَمَلِ اَفْضَلُ الْاِيمَانِ الْاِخْلَاصُ
وَالْاِحْسَانُ وَاَقْبَحُ اللُّؤْمِ التَّجَانِي وَالْعُدْوَانُ اَفْضَلُ الْاِيمَانِ حُسْنُ
الْاِيقَانِ وَاَفْضَلُ الشَّرَفِ بَذْلُ الْاِحْسَانِ اَمْلَكُ شَيْءٍ تَرْكُ
وَالْاِرْتِيَابِ وَاَمْلَكُ شَيْءٍ الْوَرَعُ وَالْاِجْتِنَابُ اَكْرَمُ حَسَبٍ حُسْنُ
الْاَدَبِ اَفْضَلُ سَبَبٍ كَفُّ الْغَضَبِ وَالتَّنَزُّهُ عَنْ مَذَلَّةِ الطَّلَبِ اَشْرَفُ
الْاَقْوَالِ الصِّدْقُ اَفْضَلُ الْاَعْمَالِ لُزُومُ الْحَقِّ اَفْضَلُ الْخَلْقِ اَقْضَاهُمْ
بِالْحَقِّ وَاَحَبُّهُمْ اِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اَقْوَلُهُمْ لِلصِّدْقِ اَحْسَنُ الْاَفْعَالِ مَا

الحق. وافضل المقال ما طابق الصدق. ادرك الناس لحاجته ذو العقل

الرفق. افضل الناس اعلمهم بالرفق واكيسهم اصبرهم على الحق.

احسن الصدق الوفاء بالعهد وافضل الجهد بذل الجهد. اشرف الشيم

رعاية الود واحسن الهمم انجاز الوعد. اول ما يجب عليكم لله سبحانه

ذكر اياديه وابتغاء مراضيه. اقل ما يلزمكم لله تعالى ان لا تستعينوا

بنعمه على معاصيه. اول ما تنكرون من الجهاد جهاد انفسكم. آخر ما

تقلدون مجاهدة اهوائكم وطاعة اولي الامر منكم. ابعد الناس من

النجاح المستهتر باللهو والمزاح. ابعد الناس من الصلاح الكذب

وذو الوجه الوقاح. اولى العلم بك ما لا يتقبل العمل الا به. اوجب

العلم عليك ما انت مسؤول عن العمل به. الزم العلم بك ما دلك على

صلاح دينك وابان لك عن فساده. احمد العلم عاقبة ما زاد في عملك

في العاجل وازلفك في الآجل. اعجز الناس امنهم لوقوع الحوادث وهجوم

الأجل أفضل الناس عقلاً أحسنهم تقديراً لمعاشه وأشدهم اهتماماً بإصلاح
معاده أحزم الناس رأياً من أنجز وعده ولم يؤخر عمل يومه لغده أفقر
الناس من قتر على نفسه مع الغنى والسعة وخلفه لغيره أحمق الناس من
أنكر على غيره رذيلة وهو مقيم عليها أرجى الناس صلاحاً من إذا
وقف على مساويه سارع إلى التحول عنها أنصف الناس من أنصف من
نفسه من غير حاكم عليه أجور الناس من عد جوره عدلاً منه
أولى الناس بالاصطناع من إذا مطل صبر وإذا منع عذر وإذا أعطي شكر
أبلغ ما تستدر به النعمة الشكر وأعظم ما تمحص به المحنة الصبر أحق
الناس بزيادة النعمة أشكرهم لما أعطي منها أعقل الملوك من ساس
نفسه للرعية بما يسقط عنه حجتها وساس الرعية بما تثبت به حجته أحب
الناس إلى الله سبحانه العامل فيما أنعم به عليه بالشكر وأبغضهم إليه
العامل في نعمه بكفرها أغلب ما تستجلب به النعمة البغي وكفر النعمة

أبلغ ما تستدر به الرحمة أن تضمر لجميع الناس الرحمة . أفضل حظ الرجل
عقله إن ذل أعزه وإن سقط رفعه وإن ضل أرشده وإن تكلم سدده
أعقل الناس من ذل للحق فأعطاه من نفسه وعز بالحق فلم يهن إقامته
وحسن العمل به . أعقل الناس من غلب جده هزله واستظهر على
هواه بعقله . أفضل الفضائل صلة الهاجر وإيناس النافر والأخذ
بيد العاثر . أعظم الجهل معاداة القادر ومصادقة الفاجر والثقة
بالغادر . أبغض الخلائق إلى الله تعالى الجاهل لأنه حرمه ما من به
على خلقه وهو العقل . أظلم الناس من سن سنن الجور ومحا سنن العدل
أبلغ العظات النظر إلى مصارع الأموات والاعتبار بمصاير الآباء والأمهات
أبلغ ناصح لك الدنيا لو انتصحت بما تريك من تغاير الحالات وتؤذنك
من البين والشتات . أحسن الحسنات حبنا وأسوء السيئات بغضنا
أولى الناس بنا من والانا وعادى من عادانا . أفضل تحفة المؤمن الموت

ولو قد فقدتموني ونزلت بكم كرائه الامور وحوازب الخطوب لاطرق كثير من السائلين وفشل كثير من المسؤلين وذلك اذا قلصت حربكم وشمرت عن ساق وكانت الدنيا عليكم ضيقا تستطيلون ايام البلاء عليكم حتى يفتح الله لبقية الابرار منكم ان الفتن اذا اقبلت شبهت واذا ادبرت نبهت ينكرن مقبلات ويعرفن مدبرات يحمن حوم الرياح يصبن بلدا ويخطين بلدا الا وان اخوف الفتن عندي عليكم فتنة بني امية فانها فتنة عمياء مظلمة عمت خطتها وخصت بليتها واصاب البلاء من ابصر فيها واخطا البلاء من عمي عنها وايم الله لتجدن بني امية لكم ارباب سوء

اشدّ من الموت ما يتمنّى للخلاص منه بالموت اعقل الناس انظرهم في العواقب
اورع الناس انزههم من المطالب احقّ الناس بالاحسان من احسن الله
اليه وبسط بالقدرة اليه اولى الناس بالانعام من كثرت نعم الله عليه
احسن الكلام ما تمجّه الآذان ولا يتعب فهمه الافهام اعلى الاعمال
اخلاص الايمان وصدق الورع والايقان اشفق الناس عليك اعونهم
لك على صلاح نفسك وانصحهم لك في دينك احقّ من احببته من نفعه
لك وضرّه لغيرك تمّ ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
في حرف الالف بلفظ انّ قال عليه السلام انّ في الخمول لراحة انّ
في الشرّ لوقاحة انّ في القنوع لغنا انّ في الحرص لعنا انّ من
العهد من الايمان انّ حسن التوكّل لمن صدق الايقان انّ عاجل
العقوبة عقوبة البغي انّ اسوأ المعاصي من مغبّة البغي انّ اسرع الخير
ثوابا البرّ انّ احمد الامور عاقبة الصبر انّ اسرع الشرّ عقابا الظلم انّ

افعال

افضل الرجال الحلم   انّ اعظم المثوبة مثوبة الانصاف   انّ ازين

الاخلاق العفاف   انّ ادنا الرياء شرك   انّ ذكر الغيبة شر الافك

انّ اعطاء هذا المال فتنة وانّ امساكه فتنة   انّ انفاق هذا المال

في طاعة الله اعظم نعمة وانّ انفاقه في معاصيه اعظم محنة   انّ النفوس

اذا تناسبت ائتلفت   انّ الرحم اذا تماسّت تعاطفت   انّ من النعمة

تعذّر المعاصي   انّ اسعد الناس من كان له من نفسه بطاعة الله متقاضي

انّ اغنى الناس غنىً من كان بما قسم الله له راضي   انّ من الفساد اضاعة

الزاد   انّ من النفاق افساد المعاد   انّ اهل الجنة كل مؤمن هيّن ليّن

انّ الاتقياء كل سخي متعفف محسن   انّ اهل النار كل كفور مكور   انّ

الفجار كل ظلوم ختور   انّ بذل التحية من محاسن الاخلاق   انّ مواساة

الرفاق من كرم الاعراق   انّ منع المقتصد احسن من عطاء المبذر   انّ

امساك الحافظ اجمل من بذل المضيع   انّ رواة العلم كثير ورعاته قليل

بعدي كالناب الضروس تعذم بفيها وتخبط بيدها وتزبن برجلها وتمنع درّها لا يزال بهم حتى لا يتركوا منكم الا نافعا لهم او غير ضائر بهم ولا يزال بلاؤهم حتى لا يكون انتصار احدكم منهم الا كانتصار العبد من ربه والصاحب من مستصحبه ترد عليكم فتنتهم شوهاء مخشية وقطعا جاهلية ليس فيها منار هدى ولا علم يرى نحن اهل البيت منها بمنجاة ولسنا فيها بدعاة

بمن يسومهم خسفا ويسوقهم عنفا ويسقيهم بكأس مصبرة لا يعطيهم الا السيف ولا يحلسهم الا الخوف فعند ذلك تود قريش بالدنيا وما فيها

إنّ الصادق لمكرم جليل وإنّ الكاذب لمهان ذليل إنّ الله سبحانه

يحبّ العقل القويم والعمل المستقيم إنّ بطن الأرض ميّت وظهره سقيم

إنّ البهائم همّها بطونها إنّ السباع همّها العدوان على غيرها إنّ النساء

همّهنّ زينة الحيوة الدنيا والفساد فيها إنّ المؤمنين مستكينون إنّ

المؤمنين مشفقون إنّ المؤمنين خائفون إنّ المؤمنين وجلون إنّ

لسانك يقتضيك ما عوّدته إنّ من طاعك تدعوك إلى ما ألفته إنّ من

العبادة لين الكلام وإفشاء السلام إنّ الفحش والتفحّش ليسا من خلائق

الإسلام إنّ الحازم من لا يغترّ بالخدع إنّ العاقل لا ينخدع للطمع

إنّ الباقين بالماضين معتبرا إنّ للآخرة بالأولى مزدجرا إنّ كفر النعمة

لؤم ومصاحبة الجاهل شوم إنّ الفقر مذلّة للنفس مدهشة للعقل

جالب للهموم إنّ عمرك مهر سعادتك إن أنفذته في طاعة ربّك

إنّ أنفاسك أجزاء عمرك فلا تفنها إلّا في طاعة تزلفك إنّ عمرك وقتك

فتبارك الله الذي لا يبلغه بعد الهمم ولا يناله حدس الفطن الأوّل الذي لا غاية له فينتهي والآخر الذي لا آخر له فينقضي فاستودعهم في أفضل مستودع وأقرّهم في خير مستقرّ تناسختهم كرائم الأصلاب إلى مطهّرات الأرحام كلّما مضى منهم سلف قام منهم بدين الله خلف حتّى أفضت كرامة الله سبحانه إلى محمّد صلّى الله عليه وآله فأخرجه من أفضل المعادن منبتا وأعزّ الأرومات مغرسا من الشجرة التي صدع منها أنبياءه وانتجب منها أمناءه

الذي أنت فيه   إنّ الله سبحانه يجري الأمور على ما يقتضيه لا على ما ترتضيه

إنّ للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر منها   إنّ عمرك عدد أنفاسك

وعليها رقيب تحصيها   إنّ ذهاب الذاهبين لعبرة للمتخلّفين   إنّ الله

سبحانه يحبّ كلّ سمح اليدين حزين الدين   إنّ الله سبحانه ليبغض الوقح المتجرّي

على المعاصي   إنّ الله سبحانه يحبّ المتعفّف الحيي التقيّ الراضي   إنّ

أكمل الإيمان إنصاف الرجل من نفسه   إنّ أفضل الجهاد مجاهدة الرجل

نفسه   إنّ من العدل أن تنصف في الحكم وتجتنب الظلم   إنّ من

أفضل العلم السكينة والحلم   إنّ القبح في الظلم بقدر الحسن في العدل

إنّ الزهد في الجهل بقدر الرغبة في العقل   إنّ اليوم عمل ولا حساب

وغداً حساب ولا عمل   إنّ جدّ الدنيا هزل وعلوّها سفل   إنّ الله سبحانه

عند إضمار كلّ مضمر وقول كلّ قائل وعمل كلّ عامل   إنّ الزهد في ولاية

الظالم بقدر الرغبة في ولاية العادل   إنّ هذه القلوب أوعية فخيرها

أو دعاها الى الخير إنّ مِنْ مَبَايِنِهِ وَخيرُهَا أبعدُ من الشّرّ إنّ وليّ محمّد

صلّى الله عليه وآله من أطاع الله وإن بعدت لُحمته إنّ عدوّ محمّد

صلّى الله عليه وآله من عصى الله وإن قربت قرابته إنّ أولى النّاس بالأنبياء

عليهم السّلام أعلمهم بما جاؤا به إنّ بِشر المؤمن في وجهه وقوّته في دينه

وحزنه في قلبه إنّ الله سبحانه ليبغض الطّويل الأمل السّيّئ العمل

وقال عليه السّلام عند دفن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم إنّ

الصّبر لجميل إلّا عنك وإنّ الجزع لقبيح إلّا عليك وإنّ المصاب بك لجليل

وإنّه قبلك وبعدك لجلل إنّ من مشى على ظهر الأرض لصائر إلى بطنها

إنّ الأمور إذا اشتبهت اعتبر آخرها بأوّلها إنّ اللّيل والنّهار مسرعان

في هدم الأعمار إنّ في كلّ شيء موعظة وعبرة لذوي الألباب و

الاعتبار إنّ ماضي يومك منتقل وباقيه متّهم فاغتنم وقتك بالعمل

إنّ ماضي عمرك أجل وآتيه أمل والوقت عمل إنّ المؤمن ليستحيي إذا

... من كلامه عليه السلم

يفي له عمل في غير ما عقد عليه إيمانه

إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ لِلْخَلْقِ وَنَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ فَلَا تُخَالِفْهُ فِي مِيزَانِهِ وَلَا تُعَارِضْهُ فِي سُلْطَانِهِ

إِنَّ مَالَكَ لَحَامِدُكَ فِي حَيٰوتِكَ وَتَزْلِفَةٌ لَكَ بَعْدَ مَمَاتِكَ

إِنَّ حِلْمَ اللهِ تَعَالَى عَلَى الْعَاصِي جَرَّاكَ وَبِهَلَكَةِ نَفْسِكَ أَغْرَاكَ

إِنَّ أَمْرًا لَا تَعْلَمُ مَتَى يَفْجَأُكَ يَنْبَغِي أَنْ تَسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَغْشَاكَ

إِنَّ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ وَيُقِرُّهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَذَلُوهَا فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ وَحَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ

إِنَّ أَحْسَنَ الزِّيِّ مَا خَلَطَكَ بِالنَّاسِ وَجَمَّلَكَ بَيْنَهُمْ وَكَفَّ أَلْسِنَتَهُمْ عَنْكَ

إِنَّ الْمَوَدَّةَ يُعَبِّرُ عَنْهَا اللِّسَانُ وَعَنِ الْمَحَبَّةِ الْعِيَانُ

إِنَّ مَحَلَّ الْإِيمَانِ الْجَنَانُ وَسَبِيلَهُ الْأُذُنَانِ

إِنَّ لِأَنْفُسِكُمْ أَثْمَانًا فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِالْجَنَّةِ

إِنَّ مَنْ بَاعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ الْجَنَّةِ فَقَدْ عَظُمَتْ عَلَيْهِ الْمِحْنَةُ

إِنَّ بِذَوِي الْعُقُولِ مِنَ الْحَاجَاتِ إِلَى الْأَدَبِ كَمَا يَظْمَأُ الزَّرْعُ إِلَى الْمَطَرِ

إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يُحِبُّ السَّهْلَ النَّفْسِ السَّمْحَ الْخَلِيقَةِ الْقَرِيبَ

الأمر إنّ أفضل الناس من حلم عن قدرة وزهد عن غبة وانصف عن قوة

إنّ كرم الله سبحانه لا ينقض حكمته فلذلك لا يقع الإجابة في كل دعوة

إنّ للا إله إلّا الله شروطاً وإني وذريتي من شروطها   إنّ الدنيا دار زوال

ووبال وزوال وانتقال لا يساوي لذاتها تنغيصها ولا يفي سعودها بنحوسها

ولا يقوم صعودها بهبوطها   إنّ من فضل الرجل أن ينصف من نفسه و

يحسن إلى من أساء إليه وعزّى عليه السلم قوماً بميت فقال إنّ هذا الأمر

ليس بكم بدأ ولا إليكم انتهى وقد كان صاحبكم هذا يسافر فعدّوه

في بعض سفراته فإنه قدم عليكم وإلا قدمتم عليه   إنّ الله سبحانه قد

وضع العقاب على معاصيه ذيادة لعباده عن نقمته   إنّ من باع جنة

المأوى بعاجلة الدنيا تعس جده وخسرت صفقته   إنّ طاعة النفس و

متابعة أهويتها أُسّ كل محنة ورأس كل غواية   إنّ هذه النفوس

طلعة إن تطيعوها تنزع بكم إلى شر غاية   إنّ النفس أبعد شيء منزعاً وإنها

لا تزال تنزع إلى معصية في هوى　إنّ مجاهدة النفس لتزمّها عن

المعاصي وتعصمها عن الردى　إنّ هذه النفس لأمّارة بالسوء فمن

أهملها جمحت به إلى المآثم　إنّ نفسك لخدوع إن تثق بها يقتدك الشيطان

إلى ارتكاب المحارم　إنّ النفس لأمّارة بالسوء والفحشاء فمن ائتمنها

خانته ومن استنام إليها أهلكته ومن رضي عنها أوردته شرّ الموارد

مقابلة الإساءة بالإحسان وتغمّد الجرائم بالغفران لمن أحسن الفضائل

وأفضل المحامد　إنّ المرء لا يمسي ولا يصبح إلّا ونفسه ظنون عنده فلا يزال

زاريًا عليها ومستزيدًا لها　إنّ النفس لجوهرة ثمينة من صانها رفعها

ومن ابتذلها وضعها　إنّ الكفّ عند حيرة الضلال خير من ركوب

الأهوال　إنّ ذلّ السؤال أكثر من قيمة النوال فلا تستكثروا ما أعطيتم

فإنّه لن يوازي قدر ذلّ السؤال　إنّ اليسير من الله سبحانه لأكرم من الكثير

من خلقه　إنّ دعوة المظلوم مجابة عند الله سبحانه لأنّه يطلب حقّه

والله تعالى اعدل ان يمنع ذا حق حقه ان غاية تنقصها اللحظة و
تهدمها الساعة لجديرة بقصر المدة ان قادما يقدم بالفوز والشقوة
لمستحق لافضل العدة ان غائبا يحدوه الجديدان الليل والنهار
لحري بسرعة الاوبة ان المغبون من غبن عمره وان المغبوط من انفذ
عمره في طاعة ربه ان غدا من اليوم قريب يذهب اليوم بما فيه ويأتي
الغد لاحقا به ان ما تقدم من خير يكن لك ذخره وما تؤخره
يكن لغيرك خيره ان للناس عيوبا فلا تكشف ما غاب عنك فان الله
سبحانه يحكم عليها واستر العورة ما استطعت يستر الله عليك
ما تحب ستره ان المرء على ما قدم قادم وعلى ما خلف نادم ان
عظيم الاجر مقارن عظيم البلاء واذا احب الله سبحانه قوما ابتلاهم
ان الغاية امامكم وان الساعة وراءكم تحدوكم ان لكم نهاية فانتهوا
الى نهايتكم وان لكم علما فاهتدوا بعلمكم ان الوفاء توأم الصدق و

اعرف جنة اوقى منه   اِنّ باهل المعروف من الحاجة الى اصطناعه

اكثر مما باهل الرغبة اليه منهم   اِنّ لله سبحانه سطوات و

نقمات فاذا نزلت بكم فادفعوها بالدعاء فانه لا يدفع البلاء الا

الدعاء   اِنّ كلام الحكيم اذا كان صوابا كان دواء واذا كان خطاء

كان داء   اِنّ اهل الجنة ليتراؤن منازل شيعتنا كما يتراء الرجل منكم

الكوكب في السماء   اِنّ انصح الناس انصحهم لنفسه واطوعهم

لربه   اِنّ اغش الناس اغشهم لنفسه واعصاهم لربه   اِنّ الدنيا ماضية

بكم على سنن وانتم والآخرة في قرن   اِنّ الدنيا مفسدة الدين

مسلبة اليقين وانها لراس الفتن واصل   اِنّ الله سبحانه جعل الطاعة

غنيمة الاكياس عند تفريط العجزة   اِنّ النار لا ينقصها ما اخذ

منها ولكن يخمدها ان لا تجد حطبا وكذلك العلم لا يفنيه الاقتباس

لكن بخل الحاملين له سبب عدمه   اِنّ الله سبحانه يعطي الدنيا

مَن يُحِبُّ وَمَن لَا يُحِبُّ وَلَا يُعْطِي الدِّينَ إِلَّا مَن يُحِبُّ   إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يَمْنَحُ الْمَالَ مَن

يُحِبُّ وَيُبْغِضُ وَلَا يَمْنَحُ الْعِلْمَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّ   إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَا يُعْطِي الدِّينَ إِلَّا

لِخَاصَّتِهِ وَصَفْوَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ   إِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ وَاخْرُجُوا

إِلَى اللهِ مِمَّا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ   إِنَّ تَخْلِيصَ النِّيَّةِ مِنَ الْفَسَادِ أَشَدُّ

عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طُولِ الْاِجْتِهَادِ   إِنَّ أَمَامَكَ طَرِيقاً ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ

وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَلَا غِنَاءَ بِكَ عَنْ حُسْنِ الْاِرْتِيَادِ وَقَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ

إِنَّ النَّفْسَ الَّتِي تَطْلُبُ الرَّغَائِبَ الْفَانِيَةَ لَتَهْلِكُ فِي طَلَبِهَا وَتَشْقَى فِي مُنْقَلَبِهَا

إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى فِي السَّرَّاءِ نِعْمَةَ الْإِفْضَالِ وَفِي الضَّرَّاءِ نِعْمَةَ التَّطْهِيرِ   إِنَّ النَّفْسَ الَّتِي

تَجْهَدُ فِي قِنَاءِ الرَّغَائِبِ الْبَاقِيَةِ لَتُدْرِكُ طَلَبَهَا وَتَسْعَدُ فِي مُنْقَلَبِهَا   إِنَّ

مَنْ أَعْطَى مَنْ حَرَمَهُ وَوَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ وَعَفَا عَمَّنْ ظَلَمَهُ كَانَ لَهُ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ

الظَّهِيرُ وَالنَّصِيرُ   إِنَّ مَثَلَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَرَجُلٍ لَهُ امْرَأَتَانِ إِذَا أَرْضَى

أَحَدَهُمَا أَسْخَطَ الْأُخْرَى   إِنَّ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا بِمُحَالِ الْآمَالِ وَخَدَعَتْهُ بِزُورِ

الامانی اوبرتنه کمها والبسته عمی وقطعته عن الاخری واوردته موارد

الردی ان الله سبحانه ابی ان یجعل ارزاق عباده المؤمنین الامن

حیث لا یحتسبون ان المؤمنین محزونون ان المؤمنین خائفون ان

سخاء النفس عما فی ایدی الناس لافضل من سخاء البذل ان الوعظ الذی

لا یمجه سمع ولا یعدله نفع ما سکت عنه لسان القول ونطق به لسان الفعل

ان المسکین رسول الله فمن اعطاه فقد اعطی الله ومن منعه فقد منع الله

سبحانه ان افضل الدین الحب فی الله والبغض فی الله والعطاء فی الله

سبحانه ان الدین شجرة اصلها الایمان بالله وثمرها الموالاة فی الله

والمعاداة فی الله سبحانه ان مکرمة صنعتها الی احد من الناس

انما اکرمت بها نفسک وزینت بها عرضک فلا تطلب من غیرک شکرما

صنعت الی نفسک ان من مکارم الاخلاق ان تصل من قطعک

وتعطی من حرمک وتعفو عمن ظلمک ان الله تعالی یدخل بحسن النیة

وصالح البرية من يشاء من عباده الجنة   إن من رزقه الله عقلاً قويماً

وعملاً مستقيماً فقد ظاهر لديه النعمة وأعظم عليه المنة   إن المجاهد

نفسه على طاعة الله وعن معاصيه عند الله سبحانه بمنزلة بر شهيد   إن

العاقل من عقله في إرشاد ومن رأيه في ازدياد فرأيه سديد وقوله حميد

إن الجاهل من جهله في إغواء ومن هواه في إغراء فقوله سقيم وفعله ذميم

إن هذه القلوب تمل كما تمل الأبدان فابتغوا لها طرائف الحكم   إن

أفضل الخير صدقة السر وبر الوالدين وصلة الرحم   إن المؤمن يرى يقينه

في عمله وإن المنافق يرى شكه في عمله   إن أولياء الله تعالى لكل مستور

أجله مكذب أمله كثير عمله قليل زلله   إن أمرنا صعب مستصعب لا يحمله

إلا عبد امتحن الله قلبه للإيمان ولا يعي حديثنا إلا صدور أمينة وأحلام رزينة

إن الله تعالى اطلع إلى الأرض فاختار لنا شيعة ينصروننا ويفرحون لفرحنا

ويحزنون لحزننا ويبذلون أنفسهم وأموالهم فينا فأولئك منا وإلينا

سنانی الجنة   ان امرنا صعب مستصعب خشن مخشوشن سر مستسر

شنع بسر لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله سبحانه

قلبه للایمان   ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء اجله

خلیا بینه وبینه وان الاجل لجنة حصینة   ان فضل القول علی الفعل

لهجنة وان فضل الفعل علی القول لجمال وزینة   ان الزاهدین فی

الدنیا لتبکی قلوبهم وان ضحکوا ویشتد حزنهم وان فرحوا ویکثر مقتهم انفسهم

وان اغتبطوا بما رزقوا   ان الاکیاس هم الذین للدنیا مقتوا واعینهم

عن زهرتها غضوا وقلوبهم عنها صرفوا وبالدار الباقیة تولهوا   ان العاقل

یتعظ بالادب والبهائم لا یتعظ الا بالضرب   ان لله سبحانه ملکا ینادی

فی کل یوم یا اهل الدنیا لدوا للموت وابنوا للخراب واجمعوا للذهاب

ان السعداء بالدنیا غدا هم الهاربون منها الیوم   ان الله سبحانه امر

بالعدل والاحسان ونهی عن الفحشاء والظلم   ان الله سبحانه فرض فی

أَمْوَالَ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتُ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ الْأَغْنِيَاءُ وَاللّٰهُ

سَائِلُهُمْ عَنْ ذٰلِكَ ۞ إِنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَىٰ أَمَلِهِ وَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ فَسُبْحَانَ اللّٰهِ

لَا أَمَلٌ يُدْرَكُ وَلَا مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ وَسَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا يَقُولُ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ

رَاجِعُونَ ۞ فَقَالَ إِنَّ قَوْلَنَا إِنَّا لِلّٰهِ إِقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ وَقَوْلَنَا إِنَّا

إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْهُلْكِ ۞ إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ

مَا تَرَكَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ لِلّٰهِ أَبَاؤُكُمْ فَقَدِّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ

ذُخْرًا وَلَا تُخَلِّفُوا كُلًّا فَيَكُونَ عَلَيْكُمْ كَلًّا ۞ إِنَّ الْحَازِمَ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِجِهَادِ

نَفْسِهِ فَأَصْلَحَهَا وَحَبَسَهَا عَنْ أَهْوِيَتِهَا وَلَذَّاتِهَا فَمَلَكَهَا وَإِنَّ لِلْعَاقِلِ بِنَفْسِهِ

عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَأَهْلِهَا شُغُلًا ۞ إِنَّ النَّاظِرَ بِالْقَلْبِ الْعَامِلَ بِالْبَصَرِ

يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَنْظُرَ عَمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَىٰ فِيهِ وَإِنْ

كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ ۞ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ نَظَرَ فِي يَوْمِهِ لِغَدِهِ وَسَعَىٰ فِي

فَكَاكِ نَفْسِهِ وَعَمِلَ لِمَا لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ لَهُ عَنْهُ ۞ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ

تعالی لأکثر الناس له ذکرا وأدومهم له شکرا وأعظمهم علی بلائه صبرا
إن خیر المال ما أکسب ثناء وشکرا وأوجب ثوابا وأجرا   إن الله
سبحانه جعل الذکر جلاء للقلوب تبصر به بعد العشوة وتسمع
به بعد المعاندة   إن الحازم من قید نفسه بالمحاسبة وملکها
بالمغالبة وشغلها بالمجاهدة   إن للذکر أهلا أخذوه من الدنیا بدلا
فلم تشغلهم تجارة ولا بیع عن ذکر یقطعون به أیام الحیوة ویهتفون به
فی آذان الغافلین   إن من رأی عدوانا یعمل به ومنکرا یدعی إلیه
فأنکره بقلبه فقد سلم وبرئ ومن أنکره بلسانه فقد أجر وهو
أفضل من صاحبه ومن أنکره بالسیف لتکون حجة الله العلیا وکلمة
الظالمین السفلی فذلک الذی أصاب سبیل الهدی وقام علی الطریق
ونور فی قلبه الیقین   إن من أحب العباد إلی الله سبحانه عبدا
أعانه علی نفسه فاستشعر الحزن وتجلبب الخوف فزهر مصباح الهدی

وفی خطبة له علیه السلام
انظروا إلی الدنیا نظر الزاهدین فیها الصادفین عنها فإنها والله عما قلیل تزیل الثاوی الساکن وتفجع المترف الآمن لا یرجع ما تولی منها فأدبر ولا یدری ما هو آت منها فینتظر سرورها مشوب بالحزن وجلد الرجال فیها إلی الضعف والوهن

فی قلبه واعدّ القری لیومه والنازل به ‌ انّ القرآن ظاهره انیق وباطنه
عمیق لا تفنی عجائبه ولا تنقضی غرائبه ولا تکشف الظلمات الا به ‌ انّ
افضل الناس عند الله من احیا عقله وامات شهوته واتعب نفسه لصلاح
آخرته ‌ انّ لله تعالی فی کلّ یوم حقًّا من الشکر فمن اداه زاده منها ومن
قصّر عنه خاطر بزوال نعمته ‌ انّ من مطیّته اللیل والنهار فانّه یسار به
وان کان واقفًا ویقطع المسافة وان کان مقیمًا وادعًا ‌ انّ الکیّس
من کان لشهوته مانعًا ولنزوته عند الحفیظة واقمًا قامعًا ‌ انّ الله
سبحانه قد انار سبیل الحقّ واوضح طریقه فشقوة لازمة او سعادة دائمة
انّ من بذل نفسه فی طاعة الله سبحانه ورسوله کانت نفسه ناجیة
سالمة وصفقته رابحة غانمة ‌ انّ فی الفرار موجدة الله سبحانه
والذلّ اللازم والعار الدائم وانّ الفارّ غیر مزید فی عمره ولا مؤخّر عن یومه
انّ المرء قد یسرّه درک ما لم یکن لیفوته ویسوءه فوت ما لم یکن لیدرکه

فليكن سرورك بما نلت في آخرتك وليكن أسفك على ما فاتك منها وليكن همك

فيها لما بعد الموت إن الله سبحانه إذا أراد بعبد خيرا أوفقه لإنفاذ أجله

في أحسن عمله ورزقه مبادرة مهله في طاعته قبل الفوت إنما أمامك

عقبة كؤود المخف فيها أحسن حالا من المثقل والمبطئ عليها أقبح أمرا من المسرع

وإن مهبطها لا محالة إلى جنة أو نار إن أعظم الناس حسرة يوم

القيمة رجل كسب مالا من غير طاعة الله فورثه رجلا أنفقه في

طاعة الله فدخل به الجنة ودخل الأول النار إن الناس إلى صالح الأدب

أحوج منهم إلى الفضة والذهب إن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش

والهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب إن هذا الموت

لطالب حثيث لا يفوته المقيم ولا يعجزه من هرب إن في الموت راحة

لمن كان عبد شهوته وأسير أهويته لأنه كلما طالت حيوته كثرت سيئاته

وعظمت على نفسه جناياته إن أخسر الناس صفقة وأخيبهم سعيا رجل

أخلق بدنه في طلب آماله ولم تساعده المقادير على إرادته خرج من الدنيا

بحسراته وقدم على الآخرة بتبعاته إن للمحن غايات لا بد من انقضائها

فناموا إلى حين انقضائها فإن أعمال الحيلة فيها قبل ذلك زيادة فيها إن

للمحن غايات وللغايات نهايات فاصبروا حتى تبلغ نهاياتها فالتحرك لها قبل

انقضائها زيادة لها إن الله سبحانه فرض عليكم فرائض فلا تضيعوها

وحد لكم حدودا فلا تعتدوها ونهاكم عن أشياء فلا تنتهكوها وسكت عن

أشياء فلم يدعها نسيانا فلا تتكلفوها إن الفرص تمر مر السحاب فانتهزوها

إذا أمكنت في أبواب الخير وإلا عادت ندما إن حوائج الناس إليكم

نعمة من الله عليكم فاغتنموها ولا تملوها فتحول نقما إن خير المال ما أورثك

ذخرا وذكرا أو أكسبك حمدا وأجرا إن مادحك الخادع لعقلك غاش

لك في نفسك بكاذب الإطراء وزور الثناء فإن حرمته نوالك أو منعته

إفضالك وسمك بكل قبيح ونسبك بكل فضيحة إن أفضل الأعمال ما أكرهت

بهزا إذا استحي به اجترا   إنّ النفس جمحة والأذن مجاجة فلا تعب فهمك
بالإلحاح على قلبك فإن لكل عضو من البدن استراحة   إنّ قوما
عبدوا الله سبحانه رغبة فتلك عبادة التجار وقوما عبدوه رهبة فتلك
عبادة العبيد وقوما عبدوه شكرا فتلك عبادة الأحرار   إنّ الحياء
والعفة من خلائق الإيمان وإنهما لبجة الأحرار والأبرار   إنّ من أبغض
الخلائق إلى الله تعالى رجلا وكله إلى نفسه جائرا عن قصد السبيل سائرا
بغير دليل   إنّ من كانت العاجلة أملك به من الآجلة وأمور الدنيا
أغلب عليه من أمور الآخرة فقد باع الباقي بالفاني وتعوض البائد عن
الخالد وأهلك نفسه ورضي لها بالحائل الزائل القليل ونكب بها عن
نهج السبيل   إنّ أوّل ما تغلبون عليه من الجهاد جهاد بأيديكم ثم
بألسنتكم ثم بقلوبكم فمن لم يعرف بقلبه معروفا ولم ينكر منكرا قلب فجعل
علاه أسفله   إنّ الموت لهادم لذاتكم ومباعد طلباتكم ومفرق جماعاتكم

الابصار ما نفذ في الخير طرفه الا ان اسمع الاسماع ما وعى التذكير وقبله ايها الناس استصبحوا من شعلة مصباح واعظ متعظ وامتاحوا من صفو عين قد روقت من الكدر

عباد الله لا تركنوا الى جهالتكم ولا تنقادوا لاهوائكم فان النازل بهذا المنزل نازل بشفا جرف هار

قَدْ اَعْلَقَتْكُمْ حَبَائِلُهُ وَاَقْصَدَتْكُمْ مَعَابِلُهُ   اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَوْصٰيكُمْ بِالتَّقْوٰى
وَجَعَلَهُ اَرْضَاهُ مِنْ خَلْقِهِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِىْ اَنْتُمْ بِعَيْنِهِ وَنَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ   اِنَّ
الْعَاقِلَ يَنْبَغِىْ اَنْ يَحْذَرَ الْمَوْتَ فِىْ هٰذِهِ الدَّارِ وَيُحْسِنَ لَهُ التَّاَهُّبَ قَبْلَ اَنْ
يَصِلَ اِلٰى دَارٍ يَتَمَنّٰى فِيْهَا الْمَوْتَ فَلَا يَجِدُهُ   اِنَّ تَقْوَى اللّٰهِ حَمَتْ اَوْلِيَاءَهُ مَحَارِمَهُ
وَاَلْزَمَتْ قُلُوْبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتّٰى اَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَاَظْمَاَتْ هَوَاجِرَهُمْ فَاَخَذُوا
الرَّاحَةَ بِالتَّعَبِ وَالرِّىَّ بِالظَّمَاءِ   اِنَّ لِلْمَوْتِ غَمَرَاتٍ هِىَ اَفْظَعُ مِنْ اَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ
اَوْ تَعْتَدِلَ عَلٰى عُقُوْلِ اَهْلِ الدُّنْيَا   اِنَّ الْمَوْتَ مَعْقُوْدٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالدُّنْيَا
تُطْوٰى مِنْ خَلْفِكُمْ   اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ ذَهَبُوْا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فَشَارَكُوْا اَهْلَ
الدُّنْيَا فِىْ دُنْيَاهُمْ وَلَمْ يُشَارِكْهُمْ اَهْلُ الدُّنْيَا فِىْ اٰخِرَتِهِمْ   اِنَّ تَقْوَى اللّٰهِ
سُبْحَانَهُ فِى الزَّادِ وَالْمَعَادِ زَادٌ مُبْلِغٌ وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ دَعَا اِلَيْهَا اَسْمَعُ دَاعٍ وَوَعَاهَا
خَيْرُ وَاعٍ فَاَسْمَعَ دَاعِيْهَا وَفَازَ وَاعِيْهَا   اِنَّ التَّقْوٰى حَقُّ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَالْمُوْجِبَةُ
عَلَى اللّٰهِ حَقَّكُمْ فَاسْتَعِيْنُوْا بِاللّٰهِ عَلَيْهَا وَتَوَسَّلُوْا اِلَى اللّٰهِ بِهَا   اِنَّ تَقْوَى اللّٰهِ لَمْ

ينقل الردى على ظهره من موضع الى موضع لرأي يحدثه بعد رأي يريد ان يلصق ما لا يلتصق ويقرب ما لا يتقارب

الابلاغ في الموعظة والاجتهاد في النصيحة والاحياء

عارضة نفسها على الأمم الماضين والغابرين لحاجتهم إليها غدا إذا أعاد الله

ما أبدا وأخذ ما أعطى فما أقل من حملها حق حملها إنّ لتقوى الله حبلا وثيقا

عروته ومعقلا منيعا ذروته إنّ التقوى منتهى رضا الله من عباده وحاجته

من خلقه فاتقوا الله الذي إن أسررتم علمه وإن أعلنتم كتبه إنّ التقوى

دار حصن عزيز لمن لجأ إليه والفجور دار حصن ذليل لا يحرز أهله ولا يمنع

من لجأ إليه إنّ التقوى في اليوم الحرز والجنة وفي غدا الطريق إلى الجنة

مسلكها واضح وسالكها رابح إنّ تقوى الله عمارة الدين وعماد اليقين

وإنها لمفتاح صلاح ومصباح نجاح إنّ من صرحت له العبر عما

بين يديه من المثلات حجزه التقوى عن تقحم الشبهات إنّ من فارق

التقوى أغري باللذات والشهوات ووقع في السيئات ولزم كثير التبعات

إنّ تقوى الله مفتاح سداد وذخيرة معاد وعتق من كل هلكة بها ينجو

الهارب وتنجح المطالب وتنال الرغائب إنّ الموت لزائر غير محبوب

وَوَاتِرٍ غَيْرِ مَطْلُوبٍ وَقِرْنٍ غَيْرِ مَغْلُوبٍ إِنَّ الدَّهْرَ لَخَصْمٌ غَيْرُ مَخْصُومٍ وَمُحْتَكِمٌ

غَيْرُ ظَلُومٍ وَمُحَارِبٌ غَيْرُ مَحْرُوبٍ إِنَّ أَكْرَهَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسِي

بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ لَأَهْوَنُ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ إِنَّ الْغَايَةَ

الْقِيٰمَةُ وَكَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ وَمُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهِلَ وَبَعْدَ ذَلِكَ مَا تَعْلَمُو

مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَرَوْعَاتِ الْفَزَعِ وَاسْتِكَاكِ السَّمْعِ وَاخْتِلَافِ الْأَضْلَاعِ

وَضِيقِ الْأَرْمَاسِ وَشِدَّةِ الْإِبْلَاسِ إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَكَرَاهَةً وَإِقْبَالًا

وَإِدْبَارًا فَأْتُوهَا مِنْ إِقْبَالِهَا وَشَهْوَتِهَا وَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ إِنَّ

الْعِلْمَ يَهْدِي وَيُرْشِدُ وَيُنْجِي وَإِنَّ الْجَهْلَ يُغْوِي وَيُضِلُّ وَيُرْدِي إِنَّ لِلْقُلُو

إِقْبَالًا وَإِدْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا

بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ إِنَّ السُّلْطَانَ لَأَمِينُ اللهِ عَلَى الْخَلْقِ وَمُقِيمُ الْعَدْلِ

فِي الْبِلَادِ وَالْعِبَادِ وَمُوَزِّعُهُ فِي الْأَرْضِ إِنَّ أَبْصَارَ هٰذِهِ الْفُحُولِ

طَوَامِحُ وَهِيَ سَبَبُ هَبَابِهَا فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ فَأَعْجَبَتْهُ فَلْيَمَسَّ أَهْلَهُ

يا بنا هي امرأة بامرأة ‌ ‌ ان احسن الناس عيشا من حسن عيش الناس في عيشه

ان احسانك الى من كادك من الاضداد والحساد لاغيظ عليهم من مواقع

مساءتك منهم وهو داع الى صلاحهم ‌ ‌ ان رايك لا يتسع لكل شيء ففرغه

للمهم ‌ ‌ ان مالك لا يغني جميع الناس فاخصص به اهل الحق ‌ ‌ ان كرامتك

لا تتسع لجميع الناس فتوخ بها افاضل الخلق ‌ ‌ ان ليلك ونهارك لا يستوعبان

لجميع حاجاتك فاقسمهما بين عملك وراحتك ‌ ‌ ان اوقاتك اجزاء عمرك فلا

تنفذ لك وقتا الا فيما ينجيك ‌ ‌ ان نفسك مطيتك ان اجهدتها قتلتها

وان رفقت بها ابقيتها ‌ ‌ انك ان اخللت بشيء من هذا التقسيم فلا تقوم لفعل

تكسبها بفرائض تضيعها ‌ ‌ ان اخاك حقا من غفر زلتك وسد خلتك

وقبل عذرك وستر عورتك ونفى وجلك وحقق املك ‌ ‌ ان الذي في

يديك قد كان له اهل قبلك وهو صائر الى من بعدك ‌ ‌ وانما انت جامع

لاحد رجلين اما رجل عمل فيما جمعت بطاعة الله فسعد بما شقيت به او رجل

عمل فيما جمعت بمعصية الله فشقي بما جمعت وليس احد هذين اهلاً ان تؤثره
على نفسك ولا تحمل له على ظهرك ان العبد بين نعمة وذنب لا يصلحهما الا
الاستغفار والشكر ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يقربان
من اجل ولا ينقصان من رزق ولكن يضاعفان الثواب ويعظمان الاجر
وافضل منهما كلمة عدل عند امام جائر ان الله سبحانه امر عباده تخييرا
ونهاهم تحذيرا وكلف يسيرا ولم يكلف عسيرا واعطى على القليل كثيرا
ولم يعص مغلوبا ولم يطع مكرها ولم يرسل الانبياء عبثا ولم ينزل الكتب عبثا
وما خلق السموات والارض وما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين
كفروا من النار ان العهود قلائد في الاعناق الى يوم القيمة فمن وصلها
وصله الله ومن نقضها خذله الله ومن استخف بها خاصمته الى الذي اكدها
واخذ خلقه بحفظها ان صلة الارحام لمن موجبات الاسلام وان الله
سبحانه امرنا باكرامها والله تعالى يصل من وصلها ويقطع من قطعها ويكرم

إنّ أكيس النّاس من أفنى اليأس ولزم القنوع والورع وبرئ من الحرص
والطمع فإنّ الطمع والحرص الفقر الحاضر وإنّ اليأس والقناعة الغنى الظاهر
إنّ المجاهد نفسه والمغالب غضبه والمحافظ على طاعة ربّه يرفع الله سبحانه
له ثواب الصائم القائم وينيله درجة المرابط الصابر إنّ أفضل ما اجتلب
النّاس النجاة وإنّ أجزل ما استدرّت به الأرباح الباقية الصدقة إنّ
من شغل نفسه بالمفروض عليه عن المضمون له ورضي بالمقدور عليه وله
كان أكثر النّاس سلامة في عافية وربحاً في غبطة وغنيمة في مسرّة
إنّ الله تعالى لم يجعل للعبد وإن اشتدّت حيلته وعظمت طلبته وقويت
مكيدته أكثر ممّا سمّي له في الذكر الحكيم ولم يحل بين العبد في ضعفه وقلّة
حيلته أن يبلغ دون ما سمّي له في الذكر الحكيم وإنّ العارف لهذا العامل
بها لأعظم النّاس راحة في منفعة وإنّ التارك له والشاكّ فيه لأعظم
النّاس شغلاً في مضرّة إنّ ههنا وأشار بيده إلى صدره لعلماً جمّا

لو اصبت له حملة بل اصبت لقنا غير مأمون عليه مستعملا آلة الدين للدنيا

او مستظهرا بنعم الله على عباده وبحججه على اوليائه او منقادا لحملة الحق لا

بصيرة له في احنائه ينقدح الشك في قلبه لاول عارض من شبهة إنّ

الدنيا دار عناء وفناء وعبر وغير ومحل محنة وفتنة إنّ الدنيا قد

ادبرت وآذنت بوداع وانّ الآخرة قد اقبلت واشرفت باطّلاع إنّ الدنيا

دار فجائع من عوجل فيها فجع بنفسه ومن امهل فجع باحبّته إنّ الدنيا

معكوسة منكوسة لذّاتها تنغيص ومواهبها تغصيص وعيشها عناء وبقاؤها

فناء تجمح بطالبها وتردي راكبها وتخون الواثق بها وتزعج المطمئنّ اليها

وانّ جمعها الى انصداع ووصلها الى انقطاع إنّ من هوان الدنيا

على الله ان لا يعصى الا فيها ولا ينال ما عنده الا بتركها إنّ الدنيا كالحيّة

ليّن مسّها قاتل سمّها فاعرض عنها لقلّة ما يصحبك منها وكن آنس ما تكون

بها احذر ما تكون منها إنّ دنياكم هذه لاهون في عيني من عراق خنزير

لَفي يدِ مجذومٍ واحقرُ من ورقةٍ في فمِ جرادةٍ ما لعليٍّ ولنعيمٍ يفنى ولذّةٍ
لا تبقى إنّ الدنيا كالغولِ تغوي من اطاعها وتهلك من اجابها وانّها
لسريعةُ الزوالِ ووشيكةُ الانتقالِ إنّ الدنيا تقبل إقبالَ الطالبِ
وتدبر إدبارَ الهاربِ وتصل مواصلةَ الملولِ وتفارق مفارقةَ العجولِ إنّ
الدنيا منزلُ قُلعةٍ وليست بدارِ نُجعةٍ خيرها زهيدٌ وشرّها عتيدٌ وملكها يُسلبُ
وعامرها يُخربُ إنّ الدنيا لهي الكنودُ العنودُ والصدودُ الحيودُ والميودُ
احوالها انتقالٌ وسكونها زلزالٌ وعزّها ذلٌّ وجدّها هزلٌ وكثرتها قلٌّ وعلوّها
سفلٌ اهلها على ساقٍ وسياقٍ ولحاقٍ وفراقٍ وهي دارُ حربٍ وسلبٍ ونهبٍ
وعطبٍ إنّ الدنيا غرورٌ حائلٌ وظلٌّ زائلٌ وسنادٌ مائلٌ تصل العطيّة
بالرزيّة والأمنيّة بالمنيّة إنّ الدنيا عيشها قصيرٌ وخيرها يسيرٌ واقبالها
خديعةٌ وادبارها فجيعةٌ ولذّاتها فانيةٌ وتبعاتها باقيةٌ إنّ الدنيا دارٌ
اولها عناءٌ وآخرها فناءٌ في حلالها حسابٌ وفي حرامها عقابٌ من استغنى فيها

فتن ومن افتقر عنها حزن   انّ الدنيا دار شخوص ومحلة تنغيص ساكنها ظاعن و

قاطنها باين وبرقها خالب ونطقها كاذب واموالها محروبة واعلاقها مسلوبة

الا وهي المتصدية للعيون والجامحة الحرون والمائنة الخؤون   انّ الدنيا دا

ر محن ومحل فتن من ساعاها فاتته ومن قعد عنها اتته ومن ابصر اليها اعمته

ومن ابصر بها بصّرته   انّ الدنيا تدني الآجال وتبيد الرجال وتباعد

الآمال وتغير الاحوال من غالبها غلبته ومن صارعها صرعته ومن عصاها

اطاعته ومن تركها اتته   انّ الدنيا تخلق الابدان وتجدد الآمال

وتقرب المنية وتباعد الامنية كلما اطمأنّ صاحبها منها الى سرور اشخصته

منه الى محذور   انّ الدنيا خيرها زهيد وشرها عتيد ولذتها قليلة وحسرتها

طويلة تشوب نعيمها ببؤس وتقرن سعودها بنحوس وتصل نفعها بضرّ وتمزج

حلوها بمرّ   انّ الدنيا غرارة خدوع معطية منوع ملبسة نزوع لا يدوم

رخاؤها ولا ينقضي عناؤها ولا يركد بلاؤها   انّ الدنيا كالشبكة تلتف

على من رغب فيها وتجوز عمن اعرض عنها فلا تمل اليها بقلبك ولا تقبل
بوجهك فتوقعك في شبكتها وتلقيك في هلكتها ان الدنيا تعطي و
ترجع وتنقاد وتمنع وتوحش وتونس وتطمع وتويس يعرض عنها السعداء
ويرغب فيها الاشقياء ان الدنيا دار بالبلاء معروفة وبالغدر موصوفة
لا تدوم احوالها ولا يسلم نزالها العيش فيها مذموم والامان فيها معدوم
ان الدنيا ظل الغمام وحلم المنام والفرح الموصول بالغم والعسل المشوب
بالسم سلابة النعم اكالة الامم جلابة النقم ان الدنيا لا تفي لصاحب
ولا تصفو لشارب نعيمها ينتقل واحوالها تتبدل ولذاتها تفنى وتبعاتها تبقى
فاعرض عنها قبل ان تعرض عنك واستبدل بها قبل ان تستبدل بك
ان الدنيا ربما اقبلت على الجاهل بالاتفاق وادبرت عن العاقل بالاستحقاق
فان اتتك منها سهمة مع جهل او فاتتك منها بغية مع عقل فاياك ان
يحملك ذلك على الرغبة في الجهل والزهد في العقل فان ذلك يزري بك

ويزيديك   إنّ من نكد الدنيا أنّها لا تبقى على حالة ولا تخلو من استحالة تصلح

جانبا بفساد جانب وتسرّ صاحبا بمساءة صاحب فالكون فيها خطر والثقة

بها غرور والإخلاد إليها محال والاعتماد عليها ضلال   إنّ الدنيا سريعة

التحوّل كثيرة التنقّل شديدة الغدر دائمة المكر فأحوالها متزلزل و

نعيمها يتبدّل ورخاؤها ينتقض ولذّاتها تنغص وطالبها ذليل وراكبها

يزلّ   إنّ الدنيا حلوة نضرة حفّت بالشهوات وراقت بالقليل وتحلّت

بالآمال وتزيّنت بالغرور لا تدوم حبرتها ولا تؤمن فجعتها غرّارة ضرّارة

حائلة زائلة نافدة بائدة أكّالة غوّالة   إنّ الدنيا يونق منظرها ويوبق مخبرها

قد تزيّنت بالغرور وغرّت بزينتها دار هانت على ربّها فخلط حلالها بحرامها

وخيرها بشرّها وحلوها بمرّها لم يصفها الله لأوليائه ولم يضنّ بها على أعدائه

إنّ الدنيا مع كلّ ثمرة شرقا ومع كلّ أكلة غصصا لا ينال منها نعمة إلّا

بفراق أخرى ولا يستقبل فيها المرء يوما من عمره إلّا بفراق آخر من أجله ولا

عفی له أثر إلا أماتت له أثرا ‖ إنّ الدنيا دار صدق لمن صدقها ودار عافية
لمن فهم عنها ودار غناء لمن صدقها ودار عافية لمن فهم عنها ودار غناء
لمن تزوّد منها ودار موعظة لمن اتّعظ بها قد آذنت ببينها ونادت بفراقها
ونعت نفسها وأهلها فمثّلت لهم ببلائها البلاء وشوّقتهم بسرورها
إلى السّرور راحت بعافية وابتكرت بفجيعة ترغيبا وترهيبا وتخويفا وتحذيرا
فذمّها رجال غداة النّدامة وحمدها آخرون ذكّرتهم فذكروا وحدّثتهم
فصدّقوا ووعظتهم فاتّعظوا منها الغير والعبر ‖ إنّ الدّنيا منتهى بصر
الأعمى لا يبصر ممّا وراءها شيئا والبصير ينفذها بصره ويعلم أنّ الدّار
وراءها فالبصير منها شاخص والأعمى إليها شاخص والبصير منها متزوّد
والأعمى إليها متزوّد ‖ إنّ للدّنيا رجالا لديهم كنوز مذخورة مذمومة
عندكم مذخورة يكشف بهم الدّين ككشف أحدكم رأس قدره يلوذون
كالجراد فيها يكون جبابرة البلاد ‖ إنّ الدّنيا والآخرة عدوّان متفاوتان

وسبيلان مختلفان فمن احب الدنيا وتولاها ابغض الآخرة وعاداها وهما
بمنزلة المشرق والمغرب وماش بينهما وكلما قرب من واحد بعد من الآخر وهما
بعد ضرتان   ان الدهر يجري بالباقين كجريه بالماضين لا يعود ما قد ولى منه
ولا يبقى سرمدا ما فيه آخر فعاله كاوله متسابقة اموره متظاهرة اعلامه
لا ينفك مصاحبه عن عناء وفناء وسلب وحرب   ان الدهر موتر قوسه لا
تخطي سهامه ولا تؤسى جراحه يرمي الصحيح بالسقم والناجي بالعطب   ان الدنيا
لمشغلة عن الآخرة لم يصب صاحبها منها سببا الا فتحت عليه حرصا عليها ولهجا
بها   ان الله تعالى جعل الدنيا لما بعدها وابتلى فيها اهلها ليعلم ايهم احسن
عملا ولسنا للدنيا خلقنا ولا بالسعي لها امرنا وانما وضعنا فيها لنبتلى بها ونعمل
فيها لما بعدها   ان الدنيا دار منيها الفناء ولاهلها منها الجلاء وهي
حلوة خضرة قد عجلت للطالب والتبست بقلب الناظر فارتحلوا باحسن ما
بحضرتكم من الزاد ولا تسألوا فيها الا الكفاف ولا تطلبوا منها اكثر من البلاغ

الدنیا لا یسلم منها الا بالزهد فیها ابتلی الناس بها فتنة فما اخذوا منها

منها اخرجوا منه وحوسبوا علیه وما اخذوا منها لغیرها قدموا علیه واقاموا

فیه وانها عند ذوی العقول کالظل بینا تراه سابغا حتی قلص وزائدا حتی

نقص ولقد اعذر الله الیکم فی النهی عنها وانذرکم وحذرکم منها فابلغ

ان الدنیا لم تخلق لکم دار مقام ولا محل قرار وانما جعلت لکم مجازا لتتزودوا

منها الاعمال الصالحة لدار القرار وکونوا منها علی اوفاز ولا تخدعنکم العاجلة

ولا تغرنکم فیها الفتنة ان الزهادة قصر الامل والشکر علی النعم والورع

عن المحارم فان عزب ذلک عنکم فلا یغلب الحرام صبرکم ولا تنسوا عند النعم

شکرکم فقد اعذر الله سبحانه الیکم بحجج مسفرة ظاهرة وکتب بارزة العذر

واضحة ان علی من اجلی جنة حصینة فاذا جاء یومی انفرجت عنی واسلمتنی

فحینئذ لا یطیش السهم ولا یبرأ الکلم وقال علیه السلم وقد طلب رجل

من بیت المال المسلمین شیئا وهو ممن لا یستحق ان یعطیه ان هذا المال

لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ
شَرِكْتَهُمْ فِيهِ وَإِلَّا فَجَنَا أَيْدِيهِمْ وَلَا يَكُونُ لِغَيْرِ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ
يُحِبُّ أَنْ تَكُونَ نِيَّةُ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً كَمَا يُحِبُّ أَنْ تَكُونَ نِيَّتُهُ فِي طَاعَتِهِ
قَوِيَّةً غَيْرَ مَدْخُولَةٍ إِنَّ الْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا لَنِعْمَةٌ جَمِيلَةٌ وَمَوْهِبَةٌ جَزِيلَةٌ
إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا وَيَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا

مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ الشَّرْطِ
بِلَفْظِ إِنِ الْمُخَفَّفَةِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ آتَاكُمُ اللهُ بِنِعْمَةٍ فَاشْكُرُوا إِنِ
ابْتَلَاكُمُ اللهُ بِمُصِيبَةٍ فَاصْبِرُوا إِنْ تَصْبِرُوا فَفِي اللهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلَفٌ إِنْ
تَبْذُلُوا أَمْوَالَكُمْ فِي جَنْبِ اللهِ فَإِنَّ اللهَ مُسْرِعُ الْخَلَفِ إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ
الْقَلَمُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ إِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ إِنْ صَبَرْتَ
أَدْرَكْتَ بِصَبْرِكَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَإِنْ جَزِعْتَ أَوْرَدَكَ جَزَعُكَ عَذَابَ النَّارِ إِنْ
صَبَرْتَ تَصْبِرُ صَبْرَ الْأَحْرَارِ وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَّ الْأَغْمَارِ إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ بَلَاغَةٌ

فی القمت العافیة   إن کان فی الغضب الانتصار ففی الحلم حسن العاقبة

إن کنت جازعا علی کل ما تفلت من یدیک فاجزع علی ما لم یصل إلیک

إن کنت حریصا علی طلب المضمون لک فکن حریصا علی اداء المفروض علیک

إن استطعت أن لا یکون بینک وبین الله ذو نعمة فافعل   إن أحببت

أن تکون أسعد الناس بما علمت فاعمل   إن أردت قطیعة أخیک فاستبق

له من نفسک بقیة ترجع إلیها إن بدا له ذلک یوما ما   إن استقمت

إلی ودودک فا... معه أمرک واستبق من سرک ما لعلک أن تندم

علیه وقتا ما   إن لم ترتدع عن کثیر مما تحب مخافة مکروهه سمت

بک الأهواء إلی کثیر من الضرر   إن عقدت إیمانک فارض بالمقتضی

علیک ولک ولا ترج أحدا إلا الله سبحانه وانتظر ما أتاک به القدر

إن وقعت بینک وبین عدوک قصة عقدت بها صلحا وألبسته بها ذمة

فحط عهدک بالوفاء وارع ذمتک بالأمانة واجعل جنة بینک وبین

ما اعطيتَ من عهدك . إن احببتَ سلامةَ نفسك وستر معايبك

فاقلل كلامك واكثر صمتك يتوفّر فكرك وتستنر قلبك ويسلم الناس

من يديك . إن لم تكن حليماً فتحلّم فانّه قلّ من تشبّه بقوم إلّا اوشك ان يصير

منهم . إن صبرت صبر الاكارم وإلّا سلوت سلوّ البهائم . وقال عليه السلام

فيمن اثنى عليه . إن نطقوا صدقوا وإن صمتوا لم يُسبقوا . إن نظروا اعتبروا

وإن اعرضوا لم يلهوا وإن تكلّموا ذكروا وإن سكتوا تفكّروا . وقال

عليه السلام في حقّ من ذمّه . إن سقم فهو نادم على ترك العمل وإن صحّ

امن مغترّاً فاخّر العمل . إن دُعي الى حرث الدنيا عمل وإن دُعي الى حرث

الآخرة كسل . إن استغنى بطر وفتن . إن افتقر قنط ووهن . إن احسن

اليه جحد وإن احسن تطاول وامتنّ . وإن عرضت له معصية واقعها

بالاتّكال على التوبة . إن عزم على التوبة سوّفها واصرّ على الحوبة . إن

عوفي ظنّ إن قد تاب . إن ابتلى ظنّ وارتاب . إن مرض اخلص واناب

شهر رمضان فإنه جنة من العقاب وحج البيت واعتماره فإنهما ينفيان الفقر ويرحضان الذنب وصلة الرحم فإنها مثراة في المال ومنسأة في الأجل وصدقة السر فإنها تكفر الخطيئة وصدقة العلانية فإنها تدفع ميتة السوء وصنائع المعروف فإنها تقي مصارع الهوان أفيضوا في ذكر الله تعالى فإنه أحسن الذكر وارغبوا فيما وعد المتقين فإن وعده أصدق الوعد واقتدوا بهدي نبيكم فإنه أفضل الهدي واستنوا بسنته فإنها أهدى السنن وتعلموا القرآن فإنه أحسن الحديث واستشفوا بنوره فإنه شفاء الصدور وأحسنوا تلاوته فإنه أنفع القصص وإن العالم

إن مع نبي وعاد واجترى على مظالم العباد إن امن افتتن لا ما بالمعاملة
نسي الآخرة وغفل عن المعاد إن كانت الرعايا قبلي تشكو حيف رعاتها
فإني اليوم أشكو حيف رعيتي كأني المقود وهم القادة والموزع وهم الزعة
إن عقلت أمرك أو أصبت معرفة نفسك فأعرض عن الدنيا وازهد فيها فإنها
دار الأشقياء وليست بدار السعداء بهجتها زور وزينتها غرور وعجائبها
منتقعة ومواهبها مرتجعة إن آمنت بالله أمن منقلبك إن أسلمت نفسك
تسلمت نفسك إن كنتم راغبين لا محالة فارغبوا في جنة عرضها السموات
والأرض إن كنتم عاملين فاعملوا لما ينجيكم يوم العرض إن كنتم
لا محالة متعصبين فتعصبوا لنصرة الحق وإغاثة الملهوف إن كنتم لا محالة
متسابقين فتسابقوا إلى إقامة حدود الله والأمر بالمعروف إن كنتم لا محالة
متنافسين فتنافسوا في الخصال الرغيبة وخلال المجد إن كنتم للنجاة طالبين
فارفضوا الغفلة واللهو والزموا الجهاد والجد إن كنتم لا محالة متنزهين

فتنزهوا عن معايب القلوب   إن كنتم لا محالة متطهرين فتطهروا من دنس العيوب

إن كنتم في البقاء راغبين فازهدوا في عالم الفناء   إن كنتم للنعيم طالبين

فاعتقوا أنفسكم من دار الشقاء   إن رغبتم في الفوز وكرامة الآخرة فخذوا

من الفناء للبقاء   إن كنتم تحبون الله فأخرجوا من قلوبكم حب الدنيا   إن رأيت

من نبائك ريبة فاجعل لمن النكر على الكبير والصغير وإياك أن تكرر العتب

فإن ذلك يغري بالذنب ويهون العتب   إن سمت همتك لإصلاح الناس

فابدأ بنفسك فإن تعاطيك صلاح غيرك وأنت فاسد أكبر العيب   إن جعلت

دينك تبعاً لدنياك أهلكت دينك ودنياك وكنت في الآخرة من الخاسرين   إن

جعلت دنياك تبعاً لدينك أحرزت دينك ودنياك وكنت في الآخرة من الفائزين

إن اتقيت الله وقاك   إن أطعت طمعاً أرداك   إن تفضلت خدمت إن

توفرت أكرمت   إن تخلص تفز   وقيل عليه السلام إن أهل الكوفة لا

يصلحهم إلا أفسادي فلا أصلحهم الله   إن تتنزهوا عن المعاصي يحببكم الله

نادر در حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم فی حرف الالف بلفظ انا و هی

الف المتکلم قال علیه السلم انا قسیم النار وخازن الجنان وصاحب

الاعراف ولیس منا اهل البیت امام الا فهو عارف باهل ولایته وذلک

لقوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد انا صنو رسول الله و

السابق الی الاسلام وکاسر الاصنام ومجاهد الکفار وقامع الاضداد

انا کاب الدنیا لوجهها وقادرها بقدرها وراددها علی عقبها انا مع

رسول الله صلی الله علیه وآله ومعی عترتی علی الحوض فلیأخذ احدکم

بقولنا ولیعمل بعملنا انا الناس علی الحوض وانا لنذود عنه اعداءنا ونسقی

منه اولیاءنا فمن شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابدا انا یعسوب المؤمنین

والمال یعسوب الفجار انا وضعت بکلکل العرب وکسرت

ربیعة ومضر انا مخیر فی الاحسان الی من لم احسن الیه ومرتهن

بالاحسان الی من احسنت الیه لانی اذا تممته فقد حفظته واذا قطعته

في حرف الالف بلفظ انك في خطاب المفرد قال عليه السلام انك

في سبيل من كان قبلك فاجعل حذرك لاخرتك ولا تكترث بعمل الدنيا

انك لن يتقبل من عملك الا ما اخلصت فيه ولم تشتبه بالهوى واسباب

الدنيا انك لن تبلغ املك ولم تعد اجلك فاتق الله واجمل في الطلب

انك مدرك قسمك ومضمون رزقك ومستوف ما كتب لك فارح نفسك

من شقاء الحرص ومذلة الطلب فثق بالله وخفض في المكتسب انك لست

بسابق اجلك ولا بمرزوق ما ليس لك فلم ذا تشقي نفسك يا شقي انك ان

ملكت نفسك بيادك انفدت معادك واوردتك بلاء لا ينتهي وشقاء لا

ينقضي انك طريد الموت الذي لا ينجو هاربه ولا بد انه مدركه انك

ان اشتغلت بفضائل النوافل عن اداء الفرائض فلن يقوم فضل تكسبه بفرض

تضيعه انك لن تدرك ما تحب الا بالصبر عما تشتهي انك لن تلج الجنة

حتى ترتدع عن غيك وتنتهي وترتدع عن معاصيك وترعوى انك ان

سالمت الله سبحانه سلمت وقربت   انك ان حاربت الله سبحانه حربت

وهلكت   انك ان اقبلت على الدنيا ادبرت   انك ان ادبرت عن الدنيا

اقبلت   انك ان تواضعت رفعك الله   انك ان تكبرت وضعك الله

انك ان جاهدت نفسك حزت رضا الله   انك ان انصفت من نفسك

ازلفك الله سبحانه   انك ان اجبت الحسنات نلت رفيع الدرجات

انك ان تورعت تنزهت عن دنس السيئات   انك ان اطعت الله سبحانه

انجاك واصلح مثواك   انك ان اطعت هواك اصمك واعماك وافسد منقلبك

وارداك   انك ان احسنت نفسك تكرم والیها تحسن   انك ان

اهنت نفسك تمتهن واياها تغبن   انك مخلوق للآخرة فاعمل لها   انك

لن تخلق للدنيا فازهد فيها واعرض عنها   انك موزون بعقلك فزكه بالعلم

انك مقوم بادبك فزينه بالحلم   انك من ورائك طالبا حثيثا من الموت

فلا تغفل   انك لن يغني عنك بعد الموت الا صالح عمل قدمته فتزود من

صالح العمل إنك إن عملت للآخرة فاز قدحك إنك إن عملت للدنيا
خسرت صفقتك إنك إن تلقى الله سبحانه بعمل أضر عليك من حب الدنيا
إنك لن تحمل إلى الآخرة عملاً أنفع لك من الصبر والرضا والخوف والرجاء مما ورد

من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الألف في خطاب الجمع
بلفظ إنكم قال عليه السلام إنكم بأعمالكم مجازون وبها مرتهنون

إنكم إلى الآخرة صائرون وعلى الله تعالى معروضون إنكم حصائد الآجال وأغراض
الحمام إنكم هدف النوائب ودرية الأسقام إنكم مدينون بما قدمتم ومرتهنون
بما أسلفتم إنكم طرداء الموت الذي إن أقمتم أخذتم وإن فررتم أدرككم
إنكم إلى العمل بما علمتم أحوج منكم إلى تعلم ما لم تكونوا تعلمون إنكم إلى إنفاق
ما اكتسبتم أحوج منكم إلى اكتساب ما تجمعون إنكم إلى إعراب الأعمال
أحوج منكم إلى إعراب الأقوال إنكم إلى اكتساب صالح الأعمال أحوج منكم
إلى مكاسب الأموال إنكم إلى الاهتمام بما يصحبكم إلى الآخرة أحوج منكم

إِلَى كُلِّ مَا يُعْجِبُكُمْ مِنَ الدُّنْيَا إِنَّكُمْ إِلَى ازْوَادِ التَّقْوَى أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى ازْوَادِ
الدُّنْيَا إِنَّكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْبَقَاءِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْفَنَاءِ
إِنَّكُمْ إِلَى اجْرِ مَا أَعْطَيْتُمْ أَشَدُّ حَاجَةً مِنَ السَّائِلِ إِلَى مَا أَخَذَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ أَغْبَطُ
بِمَا بَذَلْتُمْ مِنَ الرَّاغِبِ إِلَيْكُمْ فِيمَا وَصَلَهُ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجُ
مِنْكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ إِنَّكُمْ إِلَى الْقَنَاعَةِ بِيَسِيرِ الرِّزْقِ أَحْوَجُ
مِنْكُمْ إِلَى الِاكْتِسَابِ وَالْحِرْصِ فِي الطَّلَبِ إِنَّكُمْ مُؤَاخَذُونَ بِأَقْوَالِكُمْ فَلَا تَقُولُوا
إِلَّا خَيْرًا إِنَّكُمْ مُجَازُونَ بِأَفْعَالِكُمْ فَلَا تَفْعَلُوا إِلَّا الْبِرَّ إِنَّكُمْ فِي مَكَارِمِ الْأَفْعَالِ
أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى بَلَاغَةِ الْأَقْوَالِ إِنَّكُمْ إِلَى اصْطِنَاعِ الرِّجَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ
إِلَى جَمْعِ الْأَمْوَالِ إِنَّكُمْ إِنِ اغْتَرَرْتُمْ بِالْآمَالِ تَخَرَّمَتْكُمْ بَوَارِدُ الْآجَالِ وَقَدْ
فَاتَتْكُمُ الْأَعْمَالُ إِنَّكُمْ إِنِ اغْتَنَمْتُمْ صَالِحَ الْأَعْمَالِ نِلْتُمْ مِنَ الْآخِرَةِ نِهَايَةَ
الْآمَالِ إِنَّكُمْ إِنَّمَا لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ إِنَّكُمْ إِنْ رَضِيتُمْ
بِالْقَضَاءِ طَابَتْ عَيْشُكُمْ وَفُزْتُمْ بِالْغَنَاءِ إِنَّكُمْ إِنْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَشَكَرْتُمْ

فِي الرَّخَاءِ وَرَضِيتُمْ بِالْقَضَاءِ كَانَ لَكُمْ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ الرِّضَا اِنَّكُمْ اِنْ زَهِدْتُمْ

خَلَصْتُمْ مِنْ شَقَاءِ الدُّنْيَا وَفُزْتُمْ بِدَارِ الْبَقَاءِ اِنَّكُمْ اِنْ تَقَنَّعْتُمْ حُزْتُمُ الْغِنَاءَ وَخَفَّتْ

مُؤَنُ الدُّنْيَا اِنَّكُمْ اِنْ رَغِبْتُمْ فِي الدُّنْيَا اَفْنَيْتُمْ اَعْمَارَكُمْ فِيمَا لَا تَبْقَى لَهُ وَلَا

يَبْقَى لَكُمْ اِنَّكُمْ اِنْ اٰثَرْتُمْ عَلَيْكُمُ الْهَوَى اَتْعَبَكُمْ وَاَعْمَى لَكُمْ وَاَرْدَاكُمْ اِنَّكُمْ اِنْ جَمَعْتُمْ

اَنْفُسَكُمْ نَزَعَتْ بِكُمْ اِلَى شَرِّ غَايَةٍ اِنَّكُمْ اِنْ مَلَكَتْكُمْ شَهَوَاتُكُمْ نَزَتْ بِكُمْ اِلَى الْاَشَرِ

وَالْغَوَايَةِ اِنَّكُمْ اِنْ اَقْبَلْتُمْ عَلَى اللهِ اَقْبَلَ وَاِنْ اَدْبَرْتُمْ عَنْهُ اَدْبَرَ اِنَّكُمْ اِنْ رَغِبْتُمْ

اِلَى اللهِ غَنِمْتُمْ وَنَجَوْتُمْ وَاِنْ رَغِبْتُمْ اِلَى الدُّنْيَا خَسِرْتُمْ وَهَلَكْتُمْ اِنَّكُمْ اِنْ رَجَوْتُمُ

بَلَغَكُمْ اٰمَالَكُمْ وَاِنْ رَجَوْتُمْ غَيْرَ اللهِ خَابَتْ اٰمَانِيكُمْ وَاٰمَالُكُمْ اِنَّكُمْ اِنْ اَطَعْتُمْ

سَوْرَةَ الْغَضَبِ اَوْرَدَتْكُمْ مَوَارِدَ الْعَطَبِ اِنَّكُمْ لَنْ تُحَصِّلُوا بِالْجَهْلِ مَا وَلَنْ

تَبْلُغُوا بِهِ مِنَ الْخَيْرِ سَبَبًا وَلَنْ تُدْرِكُوا بِهِ مِنَ الْاٰخِرَةِ مَطْلَبًا اِنَّكُمْ فِي زَمَانٍ

الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ وَاللِّسَانُ فِيهِ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ وَاللَّازِمُ فِيهِ

لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ اَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْاِدْهَانِ فَتَاهُمْ

يارم وشيخهم اثم وعالمهم منافق وقاريهم مماذق ولا يعظم صغيرهم

كبيرهم ولا يعول غنيهم فقيرهم انكم ستعرضون على سبّي او البراءة مني

فسبّوني واياكم والبراءة مني مما ورد در حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب

عليه السلام في حرف الالف بلفظ انما من ذلك قوله عليه السلام انما الحلم كظم

الغيظ وملك النفس انما الحزم طاعة الله ومعصية النفس انما الناس

رجلان متبع شرعة ومبتدع بدعة انما خلقتم للبقاء لا للفناء وانكم

في دار بلغة ومنزل قلعة انما العاقل من وعظته التجارب انما الجاهل

من استعبدته المطالب انما الدنيا شرك وقع فيه من لا يعرفه انما الدنيا

احوال مختلفة وتارات متصرفة واعراض مستهدفة وقال عليه السلام

لرجل يسعى لغيره بما فيه ضرار نفسه انما انت كالطاعن نفسه ليقتل ردفه

انما اللبيب من استثقل الاحقاد انما سادة الدنيا والآخرة الاجواد

انما الكريم التنزه عن المساوي انما الورع التطهير عن المعاصي انما

النُّبلُ التبرّي عن المخازي إنّما الشرفُ بالعقلِ والأدبِ لا بالمالِ والحسبِ
إنّما أنتَ عددُ أيّامٍ فكلُّ يومٍ يمضي عليكَ يمضي بعضُكَ فخفّض في الطلبِ
وأجمِل في المكتسبِ إنّما يحبّكَ من لا يملقكَ ويثني عليكَ من لا يسمعكَ
إنّما سُمّي العدوُّ عدوًّا لأنّه يعدو عليكَ فمن داهنكَ في معايبكَ فهو العدوُّ
العادي عليكَ إنّما سُمّي الصديقُ صديقًا لأنّه يصدقكَ في نفسكَ
ومعايبكَ فمن فعلَ ذلكَ فاستنم إليهِ فإنّه الصديقُ إنّما سُمّي الرفيقُ
رفيقًا لأنّه يرفقكَ على صلاحِ دينكَ فهو الرفيقُ الشفيقُ إنّما تعرفُ قدرَ
النعمِ بمقاساةِ ضدّها إنّما المرأةُ لعبةٌ فمن اتّخذها فليغطها إنّما
الدنيا جيفةٌ والمتواخونَ عليها أشباهُ الكلابِ فلا تمنعهم أخوتهم من التهارشِ
عليها إنّما أهلُ الدنيا كلابٌ عاويةٌ وسباعٌ ضاريةٌ يهرّ بعضُها
بعضًا ويأكلُ عزيزُها ذليلَها ويقهرُ كبيرُها صغيرَها نعمٌ معقّلةٌ وأخرى
مهملةٌ قد ضلّت عقولُها وركبت مجهولَها إنّما مثلي بينكم كالسراجِ

فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهَا مَنْ وَلَجَهَا   إِنَّمَا أَبَادَ الْقُرُونَ تَعَاقُبُ الْحَرَكَاتِ

وَالسُّكُونِ   إِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكْبٍ وُقُوفٍ لَا يَدْرُونَ مَتَى بِالسَّيْرِ يُؤْمَرُونَ

إِنَّمَا الْمَجْدُ أَنْ تُعْطِيَ فِي الْغُرْمِ وَتَعْفُوَ عَنِ الْجُرْمِ   إِنَّمَا الْعَقْلُ التَّجَنُّبُ مِنَ الْإِثْمِ

وَالنَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَالْأَخْذُ بِالْحَزْمِ   إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّحَرِّي فِي الْمَكَاسِبِ

وَالْكَفُّ عَنِ الْمَطَالِبِ   إِنَّمَا الْكَرَمُ بَذْلُ الرَّغَائِبِ وَإِسْعَافُ الطَّالِبِ

إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ ثُمَّ تَزُولُ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ وَتَقَشَّعُ كَمَا يَتَقَشَّعُ

السَّحَابُ   إِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ   إِنَّمَا

الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا أُوذِيَ صَبَرَ وَإِذَا ظُلِمَ غَفَرَ   إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ

وَقَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ   إِنَّمَا الْكَيِّسُ مَنْ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ وَإِذَا أَذْنَبَ

نَدِمَ   إِنَّمَا زَهِدَ النَّاسُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لِكَثْرَةِ مَا يَرَوْنَ مِنْ قِلَّةِ عَمَلِ مَنْ عَمِلَ

بِمَا عَلِمَ   إِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ قِيدُ قَدِّهِ

مُتَعَفِّرًا عَلَى خَدِّهِ   إِنَّمَا الْحَازِمُ مَنْ كَانَ بِنَفْسِهِ كُلَّ شُغُلِهِ وَلِدِينِهِ كُلَّ

كُلُّ هَمِّهِ وَلِآخِرَتِهِ كُلُّ جِدِّهِ   إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ وَالْآخِرَةُ دَارُ مُسْتَقَرٍّ

فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمُسْتَقَرِّكُمْ وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ   إِنَّمَا

مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفْرٍ نَبَا بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيبٌ فَأَمُّوا مَنْزِلًا خَصِيبًا

وَجَنَابًا مَرِيعًا فَاحْتَمَلُوا وَعْثَاءَ الطَّرِيقِ وَخُشُونَةَ السَّفَرِ وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ

لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ وَمَحَلَّ قَرَارِهِمْ   إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ

فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ وَالذُّنُوبِ وَأَنْ يَكُونَ الشُّكْرُ عَلَى

مُعَافَاتِهِمْ هُوَ الْغَالِبُ عَلَيْهِمْ وَالْحَاجِزُ لَهُمْ   إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ

مَهْمَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ   إِنَّمَا طَبَائِعُ الْأَبْرَارِ طَبَائِعُ مُحْتَمِلَةٌ لِلْخَيْرِ

مَهْمَا حُمِلَتْ مِنْهُ احْتَمَلَتْهُ   إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُهُ الْمَنَايَا وَنَهْبٌ

تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ وَالْحَوَادِثُ   إِنَّمَا لَكَ مِنْ مَالِكَ مَا قَدَّمْتَهُ لِآخِرَتِكَ

وَمَا أَخَّرْتَهُ فَلِلْوَارِثِ   إِنَّمَا النَّاسُ عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ وَمَا سِوَاهُمَا فَهَمَجٌ   إِنَّمَا

السَّعِيدُ مَنْ خَافَ الْعِقَابَ فَأَمِنَ وَرَجَا الثَّوَابَ فَأَحْسَنَ وَاشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ

ومن التردد في مراتعها والحنين الى مواردها اللهم فارحم انين الآنة وحنين الحانة اللهم فارحم حيرتها في مذاهبها وانينها في موالجها اللهم خرجنا اليك حين اعتكرت علينا حدابير السنين واخلفتنا مخايل الجود فكنت الرجاء للمبتئس والبلاغ للملتمس ندعوك حين قنط الانام ومنع الغمام وهلك السوام ان لا تؤاخذنا باعمالنا ولا تأخذنا بذنوبنا وانشر علينا رحمتك بالسحاب المنبعق والربيع المغدق والنبات المونق

آفة الطاعة العصيان آفة النعم الكفران آفة اليقين الشك الشرك

آفة الشرف الكبر آفة الذكاء المكر آفة العبادة الرياء آفة المجد

عوائق القضاء آفة السخاء المن آفة الدين سوء الظن آفة العقل الهوى

آفة النفس الوله بالدنيا آفة المشاورة انتقاض الآراء آفة الملوك سوء السيرة

آفة الوزراء خبث السريرة آفة العلماء حب الرياسة آفة الزعماء ضعف

السياسة آفة الجند مخالفة القادة آفة الرياضة غلبة العادة آفة

الرعية مخالفة الطاعة آفة الورع قلة القناعة آفة القضاة الطمع آفة

العدل قلة الورع آفة الشجاعة اضاعة الحزم آفة القوى استضعاف الخصم

آفة الحلم الذل آفة العطاء المطل آفة الاقتصاد البخل آفة الهيبة المزاح

آفة الطلب عدم النجاح آفة الملك ضعف الحماية آفة العهد قلة الرعاية

آفة الرياسة الفخر آفة النقل كذب الرواية آفة العلم ترك العمل به

آفة العمل ترك الاخلاص فيه آفة الجود الفقر آفة العامة العالم الفاجر

آفَةُ العَدلِ الظّالِمُ الجائِرُ آفَةُ العُمرانِ جَورُ السُّلطانِ آفَةُ القُدرَةِ مَنعُ الإحسانِ آفَةُ اللُّبِّ العُجبُ آفَةُ الحَدیثِ الكِذبُ آفَةُ الأعمالِ عَجزُ العُمّالِ آفَةُ الآمالِ حُضُورُ الآجالِ آفَةُ الوَفاءِ الغَدرُ آفَةُ الحَزمِ فَوتُ الأمرِ آفَةُ الأمانَةِ الخِیانَةُ آفَةُ الفُقَهاءِ عَدَمُ الصِّیانَةِ آفَةُ الجُودِ التَّبذیرُ آفَةُ المَعاشِ سُوءُ التَّدبیرِ آفَةُ الكَلامِ الإطالَةُ آفَةُ العَمَلِ البَطالَةُ آفَةُ النُّجحِ الكَسَلُ آفَةُ الغَناءِ البُخلُ آفَةُ الأمَلِ الأجَلُ آفَةُ الخَیرِ قَرینُ السُّوءِ آفَةُ الاقتِدارِ البَغیُ وَالعُتُوُّ

تمام شد آنچه وارد شده از حكم امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام در حرف الألف بلفظ إذا بمعنی الشرط قال علیه السلام

إذا نَطَقتَ فَاصدُق إذا مَلَكتَ فَارفُق إذا أُعطیتَ فَاشكُر إذا ابتُلیتَ فَاصبِر إذا عاقَبتَ فَارفُق إذا عاتَبتَ فَاستَبق إذا أحبَبتَ فَلا تُكثِر إذا أبغَضتَ فَلا تَهجُر إذا صَنَعتَ مَعرُوفاً فَاستُرهُ إذا صُنِعَ إلَیكَ مَعرُوفاً فَانشُرهُ إذا مَدَحتَ فَاختَصِر إذا ذَمَمتَ فَاقصِر إذا وَعَدتَ فَانجِز

إِذَا أُعْطِيتَ فَأَوْجِزْ إِذَا عَزَمْتَ فَاسْتَشِرْ إِذَا أَمْضَيْتَ فَاسْتَخِرْ إِذَا حَدَّثْتَ

فَاصْدُقْ إِذَا مَلَكْتَ فَأَعْتِقْ إِذَا رُزِقْتَ فَأَنْفِقْ إِذَا جَنَيْتَ فَاعْتَذِرْ

إِذَا جُنِيَ عَلَيْكَ فَاغْتَفِرْ إِذَا عَاقَدْتَ فَأَتْمِمْ إِذَا اسْتَبَنْتَ فَاعْزِمْ إِذَا

وُلِّيتَ فَاعْدِلْ إِذَا ارْتَابَتْ فَافْعَلْ إِذَا ائْتُمِنْتَ فَلَا تَخُنْ وَإِذَا ائْتُمِنْتَ

فَلَا تَخُنْ إِذَا صُنِعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفًا فَاذْكُرْهُ إِذَا صَنَعْتَ مَعْرُوفًا فَانْشُرْهُ

إِذَا رُزِقْتَ فَأَوْسِعْ إِذَا حُرِمْتَ فَاقْنَعْ إِذَا طَعِمْتَ فَاشْبَعْ إِذَا تَأَكَّدَ

الْإِخَاءُ سَمُجَ الثَّنَاءُ إِذَا أَخَيْتَ فَأَكْرِمْ حَقَّ الْإِخَاءِ إِذَا حَضَرَتِ الْآجَالُ

افْتُضِحَتِ الْآمَالُ إِذَا بَلَغْتُمْ نِهَايَةَ الْآمَالِ فَاذْكُرُوا بَغَتَاتِ الْآجَالِ

إِذَا تَغَيَّرَتْ نِيَّةُ السُّلْطَانِ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ إِذَا اسْتَشَاطَ السُّلْطَانُ تَسَلَّطَ

الشَّيْطَانُ إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ إِذَا أَحْلَلْتَ اللَّيَامَ فَاعْتَلِلْ

بِالصِّيَامِ إِذَا أَنْعَمْتَ بِالنِّعْمَةِ فَقَدْ قَضَيْتَ شُكْرَهَا إِذَا صَبَرْتَ لِلْمِحْنَةِ فَلَلْتَ

حَدَّهَا إِذَا أَضَرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا إِذَا عَقَدْتُمْ عَلَى

عزائم خير فامضوها إذا طالت الصحبة تأكدت الحرمة إذا كرمت
القدرة قلت الشهوة إذا أملقتم فتاجروا الله بالصدقة إذا غلبت
عليكم أهواؤكم أوردتكم موارد الهلكة إذا فسدت النية وقعت
البلية إذا حضرت المنية افتضحت الأمنية إذا رأيتم الخير فخذوا به
إذا رأيتم الشر فابعدوا عنه إذا قل الخطاب كثر الصواب إذا ازدحم
الجواب نفي الصواب إذا خفت الخالق فررت إليه إذا قلت الطاعات
كثرت السيئات إذا ظهرت الخيانات ارتفعت البركات إذا
نزل القدر بطل الحذر إذا أحب الله عبدا وعظه بالعبر إذا ملك
الأراذل هلك الأفاضل إذا ساد السفل خاب الأمل إذا استولى
اللئام اضطهد الكرام إذا فسد الزمان ساد اللئام إذا حلت
المقادير بطلت التدابير إذا قلت المقدرة كثر التعلل بالمعاذير
إذا ابيض أسودك مات أطيبك إذا رأيت الله سبحانه يؤنسك بذكره

فَقَد اَحَبَّکَ اِذا رَاَیتَ اللهَ یُوحِشُکَ مِن ذِکرِهِ فَقَد اَبغَضَکَ اِذا اَحبَبتَ

السَّلامَةَ فَاجتَنِب مُصاحَبَةَ الجَهُولِ اِذا قَلَّتِ العُقُولُ کَثُرَتِ الفُضُولُ

اِذا رَاَیتَ عالِماً فَکُن خادِماً اِذا فارَقتَ ذَنباً فَکُن عَلَیهِ نادِماً اِذا

رَاَیتَ اللهَ سُبحانَهُ یُتابِعُ عَلَیکَ النِّعَمَ مَعَ المَعاصی فَهُوَ استِدراجٌ لَکَ

اِذا تَفَقَّهَ الرَّفیعُ تَواضَعَ اِذا تَفَقَّهَ الوَضیعُ تَرَفَّعَ اِذا قامَ اَحَدُکُم

اِلَی الصَّلوةِ فَلیُصَلِّ صَلوةَ مُوَدِّعٍ اِذا اَرَدتَ اَن تُطاعَ فَاسئَل ما یُستَطاعُ

اِذا حَسُنَ الخُلقُ لَطُفَ النُّطقُ اِذا قَوِیَتِ الاَمانَةُ کَثُرَ الصِّدقُ اِذا کَمُلَ

العَقلُ نَقَصَ الشَّهوَةُ اِذا تَباعَدَتِ المُصیبَةُ قَرُبَتِ السَّلوَةُ اِذا طَلَبتَ

العِزَّ فَاطلُبهُ بِالطّاعَةِ اِذا طَلَبتَ الغِنا فَاطلُبهُ بِالقَناعَةِ اِذا لَم

یَکُن ما تُریدُ فَرِد ما یَکُونُ اِذا ظَهَرَتِ الرِّیبَةُ ساءَتِ الظُّنُونُ اِذا

لَم یَکُن ما تُریدُ فَلا تُبَل کَیفَ کُنتَ اِذا غُلِبتَ عَلَی الکَلامِ فَاِیّاکَ اَن تُغلَبَ

عَلَی السُّکُوتِ اِذا کَثُرَت ذُنُوبُ الصَّدیقِ قَلَّ السُّرُورُ بِهِ اِذا اَبصَرَتِ

العين الشهوة عميت عن العاقبة إذا أحب الله عبداً ألهمه حسن العبادة

إذا اقترن العزم بالحزم كملت السعادة إذا قصرت يدك بالمكافاة

فأطل لسانك بالشكر إذا نزلت بك النعمة فاجعل قراها الشكر إذا

رأيت مظلوماً فأعنه على الظالم إذا رعيت المكارم فاجتنب المحارم

إذا البقاء لا يوجد فالنعيم زايل إذا كان القدر لا يرد فالاحتراس باطل

إذا استخلص الله عبداً ألهمه الديانة إذا أحب الله سبحانه عبداً حبب

إليه الأمانة إذا قويت فاقو على طاعة الله سبحانه إذا ضعفت فاضعف

عن معاصي الله سبحانه إذا فقهت فتفقه في دين الله سبحانه إذا

اتقيت فاتق محارم الله إذا هرب الزاهد من الناس فاطلبه إذا طلب

الزاهد الناس فاهرب منه إذا أكرم الله عبداً شغله بمحبته إذا

اصطفى الله عبداً جلببه خشيته إذا رأيت ربك يتابع عليك النعم

فاحذره إذا رأيت ربك يوالي عليك البلاء فاشكره إذا كملت

بالكلمة ملكتك وان سكتّ عنها ملكتها اذا اخذت نفسك بطاعة الله

اكرمتها وان ابذلتها في معاصي الله ابتذلتها اذا اضللت عن حكم الله

فقف عند قدرته فانه ان فاتك من حكمته ما يشفيك فلن يفوتك من قدرته

ما يكفيك اذا وثقت بمودة اخيك فلا تبال متى لقيته ولقيك اذا حلمت

عن السفيه غممته فزده غمًّا بحلمك عنه اذا احسنت الى اللئيم ترك باحسانك

اليه اذا لم تكن عالمًا ناطقًا فكن مستمعًا واعيًا اذا صعدت روح

المؤمن الى السماء تعجبت الملائكة وقالت عجبًا له كيف نجا من دار فسد فيها

خيارنا اذا علوت فلا تفكر فيمن دونك من الجهال ولكن تقتد بمن فوقك

من العلماء اذا كان هجوم الموت لا يؤمن فمن العجز ترك التأهب له اذا

امضيت امرًا فامضه بعد الروية ومراجعة المشورة ولا تؤخر عمل يوم

الى غد وامض لكل يوم عمله اذا نفذ حكمك في نفسك تداعت نفس

الناس الى عدلك اذا اردت ان تعظم محاسنك عند الناس فلا تعظم

في عينك   إذا بلغ اللئيم فوق مقداره تنكرت أحواله   إذا رأيت في
غيرك خلقا ذميما فتجنب من نفسك أمثاله   إذا أحب الله عبدا خطر عليه
العلم   إذا أحب الله عبدا زينه بالسكينة والحلم   إذا أحب الله عبدا
ألهمه الصدق   إذا أكرم الله عبدا أعانه على إقامة الحق   إذا لوحت
للعاقل فقد أوجعته عتابا   إذا حلمت عن الجاهل فقد أوسعته عتابا
إذا قدمت الفكر في أفعالك حسنت عواقبك في كل أمر   إذا وصلت إليكم
أطراف النعم فلا تنفروا أقصاها بقلة الشكر   إذا صعبت عليك نفسك
عن نفسك تذل لك   إذا خفت صعوبة أمر فاصعب له يذل لك وخادع
الناس عن أمثاله يذل لك   إذا دعتك القدرة على ظلم الناس فاذكر
قدرة الله سبحانه على عقوبتك وذهاب ما أتيت إليهم عنهم وبقاءه عليك
إذا أحب الله عبدا بغض إليه المال وقصر منه الآمال   إذا أحب الله
بعبد شرا حبب إليه المال وبسط منه الآمال   إذا أحب الله عبدا رزقه

قلبا سليما وخلقا قويما   إذا أراد الله بعبد خيرا منحه عقلا قويما وعملا مستقيما

إذا أراد الله بعبد خيرا أعف بطنه وفرجه   إذا أراد الله بعبد خيرا ألهمه

القناعة فأصلح له زوجه   إذا أراد الله بعبد خيرا أعف بطنه عن الطعام

وفرجه عن الحرام   إذا أراد الله سبحانه صلاح عبد ألهمه قلة الكلام وقلة

الطعام وقلة المنام   إذا بني الملك على قواعد العدل ودعائم العقل نصر الله

مواليه وخذل معاديه   إذا هممت بأمر فاجتنب ذميم العواقب فيه   إذا مددت

لقصدك فكن أخشع ما يكون لربك   إذا عجز عن الضعفاء نيلك فليسعهم

رحمتك   إذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا   إذا كنت في إدبار والموت

في إقبال فما أسرع الملتقى   إذا أمكنتك الفرصة فانتهزها فإن إضاعة

الفرصة غصة   إذا أراد الله سبحانه إزالة نعمة عن عبد كان أول ما يغير

عقله وأشد شيء عليه فقده   إذا أقبلت الدنيا على عبد كسته محاسن غيره

وإذا أدبرت عنه سلبته محاسنه   إذا أراد أحدكم أن لا يسأل الله سبحانه

نيا الا اعطاه فليئس من الناس ولا يكن له رجاء الا الله سبحانه اذا هبت

امرا فقع فيه فان شدة توقيه اشد من الوقوع فيه اذا ازادك السلطان

تقربا فزده اجلالا اذا ازادك الكريم اخلالا فزده اذلالا اذا

امطر التحاسد انبت التفاسد اذا ثبت الود وجب الترافد والتعاضد

ذا اراد الله بعبد خيرا فقهه في الدين والهمه اليقين اذا فاتك

من الدنيا شئ فلا تحزن واذا احسنت فلا تمنن اذا جمعت المال فانت

فيه وكيل [illegible] يسعد به وتشقى انت اذا قدمت مالك لاخرتك

واستخلفت الله سبحانه على من خلفته من بعدك سعدت بما قدمت و

احسن الله لك الخلافة على من خلفت اذا اراد الله بعبد خيرا الهمه القناعة

فاكتفى بالكفاف واكتسى بالعفاف اذا اراد الله بعبد خيرا الهمه

الاقتصاد وحسن التدبير وجنبه سوء التدبير والاسراف اذا ملئ البطن

من المباح عمي القلب عن الصلاح اذا اعرضت عن دار الفناء وتولهت

بدار البقاء فقد فاز قدحك وفتحت لك ابواب النجاح وظفرت بالفلاح
اذا اتخذت ولينك اخا فكن له عبدا وامنحه صدق الوفاء وحسن الصفاء
اذا كان في الرجل خلة رايقة فانتظروا منه اخواتها   اذا دعاك القرآن
الى خلة جميلة تجد نفسك بامثالها   اذا اتتك المحن فاقعد لها فان
قيامك فيها زيادة فيها   اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك
بين مزية اللسان وفضيلة الاحسان   اذا امنت بالله سبحانه واتقيت
محارمه احلك دار الامان واذا ارضيته تغمدك بالرضوان   اذا سألت
فاسئل تفقها ولا تسئل تعنتا فان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم وان
العالم المتعنت شبيه بالجاهل   اذا اتقيت المحرمات وتورعت عن
الشبهات واديت المفترضات وتنفلت بالنوافل فقد اكملت في الفضائل
اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابدأ بالصلوة على النبي صلوات الله
عليه وآله ثم اسئل الله حاجتك فان الله سبحانه اكرم ان يسئل حاجتين

فقدموا الدارع واخروا الحاسر وعضوا على الاضراس فانه انبا للسيوف عن الهام والتووا في اطراف الرماح فانه امور للاسنة وغضوا الابصار فانه اربط للجاش واسكن للقلوب واميتوا الاصوات فانه اطرد للفشل

تنفی احدهما ویمنع الاخری اذا استولی الصلاح علی الزمان واهله

ثم اساء الظن رجل برجل لم تظهر منه خزیة فقد ظلم واعتدی اذا

استولی الفساد علی الزمان واهله ثم احسن الظن رجل برجل فقد

غرر اذا رای احدکم المنکر ولم یستطع ان ینکره بیده ولسانه و

انکره بقلبه وعلم الله صدق ذلک منه فقد انکر اذا زکی احد منکم

المتقین خاف مایقال له فیقول انا اعلم بنفسی من غیری وربی اعلم بی

منی اللهم لاتؤاخذنی بما یقولون واجعلنی افضل مایظنون اذا رایتم

الخیر فسارعوا الیه واذا رایتم الشر فتباعدوا عنه وکنتم بالطاعات عاملین

وفی المکارم متنافسین کنتم محسنین فایزین اذا وجدت من اهل

الفاقة من یحمل لک الزاد الی یوم القیمة فیوافیک به غدا حیث تحتاج

الیه فاغتنمه وحمله ایاه واکثر من تزویده وانت قادر علیه فلعلک

ان تطلبه فلا تجده اذا انکرت من عقلک شیئا فاقتد برای عاقل

يُزِيلُ مَا أَنكَرْتَهُ   إِذَا سَمِعْتُمُ العِلْمَ فَاكْفُوا عَلَيْهِ وَلَا تَشُوبُوهُ بِهَزْلٍ فَتَمُجَّهُ

القُلُوبُ   إِذَا رُمْتُمُ الِانْتِفَاعَ بِالعِلْمِ فَاعْمَلُوا بِهِ وَأَكْثِرُوا الفِكْرَ فِي مَعَانِيهِ

تَعِيهِ القُلُوبُ   إِذَا غَلَبَتْ عَلَيْكَ الشَّهْوَةُ فَاغْلِبْهَا بِالِاخْتِصَارِ   إِذَا

غَلَبَ عَلَيْكَ الغَضَبُ فَاغْلِبْهُ بِالحِلْمِ وَالوَقَارِ   إِذَا فَاجَأَكَ البَلَاءُ فَتَحَصَّنْ

بِالصَّبْرِ وَالِاسْتِظْهَارِ   إِذَا ظَهَرَ غَدْرُ الصَّدِيقِ سَهُلَ هَجْرُهُ   إِذَا كَرُمَ أَصْلُ

الرَّجُلِ كَرُمَ مَغِيبُهُ وَمَحْضَرُهُ   إِذَا لَمْ تَنْفَعِ الكَرَامَةُ فَالإِهَانَةُ أَحْزَمُ وَإِذَا

لَمْ يَنْجَعِ السَّوْطُ فَالسَّيْفُ أَحْسَمُ   إِذَا كُنْتَ جَاهِلاً فَتَعَلَّمْ وَإِذَا سُئِلْتَ عَمَّا

لَا تَعْلَمُ فَقُلِ اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ   إِذَا سَمِعْتَ مِنَ المَكْرُوهِ مَا يُؤْذِيكَ فَتَطَأْطَأْ

لَهُ يُخْطِئْكَ   إِذَا كَتَبْتَ كِتَاباً فَأَعِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خَتْمِهِ فَإِنَّكَ تَخْتِمُ عَلَى

عَقْلِكَ   إِذَا زَادَ عُجْبُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ فَحَدَثَتْ لَكَ أُبَّهَةٌ أَوْ

مَخِيلَةٌ فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللهِ وَقُدْرَتِهِ بِمَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ

فَإِنَّ ذَلِكَ يُلَيِّنُ مِنْ جِمَاحِكَ وَيَكُفُّ مِنْ غَرْبِكَ وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ مِنْ عَقْلِكَ

إذا شاب العاقل شبّ عقله إذا شاب الجاهل شبّ جهله إذا قلّ أهل

التفضّل هلك أهل التجمّل إذا رغبت في مكارم نفسك فعليك بالاقتصاد

والتورّع والتقلّل إذا طابق الكلام نيّة المتكلّم قبله السامع وإذا

خالف نيّته لم يحسن موقعه من قلبه إذا علم الرجل زاد أدبه وتضاعفت

خشيته من ربّه إذا كانت محاسن الرجل أكثر من مساويه فذلك الكامل

وإذا كان متساوي المحاسن والمساوي فذلك المتماسك وإذا زادت مساويه

على محاسنه فذلك الهالك إذا كثر الناعي إليك قام الناعي بك

إذا أحبّ الله عبداً ألهمه رشده ووفّقه لطاعته إذا كان الحلم مفسدة

كان العفو معجزة ممّا ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلم

في حرف الباء بالباء الزائدة قال عليه السلم بالشكر تدوم النعمة

بالتواضع تكون الرفعة بالإفضال تعظم الأقدار بالصمت يكثر الوقار

بحسن الموافقة تدوم الصحبة بالوقار تكثر الهيبة بالحلم تكثر الأنصار

بالهدى يكثر الاستبصار بالإيثار يسترق الأحرار بالإحسان يستعبد
الإنسان بالمن يكدر الإحسان بالنصفة تدوم الوصلة بالمواعظ
تنجلي الغفلة بالعلم تعرف الحكمة بالتواضع تزان الرفعة بالتودد تكون
المحبة بالبخل تكثر المسبة بالتوفيق تكون السعادة بالجود تكون السيادة
بالشكر تستجلب الزيادة باليقين تتم العبادة بحسن العشرة تدوم
المودة بالرفق تتم المروة بكثرة المن تكفر الصنيعة بكثرة الجزع تعظم
الفجيعة بالمكاره تنال الجنة بالصبر تخف المحنة بالإيمان يكون
النجاة بالعافية توجد لذة الحياة بالعقل يستخرج غور الحكمة بذكر
تستنزل النعمة بالإيمان يستدل على الصالحات بالعدل تتضاعف
البركات بالعقل تنال الخيرات بالبر يملك الحر بفعل المعروف
يستدام الشكر بالعدل تصلح الرعية بالفكر تصلح الروية بالتعلم
ينال العلم بالكظم يكون الحلم بالعلم تكون الحياة بالصدق تكون

تنبيه بتكلف وانما المال مال الله الا وان اعطاء المال في غير حقه تبذير واسراف وهو يرفع صاحبه في الدنيا ويضعه في الآخرة ويكرمه في الناس ويهينه عند الله ولم يضع امرؤ ماله في غير حقه وعند غير اهله الا حرمه الله شكرهم وكان لغيره ودهم فان زلت به النعل يوما فاحتاج الى معونتهم فشر خدين والأم خليل

النجاة بالكذب يتزين اهل النفاق بالشره تشان الاخلاق بالقنوع
تكمل المروة بالتواخي في الله تثمر الاخوة بالتأني تسهل المطالب بالتصبر
تدرك الرغائب بالصحة تستكمل اللذة بالزهد تثمر الحكمة بالظلم
تزول النعم بالبغي تجلب النقم بالافضال تسترق الاعناق بحسن
العشرة تأنس الرفاق بالعلم يستقيم المعوج بالحق يستظهر المحتج
بالرفق تدرك المقاصد بتحمل المؤن تكثر المحامد بالعفاف تزكو
الاعمال بالصدقة تفسح الآجال بالدعاء يستدفع البلاء بحسن
الافعال يحسن الثناء بالاخلاص ترفع الاعمال بالطاعة يكون
الاقبال بالقناعة يكون العز بالطاعة يكون الفوز بالتكبر
يكون المقت بالتواني يكون الفوت بالفناء تختم الدنيا بالحزم
يكون الغنا باليأس يكون الغنا بالمعصية يكون الشقا بعوارض
الآفات تتكدر النعم بالايثار يستحق اسم الكرم بقدر اللذة يكون

التنغيص بقدر السرور يكون التنغيص بركوب الاهوال تكتسب الاموال

بالصدق تتزين الاقوال بالسخاء تزان الامال بالاخلاص يتفاضل

العمال بالجود تسود الرجال بلين الجانب تأنس النفوس بالاقبال

تطرد النحوس بحسن الاخلاق يطيب العيش بكثرة الغضب يكون الطيش

بعدل المنطق تجب الجلالة بالعدول عن الحق تكون الضلالة

بالسيرة العادلة يقهر المناوى باكتساب الفضائل يكبت المعادى

بدوام ذكر الله تنجاب الغفلة بحسن العشرة تدوم الوصلة بتكرار الفكر

تنجاب الشك بدوام الشك يحدث الشرك بالحكمة يكشف غطاء العلم

بوفور الحق يتوفر الحلم بالعقول تنال ذروة الجود بالصبر تدرك

معالي الامور بقدر الهمم تكون الهموم بقدر النية يكون الغم

والهموم بالتقوى تقطع حمة الخطايا بالورع يكون التنزه من الدنايا

بحسن الاخلاق تدر الارزاق بحسن الصحبة تكثر الرفاق بصدق الورع

بحفظ الدين بالرضا بقضاء الله يستدل على حسن اليقين بالصالحات
يستدل على الإيمان بحسن التوكل يستدل على حسن الإيقان
بكثرة التواضع يستدل على تكامل الشرف بكثرة التكبر يكون التلف
بصحة المزاج يوجد لذة الطعم بأصالة الرأي يقوى الحزم بترك
ما لا يعنيك يتم العقل بكثرة الاحتمال يكثر الفضل بالإيثار
على نفسك تملك الرقاب بتجنب الرذائل تنجو من المعاب بالعمل يحصل
الثواب لا بالأمل بحسن العمل تجني ثمرة العلم لا بحسن القول بالعمل
تحصل الجنة لا بالأمل بالأعمال الصالحات تعلو الدرجات بغلبة
العادل الوصول إلى أشرف المقامات بالإحسان تملك القلوب
بالسخاء تستر العيوب بخفض الجناح تنتظم الأمور بالفجائع يتنغص
السرور بالطاعة تزلف الجنة للمتقين بالمعصية توصد النار للغاوين
بتقدير أقسام الله للعباد قام وزن العالم وتمت هذه الدنيا لأهلها بالصدق

والوفاء تكمل المروة لأهلها بالرفق تهون الصعاب بالتأني تسهل الأسباب

بالاحتمال والحلم يكون لك الناس أنصارا وأعوانا بإغاثة الملهوف

تكون لك من عذاب الله حصنا بفضل الرسول يستدل على عقل المرسل بالبشر

وبسط الوجه يحسن موقع البذل بإيثار حب العاجلة صار من صار إلى

سوء الآجلة بقدر علو الرفعة يكون نكاية الوقعة بالتقوى قرنت

العصمة بالعفو تستنزل الرحمة بالعقل كمال النفس بالمجاهدة

صلاح النفس بالعقل صلاح كل أمر بالجهل يستثار كل شر بالفكر

تنجلي غياهب الأمور بالإيمان يرتقى إلى ذروة السعادة ونهاية

الحبور بالتوبة تمحص السيئات بالإيمان يستدل على الصالحات

بالطاعة يكون الإقبال بالتقوى تزكو الأعمال بكثرة الإفضال

يعرف الكريم بكثرة الاحتمال يعرف الحليم بالإحسان تملك

الأحرار بحسن الوفاء يعرف الأبرار بحسن الطاعة يعرف الأخيار

بالادب يشحذ الفطن بالورع يتزكى المؤمن بالجود يبتنى المجد ويجلب

الحمد بالاحسان تغمد الذنوب بالغفران يعظم المجد بالرفق تدرك

المقاصد بالبذل تكثر المحامد بالاحسان تملك القلوب

بالافضال تستر العيوب بالتودد تتأكد المحبة بالرفق تدوم الصحبة

ببذل الرحمة تستنزل الرحمة ببذل النعمة تستدام النعمة بالتعب

الشديد تدرك الدرجات الرفيعة والراحة الدائمة بصلة الرحم

تستدر النعم بقطيعة الرحم تستجلب النقم بتكرار الفكر تسلم

العواقب بحسن النيات تنجح المطالب بالنظر في العواقب تؤمن المعاطب

بالاستبصار يحصل الاعتبار بلزوم الحق يحصل الاستظهار بالاخبات

يسترق الرقاب بملك الشهوة التنزه عن كل عاب بالبكاء من خشية الله

تمحص الذنوب بالرضا عن النفس تظهر السوات والعيوب بالتوبة

تكفر الذنوب ببلوغ الآمال يهون ركوب الاهوال بالاطماع

...ه قبل حلوله واعدوا له قبل نزوله بادروا في فنية الارشاد وراحة

الاجساد ومهل البقية وانف المشية بادروا باعمالكم وسابقوا

اجالكم فانكم مدينون بما اسلفتم ومجازون بما قدمتم ومطالبون بما خلفتم

بادروا اجالكم باعمالكم فانكم مرتهنون بما اسلفتم ومطالبون بما خلفتم

بادروا الامل وسابقوا هجوم الاجل فان الناس يوشك ان ينقطع بهم

الامل فيرهقهم الاجل بادروا صالح الاعمال والخناق مهمل والروح

مرسل بادروا شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك بادر غناك

قبل فقرك وحياتك قبل موتك مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب

عليه السلام في حرف الباء الثابتة بلفظ بئس فمن ذلك قوله عليه السلام

بئس الداء الحمق بئس الشيمة الخرق بئس الرفيق الحرص بئس الاختيار

النقص بئس الشيمة النميمة بئس الطمع الشره بئس الطعام الحرام

بئس القوت اكل مال الايتام بئست القلادة قلادة الآثام بئس الصديق

الملوك بئس النتيجة الغلول بئس العادة الفضول بئس القرين الجهول

بئس الوجه الوقاح بئس الشيمة الالحاح بئس القرين العدو بئس الجار

جار السوء بئس الرفيق الحسود بئس العشير الحقود بئس العمل المعصية

بئس الرجل من باع دينه بدنيا غيره بئس السياسة الجور بئس الذخر

فعل الشر بئس الظلم ظلم المستسلم بئس الكسب الحرام بئس قرين الورع

الشبع بئس قرين الدين الطمع بئس المنطق الكذب بئس القلب سوء

الادب بئس السعي التفرقة بين الاليفين بئست القلادة قلادة الدين

بئس الاستعداد الاستبداد بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد

بئس الغريم النوم يفني قصير العمر ويفوت كثير الاجر بئس [illegible] الغضب

يبدي المعايب ويدني الشر ويباعد الخير بئس الخليقة البخل بئس الشيمة

الامل يفني الاجل ويفوت العمل بئست الدار الدنيا بئس الاختيار

التعوض بما يفنى عما يبقى مما ورد في حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه

في حرف الباء بالباء الثانية باللفظ المطلق قال عليه السلام

بكر السبت والخميس بركة   بر الوالدين أكبر فريضة   بطن المرء عدوه
بعد المرء عن الدنية فتوة   بركة المال في الصدقة   بر الرجل ذوي رحمه
صدقة   بلاء الانسان في لسانه   بيان الرجل ينبئ عن قوة جنانه
باكر الطاعة تسعد   بادر الخير ترشد   بكاء العبد من خشية الله يمحص
ذنوبه   بلاء الرجل على قدر إيمانه ودينه   بركة العمر في حسن العمل
بلاء الرجل طاعة الطمع والأمل   بذل العلم زكوة العلم   بالعلم
تدرك درجة الحلم   بذل العطاء زكوة النعماء   بقية السيف أنمى
عددا وأكثر ولدا   بذل الجاه زكوة الجاه   باكروا فالبركة في المباكرة
وشاوروا فالنجح في المشاورة   بذل ماء الوجه في الطلب أعظم من قدر
الحاجة وإن عظمت وأنجح فيها الطلب   بخ بخ لعالم علم فكف وخاف
البيات فأعد واستعد إن سئل أفصح وإن ترك صمت كلامه جواب

وسكوته عن غير عيّ عن الجواب   بذل التحية من حسن الاخلاق والسجية

بذل اليد بالعطية اجمل منقبة وافضل سجية   بذل الوجه الى اللئام

الموت الاكبر   بشّر نفسك اذا صبرت بالنجح والظفر   برّوا اباكم يبرّكم

ابناؤكم   برّوا ايتامكم وواسوا فقراءكم وارفقوا بضعفائكم   بينكم وبين الموعظة

حجاب من الغفلة والغرّة   بعد الاحمق خير من قربه وسكوته خير من نطقه

بشرك اول برك ووعدك اول عطائك   بشرك يدل على كرم نفسك

وتواضعك ينبئ عن شريف خلقك   بقاؤك الى فناء وفناؤك الى بقاء

بيعوا ما يفنى بما يبقى وتعوّضوا بنعيم الاخرة عن شقاء الدنيا   بسط اليد

بالعطاء يجزل الاجر ويضاعف الجزاء   في ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله

بلّغ عن ربه معذرا ونصح لامته منذرا ودعا الى الجنة مبشرا   بنا اهتديتم في

الظلماء وبنا تسنّمتم العلياء وبنا انفجرتم عن السرار   بنا فتح الله وبنا يختم

وبنا يمحو ما يشاء ويثبت وبنا يدفع الله الزمان الكلب وبنا ينزل الغيث

فلا يغرنكم بالله الغرور وقال عليه السلام في وصف المؤمن بشر المؤمن

في وجهه وحزنه في قلبه اوسع شيء صدرا واذل شيء نفسا يكره الرفعة ويشنأ

السمعة طويل غمه بعيد همه كثير صمته مشغول وقته صبور شكور مغمور

بفكرته ضنين بخلته سهل الخليقة لين العريكة اصلب من الصلد وهو

اذل من العبد تم ما ورد من حکم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام وفي

التاء وقال عليه السلام تاجر الله تربح توسل بطاعة الله تنجح

تمام العلم استعماله تمام العمل استكماله تورع معاصي الله تفلح تعال

بالخير تنجح تواضع لله يرفعك تمسك بطاعة الله يزلفك تعجيل المعروف

ملاك المعروف تضييع المعروف وضعه في غير معروف تاخير العمل

عنوان الكسل تصفية العمل اشد من العمل تاج الملك عدله تزكية

الرجل عقله تواضع المرء يرفعه تكبر المرء يضعه تقرب العبد

الى الله سبحانه باخلاص نيته تعلم تعلم تكرم تكرم تفضل تخدم واعلم

تقدّم تمام الشرف التواضع تمام السودد ابتداء الصنايع تمام العلم
العمل بموجبه تمام الاحسان ترك المنّ به تنزيل المثوبة على قدر المصيبة
تنزل من الله المعونة على قدر المعونة تكاد ضماير القلوب تطّلع على سراير
الغيوب به تجرّع غصص الحلم يطفى نار الغضب تحرّى الصدق وتجنّب
الكذب اجمل شيمة وافضل ادب تأمّل العيب عيب تهوين الذنب
اهون من ركوب الذنب تعجيل السراج نجاح وتعجيل الاستدراك
اصلاح تدبّروا آيات القرآن واعتبروا به فانّه ابلغ العبر تبرّ الباقى
من الفانى من اشرف النظر تاج الرجل عفافه وزينته انصافه ثقة
المؤمن فى قلبه وتوبته فى اعترافه تلويح زلّة العاقل له امضّ من عتابه
ترك جواب السفيه ابلغ جوابه توقّوا المعاصى واجتنّوا انفسكم عنها فانّ
الشقى من اطلق فيها عنانه تكلّموا تعرفوا فانّ المرء مخبوّ تحت لسانه تحرّ
رضا الله وتوقّ سخطه وزعزع قلبك بخوفه تحرّ رضا الله برضاك بقدره

تحبّب الی الله تعالی بالرغبة فیما لدیه توکّل علی الله سبحانه فانّه قد توکّل
بکفایة المتوکّلین علیه تقرّب الی الله سبحانه فانّه یزلف المتقرّبین
الیه تحبّب الی الناس بالزهد فیما بین ایدیهم تقرّبا لمحبّة منهم تحلّ
بالیأس ممّا فی ایدی الناس تسلم من غوائلهم وتحرز المودّة منهم
تمسّک بکلّ صدیق افادک عند نکبة الدهر تجلب الصبر والیقین
فانّهما نعم العدّة فی الرخاء والشدّة تامیل الناس خیرک خیر من خوفهم
کذلک تحلّ بالسخاء والورع فهما حلیة الایمان واشرف خلالک
تارک العمل بالعلم غیر واثق بثواب العمل تارک التاهّب للموت واغتنام
المهل غافل عن هجوم الاجل ترحلوا فقد جدّ بکم واستعدّوا للموت
فقد ظلّکم تخفّفوا فانّ الغایة امامکم والساعة من ورائکم تحدوکم
تذلّ الامور للمقادیر حتّی یکون الحتف فی التدبیر تزوّدوا من
ایّام الفناء للبقاء فقد دللتم علی الزاد وامرتم بالظعن وحثثتم علی المسیر

فیه حیاة للقلب المیت وبصر للعین العمیاء واذن للاذن الصمّاء وریّ للظمآن وفیها الغنی کلّه والسلامة کتاب الله تبصرون به وتنطقون به وتسمعون به وینطق بعضه ببعض ویشهد بعضه علی بعض ولا یختلف فی الله ولا یخالف بصاحبه عن الله قد اصطلحتم علی الغلّ فیما بینکم ونبت المرعی علی دمنکم وتصافیتم علی حبّ الآمال وتعادیتم فی کسب الاموال لقد استهام بکم الخبیث وتاه بکم الغرور والله المستعان علی نفسی وانفسکم

والذی نصرهم وهم قلیل ... باعزاز الحوزة وستر العورة وقد توکّل الله لاهل هذا الدین

تيسّر لسفرك وشمّ برق النجاة وارحل مطايا التشمير تعرف جماعة الزهد
في اثر النعمة وكثرة الذل في المحنة ترك الذنب شديد واشدّ
منه ترك الجنة تولّوا من انفسكم تاديبها واعدلوا بها عن ضراوة عاداتها
تولّي الارذال والاحداث الدول دليل انحلالها وادبارها تاتيك
اشياء تستكثرها اذا جمعتها وتستقلها اذا قسمتها تحرّمن امرك
ما يقوم به عذرك وتثبت به حجتك ويقوى اليك برشدك تقاضَ نفسك
بما يجب عليها تامن تقاضي غيرك لك واستقض عليها تغن عن استقصاء
غيرك عليك ترك الشهوات افضل عبادة واجمل عادة تجاوز مع
القدرة واحسن مع الدولة تكمل لك السيادة تعلّموا العلم تعرفوا
به واعملوا به تكونوا من اهله تحبّب الى خليلك يحبّك واكرمه
يكرمك وآثره على نفسك يؤثرك على نفسه واهله تجرّع الغصص فاني
لم ار جرعة احلى منها عاقبة ولا الذّ مغبّة تبتنا الاخوة في الله على

التناصح في الله والتباذل في الله والتعاون على طاعة الله والتناهي عن

معاصي الله والتناصر في الله واخلاص المحبة تخليص النية من الفساد

اشد على العاملين من طول الاجتهاد تحلوا بالاخذ بالفضل والكف

عن البغي والعمل بالحق والانصاف من النفس واجتناب الفساد واصلاح

المعاد تزودوا من الدنيا ما تحوزون به انفسكم غدا وخذوا من الفناء

للبقاء … الحياء وادرع الوفاء واحفظ الاخاء واقلل محادثة النساء

يكمل لك … تعالى الله من قوي ما احلمه وتواضعت من ضعيف

ما اجرأك على معصيته عنوا الوجوه لعظمة الله وتجل القلوب من مخافته

وتهالك النفوس على مراضيه تنفسوا قبل ضيق الخناق وانقادوا قبل عنف

السياق تجنبوا البخل والنفاق فهما من اذم الاخلاق تعلموا القرآن

فانه ربيع القلوب واستشفوا بنوره فانه شفاء الصدور تعرف حماقة

الرجل في ثلاث كلامه فيما لا يعنيه وجوابه عما لا يسئل عنه وتهوره في الامور

تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم ولمن تعلمونه ولا تكونوا من جبابرة العلماء

فلا يقوم جهلكم بعلمكم تجنبوا تضاغن القلوب وتشاحن الصدور وتدابر

النفوس وتخاذل الايدي تملكوا امركم تفكر قبل ان تعزم وشاور

قبل ان تقدم وتدبر قبل ان تهجم تجرع مضض الحلم فانه راس الحكمة وثمرة

العلم تعلم العلم فانك ان كنت غنيا زانك وان كنت فقيرا صانك توخ

الصدق والامانة ولا تكذب من كذبك ولا تخن من خانك تعلموا العلم

وتعلموا مع العلم السكينة والحلم فان العلم خليل المؤمن والحلم وزيره

وقال عليه السلم في حق من ذمه تغلبه نفسه على ما يظن ولا يغلبها

على ما استيقن قد جعل هواه اميره واطاعه في ساير اموره توقوا البرد

في اوله وتلقوه في آخره فانه يفعل في الابدان كما يفعل في الاغصان اوله

يحرق وآخره يورق وقال عليه السلم في ذكر الاسلام تبصرة لمن

عزم وآية لمن توسم وعبرة لمن اتعظ ونجاة لمن صدق تحر رضا الله وتجنب

الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى ويعطف الرأي على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأي حتى تقوم

سخطه فانه لا بدل لك بنعمته ولا غناء بك عن مغفرته ولا ملجأ لك منه

الا اليه توق سخط من لا يحبك الا طاعته ولا يرديك الا معصيته ولا

يسعك الا رحمته والتجئ اليه وتوكل عليه تنزه عن الشيء اذا منعته بقلة

ما يمنعك اذا اوتيته تنافسوا في الاخلاق الرغيبة والاخلاق العظيمة

والاخطار الجليلة يعظم لكم الجزاء تبادروا المكارم وسارعوا الى تحمل المغارم

والسعوا في [illegible] من هو نائم يحسن لكم في الدارين الجزاء وتنالوا من الله

عظيم الحباء تحضوا الخلال الحمد من الحفظ للجار والوفاء بالذمار و

الطاعة لله و[illegible]ية للكبر وتحلوا بمكارم الخلال تبادروا الى محامد

الافعال وفضائل الخلال وتنافسوا في صدق الاقوال وبذل الاموال

تقرب الى الله سبحانه بالسجود والركوع والخضوع لعظمته والخشوع تادم

بالجوع وتادب بالقنوع تداو من داء الفترة في قلبك بعزيمة ومن كرى

الغفلة في ناظرك بيقظة تمسك بحبل القرآن وانتصحه وحلل حلاله

وحرّم حرامه واعمل بعزائمه واحكامه   تخيّر لنفسك من كل خلق باحسنه

فان الخير عادة   تجنّب من كل خلق اسواه وجاهد نفسك على تجنّبه

فان الشر لجاجة   تجاوز عن الزلل واقل العثرات ترفع لك الدرجات تغمّد

الذنوب بالغفران سيّما في ذوي المروّة والهيآت   تعجيل البرّ زيادة

في البر   تأخير الشر افادة خير   تغافل يحمد امرك   تحمّل يحمد قدرك تدارك

في اخر عمرك ما ضيّعته في اوّله يسعد منقلبك   تزكية الاشرار من اعظم

الاوزار   تفكرك يفيدك الاستبصار ويكسبك الاعتبار   تكبّرك في

الولاية ذلّ في العزل   تكبّرك بما لا يبقى لك ولا تبقى له من عظم الجهل

تعجيل اليأس احد الظفرين   توقّع الفرج احد الراحتين   تعلّم علم من يعلم

وعلّم علمك من يجهل فاذا فعلت ذلك علمت ما جهلت وانتفعت بما علمت

تتبّع العورات من اعظم السوآت   تتبّع العيوب من اقبح العيوب وشرّ السيّئات

تواضع الشريف يوجب كرامته   تكبّر الدني يدعو الى اهانته   تنافس

اليوم في النار ثم ان يرجوا الامان ... الذنوب والمعصية ويكون ... وبما خبرتهم غيرهم فكيف بالعائب ... ذكر موضع الغالب عليهم ... الذي عاب اخاه وعيره ببلواه اما ذكر موضع ستر الله عليه من ذنوبه مما هو اعظم من الذنب الذي عابه به وكيف يذمه بذنب قد ركب مثله فان لم يكن ركب ذلك الذنب بعينه فقد عصى الله فيما سواه مما هو اعظم منه وايم الله لئن لم يكن عصاه في الكبير وعصاه في الصغير لجرأته على عيب الناس اكبر يا عبد الله لا تعجل في عيب احد بذنبه فلعله مغفور له ولا تامن على نفسك صغير معصية فلعلك معذب عليه فليكفف من علم منكم عيب غيره لما يعلم من عيب نفسه

الاخوان تستدم مودتهم تجنبوا المنى فانها تذهب بهجة نعم الله عندكم
واستصغارها لديكم وعلى قلة الشكر منكم ثمّا ورد في حكم امير المؤمنين علي بن
ابي طالب عليه السلام في حرف الثاء من ذلك بلفظ ثمرة قال عليه السلام
ثمرة العلم معرفة الله ثمرة الايمان الفوز عند الله ثمرة الوعظ الانتباه
ثمرة العقل الاستقامة ثمرة الحزم السلامة ثمرة الخوف الامن
ثمرة المتمنيات الحزن ثمرة الغفلة الصيانة ثمرة الدين الامانة
ثمرة الفكر السلامة ثمرة اللجاج العطب ثمرة العجز فوت الطلب
ثمرة الحرص العنا ثمرة القناعة الغنا ثمرة العلم العبادة ثمرة اليقين
الزهادة ثمرة العقل لزوم الحق ثمرة الادب حسن الخلق ثمرة
التفريط ملامة ثمرة الفوت ندامة ثمرة العجب البغضاء ثمرة المراء
الشحناء ثمرة الرضا الغنا ثمرة الطمع الشقاء ثمرة الطاعة الجنة
ثمرة الوله بالدنيا عظم المحنة ثمرة الحياء العفة ثمرة التواضع المحبة

ثمرة الكبر المسبة ثمرة العجلة العثار ثمرة العقل صحبة الاخيار ثمرة
التجربة حسن الاختيار ثمرة الزهد الراحة ثمرة الشك الحيرة ثمرة
الشجاعة الغيرة ثمرة الكرم صلة الرحم ثمرة الشكر زيادة النعم ثمرة
طول الحيوة السقم والهرم ثمرة العلم العمل به ثمرة العمل الاجر عليه ثمرة
الانس بالله الاستيحاش من الناس ثمرة العقل مداراة الناس ثمرة الشره
التهجم على العيوب ثمرة الذكر استنارة القلوب ثمرة الحسد شقاء الدنيا
والاخرة ثمرة التقوى سعادة الدنيا والاخرة ثمرة الاخوة حفظ الغيب
واهداء العيب ثمرة القناعة الاجمال في المكتسب والعزوف عن الطلب
ثمرة الدين قوة اليقين ثمرة الورع صلاح النفس والدين ثمرة العفة القناعة
ثمرة الورع النزاهة ثمرة الطمع ذل الدنيا والاخرة ثمرة الكذب المهانة
في الدنيا والعذاب في الاخرة ثمرة الامل فساد العمل ثمرة العلم الاخلاص
في العمل ثمرة العقل الصدق ثمرة القناعة العز ثمرة الحكمة الفوز ثمرة

الحلم الرفق ثمرة الرغبة التعب ثمرة الحرص النصب ثمرة العمل الصالح

كاصله ثمرة العمل النبي كاصله ثمرة المعرفة العزوف عن دار الدنيا

ثمرة الايمان الرغبة في دار البقاء ثمرة الحكمة التنزه عن الدنيا والوله

بجنة المأوى ثمرة العقل مقت الدنيا وقمع الهوى ثمرة المجاهدة قهر

النفس ثمرة المحاسبة اصلاح النفس ثمرة التوبة استدراك فوارط

النفس بما ورد في كلام امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم في حرف الثاء بلفظ

ثلاث وثلثة قوله عليه السلم ثلاث من كن فيه كمل ايمانه

العقل والعلم والحلم ثلاث عليهن مستزاد حسن الادب ومجانبة

الريب والكف عن المحارم ثلاث فيهن المروة غض الطرف وغض الصوت

ومشي القصد ثلاث فيهن النجاة لزوم الحق وتجنب الباطل وركوب

الجد ثلاث لا يستودع عن سر المرأة والنمام والاحمق ثلاث لا يهنىء

لصاحبهن عيش الحقد والحسد وسوء الخلق ثلاثة تمتحن بها عقول الرجال

الحمية بنقص الثمرات وحبس البركات واغلاق خزائن الخيرات ليتوب تائب ويقلع مقلع ويتذكر متذكر ويزدجر مزدجر وقد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق ورحمة الخلق فقال استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا ويمددكم باموال وبنين فرحم الله امرأ استقبل توبته واستقال خطيئته وبادر منيته اللهم انا خرجنا اليك من تحت الاستار والاكنان وبعد عجيج البهائم والولدان راغبين في رحمتك وراجين فضل نعمتك وخائفين من عذابك ونقمتك اللهم فاسقنا غيثك ولا تجعلنا من القانطين ولا تهلكنا بالسنين ولا تؤاخذنا بما فعل السفهاء منا يا ارحم الراحمين

من المال والولاية والمصيبة ثلث مهلكات طاعة النساء وطاعة الغضب و
طاعة الشهوة ثلث لا يستحيي منهن خدمة الرجل ضيفه وقيامه عن مجلسه لابيه
ومعلمه وطلب الحق وان قل ثلث من جماع المروة عطاء من غير مسئلة ووفاء
من غير عهد وجود مع اقلال ثلث من كن فيه استكمل الايمان من اذا
رضي لم يخرجه رضاه الى باطل واذا غضب لم يخرجه غضبه عن حق واذا قدر لم
يأخذ ما ليس له ثلثة من المروة جود مع قلة واحتمال من غير مذلة وتعفف
عن المسئلة ثلث من كن فيه رزق من خير الدنيا والآخرة من الرضا بالقضاء والصبر
على البلاء والشكر في الرخاء ثلاث من كن فيه فقد اكمل الايمان العدل
في الغضب والرضا والقصد في الفقر والغنا واعتدال الخوف والرجا ثلث
من كنوز الايمان كتمان المصيبة والصدقة والمرض ثلث من اعظم البلاء كثرة
العائلة وغلبة الدين ودوام المرض ثلثة لا ينتصفون من ثلثة العاقل من الاحمق
والبر من الفاجر والكريم من اللئيم ثلثة من جماع الخير اسداء النعم ورعاية

الذمم وصلة الرحم ثلثة من زينة المؤمن تقوى الله وصدق الحديث وأداء الامانة ثلثة من شين الدين الفجور والغدر والخيانة ثلث يوجبن المحبة الدين والتواضع والسخاء ثلثة من جماع الدين العفة والورع والحياء ثلثة مهلكة الجراءة على السلطان وايتمان الخوان وشرب السم للتجربة ثلثة على عقول اربابها الرسول والكتاب والهدية ثلث من المحرقات الموبقات فقر بعد غنى وذل بعد عز وفقد الاحبة ثلث يهددن القوى فقد الاحبة و[illegible] في الغربة ودوام الشدة ثلث يوجبن المحبة حسن الخلق وحسن الرفق و[illegible] التواضع ثلث من كمال الدين الاخلاص واليقين والتقنع

مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الثاء بلفظ المطلق قال عليه السلام ثوب التقى اشرف الملابس ثوب العافية اهنى الملابس ثواب عملك افضل من عملك ثيابك على غيرك ابقى منها عليك ثواب العمل على قدر المشقة فيه ثواب الصبر يذهب مضض المصيبة ثواب

الاخرة ينسي مشقة الدنيا ثواب المصيبة على قدر الصبر عليها ثواب الصبر اعلى

الثواب ثواب الجهاد اعظم الثواب ثواب الله لاهل طاعته وعقابه لاهل

معصيته توبوا من الغفلة وتنبهوا من الرقدة وتأهبوا للنقلة وتزودوا للرحلة

ثمن الجنة العمل الصالح تغلوا موازينكم بالعمل الصالح ثمن الجنة الزهد

في الدنيا ثواب العلم يخلدك ولايبلى ويبقيك ولايفنى ثواب الدين بقوة

اليقين ثابروا على صالح المؤمنين والمتقين تغلوا موازينكم بالتصدق ثروة

الدنيا فقد الاخرة ثروة العلم تنجي وتبقى ثروة المال تردي وتبقى ثروة

العاقل في علمه وعمله ثروة الجاهل في ماله وامله ثابروا على اتمام عمل

لايفنى ثوابه ثابروا على اعمال الموجبة لكم الخلاص من النار والفوز بالجنة

ثابروا على اقتناء المكارم وتحملوا اعباء المغارم تحرزوا قصّبات المغانم

ثابروا على الطاعات وسارعوا الى الخيرات وتجنبوا السيئات وبادروا فعل

الحسنات وتجنبوا ارتكاب المحارم ثواب العمل ثمرة العلم ثبات الدول باقامة

العدل بما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الجيم

قال عليه السلام جُد بما تجد تُحمد جالس العلماء تسعد جمال الرجل
حلمه جليس الخير نعمة جليس الشر نقمة جالس العلماء تزدد علماً جالس الحلماء
تزدد حلماً جالس الفقراء تزدد شكراً جد تسد واصبر تظفر جود الولاة
في مال المسلمين جور وختر جود الفقير افضل الجود جودوا بالموجود وانجزوا
الوعود واوفوا بالعهود جود الفقير بجهده وفقر البخيل بذله جود الرجل
يحببه الى اضداده وبخله يبغضه الى اولاده جار الله سبحانه امن وعدوه
خائف جاهد نفسك في طاعة الله بالصبر على اداء الفرائض والدؤوب
في النوافل والوظائف جودوا بما يفنى تعتاضوا عنه بما يبقى جودوا
في الله وجاهدوا انفسكم على طاعته يعظم لكم الجزاء ويحسن لكم الحباء
جار السوء اعظم الضراء واشد البلاء جماع الخير في العمل لما يبقى
والاستهانة بما يفنى جوار الله مبذول لمن اطاعه وتجنب مخالفته جار

مَن تامن شره ولا يعدوك خيره جار الدنيا محروب ومرفورها منكوب

جود الدنيا فناء وراحتها عناء وسلامتها عطب ومواهبها سلب جانبوا

الكذب فانه مجانب الايمان جانبوا الغدر فانه مجانب القرآن جانبوا

الخيانة فانها مجانبة الاسلام جانبوا التخاذل والتدابر وقطيعة الارحام

جمال الرجل في الوقار جمال الحر تجنب العار جانبوا الاشرار وجالسوا

الاخيار جمال المؤمن ورعه جمال العبد الطاعة جمال السر القناعة

جمال الاحسان ترك الامتنان جمال القرآن البقرة وآل عمران جمال المعروف

اتمامه جمال العالم عمله بعلمه جمال العلم نشره وثمرته العمل به وصيانته

وضعه في اهله جهاد النفس مهر الجنة جهاد الهوى ثمن الجنة جهاد

النفس افضل جهاد جميل القصد يدلك على طهارة المولد جاهد نفسك

وقدم توبتك تفز بطاعة ربك جاهد شهوتك وغالب غضبك وخالف

سوء عادتك تزك نفسك ويكمل عقلك وتستكمل ثواب ربك جاهد نفسك

على الطاعة الله مجاهدة العدو عدوه وغالبها مغالبة الضد ضده فان
اقوى الناس من قوى على نفسه جاهد نفسك وحاسبها محاسبة الشريك
شريكه وطالبها بحقوق الله مطالبة الخصم خصمه فان اسعد الناس
من انتدب لمحاسبة نفسه جهاد النفس ثمن الجنة فمن جاهدها ملكها
وهي اكرم ثواب الله لمن عرفها جعل الله سبحانه اسماعا لتعي ما عناها و
ابصارا لتجلو عن عشاها جهل الغني يضعه وعلم الفقير يرفعه جميل
النية سبب لنجح الامنية جهل المشير هلاك المستشير جهل الشا
ب معذور وعلمه محقور جمال الخير في المشاورة والاخذ بقول النصيح
جمال الدين في اخلاص العمل وتقصير الامل وبذل الاحسان والكف
عن القبيح جماع الشر في الاغترار بالمهل والاتكال على الامل جهاد
النفس بالعلم عنوان العقل جهاد الغضب بالحلم برهان النبل جماع
الشر في مقارنة قرين السوء جماع الغرور في الاستنابة الى العدو

جَمِيلُ الْقَوْلِ دَلِيلُ وُفُورِ الْعَقْلِ جَمِيلُ الْفِعْلِ يُنْبِئُ عَنْ طِيبِ الْأَصْلِ جَعَلَ اللهُ
لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا وَلِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ عَمَلٍ ثَوَابًا وَلِكُلِّ شَيْءٍ حِسَابًا
وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدَّمَةً عَلَى حُقُوقِهِ فَمَنْ
قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللهِ كَانَ مُؤَدِّيًا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللهِ جِمَاعُ الْخَيْرِ الْمُوَالَاةُ
فِي اللهِ وَالْمُعَادَاةُ فِي اللهِ وَالْمَحَبَّةُ فِي اللهِ وَالْبُغْضُ فِي اللهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ جَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَمِنْ خَالِقِهِ ضِمَارًا وَوَعْدًا جَالِسْ
أَهْلَ الْوَرَعِ وَالْحِكْمَةِ وَأَكْثِرْ مُنَاقَشَتَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلًا عَلَّمُوكَ وَإِنْ
كُنْتَ عَالِمًا ازْدَدْتَ عِلْمًا فِي ذِكْرِ إِبْلِيسَ جَعَلَهُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ وَمَوْطِئَ قَدَمِهِ
وَمَأْخَذَ يَدِهِ جِمَاعُ الْمُرُوَّةِ أَنْ لَا تَعْمَلَ فِي السِّرِّ مَا تَسْتَحِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ
جَالِسِ الْعُلَمَاءَ يَزْدَدْ عِلْمُكَ وَيَحْسُنْ أَدَبُكَ وَتَزْكُ نَفْسُكَ جَالِسِ الْحُكَمَاءَ يَكْمُلْ
عَقْلُكَ وَتَشْرُفْ نَفْسُكَ وَيَنْتَفِ عَنْكَ جَهْلُكَ جَازِ بِالْحَسَنَةِ وَتَجَاوَزْ عَنِ
السَّيِّئَةِ مَا لَمْ يَكُنْ ثَلْمًا فِي الدِّينِ أَوْ وَهْنًا فِي سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ جَعَلَ اللهُ

جمال العدل قوام الانام وتنزيهاً من المظالم والآثام وتسنية للاسلام

جمال الدين الورع جمال الشر الطمع جمال السياسة العدل في

الامرة والعفو مع القدرة جمال الاخوة احسان العشرة والمواساة في

العسرة جماع الحكمة الرفق وحسن المداراة جماع الشر اللجاج وكثرة

المماراة جماع الخير في اعمال البر جماع الفضل في اصطناع الحر و

الاحسان الى امل الخير جحود الاحسان يحدو على قبيح الامتنان جحود

الاحسان يوجب الحرمان جاور القبور تعتبر جاور العلماء تستبصر

في حق من ذمهم جعلوا الشياطين لامرهم مالكاً وجعلهم له اشراكاً

فرخ في صدورهم ودب ودرج في حجورهم ونظر باعينهم ونطق بالسنتهم

فركب بهم الزلل وزين لهم الخطل فعل من شركه الشيطان في سلطانه

ونطق بالباطل على لسانه مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم

من حرف الحاء بلفظ حسن قال عليه السلم حسن الصورة اول السعادة

حُسْنُ الشُّكْرِ يُوجِبُ الزِّيَادَةَ حُسْنُ الصُّورَةِ الْجَمَالُ الظَّاهِرُ حُسْنُ النِّيَّةِ جَمَالُ
السَّرَائِرِ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالُ الْبَوَاطِنِ وَالظَّوَاهِرِ حُسْنُ الْخُلُقِ لِلنَّفْسِ وَحُسْنُ
الْخَلْقِ لِلْبَدَنِ حُسْنُ الْخُلُقِ أَفْضَلُ الدِّينِ حُسْنُ الشَّهْوَةِ حِصْنُ الْقُدْرَةِ حُسْنُ
الْعِشْرَةِ تَسْتَدِيمُ الْمَوَدَّةَ حُسْنُ الصُّحْبَةِ تَزِيدُ فِي مَحَبَّةِ الْقُلُوبِ حُسْنُ الْأَدَبِ
يَسْتُرُ قُبْحَ النَّسَبِ حُسْنُ الدِّينِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ حُسْنُ الْأَدَبِ خَيْرُ مُوَازِرٍ
وَأَفْضَلُ قَرِينٍ حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَسَلَامَةُ الدِّينِ حُسْنُ النِّيَّةِ مِنْ
سَلَامَةِ الطَّوِيَّةِ حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ حُسْنُ التَّدْبِيرِ وَتَجَنُّبُ
التَّبْذِيرِ مِنْ حُسْنِ السِّيَاسَةِ حُسْنُ السِّيَاسَةِ قِوَامُ الرَّعِيَّةِ حُسْنُ الْعَدْلِ
نِظَامُ الْبَرِيَّةِ حُسْنُ الْحِلْمِ دَلِيلُ وُفُورِ الْعِلْمِ حُسْنُ الظَّنِّ يُخَفِّفُ الْهَمَّ وَيُنْجِي مِنْ
تَقَلُّدِ الْإِثْمِ حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشِّيَمِ وَأَفْضَلِ الْقِسَمِ حُسْنُ التَّوْفِيقِ خَيْرُ قَائِدٍ
حُسْنُ الْعَقْلِ أَفْضَلُ رَائِدٍ حُسْنُ اللِّقَاءِ يَزِيدُ فِي تَأْكِيدِ الْإِخَاءِ حُسْنُ
الْإِخَاءِ يُجْزِلُ الْأَجْرَ وَيُجْمِلُ الثَّنَاءَ حُسْنُ الْعَفَافِ مِنْ شِيَمِ الْأَشْرَافِ حُسْنُ

التقدير مع الكفاف خير من السعي في الإسراف حسن ظن العبد بالله

على قدر رجائه له حسن توكل العبد على الله سبحانه على قدر ثقته به

حسن التدبير ينمي قليل المال وحسن التدبير ينمي كثير المال وسوء التدبير

يفني كثيره حسن الظن من أفضل السجايا وأجزل العطايا حسن البشر أول

العطاء وأسهل السخاء حسن الظن أن تخلص العمل وترجو من الله أن يعفو

عن الزلل حسن الاختيار واصطناع الأخيار وفضل الاستظهار من دلائل

الإقبال حسن العفاف والرضا بالكفاف من دعائم الإيمان حسن

الزهد من أفضل الإيمان والرغبة في الدنيا يفسد الإيقان حسن الخلق

خير قرين والعجب داء دفين حسن التوفيق خير معين وحسن العمل خير

قرين حسن الخلق من أفضل القسم وأحسن الشيم حسن الظن ينجي من

تقلد الإثم حسن القناعة من العفاف حسن العفاف من شيم الأشراف

حسن السيرة عنوان حسن السريرة حسن السيرة جمال القدرة وحسن

الامرة حسن وجه المؤمن حسن عناية الله به حسن البشر احد البشارتين

حسن اللقا احد النجحين حسن الخلق احد العطائين حسن التراح احد

الراحتين حسن الادب افضل نسب واشرف سبب حسن الياس اجمل

من ذل الطلب حسن الاخلاق برهان كرم الاعراق حسن الاخلاق

يدر الارزاق ويونس الرفاق حسن الخلق راس كل بر حسن البشر شيمة

كل حر حسن الصبر طليعة النصر حسن الصبر عون على كل امر حسن التوبة

يمحو الحوبة حسن الاستغفار يمحص الذنوب حسن الخلق يورث المحبة

ويوكد المودة حسن العمل خير ذخر وافضل عدة حسن البشر من

دعائم النجاح حسن الاستدراك عنوان الصلاح مما ورد من حكم امير

المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الحاء باللفظ المطلق

قوله عليه السلام حب الدنيا راس كل خطيئة حب النباهة

راس كل بلية حب الدنيا راس الفتن واصل المحن حب الدنيا سبب الفتن

حبّ الرّئاسة رأس المحن حبّ الدّنيا يوجب الطّمع حبّ الفقر يكسب

الورع حبّ المال يفسد المآل حبّ المال يقوّي الآمال ويفسد

الأعمال حبّ المال يوهن الدّين ويفسد اليقين حبّ الإطراء و

المدح من أوثق فرص الشّيطان حبّ الدّنيا يفسد العقل ويصمّ القلب

عن سماع الحكمة ويوجب أليم العقاب حبّ العلم وحسن الحلم ولزوم

الصّواب من فضائل أولي الألباب حلاوة الآخرة تذهب مضاضة

شقاء الدّنيا حلاوة الدّنيا مرارة الآخرة وسوء العقبى حلاوة الظّفر

تمحو مرارة الصّبر حلاوة الأمن ينكّدها مرّ الخوف والحذر حلاوة

المعصية يفسدها أليم العقوبة حلاوة الشّهوة ينغّصها عار الفضيحة

حلو الدّنيا مرّ وغذاؤها سمام وأسبابها رمام حيّ الدّنيا بعرض موت

وصحيحها بعرض الأسقام ودريّة الحمام حسب الخلائق الوفاء حطّ

عهدك بالوفاء يحسن لك الجزاء حسب الرّجل ماله وكرمه دينه

حسب الرجل ماله وكرمه دينه حسب الرجل عقله ومروته خلقه حسب
المرء علمه وجماله عقله حسب الادب اشرف من حسب النسب حاسبوا
انفسكم تامنوا من الله الرهب وتدركوا عنده الرغب حسبك من توكلك
ان لا ترى لرزقك مجريا الا الله سبحانه حسبك من القناعة غنا ولك بما
قسم الله لك حد السنان يقطع الاوصال وحد اللسان يقطع الاجال
حد اللسان امضى من حد السنان حفظ اللسان وبذل الاحسان من
افضل فضائل الانسان حد الحكمة الاعراض عن دار الفناء والتوله بدار
البقاء حد العقل النظر في العواقب والرضا بما يجري به القضاء حرام
على كل عقل مغلول بالشهوة ان ينتفع بالحكمة حفظ الدين ثمرة المعرفة
وراس الحكمة حرام على كل قلب متوله بالدنيا ان يسكنه التقوى حد
العقل الانفصال عن الفاني والاتصال بالباقي حصنوا اموالكم بالزكوة
حصنوا الاعراض بالاموال حسن الافعال مصداق حسن الاقوال حصنوا

في قطيعة الرحم حادثوا هذه القلوب فإنها سريعة الدثار حكم على أهل

الدنيا بالشقاء والفناء والدمار والبوار حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا

ووازنوها قبل أن توازنوا حاسبوا أنفسكم بأعمالها وطالبوها بأداء المفروض

عليها والأخذ من فنائها لبقائها وتزودوا وتأهبوا قبل أن تبعثوا حفت

الدنيا بالشهوات وتحببت بالعاجلة وتزينت بالغرور وتحلت بالآمال و

حاربوا أنفسكم على الدنيا واصرفوها عنها فإنها سريعة الزوال كثيرة الزلزال

وشيكة الانتقال حديث كل مجلس يطوى مع بساطه حكم لمكثري

الدنيا بالفاقة وأعين من غني عنها بالراحة حق على العاقل أن يقهر هواه

قبل مينه حق على الملك أن يسوس نفسه قبل جنده حزن القلوب

يمحص الذنوب حسن التوبة يمحو الحوب وقال عليه السلم في وصف

المنافقين حسدوا الرخاء وأكدوا البلاء وقنطوا الرجاء لهم بكل طريق

صريع وإلى كل قلب شفيع ولكل شجو دموع وسئل عليه السلم عن الجماع

فقال الحياء يرتفع وعورات تجمع اشبه شيء بالجنون الاصرار عليه هو

والاناة منه ندم في حلاله الولد ان عاش افتن وان مات احزن حياء

مرتبه ثمرة الايمان حسن الخلق يورث المحبة ويولد المودة حسن

العمل خير ذخر وافضل عدة حاصل المنى الاسف وثمرة التلف حلول

انفسكم بالعفاف وتجنبوا التبذير والاسراف مما ورد در حكم امير المؤمنين

علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الخاء بلفظ خير قال عليه السلام

خير المواهب العقل خير السياسات العدل خير الغنى غنى النفس خير

الجهاد جهاد النفس خير العلم ما نفع خير المواعظ ما ردع خير المكارم

الايثار خير الاختيار صحبة الاخيار خير البر ما وصل الى الاحرار

خير الثناء ما جرى على السنة الابرار خير اعمالك ما قضى فرضك

خير اموالك ما وقى عرضك خير الاعمال ما اكسب شكرا خير الاموال

ما استرق حرا خير ما جربت ما وعظك خير الامور ما اصلحك خير

الدنيا حسرة وشرها ندم خير الضحك التبسم خير الحلم التحلم خير الأعمال

ما أصلح الدين خير الأمور ما أسفر عن اليقين خير العلم ما قارنه العمل

خير الكلام ما لا يمل ولا يقل خير الأمور ما أدى إلى الخلاص خير

العمل ما أصحبه الإخلاص خير أعوان الدين الورع خير الأمور ما عرى

عن الطمع خير البر ما وصل إلى المحتاج خير الأخلاق أبعدها من

اللجاج خير الصدقة أخفاها خير الهمم أعلاها خير الإخوان

أقلهم مصانعة في النصيحة خير السخاء ما صادف موضع الحاجة خير

النفوس أزكاها خير الشيم أرضاها خير الاختيار مواددة الأخيار خير

المعروف ما أصيب به الأبرار خير الكرم جود بلا طلب مكافاة

خير الإخوان من لا يحوج إخوانه إلى سواه خير إخوانك من عنفك

في طاعة الله سبحانه خير ما استنجحت به الأمور ذكر الله سبحانه

خير إخوانك من واساك وخير منه من كفاك خير إخوانك من إذا احتجت

اليه كفاك وان احتاج اليك اعفاك خير من صاحبت ذو العلم

والحلم خير من شاورت ذو النهى والعلم واولو التجارب والحزم

خير الامور ما اسفر عن الحق خير الاعمال ما زانه الرفق خير

الاموال ما قضى اللوازم خير الاعمال ما اعان على المكارم

خير الخلائق الرفق خير الكلام الصدق خير الاخوان من لم

يكن على [illegible] مستقصيا خير الامراء من كان على نفسه اميرا خير

المعروف [illegible] يتقدمه المطل ويتعقبه المن خير الناس من ان غضب

حلم وان ظلم [illegible] وان اسئ اليه احسن خير الناس من نفع الناس خير

الناس من تحمل مؤنة الناس خير خصال النساء شر خصال الرجال خير

الخلال صدق المقال ومكارم الافعال خير الملوك من امات

الجور واحيا العدل خير الدنيا زهيد وشرها عتيد خير الشكر ما كان

كافلا بالمزيد خير الاجتهاد ما قارنه التوفيق خير اخوانك من كثر اغضاؤه

لك في الحق خير الاستعداد ما اصلح المعاد خير الآراء ابعدها عن الهوى

واقربها من السداد خير من صحبته من لا يحوجك الى حاكم بينك وبينه خير

اخوانك من واساك بخيره وخير منه من اغناك عن غيره خير الاخوان

انصحهم وشرهم اغشهم خير الاخوان من اذا فقدته لم تحب البقاء بعده

خير العباد من اذا احسن استبشر واذا اساء استغفر خير الناس من اذا

اعطى شكر واذا ابتلى صبر واذا ظلم غفر خير اخوانك من سارع الى الخير

وجذبك اليه وامرك بالبر واعانك عليه خير اخوانك من دعاك الى

صدق المقال بمقاله وندبك الى افضل الاعمال بحسن اعماله خير

العلم ما اصلحت به رشادك وشره ما افسدت به معادك خير عملك

ما اصلحت به يومك وشره ما استفسدت به قومك خير الناس من

اخرج الحرص من قلبه وعصى هواه في طاعة ربه خير الناس من طهر من الشهوات

قلبه وقمع غضبه وارضى ربه خير الناس من كان في يسره سخيا وشكورا

خُذِ الحِكْمَةَ اَنّى كانَتْ فَاِنَّ الحِكْمَةَ ضالَّةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ   خُذْ مِنْ قَليلِ الدُّنْيا ما

يَكْفيكَ وَدَعْ مِنْ كَثيرِها ما يُطْغيكَ   خُذْ بِالحَزْمِ وَالْزَمِ العِلْمَ تُحْمَدْ عَواقِبُكَ

خُذْ مِنْ نَفْسِكَ لِنَفْسِكَ وَتَزَوَّدْ مِنْ يَوْمِكَ لِغَدِكَ وَاغْتَنِمْ عَفْوَ الزَّمانِ وَانْتَهِزْ

فُرْصَةَ الاِمْكانِ   جَوْرُ السُّلْطانِ اَشَدُّ عَلَى الرَّعِيَّةِ مِنْ جَوْرِ السُّلْطانِ   خُذِ

الحِكْمَةَ مِمَّنْ اَتاكَ بِها وَانْظُرْ اِلى ما قالَ وَلا تَنْظُرْ اِلى مَنْ قالَ   خُذْ مِنْ كَرائِمِ

اَمْوالِكُمْ ما يَرْفَعُ رَبُّكُمْ سَنِيَّ الاَعْمالِ   خُذْ مِنَ الدُّنْيا ما اَتاكَ وَتَوَلَّ عَمّا تَوَلّى

مِنْها عَنْكَ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَاَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ   خالِطُوا النّاسَ بِما يَعْرِفُونَ وَدَعُوهُمْ

مِمّا يُنْكِرُونَ وَلا تَحْمِلُوهُمْ عَلى اَنْفُسِكُمْ وَعَلَيْنا فَاِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ

خَفْ رَبَّكَ وَارْجُ رَحْمَتَهُ يُؤْمِنْكَ مِمّا تَخافُ وَيُنِلْكَ ما رَجَوْتَ   خَرَقَ عِلْمُهُ

باطِنَ السَّتَراتِ وَاَحاطَ بِغُمُوضِ عَقائِدِ السَّرِيراتِ   خَفْ تَأْمَنْ وَلا تَأْمَنْ

فَتَخَفْ   خَيْرُ الاَعْمالِ اِعْتِدالُ الرَّجاءِ وَالخَوْفِ   خَفْ رَبَّكَ خَوْفاً يَشْغَلُكَ عَنْ

رَجائِهِ وَارْجُهُ رَجاءً لا تُؤْمِنُ خَوْفَهُ   خالِفْ مَنْ خالَفَ الحَقَّ اِلى غَيْرِهِ وَدَعْهُ

ومادون لقيه خف الله خوف من شغل بالفكر قلبه فان الخوف مطية

الامن ويحجز اليقين عن المعاصي خير الامور النمط الاوسط اليه يرجع

الغالي وبه يلحق التالي خلط ابناء الدنيا راس البلوى وفساد التقوى

خالف الهوى تسلم واعرض عن الدنيا تغنم خذوا مهل الايام وحوطوا قواصي

الاسلام وبادروا هجوم الحمام خلف لكم عبر من آثار الماضين لتعتبروا بها

خادع نفسك عن العبادة وارفق بها وخذ عفوها ونشاطها الا ما كان

مكتوبا من الفريضة فانه لا بد من ادائها خذوا من اجسادكم تجودوا بها

على انفسكم ضعوا في فكاك رقابكم قبل ان تغلق رهائنها خض

الغمرات الى الحق حيث كان خوض الناس في الشيء مقدمة الكائن خالقوا

الناس باخلاقهم وزايلوهم في الاعمال خلتان لا تجتمع في مؤمن سوء الخلق

والبخل خالطوا الناس مخالطة ان متم بكوا عليكم وان غبتم حنوا اليكم

خالطوا الناس بالسنتكم واجسادكم وزايلوهم بقلوبكم واعمالكم خلطة

لقد مملك وقدم ليومك

فالحذر الحذر ايها النعيم والجد الجد ايها الغافل

أبناء الدنيا تشين الدين وتضعف اليقين خفض الصوت وغض البصر و

مشي القصد من أمارة الإيمان وحسن التدين خطر الدنيا يسير وحاصلها

حقير وبهجتها زور ومواهبها غرور خيانة المستسلم والمستشير أفظع

الأمور وأعظم الشرور وموجب عذاب السعير وقال عليه السلم

في حق قوم ذمهم خفت عقولهم وسفهت حلومهم فأنتم غرض لنابل وأكلة

لآكل وفريسة لصائل وقال عليه السلم أيضا في حق مثلهم من الذم

خذلوا الحق ولم ينصروا الباطل خلو القلب من التقوى يملأ من فتن

الدنيا خمسة ينبغي أن يهانوا الداخل بين اثنين لم يدخلاه في أمرهما

والمتأمر على صاحب البيت والمتقدم على مائدة لم يدع إليها والمقبل بحديثه

على غير مستمع والجالس في المجالس التي لا يستحقها خمس يستقبح من خمس كثرة

الفجر من العلماء والحرص في الحكماء والبخل في الأغنياء والقحة في النساء

ومن المشايخ الزنا خصلتان فيهما جماع المروة اجتناب الرجل ما يشينه

وكتابه ما يزينه خذوا من كل علم احسنه فان النحل تاكل من كل زهر ازينه

يتولد منه جوهران نفيسان احدهما فيه شفاء الناس والاخر يستضاء به

خلو الصدر من الغل والحسد من سعادة العبد خلوص الود والوفاء بالوعد

من حسن العهد وقال عليه السلام في ذكر رسول الله صلى الله عليه

وآله وسلم خرج من الدنيا خميصا وورد الاخرة سليما لم يضع حجرا على

حجر حتى مضى لسبيله واجاب داعي ربه خاب رجاؤه ومطلبه من كانت

الدنيا امله وربه خذ العفو من الناس ولا تبلغ من احد مكروهه

خليل المرء دليل عقله وكلامه برهان فضله خير كل شيء جديده

وخير الاخوان قديمه خالف نفسك تستقم وخالط العلماء تعلم خشية الله

جناح الايمان خوف الله يجلب لمستشعره الامان خف الله يؤمنك

ولا تامنه فيعذبك خذ ممن لا يبقى لك ولا تبقى له لما لا تفارقه ولا يفارقك

خير الاصحاب اعونهم على الخير واعملهم بالبر وارفقهم بالمصاحب خذ

وان العامل بغير علم كالسائر على غير طريق فلا يزيده بعده عن الطريق الا بعدا من حاجته والعامل بالعلم كالسائر على الطريق الواضح فلينظر ناظر

مِن صالحِ العَمَلِ وخالِلْ خيرَ خليلٍ فانّ المرءَ بما اكتسبَ وهو في الآخرةِ مع مَن

احبّ خدمةُ الجسدِ اعطاؤهُ ما يستدعيهِ من الملاذِّ والشهواتِ وفي ذلك

هلاكُ النفسِ خدمةُ النفسِ صيانتُها عن اللذاتِ والمقتنياتِ ورياضتُها بالعلومِ

والحِكَمِ واجهادُها بالعباداتِ والطاعاتِ وفي ذلك نجاةُ النفسِ خوافي

الاخلاقِ تكشفُها المعاشرةُ خوافي الآراءِ تكشفُها المشاورةُ مما ورد

من حِكَمِ امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الدال

دليلُ عقلِ الرجلِ قولُه دليلُ اصلِ المرءِ فعلُه دليلُ دينِ العبدِ ورعُه

دليلُ غيرةِ الرجلِ عفّتُه دليلُ ورعِ المرءِ نزاهتُه دولةُ الكريمِ تظهرُ

مناقبُه دولةُ اللئيمِ تكشفُ مساويَه ومعايبَه دولةُ الجاهلِ كالغريبِ

المتحرّكِ الى النقلةِ دولةُ العاقلِ كالنسيبِ يحنُّ الى الوصلةِ دولةُ العادلِ

من الواجباتِ دولةُ الجاهلِ من الممكناتِ دولُ الاكارمِ من افضلِ

الغنائمِ دولُ اللئامِ مذلّةُ الكرامِ دولةُ الاشرارِ محنُ الاخيارِ دولُ

بجار مذلة الابرار دول اللئام نوائب الايام دار الوفاء لا تخلو من

كريم ولا تستقر بها لئيم دولة الاوغاد مبنية على الجور والفساد دعوا

طاعة البغي والفساد واسلكوا سبيل الطاعة والانقياد تسعدوا في المعاد

درهم ينفع خير من دينار يصرع دلالة حسن الورع عزوف النفس عن

مذلة الطمع درهم الفقير ازكى عند الله من دينار الغني داع دعى وراع

رعى فاستجيبوا للداعي واتبعوا الراعي دار بالبلاء محفوفة وبالغدر موصوفة

لا تدوم احوالها ولا يسلم نزالها دار هانت على ربها فخلط حلالها بحرامها

وخيرها بشرها وحلوها بمرها دار البقاء محل الصديقين وموطن الابرار

والصالحين دار الفناء مقيل العاصين ومحل الاشقياء والمعتدين

دار الناس تامن غوائلهم وتسلم من مكائدهم دار الناس تستمتع

باخائهم والقهم بالبشر تمت اضغانهم دار عدوك واخلص لودودك

تحفظ الاخوة وتحرز المروة دع الكلام فيما لا يعنيك وفي غير موضعه فرب

كلمة سلبت نعمة ولفظة اتت على مهجة دع ما يريبك الى ما يريبك واشتغ

بهمك الذي يخلك دع المزاح فانه لقاح الضغينة دع السفه فانه يزري

بالمرء ويشينه دع الحدة وتفكر في الحجة وتحفظ من الخطل تأمن

الزلل دع الحسد والحقد والكذب فانهن ثلث تشين الدين وتهلك

الرجل دع القول فيما لا تعرف والخطاب فيما لا تكلف وامسك عن

طريق اذا خفت ضلالته دع الانتقام فانه من اسوء افعال المقتدر

ولقد اخذ بجوامع الفضل من رفع نفسه عن سوء المجازاة دوام الفتن

من اعظم المحن دوام الطاعات وفعل الخيرات والمبادرة الى المكرمات

من كمال الايمان وافضل الاحسان دوام الظلم يسلب النعم ويجلب

النقم دوام العافية اهنأ عطية وافضل قسم دوام الذكر ينير القلب

والفكر دوام الصبر عنوان الظفر والنصر دوام الغفلة يعمي البصيرة

دوام العبادة برهان السعادة دوام الشكر عنوان درك الزيادة ودو

الفكر والحذر يؤمن الزلل وينجي من الغير دوام الاعتبار يؤدي الى

الاستبصار ويثمر الازدجار درك الخيرات بلزوم الطاعات درك

السعادات بمبادرة الخيرات والاعمال الزاكيات دوام النفس في الصوم

عن الهوى والحمية عن لذات الدنيا داووا بالتقوى الاسقام وبادروا بها

الحمام واعتبروا بمن اضاعها ولا يعتبرن بكم من اطاعها داووا الغضب

بالصمت والشهوة بالعقل داووا الجور بالعدل وداووا الفقر بالصدقة

والبذل دعاكم ربكم سبحانه فنفرتم ووليتم ودعاكم الشيطان فاجبتم

واقبلتم دعاكم الله سبحانه الى دار البقاء وقرارة الخلود والنعماء

ومجاورة الانبياء والسعداء فعصيتم واعرضتم دعتكم الدنيا الى قرارة

الشقاء ومحل الفناء وانواع البلاء والعناء فاطعتم وبادرتم واسرعتم مما

ورد در حكم امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام في حرف الذال قال

عليه السلام ذاكر الله سبحانه مجالسه ذاكر الله مؤانسه ذكر الله نور الايمان

ذكر الله مطردة الشيطان ذكر الله شيمة المتقين ذاكر الله من الفائزين

ذكر الله جلاء الصدور وطمأنينة القلوب ذكر الله قوت النفوس ومجالسة

المحبوب ذكر الله ينير البصائر ويونس الضمائر ذكر الله يستنجح به الامور

ويستنير به السرائر ذكر الله دواء اعلال النفوس ذكر الله طارد الادواء

والبؤس ذكر الله رأس مال كل مؤمن وربحه السلامة من الشيطان ذكر الله

دعامة الايمان وعصمة من الشيطان ذكر الله بهجة كل محسن وشيمة كل

مؤمن ذكر الله مسرة كل متق ولذة كل موقن ذكر الآخرة دواء

وشفاء ذكر الدنيا ادوا الادواء ذكر الموت يهون اسباب الدنيا ذل

الرجال في خيبة الآمال ذو العقل لا ينكشف الا عن احتمال واجمال

وافضال ذهاب البصر خير من عمى البصيرة ذهاب النظر خير من النظر الى ما

يوجب الفتنة ذر الطمع والشره وعليك بلزوم العفة والورع ذر ما قل

لما كثر وما ضاق لما اتسع ذر الاسراف مقتصدا واذكر في اليوم غدا ذلل

عليه وآله وسلم بين اظهرنا فقلت يا رسول الله ما هذه الفتنة التي اخبرك الله بها فقال يا علي انّ امّتي سيفتنون من بعدي فقلت يا رسول الله او ليس قد قلت لي يوم احد حيث استشهد من استشهد من المسلمين وحيزت عنّي الشهادة فشقّ ذلك عليّ فقلت لي ابشر فانّ الشهادة من ورائك فقال لي انّ ذلك لكذلك فكيف صبرك اذاً فقلت يا رسول الله ليس هذا من مواطن الصبر ولكن من مواطن البشرى والشكر وقال يا علي انّ القوم سيفتنون باموالهم ويمنّون بدينهم على ربّهم ويتمنّون رحمته ويأمنون سطوته ويستحلّون حرامه بالشبهات الكاذبة والاهواء الساهية فيستحلّون الخمر بالنبيذ

قلبك باليقين وقرّره بالفناء وبصّره فجايع الدنيا   ذر السّرف فانّ

المسرف لا يحمد جوده ولا يرحم فقره   ذر العجل فانّ العجل في الامور

لا يدرك مطلبه ولا يحمد امره   ذروة الغايات لا ينالها الّا ذووا التهذيب

والمجاهدات   ذمّتي بما اقول رهينة وانا به زعيم   انّه من صرّحت له العبر

عمّا بين يديه من المثلات حجزه التقوى عن تقحّم الشبهات   ذلّل نفسك

وعزّ في دينك من آخرتك وابذل دنياك   ذبّ عن شرايع الدين وحط

ثغور المسلمين واحرز دينك وامانتك بانصافك من نفسك والعمل بالعدل

في رعيّتك   ذو الافضال مشكور السيادة والمعروف محمود العادة

ذو الكرم جميل الشيم مسدٍ للنعم وصول للرحم   ذو الشرف لا تبطره

منزلة نالها وان عظمت كالجبل الّذي لا تزعزعه الرياح والّذي تبطره

ادنى منزلة كالكلاء الّذي يحرّكه مرّ النسيم   ذووا العيوب يحبّون اشاعة

معايب الناس ليتّسع لهم العذر في معايبهم   ذلّلوا انفسكم بترك العادات

وَقُودُوهَا اِلَى فِعْلِ الطَّاعَاتِ وَحَلُّوا بِهَا اَعْبَاءَ الْمَغَارِمِ وَحَلُّوهَا بِفِعْلِ الْمَكَارِمِ

وَصُونُوهَا عَنْ دَنَسِ الْمَآثِمِ   ذَكِّ عَقْلَكَ بِالْاَدَبِ كَمَا تُذَكَّى النَّارُ بِالْحَطَبِ   ذَلِّلْ

نَفْسَكَ بِالطَّاعَاتِ وَحَلِّهَا بِالْقَنَاعَةِ وَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ وَاَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ

ذُلُّ الرِّجَالِ فِي الْمَطَامِعِ وَفَنَاءُ الْاٰجَالِ فِي غُرُورِ الْاٰمَالِ   وَاَثْنَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى

رَجُلٍ فَقَالَ   ذَاكَ يَنْفَعُ سِلْمُهُ وَلَا يُخَافُ ظُلْمُهُ اِذَا قَالَ فَعَلَ وَاِذَا وَلِيَ عَدَلَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الرَّاءِ بِلَفْظِ رَحِمَ

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ   رَحِمَ اللهُ امْرَءًا عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ   رَحِمَ اللهُ

عَبْدًا رَاقَبَ ذَنْبَهُ وَخَافَ رَبَّهُ   رَحِمَ اللهُ امْرَءًا تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ وَاَبْصَرَ   رَحِمَ اللهُ امْرَءًا

اِتَّعَظَ وَازْدَجَرَ   رَحِمَ اللهُ امْرَءًا جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ حَيَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ

رَحِمَ اللهُ امْرَءًا بَادَرَ الْاَجَلَ وَاَحْسَنَ الْعَمَلَ لِدَارِ اِقَامَتِهِ وَمَحَلِّ كَرَامَتِهِ   رَحِمَ اللهُ

امْرَءًا قَصَّرَ الْاَمَلَ وَبَادَرَ الْاَجَلَ وَاغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ   رَحِمَ اللهُ امْرَءًا

اِغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَبَادَرَ الْعَمَلَ وَاَكْثَرَ مِنْ وَجَلٍ   رَحِمَ اللهُ امْرَءًا غَالَبَ الْهَوَى وَاَفْلَتَ مِنْ

جعل الحمد مفتاحا لذكره وسببا للمزيد من فضله ودليلا على آلائه وعظمته عباد الله ان الدهر يجري بالباقين كجريه بالماضين لا يعود ما قد ولى منه ولا يبقى سرمدا ما فيه آخر فعاله كاوله متسابقة اموره متظاهرة اعلامه فكانكم بالساعة

حبائل الدنيا رحم الله امرأ سمع حكماً فوعى ودعي الى رشاد فدنى واخذ بحجزة

هاد فنجى رحم الله امرأ علم ان نفسه خطاه الى اجله فبادر عمله وقصر امله

رحم الله رجلاً رأى حقاً فاعان عليه ورأى جوراً فرده وكان عوناً بالحق على صاحبه

رحم الله امرأ بادر الاجل واكذب الامل واخلص العمل رحم الله امرأ احيى

حقاً وامات باطلاً ودحض الجور واقام العدل رحم الله امرأ الجم نفسه

عن معاصي الله بلجامها وقادها الى طاعة الله بزمامها رحم الله امرأ قمع

نوازع نفسه الى الهوى فصانها وقادها الى طاعة الله بعنانها رحم الله امرأ

اخذ من حياة لموت ومن فناء لبقاء ومن ذاهب لدائم رحم الله امرأ تورع

عن المحارم وتحمل المغارم ونافس في مبادرة جزيل المغانم مما ورد من حكم

امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الراء بلفظ راس قال عليه السلام

راس الايمان الصدق راس الحكمة لزوم الحق راس العلم الرفق راس الجهل

الخرق راس الاسلام الامانة راس النفاق الخيانة راس الدين صدق

اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز والفجور دار حصن ذليل لا يمنع اهله ولا يحرز من لجأ اليه الا وبالتقوى تقطع حمة الخطايا وباليقين تدرك الغاية القصوى

عباد الله الله الله في اعز الانفس عليكم واحبها اليكم فان الله قد اوضح لكم سبيل الحق وانار طرقه فشقوة لازمة او سعادة دائمة فتزودوا في ايام الفناء لايام البقاء فقد دللتم على الزاد وامرتم بالظعن وحثثتم على المسير

فانما انتم كركب وقوف لا تدرون متى تؤمرون بالسير الا فما يصنع بالدنيا من خلق للآخرة وما يصنع بالمال من عما قليل يسلبه وتبقى عليه تبعته وحسابه عباد الله انه ليس لما وعد الله من الخير مترك ولا فيما نهى عنه من الشر مرغب

الإيمان الأمانة رأس القناعة الرضا رأس العقل مجاهدة الهوى رأس
الآفات التوله بالدنيا رأس الإسلام لزوم الصدق رأس السياسة
استعمال الرفق رأس العلم التمييز بين الأخلاق وإظهار محمودها وقمع
مذمومها [illegible] من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف
الراء بلفظ رب قال عليه السلام رب واثق خجل رب آمن وجل
رب ساع لقاعد رب ساهر لراقد رب كلام كلام رب كلام كالحسام
رب عادل جائر رب رابح خاسر رب دائب مضيع رب متودد متصنع
رب عاطب بعد السلامة رب سالم بعد الندامة رب عطب تحت
طلب رب طرب يعود بالحرب رب كلمة سلبت نعمة رب نزهة
عادت نغصة رب غني أذل من نقد رب فقد أعز من أسد رب
حرف جلب حتفا رب أمن انقلب خوفا رب ساع فيما يضره رب
كادح لمن لا يشكره رب لغو يجلب شرا رب لهو يوحش حرا رب

قول اشد من صول رب فتنة اثارها قول رب امنية تحت منية رب

عمل افسد النية رب اجل تحت امل رب نية انفع من عمل رب

صلف اورث تلفا رب سلب عاد خلفا رب عالم قتله علمه رب جاهل

نجاه جهله رب حريص قتله حرصه رب كلام جوابه السكوت رب

نطق احسن من الصمت رب دواء جلب داء رب داء انقلب شفاء رب

رجاء يؤدي الى الحرمان رب ارباح تؤل الى الخسران رب بيان اق

على الانسان رب خوف يعود بالامان رب طمع كاذب امل خايب

رب رجاء خايب لامل كاذب رب حرب جنيت من لفظة رب عشق

غرست من لحظة رب مغبوط برخاء هو داؤه رب مرحوم من بلاء هو

دواؤه رب مبتلى مصنوع له بالبلوى رب منعم عليه مستدرج بالنعمى

رب جهل انفع من حلم رب حرب اعود من سلم رب سكوت ابلغ من

كلام رب كلام انفذ من السهام رب لذة فيها الحمام رب غنى افقر

وثنائك بما يكون ارضى الحمد لك واحب الحمد اليك وافضل الحمد عندك حمداً يملأ ما خلقت ويبلغ ما اردت حمداً لا يحجب عنك ولا يقصر دونك حمداً لا ينقطع عدده ولا يفنى مدده فلسنا نعلم كنه عظمتك الا انا نعلم انك حي قيوم لا تأخذك سنة ولا نوم لم ينته اليك نظر ولم يدركك بصر

من نقير رُبَّ ابهة احقر من كل حقير رُبَّ نقير اغنى من كل غني

رُبَّ فقر عاد بالغنى الباقي رُبَّ غنى اورث الفقر الباقي رُبَّ مخوف

لا يحذره رُبَّ قاعد عما يسره رُبَّ جامع لمن لا يشكره رُبَّ قريب

ابعد من بعيد رُبَّ صديق حسود رُبَّ بعيد اقرب من كل قريب

رُبَّ عشير غير حبيب رُبَّ محتال صرعته حيلته رُبَّ متحرز من شيء

فيه آفته رُبَّ صديق يؤتى من جهله لا من نيته رُبَّ ملوم ولا ذنب

له رُبَّ ناسك ولا دين له رُبَّ ذنب مقدار العقوبة عليه اعلام

المذنب به رُبَّ جرم اغنى عن الاعتذار عنه الاقرار به رُبَّ مواصلة

خير منها القطيعة رُبَّ موهبة خير منها الفجيعة رُبَّ كبير من ذنبك

تستصغره رُبَّ صغير من عملك تستكثره رُبَّ يسير انمى من كثير

رُبَّ صغير اجرم من كبير رُبَّ معرفة ادت الى تضليل رُبَّ مواصلة

ادت الى تنقيل رُبَّ اخ لم تلده امك رُبَّ علم ادى الى مضلتك

بصر ادركت الابصار واحصيت الاعمال واخذت بالنواصي والاقدام وما الذي نرى من خلقك ونعجب له من قدرتك ونصفه من عظيم سلطانك وما تغيب عنا منه وقصرت ابصارنا عنه وانتهت عقولنا دونه وحالت ستور الغيوب بيننا وبينه اعظم فمن فرغ قلبه واعمل فكره

رُبَّ مملوكٍ لا يُستطاع فراقه رُبَّ فائتٍ لا يُدرك لحاقه رُبَّ ناصحٍ
من الدنيا عندك متّهم رُبَّ مدّعٍ للعلم ليس بعالم رُبَّ صادقٍ
من خير الدنيا عندك مكذَّب رُبَّ محذورٍ من الدنيا عندك غير مجتنب
رُبَّ آمرٍ غير مؤتمر رُبَّ زاجرٍ غير مزدجر رُبَّ واعظٍ غير متّعظ رُبَّ
عالمٍ غير منتفع رُبَّ خيرٍ وافاك من حيث لا ترتقبه رُبَّ شرٍّ فاجأك من
حيث لا تحتسبه رُبّما أنصح غير الناصح رُبّما غشّ الناصح رُبّما أصاب
الأعمى قصده رُبّما أخطأ البصير رشده رُبّما كان الدواء داءً وربّما
كان الداء شفاءً رُبّما سألت الشيء فلم تعطه وأعطيت خيراً منه ربّما
شرق شارب الماء قبل ريّه رُبّما أدرك الظنّ الصواب رُبّما عزّ المطلب
والاكتساب رُبّما أدرك العاجز حاجته رُبّما خرس البليغ عن
حجّته رُبّما عمي اللبيب عن الصواب رُبّما ارتجّ على الفصيح الجواب
رُبّما تحمّمت الأمور رُبّما تنغّص السرور رُبّما أتيت من مأمنك رُبّما

... موقعها وكذلك ان هو جاف ... عبادا من عبيد اعطاه من جهة ... مما لا يعطي ربه فيجعل خوفه ... من العباد نقدا ورجوه من الغير ... نقدا او وعدا وكذلك من عظمت الدنيا في عينه

وكبر موقعها من قلبه آثرها على الله فانقطع اليها وصار عبدا لها ولقد كان في رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كاف لك في الاسوة ودليل على ذم الدنيا وعيبها وكثرة مخازيها ومساويها اذ قبضت عنه اطرافها ووطئت لغيره اكنافها ...

ذمّت من نفسك مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في حرف الراء باللفظ المطلق قال عليه السلام رغبتك في زاهد

فيك ذلّ رغبتك في مستحيل جهل راكب المعصية مثواه نار راكب

الظلم مدركه البوار راكب الطاعة منقلبه الجنة راكب العجلة

مشفٍ على الكبوة راكب اللجاج متعرّض للبلاء ردّ الشهوة اقضى لها

وقضاها اشدّ لها راكب الظلم يكبو به مركبه راكب العنف يتعذر

عليه مطلبه ردع النفس عن الهوى هو الجهاد الاكبر ردّ الحجر

من حيث جاء فانّه لا يردّ الشرّ الّا الشرّ ردع النفس عن الهوى هو

الجهاد النافع ردع الحرص يجسم الشره ردّ الغضب بالحلم ثمرة العلم

روحوا الى المكارم وادلجوا في حاجة من هو نائم ردع النفس عن

زخارف الدنيا ثمرة العقل ردع النفس عن تسويل الهوى ثمرة النبل

روّ قبل العمل تنج من الزلل ردع الهوى من شيمة العقلاء ردع

الشهوة والغضب جهاد النبلاء   ردوا البادرة بالحلم   ردوا الجهل
بالعلم   رد من نفسك عند الشهوات واقمها على كتاب الله عند الشبهات
ردع النفس وجهادها عن اهويتها يرفع الدرجات ويضاعف الحسنات
رضاء المتعنت غاية لا تدرك   رضاء الله سبحانه غاية اقرب ما تدرك
رضاء الله سبحانه مقرون بطاعته   رزقك يطلبك فارح نفسك
من طلبه   رضاك عن نفسك من فساد عقلك   رضاك بالدنيا من
سوء اختيارك وشقاء جدك   رضى بالذل من كشف ضره لغيره   رحمة
الضعفاء تستنزل الرحمة   رضى بالحرمان طالب الرزق من اللئام
رأى الشيخ احب الي من جلد الغلام   ركوب الاهوال يكسب الاموال
ركوب الاطماع يقطع رقاب الرجال   رغبة العاقل في الحكمة ورغبة
الجاهل في الحماقة   ركوب المعاطب عنوان الحماقة   رأى الرجل ميزان
عقله   رزق كل امرئ مقدر كتقدير اجله   رأى العاقل ينجي رأى

فلقد كانت خضرة بقلة الارض ... البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاله وتشذب لحمه وان شئت ثلثت بداود عليه السلام صاحب المزامير وقارى اهل الجنة فلقد كان يعمل سفايف الخوص بيده ويقول لجلسائه ايكم يكفيني بيعها ويأكل قرص الشعير من ثمنها وان شئت قلت في عيسى بن مريم عليه السلام فلقد كان يتوسد الحجر ويلبس الخشن وكان ادامه الجوع وسراجه بالليل القمر وظلاله في الشتاء مشارق الارض ومغاربها

الجاهل يردى رأى الرجل على قدر تجربته رزق المرء على قدر نيته

رب المعروف أحسن من ابتدائه رفق المرء وسخاؤه يحببه الى اعدائه

رحمة من لا يرحم تمنع الرحمة واستبقاء من لا يبقى يهلك الامة رسول

الرجل ترجمان عقله وكتابه أبلغ من نطقه رويدا يسفر الظلام كأن

قد وردت الاظعان يوشك من اسرع ان يلحق رسل الله سبحانه تراجمة

الحق والسفراء بين الخالق والخلق رتبة العلم أعلى المراتب راقب

العواقب تنج من المعاطب رسولك ترجمان عقلك واحتمالك دليل

حلمك رسولك ميزان نبلك وقلمك أبلغ من ينطق عنك رفاهية

العيش في الأمن رزانة العقل تختبر في الفرح والحزن رضاء العبد

من نفسه مقرون بسخط ربه رضاء المرء عن نفسه برهان سخافة عقله

روّ قبل الفعل كيلا تعاب بما تفعل روية المتأني افضل من بديهة العجل

تمام شد در حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فی حرف الراء قال علیه السلام

زكوة العلم نشره زكوة الجاه بذله زكوة الحلم الاحتمال زكوة المال

الافضال زكوة القدرة الانصاف زكوة الجمال العفاف زكوة

الظفر الاحسان زلة اللسان انكى من اصابة السنان زكوة البدن الجهاد

والصيام زكوة اليسار بر الجيران وصلة الارحام زكوة الصحة السعي في

طاعة الله زكوة الشجاعة الجهاد في سبيل الله زكوة السلطان اغاثة

الملهوف زكوة النعم اصطناع المعروف زكوة العلم بذله لمستحقه

واجهاد النفس العمل به زيادة الفعل على القول احسن فضيلة نقص الفعل

على القول اقبح رذيلة زد من طول املك في قصر اجلك ولا [illegible] صحة جسمك

وسلامة امسك فان مدة العمر قليلة وسلامة الجسم مستحيلة زين المصاحبة

الاحتمال زين الرياسة الافضال زين العلم الحلم زين النعم صلة

الرحم زين الشيم رعي الذمم زين الدين العقل زين الملك العدل

زين الايمان الورع زين العبادة الخشوع زين الحكمة الزهد في الدنيا

زين الدين الصبر والرضا زلة العالم تفسد العوالم زيارة بيت الله امن
من عذاب جهنم زلة العالم كانكسار السفينة تغرق ويغرق معها غيرها
زوال النعم بمنع حقوق الله منها والتقصير في شكرها زلة الرأي تأتي على
الملك وتؤذن بالهلك زهدك في الدنيا ينجيك ورغبتك فيها ترديك
زلة اللسان تأتي على الانسان زلة اللسان اشد من جرح السنان زلة
العاقل محذورة زلة الجاهل معذورة زلة العاقل شديد النكاية
زلة العالم كبيرة الجناية زيادة العقل تنجي زيادة الجهل تردي زوال
الدول باصطناع السفل زيادة الشكر وصلة الرحم يزيدان في النعم
وينسحان في الاجل زهد المرء فيما يفنى على قدر يقينه بما يبقى زاد المرء
الى الآخرة الورع والتقى زيادة الدنيا تفسد الآخرة زين في الله اهل
طاعته وخذ الهداية من اهل ولايته زوروا في الله وجالسوا في الله
واسمعوا في الله زايلوا اعداء الله وواصلوا اولياء الله زخارف الدنيا

تفسد العقول الضعيفة زمان العادل خير الازمنة زمان الجاير
شر الازمنة وقال عليه السلم في ذكر الايمان زلفى لمن ارتقب
وثقة لمن توكل وراحة لمن فوض وجنة لمن صبر زد في اصطناع المعروف
واكثر من اسداء الاحسان فانه ابقى ذخرا واجمل ذكرا زلة المتوقي
اشد زلة وعلة اللوم اقبح علة زيادة الشر دناة ومذلة زينة القلوب
اخلاص الايمان زينة الاسلام اعمال الاحسان زينة البواطن اجمل
من زينة الظواهر زينة اللسان اشد هلاك زيادة الشره تزري بالمروة
زيادة الشح تفسد الفتوة وفساد الاخوة زلة القدم اهون ستدراك
زين الايمان طهارة السرائر وحسن العمل في الظواهر زنوا انفسكم قبل
ان توازنوا وحاسبوها قبل ان تحاسبوا وتنفسوا من ضيق الخناق قبل عنف
السياق مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم في حرف
السين بلفظ سبب قال عليه السلم سبب المحبة التحاب سبب

لإيلاف الوفاء سبب صلاح الدين الورع سبب فساد اليقين الطمع

سبب صلاح الإيمان التقوى سبب فساد العقل الهوى سبب الشقاء

حب الدنيا سبب زوال النعم الكفران سبب المحبة الإحسان سبب

العطب طاعة الغضب سبب تزكية الأخلاق حسن الأدب سبب

الكمد الحسد سبب الفتن الحقد سبب السيادة السخاء سبب الشحناء

كثرة المراء سبب الهياج اللجاج سبب زوال اليسار منع المحتاج سبب

العفة الحياء سبب صلاح النفس العزوف عن الدنيا سبب الفقر الإسراف

سبب الفرقة الاختلاف سبب القناعة العفاف سبب الشره غلبة الشهوة

سبب الفجور الخلوة سبب الوقار الحلم سبب الخشية العلم سبب السلامة

الصمت سبب الفوت الموت سبب الإخلاص اليقين سبب الورع قوة

الدين سبب الحيرة الشك سبب فساد الدين الهوى سبب فساد العقل

حب الدنيا سبب المزيد الشكر سبب تحول النعم الكفر سبب المحبة

البشر سبب صلاح النفس الورع سبب فساد الورع الطمع سبب التدمير سوء التدبير

مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

حرف السين للفظ المطلق في لسب [illegible] سنة الكرام ازدياد

الانعام سنة اللئام قبح الكلام سلاح الجهال السفه سلاح الحرص

الشره سلاح اللؤم الحسد سلاح الشر الحقد سنة الكرام الوفاء

بالعهود سنة اللئام الجحود سنة الكرام الجود سلاح المؤمن الدعاء

سلاح الموفق الصبر على البلاء والشكر في الرخاء سعادة [illegible] اماتة عدوه

سلاح المذنب الاستغفار سلاح الحازم الاستظهار سنة الابرار حسن

الاستسلام سنة الاخيار لين الكلام وافشاء السلام سوء الخلق

شؤم والاساءة الى المحسن لؤم سوء الخلق شر قرين سوء النية داء دفين

سوء الفعل دليل لؤم الاصل سلطان الدنيا ذل وعلوها سفل سوء

التدبير سبب التدمير سوء التدبير مفتاح الفقر سوء الظن بالمحسن شر

الإثم وأقبح الظلم سوء الظن بمن لا يخون من اللؤم سوء الظن يفسد الأمور و
يبعث على الشرور سرور الدنيا غرور وساعتها ثبور سلطان العاقل ينشر
مناقبه سلطان الجاهل يبدي معايبه سامع ذكر الله ذاكر ساعة ذل
لا تفي بعز الدهر سامع هجر القول شريك القائل ساعد أخاك على كل حال
وزل معه حيث ما زال سامع الغيبة أحد المغتابين سادة أهل
الجنة الأتقياء المتقون سوف يأتيك أجلك فأجمل في الطلب سوف
يأتيك ما قدر لك فخفض في المكتسب سوسوا إيمانكم بالصدقة سوسوا
أنفسكم بالورع وداووا مرضاكم بالصدقة سياسة النفس أفضل
سياسة ورياسة العلم أشرف رياسة سياسة الدين بحسن اليقين
سادة أهل الجنة المخلصون سياسة العدل ثلث لين في حزم واستقصاء
في عدل وإفضال في قصد سوء الخلق يوحش القريب وينفر البعيد سرور
المؤمن بطاعة ربه وحزنه على ذنبه سل عما لا بد لك من علمه ولا تعذر

فى جهله سل عن الرفيق قبل الطريق سلوا الله سبحانه العفو والعافية

وحسن التوفيق سل عن الجار قبل الدار سادة اهل الجنة الاتقياء الابرار

ستة تختبر بها عقول الرجال المصاحبة والمعاملة والولاية والعزل

والغنا والفقر سلوا الله سبحانه العافية من تسويل الهوى ومحن الدنيا

سادة الناس فى الدنيا الاسخياء وفى الآخرة الاتقياء سالم الناس تسلم آخرتك

سالم الناس تسلم دنياك سالم الله تسلم واعمل للآخرة تغنم سلوا الامر

سبحانه وامر وليه فانكم لن تضلوا مع التسليم سلامة الدين فى المداراة

ستة تختبر بها عقول الناس الحلم عند الغضب والقصد عند الرغب والصبر

عند الرهب وتقوى الله فى كل حال وحسن المداراة وقلة المماراة سلامة

الدين فى اعتزال الناس سلامة الدين والدنيا فى مداراة الناس سهر

الليل شعار المتقين وشيمة المشتاقين سهر العيون بذكر الله خلصان

العارفين وخلوات المقربين سهر الليل فى طاعة الله ربيع الاولياء وروضة

وتمكن الاماكن فالحد لتمكنها ... مصنوع والى غيره منسوب لم يخلق الاشياء من اصول ازلية ولا من اوائل ابدية بل خلق ما خلق فاقام حده وصور ما صور فاحسن صورته

السعداء سهر الليل بذكر الله سبحانه غنيمة الأولياء وسجية الأتقياء

سيئة تسوءك خير من حسنة تعجبك سرك سرورك ان كتمته وان اذعته

كان ثبورك سامع الغيبة شريك المغتاب سمع الاذن لا ينفع مع

غفلة القلب سلم الشرف التواضع والسخاء ساع سريع نجا وطالب

بطيء رجا حسن المنطق يزري بالبهاء والمروة سوء المنطق يزري

بالقدر ويفسد الاخوة ساهل الذم ما ذل لك قعوده ولا تخاطر بشيء

رجاء اكثر منه سعادة الرجل في احراز دينه والعمل لآخرته سوء

الظن يزري بصاحبه ويجني مجانبه سبع اكول حطوم خير من وال غشوم

ظلوم سوء الخلق شؤم والاساءة الى المحسن لؤم سوء الجوار والاساءة

الى الابرار من اعظم اللؤم سفك الدماء بغير حقها يدعو الى حلول

النقمة وزوال النعمة سل المعروف من ينساه واصطنعه الى من يذكره

سرك اسيرك فان افشيته صرت اسيره ستة تختبر بها اخلاق الرجال

ليس لشيء منه امتناع ولا له بطاعة شيء انتفاع علمه بالاموات الماضين كعلمه بالاحياء الباقين وعلمه بما في السموات العلى كعلمه بما في الارضين السفلى منها ايها المخلوق السوي والمنشأ المرعي في ظلمات الارحام ومضاعفات الاستار بدئت من سلالة من طين ووضعت في قرار مكين الى قدر معلوم واجل مقسوم ... لا تحير دعاء ولا تسمع نداء ... من مقرك الى دار لم ...

الرضا والغضب والامن والرهب والمنع والرغب ستة يختبر بها دين
الرجل قوة الدين وصدق اليقين وشدة التقوى ومغالبة الهوى وقلة
الرغب والاجمال في الطلب سنام الدين الصبر واليقين ومجاهدة للرذ
ستة لا يمارون الفقيه والرئيس والدني والبذي والمرأة والصبي
سلوني قبل ان تفقدوني فاني بطرق السماء اخبر منكم بطرق الارض
سارعوا الى الطاعات وسابقوا الى فعل الصالحات فان قصرتم فاياكم ان
تقصروا عن اداء الفرض سلوني قبل ان تفقدوني فوالله [illegible] في القرآن
آية الا وانا اعلم فيمن نزلت واين نزلت في سهل او جبل وان [illegible] وهب لي
قلبا عقولا ولسانا ناطقا ست من قواعد الدين اخلاص اليقين ونصح
المسلمين واقامة الصلوة وايتاء الزكوة وحج البيت والزهد في الدنيا
سوء الخلق نكد العيش وعذاب النفس سوء الخلق يوحش النفس ويرفع
الانس سلوا القلوب عن المودات فانها شواهد لا تقبل الرشا

بذكر الله سبحانه فرصة التعداء ونزهة الاولياء سابقوا الاجل فان
الناس يوشك ان ينقطع بهم الامل فيرهقهم الاجل سابقوا الاجل و
احسنوا العمل تعلدوا بالمهل سفهك على من فوقك جهل مردى سفهك
على من دونك جهل مؤذى سفهك على من في درجتك نقار كنقار
الديكين وهراش كهراش الكلبين ولن يفترقا الا مجروحين او مفضوحين
وليس ذلك سبل الحكماء ولا سنة العقلاء ولعله ان يحلم عنك فيكون
اوزن منك واكرم وانت انقص منه والام وقال عليه السلم في
ذكر رسول الله صلوات الله عليه وآله سنته القصد وفعله الرشد وقوله
الفصل وحكمه العدل كلامه بيان وصمته افصح لسان سلوا الله سبحانه
الايمان واعملوا بموجب القرآن سكون النفس الى الدنيا من اعظم الغرور
سكر الغفلة والغرور ابعد افاقة من سكر الخمور سوء العقوبة من لوم
الظفر ما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم في حرف

والله ما ابصر من عمى ولا تعلم من جهل وان الطريق لواضح وان اعلام الدين لقائمة فاعلم

ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدى وهدى فاقام سنة معلومة وامات بدعة مجهولة وان السنن لنيرة لها اعلام وان البدع لظاهرة لها اعلام وان شر الناس عند الله امام جائر ضل وضل به فامات سنة ماخوذة واحيا بدعة متروكة واني سمعت رسول الله صلى الله

السّنين بلفظ شكر قال عليه السلم شكر املك بطول الثناء شكر
من فوقك بصدق الولاء شكر نظيرك بحسن الاخاء شكر من دونك بسيب
العطاء شكر المنعم عصمة من النقم شكر الاله يدرّ النعم شكر النعمة
يفضي بمزيدها ويوجب تجديدها شكر النعمة امان من تحويلها وكفيل
بتأبيدها شكر المؤمن يظهر في عمله شكر المنافق لا يتجاوز لسانه شكر
نعمة سالفة يقضي بتجديد نعم مستأنفة شكر النعم بضاعفها ويزيدها
شكر النعم يوجب مزيدها وكفرها برهان جحودها شكر النعمة امان
من حلول النقمة شكر العالم على علمه عمله به وبذله لمستحقه شكرك
للراضي عنك يزيده رضى ووفاء شكرك للساخط عليك يوجب لك منه
صلاحا وتعطفا وقال عليه السلم لرجل هنّاه بولد شكرت الواهب
وبورك لك في الموهوب وبلغ اشده ورزقت برّه شكر الاحسان من اتى
على مديره وذكر بالجميل موليه مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب

عليه السلام في حرف الشين بلفظ شرّ قال عليه السلام شرّ الأفعال

ما جلب الآثام شرّ الأموال ما اكتسب المآثم شرّ الآراء ما خالف الشريعة

شرّ الأفعال ما هدم الصنيعة شرّ الناس من يظلم الناس شرّ الناس

من يبغض الناس شرّ ما صحب المرء الحسد شرّ ما سكن القلب الحقد

شرّ أصحاب الجاهل شرّ الملوك من خالف العدل شرّ الأموال ما لم

يغن عن صاحبه شرّ الأموال ما لا ينفق في سبيل الله ولا تؤدّى زكوته شرّ

البلاد بلد لا أمن فيه ولا خصب شرّ الناس من لا يقبل العذر ولا يقيل

الذنب شرّ الزوجات من لا تواسي شرّ الولاة من لا يخاف البري شرّ

الأولاد العاقّ شرّ الأخلاق الكذب والنفاق شرّ إخوانك من

أرضاك بالباطل شرّ من صاحبت الجاهل شرّ الوزراء من كان للأشرار

وزيرا شرّ الأمراء من كان الهوى عليه أميرا شرّ العلم ما أفسدت

به رشادك شرّ العمل ما أفسدت به معادك شرّ ما ألقي في القلب

اَلْغُلُولُ شَرُّ مَا شُغِلَ بِهِ الْمَرْءُ الْفُضُولُ شَرُّ الثَّنَاءِ مَا جَرَى عَلَى أَلْسِنَةِ

الْأَشْرَارِ شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ أَحْوَجَكَ إِلَى مُدَارَاةٍ وَأَلْجَأَكَ إِلَى اعْتِذَارٍ شَرٌّ

يَدُومُ خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ لَا يَدُومُ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرُهُمْ شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا

يُبَالِي أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئًا شَرُّ الْقَوْلِ مَا نَقَضَ بَعْضُهُ بَعْضًا شَرُّ إِخْوَانِكَ

مَنْ يَبْتَغِي لَكَ شَرَّ يَوْمِهِ شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ وَلَا يَرْعَى الْحُرْمَةَ

شَرُّ أَصْدِقَائِكَ مَنْ تَتَكَلَّفُ لَهُ شَرُّ الْعِلْمِ عِلْمٌ لَا يُعْمَلُ بِهِ شَرُّ الْإِخْوَانِ

الْخَاذِلُ شَرُّ الْأَصْحَابِ الْجَاهِلُ شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا لَمْ يُخْرَجْ مِنْهُ حَقُّ اللهِ سُبْحَانَهُ

شَرُّ الْأَوْطَانِ مَا لَمْ يَأْمَنْ فِيهِ الْقُطَّانُ شَرُّ النَّاسِ مَنْ سَعَى بِالْإِخْوَانِ وَنَسِيَ

الْإِحْسَانَ شَرُّ الْإِخْوَانِ الْمُوَاصِلُ عِنْدَ الرَّخَاءِ الْمُفَاصِلُ عِنْدَ الْبَلَاءِ شَرُّ

إِخْوَانِكَ مَنْ أَغْرَاكَ بِهَوًى وَوَلَّهَكَ بِالدُّنْيَا شَرُّ الْقُضَاةِ مَنْ جَارَتْ

أَقْضِيَتُهُ شَرُّ الْأُمَرَاءِ مَنْ ظَلَمَ رَعِيَّتَهُ شَرُّ الْأُمُورِ أَكْثَرُهَا شَكًّا شَرُّ الرُّؤْيَا

أَكْثَرُهَا إِفْكًا شَرُّ الْفَقْرِ الْمُنَى شَرُّ الْمِحَنِ حُبُّ الدُّنْيَا شَرُّ الْفَقْرِ فَقْرُ النَّفْسِ

شر الامور الرضا عن النفس شر الايمان ما دخله الشك شر اخوانك
من داهنك في نفسك وساترك عيبك شر الخلائق الكبر شر
الاشرار من تبجح بالشر شر الشيم الكذب شر ما ضيع فيه العمر اللعب
شر اخوانك الغاش المداهن شر النوال ما تقدمه المطل وتعقبه المن
شر الناس من لا يرجى خيره ولا يؤمن شره شر اخوانك من يثبط عن الخير
ويثبطك معه شر الناس من لا يعتقد الامانة ولا يجتنب الخيانة شر
الناس من لا يعفو عن الهفوة ولا يستر العورة شر الناس من يعين على
المظلوم شر الناس من اذرع اللوم ونصر الظلوم شر اخوانك واغشهم
لك من اغراك بالعاجلة والهاك عن الآجلة شر الناس من كان متبعا
لعيوب الناس عميا عن معايبه شر الناس من يخشى الناس في ربه ولا
يخشى ربه في الناس شر الناس من يبتغي الغوائل للناس شر الاصحاب
السريع الانقلاب شر الاتراب الكثير الارتياب شر القلوب

الشاكّ في ايمانه شرّ المحسنين الممتنّ باحسانه شرّ الامور التسخّط للقضاء

شرّ الفتن محبّة الدنيا شرّ الناس من لا يثق باحد لسوء ظنّه ولا يثق

به احد لسوء فعله شرّ الناس من يتّقيه الناس مخافة شرّه شرّ الناس

من كافى على الجميل بالقبيح وخير الناس من كافى على القبيح بالجميل شرّ

الناس الطويل الامل السيّئ العمل شرّ آفات العقل الكبر شرّ اخلاق

النفس الجور ثمّا ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في حرف الشين باللفظ المطلق قال عليه السلام شاور قبل ان

تعزم وفكّر قبل ان تقدم شاور ذوي العقول تأمن الزلل و

الندم شاور في امورك الذين يخشون الله ترشد شدّة الحقد من

شدّة الحسد شرف المرء نزاهته وجماله مروّته شرف المؤمن ايمانه

وعزّه بطاعته شافع المجرم خضوعه بالمعذرة شافع المذنب اقراره

وتوبته اعتذاره شتّان بين عمل تذهب لذّته وتبقى تبعته وبين

عمل يذهب مؤنته ويبقى مثوبته شجاعة الرجل على قدر همته وغيرته

على قدر حميته شيئان لا يعرف فضلهما الا من فقدهما الشباب

والعافية شيئان لا يعرف قدرهما الا من سلبهما الغنى والقدرة

شيئان لا يوصف منهما المرض وذو القرابة المفتقر شيئان لا تسلم عاقبتهما

الظلم والشر شيئان لا يبلغ غايتهما العلم والعقل شيئان لا يوزن

ثوابهما العفو والعدل شيئان هما ملاك الدين الصدق واليقين

شيئان لا يوازن ثوابهما عمل حسن الورع والاحسان الى المؤمنين شدة

الحرص من قوة الشره وضعف الدين شغل من الجنة والنار امامه

شغل من كانت النجاة ومرضات الله مرامه شيمة العقلاء قلة الشهوة

وقلة الغفلة شيمة الاتقياء اغتنام المهلة والتزود للرحلة شقوا

موج الفتن بسفن النجاة شوقوا انفسكم الى نعيم الجنة تحبوا الموت

وتمقتوا الحياة شرع الله سبحانه لكم الاسلام فسهل شرايعه واعز

ارکانه علی من حاربه شر الاعداء ابعدهم غورا واخفاهم مکیدة شر
الالفة اطراح الکلفة شرط المصاحبة قلة المخالفة شین العلم
الصلف شین السخاء السرف شیعتنا کالنحل لو عرفوا ما فی جوفها
لاکلوها شیعتنا کالاترجة طیب ریحها حسن ظاهرها وباطنها
وقال علیه السلم فی ذکر القران شافع مشفع وقایل مصدق
شافع الخلق العمل بالحق ولزوم الصدق شارکوا الذی قد اقبل علیه
الرزق فانه اجدر بالحظ واخلق بالغنا شیمة ذوی الالباب والنهی
الاقبال علی دار البقاء والاعراض عن دار الفناء والتوله [illegible] المأوی

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم فی حرف الصاد بلفظ صلاح

قال علیه السلم صلاح العمل بصلاح النیة صلاح
البدن الحمیة صلاح العیش التدبیر صلاح الرای بنصح المستشیر صلاح
الدین الورع صلاح النفس قلة الطمع صلاح الایمان الورع وفساده

طمع صلاح العقل الادب صلاح التقوى تجنب الريب صلاح المعاد
بحسن العمل صلاح العبادة التوكل صلاح البرية العقل صلاح
الرعية العدل صلاح النفس مجاهدة الهوى صلاح الآخرة رفض
الدنيا صلاح السرائر برهان البصائر صلاح الظواهر عنوان صحة
الضمائر صلاح الانسان في حبس اللسان وبذل الاحسان صلاح
الدين بحسن اليقين مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
في حرف الصاد بلفظ المطلق قال عليه السلام صحة الدنيا اسقام
ولذاتها الآلام صحة الاجسام من اهنأ الاقسام صحة الضمائر من افضل
الذخائر صدق الايمان وصنائع الاحسان افضل الذخائر صحة
الود من كرم العهد صحة الامانة عنوان حسن المعتقد صواب
الرأي يؤمن الزلل صواب الفعل يزين الرجل صواب الرأي بالدول
ويذهب بذهابها صيانة المرأة انعم لحالها وادوم لجمالها صواب

الجاهل كالزلة من العاقل صن ايمانك من الشك فان الشك يفسد الايمان

كما يفسد الملح العسل صواب الرأى باجالة الافكار صاحب السوء قطعة

من النار صاحب المعروف لا يعثر واذا عثر وجد متكأ صحبة الاخيار

تكسب الخير كالريح اذا مرت بالطيب حملت طيبا صاحب السلطان كراكب

الاسد يغبط بموضعه وهو اعرف بموضعه صبرك على المصيبة يخفف الرزية

ويجزل المثوبة صديق الجاهل متعوب منكوب صاحب المال متعوب

والغالب بالشر مغلوب صن الدين حصن دولتك والشكر حرز نعمتك

فكل دولة يحوطها الدين لا تغلب وكل نعمة يحرزها الشكر لا تسلب تحبب الى

الاخوان بالاحسان وتعهد الذنوب بالغفران صنايع المعروف تقى مصارع

الهوان صنايع الاحسان من فضايل الانسان صاحب العقلاء تغنم

واعرض عن الدنيا تسلم صلة الرحم تدر النعم وتدفع النقم صاحب

العقلاء وجالس العلماء واغلب الهوى ترافق الملأ الاعلى صاحب الحكماء

يجالس العلماء واعرض عن الدنيا تسكن جنة المأوى صحبة الاشرار تكسب

الشر كالريح اذا مرت بالنتن حملت نتنا صنايع المعروف تدر النعماء وتدفع

البلاء صحبة الاحمق عذاب الروح صحبة الولي اللبيب حيوة الروح صلة

الرحم من احسن الشيم صلة الرحم منماة للعدد مثراة للنعم صلة

الرحم توقي العدو وتحمي مصارع السوء صلوا الذي بينكم وبين الله تسعدوا

صلة الارحام تثمر الاموال وتنسي الاجال صدقة السر تطفي الخطيئة وصدقة

العلانية مثراة في المال صل عجلتك بأناتك وسطوتك برفقك وشرك

بخيرك واعن العقل على الهوى تملك النهى صدق بما سلف من الحق

واعتبر بما مضى من الدنيا فان بعضها يشبه بعضا واخرها لاحق باولها صدقة

العلانية تدفع ميتة السوء صلة الرحم توجب المحبة وتكبت العدو

صديق المال يزول بزواله صديق كل امرئ عقله وعدوه جهله صديق

الاحمق في تعب صديق الجاهل معرض للعطب صديقك من نهاك

وَعَدُوُّكَ مَنْ أَغْرَاكَ ۝ صَيِّرِ الدِّينَ جُنَّةَ حَيٰوتِكَ وَالتَّقْوٰى عُدَّةَ وَفَاتِكَ

صِدْقُ الرَّجُلِ عَلٰى قَدْرِ مُرُوَّتِهِ ۝ صِيَانَةُ الْمَرْءِ عَلٰى قَدْرِ دِيَانَتِهِ ۝ صُنْ دِينَكَ

بِدُنْيَاكَ تَرْبَحْهُمَا وَلَا تَصُنْ دُنْيَاكَ بِدِينِكَ فَتَخْسَرَهُمَا ۝ صَارَ الْفُسُوقُ فِي النَّاسِ

نَسَبًا وَالْعَفَافُ عَجَبًا وَلَبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوبًا ۝ صُنِ الدِّينَ بِالدُّنْيَا

تُنْجِيكَ وَلَا تَصُنِ الدُّنْيَا بِالدِّينِ فَتُرْدِيكَ ۝ صِلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللّٰهِ يحا

نعمد مُنْقَلَبَكَ ۝ صَمْتٌ يُعْقِبُكَ السَّلَامَةَ خَيْرٌ مِنْ نُطْقٍ يُعْقِبُكَ الْمَلَامَةَ ۝ صَمْتٌ

يُكْسِبُكَ الْكَرَامَةَ خَيْرٌ مِنْ قَوْلٍ يُكْسِبُكَ النَّدَامَةَ ۝ صَمْتٌ يُكْسِبُكَ الْوَقَارَ

خَيْرٌ مِنْ كَلَامٍ يُكْسِبُكَ الْعَارَ ۝ صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ يُوجِبُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ

صَمْتٌ تَحْمَدُ عَاقِبَتَهُ خَيْرٌ مِنْ كَلَامٍ تُذَمُّ مَغَبَّتُهُ ۝ صِدْقُ إِخْلَاصِ الْمَرْءِ يُعْظِمُ

زُلْفَتَهُ وَيُجْزِلُ مَثُوبَتَهُ ۝ صَمْتُكَ حَتّٰى تُسْتَنْطَقَ أَجْمَلُ مِنْ نُطْقِكَ حَتّٰى تُسْكَتَ

صِيَامُ أَيَّامِ الْبِيضِ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ يَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ وَيُعْظِمُ الْمَثُوبَاتِ ۝ صِيَامُ

الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْآثَامِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْمَرْءِ عَنِ الطَّعَامِ ۝ صَوْمُ النَّفْسِ

من لذات الدنيا انفع الصيام صدر العاقل صندوق سره صمت

الجاهل ستره صدق الاجل يفضح كذب الامل صلة الرحم يوسع

الآمال وينمي الاموال صلة الارحام مثراة في الاموال مرفعة للاجال

صمدا صمدا حتى يتجلى لكم عمود الحق وانتم الاعلون والله معكم ولن

يتركم اعمالكم داووا الشيطان بالمجاهدة واغلبوه بالمخالفة تزكوا انفسكم

وتعلوا عند الله درجاتكم صلة الارحام من افضل شيم الكرام صلة

الرحم عمارة النعم ودفاع النقم صلة الرحم تنمي العدد وتوجب

التودد وسئل عليه السلام عن العالم العلوي فقال صور عارية عن

المواد عالية عن القوة والاستعداد تجلى لها فاشرقت وطالعها فتلالات

والقى في هويتها مثاله فاظهر عنها افعاله وخلق الانسان ذا نفس ناطقة

ان زكاها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوايل عللها واذا اعتدل مزاجها

وفارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد صبرك على تجرع الغصص

يظفرك بالفرص صنفان لا يقبل الله سبحانه الأعمال إلا بهما التقى

والإخلاص صوم الجسد الإمساك عن الأغذية بإرادة اختيارية خوفا

من العقاب ورغبة في الثواب والأجر صوم النفس إمساك الحواس الخمس عن

سائر المآثم وخلو القلب من جميع أسباب الشر صوم القلب خير من صيام

اللسان وصوم اللسان خير من صيام البطن صابروا أنفسكم على فعل

الطاعات وصونوها عن دنس السيئات تجدوا حلاوة الإيمان مما ورد من

حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الضاد قال عليه السلام

ضرورات الأحوال تذل رقاب الأجال ضرورات الأحوال تحمل على ركوب

الأهوال ضرورة الفقر تبعث على فظيع الأمر ضادوا الغضب بالحلم

تحمدوا عواقبكم في أمر ضالة العاقل الحكمة فهو أحق بها حيث كانت

ضالة الحكيم الحكمة فهو يطلبها حيث كانت ضالة الجاهل غير موجودة من

الشهوة تبعث على تلف المهجة ضلال الدليل هلاك المستدل ضياع

وفي خطبة له عليه السلام عند ...

ضَلَالُ الْعَقْلِ يُبْعِدُ مِنَ ... ضِلَّةُ الرَّأْيِ تُفْسِدُ الْمَقَاصِدَ ... فِي طَلَبِ الْفُضُولِ

الرَّشَادِ وَيُفْسِدُ الْمَعَادَ ضَرَرُ الْفَقْرِ أَحْمَدُ مِنْ أَشَرِ الْغِنَى ضَيَاعُ الْعُمُرِ بَيْنَ الْآمَالِ

وَالْمُنَى ضَلَّ مَنِ اهْتَدَى بِغَيْرِ هُدَى اللهِ ضَاعَ مَنْ كَانَ لَهُ مَقْصَدٌ غَيْرُ اللهِ ضُرُوبُ

الْأَمْثَالِ تُضْرَبُ لِأَهْلِ النُّهَى وَالْأَلْبَابِ ضِرَامُ نَارِ الْغَضَبِ يَبْعَثُ عَلَى رُكُوبِ

الْعَطَبِ ضَلَالُ النُّفُوسِ بَيْنَ دَوَاعِي الشَّهْوَةِ وَالْغَضَبِ ضَادُّوا الْغَضَبَ بِالْحِلْمِ

ضَادُّوا الْجَهْلَ بِالْعِلْمِ ضَادُّوا الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ ضَادُّوا الشَّرَهَ بِالْعِفَّةِ ضَادُّوا

الْقَسْوَةَ بِالرِّقَّةِ ضَادُّوا الْحِرْصَ بِالْقُنُوعِ ضَادُّوا الْكِبْرَ بِالتَّوَاضُعِ ضَادُّوا

الْجَوْرَ بِالْعَدْلِ ضَادُّوا الْهَوَى بِالْعَقْلِ ضَادُّوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ ضَادُّوا

الشَّرَّ بِالْخَيْرِ ضَادُّوا الشَّهْوَةَ بِالْقَمْعِ ضَادُّوا الطَّمَعَ بِالْوَرَعِ ضَادُّوا الْإِسَاءَةَ

بِالْإِحْسَانِ ضَادُّوا الْغَفْلَةَ ... ضَادُّوا الْغَبَاوَةَ بِالْفِطْنَةِ ضَادُّوا التَّوَانِيَ

... ضَادُّوا التَّفْرِيطَ بِالْحَزْمِ ضَبْطُ اللِّسَانِ مُلْكٌ وَإِطْلَاقُهُ هُلْكٌ

ضَابِطُ نَفْسِهِ عَنْ دَوَاعِي اللَّذَّاتِ مَالِكٌ وَمُهْمِلُهَا هَالِكٌ ضَبْطُ النَّفْسِ عِنْدَ

حارث الغضب يؤمن مواقع العطب ضبط النفس عند الرغب والرهب
من افضل الادب ضاربوا عن دينكم بالظبا وصلوا السيوف بالخطاء وانتصروا
بالله تظفروا وتنصروا ضادوا الشهوة مضادة الضد وحاربوها محاربة العدو
العدو ضلال العقل اشد ضلة وذلة الجهل اعظم ذلة تم ما ورد من حكم
امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلم في حرف الطاء بلفظ طوبى من اولها
طوبى لمن صمت الا عن ذكر الله طوبى للمنكسرة قلوبهم من اجل الله طوبى لمن
راقب ربه وخاف ذنبه طوبى لمن اشعر التقوى قلبه طوبى لمن حافظ على
طاعة ربه طوبى لمن خلا عن الغل صدره وسلم من الغش قلبه طوبى لمن
شغل بالذكر لسانه طوبى لمن الزم نفسه مخافة ربه واطاعه في السر
والجهر طوبى لمن اطاع ناصحا يهديه وتجنب غاويا يرديه طوبى لمن قصر
همه على ما يعنيه وجعل كل جده لما ينجيه طوبى لمن وفق لطاعته وبكى على
خطيئته طوبى لكل نادم على زلته مستدرك فارط عثرته طوبى لمن قصر

أمله واغتنم مهله طوبى لمن بادر اجله واخلص عمله طوبى لمن كان

له من نفسه شغل شاغل عن الناس طوبى لمن سعى في فكاك نفسه قبل

ضيق الانفاس وشدة الابلاس طوبى لمن غلب نفسه ولم تغلبه وملك

هواه ولم يملكه طوبى لمن كظم غيظه ولم يطلقه وعصى امرة نفسه

بأمر تهلكه طوبى لمن ذكر المعاد فاستكثر من الزاد طوبى لمن احسن

الى العباد وتزود للمعاد طوبى لمن تجلبب القنوع وتجنب الاسراف

طوبى لمن تحلى بالعفاف ورضي بالكفاف طوبى لمن كذب

مناه واخرب دنياه لعمارة اخراه طوبى لمن اطاع محمود تقواه وعصى

مذموم هواه طوبى لمن بادر الهوى قبل تغلق ابوابه طوبى لمن بادر

صالح العمل قبل ان تنقطع اسبابه طوبى لمن صلحت سريرته وحسنت

علانيته وعزل عن الناس شره طوبى لمن سلك طريق السلامة ببصر من

بصره وطاعة هاد امره طوبى لمن اخلص لله عمله وعلمه وحبه وبغضه

ورب الجبال الرواسي التي جعلتها للارض اوتادا وللخلق اعتمادا ان اظهرتنا على عدونا فجنبنا البغي وسددنا للحق وان اظهرتهم علينا فارزقنا الشهادة واعصمنا من الفتنة

وَأَخَذُهُ وَتَرْكُهُ وَكَلَامُهُ وَصَمْتُهُ طُوبَى لِمَنْ وُفِّقَ لِطَاعَتِهِ وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ
وَاَحْرَزَ أَمْرَ آخِرَتِهِ طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَعَزَّ بِطَاعَتِهِ وَغَنِيَ بِقَنَاعَتِهِ
طُوبَى لِمَنْ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ طُوبَى لِمَنْ يُوسِرُ
قَلْبَهُ بَرْدَ الْيَقِينِ طُوبَى لِمَنْ عَمِلَ بِسُنَّةِ الدِّينِ وَاقْتَفَى أَثَرَ النَّبِيِّينَ طُوبَى
لِمَنْ قَدَّمَ خَالِصًا وَعَمِلَ صَالِحًا وَاكْتَسَبَ مَذْخُورًا وَاجْتَنَبَ مَحْذُورًا طُوبَى
لِمَنْ كَابَدَ هَوَاهُ وَكَذَّبَ مُنَاهُ وَرَمَى غَرَضًا وَأَحْرَزَ عِوَضًا طُوبَى لِمَنْ رَكِبَ
الطَّرِيقَةَ الْغَرَّاءَ وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ وَتَوَلَّهَ بِالْآخِرَةِ وَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا طُوبَى
لِمَنْ تَقْتُلُهُ قَاتِلَاتُ الْغُرُورِ طُوبَى لِمَنْ تَعَمَّمَ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ
طُوبَى لِمَنْ بَادَرَ الْأَجَلَ وَاغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ طُوبَى لِمَنِ اسْتَشْعَرَ
الْوَجَلَ وَكَذَّبَ الْأَمَلَ وَتَجَنَّبَ الزَّلَلَ طُوبَى لِمَنْ خَافَ الْعِقَابَ وَعَمِلَ
لِلْحِسَابِ وَصَاحَبَ الْعَفَافَ وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللهِ سُبْحَانَهُ طُوبَى
لِمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ شُغُلٌ شَاغِلٌ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ وَعَمِلَ بِطَاعَةِ اللهِ

سبحانه طوبى لمن خاف فأمن طوبى لمن ذكر المعاد فأحسن طوبى
لنفس أدّت لربها فرضها طوبى لعين هجرت في طاعة الله غمضها
ذكر حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الطاء
بلفظ المطلق قال عليه السلام طاعة الهوى تفسد العقل طاعة
النساء غاية الجهل طاعة الشهوة تفسد الدين طاعة الحرص تفسد
اليقين طاعة الأمل تفسد العمل طاعة الجهول تدل على الجهل
ملاك الدنيا مهر السنة طلب الدنيا رأس الفتنة طلب الجنة بلا عمل
حمق طلب الثناء بغير استحقاق خرق طالب الخير من اللئام محروم
طالب الدنيا بالدين معاقب مذموم طلب الجمع بين الدنيا والآخرة من
خداع النفس طالب الخير بعمل الشر فاسد العقل والحس طلب المراتب
والدرجات بغير عمل جهل طاعة الجهول وكثرة الفضول يدلان
على الجهل طاعة الهدى تنجي طاعة الهوى تردي طاعة دواعي الشرور

تُفسِدُ عَواقِبَ الأُمُورِ طُولُ الفِكرِ يَحمَدُ العَواقِبَ وَيَستَدرِكُ فَسادَ الأُمُورِ

طُولُ الاِعتِبارِ يَحدُو عَلَى الاِستِظهارِ طُولُ الاِصطِبارِ مِن شِيَمِ الأَبرارِ

طُولُ القُنُوتِ وَالسُّجُودِ يُنجِي مِن عَذابِ النّارِ طالِبُ الأَدَبِ أَحزَمُ مِن طالِبِ

الدُّنيا طَلَبُ الأَدَبِ جَمالُ الحَسَبِ طَرِيقُنا القَصدُ وَسُنَّتُنا الرُّشدُ

طاعَةُ اللهِ سُبحانَهُ لا يَحُوزُها إِلّا مَن بَذَلَ الجِدَّ وَاستَفرَغَ الجُهدَ طُولُ

الاِمتِنانِ يُكَدِّرُ صَفوَ الإِحسانِ طَعنُ اللِّسانِ أَمضَى مِن طَعنِ السِّنانِ

طاعَةُ اللهِ مِفتاحُ سَدادٍ وَإِصلاحُ مَعادٍ طاعَةُ اللهِ أَعلَى عِمادٍ وَأَقوَى عَتادٍ

طالِبُ الآخِرَةِ يُدرِكُ مِنها أَمَلَهُ وَيَأتِيهِ مِنَ الدُّنيا ما قُدِّرَ لَهُ طالِبُ الدُّنيا

تَفُوتُهُ الآخِرَةُ وَيُدرِكُهُ المَوتُ حَتّى يَأخُذَهُ بَغتَةً وَلا يُدرِكُ مِنَ الدُّنيا

إِلّا ما قُسِمَ لَهُ طَهِّرُوا قُلُوبَكُم مِنَ الحَسَدِ فَإِنَّهُ مُكمِدٌ مُضنٍ طَهِّرُوا قُلُوبَكُم

مِنَ الحِقدِ فَإِنَّهُ داءٌ مُوبٍ طِيبُوا عَن أَنفُسِكُم نَفساً وَامشُوا إِلَى المَوتِ مَشياً

سَجِيحاً طاعَةُ النِّساءِ تُزرِي بِالنُّبَلاءِ وَتُردِي العُقَلاءِ طَهِّرُوا أَنفُسَكُم مِن

...ن الشهوات تذكروا رفيع الدرجات طهروا قلوبكم من درن السيئات

تضاعف لكم الحسنات طاعة النساء شيمة الحمقى طاعة المعصية

...عبة الملكى طلب السلطان من خداع الشيطان طاعة الغضب

ندامة وطغيان طاعة الشهوة هلك ومعصيتها ملك طاعة الجور

توجب الملك وتأتي على الملك طول التفكير يصلح عواقب التدبير طول

التذكير يعد زاد المثير طلب التعاون على إقامة الحق ديانة وأمانة

طلب التعاون على نصر الباطل جناية وخيانة طلاقة الوجه بالبشر

والعطية وفعل البر وبذل التحية داع إلى محبة البرية وقال عليه السلام

في ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طبيب دوار بطبه قد أحكم

مراهمه وأحمى مواسمه يضع ذلك حيث الحاجة إليه من قلوب عمي وآذان

صم وألسنة بكم متتبع بدوائه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة وسئل

عليه السلام عن القدر فقال طريق مظلم فلا تسلكوه وبحر عميق فلا تلججوه

وسرّ الله سبحانه فلا تتكلّفوه طوبى للزاهدين في الدنيا الراغبين في
الآخرة اولئك الذين اتخذوا الارض بساطا وترابها فراشا وماءها طيبا
والقرآن شعارا والدعاء دثارا ورفضوا الدنيا على منهاج المسيح بن مريم
عليه السلام مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في
حرف الظاء قال عليه السلام ظن المؤمن كهانة ظن المتنير
ظلم وخيانة ظن الرجل على قدر عقله ظن الانسان ميزان عقله
وفعله اصدق شاهد على اصله ظن العاقل اصح من يقين الجاهل
ظلم الحق من نصر الباطل ظفر الكريم ينجي ظفر اللئيم [illegible] ظفر
الكرام عفو واحسان ظفر اللئام تجبر وطغيان ظفر بالخير من طلبه
ظفر بالشر من ركبه ظفر بالشيطان من غلب غضبه ظفر الهوى من
انقاد لشهوته ظلم المروة من من بصنيعته ظفر بفرحة البشرى من
اعرض عن زخارف الدنيا ظفر بجنة المأوى من غلب الهوى ظلم

شعیب الخیر الظلم ظلم المستسلم اعظم الجرم ظلم الاحسان قبح الامتنان

همته من عصی الله واطاع الشیطان ظلم السخاء من منع العطاء ظل الله

سبحانه فی الآخرة مبذول لمن اطاعه فی الدنیا ظلم العباد یفسد المعاد

دمر الله بالعباد من ظلم العباد ظلم المرء فی الدنیا عنوان شقائه فی

الآخرة ظلم المعروف من وضعه فی غیر اهله ظلم نفسه من رضی بدار

الفناء عوضا عن دار البقاء ظفر بجنة المأوی من اعرض عن شهوات

الدنیا ظل الدنیا غرام رغد هنی ظل اللئام نکد وبی ظاهر القرآن

انیق وباطنه عمیق ظاهر الاسلام مشرق وباطنه مونق ظلف النفس عما

فی ایدی الناس هو الغناء الموجود ظلف النفس عن لذات الدنیا هو الزهد

المحمود ظرف المؤمن من نزاهته عن المحارم ومبادرته الی المکارم ظفر

بالمغانم واضع صنایعه فی الاکارم ظن ذوی النهی والالباب اقرب

شیء من الصواب ظالم الناس یوم القیمة مکبوب بظلمه معروف معذب

ظلم المرء يوبقه ويصرعه ظلم الاحسان واضعه في غير موضعه ظلامة
المظلومين يمهلها الله ولا يهملها ظلم اليتامى والاماء ينزل النقم ويسلب
النعم

بما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف العين بلفظ عليك في خطاب المفرد

قال عليه السلام عليك بالآخرة تأتيك الدنيا
صاغرة عليك بالحكمة فانها الحلية الفاخرة عليك بالحياء فانه عنوان
النبل عليك بالسخاء فانه ثمرة العقل عليك بالمشاورة فانها نتيجة الحزم
عليك بالتقى فانه خلق الانبياء عليك بالرضا في الشدة والرخاء
عليك بالسكينة فانها افضل زينة عليك بالعلم فانه وراثة كريمة
عليك بالاناة فان المتاني حري بالاصابة عليك بالاخلاص دعاء فانه
اخلق بالاجابة عليك بالشكر في السراء والضراء عليك بالصبر في
الضيق والبلاء عليك بالعقل فلا مال اعود منه عليك بالقنوع فلا
شيء ادفع للفاقة منه عليك بالادب فانه زين الحسب عليك بالتقوى

فانها

وبها شرف النسب عليك بالزهد فانه عون الدين عليك بالعفة فانها

نعم قرين عليك بحسن الخلق فانه يكسبك المحبة عليك بالبشاشة فانها

حبالة المودة عليك بالاحتمال فانه ستر العيوب عليك بذكر الله فانه

نور القلوب عليك بالصدق فانه خير مبني عليك بالحلم فانه خلق مرضي

عليك بالوفاء فانه [illegible] في جنة عليك بصالح العمل فانه الزاد الى الجنة

عليك بالورع فانه [illegible] صيانة عليك بالامانة فانها افضل ديانة عليك

بطاعة من لا تعذر بجهالته عليك بحفظ كل امر لا تعذر باضاعته

عليك بالاحسان فانه افضل زراعة واربح بضاعة عليك بالاخلاص فانه

سبب قبول الاعمال وشرف الطاعة عليك بالرفق فانه مفتاح الصواب

وسجية اولي الالباب عليك بمقارنة ذي العقل والدين فانه خير الاصحاب

عليك بالقصد في الامور فمن عدل عن القصد جار ومن اخذ به عدل عليك

بادمان العمل في النشاط والكسل عليك بالعفاف والقنوع فمن اخذ بهما [illegible]

واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش والهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب وما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزيادة او نقصان زيادة في هدى او نقصان من عمى واعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقة ولا لاحد قبل القرآن من غنى فاستشفوه من ادوائكم واستعينوا به على لأوائكم فان فيه شفاء من اكبر الداء وهو الكفر والنفاق والغي والضلال فاسئلوا الله به وتوجهوا اليه بحبه ولا تسئلوا به خلقه انه ما توجه العباد الى الله بمثله واعلموا انه شافع مشفع وقائل مصدق

عَلَيهِ المُؤَن عَلَيكَ بِالصَّبرِ وَالاِحتِمالِ فَمَن لَزِمَهُما هانَت عَلَيهِ المِحَن عَلَيكَ
بِالاِستِعانَةِ بِاللهِ وَالرَّغبَةِ اِلَيهِ فِي تَوفِيقِكَ وَتَركِكَ كُلَّ شائِبَةٍ اَولَجَتكَ فِي
شُبهَةٍ اَو اَسلَمَتكَ اِلى ضَلالَةٍ عَلَيكَ بِمَكارِمِ الخِلالِ وَاصطِناعِ الرِّجالِ
فَاِنَّهُما يَقِيانِ مَصارِعَ السُّوءِ وَيُوجِبانِ الجَلالَ عَلَيكَ بِالعَفافِ فَاِنَّهُ اَفضَلُ
شِيَمِ الاَشرافِ عَلَيكَ بِتَركِ التَّبذِيرِ وَالاِسرافِ وَالتَّخَلُّقِ بِالعَدلِ وَالاِنصافِ
عَلَيكَ بِطاعَةِ اللهِ سُبحانَهُ فَاِنَّ طاعَةَ اللهِ فاضِلَةٌ عَلى كُلِّ شَيءٍ عَلَيكَ بِالاِعتِصامِ
بِاللهِ فِي كُلِّ اُمُورِكَ فَاِنَّها عِصمَةٌ مِن كُلِّ شَيءٍ عَلَيكَ بِلُزُومِ الصِّدقِ فَاِنَّهُ يُلزِمُكَ
السَّلامَةَ وَيُؤمِنُكَ النَّدامَةَ عَلَيكَ بِاِخوانِ الصَّفا فَاِنَّهُم زِينَةٌ فِي الرَّخاءِ
وَعَونٌ فِي البَلاءِ عَلَيكَ بِمَنهَجِ الاِستِقامَةِ فَاِنَّهُ يُكسِبُكَ الكَرامَةَ وَيَكفِيكَ
المَلامَةَ عَلَيكَ بِتَقوَى اللهِ فِي الغَيبِ وَالشَّهادَةِ وَلُزُومِ الحَقِّ فِي الغَضَبِ وَالرِّضا
عَلَيكَ بِالعَدلِ فِي الصَّدِيقِ وَالعَدُوِّ وَالقَصدِ فِي الفَقرِ وَالغِنى عَلَيكَ
بِلُزُومِ الحَلالِ وَحُسنِ البِرِّ بِالعِيالِ وَذِكرِ اللهِ فِي كُلِّ حالٍ عَلَيكَ فَاِنَّهُ رُشدٌ مِن

...داد ومصلح الأعمال عليك بالورع فإنه عون الدين وشيمة المخلصين

عليك بالصبر فإنه حصن حصين وعبادة الموقنين عليك بالجد والاجتهاد

في صلاح المعاد عليك بحسن التأهب والاستعداد والاستكثار من

الزاد عليك بالتقية فإنها شيمة الأفاضل عليك بالصبر فبه يأخذ

...ل وإليه يرجع الجاهل عليك بالصدق فمن صدق في أقواله جل

قدره عليك ب... فمن رفق في أفعاله تم أمره عليك بمواخاة من حذرك

...نهاك فإنه ينجدك ... يرشدك عليك بطاعة من يأمرك بالدين فإنه يهديك

وينجيك عليك ب...رع وإياك وغرور الطمع فإنه وخيم المرابع عليك

بلزوم الصبر فبه يأخذ الحازم وإليه يؤول الجازع عليك بالقصد فإنه

أعون شيء على حسن المعيش ولن يهلك امرؤ حتى يؤثر شهوته على دينه عليك

بلزوم اليقين وتجنب الشك فليس للمرء شيء أهلك لدينه من غلبة الشك

عليك بالصدقة تنج من دناءة الشح عليك بالسعي وليس عليك بالنجح عليك

بالجد وان لم يباعد الجد تمام ورد در حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

علیه السلم فی حرف العین بلفظ علیکم فی خطاب ... قال علیه السلم

عليكم بالمحجة البيضاء فاسلكوها والا استبدل الله بكم غيركم عليكم

باعمال الخير فبادروها ولا يكن غيركم احق بها منكم عليكم بالتواصل

والموافقة واياكم والمقاطعة والمهاجرة عليكم بالقصد في المطاعم

فانه ابعد من السرف واصح للبدن واعون على العبادة عليكم بموجبات

الحق فالزموها واياكم ومحالات الترهات عليكم ... الذين

والتقوى واليقين فهما احسن الحسنات وبهما تنال رفيع الدرجات

عليكم بلزوم العفة والامانة فانهما اشرف ما اسررتم واحسن ما اعلنتم

وافضل ما ادخرتم عليكم بهذا القرآن احلوا حلاله وحرموا حرامه

واعملوا بمحكمه وردوا متشابهه الى عالمه فانه شاهد عليكم وافضل ما به

توسلتم عليكم في قضاء حوائجكم بكرام الانفس والاصول تنجح لكم عندهم

الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون

وقد قلتم ربنا الله فاستقيموا على كتابه وعلى منهاج امره وعلى الطريقة الصالحة

عليكم بصدق الاخلاص وحسن اليقين فانهما من غير مطال ولا من

عليكم بدوام الذكر ولزوم الصبر فانهما يزيدان افضل عبادة المقربين

عليكم بالسخاء وحسن الخلق فانهما يزيدان النعمة ويزيدان المحبة

عليكم في طلب الحوائج باشراف النفوس ذوي الاصول الرزق ويوجبان المحبة

عليكم بلزوم اليقين و الطيبة فانها عندهم اقضى وهي لديهم ازكى

عليكم بالاحسان الى العباد التقوى فانهما يبلغانكم جنة المأوى

عليكم بالتقوى فانه خير وبذل الندى تامنوا عند قيام الاشهاد

عليكم بصنايع المعروف فانها نعم الزاد الى المعاد زاد وافخر عتاد

عليكم باخلاص الايمان فانه السبيل الى الجنة والنجاة من النار عليكم

بصنايع الاحسان وحسن البر بذوي الرحم والجيران فانهما يزيدان في الاعمار

وتعمران الديار عليكم بحب آل نبيكم فانه حق الله عليكم والموجب على الله

حقكم الا ترون الى قول الله تعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى

فان لسان المؤمن من وراء قلبه وان قلب المنافق من وراء لسانه لان المؤمن اذا اراد ان يتكلم بكلام تدبره في نفسه فان كان خيرا ابداه وان كان شرا واراه وان المنافق يتكلم بما اتى على لسانه لا يدري ماذا له وماذا عليه وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه فمن استطاع منكم ان يلقى الله سبحانه وهو نقي الراحة من دماء المسلمين واموالهم سليم اللسان من اعراضهم فليفعل واعلموا عباد الله ان المؤمن يستحل العام ما استحل عاما اول

عليكم بطاعة ائمتكم فانهم الشهداء عليكم اليوم والشفعاء لكم عند الله
تعالى بما اوردم حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف
العين بلفظ على قال عليه السلام على قدر المصيبة تكون المثوبة
على قدر المؤنة تكون من الله المعونة على قدر الرأي تكون العزيمة
على قدر الهمة تكون الحمية على قدر الحمية تكون الغيرة على قدر المروة
تكون السخاوة على قدر شرف النفس تكون المروة على قدر العقل تكون
الطاعة على قدر العفة تكون القناعة على قدر الحمية تكون الشجاعة
على قدر الحياء تكون العفة على قدر الحرمان تكون الحرقة على قدر
العقل يكون الدين على قدر البلاء يكون الجزاء على قدر الدين يكون قوة
اليقين على قدر النعماء يكون مضض البلاء على قدر الهمم يكون
الهموم على قدر الفتنة تكون الغموم على العالم ان يتعلم علم ما لم يكن
يعلم ويعلم الناس ما قد علم على الانصاف ترسخ المودة على التراخي في

العام ما خرج عاماً اول وان

خلوص المحبة على قدر قوة الدين يكون خلوص النية على قدر النية يكون

مبنى العطية على المشير الاجتهاد في الرأي وليس عليه ضمان النجح

على النك وقلة الثقة بالله مبنى الحرص والشح على العالم ان يعمل بما علم

ثم يطلب تعلم ما لم يعلم على المتعلم ان يأدب نفسه في طلب العلم ولا

يمل من تعلمه ولا يستكثر ما علم على الصدق والامانة مبنى الايمان على

الامام ان يعلم اهل ولايته حدود الاسلام والايمان مما ورد من حكم امير

المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم في حرف العين بلفظ عند وقت

عند اشتداد الشدة تبدو مطالع الفرج عند تناهي الشدائد يكون توقع

الفرج عند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء عند الصدمة الاولى

يكون صبر البلاء عند نزول الشدائد يجرب حفاظ الاخوان عند

الامتحان يكرم الرجل او يهان عند الحيرة تنكشف عقول الرجال

عند حضور الاجال تظهر خيبة الامال عند هجوم الاجال تفتضح

الاماني والامال عند تصحيح الضماير يبلو غل السرائر عند تحقق الاخلاص

تستنير الضماير عند الشدايد تذهب الاحقاد عند تظاهر النعم

تكثر الحساد عند زوال القدرة يتبين الصديق من العدو عند كمال

القدرة تظهر فضيلة العفو عند نزول المصايب وتعاقب النوايب تظهر

فضيلة الصبر عند تواتر البر والاحسان يتعبد الحر عند كثرة الافضال

وشدة الاحتمال تحقق الجلالة عند كثرة العثار والزلل تكثر الملامة

عند معاينة اهوال القيمة تكثر من المفرطين الندامة عند بديهة

المقال تختبر عقول الرجال عند كثرة العثار تختبر عقول الالباب

عند غرور الامال والاطماع تنخدع عقول الجهال وتختبر [illegible] الرجال

عند العرض على الله سبحانه تتحقق السعادة من الشقاء عند حضور

الشهوات واللذات يتبين ورع الاتقياء عند غلبة الغيظ والغضب

تختبر حلم الحلماء عند الايثار على النفس يتبين جواهر الكرامة عند

نار العلانية تفسد السريرة عند فساد النية ترتفع البركة مما ورد

من كلم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف العين بلفظ عود

قال عليه السلام عود نفسك الجميل فانه يجمل عنك الاحدوثة

ويجزل لك المثوبة عود نفسك الاستهتار بالفكر والاستغفار فانه يمحو

عنك الحوبة ويعظم المثوبة عود لسانك لين الكلام وبذل السلام

يكثر محبوك ويقل مبغضوك عود نفسك فعل المكارم وتحمل المغارم

تشرف نفسك و... آخرتك ويكثر حامدوك عود لسانك حسن الكلام

تأمن الملام عود ... اذنك حسن الاستماع ولا تصغ الى ما يزيد في صلاحك

استماعه فان ذلك يصدي القلوب ويوجب المذام عود نفسك السماح

وتجنب الالحاح يلزمك الصلاح عود نفسك حسن النية وجميل المقصد

تدرك في مباغيك النجاح عادة الاحسان مادة الامكان عادة اللئام

المكافاة بالقبيح عن الاحسان عادة الاغمار قطع مادة الاحسان عادة

الكرام الجود عادة اللئام الجحود عادة الكرام حسن الصنيعة عادة

اللئام قبح الوقيعة عادة المنافقين تهريع الاخلاق عادة الاشرار اذى

الرفاق عادة اللئام الاغمار اذية الكرام والاحرار عادة الاشرار

معاداة الاخيار مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في حرف العين بلفظ عجبت قال عليه السلام عجبت لمن شك في

قدرة الله وهو يرى خلقه عجبت لغافل والموت حثيث خلفه عجبت

لمن انكر النشاة الاخرى وهو يرى النشاة الاولى عجبت لعامر دار

الفناء وتارك دار البقاء عجبت لمن نسي الموت وهو يرى من يموت عجبت

لمن يرى انه ينقص كل يوم في نفسه وعمره وهو لا يتاهب عجبت لمن يحتمي

من الطعام لاذيته كيف لا يحتمي من الذنب لاليم عقوبته عجبت لمن يرجو

رحمة من فوقه كيف لا يرحم من دونه عجبت لمن خاف البيات فلم يكف

عجبت لمن عرف سوء عواقب اللذات كيف لا يعف عجبت لمن يقنط وعنده

عما بكم أن تكونوا ... وقد كانت امور مضت ملتم فيها ميلة كنتم فيها عندي غير محمودين ولئن رد عليكم امركم انكم لسعداء وما علي الا الجهد ولو اشاء ان اقول لقلت عفا الله عما سلف

...ه وهو الاستغفار عجبت لمن علم شدة انتقام الله وهو مقيم على الاصرار

عجبت للمتكبر كان امس نطفة وهو في غد جيفة عجبت لمن عرف الله كيف

لا يشتد خوفه عجبت لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد عجبت لغفلة

ذوي الالباب عن حسن الارتياد والاستعداد للمعاد عجبت لمن عرف

ربه كيف لا يسعى لدار المقام عجبت لمن عرف نفسه كيف يانس بدار الفناء

عجبت لمن ينشد ضالته وقد اضل نفسه فلا يطلبها عجبت لمن ينكر

عيوب الناس ونفسه اكثر شيء معابا ولا يبصرها عجبت لمن يتصدى لصلاح

الناس ونفسه اشد شيء فسادا فلا يصلحها ويتعاطى صلاح غيره عجبت لمن

يجهل نفسه كيف يعرف غيره عجبت لمن يجهل نفسه كيف يعرف ربه

عجبت لمن يعرف دواء دائه كيف لا يطلبه وان وجده لم يتداو به عجبت لمن

يبلى اجله كيف يطيل امله عجبت لمن يعلم ان للاعمال جزاء كيف

لا يحسن عمله عجبت لمن يعجز عن دفع ما عراه كيف يقع الامن مما يخشاه

قال له ذعلب اليماني وقد سأله هل رأيت ربك يا امير المؤمنين فقال أفأعبد ما لا أرى فقال وكيف تراه فقال لا تراه العيون بمشاهدة العيان ولكن تدركه القلوب بحقائق الايمان قريب من الاشياء غير ملامس بعيد منها غير مباين

... لطيف لا يوصف باللطافة ... رحيم لا يوصف بالرقة ...

عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ اَنَّهُ مُنْتَقِلٌ عَنْ دُنْيَاهُ كَيْفَ لَا يُحْسِنُ التَّزَوُّدَ لِاُخْرَاهُ عَجِبْتُ
لِمَنْ يَشْتَرِي الْعَبِيدَ بِمَالِهِ فَيُعْتِقُهُمْ كَيْفَ لَا يَشْتَرِي الْاَحْرَارَ بِاِحْسَانِهِ فَيَسْتَرِقُّهُمْ
عَجِبْتُ لِمَنْ يَرْغَبُ فِي التَّكَثُّرِ مِنَ الْاَصْحَابِ كَيْفَ لَا يَصْحَبُ الْعُلَمَاءَ الْاَزْكِيَاءَ وَ
الْاَتْقِيَاءَ الَّذِينَ يَغْنَمُ فَضَائِلَهُمْ وَتَهْدِيهِ عُلُومُهُمْ وَتُزَيِّنُهُ صُحْبَتُهُمْ عَجِبْتُ
لِرَجُلٍ يَأْتِيهِ اَخُوهُ الْمُسْلِمُ فِي حَاجَةٍ فَيَمْتَنِعُ عَنْ قَضَائِهَا وَلَا يَرَى نَفْسَهُ لِلْخَيْرِ اَهْلًا
فَهَبْ اَنَّهُ لَا ثَوَابَ يُرْجَى وَلَا عِقَابَ يُتَّقَى اَفَتَزْهَدُونَ فِي مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ
عَجِبْتُ لِمَنْ عَلِمَ اَنَّ اللّٰهَ قَدْ ضَمِنَ الْاَرْزَاقَ وَقَدَّرَهَا وَاَنَّ سَعْيَهُ لَا يَزِيدُ فِيمَا قُدِّرَ
لَهُ مِنْهَا وَهُوَ حَرِيصٌ دَائِبٌ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ عَجِبْتُ لِلشَّقِيِّ الْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ
الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَيَفُوتُهُ الْغَنَاءُ الَّذِي اِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ
الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسَبُ فِي الْاٰخِرَةِ حِسَابَ الْاَغْنِيَاءِ عَجِبْتُ لِمَنْ يُقَالُ لَهُ الشَّرُّ
الَّذِي يَعْلَمُ اَنَّهُ فِيهِ كَيْفَ يَسْخَطُ عَجِبْتُ لِمَنْ يُوصَفُ بِالْخَيْرِ الَّذِي يَعْلَمُ اَنَّهُ لَيْسَ
فِيهِ كَيْفَ يَرْضَا عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَنْفَعُهُ فِي دُنْيَاهُ وَلَا يُكْتَبُ لَهُ اَجْرٌ فِي

عجبت لمن يتكلم فيما ان حكى عنه ضره وان لم يحك عنه لم ينفعه عجبت لمن يرجو فضل من فوقه كيف يحرم من دونه

مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف العين باللفظ المطلق قال عليه السلام

عودك الى الحق خير من تماديك في الباطل عودك الى الحق وان تعبت خير من راحتك مع لزوم الباطل علم المنافق في لسانه علم المؤمن في عمله علم بلا عمل كشجر بلا ثمر علم بلا عمل كقوس بلا وتر علم لا ينفع كدواء لا ينجع علم بلا خشوع خير ... الخضوع علم لا يصلحك ضلال ومال لا ينفعك وبال عداوة العاقل خير من صداقة الجاهل علم بلا عمل حجة الله على العبد عالم معاند خير من جاهل مساعد عبد الشهوة اذل من عبد الرق عبد المطامع مسترق لا يجد ابدا العتق عبد الشهوة اسير لا ينفك اسره عا... فضيحة يكدر حلاوة اللذة علة المعاداة قلة المبالاة عبد الحرص مخلد الشقاء عبد الدنيا مؤبد الفتنة والبلاء علموا صبيانكم

الصلوة وخذوهم بها اذا بلغوا الحلم عادة النبلاء السخاء والكظم والعفو

والحلم عمى البصر خير من كثير من النظر عزيمة الخير تطفئ نار الشر عظم

الجسد وطوله لا ينفع اذا كان القلب خاويا عباد مخلوقون اقتدارا و

مربوبون اقتسارا ومقبوضون احتضارا عرجوا عن طريق المنافرة وضعوا

تيجان المفاخرة عاشر اهل الفضل تسعد وتنبل عمارة القلوب في

معاشرة ذوي العقول عين المحب عمية عن معايب المحبوب واذنه صماء

عن قبح مساويه عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم وحل العقود وكشف البلية عمن

اخلص النية عداوة الاقارب امض من لسع العقارب عاود الكر

واستحيوا من الفر فانه عار في الاعقاب ونار في يوم الحساب

في حق من ذمه عاشر ركاب عثرات جاهل ركاب جهالات عار على

نفسه مزين لها سلوك المحالات وباطل الترهات علة الكذب اقبح علة

وزلة المتوقي اشد زلة عز اللئيم مذلة وضلال العقل اشد ضلة

عنوان العقل مداراة الناس عنوان النبل الاحسان الى الناس عنوا
ن التواجد فانه ابناء للسيوف عن الهام عقوبة الكرام احسن من
عقوبة اللئام عقوبة الغضوب والحقود والحسود تبدأ بانفسهم عثرة
المسترسل لا تستقال عمل الجاهل وبال وعلمه ضلال عقوبة العقلاء
التلويح عقوبة الجهلاء التصريح عقبى الجهل مضرة والحسود لا تدوم
مسرة عدل السلطان حيوة الرعية وصلاح البرية عاقبة الكذب
ملامة وندامة عاقبة الصدق نجاة وسلامة عاص يقر بذنبه خير
من مطيع يفتخر بعمله عقل المرء نظامه وادبه قوامه وصدقه امامه
وشكره تمامه علامة العي تكرار الكلام عند المناظرة والتسخخ
عند المحاورة وعزى عليه السلم رجلا مات له ولد ورزق له ولد فقال
عظم الله اجرك فيما اباد وبارك لك فيما افاد عزيمة الكيس وجزم
اصلاح المعاد والاستكثار من الزاد عقول الفضلاء في اطراف اقلامها

عود الفرصة بعيد مرامها عامل الدين للدنيا جزاءه عند الله النار عامل
سائر الناس بالانصاف وعامل المؤمنين بالايثار عنوان فضيلة المرء عقله
وحسن خلقه علامة رضا الله سبحانه عن العبد رضاه بما قضى سبحانه
له وعليه مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في
حرف الغين بلفظ غاية قال عليه السلام غاية الدين الايمان
غاية الايمان الايقان غاية اليقين الاخلاص غاية الاخلاص الخلاص
غاية الاسلام التسليم غاية التسليم الفوز بدار النعيم غاية الدين الرضا
غاية الدنيا الفناء غاية الآخرة البقاء غاية الحيوة الموت غاية الموت
الفوت غاية الامل الاجل غاية العلم حسن العمل غاية المؤمن الجنة
غاية المعرفة الخشية غاية الكافر النار غاية المكارم الايثار غاية
الحزم الاستظهار غاية العبادة الطاعة غاية الاقتصاد القناعة غاية
المعرفة ان يعرف المرء نفسه غاية المرء حسن عقله غاية الانصاف

يعيب المرء من نفسه غاية العدل ان يعدل المرء في نفسه غاية

الحياء ان يستحيي الرجل من نفسه غاية المجاهدة ان يجاهد المرء نفسه غاية

الجهل تبجح المرء بجهله غاية الجود بذل المجهود غاية الدين الامر بالمعروف

والنهي عن المنكر واقامة الحدود غاية الخيانة خيانة الخل الودود ونقض

العهود غاية العقل الاعتراف بالجهل غاية الفضائل العقل غاية العلم

الخوف من الله سبحانه غاية الايمان الموالاة والمعاداة في الله والتباذل

في الله والتواصل في الله سبحانه غاية الفضائل العلم غاية العلم

السكينة والحلم مما ورد في [illegible] امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في حرف الغين بلفظ المطلق قال عليه السلام غنا العاقل بعلمه

وغنا الجاهل بماله غيرة الرجل ايمان غيرة المراة عدوان غيرة الرجل

على قدر انفته غنا الفقير قناعته غرور الدنيا يصرع غرور الهوى

يخادع غرور الشيطان يسول ويطمع غرور الامل يفسد العمل غرور الجاهل

بمحالات الباطل غريزة العقل تحدو على استعمال العدل غريزة العقل

تأبى ذميم الفعل غناء المؤمن بالله سبحانه غيرة المؤمن لله سبحانه غض

الطرف من المروة غير منقطع الحكمة عقل معلول بالغضب والشهوة غض

الطرف خير من كثير من النظر غرور الغنا يوجب الأشر غض الطرف

من أفضل الورع غش نفسه من شربها الطمع غر عقله من اتبع الخدع

غض الطرف من كمال الظرف غطاء العيوب السخاء والعفاف غيروا

العادات تسهل عليكم الطاعات غير منقطع بالعظات قلب متعلق

بالشهوات غيروا الشيب ولا تشبهوا باليهود غير موف بالعهود من أخلف

الوعود غير مدرك الدرجات من أطاع العادات غلبة الشهوة أعظم

هلك وملكها أشرف ملك غلبة الشهوة تبطل العصمة وتورد الهلك

غالبوا أنفسكم على ترك المعاصي يسهل عليكم مقادتها إلى الطاعات غرى

يا دنيا من جهل حيلك وخفي عليه حبائل كيدك غلبة الهوى يفسد الدين

والعقل غشك من ارضاك بالباطل واغراك بالملاهي والهزل غلبة

الهزل تبطل عزيمة الجد غش الصديق والغدر بالمواثيق من خيانة

العهد غالبوا انفسكم على ترك العادات تغلبوها وجاهدوا اهواءكم

تملكوها وقال عليه السلام في وصفه الدنيا غرارة غرور ما فيها

فانية فان ما فيها وفي وصف النار غمر قرارها مظلمة اقطارها حامية قدورها

فظيعة امورها غالب الهوى مغالبة الخصم وحاربه محاربة العدو

نابذه لعلك تملكه غناء العاقل بحكمته وعزه بقناعته غرض

نجح الرشاد غرض المبطل الفساد غرض المؤمن اصلاح المعاد وقال

عليه السلام في وصف الدنيا غرارة ضرارة حائلة زائلة بائدة نافدة

غض الطرف عن محارم الله افضل عبادة غذاء الدنيا سمام واسبابها

رمام غائب الموت احق منتظر واقرب قادم غدر الرجل مسبة

ثلمة غلط الانسان فيمن ينبسط عليه وقال عليه السلام في توحيد الله

غوص الفطن لا تدركه وبعد الهمم لا يبلغه غر جهول امله نفاد حسن

عمله غطاء العيوب العقل غرور الامل ينفد المهل ويدني الاجل

غضب الملوك رسول الموت غطاء المساوي الصمت غاض الصدق في

الناس وفاض الكذب واستعملت المودة باللسان وتشاحنوا بالقلوب

غضوا الابصار في الحروب فانه اربط للجاش واسكن للقلوب غطوا

معايبكم بالسخاء فانه ستر للعيوب غنيمة الاكياس مدارسة الحكمة

غارس شجرة الخير تجتنيها احلى ثمر غافص الفرصة عند امكانها فانك

غير مدركها بعد فوتها غالب الشهوة قبل قوة ضراوتها فانها ان قويت

ملكتك واستقادتك ولم تقدر على مقاومتها مما ورد من كلم مولانا

علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الفاء بلفظ في قال عليه السلام

في الذكر حيوة القلوب في رضاء الله غاية المطلوب في الطاعة كنوز

الارباح في العزوف عن الدنيا درك النجاح في مجاهدة النفس كمال

الفلاح في العمل لدار البقاء ادراك الفلاح في الموت غبطة او

ندامة في الفوت حسرة او ندامة في تصاريف الدنيا اعتبار

في السكون الى [illegible] اغترار في كل نفس فوت في كل وقت موت

في كل لحظة اجل في كل وقت عمل في كل نظرة عبرة في كل تجربة

موعظة في كل اعتبار استبصار في كل صحبة اختيار في كل حسنة

مثوبة في كل سيئة عقوبة في الصبر الظفر في الزمان العبر

في تصاريف [illegible] عبرة لاولي الالباب والنهى في القناعة الغنا

في الحرص العنا في تصاريف الاحوال تعرف جواهر الرجال في غرور

الآمال انقضاء الآجال في الشدة تختبر الصديق في الضيق

يتبين حسن مواساة الرفيق في الرخاء تكون فضيلة الشكر

في البلاء تظهر فضيلة الصبر في خفة الظهر راحة السر وتحصين

القدر في التاني استظهار في العجل عثار في السخاء المحبة

في الشح المسبة في الجود الطغيان في العدل الإحسان في التسليم

الإيمان في التوكل حقيقة الإيقان في شكر النعم دوامها في كفر

النعم زوالها في صلة الرحم حراسة النعم في قطيعة الرحم حلول النقم

في لزوم الحق تكون السعادة في الشكر تكون الزيادة في العدل إصلاح

البرية في الجور هلاك الرعية في الدنيا عمل ولا حساب في الإخلاص

تنافس أولي النهى والألباب في الآخرة حساب ولا عمل في العدل الاقتداء

بسنة الله وثبات الدول في كل معروف إحسان في كل صنيعة امتنان

في الغيب العجب في الغضب العطب في الحرص الشقاء والنصب

في الموت راحة السعداء في الدنيا راحة الأشقياء في الانفراد لعبادة الله

كنوز الأرباح في اعتزال أبناء الدنيا جماع الصلاح في العواقب

شاف أو مريح في كل بر شكر في كل نسمة أجر في المواعظ جلاء الصدور

في إخلاص النيات نجاح الأمور في الضيق والشدة يظهر حسن المودة

فِي اجْتِنَابِ الْمَظَالِمِ زَوَالُ الْقُدْرَةِ فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ فِي
حُسْنِ الْمُصَاحَبَةِ يَرْغَبُ الرِّفَاقُ فِي خِلَافِ النَّفْسِ رُشْدُهَا فِي طَاعَةِ
الشَّرْعِ غِنَاهَا فِي الْاِسْتِشَارَةِ عَيْنُ الْهِدَايَةِ فِي طَاعَةِ الْهَوَى كُلُّ الْغَوَايَةِ
فِي تَعَاقُبِ الْأَيَّامِ مُعْتَبَرٌ لِلْأَنَامِ فِي الْمَظَالِمِ احْتِقَابُ الْآثَامِ فِي الْقُرْآنِ
نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَخَبَرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَحُكْمُ مَا بَيْنَكُمْ فِي الْعَدْلِ سَعَةٌ وَمَنْ
ضَاقَ عَلَيْهِ فَالْجَوْرُ أَضْيَقُ فِي حَمْلِ عِبَادَةِ اللهِ عَلَى أَحْكَامِ اللهِ اسْتِيفَاءُ
الْحُقُوقِ وَكُلِّ [illegible] فِي السَّفَهِ وَكَثْرَةِ الْمِزَاحِ الْخُرْقُ فِي الْعَجَلَةِ
النَّدَامَةُ فِي الْأَنَاةِ السَّلَامَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُذَمُّ السَّرَفُ إِلَّا فِي صَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ
وَالْمُبَالَغَةِ فِي الطَّاعَةِ مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْفَاءِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ فِكْرُ الْعَاقِلِ هِدَايَةٌ فِكْرُ
الْجَاهِلِ غَوَايَةٌ فَقْدُ الْأَحِبَّةِ غُرْبَةٌ فِعْلُ الشَّرِّ مَسَبَّةٌ فَقْدُ الْعَقْلِ شَقَاءٌ

فوت الغناء غنيمة الاكياس وحسرة الحمقى فقد البصر اهون من فقد

البصيرة فكر ساعة قصيرة خير من عبادة طويلة فضل الرجل يعرف من

قوله فخر الرجل بفضله لا باصله فاز من اصلح عمل يومه واستدرك فوارط

امسه فاز من غلب هواه وملك دواعي نفسه فقد الولد محرق الكبد

فقد الاخوان موهي الجلد فكرك يهديك الى الرشاد ويحدوك

على اصلاح المعاد فعل الخير ذخيرة باقية وثمرة زاكية فكر المرء

مرآة تريه حسن عمله من قبيحه فقر النفس شر الفقر فاقد [illegible] النظر

فقد الحمق لا يغنيه المال فاقد الدين متردد في الكفر و[illegible] فساد

الدين الطمع فساد العقل الاغترار بالخدع فساد النفس الهوى فساد

الدين الدنيا فساد الامانة الخيانة فاز من تجلبب الوفاء وادرع الامانة

فساد البهاء الكذب فليصدق رائد اهله وليحضر عقله وليكن من ابناء

الآخرة فمنها قدم واليها ينقلب فضيلة السادة حسن العبادة فضيلة

العقل الزهادة فضيلة الانسان بذل الاحسان فضيلة السلطان

عمارة البلدان فضيلة الرياسة حسن السياسة فضل فكر

وفهم انجع من فضل تكرار ودراسة فطنة المواعظ تدعو الى الحذر

واتعظوا بالعبر وانتفعوا بالنذر ذكرك في الطاعة يحمدك الى العمل

بها تركك في المعصية يحمدك على الوقوع فيها فكر ثم تكلم تسلم من

الزلل تحمد الرجال اهون من سياسة النفل فروا الى الله سبحانه ولا تفروا

منه فانه مدرككم ولن تعجزوه فيا لها حسرة على ذوى غفلة ان يكون

عمره عليه حجة فان تؤديه ايامه الى الشقوة فروا كل الفرار من اللئيم

الاحمق فروا كل الفرار من الفاجر الفاسق فضائل الطاعات تنيل

رفيع المقامات وقال عليه السلام في حق من اثنى عليه فتاح

مبهمات دليل فلوات دفاع معضلات فضيلة العلم العمل به فضيلة

العمل الاخلاص فيه فارق من فارق الحق الى غيره ودعه وما رضى لنفسه

فَازَ بِالْفَضِيلَةِ مَنْ غَلَبَ غَضَبَهُ وَمَلَكَ نَوَازِعَ شَهْوَتِهِ فِعْلُ الرِّيبَةِ عَارٌ وَ

الْوُقُوعُ بِالْغِيبَةِ نَارٌ فَازَ مَنْ كَانَتْ شِيمَتُهُ الْاِعْتِبَارُ وَبُغْيَتُهُ الْاِسْتِظْهَا

فَوْتُ الْحَاجَةِ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِهَا مِنْ غَيْرِ اَهْلِهَا فَالْقُلُوبُ لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا

قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا كَانَ الْمَعْنَى سِوَاهَا وَكَانَ الْحَظَّ

فِي اِحْرَازِ دُنْيَاهَا فَازَ بِالسَّعَادَةِ مَنْ اَخْلَصَ الْعِبَادَةَ فِعْلُ الْمَعْرُوفِ

وَاِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَاِقْرَاءُ الضُّيُوفِ آلَةُ السِّيَادَةِ فَاقَةُ الْكَرِيمِ اَحْسَنُ

مِنْ غِنَى اللَّئِيمِ فَقْدُ اللِّئَامِ رَاحَةُ الْاَنَامِ فَاسْمَعُوا اَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا

وَاَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا فَتَفَكَّرُوا اَيُّهَا النَّاسُ وَتَبَصَّرُوا وَاعْتَبِرُوا

وَاتَّعِظُوا وَتَزَوَّدُوا لِلْآخِرَةِ تَسْعَدُوا فَيَا لَهَا مَوَاعِظَ شَافِيَةً لَوْ صَادَفَتْ

قُلُوبًا زَاكِيَةً وَاَسْمَاعًا وَاعِيَةً وَآرَاءً عَازِمَةً فَاتَّقُوا اللّٰهَ تَقِيَّةَ مَنْ

اَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ وَاَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ نَوْمِهِ وَاَظْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ يَوْمِهِ

فَمِنَ الْاِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَ

بين القلوب والصدور فاتقوا الله تقية من سمع فخشع واقترف فاعترف

ووجل فعمل وحاذر فبادر فالله الله عباد الله في كبر الحمية وفخر الجاهلية

فانه ملاقح الشنآن ومنافخ الشيطان وقال عليه السلم

...حق من ذمه فالصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان فدع الاسراف

مقتصدا واذكر في اليوم غدا وامسك من المال بقدر ضرورتك

وقدم الفضل ليوم حاجتك فاتق ايها السامع من غفلتك واختصر

من عجلتك وان[illegible] ازرك وخذ حذرك واذكر قبرك فان عليه ممرك

فاتقوا الله تقية ... ايقن فاحسن وعبر وحذر فازدجر وبصر فاستبصر

وخاف العقاب وعمل ليوم الحساب فالله الله عباد الله ان تردوا رداء

كبر فان الكبر مصيدة ابليس العظمى التي يساور بها القلوب مساورة

السموم القاتلة فاتقوا الله عباد الله تقية من شغل بالفكر قلبه واوجف

الذكر لسانه وقدم الخوف لامانه فاتقوا الله جهة ما خلقكم واحذروا

منه كنه ما حذركم من نفسه واستحقوا منه ما اعد لكم بالتنجز لصدق
ميعاده والحذر من هول معاده فان من استصبح بنور الهدى وخالف
دواعي الهوى وجعل الايمان عدة معاده والتقوى ذخره وزاده فاتقوا الله
عباد الله تقية من شمر تجريدا وجد تشميرا واكمش في مهل وبادر عن وجل
فاتقوا الله تقية من نظر في كر الموئل وعاقبة المصدر ومغبة المرجع
فتدارك فارط الزلل واستكثر من صالح العمل فالارواح مرتهنة بثقل
اعبائها موقتة بتعب ابنائها لا يستزاد من صالح عملها ولا يستعتب

وقال عليه السلام في ذكر الآمرين بالمعروف والناهين
عن المنكر فمنهم المنكر للمنكر بيده ولسانه وقلبه فذلك المستكمل لخصال
الخير ومنهم المنكر بلسانه وقلبه والتارك بيده فذلك المتمسك بخصلتين
من خصال الخير ومضيع خصلة ومنهم المنكر بقلبه والتارك بلسانه ويده
فذلك مضيع اشرف الخصلتين من الثلاث ومتمسك بواحدة ومنهم تارك

تحصيناً للأنساب وترك اللواط تكثيراً للنسل والشهادة استظهاراً على
المجاحدات وترك الكذب تشريفاً للصدق والإسلام أماناً من
المخاوف والإمامة نظاماً للأمة والطاعة تعظيماً للإمامة مما ورد من
حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف القاف بلفظ
قد قال عليه السلام قد يزل الحليم قد يزهو الحكيم قد
يكبو الجواد قد يدرك المراد قد يهجم المطالبة تخيب الطالب قد
تفاجئ البلية قد تذهل الروية قد تغر الأمنية قد تعاجل المنية
قد تزري الدنية قد يبعد القريب قد يلين الصليب قد يستفيد
الظنة الناصح قد يغش المستنصح قد ينصح غير الناصح قد يستقيم
المعوج قد يستظهر المحتج قد أصاب المسترشد قد أخطأ المستبد
قد سعد من جد قد نجا من وحد قد يصاب المستظهر قد يلم
المغرور قد تعم الأمور قد تتنغص السرور قد تكذب الآمال

قد وضحت محجة الحق لطلابها قد أسفرت الساعة عن وجهها وظهرت العلامة لمتوسمها قد انجابت السرائر لأهل البصائر قد أحاط علم الله سبحانه بالبواطن وأحصى الظواهر قد يكون اليأس إدراكا إذا كان الطمع هلاكا قد صرتم بعد الهجرة أعرابا وبعد الموالاة أحزابا قد تورث اللجاجة ما ليس للمرء إليه حاجة قد أوجب الدهر شكره على من بلغ سؤله قد يقظتم فتيقظوا وهديتم فاهتدوا قد نصحتم فانتصحوا وبصرتم فابصروا وارشدتم فاسترشدوا . قد دللتم إن استدللتم ووعظتم إن اتعظتم ونصحتم إن انتصحتم قد لعمري يهلك في لهب الفتنة المؤمن ويسلم فيها غير المسلم قد غاب عن قلوبكم ذكر الآجال وحضرتكم كواذب الآمال قد ذهب عن قلوبكم أصدق الأجل وغلبكم غرور الأمل قد ذهب منكم الذاكرون والمتذاكرون وبقي الناسون والمتناسون قد قادتكم أزمة الحين واستغلقت على قلوبكم أقفال الرين قد تصافيتم على حب الاجل ورفض الاجل قد طلع

قليلة زلله خاشعا قلبه قانعة نفسه منزورا أكله سهلا أمره حريزا دينه ميتة شهوته مكظوما غيظه الخير منه مأمول والشر منه مأمون إن كان في الغافلين كتب في الذاكرين وإن كان في الذاكرين لم يكتب من الغافلين يعفو عمن ظلمه ويعطي من حرمه ويصل من قطعه بعيدا فحشه لينا قوله غائبا منكره حاضرا معروفه مقبلا خيره مدبرا شره في الزلازل وقور وفي المكاره صبور وفي الرخاء شكور لا يحيف على من يبغض ولا يأثم فيمن يحب يعترف بالحق قبل أن يشهد عليه لا يضيع ما استحفظ ولا ينسى ما ذكر ولا ينابز بالألقاب ولا يضار بالجار ولا يشمت بالمصائب ولا يدخل في الباطل ولا يخرج من الحق

لو لمع لامع ولاح لائح واعتدل مائل قد صار دين احدكم لعقة

على لسانه صنيع من فرغ من عمله واحرز رضا سيده قد يكذب الرجل

على نفسه عند شدة البلاء بما لم يفعله قد امر من الدنيا ما كان حلوا وكدر منها

ما كان صفوا وقال عليه السلام في ذكر المنافقين قد اعد لكل

حق باطلا ولكل قائم مائلا ولكل حي قاتلا ولكل باب مفتاحا

ولكل ليل صباحا قد تزينت الدنيا بغرورها وغرت بزينتها قد اشرقت

الساعة بزلازلها واناخت بكلاكلها قد امهلوا في طلب المخرج وهدوا

سبيل المنهج ... نهضوا عن مستقر الاجداث وصاروا الى مقر الجنات

وثبت عليهم الحجج قد سما الله سبحانه آثاركم وعلم اعمالكم وكتب

آجالكم قد خاضوا بحار الفتن واخذوا بالبدع دون السنن وتوغلوا الجهل

واطرحوا العلم وقال عليه السلام في حق من ذمه قد خرقت

الشهوات عقله وامات قلبه وولهت عليها نفسه وقال عليه السلام

فی حق من اثنی علیه السلم قد احیی عقله وامات شهوته واطاع ربه

وعصی نفسه قد اصبحنا فی زمان عنود ودهر کنود یعد فیه المحسن

مسیئا ویزداد الظالم فیه عتوا وقال علیه السلم فی ذکر

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قد حقر الدنیا واهون بها وهونها وعلم

ان الله زواها عنه اختیارا وبسطها لغیره احتیارا قد تواخی الناس علی

الفجور وتهاجروا علی الدین وتحابوا علی الکذب وتباغضوا علی الصدق

قد ظهر اهل الشر وبطن اهل الخیر وفاض الکذب وغاض الصدق

قد اوجب الایمان علی معتقده اقامة سنن الاسلام والفرض قد

استدار الزمان کهیئته یوم خلق السموات والارض قد کثر القبیح

حتی قل الحیاء منه قد کثر الکذب حتی قل من یثق به مما اورده من حکم

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم فی حرف القاف باللفظ المطلق

قال علیه السلم قرنت الحکمة بالعصمة قرنت الهیبة بالخیبة

قرن الحياء بالحرمان قرن الاجتهاد بالوجدان قرن الاكثار بالملل
قرن الطمع بالذل قرن القنوع بالغناء قرن الحرص بالعنا قرن الورع
بالتقى قرنت المحنة بحب الدنيا قل ما تصدق الامال قل ما يعود
الادبار اقبالا قل ما ينصف اللسان في نشر قبيح او احسان قل ما تدوم
مودة الملوك والخوان قل ما يصيب راى العجول قل ما تدوم خلة
ملول قليل يدوم خير من كثير منقطع قليل الطمع يفسد كثير
الورع قتل [illegible] راكبه قتل القنوط صاحبه قطيعة الاحمق
حزم قطيعة [illegible] جرغنم قليل الادب خير من كثير النسب قليل
الحق يدفع كثير الباطل كما ان القليل من النار يحرق كثير الحطب
قليل لك خير من كثير لغيرك قاتل هواك بعقلك تملك رشدك
قليل من الاخوان من ينصف قليل من الاغنياء من يواسي ويتعفف
قليل يدوم عليك خير من كثير مملوك قل ما ينجح حيلة العجول او تدوم

الحمد لله الذي أظهر من آثار سلطانه وجلال كبريائه ما حير مقل العقول من عجائب قدرته وردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان كنه

مَوَدَّةُ الْمُلُوكِ قَلِيلٌ يَحْمَدُ مَغَبَّتُهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يَضُرُّ عَاقِبَتُهُ قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى

قَدْرِ هِمَّتِهِ عِلْمُهُ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ قَلِيلٌ يُفْتَقَرُ إِلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يُسْتَغْنَى عَنْهُ قَلِيلٌ

يَخِفُّ عَلَيْكَ عَمَلُهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يَسْتَثْقِلُ عَمَلُهُ قِلَّةُ الشُّكْرِ تُزْهِدُ فِي

اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ قِلَّةُ الْأَكْلِ مِنَ الْعَفَافِ وَكَثْرَتُهُ مِنَ الْإِسْرَافِ قِلَّةُ

الْاسْتِرْسَالِ إِلَى النَّاسِ أَحْزَمُ قَلَّ مَنْ أَكْثَرَ مِنَ الطَّعَامِ فَلَمْ يَسْقَمْ قَلِيلٌ

يَكْفِي خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يُطْغِي قَلِيلٌ يُنْجِي خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يُرْدِي قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَعْلَمُ

قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ تَغَنَّمْ قَوِّمْ لِسَانَكَ تَسْلَمْ قَرِينُ الشَّهَوَاتِ أَسِيرُ التَّبِعَاتِ قَرِينُ

الْمَعَاصِي رَهِينُ السَّيِّئَاتِ قَضَاءٌ مُتْقَنٌ وَعِلْمٌ مُبْرَمٌ قَوْلُ لَا أَعْلَمُ نِصْفُ الْعِلْمِ

قَلَّ مَنْ عَجِلَ إِلَّا هَلَكَ قَلَّ مَنْ صَبَرَ إِلَّا مَلَكَ قَلَّ مَنْ صَبَرَ إِلَّا نَدَرَ قَلَّ مَنْ

صَبَرَ إِلَّا ظَفِرَ قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ قَدْرُ الْمَرْءِ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِ قَدْرُ

كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ قِلَّةُ الْعَفْوِ أَقْبَحُ الْعُيُوبِ وَالتَّسَرُّعُ إِلَى الْانْتِقَامِ

أَعْظَمُ الذُّنُوبِ قِلَّةُ الْكَلَامِ يَسْتُرُ الْعُيُوبَ وَيُقَلِّلُ الذُّنُوبَ قِلَّةُ الْأَكْلِ

…ع كثيراً من اعلال الجسم قطيعة الرحم تجلب كثيراً من النقم قلة

…كلام يستر العوار ويؤمن العثار قلة الخلطة تصون الدين وتريح

…مشاركة الاشرار قليل العلم مع العمل خير من كثير بلا عمل قدر ثم

…قطع وفكر ثم انطق وتبين ثم اعمل قلب الاحمق وراء لسانه ولسان العا…

…وراء قلبه قلوب الرجال وحشية من تألفها اقبلت اليه قلوب العباد

…الطاهرة مواضع نظر الله سبحانه فمن طهر قلبه نظر الله اليه قولوا الحق

…تغنموا واسكتوا عن الباطل تسلموا قدموا خيراً تغنموا واخلصوا اعمالكم

…تسعدوا قدرتك على نفسك افضل القدرة وامرتك عليها خير الامرة

…قوة سلطان الحجة اعظم من قوة سلطان القدرة قطيعة الرحم

…ح الشيم قطيعة الرحم تزيل النعم قطع العلم عذر المتعللين

…قرين السوء شر قرين وداء اللوم داء دفين قطيعة الجاهل تعدل صلة

…العاقل قبح عاقل خير من حسن جاهل قطيعة العاقل لك خير من

تفادا الحیلة فیک قصر من حرصک وقف عند المقدور لک من رزقک

تحرز دینک قرین الشهوة مریض النفس معلول العقل قصروا الامل

وخافوا بغتة الاجل وبادروا صالح العمل قلل المقال وقصر الامال

قلل الامال تخلص لک الاعمال قیدوا انفسکم بالمحاسبة واملکوها

بالمخالفة قلیل الدنیا یذهب بکثیر الاخرة وقال علیه السلام

فی توحید الله تعالی قریب من الاشیاء غیر ملابس بعید غیر مباین قوامک

بالیقین فانه افضل الدین قصر املک فما اقرب اجلک ذلل هواک

بعلمک وغضبک بحلمک قضاء اللوازم من افضل المکارم قارب الناس

فی اخلاقهم تامن من غوائلهم قبح الحصر خیر من حرج الهذر قاوم الشهوة

بالقمع لها تظفر قدموا بعضا یکن لکم ولا تخلفوا کلا فیکون علیکم

قارن اهل الخیر تکن منهم وباین اهل الشر تبن عنهم قصر الامل فان العمر

قصیر وافعل الخیر فان یسیره کثیر قوام العیش حسن التقدیر وملاکه

حُسنُ التَّدبِيرِ قُوَّةُ الحِلمِ عِندَ الغَضَبِ أفضَلُ مِنَ القُوَّةِ عَلَى الانتِقامِ
قَدِّمُوا الدّارِعَ وأَخِّرُوا الحاسِرَ وعَضُّوا عَلَى الأضراسِ فإنَّهُ أنبَى لِلسُّيُوفِ
عَنِ الهامِ قَدِّمِ الاختِبارَ فِي اتِّخاذِ الإخوانِ فإنَّ الاختِبارَ مِعيارٌ يُفَرِّقُ
بَينَ الأخيارِ والأشرارِ قَدِّمِ الاختِبارَ واحذَرِ الاستِظهارَ فِي اختِيارِ
الإخوانِ وإلّا ألجَأكَ الاضطِرارُ إلى مُقارَنَةِ الأشرارِ قَلِيلُ الدُّنيا لا يَدُومُ
بَقاؤُهُ وكَثِيرُها لا يُؤمَنُ بَلاؤُهُ قَلَّ مَن غَرِيَ بِاللَّذّاتِ إلّا كانَ بِها
هَلاكُهُ قَلَّ مَن [illegible] مِن فُضُولِ الطَّعامِ إلّا لَزِمَتهُ الأسقامُ قَبُولُ عُذرِ
المُجرِمِ مِن مَواجِبِ الكَرَمِ ومَحاسِنِ الشِّيَمِ قَيِّدُوا قَوادِمَ النِّعَمِ بِالشُّكرِ
فَما كُلُّ شارِدٍ بِمَردُودٍ قِوامُ الشَّرِيعَةِ الأمرُ بِالمَعرُوفِ والنَّهيُ عَنِ المُنكَرِ
وإقامَةُ الحُدُودِ قِوامُ الدُّنيا بِأربَعٍ عالِمٍ يَعمَلُ بِعِلمِهِ وجاهِلٍ لا يَستَنكِفُ
أن يَتَعَلَّمَ وغَنِيٍّ يَجُودُ بِمالِهِ عَلَى الفُقَراءِ وفَقِيرٍ لا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنياهُ فَإذا
لَم يَعمَلِ العالِمُ استَنكَفَ الجاهِلُ أن يَتَعَلَّمَ وإذا بَخِلَ الغَنِيُّ بِمالِهِ باعَ الفَقِيرُ

أخرته بدنياه قلة الغذاء كرم النفس وأدوم للصحة قليل يدوم

خير من كثير منقطع قليل الطمع يفسد كثير الورع قتل الحرص

راكبه قتل القنوط صاحبه قصروا الأمل وبادروا العمل وخافوا

بغتة الأجل فإنه لن يرجى من رجعة العمر ما يرجى من رجعة الرزق

ما فات اليوم من الرزق يرجى غداً زيادته وما فات أمس من العمر لم يرج

اليوم رجعته قلوب الرعية خزائن راعيها فما أودعها من عدل أو جور

وجده مما ورد في حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام

حرف الكاف بلفظ كل قال عليه السلام كل معلوم

كل عارف مهموم كل عالم خائف كل عارف عائف كل قانع غني

كل متوكل مكفي كل طامع أسير كل حريص فقير كل شره معنى

كل مستسلم موقى كل معتمد على نفسه ملقى كل متكبر حقير كل فان

يبيد كل راض مستريح كل بري صحيح كل محسن مستأنس كل

كُلُّ مُطِيعٍ مُكْرَمٌ كُلُّ عَاصٍ مُثَآمٌ كُلُّ جَاهِلٍ مَفْتُونٌ كُلُّ عَاقِلٍ
مَحْزُونٌ كُلُّ عَافِيَةٍ إِلَى بَلَاءٍ كُلُّ شَقَاءٍ إِلَى رَخَاءٍ كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ
كُلُّ مَسْرُورٍ مُنَغَّصٌ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَاتٍ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ كُلُّ طَالِبٍ
مَطْلُوبٌ كُلُّ غَالِبٍ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ كُلُّ مُنَافِقٍ مُرِيبٌ كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ
كُلُّ قَرِيبٍ دَانٍ كُلُّ أَرْبَاحِ الدُّنْيَا خُسْرَانٌ كُلُّ مَعْرُوفٍ إِحْسَانٌ
كُلُّ نَاصِرٍ [illegible]لِمٌ كُلُّ آتٍ فَكَأَنْ قَدْ كُلُّ ذِي مَرْتَبَةٍ سَنِيَّةٍ مَحْسُودٌ
كُلُّ شَيْءٍ يَمِيلُ إِلَى جِنْسِهِ كُلُّ شَيْءٍ يَنْفِرُ مِنْ ضِدِّهِ كُلُّ امْرِئٍ يَمِيلُ إِلَى مِثْلِهِ كُلُّ
طَيْرٍ يَأْوِي إِلَى شَكْلِهِ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ كُلُّ نَعِيمِ الدُّنْيَا يَبُورُ
كُلُّ عِلْمٍ لَا يُؤَيِّدُهُ عَقْلٌ مَضَلَّةٌ كُلُّ عِزٍّ لَا يُؤَيِّدُهُ دِينٌ مَذَلَّةٌ كُلُّ يَوْمٍ يَسُوقُ
إِلَى الْغَدِ كُلُّ إِنْسَانٍ مُؤَاخَذٌ بِجِنَايَةِ لِسَانِهِ وَيَدِهِ كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حِيلَةٌ
إِلَّا الْقَضَاءَ كُلُّ الرِّضَا فِي الْقَنَاعَةِ وَالرِّضَا كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ حِمَامَهُ كُلُّ
مُمْتَنِعٍ صَعْبٌ مَنَالُهُ وَمَرَامُهُ كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ قَلِيلٌ

كُلُّ عزيزٍ غيرُ اللهِ سبحانه جلّ جلاله ذليلٌ كُلُّ فقرٍ يزيدُ الّا فقرَ الحمق

كُلُّ داءٍ يُداوى الّا سوءُ الخُلُق كُلُّ مخلوقٍ يجري الى ما لا يدري كُلُّ

امرِئٍ على ما قدّم قادمٌ وبما عمل مجزيٌّ كُلُّ قانعٍ عفيفٌ كُلُّ قويٍّ

غيرُ اللهِ سبحانه ضعيفٌ كُلُّ مالكٍ غيرُ اللهِ مملوكٌ كُلُّ ما خلا اليقين

ظنٌّ وشكوكٌ كُلُّ عالمٍ غيرُ اللهِ سبحانه متعلّمٌ كُلُّ شيءٍ ينقصُ على

الانفاقِ الّا العلم كُلُّ قادرٍ غيرُ اللهِ سبحانه مقدورٌ كُلُّ باطنٍ غيرُ اللهِ

سبحانه ظاهرٌ كُلُّ سرٍّ عندَ اللهِ علانيةٌ كُلُّ شيءٍ خاضعٌ للهِ كُلُّ شيءٍ

خاشعٌ للهِ سبحانه كُلُّ غالبٍ غيرُ اللهِ تعالى مغلوبٌ كُلُّ طالبٍ غيرُهُ

مطلوبٌ كُلُّ شيءٍ يُملُّ ما خلا طرائفَ الحِكَم كُلُّ شيءٍ يحسنُ نشرُهُ الّا امانة

وان لم تكتم كُلُّ مقتصرٍ عليه كافٍ كُلُّ ما زاد على الاقتصاد

اسرافٌ كُلُّ يومٍ يسودُكَ غيرَ ان اصحبهُ فكراً كُلُّ يار الدنيا اغار

كُلُّ معاجلٍ يسألُ الانظار كُلُّ مؤجّلٍ يتعلّلُ بالتسويف كُلُّ مؤمنٍ

على بن ابى طالب عليه السلام فى حرف الكاف بلفظ كم قال عليه

كم من ذليل اعزه عقله كم من عزيز اذله جهله كم من عقل اسير عند

هوى امير كم من ذى ثروة خطير صيره الدهر فقيرا حقيرا كم من غنى

يستغنى عنه كم من فقير يفتقر اليه كم من نعمة سلبها ظلم كم من

دم سفكه فم كم من انسان اهلكه لسان كم من انسان استعبده احسان

كم من مفتون بالثناء عليه كم من مغرور بحسن القول فيه كم من امل

خايب وعايب غير آيب كم من طالب خايب ومرزوق غير طالب كم من لذة

دنية منعت سنى درجات كم من اكلة منعت اكلات كم من شهوة

منعت رتبة كم من حرب جنيت من لفظة كم من صبابة اكتسبت من

لحظة كم من كلمة سلبت نعمة كم من نظرة جلبت حسرة كم من مغرور

بالستر عليه كم من مستدرج بالاحسان اليه كم من طامع بالصنع

عنه كم من يفتح بالصبر من غلق كم من صعب تسهل بالرفق كم من

وَاثِقٍ بِالدُّنْيَا قَدْ فَجَعَتْهُ كَمْ مِنْ ذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَى الدُّنْيَا قَدْ صَرَعَتْهُ كَمْ
مِنْ ذِي اُبَّهَةٍ جَعَلَتْهُ الدُّنْيَا حَقِيرًا كَمْ مِنْ ذِي عِزَّةٍ رَدَّتْهُ الدُّنْيَا ذَلِيلًا
كَمْ مِنْ مُبْتَلًى بِالنَّعْمَاءِ كَمْ مِنْ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ بِالْبَلَاءِ كَمْ مِنْ مَخْدُوعٍ
بِالْأَمَلِ مُضَيِّعٍ لِلْعَمَلِ كَمْ مِنْ مُسَوِّفٍ بِالْعَمَلِ حَتَّى يَهْجُمَ عَلَيْهِ الْأَجَلُ كَمْ
مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الظَّمَاءُ كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا الْعَنَاءُ
كَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ مَا لَا يُدْرِكُهُ كَمْ مِنْ بَانٍ مَا لَا يَسْكُنُهُ كَمْ مِنْ جَامِعٍ
مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ كَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَمَزِيدٍ خَاسِرٍ كَمْ مِنْ فَقِيرٍ غَنِيٍّ وَغَنِيٍّ
مُفْتَقِرٍ كَمْ مِنْ خَائِفٍ وَفَدَ بِهِ خَوْفُهُ عَلَى قَرَارَةِ الْأَمْنِ كَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ فَازَ
بِالصَّبْرِ وَحُسْنِ الظَّنِّ كَمْ مِنْ حَزِينٍ وَفَدَ بِهِ حُزْنُهُ عَلَى سُرُورِ الْأَبَدِ
كَمْ مِنْ فَرِحٍ أَفْضَى بِهِ فَرَحُهُ إِلَى حُزْنٍ مُخَلَّدٍ كَمْ مِنْ حَرِيصٍ خَائِبٍ وَمُجْمِلٍ لَمْ يَخِبْ
كَمْ مِنْ شَقِيٍّ حَضَرَهُ أَجَلُهُ وَهُوَ مُجِدٌّ فِي الطَّلَبِ كَمْ مِنْ غَيْظٍ تَجَرَّعَ مَخَافَةَ
مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ كَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ كَمَا زُخْرِفَ

ويتبعوه متواضعة ثم إن الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه وآله وسلم بالحق حين دنا من الدنيا الانقطاع وأقبل من الآخرة الاطلاع وأظلمت بهجتها بعد إشراق وقامت بأهلها على ساق وخشن منها مهاد وأزف منها قياد في انقطاع من مدتها واقتراب من أشراطها وتصرم من أهلها وانفصام من حلقتها وانتشار من سببها وعفاء من أعلامها وتكشف من عوراتها وقصر من طولها جعله الله سبحانه بلاغا لرسالته وكرامة لأمته وربيعا لأهل زمانه ورفعة لأعوانه وشرفا لأنصاره ثم أنزل عليه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحه وسراجا لا يخبو توقده

شعاعا لا يظلم ضوءه وفرقانا لا يخمد برهانه وتبيانا لا تهدم اركانه وشفاء لا تخشى اسقامه وعزا لا تهزم انصاره وحقا لا تخذل اعوانه فهو معدن الايمان وبحبوحته وينابيع العلم وبحوره ورياض العدل وغدرانه واثافي الاسلام وبنيانه واودية الحق وغيطانه

الدرهم النحاس بالفضة المموهة كم من عالم فاجر وعابد جاهل فاتقوا

الفاجر من العلماء والجاهل من المتعبدين كم من مغبوط بنعمة وهو في

الآخرة من الهالكين كم من وضيع رفعه حسن خلقه كم من رفيع

وضعه قبح خرقه مما ورد در حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في حرف الكاف بلفظ كيف قال عليه السلام كيف يملك الورع

من يملك الطمع كيف تصفو فكرة من يستديم الشبع كيف يعمل للآخرة

المشغول بالدنيا كيف يستطيع الاخلاص من يغلبه الهوى كيف

يهتدي الضليل مع غفلة الدليل كيف يستطيع صلاح [illegible] من لا

يقنع بالقليل كيف ينجو من الله هاربه كيف يسلم من الموت طالبه

كيف يضيع من الله كافله كيف يفرح بعمر تنقصه الساعات كيف

يغتر بسلامة جسم معرض للآفات كيف يجد لذة العبادة من لا يصوم

عن الهوى كيف يقدر على اعمال الرضا المتوله القلب بالدنيا كيف

وعيون لا ينضبها الماتحون ومناهل لا يغيضها الواردون ومنازل لا يضل نهجها المسافرون واعلام لا يعمى عنها السائرون واكام لا يجوز عنها القاصدون جعله الله ريا لعطش العلماء وربيعا لقلوب الفقهاء ومحاج لطرق الصلحاء ودواء ليس بعده داء ونورا ليس معه

من لم يصدق توكله كيف ينتفع بالنصيحة من يلتذ بالفضيحة كيف
يوقظك بيات نقم الله وقد تورطت بمعاصيه مدارج سطواته كيف
يكون من يفنى ببقائه ويسقم بصحته ويؤتى من مأمنه مما ورد من

حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الكاف بلفظ

كفى قال عليه السلام كفى بالعلم رفعة كفى بالجهل ضعة
كفى بالقناعة ملكا كفى بالشر هلكا كفى بالعقل غنى كفى بالخضوع
كفى بالتجارب مؤدبا كفى بالغفلة ضلالا كفى بجهنم نكالا كفى
بالشيب نذيرا كفى بالمشاورة ظهيرا كفى بالفكر رشدا كفى
بالميسور رفدا كفى بالتواضع شرفا كفى بالتكبر تلفا كفى بالتبذير
سرفا كفى بالحلم وقارا كفى بالسفه عارا كفى بالقرآن داعيا
كفى بالشيب واعيا كفى بالأجل حارسا كفى بالعدل سائسا كفى
بالاغترار جهلا كفى بالخشية علما كفى بالصحة اختيارا كفى بالأمل

اقرارا كفى بالمرء معرفة ان يعرف نفسه كفى بالمرء جهلا ان يجهل

نفسه كفى بالمرء رذيلة ان يعجب بنفسه كفى بالمرء فضيلة ان ينقص

نفسه كفى بالمرء كيسا ان يعرف معايبه كفى بالمرء عقلا ان

يجمل في مطالبه كفى باليقين عبادة كفى بفعل الخير حسن عادة

كفى بالشكر زيادة كفى بالتواضع رفعة كفى بالتكبر ضعة

كفى بالايثار [illegible] كفى بالالحاح محرمة كفى بالمرء جهلا ان

يرضى عن نفسه كفى بالمرء منقصة ان يعظم نفسه كفى بالمرء

جهلا ان يضحك من غير عجب كفى بالظفر شافعا للمذنب كفى بالمرء

غرورا ان يثق بكلما تسول له نفسه كفى بالمرء جهلا ان يجهل

قدره كفى بالمرء شغلا بمعايبه عن معايب غيره كفى بالمرء شغلا

بمعايبه عن معايب الناس كفى بالمرء شغلا بنفسه عن الناس كفى

مخبرا عن ما بقي من الدنيا ما مضى منها كفى بالمرء سعادة ان يوثق

ه في امور الدين والدنيا كفى عظة لذوي الالباب ما جربوا كفى

معتبرا الاولى النهى ما عرفوا كفى بالمرء جهلا ان يجهل عيبه كفى بالمرء

غباوة ان ينظر من عيوب الناس الى ما خفي عليه من عيوبه كفى بالعالم

جهلا ان ينافي علمه عمله كفى بالمرء كيسا ان يقتصد في مآربه

ويجمل في مطالبه كفى بالظلم طاردا للنعمة وجالبا للنقمة كفى بالبغي

جالبا للنقمة كفى بالسخط عنا كفى بالرضا غنا كفى بالمرء كيسا ان يغلب

الهوى ويملك النهى كفى بالمرء سعادة ان يعرف عما يفنى ويتولى

بما يبقى كفى بالمرء جهلا ان يجهل عيوب نفسه ويطعن على الناس

بما لا يستطيع التحول عنه كفى بالمرء غواية ان يامر الناس بما لا يأتمر

به وينهى عما لا ينتهي كفى بالمرء غفلة ان يصرف همه فيما لا يعنيه

كفى بالمرء جهلا ان ينكر الناس ما ياتي مثله كفى بالرجل غفلة تضييع

عمره فيما لا ينجيه كفى بالمرء كيسا ان يقف على معايبه ويقتصد في

كفى مؤدبا لنفسك تجنب ما كرهته من غيرك كفاك من عقلك ما ابان لك رشدك من غيك كفاك موبخا على الكذب علمك بانك كاذب كفاك في مجاهدة نفسك ان لا تزال ابدا لها مغالبا وعلى اهويتها مجانبا

مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الكاف بلفظ كثرة قال عليه السلام كثرة الكلام يمل السمع

كثرة الض[illegible] [illegible] الوقار كثرة الالحاح يوجب المنع كثرة الو[illegible]ا[illegible] كثرة الخلاف [illegible]ق كثرة الهذر يكسب العار كثرة المن يكدر الصنيعة كثرة الكذب يوجب الوقيعة كثرة البشر آية البذل كثرة التعلل آية البخل كثرة الصواب ينبئ عن وفور العقل كثرة النوال يورث الملال كثرة الطمع عنوان قلة الورع كثرة الخطاء ينذر بوفور الجهل كثرة الاماني من فساد العقل كثرة حياء الرجل دليل ايمانه كثرة الحاح الرجل يوجب حرمانه كثرة ضحك الرجل يفسد وقاره كثرة كذب المرء

الوقر كثرة المعارف محنة وخلطة الناس فتنة كثرة الدنيا قلة

دينها ذلة وزخارفها مذلة ومواهبها فتنة كثرة المزاح يذهب

البهاء ويوجب الشقاء كثرة السفه يوجب الشنآن ويجلب البغضاء

كثرة البذل آية النبل كثرة الهزل آية الجهل كثرة الكلام

يبسط حواشيه وينقص معايبه فلا يرى له أمد ولا ينتفع به أحد مما

ورد في حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلم في حرف الكاف

بلفظ كن قال عليه السلم كن قنعا تكن غنيا كن متوكلا

تكن مكفيا كن راضيا تكن مرضيا كن صادقا تكن وفيا كن موقنا

تكن قويا كن ورعا تكن زكيا كن متنزها تكن تقيا كن سمحا ولا تكن

مبذرا كن مقدرا ولا تكن مقترا كن حلو الصبر عند مر الأمر

كن بحرا للوعد وفيا بالنذر كن أبدا راضيا بما يأتي به القدر

كن مشغولا بما أنت عنه مسؤل كن زاهدا فيما يرغب فيه الجاهل

كُنْ فِي الْمَلَاءِ وَقُورًا وَفِي الْخَلَاءِ ذَكُورًا كُنْ بِالْبَلَاءِ مَجْبُورًا وَبِالْمَكَارِهِ
مَسْرُورًا كُنْ فِي الشَّدَائِدِ صَبُورًا وَفِي الزَّلَازِلِ وَقُورًا كُنْ فِي النَّعْمَاءِ عَبْدًا
شَكُورًا وَفِي الضَّرَّاءِ عَبْدًا صَبُورًا كُنْ جَوَادًا بِالْحَقِّ بَخِيلًا بِالْبَاطِلِ كُنْ
مُتَّصِفًا بِالْفَضَائِلِ مُتَبَرِّئًا مِنَ الرَّذَائِلِ كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَقْرَبَ مِنْكَ لِمَا
تَرْجُو كُنْ بِالْوَحْدَةِ آنَسَ مِنْكَ بِقُرَنَاءِ السُّوءِ كُنْ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا وَلِلظَّالِمِ خَصْمًا
كُنْ لِهَوَاكَ غَالِبًا وَلِلنَّجَاةِ طَالِبًا كُنْ عَالِمًا نَاطِقًا وَمُسْتَمِعًا وَاعِيًا وَإِيَّاكَ
أَنْ تَكُونَ الثَّالِثَ كُنْ جَوَادًا مُؤْثِرًا أَوْ مُقْتَصِدًا مُقَدِّرًا وَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ
الثَّالِثَ كُنْ لِلْوُدِّ حَافِظًا وَإِنْ لَمْ تَجِدْ مُحَافِظًا كُنْ بِمَالِكَ مُتَبَرِّعًا وَعَنْ مَالِ
غَيْرِكَ مُتَوَرِّعًا كُنْ مِمَّنْ لَا يُفْرِطُ بِهِ عُنْفٌ وَلَا يَقْعُدُ بِهِ ضَعْفٌ كُنْ لَيِّنًا
مِنْ غَيْرِ ضَعْفٍ كُنْ شَدِيدًا مِنْ غَيْرِ عُنْفٍ كُنْ بَعِيدَ الْهِمَمِ إِذَا طَلَبْتَ
كَرِيمَ الظَّفَرِ إِذَا غَلَبْتَ كُنْ جَمِيلَ الْعَفْوِ إِذَا قَدَرْتَ عَادِلًا بِالْعَدْلِ
إِذَا مَلَكْتَ كُنْ عَاقِلًا فِي أَمْرِ دِينِكَ كُنْ فِي الدُّنْيَا بِبَدَنِكَ وَفِي الْآخِرَةِ

بقلبك وعملك كن بطئ الغضب سريع الفئ مجيبا لقبول العذر كن
عاملا بالخير ناهيا عن الشر منكرا شيمة الغدر كن في الفتنة كابن
اللبون لا ضرعا فيحلب ولا ظهرا فيركب كن حليما في الغضب صبورا
في الرهب مجملا في الطلب كن آنس ما تكون بالدنيا أحذر ما تكون
فيها كن أوثق ما تكون بنفسك أخوف ما تكون من خداعها كن
وصي نفسك وافعل في مالك ما تحب أن يفعله فيه غيرك كن
مؤاخذا نفسك بمغالبة سوء طبعك وإياك أن تحمل ذنوبك على ربك
كن لمن قطعك واصلا ولمن سألك معطيا ولمن سكت عن مسألتك
مبتديا كن بالمعروف آمرا وعن المنكر ناهيا ولمن قطعك واصلا
ولمن حرمك معطيا كن بأسرارك بخيلا ولا تذع سرا أودعته فإن
الإذاعة خيانة كن حسن المقال جميل الأفعال فإن مقال
الرجل برهان فضله وفعاله عنوان عقله كن صموتا من غير عي

فَإِنَّ الصَّمْتَ زِينَةُ الْعَالِمِ وَسَتْرُ الْجَاهِلِ كُنْ بِعَدُوِّكَ الْعَاقِلِ أَوْثَقَ

مِنْكَ بِصَدِيقِكَ الْجَاهِلِ كُنْ عَفُوًّا فِي قُدْرَتِكَ جَوَادًا فِي عُسْرَتِكَ

مُؤْثِرًا مَعَ فَاقَتِكَ تَكْمُلْ لَكَ الْفَضَائِلُ كُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعًا رَادِعًا وَلِثَوْرَتِكَ

عِنْدَ الْحَفِيظَةِ وَاقِمًا قَامِعًا كُنْ بِالْمَعْرُوفِ آمِرًا وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًا وَبِالْخَيْرِ

عَامِلًا وَلِلشَّرِّ مَانِعًا كُنْ لِعَقْلِكَ مُسْعِفًا وَلِهَوَاكَ مُسَوِّفًا كُنْ مُؤْمِنًا

تَقِيًّا مُقْتَنِعًا عَفِيفًا كُنْ مِنَ الْكَرِيمِ عَلَى حَذَرٍ إِنْ أَهَنْتَهُ وَمِنَ اللَّئِيمِ إِنْ

أَكْرَمْتَهُ وَمِنَ الْحَلِيمِ إِنْ أَحْرَجْتَهُ كُنْ عَلَى حَذَرٍ مِنَ الْأَحْمَقِ إِذَا صَاحَبْتَهُ

وَمِنَ الْفَاجِرِ إِذَا عَاشَرْتَهُ وَمِنَ الظَّالِمِ إِذَا عَامَلْتَهُ كُنْ كَالنَّحْلَةِ إِذَا

أَكَلَتْ طَيِّبًا وَإِذَا وَضَعَتْ وَضَعَتْ طَيِّبًا وَإِذَا وَقَعَتْ عَلَى عُودٍ لَمْ تَكْسِرْهُ

كُنْ مُطِيعًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِذِكْرِهِ آنِسًا وَتَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلِّيكَ عَنْهُ إِقْبَالَهُ

عَلَيْكَ يَدْعُوكَ إِلَى عَفْوِهِ وَيَتَغَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ كُنْ عَالِمًا بِالْحَقِّ عَامِلًا بِهِ

يُنْجِيكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كُنْ آمِرًا بِالْمَعْرُوفِ عَامِلًا بِهِ وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَأْمُرُ بِهِ وَيَنْأَى

عنه بنوه بامه وتعرض لمقته ربه كونوا على الدنيا نزاها وعلى الآخرة

ولاها كونوا من عرف فناء الدنيا فزهد فيها وعلم بقاء الآخرة فعمل

لها كونوا قوما صيح بهم فانتبهوا كونوا قوما علموا ان الدنيا ليست بدارهم

فاستبدلوا كونوا من ابناء الآخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا

فان كل ولد سيلحق بامه يوم القيمة **مما ورد در حكم امير المؤمنين**

علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الكاف بلفظ كلما وكما من ذلك

قوله عليه السلام كلما قاربت اجلا فاحسن عملا كلما اخلصت عملا

بلغت من الآخرة املا كلما كثر خزان الاسرار كثر ضياعها كلما حسنت

نعمة الجاهل ازداد قبحا فيها كلما ارتفعت رتبة اللئيم نقص الناس عنده

والكريم ضد ذلك كلما ازداد المرء بالدنيا شغلا وزاد بها ولها

ذي دونه المسالك وواقعته المهالك كلما لا ينفع يضر والدنيا مع جلا

ثمرة الفقر بعد الغنى بالله لا يضر كلما زاد عقل الرجل قوي ايمانه

بالقدر واستخف العبر كلما عظم قدر الشئ المنافس عليه عظمت الرزية لفقده كلما ازداد علم الرجل زادت عنايته بنفسه وبذل في رياضتها وصلاحها جهده كلما طالت الصحبة تأكدت المحبة كلما قويت الحكمة ضعفت الشهوة كلما فاتك من الدنيا شئ فهو غنيمة كما تدين تدان كما تعين تعان كما ترحم ترحم كما تتواضع تعظم كما ترجو تخف كما تشتهي عف كما تقدم تجد كما تزرع تحصد كما ان الصدى يأكل الحديد حتى يفنيه كذلك الحسد يكمد الجسد حتى يفنيه كما ان العلم يهدي المرء وينجيه كذلك الجهل يضله ويرديه كما ان الظل والجسم لا يفترقان كذلك التوفيق والدين لا يفترقان كما ان الشمس والليل لا يجتمعان كذلك حب الله وحب الدنيا لا يجتمعان

مما ورد در حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الكاف باللفظ المطلق قال عليه السلام كف العقل

…ن الأذى كَسْبُ الْعِلْمِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا كَسْبُ الْإِيمَانِ لُزُومُ الْحَقِّ

…ع الخلق كَسْبُ الْحِكْمَةِ إِجْمَالُ النُّطْقِ وَاسْتِعْمَالُ الرِّفْقِ كَلَامُ الْعَاقِلِ

…وت وَجَوَابُ الْجَاهِلِ سُكُوتٌ كُرُورُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَكْمَنُ الْآفَاتِ

…داعي الشتاتِ كَيْفَ الْفِعْلِ يَدُلُّ عَلَى كَمِّيَّةِ الْعَقْلِ فَأَحْسِنْ لَهُ الِاخْتِبَا…

…كثر عليه الاستظهار كَسْبُ الْعَقْلِ الِاعْتِبَارُ وَالِاسْتِظْهَارُ وَكَسْبُ

الْجَهْلِ الْغَفْلَةُ وَالِاغْتِرَارُ فَإِنَّ الْمَعْنَى سِوَاهَا وَكَانَ الْحَظُّ فِي أَحْرَازِ دُنْيَاهَا

…ر النِّعْمَةِ مُزِيلُهَا …كْرُهَا مُسْتَدِيمُهَا كُرُورُ الْأَيَّامِ أَحْلَامٌ وَلَذَّاتُهَا

…ذ ومواهبها فناء وَأَسْقَامٌ كَمَالُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ وَكَمَالُ الْحِلْمِ كَثْرَةُ الِاحْتِمَالِ

…الكظم كَمَالُ الْحَزْمِ اسْتِصْلَاحُ الْأَضْدَادِ وَمُدَاجَاةُ الْأَعْدَاءِ كَمْ دَنِفٍ

…ج وصحيح هوى كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ كَمَالُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَقِيمَتُهُ

…فضله كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْطَانِي وَإِذَا

…سكتُ ابْتَدَأَنِي كَذَبَ مَنِ ادَّعَى الْيَقِينَ بِالْبَاقِي وَهُوَ مُوَاصِلٌ لِلْفَانِي

كذب من ادعى الايمان وهو مشعوف من الدنيا يخدع الاماني ويزور

الملاهي كفران النعم يزل القدم ويسلب النعم كفر النعمة لوم

وصحبة الاحمق شوم كمال العطية تعجيلها كفر النعم مزيلها كمال

العلم العمل كمال الانسان العقل كلوا الاترج قبل الطعام وبعده

فان آل محمد يفعلون ذلك كلامك محفوظ عليك مخلد في صحيفتك

فاجعله فيما يزلفك واياك ان تطلقه فيما يوبقك كافل المزيد الشكر

كافل النصر الصبر كفران الاحسان يوجب الحرمان كافل دوام

الغنا والامكان اتباع الاحسان الاحسان كافل اليتيم والمسكين

عند الله من المكرمين كاتم السر وفي امين كلكم عيال الله والله

سبحانه كافل عياله كل امرئ مسؤل عما ملكت يمينه وعياله كافر

النعمة كافر فضل الله سبحانه كافل اليتيم اثير الله سبحانه كفر النعم مجلبة

لحلول النقم كفروا ذنوبكم وتحببوا الى ربكم بالصدقة وصلة الرحم

كذب النفير يولد الفساد ويفوت المراد ويبطل الحزم وينقض العزم

كتاب الرجل عنوان عقله وبرهان فضله كتاب المرء معيار فضله

ومسبار نبله كافر النعمة مذموم عند الخلايق والخالق كمال الفضائل

ترك الخلايق كان لي فيما مضى اخ في الله وكان يعظمه في عيني صغر

الدنيا في عينه وكان خارجا عن سلطان بطنه فلا يشتهي ما لا يجد ولا

يكثر اذا وجد وكان اكثر دهره صامتا فان قال بذ القائلين

ونقع غليل السائلين وكان ضعيفا مستضعفا فان جاء الجد فهو ليث

عاد وصل واد لا يدلي بحجة حتى ياتي قاضيا وكان لا يلوم احدا على

ما لا يجد العذر في مثله حتى يسمع اعتذاره وكان لا يشكو وجعا الا

عند برئه وكان يفعل ما يقول ولا يقول ما لا يفعل وكان اذا غلب

على الكلام لم يغلب على السكوت وكان على ان يسمع احرص منه

على ان يتكلم وكان اذا بدهه امران نظر ايهما اقرب الى الهوى فخالفه

المراح مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

حرف اللام باللام الزايدة بالفظ المطلق قال عليه السلام للحق

دولة للباطل جولة للكلام آفات للمتكلم اوقات للباغي صرعة

للصدق بهجة للنفوس حمام للظالم انتقام للطالب البالغ لذة

الادراك للخائب الآيس مضض الهلاك للعادة على كل انسان سلطان

للعاقل لكل عمل احسان للجاهل في كل حالة خسران للاعتبار

تضرب الامثال للشدايد تدخر الرجال للظالم بكفيه غشم للمتحلي

لذة الدنيا غصة للعاقل في كل كلمة نبل للحازم في كل عمل

فضل للاحمق مع كل قول يمين لرسول الله في كل حكم تبيين للكيس

في كل شيء اتعاظ للعاقل في كل عمل ارتياض للقلوب خواطر

سوء والعقول تزجر منها للقلوب طبايع سوء والحكمة تنهى عنها

للمبغضين امواج من سخط الله سبحانه للمتجري على المعاصي نقم من عذابه

سبحانه لقد کاشفتم الدنیا الغطاء وآذنتکم علی سواء لقد رقعت

مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها فقال لی قائل الا تنبذها

فقلت له اغرب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری لقد بصرتم

ان ابصرتم واسمعتم ان سمعتم وهدیتم ان اهتدیتم لدنیاکم

عندی اهون من عراق خنزیر علی ید مجذوم وقال علیه السلام

لمن یستصغره عن مثل مقاله لقد طرت شکیرا وهدرت سقبا

طالب العلم عز الدنیا وفوز الاخری للحازم من عقله عن کل دنیة

زاجر لقد جاهرتکم العبر وزجرتکم بما فیه مزدجر وما بلغ

عن الله سبحانه بعد رسل الله مثل النذر لله سبحانه حکم بین فی

السائر والحازم للکرام فضیلة المبادرة الی فعل المعروف واسداء

الصنائع لقد اتبعک من اکرمک ان کنت کریما ولقد اذلک

من اهانک ان کنت حلیما لیس المتجر ان تری الدنیا لنفسک ثمنا

المراح مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

حرف اللام باللام الزائد باللفظ المطلق قال عليه السلام للحق

دولة للباطل جولة للكلام آفات للمتكلم اوقات للباغي صرعة

للصدق بجعة للنفوس حمام للظالم انتقام للطالب البالغ لذة

الادراك للخائب الآيس مضض الهلاك للعادة على كل انسان سلطان

للعاقل لكل عمل احسان للجاهل في كل حالة خسران للاعتبار

تضرب الامثال للشدائد تدخر الرجال للظالم بكفيه غشم للمتجلي

لذة الدنيا غصة للعاقل في كل كلمة نبل للحازم في كل فعل

فضل للاحمق مع كل قول يمين لرسول الله في كل حكم تبيين للكيس

في كل شيء اتعاظ للعاقل في كل عمل ارتياض للقلوب خواطر

سوء والعقول تزجر عنها للقلوب طبايع سوء والحكمة تنهى عنها

للمبغضا امواج من سخط الله سبحانه للمتجري على المعاصي نقم من عذابه

سبحانه لقد كاشفتم الدنيا الغطاء وإذ نتكم على سواء لقد رقعت

مدرعتي هذه حتى استحييت من راقعها فقال لي قائل الا تنبذها

فقلت له اعزب عني فعند الصباح يحمد القوم السرى لقد بصرتم

ان ابصرتم واسمعتم ان سمعتم وهديتم ان اهتديتم لدنياكم

عندي اهون من عراق خنزير على يد مجذوم وقال عليه السلام

لمن يستصغره عن مثل مقاله لقد طرت شكيرا وهدرت سقبا

طالب العلم عز الدنيا وفوز الاخرى للحازم من عقله عن كل دنية

زاجر لقد جاهرتكم العبر وزجرتكم بما فيه مزدجر وما بلغ

عن الله سبحانه بعد رسل الله مثل النذر لله سبحانه حكم بين في

المستار والحازم للكرام فضيلة المبادرة الى فعل المعروف واسداء

الصنائع لقد اتبعك من اكرمك ان كنت كريما ولقد اجلك

من اهانك ان كنت حليما ليس المتجر ان ترى الدنيا لنفسك ثمنا

رُبَّمَا لَكَ عِندَ اللهِ سُبحَانَهُ عِوَضًا لِلإِنسَانِ فَضِيلَتَانِ عَقلٌ وَمَنطِقٌ

فَبِالعَقلِ يَستَفِيدُ وَبِالمَنطِقِ يُفِيدُ لِلمُتَّقِي هُدًى فِي رَشَادٍ وَتَحَرُّجٌ

عَن فَسَادٍ وَحِرصٌ فِي إِصلَاحِ مَعَادٍ لِيَسَعْ عَلَيكَ أَثَرُ مَا أَنعَمَ اللهُ سُبحَانَهُ

بِهِ عَلَيكَ لِيَنهَكَ عَن مَعَايِبِ النَّاسِ مَا تَعرِفُ مِن مَعَايِبِكَ لِيَكفِكُم

مِنَ العِيَانِ السَّمَاعُ وَمِنَ الغَيبِ الخَبَرُ لَأَن تَكُونَ تَابِعًا فِي الخَيرِ

خَيرٌ لَكَ مِن أَن تَكُونَ مَتبُوعًا فِي الشَّرِّ لِيَكُفَّ مَن عَلِمَ مِنكُم عَن عَيبِ

غَيرِهِ مَا يَعرِفُ مِن عَيبِ نَفسِهِ لِحُبِّ الدُّنيَا صُمَّتِ الأَسمَاعُ عَن سَمَاعِ

الحِكمَةِ وَعَمِيَتِ القُلُوبُ عَن نُورِ البَصِيرَةِ لَيسَتِ الأَنسَابُ بِالآبَاءِ وَالأُمَّهَاتِ

لَكِنَّهَا بِالفَضَائِلِ المَحمُودَاتِ لِلمُؤمِنِ عَقلٌ وَفِيٌّ وَحِلمٌ مَرضِيٌّ وَرَغبَةٌ

فِي الحَسَنَاتِ وَفِرَارٌ مِنَ السَّيِّئَاتِ لَتَعطِفَنَّ عَلَينَا الدُّنيَا بَعدَ شِمَاسِهَا

عَطفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا لَتَرجِعَنَّ الفُرُوعُ إِلَى أُصُولِهَا وَالمَعلُولَاتُ

إِلَى عِلَلِهَا وَالجُزئِيَّاتُ إِلَى كُلِّيَّاتِهَا لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلٰثُ عَلَامَاتٍ

ظالم من فوقه بالمعصية ومن دونه بالغلبة وتظاهر القوم الظلمة ليخشع

لله سبحانه قلبك فمن خشع قلبه خشعت جميع جوارحه للمؤمن

ثلاث علامات الصدق واليقين وقصر الامل للمتقي ثلث علامات

اخلاص العمل وقصر الامل واغتنام المهل للمؤمن ثلاث ساعات

ساعة يناجي فيها ربه وساعة يحاسب فيها نفسه وساعة يخلي من نفسه

ولذتها فيما يحل ويجمل لئن امر الباطل لقديما فعل لئن قل

الحق لربما ولعل لقلما ادبر شيء فاقبل ليكن الشكر شاغلا لك

على معافاتك مما ابتلي به غيرك ليكن آثر الناس عندك من اهدى

اليك عيبك واعانك على نفسك ليكن احب الناس اليك من هداك

الى مراشدك وكشف لك عن معايبك ليكن اخطأ الناس عندك

اعلمهم بالرفق ليكن اوثق الناس لديك انطقهم بالصدق

ليكن احب الناس اليك واحظاهم لديك اكثرهم سعيا في منافع الناس

لكن ملك العدل فمن ركبه ملك ليصدق تحرّيك في الشبهات

فان من وقع فيها ارتبك لتكن شيمتك الوقار فمن كثر خرقه

استرذل لربما اقبل المدبر وادبر المقبل لقد كنت ولا اهدد

بالحرب والرهب بالضرب لربما قرب البعيد وبعد القريب لقد

خطا الغافل لاهي الرشد واصاب ذو الاجتهاد والجد لقد علق

بنياط هذا الانسان بضعة هي اعجب ما فيه وذلك القلب وله

مواد من الحكمة واضداد من خلافها فان سنح له الرجاء اذله الطمع

وان هاج به الطمع اهلكه الحرص وان ملكه الياس قتله الاسف وان

عرض الغضب اشتد به الغيظ وان اسعده الرضا نسي التحفظ وان غاله

خوف شغله الحذر وان اتسع له الامن استلبته الغرة وان اصابته

مصيبة فضحه الجزع قعد به الضعف وان افرط به الشبع كظته البطنة

فكل تقصير به مضر وكل افراط له مفسد ممّا ورد در حکم امیر المؤمنین

علي بن ابي طالب عليه السلم في حرف اللام بالالام الناشر بالفاظ

لن قال عليه السلم لن يفوز بالجنة الا الساعي لها لن يجوز

النار الا التارك عملها لن يلقى جزاء الشر الا عامله لن يجزى

جزاء الخير الا فاعله لن يلقى الشره راضيا لن تلقى المؤمن الا قانعا

لن تلقى العجول محمودا لن يصفو العمل حتى يصح العلم لن يثمر العلم

حتى يقارنه الحلم لن يجمع الادب حتى يقارنه العقل لن يزكي القول

حتى يتصل بالفعل لن يتعبد الحر حتى زال عنه الضر لن يحصل

الاجر حتى يتجرع الصبر لن يعدم النصر من استجند الصبر لن يسترق

الانسان حتى يغمره الاحسان لن يصدق الخبر حتى يحقق العيان

لن يكن جزم الحرمان حتى يتحقق الوجدان لن تنقطع سلسلة

الهذيان حتى يدرك النار من الزمان لن يحوز الجنة الا من جاهد

نفسه لن يحرز العلم الا من يطيل درسه لن يدرك الكمال حتى

زناً عن النقص لن توجد القناعة حتى يفقد الحرص لن يعرف
حلاوة السعادة حتى تذاق مرارة النحس لن يتمكن العدل حتى تزول
النحس لن تهتدي الى المعروف حتى تضل عن المنكر لن تحقق
الخير حتى تتبرأ من الشر لن تتصل بالخالق حتى تنقطع عن الخلق لن
يدرك النجاة من لم يعمل بالحق لن ينجو من الموت غنيّ لكثرة ماله لن
يسلم من الموت فقير لاقلاله لن يذهب من مالك ما وعظك وحاز
لك الشكر لن يضيع من سعيك ما اصلحك واكسبك الاجر لن
يقدر احد ان يحصي النعم بمثل شكرها لن يستطيع احد ان
يشكر النعم بمثل الانعام بها لن يسبقك الى رزقك طالب
لن يغلبك على ما قدر لك غالب لن يفوتك ما قسم لك فاجمل في
الطلب لن تدرك ما زوي لك فاجمل في المكتسب لن تعرفوا
الرشد حتى تعرفوا الذي تركه لن تاخذوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا

الذی نقصه   لن تمسّکوا بعصمة الحق حتی تعرفوا الذی نبذه   لن یقلّد

احداً ان یستدیم النعم بمثل شکرها ولن یزیلها بمثل بذلها   لن تحصّن

الدول بمثل العدل فیها   لن یهلک من اقتصد   لن یفتقر من زهد   لن

یزکوا العمل حتی یقارنه العلم   لن یزان العقل حتی یوازره الحلم   لن

یهلک العبد حتی یؤثر شهوته علی دینه   لن یضلّ العبد حتی یغلب شکّه

یقینه مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فی حرف

اللام باللام الثابتة بلفظ لیس قال علیه السلام لیس لمتوکّل

عناء   لیس لحریص غناء   لیس الملق من خلق الانبیاء   لیس الحسد من

خلق الاتقیاء   لیس مع قطیعة الرحم نماء   لیس مع الفجور غناء   لیس

من خلق الکریم ادّراع العار   لیس لهذا الجلد الرقیق صبر علی النار

لیس للاجسام نجاة من الاسقام   لیس الکذب من خلائق الاسلام   لیس

العیان کالخبر   لیس کل عورة تظهر   لیس کل طالب بمرزوق   لیس لمنکر

صدیق لیس لشجیع رفیق لیس کل مجمل بمحروم لیس بحکیم من شکی ضره الی

غیر رحیم لیس کل فرصة تصاب لیس کل دعاء مجاب لیس

کل غائب یؤب لیس کل من رمی نصیب لیس لقاطع رحم قریب لیس

لبخیل حبیب لیس مع الصبر مصیبة لیس مع الجزع مثوبة لیس التفقه

کالحلم لیس الوهم کالفهم لیس للجوج تدبیر لیس لمن طلبه الله مجیر

لیس لمعجب رأی لیس لملول اخاء لیس للئیم مروة لیس لحقود اخوة

لیس لحسود خلة لیس من الکرم قطیعة الرحم لیس من التوفیق کفران

النعم لیس بخیر من الخیر الا ثوابه لیس بشر من الشر الا عقابه لیس

من عادة الکرام تاخیر الانعام لیس من شیم الکرام تعجیل الانتقام

لیس للاحرار جزاء الا الاکرام لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها

الا بها لیس الرویة مع الابصار اهلها لیس لابلیس وهق اعظم من

الغضب والنساء لیس لاحد بعد القران من فاقة ولا لاحد قبل القران

غناء ليس بلد احق بك من بلد خير البلاد ما حملك ليس الخير ان يكثر
مالك وولدك انما الخير ان يكثر علمك ويعظم حلمك ليس بحكيم من
ابتذل بانبساطه الى غير حميم ليس بحكيم من قصد بحاجته غير كريم
ليس من العدل القضاء على الثقة بالظن ليس من الكرم تنكيد المنن
بالمن ليس عن الاخرة عوض وليست الدنيا للنفس ثمن ليس لك باخ
من احتجت الى مداراته ليس برفيق محمود الخليقة من احوج صاحبه
الى مماراته ليس لك باخ من احوجك الى حاكم بينك وبينه ليس
لكذوب امانة ولا لفجور صيانة ليس شيء افسد للامور ولا ابلغ
في اهلاك الجمهور من الشر ليس شيء احمد عاقبة ولا الذ مغبة ولا
ادفع لسوء ادب ولا اعون على درك مطلب من الصبر ليس مع الخلاف
ائتلاف ليس مع الشره عفاف ليس في السرف شرف ليس في
اقتصاد تلف ليس من خالط الاشرار بذي معقول ليس من اباء

إلى نفسه بذي مأمول ليس في البرق اللامع مستمتع لمن يخوض الظلمة

ليس لأحد من دنياه إلا ما أنفقه على أخراه ليس في الغربة عار إنما

العار في الوطن والافتقار ليس شيء أدعى لخير وأنجى من شر من صحبة

الأخيار ليس في الجوارح أقل شكراً من العين فلا تعطوها سؤلها

فتشغلكم عن ذكر الله ليس في المعاصي أشد من اتباع الشهوة فلا

تطيعوها فتشغلكم عن ذكر الله ليس كل مغرور بناج ولا كل طالب بمحتاج

في توحيد الله سبحانه ليس في الأشياء بوالج ولا عنها بخارج ليس

شيء أدعى إلى زوال نعمة وتعجيل نقمة من إقامة على ظلم ليس للعاقل

أن يكون شاخصاً إلا في ثلث خطوة في معاد ومرمة لمعاش

أو لذة في غير محرم ليس شيء أعز من الكبريت إلا ما بقي من عمر المؤمن

ليس ثواب عند الله سبحانه أعظم من ثواب السلطان العادل والرجل

المحسن ليس كل من طلب وجد ليس كل من ضل فقد ليس الحليم

من عجز وهجم واذا قدر انتقم انما الحليم من اذا قدر عفى وكان الحلم

غالبا على امره ليس على وجه الارض اكرم على الله سبحانه من النفس

المطيعة لامره ليس بمؤمن من لم يهتم باصلاح معاده مما ورد من

حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف اللام بلفظ لم

قال عليه السلام لم يدرك المجد من عدا الجد لم يهنأ العيش

من قارن الضد لم يسد من افتقر اخوانه الى غيره لم يوفق من بخل على

نفسه بخير وخلف ماله لغيره لم ينل احد من الدنيا حبرة الا اعقبته

عبرة لم يتعر من الشر من لم يتحل بالخير لم يعدم النصر من انتصر بالصبر

لم يصف الله سبحانه الدنيا لاوليائه ولم يظن بها على اعدائه لم ينصف

بالمروة من لم يرع ذمته او ذاته وينصف اعداءه لم يلق احد من سراء

الدنيا بطنا الا منحته من ضرائها ظهرا لم ينفذ من كانت همته الدنيا

عوضا ولم يفض مفترضا لم يكتسب مالا من لم يصلحه لم يرزق المال

مَنْ لَمْ يُنْفِقْهُ لَمْ يَضِقْ شَيْءٌ عَنْ حُسْنِ الْخُلُقِ لَمْ يَفُتْ نَفْساً مَا قُدِّرَ لَهَا مِنَ

الرِّزْقِ لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَقَى عِرْضَكَ لَمْ يَضِعْ مِنْ مَالِكَ

مَا نَفَى قَرْضَكَ لَمْ يَعْقِلْ مَوَاعِظَ الزَّمَانِ مَنْ سَكَنَ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ

بِالْأَيَّامِ لَمْ يَضَعْ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ أَوْ مَعْرُوفَهُ فِي غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللهُ

شُكْرَهُمْ وَكَانَ لِغَيْرِهِ وُدُّهُمْ لَمْ يَتَحَلَّ بِالْقَنَاعَةِ مَنْ لَمْ يَكْتَفِ

بِيَسِيرِ مَا وَجَدَ لَمْ يَتَحَلَّ بِالْعِفَّةِ مَنِ اشْتَهَى مَا لَا يَجِدُ لَمْ يُطْلِعِ اللهُ

سُبْحَانَهُ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ لَمْ

يَخْلُقِ اللهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ وَلَمْ يَسْتَعْمِلْهُمْ لِمَنْفَعَةٍ لَمْ يُخْلِ اللهُ سُبْحَانَهُ

عِبَادَهُ مِنْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ لَمْ تَرَهُ سُبْحَانَهُ الْعُقُولُ فَتُخْبِرَ

عَنْهُ بَلْ كَانَ تَعَالَى قَبْلَ الْوَاصِفِينَ لَهُ لَمْ يَتْرُكِ اللهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ

سُدًى وَلَا أَمْرَهُمْ مُهْمَلاً لَمْ يُخْلِ اللهُ سُبْحَانَهُ عِبَادَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ

أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ لَمْ يَتَنَاهَ سُبْحَانَهُ فِي الْعُقُولِ فَيَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا

مُكيّفاً ولا في رويّات خواطرها محدوداً مصرّفاً لم يطل امرا من الدنيا

ديمة رخاء الا هتّت عليه مزنة بلاء لم يخلقكم الله سبحانه عبثاً ولم

يترككم سدى ولم يدعكم في ضلالة ولا عمى لم يحلل الله سبحانه

في الاشياء فيكون فيها كائناً ولم ينأ عنها فيقال هو عنها باين لم يوفق

من استحسن القبيح واعرض عن النصيح لم يامركم الله سبحانه الا بحسن ولم

ينهكم الا عن قبيح وقال عليه السلام في حق من اثنى عليه

لم تقتله قاتلات الغرور ولم تعم عليه مشتبهات الامور لم ينكر

في عواقب الامور من وثق بزور الغرور لم يصدق يقين من اسرف

في الطلب واجهد نفسه في المكتسب لم يفعل من وله باللعب واشتهر

باللهو والطرب مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في حرف اللام باللام الثابتة بلفظ لو قال عليه السلام لو كشف

الغطاء ما ازددت يقيناً لو استوت قدماي من هذه المداحض لغيرت

ابناء لو ضربت خیشوم المؤمن علی ان یبغضنی ما ابغضنی لو صببت

الدنیا بجملها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی لو ان الموت یشتری

لاشتراه الاغنیاء لو رأیتم البخل رجلا لرأیتموه شخصا مشوها لو

عقل اهل الدنیا لخربت الدنیا لو کان لربک شریک لاتتک رسله لو

ارتفع الهوی لانس غیر المخلص من عمله لو ظهرت الآجال لافتضحت

الآمال لو … النیات لزکت الاعمال لو صح العقل لاغتنم

کل امرئ … لو عرف المنقوص نقصه لساءه ما یری من عیبه

لو ان اهل العلم حموه بحقه لاحبهم الله تعالی وملائکته ولکنهم

حملوه لطلب الدنیا فمقتهم الله تعالی وهانوا علیه لو ان العابدین

جهلوا وتقوا لم یکفروا ولم یضلوا لو ان الناس حین عصوا تابوا و

استغفروا لم یعذبوا ولم یهلکوا لو رأیتم الاجل ومسیره لابغضتم الامل

وغروره لو فکرتم فی قرب الاجل وحضوره لامرّ عندکم حلو العیش

وسروره لو احبّني جبل لتهافت لو زهدتم في الشهوات لسلمتم من الآفات

لو صحّ يقينك لما استبدلت الباقي بالفاني ولا بعت السني بالدني لو

اعتبرت بما اضعت من ماضي عمرك لحفظت ما بقي لو كان ما تأتي مأمون

لما قام للدين عمود ولا اخضر للايمان عود لو حفظتم حدود الله سبحانه

لعجل لكم من فضله الموعود لو يعلم المصلي ما يغشاه من الرحمة

لما رفع راسه من السجود لو لم يتوعد الله سبحانه على معصيته لوجب

ان لا يعصى شكراً لنعمته لو لم يرغب الله سبحانه في طاعته لوجب ان

يطاع رجاء رحمته لو لم ينه الله سبحانه عن محارمه لوجب ان يجتنبها

العاقل لو لم يتخاذلوا عن نصرة الحق لم تهنوا عن توهين الباطل لو

تميزت الاشياء لكان الصدق مع الشجاعة وكان الجبن مع الكذب

لو رأيتم البخل رجلاً لرأيتموه مشوّهاً يغضّ عنه كل بصر وينصرف عنه

كل قلب لو ان السموات والارض كانتا على عبد رتقاً ثم اتقى الله

يجعل له منهما مخرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب   لو رأيتم السخاء رجلا

لرأيتموه حسنا يسر الناظرين   لو رأيتم الاحسان شخصا لرأيتموه شخصا

جميلا يفوق العالمين   لو رأيتم الاحسان رجلا لرأيتموه حسنا يسر

الناظرين   لو رخص سبحانه في الكبر لاحد من الخلق لرخص فيه لانبيائه

لكنه كره اليهم التكابر و رضى لهم التواضع   لو كانت الدنيا

عند الله محمودة لاختص بها اولياءه لكنه صرف قلوبهم عنها و محا عنهم

منها المطامع   قال عليه السلام في الاشتر النخعي لما بلغه

وفاته رحمة الله عليه   لو كان جبلا لكان فندا لا يرتقيه الحافر و لا

يوفي عليه الطائر   لو ان المروة لم تشتد مؤنتها و لم يثقل محملها

ما ترك اللئام الكرام منها مبيت ليلة و لكنها اشتدت مؤنتها و ثقل

محملها فحاد عنها اللئام الاغمار و حملها الكرام الابرار   لو شئت ان اخبر

كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شأنه لفعلت و لكن اخاف ان تكفروا

فِي رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَلَا اِنِّي مُفْضِيهِ اِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ
يُؤْمَنُ ذٰلِكَ مِنْهُ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا اَنْطِقُ
اِلَّا صَادِقًا وَلَقَدْ عَهِدَ اِلَيَّ بِذٰلِكَ كُلِّهِ وَبِمَهْلِكِ مَنْ يَهْلِكُ وَبِمَنْجَاءِ
مَنْ يَنْجُو وَمَا اَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَاْسِي اِلَّا اَفْرَغَهُ فِي اُذُنِي وَاَفْضَى بِهِ اِلَيَّ لَوْ
جَرَتِ الْاَرْزَاقُ بِالْاَلْبَابِ وَالْعُقُولِ لَمْ تَعِشِ الْبَهَائِمُ وَالْحَمْقَى لَوْ بَقِيَتِ
الدُّنْيَا عَلَى اَحَدٍ لَمْ تَصِلْ اِلَى مَنْ هِيَ فِي يَدَيْهِ لَوْ عَقَلَ الْمَرْءُ عَقْلَهُ
لَاَحْرَزَ سِرَّهُ مِمَّنْ اَفْشَاهُ اِلَيْهِ وَلَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ اَحَدًا مِمَّا وَرَدَ فِي حِكَمِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ اللَّامِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ وَقَالَ عَلَيْهِ
لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ لِسَانُ الْجَاهِلِ مِفْتَاحُ حَتْفِهِ لِسَانُ الْعِلْمِ
الصِّدْقُ لِسَانُ الْجَهْلِ الْخُرْقُ لِسَانُكَ يَقْتَضِيكَ مَا عَوَّدْتَهُ لِسَانُ
الصِّدْقِ خَيْرٌ لِلْمَرْءِ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لَا يَحْمَدُهُ لِسَانُ الْمُقَصِّرِ قَصِيرٌ
لِسَانُ الْبِرِّ مُشْتَهِرٌ بِدَوَامِ الذِّكْرِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَوْفِ ذَمِّ

لسانك كالتهدد ولكن قلبه يحن للجمد لكن مركبك القصد ومطلبك

الرشد لن لمن غالطك فانه يوشك ان يلين لك لسانك ان امسكته

ابقاك وان اطلقته ارداك لقاح المعرفة دراسة العلم لقاح

العلم التصور والتفهم لقاح الخواطر المذاكرة لقاح الرياضة

دراسة الحكمة وغلبة العادة لحظ الانسان رائد قلبه لنا حق

ان اعطيناه والا ركبنا اعجاز الابل وان طال السرى لنا على الناس

حق الطاعة والولاية ولهم من الله حسن الجزاء لاهل الاعتبار

تضرب الامثال لاهل الفهم تصرف الاقوال لسان المرء جميل

وفي قلبه الداء الدخيل لزوم الكريم على الهوان خير من صحبة

اللئيم على الاحسان لقاح الايمان تلاوة القرآن لسانك يستدعيك

ما عودته ونفسك تقتضيك ما الفته لقاء اهل المعرفة عمارة القلوب

ومستفاد الحكمة لسان الحال اصدق من لسان المقال لسان

ذكر الله ان الله سبحانه جعل الذكر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرة وتبصر به بعد العشوة وتنقاد به بعد المعاندة وما برح لله عزت آلاؤه في البرهة بعد البرهة وفي ازمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم وكلمهم في ذات عقولهم فاستصبحوا بنور يقظة في الاسماع والابصار

البر يابى سفه الجهال لذة الكرام في الاطعام ولذة اللئام في الطعام

ثم اورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم في حرف الميم بالميم المفتوحة بلفظ من قال عليه السلم

من امن امن من ايقن احسن من اسلم سلم من تعلم علم من اعتزل سلم من عقل فهم من عرف كف من عقل عف من اختبر اعتزل من احسن ظنه اهمل من ساء ظنه تامل من عمل بالحق غنم من ركب الباطل ندم من ملك هواه ضل من ملكه الطمع ذل من تفهم فهم من تحلم حلم من عجل زل من قل ذل من تامل اعتبر من تعاقر افتقر من تفضل خدم من توقى سلم من اكثر مل من تكبر بنفسه قل من تهور ندم من سال علم من توقر وقر من تكبر حقر من نال استطال من عقل استقال من اكثر هجر من ملك استاثر من استرشد علم من استسلم سلم من علم احسن القول

يذكرون بايام الله ويخوفون مقامه بمنزلة الادلة في الفلوات من اخذ القصد حمدوا اليه طريقه وبشروه بالنجاة ومن اخذ يمينا وشمالا ذموا اليه الطريق وحذروه من الهلكة وكانوا كذلك مصابيح تلك الظلمات وادلة تلك الشبهات وان للذكر لاهلا اخذوه من الدنيا بدلا فلم تشغلهم

ولا بيع عنه يقطعون به ايام الحيوة ويهتفون بالزواجر عن محارم الله في اسماع الغافلين ويامرون بالقسط ويأتمرون به وينهون عن المنكر ويتناهون عنه فكانما قطعوا الدنيا الى الآخرة وهم فيها فشاهدوا ما وراء ذلك فكانما اطلعوا غيوب اهل البرزخ في طول الاقامة فيه وحققت القيامة عليهم عداتها فكشفوا غطاء ذلك لاهل الدنيا حتى كانما يرون ما لا يرى الناس ويسمعون ما لا يسمعون فلو مثلتهم لعقلك في مقاومهم المحمودة ومجالسهم المشهودة وقد نشروا دواوين اعمالهم وفرغوا لمحاسبة انفسهم على كل صغيرة وكبيرة امروا بها فقصروا عنها او نهوا عنها ففرطوا فيها

مَنْ اَخْلَصَ بَلَغَ الْآمَالَ مَنْ تَوَاضَعَ رُفِعَ مَنْ حَلُمَ اُكْرِمَ مَنِ اسْتَحْيَى

حُرِمَ مَنْ عَلِمَ عَمِلَ مَنْ بَذَلَ مَالَهُ جَلَّ مَنْ بَذَلَ عِرْضَهُ ذَلَّ مَنْ

تَوَكَّلَ كَفَى مَنْ قَنِعَ غَنِيَ مَنْ سَافَرَ شُتِمَ مَنْ اَبْرَمَ سَئِمَ مَنْ غَفَلَ

جَهِلَ مَنْ جَهِلَ اَهْمَلَ مَنْ ظَلَمَ ظُلِمَ مَنْ حَقَّرَ نَفْسَهُ عَظُمَ مَنْ بَغَى كُبِرَ

مَنِ اعْتَبَرَ حَذِرَ مَنْ اَنْصَفَ اُنْصِفَ مَنْ اَحْسَنَ الْمَسْئَلَةَ اُسْعِفَ

مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ رَبِحَ مَنْ عَقَلَ سَمَحَ مَنْ نَصَرَ الْبَاطِلَ خَسِرَ مَنْ تَجَبَّرَ كُسِرَ

مَنِ اسْتَدْرَكَ اَفْلَحَ مَنْ نَصَرَ الْحَقَّ اَفْلَحَ مَنْ اَطَاعَ رَبَّهُ مَلَكَ مَنْ اَطَاعَ

هَوَاهُ هَلَكَ مَنْ يُطِعِ اللهَ يَفُزْ مَنْ يَغْلِبْ هَوَاهُ يَعِزَّ مَنْ قَنِعَ شَبِعَ

مَنْ قَنِعَ قَنِعَ مَنْ اَيْقَنَ اَفْلَحَ مَنِ اتَّقَى اَصْلَحَ مَنْ هَابَ خَابَ مَنْ

تَفَكَّرَ عَابَ مَنْ دَانَ تَحَصَّنَ مَنْ عَدَلَ تَمَكَّنَ مَنْ خَافَ اَمِنَ

مَنْ وُفِّقَ اَحْسَنَ مَنْ صَبَرَ يَظْفَرْ مَنْ يَعْجَلْ يَعْثُرْ مَنْ عَاشَ مَاتَ

مَنْ مَاتَ فَاتَ مَنْ اَحَبَّكَ نَهَاكَ مَنْ اَبْغَضَكَ اَغْرَاكَ مَنْ اَيْقَنَ

من حرص شقي وتعنّى من صبر نال المنى من حسن يقينه يرج ينج

من عقل قنع من جاد اصطنع من خالف ادلج من احتج بالحق فلج

من تقاعس اعتاق من عمل اشتاق من اشتاق سلا من اختبر

قلا من جاد ساد من تفهم ازداد من سئل استفاد من علم

اهتدى من اهتدى نجا من قنع بقسمه استراح من رضي بالقضاء

استراح من عمل بالحق نجا من منع العطا منع الثنا من عامل

بالرفق غنم من عامل بالعنف ندم من خالف النصح هلك من

خالف المشورة ارتبك من عقل صمت من تكبر مقت من انعم

قضى حق السيادة من شكر استحق الزيادة من ظلم افسد امره من

جار قصم عمره من جاهد نفسه اكمل التقى من ملك هواه ملك

النهى من طلب شيئا وجده من استرشد العلم ارشده من استجد

الصبر انجد من استرفد العقل ارفده من طال فكره حسن نظره

من ذكر الله ذكره من تكبّر في سلطانه صغّره من منّ بإحسانه كدّره

من عذب لسانه كثر إخوانه من حسن جواره كثر جيرانه من

استعان بالله أعانه من أمن بالله بطل أمانه من بصّرك عيبك

فقد نصحك من مدحك فقد ذبحك من نصحك فقد أنجدك

من صدقك في نفسك فقد أرشدك من قنع برأيه هلك من

استشار العاقل ملك من قنع لم يغتم من توكّل لم يهتم

من أضاع عياله لتطم من أقلّ الاسترسال سلم من أكثر الاسترسال

ندم من ... بالله غنم من أمّل الدنيا حرم من داخل مداخل التهم

اتّهم من كثر لجاجه حرم من كثر مقاله سئم من أصلح نفسه

ملكها من أهمل نفسه أهلكها من أكرم نفسه أهانته من وثق

بنفسه خانته من ساع الدنيا فاتته من قعد عن الدنيا طلبته

من غالب الأقدار غلبته من صارع الدنيا صرعته من عصى الدنيا

اطاعته من اعرض عن الدنيا اتته من حسن ظنه حسنت نيته من

ساء ظنه ساءت طويته من صدق اصلح ديانته من كذب افسد

مروته من قنع حسنت عبادته من اعتزل حسنت زهادته من زكى

اتاه نفسه من ساء خلقه عذب نفسه من اطاع الله استنصر من

ذكر الله استبصر من اهمل نفسه خسر من استقبل الامور ابصر

من استدبر الامور تحير من استسلم الى الله استغنى من انتظر الفرج

صبر من انتظر العواقب صبر من وثق بالله غنى من توكل على الله كفى

من حاسب نفسه ربح من استدرك فوارطه اصلح من قال بالصدق

انجح من عمل بالحق افلح من خادع الله خدع من خادع الحق صرع

من ظلم يتيما عق اولاده من ظلم رعيته نصر اضداده من اخر جهاده

من لام ساء ميلاده من استغنى بعقله ضل من استبد برايه زل

من اطاع امره جل امره من عصى الله ذل قدره من كثر كلامه زل

مَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ مَنْ عَيَّرَ بِشَيْءٍ بُلِيَ بِهِ مَنْ صَانَ نَفْسَهُ وَقَرَ

مَنْ كَثُرَ حِلْمُهُ نَبُلَ مَنْ أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ سُخِرَ بِهِ مَنْ مَزَحَ اسْتُخِفَّ بِهِ

مَنْ عَا الْحِيَلُ أَعْيَتْهُ الْآرَاءِ وُجُوهَ جَهِلَ مَنْ اسْتُرْذِلَ سَفَهُهُ كَثُرَ مَنْ

مَنْ كَظَمَ مَنْ خَشِيَ اللّٰهَ كَثُرَ عِلْمُهُ مَنْ كَثُرَ ضَحِكُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ فَقَدْ أَجَبَهُ

مَنْ مَلَكَتْ نَفْسُهُ ذَلَّ قَدْرُهُ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ عَلَا أَمْرُهُ غَيْظَهُ كَمُلَ حِلْمُهُ

مَنْ دَا مَنْ عَمِلَ لِلدُّنْيَا خَسِرَ مَنْ تَوَخَّى الصَّوَابَ أَنْجَحَ مَنْ تَاجَرَ رَبِحَ

مَنْ قَبَضَ [illegible] افْتَقَرَ الْفَقْرَ مَنْ صَاحَبَ الْعُقَلَاءَ وَقَرَ السُّفَهَاءَ حُقِرَ

مَنْ حَارَبَ اللّٰهَ مَنْ عَانَدَ اللّٰهَ قُصِمَ مَنْ سَالَمَ اللّٰهَ سَلِمَ فَقَدْ تَعَجَّلَ الْفَقْرَ

مَنْ كَثُرَ خُرْ مَنْ كَثُرَ مِزَاحُهُ اسْتُجْهِلَ مَنْ غَالَبَ الْحَقَّ غُلِبَ حُرِبَ

مَنْ حَاسَبَ مَنْ كَثُرَ مُنَاهُ قَلَّ رِضَاهُ مَنْ جَهِلَ عِلْماً عَادَاهُ اسْتُرْذِلَ

مَنْ تَشَاغَلَ مَنْ عَانَدَ الْحَقَّ قَتَلَهُ مَنْ كَثُرَ بِرُّهُ حُمِدَ نَفْسَهُ سَعِدَ

مَنِ اتَّبَعَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا مُحِقَ مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لَحِقَ بِالزَّمَانِ شَغَلَهُ

أمر ناسبق من ركب غير سفينتنا غرق من تألف الناس احبوه

من عاند الناس مقتوه من مقت نفسه احبه الله من اهان نفسه

اكرمه الله من قلت تجربته خدع من قلت مبالاته صرع من

تدم الخير غنم من دارى الناس سلم من استرشد غويا ضل من

استنجد ذليلا ذل من ضل مشيره بطل تدبيره من ساء تدبيره

عجل تدميره من دام كسله خاب امله من طال امله ساء عمله

من اطاع الرأى ارتاب من خالف الحزم هلك من اعمل الرأى

غنم من نظر في العواقب سلم من اخذ بالحزم استظهر من اضاع

الحزم تهور من عمل بالسداد ملك من كابد الامور هلك

من استعمل الرفق غنم من ركب العنف ندم من استهان بالرجال قل

من جهل موضع قدمه زل من بخل بماله ذل من بخل بدينه جل

من نصحك اشفق عليك من وعظك احسن اليك من استعان

قلت أصلة أم زكاة أم صدقة فذلك محرّم علينا أهل البيت فقال لا ذا ولا ذاك ولكنها هديّة فقلت هبلتك الهبول أعن دين الله أتيتني لتخدعني أمختبط أم ذو جنّة أم تهجر والله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصي الله في نملة أسلبها جلب شعيرة ما فعلته وإنّ دنياكم عندي لأهون من ورقة في فم جرادة تقضمها ما لعلي ولنعيم يفنى ولذّة لا تبقى نعوذ بالله من سبات العقل وقبح الزلل وبه نستعين

بالعقل سدّده من استرشد العلم ارشده من لا يعقل يهن ومن
يهن لا يوقّر من بذل عرضه حقر من صان عرضه وقّر من لا دين
له لا مروّة له من لا مروّة له لا همّة له من لا امانة له لا ايمان له من
احسن السؤال علم من فهم علم غور العلم من صبر خفّت محنته من
جزع عظمت مصيبته من بذل جاهه استحمد من بذل ماله استعبد
من عدل عظم قدره من ظلم قصم عمره من لا [illegible] وجبت
محبّته من ساءت سيرته سرّت منيّته من [illegible] اقضيته زالت
قدرته من راقب اجله قصر امله من رغب [illegible] اخلص
عمله من عرف نفسه فقد عرف ربّه من كثر ضحكه مات قلبه
من اطلق غضبه تعجّل حتفه من اطلق طرفه كثر اسفه من كثر مزاحه
استحمق من كثر كذبه لم يصدّق من ضاق خلقه ملّه اهله من
غلب شهوته ظهر عقله من اسرع المسير ادرك المقيل من امن [illegible]

اللهم صن وجهي باليسار ولا تبذل جاهي بالاقتار فاسترزق طالبي رزقك واستعطف شرار خلقك وابتلى بحمد [illegible]

لتستيقن نعمل جاهدًا من يتردد يزدد شكًّا من يعمل يزدد قوة من
يقتصر في العمل يزدد فترة من انفرد كفى الأحزان من سأل غير الله
استحق الحرمان من عاند الحق صرعه من اغترّ بالأمل خدعه من
كثر حرصه قل يقينه من كثر شكه فسد دينه من كثرت خلطته
قلت تقيته من عرف الله كملت معرفته من خاف الله قلت مخافته من
كف أذاه لم يعاده أحد من اتقى قلبه لم يدخله الحسد من خلصت
مودته احتملت دالته من كثرت زيارته قلت بشاشته من حفظ
لسانه أكرم نفسه من اتبع هواه أردى نفسه من عرف نفسه
جل أمره من غش نفسه لم ينصح غيره من عرف بالصدق جاز كذبه
من عرف بالكذب لم يقبل صدقه من رضي بالقضاء طابت عيشته
من تحلى بالحلم سكن طيشه من ساس نفسه أدرك السياسة من بذل
معروفه استحق الرياسة من استمتع بالنساء فسد عقله من عاقب

فاتركها وانا دار غالبة بالقصور المشيدة والاحجار المنضدة والقبور اللاطئة الملحدة التي قد بني على الخراب فناؤها وشيد بالتراب بناؤها فمحلها مقترب وساكنها مغترب بين أهل محلة موحشين وأهل فراغ متشاغلين لا يستأنسون بالأوطان ولا يتواصلون تواصل الجيران على ما بينهم من قرب الجوار ودنو الدار وكيف يكون بينهم تزاور وقد طحنهم بكلكله البلى وأكلتهم الجنادل والثرى ... هنالك تبلو كل نفس ما أسلفت

المذنب بطل فضله من تعاهد نفسه بالحذر امن من ايقن بالجزاء

احسن من صغرت همته بطلت فضيلته من غلب عليه الحرص

عظمت ذلته من صحت ديانته قويت امانته من زادت شهوته

قلت مروته من ساء خلقه ضاق رزقه من كرم خلقه اتسع رزقه

من حسنت سياسته وجبت طاعته من حسنت سريرته حسنت علانيته

من طال عدوانه زال سلطانه من امن الزمان خانه ومن اعظمه

اهانه من احسن [illegible] امن الهلكة من جار ملكه عجل هلكه

من ضعف جده قوى ضده [illegible] من ركب جده قهر ضده من زرع العدوان

حصد الخسران من تعزز [illegible] الله لم يذله سلطان من اعتصم بالله لم

يضره شيطان من كثرت مخافته قلت آفته من كثرت فكرته

حسنت عاقبته من كثرت تجربته قلت غرته من نظر في العواقب

امن من النوائب من احكم التجارب سلم من المعاطب من طلب

السَّلامَةَ لَزِمَ الاستِقامَ   مَن كانَ صَدُوقاً لَم يَعدِمهُ الكَرامَة   مَن استَقبَحَ

الأضدادَ أبلَغَ المُراد   مَن عَمِلَ لِلمَعادِ ظَفِرَ بِالسَّداد   مَن تأخَّرَ تَدبيرُه

تَقَدَّمَ تَدميرُه   مَن نَصَحَ مُستَشيرَهُ صَلَحَ تَدبيرُه   مَن ساءَ تَدبيرُهُ بَطَلَ

تَقديرُه   مَن ضَعُفَت آراؤُه قَوِيَت أعداؤُه   مَن رَكِبَ العَجَلَ أدرَكَ

الزَّلَل   مَن عَجِلَ نَدِمَ عَلَى العَجَل   مَن تأنّى سَلِمَ مِنَ الزَّلَل   مَن فَعَلَ

ما شاءَ لَقِيَ ما ساءَ   مَن طَلَبَ لِلنّاسِ الغَوائِلَ لَم يأمَن البَلاء   مَن خانَهُ

وَزيرُهُ بَطَلَ تَدبيرُه   مَن غَشَّ مُستَشيرَهُ سُلِبَ تَدبيرَه   مَن كَثُرَ اعتِبارُه

قَلَّ عِثارُه   مَن ساءَ اختيارُه قَبُحَت آثارُه   مَن أعمَلَ اجتِهادَهُ بَلَغَ مُرادَه

مَن وُفِّقَ لِرَشادِهِ تَزَوَّدَ لِمَعادِه   مَن خافَ سَوطَكَ تَمَنّى مَوتَك   مَن وَثِقَ

بِإحسانِكَ أشفَقَ عَلى سُلطانِك   مَن تَجَرَّعَ الغُصَصَ أدرَكَ الفُرَصَ   مَن

غافَصَ الفُرَصَ أمِنَ الغُصَص   مَن قَنِعَ بِقِسمِ اللهِ استَغنى   مَن لَم يَقنَع بِما

قُدِّرَ لَهُ تَعِنى   مَن ظَنَّ بِكَ خَيراً فَصَدِّق ظَنَّه   مَن رَجاكَ فَلا تُخَيِّب

من فوض امره الى الله سدده · من وثق بالله توكل عليه · من امن بالله لجا اليه · امله

من اقرض الله جزاه · من اهتدى بهدى الله ارشده · من اهتدى · الى الله سدده

من كثر كذ · من لاحى الرجال كثر اعداؤه · من سئل الله اعطاه

من عاند · من سالم الناس كثر اصدقاؤه وقل اعداؤه · قل بهاؤه

من بلا · من استدام الهم غلب عليه الحزن · الحزم لزمه الوهن

المداهنة · من تعاهد نفسه بالمحاسبة امن فيها · عن الدنيا اتته راغمة

من صنع العارفة الجميلة · من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة

من اخيب · من باع الله سبحانه بغيره · من اغبن ممن · حاز النعمة الجزيلة

من الشر · من لبس الخير تعرى · الى الشك والحيرة · من تعدى اليقين

من · من لا اخا له لا خير فيه · فضيلة الصبر · حرم · من ملكه الجزع

من اقتحم لجج الشرور · من قل ادبه كثرت مساويه · لا ترتجيه · لا عقل له

من كثر شططه كثر · من رضي بالمقدور اكتفى بالميسور · بمجادر

بخطه من كثر كلامه كثر لغطه من كثرت ريبته كثرت غيبته من

كثر مزاحه قلت هيبته من افشى سرك ضيع امرك من اطاع امرك

اجل قدرك من اراد السلامة فعليه بالقصد من غالب الضد

ركب الجد من وجد موردا عذبا يرتوي منه فلم يغتنمه يوشك ان

يظمأ ويطلبه فلا يجده من جعل ديدنه الهزل لم يعرف جده من

غالب من فوقه قهر من تجبر على من دونه كسر من استغش النصيح

استحسن القبيح من لزم الشح عدم النصيح من [illegible] امنع شكرا

من صنع معروفا نال اجرا من خفر ذمة اكتسب [illegible] من عاند

الحق كان الله خصمه من عدم القناعة لم يغنه المال من

هان عليه بذل الاموال توجهت اليه الاموال من غرته الاماني

كذبته الامال من قوي يقينه لم يرتب من عدم انصافه لم يصحب

من كثر مراءه لم يأمن الغلط من كثر مقاله لم يعدم السقط من

لزم الاستقامة لم يعدم السلامة من لزم الصمت امن الملامة من

انفق على نفسه لم يظلم غيره من اعتبر بتصاريف الزمان حذر غيره

من عرف قدره لم يضع بين الناس من انس بالله استوحش من الناس

من عدته القناعة لم يغنه المال من علم انه مؤاخذ بقوله فليقصر من

المقال من خلا بالعلم لم توحشه خلوة من تسلا بالكتب لم تفته

سلوه من تذكر بالآيام لم يعدم اللذة من كان متوكلا لم يعدم

الاعانة من كان مريدا لم يعدم الاهانة من قطع معهود احسانه

قطع الله موجود امكانه من كان متواضعا لم يعدم الشرف

من كان متكبرا لم يعدم التلف من اساء الى نفسه لم يتوقع منه جميل

من اساء الى نفسه لم يتصل به تأميل من كثر باطله لم يتبع حقه من

كثر بغاؤه لم يعرف وفاؤه من كثر سخطه لم يعرف رضاه من كثرت

زلاته لم يعرف شفاؤه من غلب عليه غضبه تعرض لعطبه من

غلبت عليه شهوته لم تسلم نفسه   من ابطأ به عمله لم يسرع به نسبه من
وضعه دناءة ادبه لم يرفعه شرف حسبه   من اعطي الدعاء لم يحرم
الاجابة   من اعطي الاستغفار لم يعدم المغفرة   من الهم الشكر لم
يعدم الزيادة   من احبنا بقلبه وكان معنا بلسانه وقاتل عدونا بسيفه
فهو معنا في الجنة في درجتنا   من احبنا بقلبه واعاننا بلسانه ولم
يقاتل معنا بيده فهو معنا في الجنة دون درجتنا   من اعطي التوبة
لم يحرم القبول   من اخلص العمل لم يعدم المأمول   من خالط الناس
ناله مكرهم   من اعتزل الناس سلم من شرهم   من لانت عريكته
وجبت محبته   من حسنت خليقته طابت عشرته   من اكثر مسئلة
الناس ذل   من صان نفسه عن المسئلة جل   من ساء خلقه عذب
نفسه   من ساء ادبه شان حسنه   من خاف الله لم يشف غيظه من
خالط الناس قل ورعه   من ملكته الدنيا كثر صرعته   من كتم سره

ان هذا المال ليس لي ولا لك وانما هو فيء للمسلمين وجلب اسيافهم فان شركتهم في حربهم كان لك مثل حظهم والا فجناة ايديهم لا تكون لغير افواههم

ان هذا اللسان بضعة من الانسان فلا يسعده القول اذا امتنع ولا يمهله النطق اذا اتسع وانا لامراء الكلام وفينا تنشبت عروقه وعلينا تهدلت غصونه

لم يرتدع بجهل من لم يتفضل لم ينل من تسلّى عن المسلوب كان لم

يسلب من صبر على النكبة كان لم ينكب من لم ينجه الحق اهلكه الباطل

من لم يفده العلم اضلّه الجهل من لم يسس نفسه اضاعها من لم يشكر

النعمة عوقب بزوالها من لم ينجه الصبر اهلكه الجزع من لم يصلحه

الورع افسده الطمع من لم يتعرض للنوائب تعرضت له النوائب من [illegible]

العواقب امن المعاطب من لم يعط قاعدا لم يعط قائما من لم يعط

قائما منع قائما من لم تقومه الكرامة قومته الاهانة من لم يصلحه

حسن المداراة اصلحه حسن المكافاة من لم [illegible] وهو

مذموم من لم يسمح وهو محمود يسمح وهو مذموم من لم يحسن الاستعطاف

قوبل بالاستخفاف من لم يحسن الاقتصاد اهلكه الاسراف من لم

يجاهد نفسه لم ينل الفوز من لم يتقدمه الحزم اخره العجز من عجز

عن حاضر لبّه فهو عن غائبه اعجز ومن غائبته اعوز من ابان لك

عَنْ عُيُوبِكَ فَهُوَ وَدُودُكَ مَنْ سَاتَرَ عَيْبَكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ مَنْ لَمْ يَجِدْ لَمْ

يَجِدْ مَنْ لَمْ يَنْبَحْ لَمْ يَسُدْ مَنْ لَمْ يَجِدْ لَمْ يَجِدْ مَنْ حَسُنَتْ سِيرَتُهُ

لَمْ يَعْنُفْ أَحَدًا مَنْ سَاءَتْ سِيرَتُهُ لَمْ يَأْمَنْ أَبَدًا مَنِ اغْتَرَّ بِغَيْرِ اللهِ

سُبْحَانَهُ أَهْلَكَهُ الْغَرَرُ مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ أَهْلَكَهُ الْعُجْبُ مَنْ سَخِطَ عَلَى

نَفْسِهِ أَرْضَاهُ رَبُّهُ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ أَسْخَطَ رَبَّهُ مَنْ رَكِبَ الْبَاطِلَ

أَهْلَكَهُ مَرْكَبُهُ مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ مَنْ قَوِيَ عَلَى نَفْسِهِ

تَنَاهَى فِي الْقُوَّةِ مَنْ صَبَرَ عَنْ شَهْوَتِهِ تَنَاهَى فِي الْمُرُوَّةِ مَنْ كَمُلَ عَقْلُهُ

اسْتَهَانَ بِالشَّهَوَاتِ مَنْ صَدَقَ وَرَعُهُ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ مَنِ

اسْتَعَانَ بِالضَّعِيفِ [illegible] عَنْ ضَعْفِهِ مَنْ وَادَّ السَّخِيفَ أَعْرَبَ

عَنْ تَخَلُّفِهِ مَنِ اسْتَعْمَلَ عَدُوَّهُ زَادَ فِي عَدَدِهِ مَنِ اسْتَفْسَدَ صَدِيقَهُ

كَثُرَ مِنْ عَدَدِهِ مَنْ عَرَفَ النَّاسَ لَمْ يَعْتَمِدْ عَلَيْهِمْ مَنْ جَهِلَ النَّاسَ

اسْتَنَامَ إِلَيْهِمْ مَنِ اشْتَغَلَ بِذِكْرِ اللهِ طَيَّبَ اللهُ ذِكْرَهُ مَنِ اشْتَغَلَ بِذِكْرِ

الناس قطعه الله سبحانه عن ذكره   من ابتاع آخرته بدنياه ربحهما

من باع آخرته بدنياه خسرهما   من استرسل الى غير ثقة فقد ضيع سره

من استعان بغير مستقل ضيع امره   من ضيع عاقلا دل على ضعف عقله

من اصطنع جاهلا برهن عن وفور جهله   من صحب الاشرار لم يسلم من

الح في السؤال ابرم   من تعلم العلم للعمل به لم يوحشه كساده   من عمل

بالعلم بلغ بغيته من الآخرة ومراده   من اجهد نفسه في اصلاحها

سعد   من اهمل نفسه في لذاتها شقي وبعد   من امر بالمعروف شد

ظهور المؤمنين   من نهى عن المنكر ارغم انوف الفاسقين   من

ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده   من يكن الله خصمه دحض

حجته ويعذبه في دنياه ومعاده   من استقل من الدنيا استكثر مما يؤمنه

من استكثر من الدنيا استكثر مما يوبقه   من توكل على الله غني عن عباده   من

اخلص لله استظهر لمعاشه ومعاده   من ايقن بالآخرة لم يحرص

عن الدنيا من صدق بالمجازاة لم يؤثر غير الحسنى من رأى الموت

بعين امله راه بعيدا من كاشفك في عيبك حفظك في غيبك من

داهنك في عيبك عابك في غيبك من لم يبالك فهو عدوك من

اغتم بك فهو صديقك من وثق بالله صان يقينه من انفرد من

الناس صان دينه من كثر همه سقم بدنه من كثر غمه تابد

حزنه من طال عمره كثرت مصائبه من كثر سروره لم يأمنه مصاحبه

من قدم عقله على هواه حسنت مساعيه من كلف بالادب قلت

مساويه من لم يجهد نفسه في صغره لم ينبل في كبره من نال في

صغره اجاب في كبره من كتم وجعا اصابه ثلاثة ايام ولم يشك الى الله

سبحانه كان الله معافيه من لا حياء له لا خير فيه من لم يعتبر بغيره

لم يستظهر لنفسه من كلف بالعلم فقد احسن الى نفسه من اشتهر

بالادب فقد زان نفسه من لهج بالحكمة شرف نفسه من بجل لسانا

مذاهب فكرك لتبلغ غايات ... ما دلك الدلالة الا على ان فاطر النملة هو فاطر النخلة لدقيق تفصيل كل شيء وغامض اختلاف كل حي وما الجليل واللطيف والثقيل والخفيف والقوي والضعيف في خلقه الا سواء وكذلك السماء والهواء والرياح والماء فانظر الى الشمس والقمر والنبات والشجر والماء والحجر واختلاف هذا الليل والنهار وتفجر هذه البحار وكثرة هذه الجبال وطول هذه القلال وتفرق هذه اللغات والالسن المختلفات ...

أمن من ندامه. من وفى بعهده اعرب عن كرمه. من ملك عقله كان
حكيما. من ملك غضبه كان حليما. من اتقى ربه كان كريما. من ملك
شهوته كان تقيا. من حفظ عهده كان وفيا. من عمل بطاعة الله كان
مرضيا. من احسن عمله بلغ امله. من بلغ امله فليتوقع حلول اجله
من ادى زكوة ماله وقى شح نفسه. من تورع عن الشهوات صان نفسه
من استاذن على الله سبحانه اذن له. من قرع باب الله سبحانه فتح له
من اتكل على الاماني مات دون امله. من سالم الناس ستر عيوبه
من تتبع عيوب الناس كشفت عورته. من اعتبر بعقله استبان. من
افشى سترا استودعه فقد خان. من كتم علما فكانه جاهل. من
عمر دار اقامته فهو العاقل. من كثر طمعه عظم مصرعه. من قل حياؤه
قل ورعه. من قل ورعه مات قلبه دخل النار. من قوي عقله
اكثر الاعتبار. من لزم الطمع عدم الورع. من استدام رياضة نفسه

... ما لهم زارع ولا لاختلاف صورهم صانع ولم يلجأوا الى حجة فيما ادعوا

انتفع من اتعظ بالعبر ارتدع من انتظر العاقبة صبر من سلم

امره الى الله استظهر من حسنت مساعيه طابت مراعيه من كثر

نقديه كثرت اعاديه من ابى التنية منع الامنية من وثق بالامنية

قلعته المنية من ساء مقصده ساء مورده من ساء عقده سره فقده

من ساء عزمه رجع عليه سهمه من خالف علمه عظمت جريمته واثمه

من ساءت سجيته سرت منيته من طالت غفلته تعجلت هلكته

من طالت فكرته حسنت بصيرته من شرفت همته عظمت قيمته من

شكر على الاساءة [illegible] من جد على الظلم مكر به من جار عن

القصد ضاق مذهبه من اعتصم بالله عز مطلبه من زهد هانت

عليه المحن من اقتصد خفت عليه المؤن من فسد دينه فسد معاده

من ابى الرعية سر حساده من خذل جند نصر اضداده من

[illegible] ربه كف عن ظلمه من زاد ورعه نقص اثمه من طلب الزيادة

وقع في النقصان من كتم الاحسان عوقب بالحرمان من منع الاحسان

سلب الامكان من ادام الشكر استدام البر من ترك الشر

فتحت عليه ابواب الخير من زرع خيرا حصد اجرا من اصطنع حرا

استفاد شكرا من اعمل فكره اصاب جوابه من فكر قبل العمل كثر

صوابه من احسن المصاحبة كثر اصحابه من نصح في العمل

نصحته المجازاة من احسن العمل حسنت له المكافاة من قبل النصيحة

سلم من الفضيحة من غش مستشيره سلب تدبيره من [illegible] تدبيره

تدبيره من عمر دنياه خرب ماله من عمر اخرته [illegible] اماله من

سدد مقاله زاد جلاله من جرى مع الهوى عثر الردى من اغتر

بالدنيا اعتض بالمنى من ركب الهوى ادرك العمى من خالف

رشده تبع هواه من اطاع هواه باع اخرته بدنياه من عصى نصحه

نصر ضده من كثر هزله بطل جده من غلب عقله هواه افلح من

نوام دعا كل طاير باسمه وقال له بزرقه وانا النجار القتال فاهطل ديمها وعاد فيها مثل الارض بعد جعو فيها واخرج منها بعد

في ان حب علي

جابره هاو من جلس مقام من كنه ولا حقيقته اصاب من مثله ولا اتاه عن من نبيه

غلب هواه عقله افتضح من امات شهوته احیی مروته من کثرت شهوته

قلت مؤنته من ضعفت نکرته قویت عزته من احسن الکسب

حسن الثناء من اساء اجتلب سوء الجزاء من قلت مخافته کثرت

(آف)ته من جارت ولایته زالت دولته من غلب شهوته صان قدره

من اطاع الله علا امره من اصلح المعاد ظفر بالسداد من ایقن

بالمعاد استکثر من الزاد من اهتدی بهدی الله فارق الاضداد

من نیته الفساد ساء معاد من عمل باوامر الله سبحانه احرز الاجر

من امن المکر لقی الشر من عمل بطاعة الله تعالی ملک من امن

بکرائه هلک من رضی بالدنیا فاتته الآخرة من استغفر الله سبحانه

نال المغفرة من اطاع الله سبحانه لم یشق ابدا من ابصر عیب

نفسه لم یعب احدا من اعجب بفعله اصیب بعقله من قوم لسانه

زان عقله من اعجب قوله فقد غرب عقله من کثر اعجابه قل صوابه

ورآه اذا وجد له امام ولا [illegible] الاول معناه ولكان له [illegible] ذاته ولجرى عليه [illegible] ماهو احدثه اذا التفاوت [illegible] فيه ما هو ابداه ويجدد فيه [illegible] تجري عليها ما هو اجراه ويعود [illegible]

من طال عمره فجع باعزته واحبائه من كثر وقاره كثرت جلالته من
كثر ظلمه كثرت ندامته من ركب العجل اصابه الزلل من اغتر بالمهل
اغتص بالاجل من عقل كثر اعتباره من جهل كثر عثاره من
لان عوده كثر اغصانه من حسنت عشرته كثر اخوانه من استطال على
الاخوان لم يخلص له انسان من منع الانصاف سلبه الله الامكان
من ولع بالغيبة شتم من اكثر المقال سئم من قرب من الدنية اثم
من الح في السؤال حرم من خالف الوعيد قرب على نفسه البعيد من
استعمل الرفق لان له الشديد من اتجر بغير فقه ارتطم في الربا
من تقرب الى الله تعالى بالطاعة احسن له الحيا من لزم القصد امن
المقت من قعد عن الفرصة اعجزه الفوت من قل كلامه قلت آثامه
من كثرت همته عز مرامه من كثر جميله اجمع الناس على تفضيله
من كثر انصافه تشاهدت النفوس بتعديله من قل طعامه قلت آلامه

لنفى التمام واذا القامت [illegible] المصنوع فيه ولتحول دليلا بعد ان كان مدلولا عليه وخرج بسلطان الامتناع [illegible]

من ان يؤثر فيه ما يؤثر في غيره الذي لا يحول ولا يزول ولا يجوز عليه الافول لم يلد فيكون مولودا ولم يولد فيصير محدودا [illegible]

[illegible] الاوهام [illegible] ولا تناله [illegible] [illegible]

من كثر عدله حمدت ايامه   من قل كلامه بطن عيبه   من كثر احتراسه
سلم عيبه   من امّر عليه لسانه قضى بحتفه   من اطاع غضبه تعجل تلفه
من اتقى الله فاز وغنى   من اطاع الله سبحانه عز وقوى   من قال ما لا
ينبغي سمع ما لا يشتهي   من احسن افعاله اعرب عن وفور عقله   من
سدد مقاله برهن عن غزارة فضله   من كثرت عوارفه ابان عن
كرم نبله   من امن بالاخرة اعرض عن الدنيا   من ايقن بما يبقى زهد
فيما يفنى   من توكل على الله سبحانه كفى واستغنى   من انقطع الى
غير الله تعالى شقي   من احب لقاء الله سبحانه سلا عن الدنيا
من كثر لهوه قل عقله   من كثر حسده طال كمده   من غلب عليه
هواه بطل جده   من غلب عليه الهزل قل عقله   من غلبت عليه الغفلة
مات قلبه   من كثر لومه كثر عاره   من كثر مزحه قل وقاره   من
عز بالحق اعزه الحق   من قنع برزق الله سبحانه استغنى عن الخلق

ولا بنداء يسمع وانما كلامه سبحانه فعل منه انشاه ومثله لم يكن من قبل ذلك كائنا ولو كان قديما لكان الها ثانيا لا يقال كان بعد ان لم يكن فتجري عليه الصفات المحدثات ولا يكون بينها وبينه فصل ولا له عليها فضل فيستوي الصانع والمصنوع ويتكافأ المبتدع والبديع خلق الخلائق على غير مثال خلا من غيره ولم يستعن على خلقها باحد من خلقه وانشا الارض فامسكها

مَنْ وُهِبَتْ لَهُ الْقَنَاعَةُ صَانَتْهُ   مَنْ حَسُنَ يَقِينُهُ حَسُنَتْ عِبَادَتُهُ   مَنْ
رَضِيَ بِالْقَضَاءِ طَابَتْ عِيشَتُهُ   مَنْ حَسُنَتْ سِيَاسَتُهُ دَامَتْ رِيَاسَتُهُ   مَنْ
حَسُنَتْ نَفْسُهُ عَزَّ مُعْسِرًا   مَنْ شَرِهَتْ نَفْسُهُ ذَلَّ مُوسِرًا   مَنْ حَرَصَ عَلَى الْآخِرَةِ
مَلَكَ   مَنْ حَرَصَ عَلَى الدُّنْيَا هَلَكَ   مَنْ رَاقَبَ أَجَلَهُ اغْتَنَمَ مَهَلَهُ   مَنْ
قَصَّرَ أَمَلَهُ حَسُنَ عَمَلُهُ   مَنْ طَالَ أَمَلُهُ أَفْسَدَ عَمَلَهُ   مَنْ ذَكَرَ الْمَنِيَّةَ
نَسِيَ الْأُمْنِيَّةَ   مَنْ أَخْلَصَ النِّيَّةَ تَنَزَّهَ عَنِ الدَّنِيَّةِ   مَنْ كَثُرَ مُنَاهُ قَلَّ رِضَاهُ
مَنْ تَبِعَ مُنَاهُ كَثُرَ عَنَاهُ   مَنْ كَثُرَ سَخَطُهُ لَمْ يُعْتَبْ   مَنْ قَنِعَ كَفَى مَذَلَّةَ
الطَّلَبِ   مَنْ صَدَقَ يَقِينُهُ لَمْ يَرْتَبْ   مَنْ أُنْعِمَ عَلَيْهِ شَكَرَ   مَنِ ابْتُلِيَ
صَبَرَ   مَنْ رَضِيَ بِالْقَدَرِ اسْتَخَفَّ بِالْغِيَرِ   مَنِ اسْتَعَانَ بِالنِّعْمَةِ عَلَى
الْمَعْصِيَةِ فَهُوَ الْكَفُورُ   مَنْ تَسَخَّطَ لِلْمَقْدُورِ حَلَّ بِهِ الْمَحْذُورُ   مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ
فَازَ بِالْجَنَّةِ   مَنْ زَادَ شِبَعُهُ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ   مَنْ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ حُجِبَتْ عَنِ
الْفِطْنَةِ   مَنْ أَطَاعَ اللهَ سُبْحَانَهُ عَزَّ نَصْرُهُ   مَنْ لَزِمَ الْقَنَاعَةَ زَالَ فَقْرُهُ

من غير اشتغال وارساها على غير قرار واقامها بغير قوائم ورفعها بغير دعائم وحصنها من الاود والاعوجاج ومنعها من التهافت والانفراج ارسى اوتادها وضرب اسدادها واستفاض عيونها وخد اوديتها

من قلّ اكله صفا فكره من اعتزل حسنت زهادته من تورّع
حسنت عبادته من داری الناس امن مكرهم من اعتزل الناس
سلم من شرهم من رضی بالمقدور قوی یقینه من زهد فی الدنیا
حسن دینه من الهم العصمة امن الزلل من امدّه التوفیق احسن
العمل من تجبّر حقره الله ووضعه من تواضع عظّمه الله سبحانه ورفعه
من كثر احسانه احبّه اخوانه من حسنت كفایته احبّه سلطانه من
تامّل بالبغی كوی به من سلّ سیف العدوان قتل به من استنصح
حاز التوفیق من [illegible] التوانی ضیّع الحقوق من صدّق الواشی
افسد الصدیق من [illegible] الدنیا لم تبقه من رغب فیها اتعبته
ونقته من صدقت لهجته قویت حجته من احبّنا فلیعمل بعملنا و
لیتجلبب الورع من كان بیسیر الدنیا لا یقنع لم یغنه من كثیرها ما یجمع
من ذنب بالایمان اشرك من ابدا صفحته للحق هلك من تفكّر فی

ولا عرفت كيف السبيل الى ايجادها ولتحيرت عقولها في علم ذلك وتاهت وعجزت قواها وتناهت ورجعت خاسئة حسيرة عارفة بانها

بعوضة ما قدرت على احداثها ... الحمها واكامها على اختلاف ... من اسناخها واجناسها ومتبلدها ... طيرها وبهائمها وما كان من اصنافها

ذاتِ اللهِ سبحانَهُ الحمد — من تذكّر بعد السفر استعدّ — من بحث عن عيوب

الناس فليبدأ بنفسه — من طلب شيئاً ناله او بعضه — من رضي عن نفسه

كثر الساخط عليه — من بذل معروفه كثر الراغب اليه — من حسن خلقه

سهلت له طرقه — من شكر المعروف فقد قضى حقه — من حسن كلامه

كان النجح امامه — من ساء كلامه كثر ملامه — من رغب في السلامة

الزم نفسه الاستقامة — من استطار الجهل فقد عدم العقل — من عفّ

عن الجرائم فقد اخذ بجوامع الفضل — من يطلب العزّ بغير حق يذلّ

من يطلب الهداية من غير اهلها يضلّ — من تفكر في آلاء الله سبحانه

وُفّق — من تفكر في ذات الله سبحانه تزندق — من امسك عن فضول

المقال شهدت بعقله الرجال — من جالس الجهال فليستعدّ للقيل

والقال — من اكثر من ذكر الموت نجا من خداع الدنيا — من رغب

في نعيم الآخرة قنع بيسير الدنيا — من منّ بمعروفه اسقط شكره — من

مقهورة ... بالعجز عن انشائها مذعنة بالضعف ... انه يعود سبحانه بعد فناء الدنيا وحده لا شيء معه

كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها بلا وقت ولا مكان ولا حين ولا زمان عدمت عند ذلك الآجال والاوقات وزالت السنون والساعات فلا شيء

بلطفه وامسکها بامره واتقنها ... انما الکلمة سبحانه دبرها

لا اضطرار من حال وحشة الی حال استیناس ولا من جهل وعمی الی علم والتماس ولا من فقر وحاجة الی غنی وکثرة ولا من ذل وضعة الی عز وقدرة

اعید الی الرزق من اصبح یشکو مصیبة نزلت به فانما یشکو ربه من

افنی عمره فی غیر ما ینجیه فقد اضاع مطلبه من اکتسب مالا

من غیر حله اضر باخرته من تابد فی الامور ظفر بغیته من تمالی

الریاسة صبر علی مضض السیاسة من قصر فی اللیلة صغر فی

الریاسة من اجتری علی السلطان فقد تعرض للهوان من سئل

ما لا یستحق قوبل بالحرمان من داری اضداده امن المحارب

من فکر فی العواقب امن المعاطب من اقبل [illegible] بطاعة الله

سبحانه ظلم نفسه من کشف ضره للناس عذب نفسه من رکب الاهوال

اکتسب الاموال من اکمل الافضال بذل النوال قبل السؤال من

کتم الاطباء مرضه خان بدنه من عود نفسه المراء صار دیدنه من

اسدی معروفا الی غیر اهله ظلم معروفه من وثق بغرور الدنیا فقد امن

مخوفه من اعطی فی غیر الحقوق فقد قصر عن الحقوق من لم یتعاهد

موادّده فقد ضيّع الصديق   من كثر غضبه لم يعرف رضاه   من
راذ لك لامر ولى عند اقتضائه   من قلّ عقله كثر هزله   من
واخذ نفسه صان قدره وحمد عواقب امره   من اهمل نفسه افسد
امره   من اظهر فقره اذلّ قدره   من قنع بقسم الله استغنى عن الخلق
من اغترّ بغير الحق اذلّه الله بالحق   من اكتسب حراماً احتقب آثاماً   من
اتّخذ الحق لجاماً اتّخذه الناس اماماً   من كثرت فكرته في المعاصي
دعته اليها   من ترقّى في الامور ادرك ابرّ منها   من قعد عن
طلب الدنيا قامت اليه   من كثر فكره في اللذّات غلبت عليه
من شكرك من غير صنيعة فلا تأمن ذمّه من غير قطيعة   من امرك
باصلاح نفسك فهو احقّ من تطيعه   من كفر حسن الصنيعة استوجب
قطع الصنيعة   من صبر على مرّ الاذى ابان عن صدق التقوى
من استهدى الغاوي عمي عن نهج الهدى   من عتب على الدهر طال

معبه من تعدى الحق ضاق مذهبه من احب الذكر الجميل فليبذل
ماله من رغب فيما عند الله بلغ غاية آماله من تكرر سؤاله للناس
ضجروه من طلب ما في ايدي الناس حقروه من جمع المال لنفع الناس
اطاعوه ومن جمعه لنفسه اضاعوه من فكر ابصر العواقب من زهد
عن الدنيا هانت عليه المصايب من سئل فوق قدره استحق الحرمان
من انتصر باعداء الله استوجب الخذلان من خشنت عريكته اقفرت
حاشيته من استقصى على صديقه انقطعت مودته من تلن حاشيته
يستدم من قومه المودة من اطرح الحقد استراح قلبه ولبه من
استقصى على نفسه امن استقصاء غيره عليه من لم يأس على الماضي
ولم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه من شكر من النعم عليه
فقد كافاه من قابل الاحسان بافضل منه فقد جازاه من تسرع
الى الشهوات تسرعت اليه الآفات من ترقب الموت سارع الى الخيرات

من اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات من اشفق على النار اجتنب
المحرمات من احب الدار الباقية لهى عن اللذات من اشعر قلبه
التقوى فاز عمله من ساء خلقه ملّه اهله من استطال على الناس
سلب القدرة من عفّ خفّ وزره وعظم عند الله قدره من
جرى في ميدان امله عثر باجله من سعى لدار اقامته خلص عمله
وكثر وجله من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس اليه
من زاد علمه على عقله كان وبالا عليه من كثر حرصه كثر شقاؤه
من كثر مناه طال عناؤه من صوّر الموت بين عينيه هان امر
الدنيا عليه من كرم دينه عنده هانت الدنيا عليه من ظلم نفسه
كان لغيره اظلم من اشتغل بغير المهم ضيّع الاهم من اسرف في
طلب الدنيا مات فقيرا من كان عند نفسه عظيما كان عند الله
حقيرا من احتجت اليه هنت عليه من صبر على طاعة الله سبحانه

عوضه الله سبحانه خيراً مما صبر عليه من كتم مكنون دائه عجز طبيبه

عن شفائه من رفع بلا كفاية وضع بلا جناية من خاف سلطانه

بطل امانه من كثر احسانه كثر خدمه واعوانه من استهان با

الامانة وقع في الخيانة من وقف عند قدره اكرمه الناس من

تعدى حده اهانه الناس من انف من عمله اضطره ذلك الى عمل

خير منه من اغلظك بقبح السفه عليك فعظه بحسن الحلم عنه من

صلح مع الله سبحانه لم يفسد مع احد من فسد مع الله لم يصلح مع احد

من استنكف من ابويه فقد خالف الرشد من جهل نفسه كان بغيره

اجهل من بخل على نفسه كان بغيره ابخل من زهد في الدنيا

استهان بالمصائب من شرفت نفسه نزهها عن ذلة المطالب من

عرف نفسه لم يهنها بالفانيات من خاف العقاب انصرف عن السيئات

من اتبع نفسه فيما لا ينفعه وقع فيما يضره من بذل بره اشتهر ذكره

والهجرة قائمة على حدها الاول ما كان لله تعالى في اهل الارض حاجة من مستسر الامة ومعلنها لا يقع اسم الهجرة على احد الا بمعرفة الحجة في الارض فمن عرفها واقر بها فهو مهاجر ولا يقع اسم الاستضعاف على من بلغته الحجة فسمعتها اذنه ووعاها قلبه ان امرنا صعب مستصعب لا يحتمله الا عبد امتحن الله قلبه للايمان ولا يعي حديثنا الا صدور امينة واحلام رزينة ايها الناس سلوني قبل ان تفقدوني فلانا اعلم بطرق السماء مني بطرق الارض قبل ان تشغر برجلها فتنة تطأ في خطامها وتذهب باحلام قومها

ومن خطبة له عليه السلام

مَن قرب برّه بعد صيته وذكره مَن اشتغل بالفضول فاته من مهمه

المأمول مَن شاور ذوي العقول استضاء بانوار العقول مَن كرم

عليه عرضه هان عليه المال مَن كرم عليه المال هانت عليه

الرجال مَن ظلم العباد كان الله سبحانه خصمه مَن عدل في البلاد

نشر الله عليه الرحمة مَن بذل ماله استرق الرقاب مَن اسرع

الجواب لم يدرك الصواب مَن شاور ذوي النهى والالباب فاز

بالنجح والصواب مَن بذل معروفه مالت اليه القلوب مَن بذل

النوال قبل السؤال فهو الكريم المحبوب مَن انفرد عن الناس انس بالله

سبحانه مَن عمل بالحق مال اليه الخلق مَن استعمل الرفق استدرّ

الرزق مَن استحيى من قول الحق فهو احمق مَن وحّد الله سبحانه

لم يشبهه بالخلق مَن وثق بقسم الله لم يتهمه في الرزق مَن جاهد

نار بابه الحق وفق مَن شاور الرجال شاركها في عقولها مَن عا

النَّاسَ بِالْإِسَاءَةِ كَافَؤُوهُ بِهَا مَنِ اتَّخَذَ الطَّمَعَ شِعَارًا أَخْرَجَتْهُ الْخَيْبَةُ
ضِرَارًا مَنْ نَكَبَ عَنِ الْحَقِّ ذُمَّ عَاقِبَتُهُ مَنْ طَابَقَ سِرُّهُ عَلَانِيَتَهُ وَوَافَقَ
فِعْلُهُ مَقَالَتَهُ فَهُوَ الَّذِي أَدَّى الْأَمَانَةَ وَتَحَقَّقَتْ عَدَالَتُهُ مَنْ وَجَّهَ
رَغْبَتَهُ إِلَيْكَ وَجَبَتْ مَعُونَتُهُ عَلَيْكَ مَنْ مَدَحَكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ فَهُوَ
خَلِيقٌ أَنْ يَذُمَّكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ مَنْ بَسَطَ يَدَهُ بِالْإِنْعَامِ حَصَّنَ نِعْمَتَهُ
مِنَ الْإِنْصِرَامِ مَنْ لَمْ يَذْكُرِ الْإِنْعَامَ فَلْيَعُدَّ مِنَ الْأَنْعَامِ مَنْ لَمْ
يَعْتَبِرْ بِتَصَارِيفِ الْأَيَّامِ لَمْ يَنْزَجِرْ بِالْمَلَامِ مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ
الدُّنْيَا بِالْكَفَافِ مَنْ قَنِعَتْ نَفْسُهُ أَعَانَتْهُ عَلَى النَّزَاهَةِ وَالْعَفَافِ
مَنْ كَرُمَتْ نَفْسُهُ اسْتَهَانَ بِالْبَذْلِ وَالْإِسْعَافِ مَنْ أَيْقَنَ بِالْآخِرَةِ
سَلَا عَنِ الدُّنْيَا مَنْ أَيْقَنَ بِالْمُجَازَاةِ لَمْ يُؤْثِرْ غَيْرَ الْحُسْنَى مَنْ أَسَّسَ
أَسَاسَ الشَّرِّ أَسَّسَهُ عَلَى نَفْسِهِ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ أُغْمِدَ فِي رَأْسِهِ مَنْ
عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَغْنَى عَنْ أَعْوَانِهِ مَنْ أَشْفَقَ عَلَى سُلْطَانِهِ قَصَّرَ عَنْ

عباد الله فان الدنيا ماضية بكم على سنن وانتم والساعة في قرن وكأنها قد جاءت باشراطها وازفت بافراطها ووقفت بكم على صراطها وكأنها قد اشرفت بزلازلها وانا خت بكلاكلها وانصرمت الدنيا باهلها واخرجتهم من حضنها فكانت كيوم مضى وشهر انقضى وصار جديدها رثا وسمينها غثا في موقف ضنك المقام وامور مشتبهة عظام ونار شديد كلبها عال لجبها ساطع لهبها متغيظ زفيرها متأجج سعيرها بعيد خمودها ذاك وقودها مخوف وعيدها عم قرارها مظلمة اقطارها حامية قدورها فظيعة امورها وسيق الذين

عدوانه من قعد عن حيلته قامته الشدائد من نام عن عدوه

انبهته المكائد من نام عن نصرة وليه انبهه بوطأة عدوه من

كان الاحسان بالاساءة فقد برئ من المروة من استبد برايه

خفت وطأته على اعدائه من استخف بمواليه استثقل وطأة معاديه

من قلت نصائله تنغصت رسائله من اغتر بحاله قصر عن احتياله

من استقل معاداة الرجال اغتر على معافاة القتال من غني عن التجارب

عمي عن العواقب من راقب العواقب سلم من النوائب من ادرع

جنة الصبر هانت عليه النوائب من اقبل على النصيح اعرض عن

القبيح من استغنى عن النصيح غشيه القبيح من اغتر بمسالمة الزمن

اغتر بمعادمة المحن من اعتبر بالغير لم يثق بمسالمة الزمن من

جهل موضع قدميه عثر بدواعي ندمه من ظلم قصم عمره و دمر عليه

ظلمه من اطرح ما يعنيه دفع الى ما لا يعنيه من لم يغنه العلم فليس

انقوا ربهم الى الجنة زمرا قد امنوا العذاب وانقطع العتاب وزحزحوا عن النار واطمانت بهم الدار ورضوا المثوى والقرار الذين كانت اعمالهم في الدنيا زاكية واعينهم باكية وكان ليلهم في دنياهم نهارا تخشعا واستغفارا وكان نهارهم ليلا توحشا وانقطاعا فجعل الله لهم الجنة مآبا وكانوا احق بها واهلها في ملك دائم ونعيم قائم فارعوا عباد الله ما برعايته يفوز فائزكم وباضاعته يخسر مبطلكم

يغنيه المال من احسن الوفاء استحق الاصطفاء من ايقن دينه

ايقن بالجزاء و رضي بمواقع القضاء من احسن الكفاية استحق الولاية

من شكر على غير معروف ذم على غير اساءة من طلب ما لا يكون

ضيع مطلبه من اثار كامن الشر كان فيه عطبه من امل ما لا يمكن

طال ترقبه من اعرض عن نصيحة الناصح احرق بمكيدة الكاشح من

غلب هواه على عقله ظهرت عليه الفضائح من تاجرك بالنصح نقد

اجزل لك الربح من فاته العقل لم يعدم الذل من قعد به العقل

قام به الجهل من عدم غور العلم صد عن شرائع الحكم من ارتوى

من مشرب العلم تجلبب جلباب الحلم من وقر عالما فقد وقر ربه

من اطاع اماما فقد اطاع ربه من ثبتت له الحكمة عرف العبر من

انتصر بالله عز نصره من استظهر بالله سبحانه اعجز قهره من صح يقينه

زهد في المراء من صبر على طول الاذى ابان عن صدق التقى

من اكتفى بالتلويح استغنى عن التصريح من كذب سوء الظن بأخيه

كان ذا عقل صحيح وقلب مستريح من صحبه الحياء في قوله زايله الخنا

في فعله من احسن مصاحبة الاخوان استدام منه الوصلة من

احسن الى الناس استدام منهم المحبة من عامل الناس بالجميل كافوه

(به) من كبر في ولايته كثر عند عزله ذلته من اختال في ولايته

ابان عن حماقته من عاتب معتذرا اكثرت اساءته من جرى في ميدا[ن]

ابا[ئ]ه كبى بجرمه من نسي ما اسلف من الاحسان فهو كامل الحرية

من عمل بالعدل حصن الله ملكه من عمل بالجور عجل الله سبحانه

هلكه من احسن الى رعيته نشر الله سبحانه عليه جناح رحمته وادخله

في سفرته من اعجب بحسن حالته قصر عن حسن حيلته من كان

ذا حفاظ ووفاء لم يعدم حسن الاخاء من هم ان يكافى على معروف

بمثله كافى من غضب على من لا يقدر على مضرته طال حزنه وعذب

نعمته مَنْ أضمر الشرّ لغيره فقد بدأ بنفسه مَنْ كرمت عليه نفسه

لم يهنها بالمعصية مَنْ حدّث نفسه بكاذب الطمع كذبته العطيّة

مَنْ سالم الناس ربح السلامة مَنْ عادى الناس استثمر الندامة مَنْ

تحلّى بالانصاف بلغ مراتب الاشراف مَنْ اقتنع بالكفاف أدّاه إلى العفاف

مَنْ لبس الكبر والسرف خلع الفضل والشرف مَنْ بذل في ذات الله

ماله عجّل له الخلف مَنْ ركب محجّة الظلم كرهت أيّامه مَنْ لم ينصف

المظلوم من الظالم عظمت آثامه مَنْ عامل رعيّته بالظلم أزال الله

سلطانه وعجّل بواره وهلكه مَنْ لهج قلبه بحبّ الدنيا التاط

منها بثلاث همّ لا يغبّه وحرص لا يتركه وأمل لا يدركه مَنْ جار

ملكه تمنّى الناس هلكه مَنْ عقل اعتبر بأمسه واستظهر لنفسه

مَنْ جهل اغترّ بنفسه وكان يومه شرّاً من أمسه مَنْ سارّك بعيبك

وعابك في غيبك فهو العدوّ فاحذروه مَنْ بصّرك عيبك وحفظك

ي غيبك فهو الصديق فاحفظه من كان له من نفسه يقظة كان
عليه من الله حفظة من بذل لك جهد عنايته فابذل له جهد
شكرك من عدل عن واضح المسالك سلك سبل المهالك من احدّ
سنان الغضب لله سبحانه قوي على اشد الباطل من غري بالشهوات
اباح نفسه الغوائل من كثرت نعم الله سبحانه عليه كثرت حوائج
الناس اليه فان قام فيها بما اوجب الله سبحانه فقد عرضها للدوام
وان منع ما اوجب الله سبحانه فيها فقد عرضها للزوال من انتجعك
مؤملا فقد اسلفك حسن الظن بك فلا تخيب ظنه من ابصر زلته صغرت
عنده زلة غيره من لم يعرف الخير من الشر فهو من البهايم من ضعف
عن شره فهو عن شر غيره اضعف من غلب عليه غضبه وشهوته فهو
في حيز البهايم من عرف نفسه كان لغيره اعرف من لا اخوان
له لا اهل له من لا صديق له لا ذخر له من لا دين له لا نجاة له من

لا إيمان له لا أمانة له   من لا وثق بأن ما قدر له لن يفوته استراح قلبه

من أصرّ على ذنبه اجترى على سخط ربه   من اشتغل بغير ضرورة فاته

ذلك منفعته   من أكثر من ذكر الموت قلّت في الدنيا رغبته   من

حفر لأخيه بئراً أوقعه الله تعالى في بئره   من ساء تدبيره كان هلاكه

في تدبيره   من أكثر من ذكر الآخرة قلّت معصيته   من ملك شهوته

كملت مروّته وحسنت عاقبته   من كرمت عليه نفسه هانت عليه

شهوته   من ناقش الإخوان قلّ صديقه   من [illegible] قلّ وداده صاحبه

ورفيقه   من زلّ عن محجّة الطريق وقع في حيرة [illegible]   من دعاك

إلى الدار الباقية وأعانك على العمل لها فهو الصديق الشفيق   من منع

المال من يحمده ورّثه من لا يحمده   من قضى حقّ من لا يقضي حقّه فقد

عبده   من احتاج إليك كانت طاعته لك بقدر حاجته إليك   من

أخافك لكي يؤمنك خير لك ممن يؤمنك لكي يخيفك   من حاط النعم

وقد أدبرت الحيلة وأقبلت الغيلة ولات حين مناص هيهات هيهات قد فات ما فات وذهب ما ذهب ومضت الدنيا لحال بالها

بالشكر حيط بالمزيد من سعى بالنميمة حاربه القريب ومقته البعيد

من سامح نفسه فيما يحب اتعبته فيما يكره من ضرب يده على فخذ

عند مصيبة فقد احبط اجره من اسهر عين فكرته بلغ كنه همته

من بلغ جهد طاقته بلغ كنه ارادته من راقه زبرج الدنيا اعقبت

مرارة كمها من حفر لاخيه المؤمن بئرا وقع فيها من اتهم نفسه امن

خداع الشيطان من ملك نفسه فقد غلب الشيطان من انس

بتلاوة القرآن لم يوحشه مفارقة الاخوان من شكى ضره الى

غير مؤمن فكانما شكى الله من شكى ضره الى مؤمن فكانما شكى

الى الله سبحانه من عظم صغار المصائب ابتلاه الله سبحانه بكبارها

من باع نفسه في شبهتها فقد اعانها على هلكتها من اخر الفرصة

عن وقتها فليكن على ثقة من فوتها من تتبع عورات الناس كشف الله

عورته من قلت طمعه خفت على نفسه مؤونته من تطلع على

اسراره جاره انهتکت استاره من بحث عن اسرار غیره اظهر الله

سبحانه اسراره من تتبع خفیات العیوب حرمه الله سبحانه مودة

القلوب من رغب فی زخارف الدنیا فاته البقاء المطلوب من کشف

حجاب اخیه انکشفت عورات بیته من اقتصر فی اکله کثرت صحته

وصلحت فکرته من عمی عن زلته استعظم زلة غیره من [illegible]

العجب والتوانی لم یزل به مکروه من بلغ غایة ما یحب فلیتوقع

ما یکره من دق فی الدین نظره جل یوم القیامة [illegible] من سل

سیف العدوان سلب عز السلطان من حرم [illegible] مع القدرة

عوقب بالحرمان من جار فی سلطانه عد من [illegible] زمانه من

استوحش من الناس انس بالله سبحانه من اغتر بنفسه اسلمته الی

المعاطب من رضی عن نفسه ظهرت علیه المعایب من اتخذ قول [illegible]

سبحانه دلیلا هدی الی التی هی اقوم من اتخذ طاعة الله سبحانه سبیلا

ان یخلق آدم من نور یخطف الابصار ضیاؤه ویبهر العقول رواؤه وطیب یأخذ الانفاس عرفه لفعل ولو فعل لظلت له الاعناق خاضعة ولخفت البلوی فیه علی الملائکة ولکن الله سبحانه یبتلی خلقه ببعض ما یجهلون اصله تمییزا بالاختبار لهم ونفیا للاستکبار عنهم وابعادا للخیلاء منهم فاعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذ احبط عمله الطویل وجهده الجهید وکان قد عبد الله ستة الاف سنة [illegible] عن کبر ساعة واحدة فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی الله بمثل معصیته کلا ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشرا بامر اخرج به منها ملکا

فَازَ بِالَّتِي هِيَ اَعْظَمُ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا عَتَقَ نَفْسَهُ وَاَرْضَى رَبَّهُ

مَنْ خَلَا عَنِ الْغِلِّ قَلْبُهُ رَضِيَ عَنْهُ رَبُّهُ مَنْ يَكُنِ اللهُ خَصْمَهُ يَدْحَضْ حُجَّتَهُ

وَيَكُونُ لَهُ حَرْبًا مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاضِعَ الْخَطَاءِ

مَنْ يَكُنِ اللهُ نَصِيرَهُ يَغْلِبُ خَصْمَهُ وَيَكُونُ لَهُ حِزْبًا مَنْ يَكُنِ اللهُ اَمَلَهُ يُدْرِكْ

غَايَةَ الْاَمَلِ وَالرَّجَا مَنِ اسْتَقْصَرَ بَقَاءَهُ وَاَجَلَهُ قَصَّرَ رَجَاءَهُ وَاَمَلَهُ مَنْ

جَرَى فِي عِنَانِ اَمَلِهِ عَثَرَ بِاَجَلِهِ مَنْ تَلَذَّذَ بِمَعَاصِي اللهِ اَكْسَبَهُ ذُلًّا مَنْ

حَسُنَ رِضَاهُ بِالْقَضَاءِ [illegible] الْبَلَاءِ مَنِ اقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ اَبْقَى لَهُ

مَنْ حَسُنَ عَمَلُهُ بَلَغَ مِنَ اللهِ [illegible] مَنْ كَثُرَ فِي لَيْلِهِ نَوْمُهُ فَاتَهُ مِنَ الْعَمَلِ

مَا لَا يَسْتَدْرِكُهُ فِي يَوْمِهِ مَنْ جَعَلَ دَيْدَنَهُ الْمِرَاءَ لَمْ يَصْبِحْ لَيْلُهُ مَنْ

مَدَّ اَجَلَهُ لَمْ يَغُبْهُ حَيَاتُهُ مَنْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَتْ قِيمَتُهُ مَا

يَخْرُجُ مِنْهُ مَنْ اَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا لَيْسَ فِيهِ يَخْزُ بِهِ مَنْ مَكَرَ بِالنَّاسِ رَدَّ اللهُ

مَكْرَهُ فِي عُنُقِهِ مَنْ اَحْسَنَ اِلَى النَّاسِ حَسُنَتْ عَوَاقِبُهُ وَسَهُلَتْ

له طرايقه   من سلم من المعاصي عمله بلغ من الاخرة امله   من ترك

قول لا ادري اصيبت مقاتله   من عري عن الشر قلبه سلم قلبه سلم له

دينه وقوي يقينه   من ساءت ظنونه اعتقد الخيانة بمن لا يخونه   من

ساء ظنه بمن لا يخون حسن ظنه بما لا يكون   من اسرع الى الناس

بما يكرهون قالوا فيه ما لا يعلمون   من حسن ظنه بالله سبحانه فاز بالجنة

من حسن ظنه بالدنيا تمكنت منه المحنة   من حسن ظنه بالناس حاز

منهم المحبة   من ذكر الموت رضي من الدنيا باليسير   من اكتفى

باليسير استغنى عن الكثير   من آثر على نفسه استحق اسم الفضيلة

من بخل بما لا يملكه بالغ في الرذيلة   من اتقى الله سبحانه جعل له من كل

هم فرجا ومن كل ضيق مخرجا   من صبر على بلاء الله سبحانه فتح الله اذنه

وعقابه اتقى وثوابه رجى   من تبصر في الفطنة ثبتت له الحكمة   من

ثبتت له الحكمة عرف العبرة   من عرف العبرة فكانما عاش في الاولين

من استسلم للحق واطاع الحق كان من المحسنين من تمن لم ينب الى

الحق من كثر مراؤه بالباطل دام عناه عن الحق من هاله ما بين

يديه نكص على عقبيه من عمي عما بين يديه غرس الشك بين جنبيه

من غلبت الدنيا عليه عمي عما بين يديه من اصلح امر آخرته اصلح الله

له امر دنياه من عمر دنياه افسد دينه واخرب آخرته من قابل

جهله بعلمه فاز بالحظ الاسعد من ضيّعه الاقرب اتيح له الابعد

من عامل الناس بالمسامحة استمتع بصحبتهم من رضي من الناس بالمسالمة

سلم من غوائلهم من انتقم من الجاني ابطل فضله في الدنيا وفاته

ثواب الآخرة من اتخذ طاعة الله بضاعة اتته الارباح من غير تجارة

من انكر عيوب الناس ورضيها لنفسه فذلك الاحمق من ازرى

على غيره بما يأتيه فذلك الاخرق من اقتصر على الكفاف تعجل الراحة

وتبوأ خفض الدعة من احب رفعة الدنيا والآخرة فليمقت في الدنيا

الرفعة من تذلل لابناء الدنيا تعرى من لباس التقوى من قصر نظره
على ابناء الدنيا عمى عن سبيل الهدى من لم ينزه نفسه عن دناءة
المطامع فقد اذل نفسه وهو في الآخرة اذل واخزى من عمر قلبه
بدوام الذكر حسنت افعاله في السر والجهر من جهل قدره جهل
كل قدر من ضيع امره ضيع كل امر من نسى الله سبحانه انساه الله
نفسه واعمى قلبه ونور عقله ولبه من اعظمك لاكبارك استقلك
عند اقلالك من رغب فيك عند اقبالك زهد فيك عند ادبارك
من استغنى كرم على اهله ومن افتقر هان عليهم من يقبض يده عن
عشيرته فانما يقبض عنهم يدا واحدة ويقبض عنه ايد كثيرة منهم من
اجار المستغيث اجاره الله سبحانه من عذابه من امن خائفا من محذور
آمنه الله سبحانه من عقابه من يكتسب مالا في غير حله يصرفه في غير
حقه من قبل معروفا فقد ملك مسديه رقه من قبل معروفا

فقد اوجب عليك حقه من زاد ادبه على عقله كان كالراعي بين غنم

كثيرة من غلب عقله شهوته وحلمه غضبه كان جديرا بحسن السيرة

من عرف بالكذب قلت الثقة به من عرض نفسه للتهمة فلا

يلومن من اساء الظن به من سره الغناء بلا مال والعز بلا سلطان

والكثرة بلا عشيرة فليخرج من ذل معصية الله سبحانه الى عز طاعته

فانه واجد ذلك كله من غش الناس في دينهم فانه معاند لله سبحانه

ولرسوله من اطال الحديث فيما لا ينبغي فقد عرض نفسه للملامة

من زاغ ساءت عنده الحسنة وحسنت عنده السيئة وسكر سكر الضلالة

من اعتذر بغير ذنب اوجب على نفسه الذنب من طلب من الدنيا

شيئا فاته من الآخرة اكثر ما طلب من سكن قلبه العلم بالله

سبحانه سكنه الغنى عن خلق الله من احب ان يكمل ايمانه فليكن

حبه لله وبغضه لله ورضاه لله وسخطه لله من جعل الحمد ختام

مكابرة لقضائه ومغالبة لآلائه فانهم قواعد اساس العصبية ودعائم اركان الفتنة وسيوف اعتزاء الجاهلية فاتقوا الله ولا تكونوا لنعمه عليكم اضدادا ولا لفضله عندكم حسادا ولا تطيعوا الادعياء الذين شربتم بصفوكم كدرهم وخلطتم بصحتكم مرضهم وادخلتم في حقكم باطلهم وهم اساس الفسوق واحلاس العقوق اتخذهم ابليس مطايا ضلال وجندا بهم يصول على الناس وتراجمة ينطق على السنتهم

استراقا لعقولكم ودخولا في عيونكم ونفثا في اسماعكم فجعلكم مرمى نبله وموطئ قدمه ومأخذ يده فاعتبروا بما اصاب الامم المستكبرين من قبلكم

النعمة جعله الله سبحانه مفتاح المزيد   من جعل الحق مطلبه لان

له الشديد وقرب عليه البعيد   من طلب خدمة السلطان بغير ادب

خرج من السلامة الى العطب   من طلب الدنيا بعمل الآخرة كان ابعد

له مما طلب   من كانت الآخرة همته بلغ من الخير غاية امنيته   من

كثر اكله قلت صحته وثقلت على نفسه مؤونته   من سخت نفسه

عن مواهب الدنيا فقد استكمل العقل   من احسن الى من اساء اليه

فقد اخذ بجوامع الفضل   من احب فوز الآخرة فعليه بالتقوى

من احب نيل الدرجات العلى فليغلب الهوى   من ملك من الدنـ

شيئا فاته من الآخرة اكثر مما ملك   من ترك لله سبحانه شيئا

عوضه الله خيرا مما ترك   من اضعف الحق وخذله اهلكه الباطل

وقتله   من قصر في ايام امله قبل حضور اجله فقد خسر عمره

واضره اجله   من استعان بذوي الالباب سلك سبيل الرشاد

من استشار ذوی النهی والالباب فاز بالحزم والسداد من جار فی

سلطانه واكثر عدوانه هدم الله سبحانه بنيانه وهدّ اركانه من عدل فی

سلطانه وبذل احسانه اعلی الله شانه واعز اعوانه من اكثر مدارسة العلم

لم ينس ما علم واستفاد ما لم يعلم من اكثر الفكر فيما تعلم اتقن علمه وفهم

ما لم يكن يفهم من عقل تيقظ من غفلته وتاهب لرحلته وعمر دار اقامته

من خشع لعظمة الله سبحانه ذلت له الرقاب ومن توكل على الله

تسهلت له الصعاب من اتخذ اخا من غير اختبار الجاه الاضطرار الى

مرافقة الاشرار من اتخذ اخا بعد حسن الاختيار دامت صحبته و

تاكدت مودته من لم يتقدم فی اختيار الاخوان الاختبار دفعه

الاغترار الی صحبة الاشرار من صبر نفسه وقروا بالصواب ظفر ولله

سبحانه اطاع من جزع نفسه عذب وامر الله سبحانه ضاع وثوابه باع

من وقع نفسه علی العيوب ارتدعت عن كثرة الذنوب من حاسب

نفسه وقف علی عیوبه واحاط بذنوبه فاستقال الذنوب واصلح العیوب
من شاق وعرت علیه طرقه واعضل علیه امره وضاق علیه مخرجه
من رفق بمصاحبه وافقه ومن اعنف به اخرجه ففارقه   من کرم ا[illegible]
لم یخل من حقد علیه ومستخف به   من لم یتعظ بالناس وعظ الله الناس
به   من اطاع الله سبحانه لم یضره من اسخط من الناس   من رضی بقسم
سبحانه لم یحزن علی ما فاته   من ایقن بالقدر لم یکترث بما نابه   من
عرف الدنیا لم یحزن علی ما اصابه   من رضی بالقدر لم یکرثه الحذر
من لم یتعلم فی الصغر لم یتقدم فی الکبر   من فهم مواعظ الزمان لم
یسکن الی حسن الظن بالایام   من عرف خداع الدنیا لم یغتر منها
بمحالات الاحلام   من رضی بما قسم الله له لم یحزن علی ما فی ید غیره
من ضعف عن حفظ سره لم یقو لسر غیره   من عرف الایام لم یغفل عن
الاستعداد   من استصلح الاضداد بلغ المراد   من عدم الفهم عن الله

ان یفتح لهم کنوز الذهبان ومعادن العقیان ومغارس الجنان وان یحشر معهم طیر السماء ووحوش الارضین لفعل ولو فعل لسقط البلاء وبطل الجزاء واضمحل الانباء ولما وجب للقابلین اجور المبتلین ولا استحق المؤمنون ثواب المحسنین ولا لزمت الاسماء معانیها ولكن الله سبحانه جعل رسله اولی قوة فی عزائمهم وضعفة فیما ترى الاعین من حالاتهم مع قناعة تملأ القلوب والعیون غنى [illegible] الانبیاء اهل قوة لا ترام وعزة لا تضام وملك تمد نحوه اعناق الرجال وتشد الیه عقد الرحال لكان ذلك اهون

لم ينتفع بوعظ واعظ من كان له من نفسه زاجر كان عليه من الله
سبحانه حافظ من تعرّى عن لباس التقوى لم يستتر بشيء من أسباب
الدنيا من أحبّ السلامة فليؤثر الفقر ومن أحبّ الراحة فليؤثر
الزهد في الدنيا من عمل بطاعة الله سبحانه لم يفته غنم ولم
يغلبه خصم من عرف نفسه فقد انتهى إلى غاية كلّ معرفة وعلم
من غلب عليه سوء الظنّ لم يترك بينه وبين خليل صلحا من ملكه
الهوى لم يقبل من نصوح نصحا من عجز عن أعماله أدبر في أحواله
من أمّل غير الله سبحانه أكذب آماله من عرف الله سبحانه
لم يشق أبدا من لم يخف أحدا لم يخف أبدا من لزم المشاورة
لم يعدم عند الصواب مادحا وعند الخطاء عاذرا من آثر رضى
ربّ قادر فليتكلّم بكلمة عدل عند سلطان جائر من لم يجاز الإساءة
بالإحسان فليس من الكرام من لم يحسن العفو أساء بالانتقام من لم

يرض بالقضاء دخل الكفر دينه من لم يوقن بالجزاء افسد الشك فهمه

من لم يستغن بالله عن الدنيا فلا دين له من لم يؤثر الاخرة على الدنيا

فلا عقل له من لم يؤكد قديمه بحديثه شان سلفه وخان خلفه

من كثر كلامه كثر لغطه ومن كثر هزله كثر سخفه من لم يرحم الناس

منعه الله تعالى رحمته من لم ينصف المظلوم من الظالم سلبه الله

تعالى قدرته من لم يكتسب بالعلم مالا اكتسب به جمالا

من لم يعمل بالعلم كان حجة عليه ووبالا من لم يكن سخاء ولا حياء

فالموت له خير من الحياة من لم يكن همه ما عند الله سبحانه لم يدرك

مناه من لم يصبر على مضض التعليم بقي في ذل الجهل من لم يهذب

نفسه لم ينتفع بالعقل من لم يقبل التوبة عظمت خطيئته من لم

تسكن الرحمة قلبه قل لقاءها له عند حاجته من لم تعرف الكرم

من طبعه فلا ترجه من لم يرض من صديقه الا بايثاره على نفسه دام

عطه من كانت صحبته في الله سبحانه كانت صحبته كريمة ومودته
مستقيمة من لم تكن مودته في الله سبحانه فاحذره فان مودته
لئيمة وصحبته مشومة من سالم الله سبحانه سلمه ومن حاربه حربه
من لم يكن افضل خلاله ادبه كان اهون احواله عطبه من لم
النعم بالشكر لها فقد عرضها لزوالها من لم يحتمل مؤونة الناس
فقد اهل قدرته لسلبها من لم يتحرز من المكايد قبل وقوعها
لم ينفعه الاسف عند هجومها من استعان بعدوه على حاجته ازداد
بعدا منها من توكل على الله سبحانه اضاءت له الشبهات وكفى
المؤونات وامن التبعات من لم تتقدم اخلاص النية في الطاعات
لم يظفر بالمثوبات من لم يصبر على كد صبر على الافلاس من
لم ينتفع بنفسه لم ينتفع بالناس من لم يتضع عند نفسه لم يرتفع عند
غيره من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره من لم يستظهر

باليقظة لم ينتفع بالحفظة   من لم يكن املك شيء به عقله لم ينتفع بموعظ

من لم يوقن قلبه لم يطعه عمله   من لم يعمل للآخرة لم ينل امله   من لم

يملك شهوته لم يملك عقله   من لم يشكر الاحسان لم يعدم الحرمان

من لم يصدق من الله سبحانه خوفه لم ينل منه الامان   من لم يجمل قيلاً

لم يسمع جميلاً   من لم يداو شهوته بالترك لها لم يزل عليلاً   من لم يصبر

على اختيار الله سبحانه لم يصلح اختياره لنفسه   ... لم يصلح على ادب الله

سبحانه لم يصلح على ادب نفسه   من لم يكن له ... دينه لم ينل من

لم يصحب الاخلاص عمله لم يقبل   من لم ينصفك ... حياؤه لم ينصفك

منه دينه   من لم يحسن خلقه لم ينتفع به قرينه   من لم يكن لمن دونه

لم ينل حاجته   من لم يدار من فوقه لم يدرك بغيته   من لم يعرف مضرة

الشيء لم يقدر على الامتناع منه   من لم يعرف منفعة الخير لم يقدر على

العمل به   من لم يعنه الله سبحانه على نفسه لم ينتفع بموعظة واعظ

عاجل البغي وآجل وخامة الظلم وسوء عاقبة الكبر فانها مصيدة ابليس العظمى ومكيدته الكبرى التي تساور قلوب الرجال مساورة السموم القاتلة فما تكدي ابدا ولا تشوي احدا لا عالما لعلمه ولا مقلا في طمره وعن ذلك ما حرس الله عباده المؤمنين

مَن لم يعتبر بتغيّر الدنيا وصروفها لم تنجع فيه المواعظ   مَن ظفر
بالدنيا نصب ومن فاته تعب   من حارب الناس حرب ومن أمن
السلب سلب   من خاف الله سبحانه آمنه الله من كل شيء   من خاف الناس
أخافه الله سبحانه من كل شيء   من جعل ملكه خادمًا لدينه انقاد
له كل سلطان   من جعل دينه خادمًا لملكه طمع فيه كل إنسان
من تهاون بالدين هان   ومن غالبه الحق لان   من تسربل أثواب
التقى لم يبل سرباله   من أمّل ثواب الحسنى لم يكدّ آماله   من رخّص
لنفسه ذهبت به في مذاهب الظلمة   من داهن نفسه هجمت به على المعاصي
المحرمة   من كان غرضه الباطل لم يدرك الحق ولو كان أشهر من الشمس
من كان مقصده الحق أدركه ولو كان كثير اللبس   من لم يتدارك
نفسه بإصلاحها أعضل داؤه وأعيى شفاؤه وعدم الطبيب   من قصّر
في العمل ابتلاه الله سبحانه بالهمّ ولا حاجة لله سبحانه فيمن ليس له في

نفسه وماله نصيب   من طال حزنه على نفسه فى الدنيا اقر الله عينه

يوم القيمة واحله دار المقامة   من توكل على الله هانت له الصعاب

وتسهلت عليه الاسباب وتبوأ الخفض والكرامة   من اتخذ دينه

لهوا ولعبا ادخله الله سبحانه النار مخلدا فيها   من عظمت الدنيا فى عينه

وكبر موقعها فى قلبه واثرها على الله وانقطع اليها صار عبدا لها   من اعطى

فى الله سبحانه ومنع فى الله واحب فى الله فقد استكمل الايمان   من

بدا بالعطية من غير طلب واكمل المعروف من غير امتنان فقد اكمل الاحسان

من شغل نفسه بغير نفسه فقد تحير فى الظلمات وارتبك فى الهلكات

من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النجاة وخبط فى الضلال والجهالات

من ارضى الله بسخط الناس رد الله تعالى ذامه من الناس حامدا   من طلب

رضى الناس بسخط الله سبحانه حامده من الناس ذاما   من احبنا فليعد

للبلاء جلبابا   من تولانا اهل البيت فليلبس للمحن اهابا   من لم يدع وهو

فتعصبوا الاثار مواقع النعم فقالوا نحن اكثر اموالا واولادا دما على عقد بين فان كان لابد من العصبية فليكن تعصبكم لمكارم الخصال ومحامد الافعال ومحاسن الامور التى تفاضلت فيها المجداء والنجداء من بيوتات العرب ويعاسيب القبائل بالاخلاق الرغيبة والاحلام العظيمة والاخطار الجليلة والاثار المحمودة فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار والوفاء بالذمام والطاعة للبر والمعصية للكبر والاخذ بالفضل والكف عن البغى والاعظام للقتل والانصاف للخلق والكظم للغيظ واجتناب الفساد فى الارض واحذروا ما نزل بالامم قبلكم من المثلات

محمود يدع وهو مذموم من لم يقدّم ماله لآخرته وهو مأجور خلّفه

وهو مأثوم من لم يصحبك معيناً على نفسك فصحبته وبال عليك إن

علمت من مدحك بما ليس فيك فهو ذمّ لك إن عقلت من نصح نفسه

كان جديراً بنصح غيره من غشّ نفسه كان أغشّ لغيره من فاق بنطق

القول ورقّته فقد حاز البلاغة من بادر إلى مراضي الله سبحانه وتأخّر

عن معاصيه فقد أكمل الطاعة من شفع فيه القرآن يوم القيامة شفع

فيه ومن محل به صدّق عليه من قصد في الغنى والفقر فقد استعدّ

لنوائب الدهر من عرى من الهوى عمله حسن أثره في كلّ أمر من عفّت

أركانه حسنت أوصافه من كرمت نفسه قلّ شقاقه وخلافه من

أكثر المنائح غنيمة الفضائح من تاجرك في النصح كان شريكك في الربح

من عاند الزمان أرغمه ومن استسلم إليه لم يسلم من ألحّ عليه الفقر

فليكثر من قول لا حول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم من باع الطمع باليأس

لم يستطل عليه الناس من افتخر بالتبذير احتقر بالافلاس من الذي

يرجو فضلك اذا قطعت ذوي رحمك من ذا الذي يثق بك اذا غدرت

بذوي عهدك من استشعر الشغف بالدنيا ملأت ضميره أشجانا لهن رقص

على سويداء قلبه همّ يشغله وغمّ يحزنه حتى يؤخذ بكظمه فيلقى بالفضاء

منقطعا أبهراه هيّنا على الله فناؤه بعيدا على الاخوان القاؤه من مات

الى فراشه وهو على معرفة ربه وحق رسوله وحق اهل بيته مات شهيدا

ووقع أجره على الله سبحانه واستوجب ثواب ما نوى من صالح عمله وقامت

نيته مقام اصلاته بسيفه فان لكل شيء اجلا لا يعدوه من زاده

الهوان أطراه الكرامة من لم تصلحه الكرامة أصلحه الاهانة

من سعى في طلب السراب طال تعبه وكثر عطشه من أمّل الري من السراب

خاب أمله ومات بعطشه من أنعم على الكفور طال غيظه من

اغتاظ على من لا يقدر عليه مات بغيظه من لم يصن وجهه عن سؤالك

احد من طلب صديق صدق وفيّا طلب ما لا يوجد من دنت همّته

فلا تصحبه من هانت عليه نفسه فلا ترج خيره من بخل بماله على

نفسه جاد به على بعل عرسه من لم يتعاهد علمه في الخلاء فضحه في الملأ

من لم يزهد في الدنيا لم يكن له نصيب في جنة المأوى من خدم نفسه

استخدمته ومن خدم الله سبحانه خدمته من كثرت طاعته

كثرت كرامته ومن كثرت معصيته وجبت اهانته من حسنت

مثوبته وطابت عيشته وجبت مودته من [illegible] البخل ركبته الملامة

من اطاع التواني احاطت به الندامة من اتقى [illegible] وقاه من حمد الله

اغناه من اطاع الله اجتباه من دعى الله اجابه من شكر الله زاده

من شكر النعم بجنانه استحق المزيد قبل ان يظهر على لسانه من ذم

نفسه اصلحها من مدح نفسه فقد ذبحها من كثر شكره كثر خيره من

قل شكره زال خيره من لم يحسن في دولته خذل في نكبته من ثبت

زلة غيره وشمت غيره بزلته   من بخل على المحتاج بما لديه سخط الله عليه

من كانت الدنيا همه طال يوم القيمة شقاؤه وغمه   من اوسع الله

عليه نعمه وجب ان يوسع الناس انعاما   من زاده الله كرامة فحقيق

ان يزيد الناس اكراما   من اهتم برزق غد لم يفلح ابدا   من اولى

نعمة فقد استعبد بها حتى يعتقه القيام بشكرها   من لم يرب معروفه

فقد ضيعه   من من بمعروفه فقد كدر ما صنعه   من عمل بالامانة

فقد اكمل الديانة   من عمل بالخيانة فقد ظلم الامانة   من شكر الله

سبحانه وجب عليه شكر ثان اذ وفقه لشكره وهو شكر الشكر   من

تمم الاحسان الاحسان واحتمل جنايات الاخوان والجيران فقد

اكمل البر   من دفع الخير بالشر غلب   من دفع الشر بالخير غلب   من

غض طرفه اراح قلبه   من كثر ذكره استنار لبه   من اطلق طرفه

جلب حتفه   من غض طرفه قل اسفه وامن تلفه   من كثر قنوعه

قل خضوعه من رغب فيما عند الله تعالى كثر سجوده وركوعه من قنع

عز واستغنى من طمع ذل وتعنى من كرمت نفسه صغرت الدنيا

في عينه من حسن خلقه كثر محبوه وانست النفوس به من استعان

بالحلم عليك غلبك وتفضل عليك من نقل اليك نقل عنك

من بلغك شتمك فقد شتمك من شهد لك بالباطل شهد عليك

بمثله من الح في سؤاله دعا الى حرمانه من كلفك ما لا تطيق

فقد افتاك في عصيانه من حص سره منك فقد اتهمك من شكر

اليك غيرك فقد سالك من قبل معروفك فقد اذل لك جلاله

وعزته من قبل معروفك فقد باعك عزته ومروته من صحت

معرفته انصرفت عن العالم الفاني نفسه وهمته من سلبته الحوادث

ماله افادته الحذر من توالت عليه نكبات الزمان اكتسبته فضيلة

الصبر من بر والديه بره ولده من لم يرب معروفه فكانه لم يصنعه

عتب على الدهر طال معتبه من لا ينفعك صداقته ضرتك
عداوته من لا يتغافل عن كثير من الامور تنغصت عيشته من
كان نفعه في مضرتك لم يخل في كل حال من عداوتك من لم
يحمك في صداقته فلا تعذره من غشك في عداوته فلا تلمه
ولا تعذله من ايس في شيء سلا عنه من صدقت لهجته صحت
حجته من عطف عليه الليل والنهار ابلياه من وكل به الموت
اجتاحه وافناه من زرع الاحن حصد المحن من من باحسانه
فكانه لم يحسن من اشتاق ادلج من استدام قرع الباب
ولج من غفل عن حوادث الايام ايقظه الحمام من اقعدته
نكاية الايام اقامته معونة الكرام من شب نار الفتنة كان وقودا
لها من باع نفسه بغير نعيم الجنة فقد ظلمها من صحب الاقتصاد
دامت صحبة الغنا له وجبر الاقتصاد فقره وخلله من كنت سببا في

بلاءٍ به وجب عليك التلطف في علاج دائه من عاند الحق قتله ومن

تعزز عليه ذلله من اتبع هواه ازله واضله من لم يشكر النعمة

منع الزيادة من لم يهذب نفسه فضحه سوء العادة من عدل

سفيهاً فقد عرض للسب نفسه من آثرك بنشبه فقد آثرك على نفسه

من ساء لفظه ساء حظه من اطلق طرفه اجتلب حتفه من اطلق

لسانه ابان عن سخفه من وصلك وهو معدم خير ممن جفاك وهو

مكثر من استبد برايه فقد خاطر وغرر من اطمان قبل الاختبار

ندم من ابرم سئم من حفظ التجارب اصابت افعاله من

تجنب الكذب صدقت اقواله من كان له في اللئام حاجة فقد

خذل من تجلبب الصبر والقناعة عز ونبل من سلا عن مواهب

الدنيا عز من التحف العفة والقناعة حالفه العز من حسنت

نيته امده التوفيق من ساء خلقه اعوزه الصديق والرفيق من لم

حسن خلايقه لم تحمد طرايقه من لم يكمل عقله لم تؤمن بوايقه
من صبر على طاعة الله وعن معاصيه فهو المجاهد الصبور من اعتمد
على الرأي والقياس في معرفة الله ضل وتصعبت عليه الامور من
ضاقت ساحته قلت راحته من ادعى من العلم غايته فقد اظهر
من الجهل نهايته من ظن بنفسه خيرا فقد اوسعها ضرا من ورد
مناهل الوفا روي من مشارب الصفا من تشاغل بالسلطان لم
يتفرغ للاخوان من استقاده هواه استحوذ عليه الشيطان من
لم تشره فارج خيره من بخل عليك ببشره لم يسمح لك ببره من نصر
الحق غنم من نصر الباطل ندم من كره الشر عصم من ترحم
رحم من صمت سلم من ايقن رجا من صدق نجا من تفكر في
عظمة الله ابلس من استغنى بالاماني افلس من لم يتحمل مرارة
الدواء دام المه من لم يصبر على مضض الحمية طال سقمه من

ارى نور الوحي والرسالة واشم ريح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد ايس من عبادته انك تسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك لست بنبي ولكنك وزير وانك لعلى خير ولقد كنت معه صلى الله عليه وآله وسلم لما اتاه الملأ من قريش فقالوا له يا محمد انك قد ادعيت عظيما لم يدعه آباؤك ولا احد من بيتك ونحن نسألك امرا ان انت اجبتنا اليه واريتناه علمنا انك نبي ورسول وان لم تفعل علمنا انك ساحر كذاب فقال صلى الله عليه وآله وسلم وما تسألون قالوا تدعو

استعدّ لسفره قرّ عيناً بحضره من اعترف بالجرام استحقّ المغفرة من

زرع شيئاً حصده من قدّم خيراً وجده من احتاج اليك وجب

اشفاقه عليك من رغب في حيوتك فقد تعلّق بحبالك من طال

صبره حرج صدره من سكن الوفاء صدره امن الناس غدره

من غرس في نفسه محبّة انواع الطعام جنى ثمار فنون الاسقام من

اعان على مؤمن فقد برئ من الاسلام من احسن الاعمال استحقّ

الاغتفار من نظر بعين هواه افتتن وجار وعن نهج السبيل

زاغ وجار من متّ اليك بحرمة الاسلام فقد متّ اليك باوثق

الاسباب من غرّه السراب تقطّعت له الاسباب من اعتذر

فقد استقال واناب من عكف عليه الليل والنهار فقد اذاباه

وابلياه والى المنايا ادنياه من فقد اخاً في الله فكانّما فقد اشرف

اعضاه من بالغ في الخصام اثم ومن قصّر عنه خصم من قصر عن فعل

من الحجر حتى يقف بين يديك فقال صلى الله عليه واله ان الله على كل شيء قدير فان فعل الله ذلك لكم اتؤمنون وتشهدون بالحق قالوا نعم قال فاني سأريكم ما تطلبون واني لاعلم انكم لا تفيئون الى خير وان فيكم من يطرح في القليب ومن يحزّب الاحزاب ثم قال يا ايتها الشجرة ان كنت تؤمنين بالله واليوم الآخر وتعلمين اني رسول الله فانقلعي بعروقك حتى تقفي بين يدي باذن الله فوالذي بعثه بالحق لانقلعت بعروقها وجاءت ولها دويّ شديد وقصف كقصف اجنحة الطير حتى وقفت بين يدي رسول الله صلى الله عليه واله مرفرفة والقت بغصنها الاعلى على رسول الله

الخير وندم من جفا اهل رحمه فقد شان كرمه من من بمعروفه

فسد من استوطا مركب الصبر ظفر من اختبر قلا وهجر من كفر

النعم حلت به النقم من سكت فسلم كمن تكلم فغنم من كانت له

فكرة فله في كل شيء عبرة من خبث عنصره ساء مخبره من كرم

عمله حسن مشهده من ناهز الفرصة امن الغصة من عدل عن

واضح المحجة غرق في الـ من كشف مقالات الحكماء انتفع بحقايقها

من اعتبر الامور وقف على مصادقها من احسن الاستماع تعجل

الانتفاع من اعتبر بالدنيا قلت منه الاطماع من لم يهذب

نفسه في كتاب العبر لم يحرز قصبات السبق من لم يمده التوفيق

لم ينب الى الحق مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم

في حرف الميم المكسورة بلفظ من قال عليه السلم من النعم الصديق الصدوق

من الخرق اضاعة الحقوق من الاجال انقضاء الساعات من

التاعات تولد الآفات من الفراغ تكون الصبوة من الخلاف

تكون النبوة من اللئام تكون القسوة من خزائن الغيب تظهر

الحكمة من الكرام تكون الرحمة من صغر الهمة حسد الصديق على

النعمة من كمال العلم العمل بما تقتضيه من كمال العمل حسن الإخلاص

فيه من أقبح الغدر إذاعة السر من أعظم المكر تحسين الشر من

مأمنه يؤتى الحذر من أفضل الإيمان الرضا بما يأتي به القدر

من الحزم قوة العزم من الكرم صلة الرحم من الكرم [illegible] النعم

من الكرم حسن الشيم من الكرم الوفاء بالذمم من أقبح [illegible] نام مدح

اللئام من صحة الأجسام تولد الأسقام من مطاوعة الشهوة تضاعف

الآثام من الشقاء احتقاب الحرام من أفحش الظلم ظلم الكرام من

ضيق العطن لزوم الوطن من أعظم المحن دوام الفتن من الفساد إضاعة

الزاد من الشقاء إفساد المعاد من الإيمان حفظ اللسان من الكرم

...تمالُ جِنَايَاتِ الاِخْوَانِ مِنْ عَلَامَاتِ الخِذْلَانِ ايتِمَانُ الخَوَّانِ مِنْ

...نَ الْهِمَّةِ بَذْلُ الاِحْسَانِ مِنَ الْمُرُوَّةِ تَعَهُّدُ الْجِيرَانِ مِنْ شَرَائِطِ الايمَانِ

حُسْنُ مُصَاحَبَةِ الاِخْوَانِ مِنْ عَجْزِ الرَّاْيِ اِسْتِفْسَادُ الاِخْوَانِ مِنَ التَّوَانِي

يَتَوَلَّدُ الْكَسَلُ مِنَ الْحُمْقِ الاِتِّكَالُ عَلَى الاَمَلِ مِنْ عَلَامَةِ الاِقْبَالِ

اِصْطِنَاعُ الرِّجَالِ مِنْ عَلَامَةِ الاِدْبَارِ مُقَارَنَةُ الاَرْذَالِ مِنْ شَرَفِ

الاَعْرَاقِ كَرَمُ الاَخْلَاقِ مِنْ هَنِيِّ النِّعَمِ سَعَةُ الاَرْزَاقِ مِنْ

...سَتْرِ عُيُوبِ الْمَرْءِ اَنْ تَخْفَى عَلَيْهِ عُيُوبُهُ مِنْ عَلَامَاتِ الْكَرَمِ تَعْجِيلُ

الْمَثُوبَةِ مِنْ عَلَامَاتِ اللُّؤْمِ تَعْجِيلُ الْعُقُوبَةِ مِنْ اَحْسَنِ الْفَضْلِ قَبُولُ

عُذْرِ الْجَانِي مِنْ اَحْسَنِ الْكَرَمِ الاِحْسَانُ اِلَى الْمُسِيءِ مِنْ اَوْكَدِ

اَسْبَابِ الْعَقْلِ رَحْمَةُ الْجُهَّالِ مِنَ السَّعَادَةِ التَّوْفِيقُ لِصَالِحِ الاَعْمَالِ

...عَلَامَةِ الشَّقَاءِ غِشُّ الصَّدِيقِ مِنْ عَلَامَاتِ اللُّؤْمِ الْغَدْرُ بِالْمَوَاثِيقِ

...نَامِ الْعَقْلِ مُصَاحَبَةُ ذَوِي الْجَهْلِ مِنْ كَمَالِ النِّعَمِ وُفُورُ الْعَقْلِ

مِنْ اَشَدِّ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ مِنْ كَمَالِ الْحَمَاقَةِ الْاِخْتِيَالُ فِي الْفَاقَةِ مِنَ الْمُرُوَّةِ

الْعَمَلُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ فَوْقَ الطَّاقَةِ مِنْ اَحْسَنِ النَّصِيحَةِ الْاِبَانَةُ عَنِ الْقَبِيحَةِ

مِنْ اَكْبَرِ التَّوْفِيقِ الْاَخْذُ بِالنَّصِيحَةِ مِنْ عَلَامَةِ اللُّؤْمِ سُوْءُ الْجِوَارِ مِنْ

عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ الْاِسَاءَةُ اِلَى الْاَخْيَارِ مِنْ سُوْءِ الْاِخْتِيَارِ صُحْبَةُ الْاَشْرَارِ

مِنْ اَعْظَمِ الْفَجَائِعِ اِضَاعَةُ الصَّنَائِعِ مِنْ اَفْحَشِ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْوَدَائِعِ مِنْ

اَقْبَحِ اللُّؤْمِ غِيبَةُ الْاَخْيَارِ مِنْ اَعْظَمِ الْحُمْقِ مُؤَاخَاةُ الْفُجَّارِ مِنْ كُنُوزِ

الْاِيمَانِ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ مِنْ اَفْضَلِ الْحَزْمِ الصَّبْرُ عَلَى النَّوَائِبِ مِنْ

مَهَانَةِ الْكَذَّابِ جُودُهُ بِالْيَمِينِ لِغَيْرِ مُسْتَحْلِفٍ مِنْ كَمَالِ النِّعْمَةِ التَّحَلِّي

بِالسَّخَاءِ وَالتَّعَفُّفِ مِنَ الْمُرُوَّةِ غَضُّ الطَّرْفِ وَمَشْيُ الْقَصْدِ مِنَ الْكَرَمِ

اِصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ وَبَذْلُ الرِّفْدِ مِنَ الْمُرُوَّةِ طَاعَةُ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَحُسْنُ

التَّقْدِيرِ مِنَ الْعَقْلِ مُجَانَبَةُ التَّبْذِيرِ وَحُسْنُ التَّدْبِيرِ مِنْ شَرَفِ اَعْمَالِ

الْكَرِيمِ تَغَافُلُهُ عَمَّا يَعْلَمُ مِنْ اَحْسَنِ اَفْعَالِ الْقَادِرِ اَنْ يَغْضَبَ فَيَحْلُمَ مِنْ

النعمة بقدر المعاصي من ضيق الخلق البخل وسوء المقاصي من الخرق

المعاجلة قبل الامكان والاناة بعد اصابة الفرصة من نكد الدنيا

تنغيص الاجتماع بالفرقة والسرور بالغصة من عقل الرجل ان لا

يتكلم بكل ما احاط به علمه من فضل الرجل ان لا يمن بما احتمله

من شيم الكرم بذل الندى من امارات الخير كف الاذى من

الكرم تعجيل المثوبة من كمال الحلم تاخير العقوبة من حق الملك

ان يسوس نفسه قبل جنده من حق اللبيب ان يعد سوء عمله وقبح

سيرته من شقاوة جده وبخسه من حق العاقل ان يقهر هواه قبل

ضده من حق الراعي ان يختار لنفسه ما يختار لرعيته من شرائط

التنزه عن الحرام من لوازم الورع التنزه عن الآثام من

التحلي بالحلم من لوازم العدل التناهي عن الظلم من

الورع ان تستحيي من نفسك من افضل الورع ان لا تبدي في

خلوتك ما تستحيي من اظهاره في علانيتك من النبل ان يبذل
الرجل نفسه ويصون عرضه من اللوم ان يصون الرجل ماله ويبذل
عرضه من شقاء المرء ان يفسد يقينه من الشقاء ان يصون المرء
دنياه بدينه من اعظم اللوم احراز المرء نفسه واسلامه عرسه من
اقبح الكبر تكبر المرء على ذوي رحمه وابناء جنسه من طبايع الاغيار
اتعاب النفوس في الاحتكار من شيم الابرار حمل النفوس على الايثار
من طبايع الجهال التسرع الى الغضب في كل حال من سوء الاختيار
مغالبة الاكفاء ومعاداة الرجال من كفارات الذنوب العظام
اغاثة الملهوف من افضل المكارم تحمل المغارم واقراء الضيوف من
افضل الفضايل اصطناع الصنايع وبث المعروف من علامات
النبل العمل بسنة العدل من كمال الشرف الاخذ بجوامع الفضل من
كرم النفس التحلي بالطاعة من اكرم الخلق التحلي بالقناعة من امارات

الدولة التيقظ لحراسة الامور من كمال السعادة السعي في صلاح
الجمهور من الواجب على الغني ان لا يضن على الفقير بماله من الواجب
على الفقير ان لا يبذل من غير اضطرار سؤاله من الواجب على ذوي
الجاه ان يبذله لطالبه من المفروض على كل عالم ان يصون
بالورع جانبه وان يبذل علمه لطالبه من هوان الدنيا على الله
سبحانه ان لا يعصى الا فيها من دمامة الدنيا عند الله سبحانه ان لا ينال
ما عنده الا بتركها من اصل الدين المروة ولا خير في دين ليس فيه
مروة من تمام المروة التنزه عن الدنية من الحزم التاهب
الاستعداد من العقل التزود ليوم المعاد من افضل المعروف
اغاثة الملهوف من احسن المكارم بث المعروف من افضل الاعمال
اكتساب الطاعات من افضل الورع اجتناب المحرمات من
اشد الشقاوة القساوة من اقبح الشيم الغباوة من احسن الدين

جبهة الانصار وسنام العرب اما بعد فاني اخبركم عن امر عثمان حتى يكون سمعه كعيانه ان الناس طعنوا عليه فكنت رجلا من المهاجرين اكثر استعتابه واقل عتابه وكان طلحة والزبير اهون سيرهما فيه الوجيف وارفق حدائهما العنيف وكان من عائشة فيه فلتة غضب فاتيح له قوم فقتلوه وبايعني الناس غير مستكرهين ولا مجبرين بل طائعين مخيرين واعلموا ان دار الهجرة قد قلعت باهلها وقلعوا بها وجاشت جيش المرجل وقامت الفتنة على القطب فاسرعوا الى اميركم وبادروا جهاد عدوكم ان شاء الله

ومن كتاب له عليه السلام اليهم بعد فتح البصرة وجزاكم الله من اهل مصر عن اهل

النصح من افضل النصح الاشارة بالصلح من اقبح الخلايق الشح من اعوذ
العنا بدولة الاكارم من احسن المكارم تجنب المحارم من تمام
الكرم اتمام النعم من افضل المروة صلة الرحم من احسن
الامانة رعى الذمم من احسن الاحسان الايثار من احسن الاختيار
صحبة الاخيار من اللوم سوء الخلق من الفحش كثرة الخرق من
السعادة نجح الطلبة من الحزم حسن التجربة من سعادة المرء ان
يضع معروفه عند اهله من توفيق الحرا كتساب المال من حله
من الخرق العجلة قبل الامكان من الحمق الدلالة على السلطان من
الكرم حسن الشيم من اشرف الشيم حياطة الذمم من افضل المروة
صيانة الحرم من الحزم صحة العزم من الدين التجاوز عن الجرم من
البلية سوء الطوية من الشقاء فساد النية من الحزم الوقوف عند
الشبهة من الغرة بالله سبحانه ان يصر المرء على المعصية ويتمنى المغفرة

اشترى هذا المغتر بالامل من هذا المزعج بالاجل هذه الدار بالخروج من عز القناعة والدخول في ذل الطلب و

من دونك من أشرف الشرف الكف عن التبذير والسرف من المروة

انك اذا سئلت ان تتكلف واذا سألت ان تخفف من المروة ان

تقصد فلا تسرف وتعد فلا تخلف من أشرف العلم التحلي بالحلم من

أشرف الشيم الوفاء بالذمم من افضل الاختيار واحسن الاستظهار

ان تعدل في القضاء وتجريه في العامة والخاصة على السواء من

سوء الاختيار مغالبة الأكفاء ومكاشفة الأعداء ومساواة من

يقدر على الضراء من علامات العقل العمل بسنة العدل من

علامات الاقبال سداد الاقوال والرفق في الافعال من افضل

الاسلام الوفاء بالذمام من افضل البر بر الايتام من تقوى النفس

العمل بالطاعة من شرف الهمة لزوم القناعة من افضل اختيار

التحلي بالايثار من احسن الاختيار مقارنة الاخيار ومفارقة الاشرار

من افضل الاحسان الاحسان الى الابرار من افضل الاعمال ما

فيما اشترى من درك فعلى مبلبل اجسام الملوك وسالب نفوس الجبابرة ومزيل ملك الفراعنة مثل كسرى وقيصر وتبع وحمير ومن

جمع المال على المال فاكثر وبنى وشيد وزخرف ونجد ونظر بزعمه واعتقاده للولد اشخاصهم جميعا الى موقف العرض والحساب وموضع الثواب والعقاب اذا وقع الامر بفصل القضاء وخسر هنالك المبطلون شهد على ذلك العقل اذا خرج من اسر الهوى وسلم

عنه وإنجاء من النار — مِنَ الخُرقِ تَرْكُ الفُرصَةِ عِندَ الإمكانِ

الإنسانِ ووُفورِ فضلِه استشعارُه بنفسِه النُّقصانَ مِنَ السُّؤددِ الصبرُ

لاستماعِ شكوى الملهوفِ مِنَ المروّةِ احتمالُ جناياتِ المعروفِ

من أماراتِ الأحمقِ كثرةُ تلوّنِه مِن علاماتِ حُسنِ النجيبةِ الصبرُ على

البليّةِ مِن سعادةِ المرءِ أن تكونَ صنائعُه عندَ مَن يشكرُه ومعروفُه

عندَ مَن لا يكفرُه مِن توفيقِ الرجلِ وضعُ سرِّه عندَ مَن يسترُه و

إحسانِه عندَ مَن يشكرُه مِن أعظمِ مصائبِ الأخيارِ حاجتُهم إلى مداراةِ

الأشرارِ مِنَ الحكمةِ أن لا تنازعَ مَن فوقَك ولا تستذلَّ مَن دونَك ولا

تتعدّى ما ليس في قدرتِك ولا يخالفُ لسانُك قلبَك ولا قولُك فعلَك

ولا تتكلّمْ فيما لا تعلمُ ولا تتركُ الأمرَ عندَ الإقبالِ وتطلبُه عندَ الإدبارِ

من فضيلةِ النفسِ المسارعةُ إلى الطاعةِ مِن عزِّ النفسِ لزومُ القناعةِ تمّ ما ورد

من أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الميم بالميم المفتوحة

... علي بن ابي طالب عليه السلام در حرف میم بمیم مفتوحه

بلفظ ما قال عليه السلام ما ندم من استخار ما ضل من استشار
ما اذنب من اعتذر ما اعتب من اغتفر ما اصيب من صبر ما زل
من احسن الفكر ما خاب من لزم الصبر ما كل طالب يخيب ما كل
رام يصيب ما كل غايب يؤوب ما كل مفتون يعاتب ما كل
مذنب يعاقب ما فوق الكفاف اسراف ما دون الشره عفاف ما
تكبر الا وضيع ما تواضع الا رفيع ما حقر نفسه الا عاقل ما نقص
نفسه الا كامل ما اعجب برايه الا جاهل ما اضر المحاسن كالعجب
ما حمل الفضايل كاللب ما اصلح الدين كالتقوى ما ضاد العقل
كالهوى ما افسد الدين كالدنيا ما زنا غيور قط ما قل راحة
الحسود ما انكد عيش الحقود ما انكرت الله سبحانه منذ عرفته
ما شككت في الحق منذ رايته ما كذبت ولا كذبت ما ضللت
ولا ضل بي ما سعد من شقي اخوانه ما عز من ذل جيرانه ما اقرب

كتب عليه السلام الى معاوية

انه بايعني القوم الذين بايعوا ابا بكر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغايب ان يرد وانما الشورى للمهاجرين والانصار فان اجتمعوا على رجل وسموه اماما كان ذلك لله رضا فان خرج من امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الى ما خرج منه فان ابى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين وولاه الله ما تولى ولعمري يا معاوية لئن نظرت بعقلك دون هواك لتجدني ابرا الناس من دم عثمان ولتعلمن اني كنت في عزلة عنه الا ان تتجنى فتجن ما بدا لك والسلام

بجوده من الموت ما ابعد الاستدراك من الفوت ما تزين متزين

بمثل طاعة الله ما تقرب متقرب بمثل عبادة الله ما اقرب الاجل

من الامل ما افسد الامل للعمل ما اقطع الاجل للامل ما اطال

احد الامل الا اقصر العمل ما شر بعده الجنة بشر ما خير بعده

النار بخير ما اكتسب الشرف بمثل التواضع ما اصلح الدين

كالورع ما اجلب النقم بمثل الكفر ما حصنت النعم بمثل الشكر

ما حط الاجر بمثل اغاثة الملهوف ما اكتسب الشكر بمثل بذل

المعروف ما استرقت الاعناق بمثل الاحسان ما كدرت الصنائع

بمثل الامتنان ما اقبح الجفاء واحسن الوفاء ما افتقر من ملك

فهما ما مات من احيى علما ما يعطى البقاء من احبه ما ينجو من الموت

طالبه ما ظفر من ظفر الاثم به ما علم من لم يعمل بعلمه ما عقل من

اطال امله ما احسن من اساء عمله ما هلك من عرف قدره

ما عقل من عدا طوره ما كان الرفق في شيء الّا زانه ما كان الخرق
في شيء الّا شانه ما انقض النوم لعزايم اليوم ما اهدم التوبة لعظائم
الجرم ما اكثر من يعرف بالحق ولا يعطيه ما اكثر من يعلم العلم
ولا يتبعه ما اقرب النقمة من الظلوم ما اقرب النصرة من المظلوم
ما اعظم عقاب الباغي ما استنبط الصواب بمثل المشاورة ما
تأكّدت الحزم بمثل المصاحبة والمجاورة ما نال المجد من عداه الجد
ما ادرك المجد من فاته الجد ما كذب عاقل ولا زنى مؤمن ما
ارتاب مخلص ولا شك موقن ما آمن بالله سبحانه من سكن الشك قلبه
ما انجز الوعد من مطل به ما اهنا العطاء من منّ به ما اقرب
النجاح ممن عجل السراح ما ابعد الصلاح من ذي الشره الوقاح
ما احسن الجود مع الاعسار ما اقبح البخل مع الاكثار ما احسن العفو
مع الاقتدار ما اقبح العقوبة مع الاعتذار ما اكثر العبر واقل

فاراد قومنا قتل نبينا واجتياح اصلنا وهمّوا بنا الهموم وفعلوا بنا الافاعيل ومنعونا العذب واحلسونا الخوف واضطرونا الى جبل وعر واوقدوا لنا نار الحرب فعزم الله لنا على الذبّ عن حوزته والرمي من وراء حرمته مؤمننا يبغي بذلك الاجر وكافرنا يحامي عن الاصل ومن اسلم من قريش خلو مما نحن فيه بحلف يمنعه او عشيرة تقوم دونه فهو من القتل بمكان امن وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا احمرّ البأس واحجم الناس قدّم اهل بيته فوقى بهم اصحابه حرّ السيوف والاسنة فقتل

الاغيار ما عمرت البلدان بمثل العدل ما حصنت الاعراض

بمثل البذل ما شكرت النعم بمثل بذلها ما حصنت النعم

بمثل الانعام بها ما حصل الاجر بمثل الصبر ما حرست النعم

بمثل الشكر ما شاع الذكر بمثل البذل ما اذل النفس كالحرص ولا

شان العرض كالبخل ما اقبح الكذب بذوي الفضل ما اقبح البخل

بذوي النبل ما آمن المؤمن حتى عقل ما كفر الكافر حتى جهل

ما بقي فرع بعد ذهاب الاصل ما اعظم سعادة من بوشر قلبه برد

اليقين ما اعظم فوز من اقتفى اثر النبيين ما آمن بالله من سكن

الشك قلبه ما ظفر بالآخرة من كانت الدنيا مطلبه ما اقبح

بالانسان ظاهرا موافقا وباطنا منافقا ما اعظم وزر من ظلم

وتعدى وتجبر وطغى ما استجلبت المحبة بمثل السخاء والرفق

وحسن الخلق ما اعظم وزر من طلب رضاء المخلوقين بسخط

الخالق ما اصلح الدين كالتقوى ما اهلك الدين كالهوى ما
ابقى احد الا سهل الله مخرجه ما اشتد ضيق الا قرب الله فرجه
ما عفى عن الذنب من قرع به ما اكمل المعروف من منّ به ما زكى
العلم بمثل العمل به ما عقد ايمانه من بخل باحسانه ما هنأ
معروفه من كثر امتنانه ما امر الله سبحانه الا واعان عليه ما
نهى الله سبحانه عن شيء الا وعفا عنه ما حصل الدول مثل العدل
ما اجتلب سخط الله سبحانه بمثل البخل ما آمن بالله سبحانه من
قطع رحمه ما ايقن بالله سبحانه من لم يرع عهوده وذممه ما حفظت
الاخوة بمثل المواساة ما اقرب البؤس من النعيم والموت من الحيوة
ما اخلص المودة من لم ينصح ما اكمل السيادة من لم يسخ ما افحش
حليم ما اوحش كريم ما جار شريف ما زنا عفيف ما اوقح
الجاهل ما اقبح الباطل ما عقل من بخل باحسانه ما عقد

من يحفظ لسانه ماظلم من خاف المصرع ماغدر من أيقن

بالمرجع مااختلف دعوتان الا كانت احديهما ضلالة ماتواضع

احد الا زاده الله سبحانه جلالة ما اعظم نعم الله في الدنيا وما

اصغرها في نعم الآخرة ماساد من احتاج اخوانه الى غيره ما

استغنيت عنه خير مما استغنيت به ماصبرت عنه خير مما التذذت

به ما اقرب الحي من الميت للحاقه به ما ابعد الميت من الحي لانقطاعه

عنه ما امن عذاب الله من لم يأمن الناس شره ماغش نفسه

من نصح غيره ما تنازع اثنان الا غلب الأمهما ما تلاحا اثنان

الا ظهر اسفههما ما من شيء احب الى الله سبحانه من ان يسأل ما

قسم الله سبحانه بين عباده شيئا افضل من العقل ما خلق الله

سبحانه شيئا عبثا فيلهو ما ترك الله سبحانه امرأ سدى فيلغو ما

مضت ساعة من دهرك الا بقطعة من عمرك ما قدمت اليوم تقدم

عليه غدا فامهد لقدمك وقدّم ليومك ما دنياك التي تحببت

اليك بخير من الآخرة التي قبحها سوء النظر عندك ما ذا بعد الحق

الا الضلال ما ساد العلماء مثل الجهال ما بعد النبيين الا اللبس

ما من جهاد افضل من جهاد النفس ما قدمت من دنياك فلنفسك وما

اخرت منها فللعدو ما قال الناس لشيء طوبى له الا وقد خبأ له الدهر

يوم سوء ما مزح امرؤ مزحة الا مج من عقله مجة ما ابتدأ احد

من الدنيا لذة الا كانت له يوم القيمة غصة ما زاد في [illegible] الا نقص

في الآخرة ما اقرب الراحة من التعب ما اجلب الحرص للتعب ما

اقرب النعيم من البؤس ما اقرب السعود من النحوس [illegible]

له في الآخرة من نصيب ما اشجع البري واحسن المريب ما كان الله سبحانه

ليضل احدا وليس الله بظلام للعبيد ما كان الله سبحانه ليفتح على

احد باب الشكر ويغلق عنه باب المزيد ما زالت عنكم نعم ولا غضا

حبس الأبد بذنوب اجترحتموها وما الله بظلّام للعبيد ما أنزل الموت

منزلة من عدّ غداً من أجله ما آمن بما حرّمه القرآن من استحلّه

ما أعظم المصيبة في الدنيا مع عظم الفاقة غداً ما نلت من دنياك

فلا تكثر به فرحاً ما فاتك منها فلا تأس عليه حزناً ما أكلته

راح وما أطعمته باح ما لي أراكم أشباحاً بلا أرواح وأرواحاً بلا

أشباح ونسّاكاً بلا صلاح وتجّاراً بلا أرباح ما لا ينبغي أن تفعله في الجهر

فلا تفعله في السرّ ما أسرع الساعات في الأيّام وأسرع الأيّام في الشهور

وأسرع الشهور في السنة وأسرع السنة في العمر ما أنفع الموت لمن

أشعر الإيمان والتقوى قلبه ما أخلق من عرف ربّه أن يعترف بذنبه

ما أجدر من تيقّن نقض البناء وعرف فناء الزاد ما أعظم حلم الله تعالى

عن أهل العناد وما أكثر عفوه عن مسرفي العباد ما أبعد الخير

ممّن همّته بطنه وفرجه ما أعمى النفس الطامعة عن العقبى الفاجعة

ما الانسان لولا اللسان الا صورة ممثلة او بهيمة مهملة ما اصدق
الانسان على نفسه واى دليل عليه كفعله ما اعظم اللهم ما نرى من
خلقك وما اصغر عظيمه في جنب ما غاب عنا من قدرتك ما اهول
اللهم ما نشاهد من عظمتك وما احقر ذلك فيما غاب عنا من عظيم
سلطانك ما احسن بالانسان ان يصبر عما يشتهي ما احسن بالانسان
ان ينتهي ما لا ينبغي ما اخذ الله سبحانه على الجاهل ان يتعلم حتى اخذ
على العالم ان يعلم ما افاد العلم من لا يفهم ولا نفع الحلم من لا يحلم ما
بالكم تفرحون باليسير من الدنيا تدركونه ولا يحزنكم الكثير من الاخرة
تحرمونه ما بالكم تؤملون ما لا تدركونه وتجمعون ما لا تاكلونه
وتبنون ما لا تسكنونه ما الدنيا غرتك ولكن بها اغتررت ما الدنيا
خدعتك ولكن بها انخدعت ما اقل الثقة المؤتمن وما اكثر الخوان
ما اكثر الاخوان عند الجفان واقلهم عند حادثات الزمان ما احلم

رَبِّل جَمالاً اَنْبَلَ مِنَ الْمُرُوَّةِ ‏ مَا تَزَيَّنَ الْاِنْسَانُ بِزِينَةٍ اَجْمَلَ مِنَ الْفُتُوَّةِ

مَا اَحْسَنَ بِالْاِنْسَانِ اَنْ يَقْنَعَ بِالْقَلِيلِ وَيَجُودَ بِالْجَزِيلِ ‏ مَا اَقْبَحَ بِالْاِنْسَانِ

ظَاهِرًا عَلِيلاً وَبَاطِنًا جَمِيلاً ‏ مَا اَهَمَّنِي ذَنْبٌ اُمْهِلْتُ فِيهِ حَتَّى اُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ

مَا اَقْبَحَ بِالْاِنْسَانِ اَنْ يَكُونَ ذَا وَجْهَيْنِ ‏ مَا لِابْنِ اٰدَمَ وَالْفَخْرِ اَوَّلُهُ

نُطْفَةٌ وَاٰخِرُهُ جِيفَةٌ ‏ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ ‏ مَا قَصَمَ ظَهْرِي

اِلَّا رَجُلَانِ عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَجَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ هٰذَا يُنَفِّرُ عَنْ حَقِّهِ بِتَهَتُّكِهِ

وَهٰذَا يَدْعُو اِلَى الْبَاطِلِ بِنُسُكِهِ ‏ مَا لِابْنِ اٰدَمَ وَلِلْعُجْبِ اَوَّلُهُ نُطْفَةٌ قَذِرَةٌ

وَاٰخِرُهُ جِيفَةٌ مَذِرَةٌ وَبَيْنَهُمَا ذٰلِكَ يَحْمِلُ الْعَذِرَةَ ‏ مَا مِنْ شَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ

سُبْحَانَهُ يَاْتِي اِلَّا فِي شَهْوَةٍ ‏ مَا مِنْ شَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ يَاْتِي اِلَّا

فِي كُرْهٍ ‏ مَا قَضَى اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَلَى عَبْدٍ قَضَاءً فَرَضِيَ بِهِ اِلَّا كَانَتِ الْخِيَرَةُ

فِيهِ ‏ مَا اَعْطَى اللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْعَبْدَ شَيْئًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اِلَّا بِحُسْنِ

خُلُقِهِ وَحُسْنِ نِيَّتِهِ ‏ مَا دَفَعَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَنِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ شَيْئًا مِنْ

بَلَآءِ الدُّنيا وَعَذابِ الآخِرَةِ اِلّا بِرِضاهُ بِقَضآئِهِ وَحُسْنِ صَبْرِهِ عَلى بَلآئِهِ

ما تَواخى قَومٌ عَلى غَيرِ ذاتِ اللهِ سُبْحانَهُ اِلّا كانَتْ عَلَيهِمْ اُخُوَّتُهُم تِرَةً يَومَ

العَرْضِ عَلَى اللهِ سُبْحانَهُ   ما اَحْسَنَ تَواضُعَ الاَغْنِيآءِ لِلفُقَرآءِ طَلَباً لِما

عِنْدَ اللهِ تَعالى وَما اَحْسَنَ تِيهَ الفُقَرآءِ عَلَى الاَغْنِيآءِ اتِّكالاً عَلَى اللهِ سُبْحانَهُ

ما تَوَسَّلَ اَحَدٌ اِلَيَّ بِوَسِيلَةٍ اَجَلَّ عِنْدي مِنْ يَدٍ سَبَقَتْ مِنّي اِلَيهِ لِاُرَبِّيَها

عِنْدَهُ بِاِتْباعِها اُخْتَها فَاِنَّ مَعَ الاَواخِرِ تَقْطِيعَ شُكْرِ الاَوائِلِ   ما مَنَعَ

اَحَدَكُمْ اَنْ يَلْقى اَخاهُ بِما يَكْرَهُ مِنْ عَيْبِهِ اِلّا مَخافَةُ اَنْ يَلْقاهُ بِمِثْلِهِ قَدْ تَصافَيْتُمْ

عَلى حُبِّ العاجِلِ وَرَفْضِ الآجِلِ   ما اَطالَ اَحَدٌ الاَمَلَ اِلّا نَسِيَ الاَجَلَ

وَاَساءَ العَمَلَ   ما نَزَلَتْ آيَةٌ اِلّا عَلِمْتُ فِيمَ نَزَلَتْ وَاَيْنَ نَزَلَتْ فِي بَلَدٍ اَوْ نَهارٍ

اَوْ جَبَلٍ اَوْ سَهْلٍ وَاِنَّ رَبّي وَهَبَ لي قَلْباً عَقُولاً وَلِساناً قَؤُولاً   مَا المُبْتَلى

الَّذي قَدِ اشْتَدَّ بِهِ البَلآءُ بِاَحْوَجَ اِلَى الدُّعآءِ مِنَ المُعافَى الَّذي لا يَاْمَنُ

البَلآءَ   مَا اسْتَوْدَعَ اللهُ سُبْحانَهُ امْرَاً عَقْلاً اِلّا اسْتَنْقَذَهُ يَوْماً ما   ما جالَسَ

ذ مثلا القرآن الاقام بزيادةٍ او نقصانٍ زيادةً فى هُدًى ونقصانٍ

عمًى ما انك ايها الانسان بهلكة نفسك اما من دائك بلول

بك من نومتك يقظة اما ترحم من نفسك ما ترحمه من غيرك ما

ايها المبتلاء على دائك وجلدك على مصائبك وعزاك عن البكاء

ليك مالك وان اذكرته شغلك بصلاحه عن الاستماع به

من نفث به نعمة عليك ظفر الموت بك ما احق الانسان ان

يكون له ساعة لايذ[illegible] عنها شاغل يحاسب فيها نفسه فينظر فيما

ب لها وعليها فى ليلها ونهارها ما المغبوط الامن كانت همته

همته عن محاسبتها ومطالبتها ومجاهدتها ما المغرور الذى ظفر

من الدنيا بادنى سهمه كالآخر الذى ظفر من الآخرة باعلى همته ما

مغبوط الذى فاز من دار البقاء ببغيته كالمغبون الذى فاته النعيم بنو

ماره وشقوته ما ولدتم فللتراب وما بنيتم فللخراب وما جمعتم

فللذهاب وما علمتم ففي كتاب مدخر ليوم الحساب ما اقرب الدنيا
من الذهاب والشيب من الشباب والشك من الارتياب ما اودع
احد قلبا سرورا الا خلق الله سبحانه من ذلك السرور لطفا فاذا نزلت
به نائبة جرى اليها كالماء في انحداره حتى يطردها عنه كما تطرد الغريبة
من الابل ما من عمل احب الى الله تعالى من ضر يكشفه رجل عن رجل
ما بات لرجل عندي موعد قط فبات يتململ على فراشه ليغدو بالظفر
بحاجته من تململي على فراشي حرصا على الخروج اليه من دين عدته
وخوفا من عائق يوجب الخلف فان خلف الوعد ليس من خلق الكرام
ما فرار الكرام ما فرار الكرام من الحمام كفرارهم من البخل ومقارنة
اللئام ما اصدق المرء على نفسه واي شاهد عليه لفعله ولا يعرف
الرجل الا بعلمه كما لا يعرف الغريب من الشجر الا عند حضور الثمر فتدل
الاثمار على اصولها ويعرف لكل ذي فضل فضلها كذلك يعرف الكريم

وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَى زِيَادِ بْنِ اَبِيهِ وَهُوَ خَلِيفَةُ عَامِلِهِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى الْبَصْرَةِ وَاِنِّي اُقْسِمُ بِاللّٰهِ قَسَمًا صَادِقًا لَئِنْ بَلَغَنِي اَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا اَوْ كَبِيرًا لَاَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَئِيلَ الْاَمْرِ وَالسَّلَامُ وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيْهِ اَيْضًا فَدَعِ الْاِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَاذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا وَاَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ اَتَرْجُو اَنْ يُعْطِيَكَ اللّٰهُ اَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَاَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَتَطْمَعُ وَاَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْاَرْمَلَةَ اَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ

مِنْهُ مَا رَفَعَ الْمَرْءَ كَهِمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ مَا اَخْلَقَ مَنْ غَدَرَ اَنْ يُوفَى
لَهُ مَا اَقْبَحَ الْقَطِيعَةَ بَعْدَ الصِّلَةِ وَالْجَفَاءَ بَعْدَ الْاِخَاءِ وَالْعَدَاوَةَ بَعْدَ
الصَّفَاءِ وَزَوَالَ الْاُلْفَةِ بَعْدَ اسْتِحْكَامِهَا مَا اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً
فَظَلَمَ فِيهَا اِلَّا كَانَ حَقِيقًا اَنْ يُزِيلَهَا عَنْهُ مَا كَرُمَتْ عَلَى عَبْدٍ نَفْسُهُ اِلَّا
هَانَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ مَا اَقْرَبَ النِّقْمَةَ مِنْ اَهْلِ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ

تَمَّ اَوْرَدَ دُرَرِ حِكَمِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ
الْمِيمِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِلَاكُ الدِّينِ الْعَقْلُ
مِلَاكُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ مِلَاكُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ مِلَاكُ السِّرِّ سَتْرُهُ
مِلَاكُ الْوَعْدِ اِنْجَازُهُ مِلَاكُ الْخَيْرِ مُبَادَرَتُهُ مِلَاكُ الدِّينِ الْوَرَعُ
مِلَاكُ الشَّرِّ الطَّمَعُ مِلَاكُ التُّقَى رَفْضُ الدُّنْيَا مِلَاكُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ
الْهَوَى مِلَاكُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ مِلَاكُ الْمَعْرُوفِ تَرْكُ الْمَنِّ بِهِ مِلَاكُ
الْعَمَلِ الْاِخْلَاصُ فِيهِ مِلَاكُ الْاِيمَانِ حُسْنُ الْاِيقَانِ مِلَاكُ الْاِسْلَامِ

بذل اللسان ملاك الورع الكف عن المحارم ملاك الامور حسن الخواتم

ما اسفر عن رضا الله سبحانه ملاك الخير طاعة الله سبحانه مع الشكر

تدوم النعمة مع البر تدر الرحمة مع الزهد تثمر الحكمة مع الثروة

تظهر المروة مع الانصاف تدوم الاخوة مع الاخلاص ترفع الاعمال

مع الساعات تفنى الآجال مع الورع يثمر العمل مع العجل يكثر الزلل

مع العقل يوفر الحلم مع الصبر يقوى الحزم مع الفراغ يكون الصبوة

مع التفاوت تكون النبوة مع الاحسان تكثر الرفعة مع الفوت تكون

الحسرة مع الانابة تكون المغفرة مكروه تحمد عاقبته خير من محبوب

تذم عاقبته مروة الرجل عقله وجماله مروته منازع الحق مخصوم

صاحب اللوم مذموم محن القدر تسبق الحذر مرارة الصبر تثمر

الظفر مجلس الحكمة غرس الفضلاء مدارسة العلم لذة العلماء

تجاوز النفس شيمة النبلاء مداومة الذكر خلصان الاولياء ملاك

الخلوة داب الصلحاء مذيع الفاحشة كفاعلها مستمع الغيبة كقائلها

موت حي خير من عيش شقي مركب الهوى مركب مردي منع الكريم

احسن من عطاء اللئيم معاداة الكريم اسلم من مصادقة اللئيم

مجالس العلم غنيمة مصاحبة العاقل مامونة مجالسة الابرار

توجب الشرف مصاحبة الاشرار توجب التلف معاشرة ذوي

الفضايل حياة القلوب مجالسة السفل تضني القلوب مداومة

المعاصي تقطع الرزق مقارنة السفهاء تفسد الخلق مواصلة [illegible]

توجب النمو مباينة الدنايا تكبت العدو مباينة العوام افضل

المروة مجانبة الريب احسن الفتوة مروة الرجل على قدر عقله

مزين الرجل علمه وعمله مروة الرجل دينه وحسبه ادبه مادح

الرجل بما ليس فيه مستهزئ به مربة المعروف افضل من ابتدائه

منزع الكريم ابدا الى شيم ابائه منع خيرك يدعو الى صحبة غيرك منع

ذل يسلّ لك قلوب أعدائك مُعاداةُ الرِّجالِ مِن شِيَمِ الجُهّالِ مُداراةُ

الرِّجالِ مِن أفضَلِ الأعمالِ مُعاداةُ الأحمَقِ مِن أشدِّ العَناءِ مُصاحَبةُ

الجاهلِ مِن أعظَمِ البَلاءِ مُتَّقي الشَّرِّ كفاعلِ الخَيرِ مُتَّقي المَعصيةِ

كفاعلِ البِرِّ مُخالفةُ الهوى شِفاءُ العقلِ مُجاهدةُ النَّفسِ عُنوانُ النُّبلِ

مَرارةُ الدُّنيا حَلاوةُ الآخرةِ مَوتاتُ الدُّنيا أهوَنُ مِن مَوتاتِ الآخرةِ

مَرارةُ اليأسِ خَيرٌ مِنَ التَّضرُّعِ إلى النّاسِ مُداوَمةُ الوَحدةِ أسلَمُ مِن

خِلطةِ النّاسِ مَرارةُ الصَّبرِ يُذهِبُها حَلاوةُ الظَّفَرِ مُصاحِبُ الدُّنيا

هَدَفُ النَّوائبِ والغِيَرِ مَرارةُ النُّصحِ أنفَعُ مِن حَلاوةِ الغِشِّ مُلازَمةُ

الوَقارِ تُؤمِنُ دَناءةَ الطَّيشِ مُعالَجةُ النِّزالِ تُظهِرُ شَجاعةَ الأبطالِ مُعا

الأضدادِ وملاقاةُ الأذلالِ مُفارَقةُ الرِّجالِ في خَلائقِهِم أمنٌ مِن

غَوائلِهِم مُناقَشةُ العُلَماءِ يُنتِجُ فَوائدَهُم ويُكسِبُ فَضائلَهُم مَوَدّةُ

الآباءِ قَرابةٌ بَينَ الأبناءِ مَوَدّةُ ذَوي الدِّينِ بَطيئةُ الانقِطاعِ دائمةُ الثَّباتِ

والبقاء مسرة الكرام بذل العطاء مسرة اللئام سوء الجزاء مفتاح

الخير التبري من الشر مفتاح الظفر لزوم الصبر منازعة الملوك

تسلب النعم مجاهرة الله سبحانه بالمعاصي تعجل النقم مجالسة العوام

تفسد العادة منازعة السفل تشين السادة مجالس الأسواق محاضر

الشيطان مجالس اللهو تفسد الإيمان ملوك الدنيا والآخرة الفقراء

الراضون ملوك الجنة الأتقياء المخلصون مثل الدنيا كظلك إن

وقفت وقف وإن طلبته بعد مجاهدة النفس أفضل جهاد ملازمة

الطاعة خير عتاد موت الولد قاصمة الظهر موت الولد صدع في

الكبد موت الأخ قص الجناح واليد موت الزوجة حزن ساعة

مروة الرجل صدق لسانه مروة الرجل في احتمال إخوانه مودة

الأحمق كشجرة النار يأكل بعضها بعضا مودة أبناء الدنيا تزول لأدنى

عارض يعرض مودة الحمقى تزول كما يزول السراب وتنقشع كما تنقشع الضباب

القلب ومستودعه الفكر ومقومه العقل ومبديه اللسان
وجسمه الحروف وروحه المعنى وحليته الاعراب ونظامه الصواب
مناساة الاحمق عذاب الروح مداومة الذكر قوت الارواح ومفتاح
الفلاح مودة الجهال متغيرة الاحوال وشيكة الانتقال مثل
الدنيا كمثل الحية لين مسها والسم القاتل في جوفها يهوى اليها الغر
الجاهل ويحذرها ذو اللب العاقل مصاحب الاشرار كراكب البحران
سلم من الغرق لم يسلم من الفرق مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق
مغلوب الهوى دايم الشقا مؤبد الرق مادحك بما ليس فيك مستهزئ
بك ان لم تعفه بنوالك بالغ في ذمك وهجائك مناصحك شفيق
عليك محسن اليك ناظر في عواقبك مستدرك فوارطك ففي طاعته
رشادك وفي مخالفته فسادك ماضي يومك فائت وآتيه متهم ووقتك
مغتنم فبادر فيه فرصة الامكان واياك ان تثق بالزمان مواقف

الشَّنَآنُ تُسخِطُ الرَّحمٰنَ وَتُرضِي الشَّيطَانَ وَتُشِينُ الإِنسَانَ مَتىٰ اُشفِي

غَيظِي إِذا غَضِبتُ أَحِينَ أَعجِزُ فَيُقالُ لِي لَو صَبَرتَ أَم حِينَ أَقدِرُ فَيُقالُ لِي

لَو عَفَوتَ مُدمِنُ الشَّهَوَاتِ صَرِيعُ الآفَاتِ مُقَارِنُ السَّيِّئَاتِ مُوقَرٌ

بِالتَّبِعَاتِ مِسكِينُ ابنِ آدَمَ مَكتُوبُ الأَجَلِ مَكنُونُ العِلَلِ مَحفُوظُ العَمَلِ

تُؤلِمُهُ البَقَّةُ وَتُفنِيهِ الغَرَقَةُ وَتَقتُلُهُ الشَّرقَةُ مَا أَلِمتُ أَحَدًا عَلىٰ إِذَاعَةِ

سِرِّي إِذ كُنتُ بِهِ أَضيَقَ مِنهُ مُجَامَلَةُ أَعدَاءِ اللّٰهِ فِي دَولَتِهِم تَقِيَّةٌ مِن عَذَابِ اللّٰهِ

وَحَذَرٌ مِن مَعَارِكِ البَلَاءِ فِي الدُّنيَا مُجَاهَدَةُ الأَعدَاءِ فِي دَولَتِهِم

وَمُنَاصَلَتُهُم مَعَ قُدرَتِهِم تَركٌ لِأَمرِ اللّٰهِ وَتَعَرُّضٌ لِبَلَاءِ الدُّنيَا مَعرِفَةُ المَرءِ

بِعُيُوبِهِ أَنفَعُ المَعَارِفِ مَعرِفَةُ العَالِمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ يَكسِبُ الإِنسَانُ الطَّاعَةَ

فِي حَيٰوتِهِ وَجَمِيلَ الأُحدُوثَةِ بَعدَ وَفَاتِهِ مَا رَفَعَ امرُءٌ كَهِمَّتِهِ وَلَا وَضَعَ

كَشَهوَتِهِ مَتَاعُ الدُّنيَا حُطَامٌ مُوبِئٌ فَتَجَنَّبُوا مَرعَاهُ قُلعَتُهَا أَحظىٰ مِن

طُمَأنِينَتِهَا وَبُلغَتُهَا أَزكىٰ مِن ثَروَتِهَا وَقَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ فِي خَوفٍ مِن ذَمِّهِ

بهم تخرج الفتنة والیه تأوی الخطیئة یردّون من شذّ عنها فیها ویسوقون

من تأخّر عنها الیها وفی حقّ من ذمّ ایضاً ما نجا فی غرب هواه کادحاً

للدنیاه ما اخلق من غدر ان یوفی له مصیبة فی غیرک لک

خیر من مصیبة بک لغیرک ثوابها واجرها مصیبة یرجی اجرها

خیر من نعمة لا یؤدی شکرها ملاقح القطیعة بعد الصلة والجفاء

بعد الاخاء والعداوة بعد الصفاء وزوال الالفة بعد استحکامها

مشاورة الحازم المشفق ظفر مشاورة الجاهل المشفق خطاء ما انعم الله

سبحانه علی عبد نعمة فظلم فیها الا کان حقیقاً ان یزیلها عنه ما اکرمت

عبد نفسه الا اهانت الدنیا فی عینه ما اقرب النقمة من اهل الظلم

مجالسة اهل الدنیا منساة للایمان قائدة الی طاعة

الشیطان معرفة الله سبحانه اعلی المعارف معرفة النفس انفع

ملاک المروة صدق اللسان وبذل الاحسان ملاک النجاة

لزوم الایمان وصدق الایقان مستعمل الباطل معذب ملوم مستعمل
الحرص شقی مذموم معاجلة الانتقام من شیم اللیام معاجلة الذنوب
بالغفران من اخلاق الکرام مودة العوام تنقطع کانقطاع السحاب
وتنقشع کما ینقشع السراب موافقة الاصحاب تدیم الاصطحاب والرفق
فی المطالب یسهل الاسباب وسئل علیه السلم عن مسافة ما بین المشرق
والمغرب فقال مسیرة یوم الشمس مجالسة الحکماء حیوة العقول وشفاء
النفوس مسوف نفسه بالتوبة من هجوم الاجل علی اعظم الخطر معاشر
الناس ان النساء نواقص الایمان نواقص العقول نواقص الحظوظ فاما نقصان
ایمانهن فقعودهن فی ایام حیضهن عن الصلوة والصیام واما نقصان
حظوظهن فمیراثهن علی نصف مواریث الرجال واما نقصان عقولهن
فشهادة امرأتین کشهادة رجل فاتقوا شرار النساء وکونوا من خیارهن
علی حذر مثل المنافق کمثل الحنظلة الخضرة اوراقها المر مذاقها مثل

ولقد باتكم اهل الدنيا ... فشاركوا اهل الدنيا في دنياهم ... يعاجل الدنيا واجل الآخرة ... عباد الله ان المتقين ذهبوا ... فان تعذبن فانهم اظلموا ... بعفو فهو اكرم واعلموا

الهوى نعم الاعداد العمل للمعاد نعم زاد المعاد الاحسان الى العباد

نعم الحاجز عن المعاصي الخوف نعم مطية الامن الخوف نعم الورع

غض الطرف نعم الصهر القبر نعم الظهير الصبر نعم الادام الجوع

نعم عون الامل الطمع نعم عون العبادة السهر نعم الطارد للهم

الاتكال على القدر نعم عون المعاصي الشبع نعم عون الورع التجوع

نعم صارف الشهوات غض الابصار نعم الحزم الاستظهار نعم العون

المظاهرة نعم الاستظهار المشاورة نعم دليل الايمان العلم نعم

وزير العلم الحلم نعم الرفيق الورع وبئس القرين الطمع نعم قرين الصدق

الوفاء ونعم قرين التقوى الورع نعم قرين الايمان الحياء نعم قرين الامانة

الوفاء نعم الشيمة حسن الخلق نعم الخليقة الرفق نعم الوسيلة الاستغفار

نعم شافع المذنب الاقرار نعم السلاح الدعاء نعم المعونة الصبر على

البلاء نعم الوسيلة الطاعة نعم الخليقة القناعة نعم العون على

من آخرتهم ... يا اهل ما ملكت ... واكلوها بافضل ما اكلت ... الدنيا ما حظي به المترفون ... واخذوا منها ما اخذ الجبابرة ... المتكبرون ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ والمتجر الرابح اصابوا لذة زهد الدنيا في

دنياهم وتيقنوا انهم جيران الله غدا في آخرتهم لا ترد لهم دعوة ولا ينقص لهم نصيب من لذة فاحذروا عباد الله الموت وقربه واعدوا له عدته فانه ياتي بامر عظيم

الدِّين الطمع وصلاحه الورع نصف العاقل احتمال ونصفه تغافل

دين اهمیت وشایستگی در پرهیزکاریست نیمه عقل در تحمل است ونیمه دیگر تغافل

نحن اقمنا عمود الحق وهدمنا جيوش الباطل نزهوا انفسكم عن دنس اللذات

برپا داشتیم ستون حق وشکستیم لشکرهای باطل را بگیرید پاکیزه نفسها خودرا از چرکی لذتها

وتبعات الشهوات نزهوا اذيانكم عن الشبهات وصونوا انفسكم عن

وتابعهای خواهشها پاکیزه گردانید دینهای خود را از پوشیدها ونگاه دارید نفسهای خود را از

مواقف الريب الموبقات نظر البصر لا يجدى اذا عميت البصيرة لا يجدى

جایهای شک که هلاک کننده اند دیدن چشم نفع نکند هرگاه کور شود بینائی دل

اذا عميت البصيرة ندم القلب يكفر الذنب ويمحص الجريرة نعوذ بالله

پشیمانی دل کفارت گناه است وپاک کند گناه را پناه میگیریم

من المطامع الدنية والهمم الغير المرضية نعوذ بالله من سبات العقل

از طمعهای پست وهمتهای ناپسندیده پناه میگیریم بخدا از خواب خرد

وقبح الزلل وبه نستعين نظام المروة حسن الاخوة ونظام الدين حسن

وزشتی لغزش وبه او یاری میخواهیم بهم پیوستن مردمی نیکوئی برادریست ونظام دین خوبی

اليقين نحمد الله سبحانه على ما وفق من الطاعة وزاد عنه من المعصية

یقین است میستائیم خدا را که پاکست برآنچه توفیق داد بفرمانبرداری ودور کرد از نافرمانی

نعم الله سبحانه اكثر من ان تشكره الا ما اعان الله تعالى عليه

نعمتهای خدا که پاکست او بیشترست از آنکه شکر آن بجا آوری مگر آنکه یاری کند خدا بر آن

وذنوب ابن ادم اكثر من ان تغفر الا ما عفا الله عنه نسال الله لمنته

وگناهان فرزند آدم بیشترست که آمرزیده شود مگر آنکه درگذرد خدا از آن میخواهیم از خدا

تماما وبحبله اعتصاما نحن اعوان المنون وانفسنا نصب الحتوف

تمامی نعمتها او را وگرفتن پناه بریسمان او یاری کنندگان مرگیم ونفسهای ما نشانه مرگست

فمن اين نرجو البقاء وهذا الليل والنهار لم يرفعا من شئ شرفا الا اسرعا

پس از کجا امید داریم پایندگی را واین شب وروز بلند نکردند چیزی را مگر شتافتند

انا المؤمن ... معه اللہ باعمالکم وانا المنذر فیقمعه اللہ ... ولکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان یقول ما تعرفون ویفعل ما تنکرون

من کتاب له علیه السلام الی معاویة جوابا وهو من محاسن الکتب اما بعد فقد اتانی کتابک تذکر اصطفاء اللہ تعالی محمدا صلی اللہ علیه وآله وسلم لدینه

کره فی هدم ما بنینا وتفریق ما جمعنا   نظام الدین مخالفة الهوی

وتنزه عن الدنیا   فافحوا بالظبی وصلوا بالخطی وطیبوا عن انفسکم نفسا

وسیروا الی الموت مشیا سجحا   نظام الدین خصلتان انصافک من نفسک

ومواساة اخوانک   نفسک عدو محارب وضد مواثب ان غفلت

عنها قتلتک   نزل نفسک دون منزلتها ینزلک الناس فوق منزلتک

من قلب اللبیب به یبصر رشده ویعرف غوره ونجده   نعم العبد

عبد عرف قدره ولا یتجاوز حده   نفاق المؤمن ذل یجد فی نفسه

نزه عن کل دنیة نفسک وابذل فی المکارم جهدک تخلص من المآثم

واکسب المکارم   نسیتم ما ذکرتم وامنتم ما حذرتم فتاه علیکم رایکم

وتشتت علیکم امرکم   نال العز من لزم القناعة   نال الفوز من

لزم القناعة   نال الغنی من رزق الیاس عما فی ایدی الناس والقناعة

والرضا بالقضاء   فی ذکر القران   نور لمن استضاء به وشاهد

وتاییده ایاه بمن ایده من اصحابه فلقد خبا لنا الدهر منک عجبا اذ طفقت تخبرنا ببلاء اللہ عندنا ونعمته علینا فی نبینا فکنت فی ذلک کناقل التمر الی هجر او داعی مسدده الی النضال وزعمت ان افضل الناس فی الاسلام فلان وفلان فذکرت امرا ان تم اعتزلک کله

لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَفَلَجٌ لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَعِلْمٌ لِمَنْ وَعَى وَحُكْمٌ لِمَنْ قَضَى فِي ذِكْرِ جَهَنَّمَ

نَارٌ شَدِيدٌ كَلَبُهَا عَالٍ لَجَبُهَا سَاطِعٌ لَهَبُهَا مُتَأَجِّجٌ سَعِيرُهَا مُتَغَيِّظٌ زَفِيرُهَا

بَعِيدٌ خُمُودُهَا ذَاكٍ وُقُودُهَا مُخَوِّفٌ وَعِيدُهَا نَجَا مَنْ صَدَقَ وَإِيمَانُهُ

وَهُدًى مَنْ حَسُنَ إِسْلَامُهُ نِظَامُ الْمُرُوَّةِ مُجَاهَدَةُ أَخِيكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

وَصَدُّهُ عَنْ مَعَاصِيهِ وَإِنْ نَكَرَ عَلَى ذَلِكَ مَلَامَهُ نِظَامُ الْكَرَمِ مُوَالَاةُ

الْإِحْسَانِ وَمُوَاسَاةُ الْإِخْوَانِ نِظَامُ الْفُتُوَّةِ احْتِمَالُ عَثَرَاتِ الْإِخْوَانِ وَحُسْنُ

تَعَهُّدِ الْجِيرَانِ نَكَدُ الْعِلْمِ الْكَذِبُ نَكَدُ الْجِدِّ اللَّعِبُ نَحْنُ دُعَاةُ الْحَقِّ

وَأَئِمَّةُ الْخَلْقِ وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ مَنْ أَطَاعَنَا مَلَكَ وَمَنْ عَصَانَا مَلَكَ

نَحْنُ بَابُ حِطَّةٍ وَهُوَ بَابُ السِّلْمِ مَنْ دَخَلَهُ سَلِمَ وَنَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ

هَلَكَ نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي نَحْنُ

أُمَنَاءُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَمُقِيمُو الْحَقِّ فِي بِلَادِهِ بِنَا يُنْجِي الْمُوَالِي وَبِنَا يَهْلِكُ

الْمُعَادِي نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَيَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ

ومعادن العلم ناصرنا ومحبنا ينتظر الرحمة وعدونا ومبغضنا ينتظر السطوة

نحن الشعار والاصحاب والسدنة والابواب ولا تؤتى البيوت الا من ابوابها

من اتاها من غير ابوابها كان سارقا لا يتعدوه العقوبة نسئل الله سبحانه

منازل الشهداء ومعايشة السعداء ومرافقة الانبياء والابرار نفوس

الابرار نافرة عن نفوس الاشرار نفوس الابرار ابدا تابى افعال الفجار

ورد در حكم امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام فى حرف الهاء فرد ذلك

قال عليه السلام هدى الله سبحانه احسن الهدى هدى من اشعر قلبه التقوى

هدى من تجلبب جلباب الدين هدى من ادرع لباس الصبر واليقين

هدى من حسن اسلامه هدى من اخلص ايمانه هدى من سلم مقادته

لله سبحانه ورسوله وولى امره هدى من اطاع ربه وخاف ذنبه

قال عليه السلام فى ذكر الملائكة عليهم السلام هم اسراء ايمان

لم يفكهم منه زيغ ولا عدول هلك فى رجلان محب غال ومبغض قال

هلك من لم يعرف قدره هلك من لم يحرز سره وامره في ذكر المنافقين
هم لمة الشيطان وحمة النيران اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان
هم الخاسرون وروى انه عليه السلم مر على بزيح قد انفر فقال هذا ما كنتم
عليه الامس تتنافسون وروى من طريق اخر انه مر على مزبلة فقال هذا
بخل به الباخلون هلك من افترى وخاب من ادعى هلك من اضله
الهوى واستقاده الشيطان الى سبيل العمى هلك من رضي عن نفسه
ووثق بما تسوله له هيهات من نيل السعادة السكون الى اللهو والبطالة
في ذكر بني امية هي مجاجة من لذيذ العيش يتطعمونها برهة ويلفظونها
جملة هلك من باع اليقين بالشك والحق بالباطل والآجل بالعاجل
هل ينتظر اهل مدة البقاء الا آونة الفناء مع قرب الزوال وازوف الانتقال
هلك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون ما بقي الليل والنهار
اعيانهم مفقودة وامثالهم في القلوب موجودة هلك من استامن الى الدنيا

ومنا اسد الله ومنكم اسد الاحلاف ومنا سيدا شباب اهل الجنة ومنكم صبية النار ومنا خير نساء العالمين ومنكم حمالة الحطب في كثير مما لنا وعليكم فاسلامنا ما قد سمع وجاهليتنا لا تدفع وكتاب الله يجمع لنا ما شذ عنا وهو قوله سبحانه واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله وقوله تعالى ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين فنحن مرة اولى بالقرابة وتارة اولى بالطاعة ولما احتج المهاجرون على الانصار يوم السقيفة برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلجوا عليهم فان يكن الفلج به فالحق لنا دونكم وان يكن بغيره فالانصار على دعواهم

هر هادينه فهو حيث مالت مال اليها قد اتخذها همه ومعبوده هل

ينتظر اهل غضاضة الشباب الا حواني الهرم هل ينتظر اهل غضاضة

الصحة الا نوازل السقم هل دفع عنكم الاقارب او تنفعكم النواحب

هيهات ما تاكرتم الا لما قبلكم من الخطايا والذنوب هل من خلاص

او مناص او ملاذ او معاذ او فرار او مجاز هون عليك فان الامر قريب

والانتظار قليل والمقام يسير هدر فنيق الباطل بعد كظوم وصال

بعد صيال السبع العقور هيهات لولا التقى لكنت ادهى العرب

هيهات ان يفوت الموت من طلب او ينجو منه هرب هيهات لا يخدع الله

عن جنته ولا ينال ما عنده الا بمرضاته هيهات ان ينجو الظالم

من تاديب الله سبحانه وعظيم سطواته هو الله الذي تشهد له اعلام

الوجود على قلب ذي الجحود وفي وصف الدنيا هي الصدود العنود

والحيود الميود والخدوع الكنود في وصف القرآن هو الذي لا تزيغ به

الاهواء ولا يلتبس به الشبه والآراء هلك الفرحون بالدنيا يوم القيمة
ونجا المحزونون بها هل تنظر الا نقيرا يكابد فقرا او غنيا بدل نعم الله بها
كفرا او بخيلا اتخذ البخل بحق الله وفرا او متمردا كان باذنه عن سماع الحكمة
وقرا في ذكر القرآن هو الفصل ليس بالهزل هو الناطق بالسنة العدل
والامر بالفضل هو حبل الله المتين والذكر الحكيم هو وحي الله الامين
وحبله المتين وهو ربيع القلوب وينابيع العلم وهو الصراط المستقيم هو
هدى لمن ائتم به وزينة لمن تحلى به وعصمة لمن اعتصم به وحبل لمن تمسك
به هذا اللسان جموح بصاحبه هم المؤمن لآخرته وكل حزنه لمنقلبه
في ذكر الاسلام هو ابلج المناهج نير الولائج مشرق الاقطار رفيع الغاية
وقال عليه السلام في حق الاشتر النخعي رضوان الله تعالى عليه هو
سيف الله لا ينبو عن الضرب ولا كليل الحد لا يستوهيه بدعة ولا
تثنيه يد غواية وفي ذكر من ذمه هو بالقول المؤمن العمل مقبل وعلى اثناء

المعوقين منكم والقائلين لاخوانهم هلم الينا ولا يأتون البأس الا قليلا وما كان لاعذار من ان كنت انقم عليه احداثا فان كان الذنب اليه ارشادي وهدايتي له فرب ملوم لا ذنب له وقد يستفيد الظنة المتنصح وما اردت الا الاصلاح ما استطعت وما توفيقي الا بالله عليه توكلت وذكرت انه ليس لي ولاصحابي عندك الا السيف فلقد اضحكت بعد استعبار متى الفيت بني عبد المطلب عن الاعداء ناكلين و بالسيوف مخوفين فلبث قليلا يلحق الهيجا حمل فسيطلبك من تطلب ويقرب منك ما تستبعد وانا مرقل نحوك في جحفل من المهاجرين والانصار والتابعين باحسان

مقامه وانقطع لسانه عن منيته عقلوا الدين عقل وعاية ورعاية لا عقل

سماعة ورواية هم موضع سر رسول الله صلوات الله عليه وآله وحماة امره

وعيبة علمه وموئل حكمه وكهوف كتبه وجبال دينه هم كرائم الايمان

وكنوز الرحمن ان قالوا صدقوا وان صمتوا لم يسبقوا هم كنوز الايمان و

معادن الاحسان ان حكموا عدلوا وان حاجوا خصموا هم اساس الدين

وعماد اليقين اليهم يفئ الغالي وبهم يلحق التالي هم مصابيح الظلم وينابيع

الحكم ومعادن العلم ومواطن الحلم هم عيش العلم وموت الجهل يخبركم

حلمهم عن علمهم وصمتهم عن منطقهم لا يخالفون الحق ولا يختلفون فيه وهو

بينهم صامت ناطق وشاهد صادق مما ورد در حكم امير المؤمنين علي بن ابي

طالب عليه السلم في حرف الواو ومن ذلك قوله عليه السلم وعد الكريم نقد وتعجيل

وعد اللئيم تسويف وتعليل ولد السوء يهدم الشرف ويشين السلف

ولد السوء يعر السلف ويفسد الخلف ورع الرجل على قدر دينه وقار الرجل

لذي الطاعة منكم فضله ولذي النصيحة حقه غير مخالف ... الابدي ولا ... ومن كتاب له عليه السلم الى معاوية فاتق الله فيما لديك وانظر في حقه عليك وارجع الى معرفة ما لا تعذر بجهالته فان للطاعة اعلاما واضحة وسبلا نيرة ومحجة نهجة وغاية مطلبة يردها الاكياس ويخالفها الانكاس من نكب عنها جار عن الحق وخبط في التيه وغير الله نعمته واحل به نقمته فنفسك نفسك فقد بين الله لك سبيلك وحيث تناهت بك امورك فقد اجريت الى غاية خسر ومحلة كفر وان نفسك قد اولجتك شرا واقحمتك غيا واوردتك المهالك واوعرت عليك

زینة وخرقه شینة وقروا اکابرکم یوقرکم صغارکم وقوا اعراضکم ببذل

اموالکم وفور الاموال بانتقاض الاعراض لوم ولد عقوق محنة وشوم

وفاء المعلم زینة العلم وفاء بالذمم زینة الکرم وقاحة الرجل شینة

وقار الشیب نور وزینة ورع یحجی خیر من طمع یردی ولوع الرجل باللذات

یغوی ویردی ورع یعز خیر من طمع یذل وقوعک فیما لا یعنیک جهل

مضل ورع المرء ینزهه عن کل دنیة وفور الدین والعرض موهبة سنیة

وصول معدم خیر من جاف مکثر وجه مستبشر خیر من قطوب موثر وصول

الناس من وصل من قطعه وجیه الناس من تواضع مع رفعة وذل مع منعة

ویل لمن تمادی فی جهله وطوبی لمن عقل واهتدی ویل لمن ساءت

سیرته وجارت ملکته وتجبر واعتدی ویل لمن تمادی فی غیه ولم

یبادر الرشد ویل لمن علیه الغفلة فنسی الرحلة ولم یستعد ویح النایم

ما اطول حسرة قصر عمره وقل اجره ویح المسرف ما ابعده عن صلاح نفسه

ومن وصیة له للحسن بن علی علیهما السلام

من الوالد الفان المقر للزمان المدبر العمر المستسلم للدهر الذام للدنیا الساکن مساکن الموتی الظاعن عنها غدا الی المولود المؤمل ما لا یدرک السالک سبیل من قد هلک غرض الاسقام ورهینة الایام ورمیة المصائب وعبد الدنیا وتاجر الغرور وغریم المنایا واسیر الموت وحلیف الهموم وقرین الاحزان ونصب الآفات وصریع الشهوات وخلیفة الاموات اما بعد فان فیما تبینت من ادبار الدنیا عنی وجموح الدهر علی واقبال الآخرة الی ما یزعنی عن ذکر

واستدراك امره ويح ابن ادم ما اغفله وعن رشده ما اذهله ويح
ابن آدم اسير الجوع صريع الشبع عرض الآفات خليفة الاموات ويح العالم
ما اجهله وعن حظه ما اعدله ويح الحسد ما اعدله بصاحبه فقتله
ووقروا انفسكم عن الفكاهات ومضاحك الحكايات ومحال الترهات ويح
البخيل المتعجل الفقر الذى منه هرب والتارك الغنى الذى اياه طلب ووقار
الشيب احب الى من نضارة الشباب ويل للباغين من احكم الحاكمين
وعالم ضماير المضمرين ويل لمن بلى بعصيان وحرمان وخذلان والذى
فلق الحبة وبرا النسمة ليظهرن عليكم قوم يضربون الهام على تاويل
القرآن كما بداكم محمد على تنزيله ذلك حكم من الرحمن عليكم فى اخر الزمان
ووقروا الله سبحانه واجتنبوا محاربه واحبوا احباءه وقى نفسك نارا وقودها
الناس والحجارة بمبادرتك الى طاعة الله سبحانه وتجنبك معاصيه وتوخيك
رضاه وقد يسمع من يسمع الداعية وقد قلب من لم تكن له اذن واعية

وقوا دينكم بالاستعانة بالله سبحانه   وقوا انفسكم من عذاب الله بالمبادرة

الى طاعة الله سبحانه   وال ظلوم غشوم خير من فتنة تدوم   وفر عرضك

بدرهمك تكرم وتفضل تخدم واحلم تقدم   وافد الموت يقطع الاجل

ويفسح الامل   وافد الموت يبعد المهل ويدني الاجل ويبعد الامد

وفد الجنة ابدا منعمون   وفد النار ابدا معذبون   وارد الجنة مخلد

النعماء   وارد النار مؤبد الشقاء   ود ابناء الدنيا ينقطع لانقطاع اسبابه

ود ابناء الآخرة يدوم لدوام سببه   وادوا من توادونه في الله سبحانه

وصلوا من تواصلونه في الله واهجروا من تهجرونه في الله سبحانه

ولاة السوء اعوان الظلمة واخوان الائمة   ولاة الجور شرار الامة

وعجبا أتكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة والقرابة   والله

ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة   وفور المال عوض بابتذال المال

صلاح الدين بافساد الدنيا   وقود النار يوم القيمة كل بخيل بماله

ونوره بالحكمة وذلله بذكر الموت وقرره بالفناء وبصره فجائع الدنيا وحذره صولة الدهر وفحش تقلب الليالي والايام واعرض عليه اخبار الماضين وذكره بما اصاب من كان قبلك من الاولين وسر في ديارهم وآثارهم فانظر فيما فعلوا وعما انتقلوا واين حلوا ونزلوا فانك تجدهم قد انتقلوا عن الاحبة وحلوا دار الغربة وكانك عن قليل قد صرت كاحدهم فاصلح مثواك ولا تبع آخرتك بدنياك ودع القول فيما لا تعرف والخطاب فيما لم تكلف وامسك عن طريق اذا خفت ضلالته فان الكف عند حيرة الضلال خير من ركوب الاهوال وأمر بالمعروف تكن من اهله وانكر المنكر

عَلَى الْفُقَرَاءِ وَكُلُّ عَالِمٍ بَاعَ الدِّينَ بِالدُّنْيَا وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ كَالمانع

لَهُ وَاضِعُ مَعْرُوفٍ عِنْدَ غَيْرِ مُسْتَحِقِّهِ مُضَيِّعٌ لَهُ وَرَعُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ

وَوَرَعُ الْمُنَافِقِ لَا يَظْهَرُ إِلَّا فِي لِسَانِهِ وَاللَّهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ

وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ وَلَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ وَطَالِبٍ وَجَدَ وَاللَّهِ

مَا مَنَعَ الْحَقَّ أَهْلَهُ وَأَزَاحَ الْحَقَّ عَنْ مُسْتَحِقِّهِ إِلَّا كُلُّ كَافِرٍ جَاحِدٍ وَمُنَافِقٍ

مُلْحِدٍ وَلَئِنْ أَمْهَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَهُ أَخْذُهُ وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ

عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَجَازِ رِيقِهِ وَجْهُكَ مَاءٌ جَامِدٌ يَقْطُرُهُ

السُّؤَالُ فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تَقْطُرُهُ وَنَشْرُ صَدَقَةِ الْمَنَّانِ يَغْلِبُ أَجْرَهُ وَجَدَ

الْمَرْءُ خَيْرٌ مِنْ قَرِينِ السُّوءِ وَضْعُ الصَّنِيعَةِ فِي أَهْلِهَا نَكْثُ الْعَهْدِ

وَتَقِيُّ السُّوءِ وَجَدْتُ الْمُسَالَمَةَ مَا لَمْ يَكُنْ وَهْنٌ فِي الْإِسْلَامِ أَنْجَعَ مِنَ الْقِتَالِ

وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالِاحْتِمَالَ أَنْصَرَ لِي مِنْ شُجْعَانِ الرِّجَالِ وَاللَّهِ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ

سُبْحَانَهُ مُؤْمِناً بَعْدَ الْإِيمَانِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَسُوءِ خُلُقِهِ وُصُولُ الْمَرْءِ إِلَى

كي ما يبتغيه من طيب عيشه وأمن سربه وسعة رزقه بحسن نيته وسعة

من خلقه والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما أسلموا ولكن استسلموا وأسروا

الكفر فلما وجدوا أعوانا عليه أعلنوا ما كانوا أسروا وأظهروا ما كانوا

بطنوا والذي بعث بالحق نبيا لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن

سوط القدر حتى يعود أسفلكم أعلاكم وليسبقن سابقون كانوا قصروا

وليقصرن سابقون كانوا سبقوا والله لئن أبيت على حسك السعدان

مسهدا وأجر في الأغلال مصفدا أحب إلي من أن ألقى الله ورسوله ظالما

لبعض العباد أو غاصبا لشيء من الحطام وكيف أظلم لنفس يسرع إلى البلى

قفولها ويطول في الثرى حلولها ولقد علم المستحفظون من أصحاب

رسول الله صلوات الله عليه وآله أني لم أرد على الله سبحانه ولا على رسوله

ساعة قط ولقد واسيته بنفسي في المواطن التي تنكص فيها الأبطال وتتأخر

فيها الأقدام نجدة أكرمني الله بها ولقد بذلت في طاعته صلوات الله عليه

أن أفضي إليك بما في نفسي وأن أنقص في رأيي كما نقصت في جسمي أو يسبقني إليك بعض غلبات الهوى وفتن الدنيا فتكون كالصعب النفور وإنما قلب الحدث كالأرض الخالية ما ألقي فيها من شيء قبلته فبادرتك بالأدب قبل أن يقسو قلبك ويشتغل لبك لتستقبل بجد رأيك من الأمر ما قد كفاك أهل التجارب بغيته وتجربته فتكون قد كفيت مؤونة الطلب وعوفيت من علاج التجربة فأتاك من ذلك ما قد كنا نأتيه واستبان لك ما ربما أظلم علينا منه أي بني إني وإن لم أكن عمرت عمر من كان قبلي فقد نظرت في أعمالهم وفكرت في أخبارهم وسرت في آثارهم حتى عدت كأحدهم

وَآلِهِ جُهْدِي وَلَقَدْ جَاهَدْتُ أَعْدَاءَهُ بِكُلِّ طَاقَتِي وَوَقَيْتُهُ بِنَفْسِي وَلَقَدْ

أَفْضَى إِلَيَّ مِنْ عِلْمِهِ مَا لَمْ يُفْضِ بِهِ إِلَى أَحَدٍ غَيْرِي وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي وَلَقَدْ سَالَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي

فَأَمْرَرْتُهَا فِي وَجْهِي وَلَقَدْ رَأَيْتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْمَلَائِكَةُ

أَعْوَانِي فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْنِيَةُ مَلَأٌ يَهْبِطُ وَمَلَأٌ يَعْرُجُ وَمَا فَارَقَتْ سَمْعِي هَيْنَمَةٌ

مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي ضَرِيحِهِ فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ

مِنِّي حَيًّا وَمَيِّتًا وَاتَّقُوا اللهَ أَعْذَرَ بِمَا أَنْذَرَ وَاحْتَجَّ بِمَا أَنْهَجَ وَحَذَّرَكُمْ عَدُوًّا

نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيًّا وَايْمُ اللهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ

سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ وَأَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ وَالسَّنَامُ

الْأَعْظَمُ فَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفِرَارِ فَإِنَّ فِيهِ ادِّرَاعَ الْعَارِ وَوُلُوجَ النَّارِ وَسِيقَ

الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا قَدْ أَمِنَ الْعِقَابُ وَانْقَطَعَ الْعِتَابُ وَزُحْزِحُوا

عَنِ النَّارِ وَاطْمَأَنَّتْ بِهِمُ الدَّارُ وَرَضُوا الْمَثْوَى وَالْقَرَارَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ

للنعمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر وما اخذ الله تعا
على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم لالقيت حبلها
على غاربها ولسقيت آخرها بكاس اولها ولالفيتم دنياكم عندي ازهد
من عفطة عنز ومما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
...ف بالنهي من ذلك قوله عليه السلام لا يجد جامد الا ربه لا يخف
...ذنب الا ذنبه لا يلم الا نفسه لا تاس على ما فات لا تفرح بما
...موت لا تقولن ما يسوءك جوابه لا تفعلن ما يعرك معابه لا تطمع
...فيما لا تستحق لا تتسلط على من لا تترق لا تعن قويا على ضعيف
...لا تؤثرن دنيا على شريف لا تخف الا ذنبك لا ترج الا ربك لا تثقن
...بما من لا دين له لا تمتحن ودك من لا وفاء له لا تصحبن من لا عقل
...لا تودعن سرك من لا امانة له لا ترغبن في مودة من لا يكشفه لا
...تعملن في شيء حتى تعرفه لا تقدمن على امر حتى تخبره لا تستحيي من

نفسك ما من غيرك تستنكره لا تضيعن مالك في غير معروف لا تضعن

معروفك عند غير معروف لا تحدث بما تخاف تكذيبه لا تصدق

من يقابل صدقك بتكذيبه لا تسأل من تخاف منعه لا تغالب من

لا تقدر على دفعه لا تعد ما تعجز عن الوفاء به لا تضمن ما لا تقدر على

الوفاء به لا تخبر بما لم تحط علما به لا ترج ما تعنف برجائه لا تأمن

البلاء في أمنك ورخائك لا تقدم على ما تخشى العجز عنه لا تعزم

على ما لا تستبين الرشد فيه لا تغافل من لا تقدر على الانتصاف منه

لا تعدن شرا ما أدركت به خيرا لا تعدن خيرا ما أدركته بشر

لا تتكلم بكلما تعلم فكفى بذلك جهلا لا تمسك عن إظهار الحق إذا وجدت

له أهلا لا تنظر إلى من قال وانظر إلى ما قال لا ترخص لنفسك في شيء

من سيء الأقوال والأفعال لا تفسد ما يعنيك صلاحه لا تغلق بابا

يعجزك افتتاحه لا تبتدع عن واضحه وقد فعلت الأمور الفاضحة لا

ضعف لاتردن السائل وان اسرف لاتسترقنك الطمع وكن عزوفا لا
تمنعن المعروف وان لم تجد معروفا لاتمازح الشريف فيحقد عليك لا
تلاح الذي فيجترى عليك لايغلبن غضبك حلمك لايبعدن هواك علمك
لاتطمع العظماء في حيفك لاتؤيس الضعفاء من عدلك لاتصر على ما
يعقب الاثم لاتفعل على ما يشين العرض والاسم لاتضع من رفعه
التقوى لاترفع من رفعه التقوى لاترفع من رفعته الدنيا لاتثقل
ما تثقل وزرك لاتفعل ما يضع قدرك لاتكونوا لنعم الله سبحانه
عليكم اضدادا لاتكونوا لفضل الله سبحانه عليكم حسادا لاتخافوا ظلم
ربكم بل خافوا ظلم انفسكم لايغلب الحرص صبركم لاتنسوا عند النعمة
شكركم لاتكرهوا سخط من يرضيه الباطل لاتوادوا الكافر ولا
تصاحبوا الجاهل لاتهتكوا استاركم عند من يعلم اسراركم لاتنتقموا
انفسكم لتشفوا غيظكم وان جهل عليكم جاهل فليسعه حلمكم لاتخون

احدٌ اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم   لا يستنكفنّ من لم يكن يعلم
ان يتعلم   لا ترخصوا لانفسكم فتذهب بكم في مذاهب الظلمة   لا تداهنوا
فيهجم بكم الادهان على المعصية   لا تقولوا فيما تعرفون فان اكثر
الحق فيما تنكرون   لا تعادوا ما تجهلون فان اكثر العلم فيما لا تعرفون
لا تقدعوا على سلطانكم فتذموا عاقبة امركم   لا تستعجلوا بما لم يعجله الله
سبحانه لكم   لا تطيعوا الادعياء الذين شربتم بصفوكم كدرهم وخلطتم
بصحتكم مرضهم وادخلتم في حقكم باطلهم   لا تحدث الناس بكل ما تسمع
فكفى بذلك خرقا   لا ترد على الناس كل ما حدثوك فكفى بذلك حمقا   لا
تذكر الموتى بسوء فكفى بذلك اثما   لا ترغب فيما يفنى وخذ من الفناء
للبقاء   لا تعمل شيئا من الخير رياء ولا تتركه حياء   لا تخل عن نفسك
هي اغوتك   لا تعص نفسك اذا هي ارشدتك   لا تثق بالصديق قبل الخبرة
لا تقع بالعدو قبل القدرة   لا ترم سهما يعجزك رده   لا تعتمد على مودة

مَنْ لَا يُوثَقُ بِعَهْدِهِ لَا تَحِلَّنَّ عَقْدًا يَعْجِزُكَ إِيثَاقُهُ لَا تُوحِشَنَّ امْرَأً يُؤْنِسُكَ
فِرَاقُهُ لَا تَسْتَحِي مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ لَا تَسْتَكْثِرَنَّ
الْكَثِيرَ مِنْ نَوَالِكَ فَإِنَّكَ أَكْثَرُ مِنْهُ لَا تُسِرَّ إِلَى الْجَاهِلِ شَيْئًا لَا يُطِيقُ
كِتْمَانَهُ لَا تَرُدَّ السَّائِلَ وَصُنْ مُرُوَّتَكَ مِنْ حِرْمَانِهِ لَا تُلِحَّ اللَّفْظَ وَإِنْ ضَاقَ
عَلَيْكَ الْجَوَابُ لَا تَصْرِمْ أَخَاكَ عَلَى ارْتِيَابٍ وَلَا تَهْجُرْهُ بَعْدَ اسْتِعْتَابٍ
لَا تَعْتَذِرْ إِلَى مَنْ تُحِبُّ أَنْ لَا يَجِدَ لَكَ عُذْرًا لَا تَقُولَنَّ مَا يُوَافِقُ هَوَاكَ وَإِنْ
قُلْتَهُ لَهْوًا أَوْ خِلْتَهُ لَغْوًا فَرُبَّ لَهْوٍ يُوحِشُ مِنْكَ حُرًّا وَلَغْوٍ يَجْلِبُ عَلَيْكَ شَرًّا
لَا تَمَسَّكَنَّ بِمُدْبِرٍ وَلَا تُفَارِقَنَّ مُقْبِلًا لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ بَدَرَتْ مِنْ أَحَدٍ
سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا مِنَ الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا لَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِي عَمَلِكَ نَصِيبًا
وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا لَا تَتَكَلَّمَنَّ إِذَا لَمْ تَجِدْ لِلْكَلَامِ مَوْقِعًا لَا تَبْذُلَنَّ وُدَّكَ
إِذَا لَمْ تَجِدْ لَهُ مَوْضِعًا لَا تَعُدَّنَّ صَدِيقًا مَنْ لَمْ يُوَاسِ بِمَالِهِ لَا تَعُدَّنَّ
غَنِيًّا مَنْ لَمْ يُرْزَقْ مَالَهُ لَا تَسْتَصْغِرَنَّ عِنْدَكَ الرَّأْيَ الْخَطِيرَ إِذَا أَتَاكَ بِهِ الرَّجُلُ

لكم ما تكره لها ولا تظلم كما لا تحب ان تظلم واحسن كما تحب ان يحسن الله ولا تسع في ... فقد ما تسمع من غيرك
وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك ولا تقل ما لا تحب ان يقال لك واعلم ان الاعجاب ضد الصواب وآفة الالباب واسع في كدحك ولا تكن خازنا لغيرك واذا انت هديت لقصدك فكن اخشع ما تكون لربك واعلم ان امامك طريقا ذا مسافة بعيدة ومشقة شديدة وانه لا غنى لك فيه عن حسن الارتياد وقدر بلاغك من الزاد مع خفة الظهر فلا تحملن على ظهرك فوق طاقتك فيكون ثقل ذلك وبالا عليك واذا وجدت من اهل الفاقة

لحقير لاتردن على النصيح ولاتستغش المشير لاتزدرين العالم

ون كان حقيرا لايعظمن الاحمق وان كان كبيرا لاتبسطن يدك

بان لاتقدر على دفعها عنه لاتسرعن الى ارفع موضع في المجلس

وان الموضع الذي ترفع اليه خير من الموضع الذي تحط عنه لاتطلبن

من لاتجد ناصرا الا الله لاتجعلن نفسك توكلا الا على الله ولايكن

ب رجاء الا الله لايشغلنك عن العمل للآخرة شغل فان المدة قصيرة

لاتأسفن في مواهب الدنيا فان مواهبها حقيرة لاتسرعن الى الغضب

فيتسلط عليك بالعادة ولاتطمعن نفسك فيما فوق الكفاف فتغلبك بالزهادة

لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدري ما يحدث بك الزمان لاتمنعن

يتمل المعروف والاحسان فتسلب الامكان لاتبطرن بالظفر فانك

امن ظفر الزمان بك لاتغترن بالامن فانك ماخوذ من مامنك

بتهجن خطاء غيرك فانك لن تملك الاصابة ابدا لاتتبعن عيوب

وانشر رحمته ولم ... ولم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك ولم يلجئك الى من يشفع لك اليه ولم يمنعك ان اسأت من التوبة ولم يعاجلك بالنقمة ولم يفضحك حيث الفضيحة ولم يشدد عليك فى قبول الانابة ولم يناقشك بالجريمة ولم يؤيسك من الرحمة بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة وحسب سيئتك واحدة وحسب حسنتك عشرا وفتح لك باب المتاب فاذا ناديته سمع نداك واذا ناجيته علم نجواك فافضيت اليه بحاجتك وابثثته ذات نفسك وشكوت اليه همومك واستكشفته كروبك واستعنته على امورك وسألته من خزائن رحمته ما لا يقدر على

الناس فان لك من عيوبك ان عقلت ما يشغلك ان تعيب احدا لا
تقاولن الا منصفا ولا ترشدن الا مسترشدا لا تعدن عدة لا تثق من
نفسك انجازها لا تغترن بمجاملة العدو فانه كالماء وان اطيل اسخانه
بالنار لم يمتنع من اطفائها لا تعود نفسك الغيبة فان معتادها عظيم الجرم
لا تعود نفسك اليمين فان الحلاف لا يسلم من الاثم لا تأمن صديقك
حتى تختبره وكن من عدوك على اشد الحذر لا تأمن الزمان اذا منع
ولا تثق به اذا اعطى وكن منه على اعظم الحذر لا يؤنسنك الا الحق
لا يوحشنك الا الباطل لا تجعل عرضك غرضا لقول كل قايل لا تجر
لسانك الا بما يكتب لك اجره ويجمل عنك نشره لا تعرض لعدوك وهو
مقبل فان اقباله يعينه عليك ولا تعرض له وهو مدبر فان ادباره
يكفيك امره لا تخل نفسك من فكر يزيدك حكمة وعبرة يفيدك عصمة
لا تصحب المائق فيزين لك فعله ويود انك مثله لا تكثر فتهجر ولا تبرم

فتسقط لَاتبخل فتقتر وَلَاتسرف فتفرط لَاتستبد برأيك فمن استبد

به ملك لَاتتبع الهوى فمن اتبع هواه ارتبك لَاتسرع الى الناس بما

يكرهون فيقولون فيك ما لا يعلمون لَاتجزعوا من قليل ما اكرهتم

فيوقعكم في كثير ما تكرهون لَاتسألن عما لم يكن ففي الذي قد كان علم

كاف لَاتستشفين بغير القرآن فانه من كل داء شفاء لَاتترك

الطمع وقد جعلك الله حرا لَاتعرض لمعاصي الله سبحانه واعمل بطاعته

يكن لك ذخرا لَاتندمن على عفو ولَاتبتهجن بعقوبة ولَاتهتمن الا فيما

يكسبك اجرا لاتنس اغتنام مثوبة لَايكثرن الدخول

على الملوك فانهم ان صحبتهم ملوك وان نصحتهم غشوك لَاتصحبن ابناء

الدنيا فانك ان اقللت استثقلوك وان اكثرت حسدوك لَاترغب

في خلطة الملوك فانهم يستكثرون من الكلام ويستقلون من العقاب

بضرب الرقاب لَاتسئ الخطاب فيسوءك نكر الجواب لَاتسرعن الى

انما خلقت للآخرة لا للدنيا وللفناء لا للبقاء وللموت لا للحياة وانك في منزل قلعة ودار بلغة وطريق الى الآخرة وانك طريد الموت الذي لا ينجو منه هاربه ولا بد انه مدركه فكن منه على حذر ان يدركك وانت على حال سيئة قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك وبين ذلك فاذا

بادرة وجدت عنها مندوحة لا تطلبن طاعة غيرك وطاعة نفسك
عليك ممتنعة لا تعجلن الى صديق واش وان تشبه بالناصحين فان الساعي
ظالم لمن سعى به غاش لمن سعى اليه لا يمنعكم رعاية الحق لاحد عن اقامة
الحق عليه لا تستبطئ اجابة دعائك وقد سددت طريقه بالذنوب
لا تحارب من يعتصم بالدين فان مغالب الدين محروب لا تغالب من
يستظهر بالحق فان مغالب الحق مغلوب لا تأمنن ملولا وان تحلى
بالصلة فانه ليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض الظلمة لا يكون
لك المضمون طلب اولى من المفروض عليك عمله لا تمنع الدنيا دينك
فان من امهر الدنيا دينه زفت اليه بالشقاء والعناء والمحنة والبلاء
لا تبيعوا الآخرة بالدنيا ولا تستبدلوا الفناء بالبقاء ولا تجعلوا يقينكم
شكا ولا علمكم جهلا لا تجهل نفسك فان الجاهل معرفة نفسه
جاهل بكل شيء لا يفتننكم الدنيا ولا يغلبنكم الهوى ولا يطولن

انت قد اهلكت نفسك يا بني اكثر من ذكر الموت وذكر ما تهجم عليه وتفضي بعد الموت اليه حتى يأتيك

وقد اخذت منه حذرك واياك ان تغتر بما ترى من اخلاد اهل الدنيا اليها وتكالبهم عليها فقد نبأك الله عنها ونعت لك نفسها وتكشفت لك عن مساويها فانما اهلها كلاب عاوية

ويباع فضائلها يهر بعضها على بعض ويأكل عزيزها ذليلها ويقهر كبيرها صغيرها نعم معقلة وأخرى مهملة قد أضلت عقولها وركبت مجهولها سروح عاهة بواد وعث ليس لها راع يقيمها ولا مسيم يسيمها سلكت بهم الدنيا طريق العمى وأخذت بأبصارهم عن منار الهدى فتاهوا في حيرتها وغرقوا في نعمتها واتخذوها ربا فلعبت بهم ولعبوا بها ونسوا ما وراءها رويدا يسفر الظلام كأن قد وردت الأظعان يوشك من أسرع أن يلحق

عليكم الأمد ولا يغرنكم الأمل فإن الأمل ليس من الدين في شيء لا
تقولن ما لا تفعله فإنك لن تخلو في ذلك من عجز يلزمك وذم تكسبه
لا تعتذرن من أمر أطعت الله سبحانه فيه فكفى بذلك منقبة لا تكثرن
من اللئيم فإنه إن صحبتك نعمة حسدك وإن طرقتك نائبة قذفك
لا تعد على صديقك صديقا فتعادي صديقك لا تعاجل الذنب
بالعقوبة واترك بينهما للعفو موضعا تحرز به الأجر والمثوبة لا يدعونك
ضيق ذنبك في عهد الله إلى النكث فإن صبرك على ضيق ترجو انفراجه
وفضل عاقبته خير لك من غدر تخاف تبعته ويحيط بك من الله لأجله
طلبة لا تنزعن إلى بادرة ولا تعجلن بعقوبة وجدت عنها مندوحة
فإن ذلك مدغلة للدين مقرب من الغير لا تطيعوا النساء في
معروف حتى لا يطمعن في المنكر لا تستعملوا الرأي فيما لا يدركه
بصر ولا يتغلغل إليه الفكر لا تدخلن في مشورتك بخيلا فيعدل

واعلم أن من كانت مطيته الليل والنهار فإنه يسار به وإن كان واقفا ويقطع المسافة وإن كان مقيما وادعا واعلم يقينا أنك لن تبلغ أملك ولن

وليس كل طالب بمرزوق ولا كل مجمل بمحروم

فاذن رب طلب قد جر الى حرب

الطلب واجمل في المكتسب

من ... كان فيك

فقد واجلك وانك في سبيل

بك عن القصد ويعدل الفقر لا تشركن في رأيك جباناً يضعفك عن

الأمر ويعظم عليك ما ليس بعظيم لا تقدم ولا تحجم الا على قوى له

وطاعته تظفر بالنجح والنهج القويم لا تستشر الكذاب فانه كالسراب

يقرب عليك البعيد ويبعد عليك القريب لا تكونن ممن لا ينفعه الموعظة

الا اذا بالغت في ايلامه فان العاقل يتعظ بالادب والبهائم لا يرتدع الا

بالضرب لا تشركن في مشورتك حريصاً يهون عليك الشر ويزين

لك الشره لا يكبرن عليك ظلم من ظلمك فانه يسعى في مضرته وينفعك

وما جزاء من سرك ان تسوءه لا يكونن افضل ما نلت من دنياك

بلوغ لذة واشفاء غيظ وليكن احياء حق واماتة باطل لا يقطعنك

تأخر اجابة الدعاء فان العطية على قدر النية وربما تأخرت الاجابة

ليكون ذلك اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء النائل لا تضع نعمة

من نعم الله سبحانه عندك وليرعليك اثر ما انعم الله به عليك لا

عن كل دنية وان ساقتك الى الرغائب فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا ولا تكن عبد غيرك وقد

جعلك الله حرا وما خير خير لا ينال الا بشر ويسر لا ينال الا بعسر وإياك ان توجف بك مطايا الطمع فتوردك مناهل

الهلكة وان استطعت ان لا يكون بينك وبين الله ذو نعمة فافعل فانك مدرك قسمك وآخذ سهمك وان اليسير من الله سبحانه اعظم واكرم من الكثير من خلقه وان كان

عذرك ولا تقرع صديقك واقبل العذر وان كان كذبا ودع الجواب

عن قدرة وان كان لك لا تذكر الله سبحانه ساهيا ولا تنسه لاهيا

واذكره ذاكرا كاملا يوافق فيه قلبك لسانك ويطابق اضمارك اعلانك

ولن تذكره حقيقة الذكر حتى تنسى نفسك في ذكرك وتفقدها في امرك لا

تفن عمرك في المعاصي فتخرج من الدنيا بلا امل لا تصرف مالك في المعاصي

فتقدم على ربك بلا عمل لا تفتنك دنياك بحسن العواري فعواري الدنيا

ترتجع ويبقى عليك ما اكتسبته من المحارم لا تغرنك العاجلة بزور

الملاهي فان اللهو ينقطع ويلزمك ما اكتسبت من الاثم لا تؤخر انالة المحتاج

الى غد فانك لا تدري ما يعرض لك وله في غد لا تترك الاجتهاد في

اصلاح نفسك فانه لا يعينك عليها الا الجد لا تضيعن حق اخيك اتكالا

على ما بينك وبينه فليس لك باخ من اضعت حقه لا تحدث الجهال

بما لا يعلمون فيكذبونك به فان لعلمك عليك حقا وحقه عليك بذله

التجارب وخير ما جرّبت ما وعظك بادر الفرصة قبل ان تكون غصّة ليس كلّ طالب بصيب ولا كلّ غائب يؤوب ومن الفساد اضاعة الزاد ومفسدة المعاد ولكلّ امرٍ عاقبة سوف ياتيك ما قدّر لك التاجر مخاطر وربّ يسير انمى من كثير لا خير في معين مهين ولا في صديق ظنين ساهل الدهر ما ذلّ لك قعوده ولا تخاطر بشيءٍ رجاء اكثر منه واياك ان تجمح بك مطيّة اللجاج احمل نفسك من اخيك عند صرمه على الصلة وعند صدوده على اللطف والمقاربة وعند جموده على البذل وعند تباعده على الدنوّ وعند شدّته على اللين وعند جرمه على العذر حتّى كانّك له عبد وكانّه

لِمُستحقّه ومنعه عن غير مستحقّه   لا يكوننّ اخوك على الاساءة اقوى منك
على الاحسان اليه   لا يكوننّ اخوك على قطيعتك اقوى منك على
صلته   لا تغدرنّ بعهدك ولا تخفرنّ ذمّتك ولا تختل عدوّك فقد
جعل الله سبحانه عهده وذمّته امانا له   لا تكوننّ عبد غيرك فقد جعلك الله
سبحانه حرّا فما خير خيرٍ لا ينال الّا بشرّ ويسرٍ لا ينال الّا بعسر   لا تملك المرأة
ما جاوز نفسها فانّ المرأة ريحانة وليست بقهرمانة   لا تقفُ ما لا تعلم فانّ الله
سبحانه قد فرض عليك على كلّ جوارحك فريضة يحتجّ بها عليك يوم القيمة
لا تنصبنّ نفسك لحزب الله تعالى فلا يدَ لك بنقمته ولا اغناء بك عن رحمته
لا يكن المحسن والمسيء عندك سواء فانّ ذلك يزهد المحسن في الاحسان
ويتابع المسيء الى الاساءة   لا تحاسدوا فانّ الحسد يأكل الايمان كما يأكل
النار الحطب ولا تباغضوا فانّها الحالقة   لا تنقضنّ سنّة صالحة عمل بها
واجتمعت الالفة لها وصلحت الرعيّة عليها   لا يؤنسنّك ما يقول الناس فيك

وإن كان كما يقولون كان ذنبا عجلت عقوبته وإن كان على خلاف ما قالوا
كانت حسنة لم يعملها لا تقتحموا ما استقبلتم من فور الفتنة وأميطوا عن
سننها وخلوا قصد السبيل لها لا تدعون إلى مبارزة وإن دعيت إليها
فأجب فإن الداعي إليها باغ والباغي مصروع لا تستكثرن من إخوان
الدنيا فإنك إن عجزت عنهم تحولوا أعداء وإن مثلهم كمثل النار كثيرها
يحرق وقليلها ينفع لا تحمل هم يومك الذي لم يأتك على يومك الذي قد
أتاك فإن يكن من عمرك يأتك الله سبحانه فيه برزقك وإن لم يكن
من عمرك فما همك بما ليس من أجلك لا تصحب من فاته العقل ولا تصطنع
من خانه الأصل فإن من لا عقل له يضرك من حيث يرى أنه ينفعك
ومن لا أصل له يسيء إلى من أحسن إليه لا تعب غيرك بما تأتيه ولا
تعاتب غيرك على ذنب ترخص لنفسك فيه لا تجعل ذرب لسانك على
من أنطقك ولا بلاغة قولك على من سددك لا تشتغل بما لا يعنيك ولا

ولا يكوننّ أخوك أقوى على قطيعتك منك على صلته ولا يكوننّ على الإساءة أقوى منك على الإحسان ولا يكبرنّ عليك ظلم من ظلمك فإنّه يسعى في مضرّته ونفعك وليس جزاء من سرّك أن تسوءه واعلم يا بنيّ أنّ الرزق رزقان رزق تطلبه ورزق يطلبك فإن أنت لم تأته أتاك ما أقبح الخضوع عند الحاجة والجفاء عند الغنى إنّما لك من دنياك ما أصلحت به مثواك وإن جزعت على ما تفلّت من يديك فاجزع على كلّ ما لم يصل إليك استدلّ على ما لم يكن بما قد كان فإنّ الأمور أشباه ولا تكوننّ ممّن لا تنفعه العظة إلّا إذا بالغت في إيلامه فإنّ العاقل يتّعظ بالأدب والبهائم لا تتّعظ إلّا بالضرب

تتكلّف فوق ما يكفيك واجعل كلّ همّك لما ينجيك لا تصعّرنّ خدّك ولاين
جانبك وتواضع لله سبحانه الذي رفعك لا يزهدنّك في اصطناع المعروف
قلّة من يشكره فقد يشكرك عليه من لا ينتفع بشيء منه وقد تدرك
من شكر الشاكر أكثر ممّا أضاع الكافر لا تويسنّ مذنبا فكم عاكف على
ذنبه ختم له بالمغفرة وكم من مقبل على عمل هو مفسد له ختم له في آخر
عمره بالنار لا تركنوا إلى جهّالكم ولا تنقادوا لأهوائكم فإنّ النازل بهذا
المنزل على شفا جرف هار لا يقولنّ أحدكم إنّ أحدا أولى بفعل الخير منّي
فيكون والله كذلك إنّ للخير والشرّ أهلا فمهما تركتموه كفاكموه أهله لا
تجعل أكثر همّك بأهلك وولدك فإنّهم إن يكونوا أولياء الله تعالى
فإنّ الله سبحانه لا يضيع وليّه وإن يكونوا أعداء الله فما همّك بأعداء الله
لا تتمنّ أحدكم حنين الأمة على ما زوي عنه من الدنيا لا تفرح بالغنى
والرخاء ولا تغتمّ بالفقر والبلاء فإنّ الذهب يجرّب بالنار والمؤمن يجرّب

لا تصحب الا عاقلا تقيا ولا تعاشر الا عالما زكيا ولا تودع سرك الا امينا وفيا

لا تحمل على يومك هم سنتك كفاك كل يوم ما قدر لك فان يكن من عمرك فان الله سبحانه سيأتيك في كل غد جديد ما قسم لك وان لم يكن من عمرك فما همك بما ليس لك

لا تقض نافلة في وقت فريضة ابدا بالفريضة ثم صل ما بدا لك

لا تخلفن وراءك شيئا من الدنيا فانك تخلفه لاحد رجلين اما رجل عمل فيه بطاعة الله سبحانه فسعد بما شقيت به واما رجل عمل فيه بمعصية الله سبحانه فكنت عونا له على المعصية وليس احد هذين حقيقا ان تؤثره على نفسك

لا تنصح من فاته العقل ولا تثق بمن خانه الاصل فان من فاته العقل يغش من حيث ينصح ومن خانه الاصل يفسد من حيث يصلح

ازجر نفسك في مطاوعة الهوى وايثار لذات الدنيا ولا تصلح تخسر

لا تسئ الى من احسن اليك فمن اساء الى من احسن اليه

لا تعن على من انعم عليك فمن اعان على من انعم عليه

سُلِبَ الإمكانِ لا تدَّعِيَنَّ بحالةٍ بلغتَها بغيرِ آلةٍ ولا تفخرَنَّ بمرتبةٍ بلغتَها
مِن غيرِ منقبةٍ فإنَّ ما يَبنيه الاتّفاقُ يهدِمُه الاستحقاقُ لا تكن ممّن يرجو
الآخرةَ بغيرِ عملٍ ويُسوِّفُ التوبةَ بطولِ الأملِ يقولُ في الدُّنيا بقولِ الزاهدين
ويعملُ فيها بقولِ الراغبين لا تلتمسِ الدُّنيا بعملِ الآخرةِ ولا تؤثرِ العاجلةَ
على الآجلةِ فإنَّ ذلكَ شيمةُ المنافقينَ وسجيّةُ المارقينَ لا يغرَّنَّكَ
ما أصبحَ فيه أهلُ الغرورِ بالدُّنيا فإنّما هو ظِلٌّ ممدودٌ إلى أجلٍ محدودٍ
لا تكن غافلاً عن دينِكَ حريصاً على دنياكَ مستكثراً ممّا بقي عليكَ
مستقلّاً ممّا بقي لكَ فيؤدّيكَ ذلكَ إلى العذابِ الشديدِ لا تلتبِسْ
بالسلطانِ في وقتِ اضطرابِ الأمورِ عليه فإنَّ البحرَ لا يكادُ يسلمُ راكبُه
سكونِه فكيفَ مع اختلافِ رياحِه واضطرابِ أمواجِه لا تحقرنَّ صغ
الآثامِ فإنّها الموبقاتُ ومن أحاطت به موبقاتُه أهلكته لا تمازحنَّ صد
فيعاديكَ ولا عدوّاً فيؤذيكَ لا تكثرنَّ الضحكَ فيذهبَ هيبتُكَ ولا

لا تكثرن العتاب فانه يورث الضغينة ويدعو الى

البغضاء واستعتب لمن رجوت اعتابه لا تزلوا عن الحق واهله فانه

من استبدل بنا اهل البيت هلك وفاتته الدنيا والآخرة لا تكثرن

الخلوة بالنساء فيمللنك وتملهن واستبق من نفسك وعقلك بالابطاء

منهن لا تحملوا النساء اثقالكم واستغنوا عنهن ما استطعتم

فانهن يكفرن الامتنان ويكفرن الاحسان لا تكن فيما تورد كحاطب

ليل رغاء سبيل لا تملك نفسك لغرور الطمع ولا تجب دواعي الشره

فيما يكسبانك الشقاء والذل لا تخن من ائتمنك وان خانك ولا

تشن عدوك وان شانك لا تصحب باخبارك بما تعلم لا تصحبن من

يحفظ مساويك وينسى فضائلك ومعاليك لا تواخ من يستر مناقبك

وينشر مثالبك لا تطلبن الاخاء عند اهل الجفاء واطلبه عند

اهل العفاف والوفاء لا تنازع السفهاء ولا تستهتر بالنساء فان ذلك

فانهم جناحك الذي به تطير واصلك الذي اليه تصير

استودع الله دينك ودنياك واسئله خير القضاء لك في العاجلة والآجلة والدنيا والآخرة

ومن كتاب له عليه السلام الى معاوية

... الا من فاء من اهل البصائر فانهم فارقوك بعد معرفتك وهربوا الى الله من موازرتك اذ حملتهم على الصعب وعدل بهم عن القصد فاتق الله يا معوية في نفسك وجاذب الشيطان قيادك فان الدنيا منقطعة عنك والآخرة قريبة منك والسلام

ومن كتاب له عليه السلام الى قثم بن العباس وهو عامله على مكة اما بعد فان عيني بالمغرب كتب الي يعلمني انه وجه الى الموسم اناس من اهل الشام العمي القلوب الصم الاسماع الكمه الابصار الذين يلبسون الحق بالباطل ويطيعون المخلوق في معصية الخالق ويحتلبون الدنيا درها بالدين ويشترون عاجلها بآجل ...

يزري بالعقلاء لا تكونوا عبيد الاهواء والمطامع لا تكونوا مساييح ولا
مذاييع لا تسألوا الا الله سبحانه فانه اعطاكم اكرمكم وان منعكم
خار لكم لا تقل ما لا تعلم فتتهم باخبارك بما تعلم لا تحرم المضطر وان
اسرف لا تخيب المحتاج وان الحف لا تخبرن الا عن ثقة فتكون كذ
وان اخبرت عن غيره فان الكذب مهانة وذل لا تشتدن عليكم فرة
بعدها كرة ولا جولة بعدها صولة واعطوا السيوف حقوقها و
اوقصوا للحروب مصارعها وازمروا انفسكم على الطعن الدعسى والضرب
الطلحفي واميتوا الاصوات فانه اطرد للفشل لا تطمعن في مودة الملوك
فانهم يوحشونك انس ما تكون بهم ويقطعونك اقرب ما تكون اليهم لا
تطمع في كلما تسمع فكفى بذلك حمقا لا تغرنك الاماني والخدع فكفى
بذلك خرقا لا تشعر قلبك الهم على ما فات فيشغلك عن الاستعداد
لما هو آت تمام شد ترجمه حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فی حرف لا

فصل في النفي قوله عليه السلام لا راحة لحسود لا مودة لحقود لا

خوة لملول لا مروة لبخيل لا حياء لكذاب لا دين لمرتاب لا مروة

تاب لا امانة لمكور لا ايمان لغدور لا اخلة لملول لا

امانة لملول لا عقل كالتدبير لا جهل كالتبذير لا عبادة كالتفكر

ورع كالتحذير لا فقر لعاقل لا غناء لجاهل لا عمل لغافل لا

ورع كالكف لا مروة كغض الطرف لا حلم كالصمت لا حجة

كالنهي لا عز كالطاعة لا كنز كالقناعة لا ذخر كالعلم لا فضيلة

كالعلم لا ميراث كالذكر لا رشد كالفكر لا حسب كالادب

ذل كالطلب لا كرم كالتقوى لا عدو كالهوى لا زينة كالآداب

يع كالتواب لا ورع كغلب الشهوة لا علم كالخشية لا حسرة

كالموت لا عبادة كالصمت لا غناء كالعقل لا فقر كالجهل لا

ما كالفرح لا منة كالشح لا ايمان كالصبر لا نعمة مع كفر

لا نماء مع عدم لا صحة مع نهم لا قناعة مع شره لا عقل مع شهوة

لا حزم مع غرة لا فطنة مع بطنة لا أدب مع غضب لا شرف مع

سوء أدب لا دين مع هوى لا محبة مع كثرة مراء لا معروف

مع كدر من لا إيمان مع سوء ظن لا ضلال مع إرشاد لا هلاك

مع اقتصاد لا صلاح مع إفساد لا غناء مع إسراف لا فاقة مع عفاف

لا ضلال مع هدى لا عقل مع هوى لا يزكو مع الجهل مذهب

لا إدراك مع الحمق مطلب لا يثوب العقل مع اللعب لا تجارة كالعمل

الصالح لا شفيق كالودود الناصح لا قرين كحسن الخلق لا ورع

كتجنب الآثام لا زهد كالكف عن الحرام لا غرة كالثقة بالأيام

لا جهاد كجهاد النفس لا نفقة لمن لا يديم الدرس لا عبادة كأداء

الفرائض لا قربة بالنوافل إذا أضرت بالفرائض لا وقاية أمنع من السلامة

لا سبيل أشرف من الاستقامة لا يفسد الدين كالطمع لا تصلح الدين

كالورع لا يوبى العلم الا من سوء فهم السامع لا يلقى المريب صحيحا لا
يلقى الحريص مستريحا لا يوجد الحسود مسرورا لا يلقى العاقل مغرورا
لا يكون الكريم حقودا لا يكون المؤمن حسودا لا يحصل الجنة
بالتمني لا ينال الرزق بالتعني لا يجتمع الشبع والقيام بالمفروض
لا يجتمع الجوع والمرض لا يجتمع الصحة والنهم لا يجتمع البطنة والفطنة
لا يجتمع الشهوة والحكمة لا يجتمع العقل والهوى لا يجتمع الآخرة والدنيا
لا يجتمع الفناء والبقاء لا يجتمع حب المال والثناء لا يجتمع الورع
والطمع لا يجتمع الصبر والجزع لا يجتمع عزيمة ووليمة لا يجتمع امانة
ونميمة لا يجتمع الكذب والمروة لا يجتمع الخيانة والاخوة
لا يجتمع الحق والباطل لا يجتمع العنف والرفق لا يتعلم من يتكبر لا
يزكو عمل متجبر لا اشجع من برى لا اوقح من بذى لا اجبن من مريب
لا اشجع من لبيب لا اعز من قانع لا اذل من طامع لا ترعوى المنية

احتراما لا يرعوي الباقون احتراما لا ادب لسيّئ النطق لا سودد

لسيّئ الخلق لا تحلو مصاحبة غير اريب لا تصفو الخلة مع غير اديب

لا تزكو الصنائع مع غير اصيل لا تدوم مع الغدر صحبة خليل لا

يود الاشرار الا اشباههم لا يصطنع اللئام الا امثالهم لا يصحب

الابرار الا نظراءهم لا ينال الصحة الا بالحمية لا تفسد التقوى الا

بغلبة الشهوة لا تدفع المكاره الا بالصبر لا تحاط النعم الا بالشكر

لا تكمل المروة الا للبيب لا يصبر على الحق الا الحازم الاريب لا

شرف كالكف عن المحارم لا مروة كالتنزه عن المآثم لا جنة اوقى

من اجل لا غادر اخدع من امل لا ذخر انفع من صالح عمل لا

حسب انفع من الادب لا نسب اوضع من الغضب لا مال اعود من

العقل لا فقر اشد من الجهل لا حافظ احفظ من الصمت لا

داء ادوأ من الموت لا واعظ ابلغ من النصح لا اسوة اسوء

مِنَ النُّجحِ لَاشَرَفَ اَعْلٰى مِنَ الْاِيْمَانِ لَافَضِيْلَةَ اَجَلُّ مِنَ الْاِحْسَانِ لَا
ضَمَانَ عَلَى الزَّمَانِ لَارَسُوْلَ اَبْلَغُ مِنَ الْحَقِّ لَاتَرْجُمَانَ اَوْضَحُ مِنَ الصِّدْقِ
لَادَاءَ اَدْوٰى مِنَ الْحُمْقِ لَاخُلُقَ اَشْيَنُ مِنَ الْخُرْقِ لَاكَنْزَ اَنْفَعُ
مِنَ الْعِلْمِ لَاعِزَّ اَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ لَاوَحْشَةَ اَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ لَاشِيْمَةَ
اَقْبَحُ مِنَ الْكِذْبِ لَالِبَاسَ اَجْمَلُ مِنَ السَّلَامَةِ لَامَسْلَكَ اَسْلَمُ مِنَ الْاِسْتِقَامَةِ
لَانِعْمَةَ اَجَلُّ مِنَ التَّوْفِيْقِ لَاسُنَّةَ اَفْضَلُ مِنَ التَّحْقِيْقِ لَاجَمَالَ اَزْيَنُ مِنَ
الْعَقْلِ لَاسَوْءَةَ اَشْيَنُ مِنَ الْجَهْلِ لَامَخْبَرَ اَفْضَلُ مِنَ الصِّدْقِ لَا
نَاصِحَ اَنْصَحُ مِنَ الْحَقِّ لَانَجِيَّةَ اَشْرَفُ مِنَ الرِّفْقِ لَامَعْقِلَ اَحْرَزُ مِنَ
الْوَرَعِ لَاشِيْمَةَ اَذَلُّ مِنَ الطَّمَعِ لَاحِصْنَ اَمْنَعُ مِنَ التَّقْوٰى لَادَلِيْلَ
اَرْشَدُ مِنَ الْهُدٰى لَاشَيْءَ اَصْدَقُ مِنَ الْاَجَلِ لَاشَيْءَ اَكْذَبُ مِنَ
الْاَمَلِ لَافَاقَةَ اَشَدُّ مِنَ الْحُمْقِ لَاخَلَّةَ اَزْرٰى مِنَ الْخُرْقِ لَاعَوْنَ
اَفْضَلُ مِنَ الصَّبْرِ لَاخُلُقَ اَقْبَحُ مِنَ الْكِبْرِ لَاجَهْلَ اَعْظَمُ مِنْ تَعَدٍّ

الْقَدْرِ لَا حُمْقَ أَعْظَمُ مِنَ الْفَخْرِ لَا عِزَّ أَشْرَفُ مِنَ الْعِلْمِ لَا شَرَفَ أَعْلَى

مِنَ الْحِلْمِ لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ الْاِسْتِغْفَارِ لَا وِزْرَ أَعْظَمُ مِنَ الْإِصْرَارِ لَا

دِينَ لِمُسَوِّفٍ بِتَوْبَتِهِ لَا عَيْشَ لِمَنْ فَارَقَ أَحِبَّتَهُ لَا وَسِيلَةَ أَنْجَحُ مِنَ الْإِيمَانِ

لَا تَقِيَّةَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِحْسَانِ لَا إِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْاِسْتِسْلَامِ لَا مَعْقِلَ

أَمْنَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ لَا سَبِيلَ أَنْجَى مِنَ الصِّدْقِ لَا صَاحِبَ أَعَزُّ مِنَ الْحَقِّ لَا

دَلِيلَ أَنْجَحُ مِنَ الْعَمَلِ لَا عَاقِبَةَ أَسْلَمُ مِنْ عَوَاقِبِ السِّلْمِ لَا شَافِعَ أَنْجَحُ

مِنَ الْاِعْتِذَارِ لَا اعْتِذَارَ أَمْحَى لِلذَّنْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ لَا نِعْمَةَ أَفْضَلُ مِنْ

عَقْلٍ لَا مُصِيبَةَ أَشَدُّ مِنْ جَهْلٍ لَا زَلَّةَ أَشَدُّ مِنْ زَلَّةِ الْعَالِمِ لَا جَوْرَ

أَفْظَعُ مِنْ جَوْرِ حَاكِمٍ لَا حَزْمَ لِمَنْ لَا يَسَعُ سِرَّهُ صَدْرُهُ لَا عَقْلَ لِمَنْ

يَجُوزُ حَدَّهُ وَقَدْرَهُ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَرْبَابِهِ لَا يَنْفَعُ الْحَسَنُ

بِغَيْرِ حَيَاءٍ لَا يَنْفَعُ الْعِلْمُ بِغَيْرِ تَوْفِيقٍ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ بِغَيْرِ تَحْقِيقٍ لَا خَيْرَ فِي

رَأْيٍ بِغَيْرِ حَزْمٍ لَا خَيْرَ فِي عَمَلٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَا يُدْرَكُ الْعِلْمُ بِرَاحَةِ الْجِسْمِ

واکل ما تحت یدیک فارفع الی حسابک واعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس

ومن کتاب له علیه السلام الی بعض عماله

اما بعد فانی کنت اشرکتک فی امانتی وجعلتک شعاری وبطانتی ولم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی لمواساتی وموازرتی واداء الامانة الی فلما رایت الزمان علی ابن عمک قد کلب والعدو قد حرب وامانة الناس قد خزیت وهذه الامة قد فنکت وشغرت قلبت لابن عمک ظهر المجن ففارقته مع المفارقین وخذلته مع الخاذلین وخنته مع الخائنین فلا ابن عمک آسیت ولا الامانة ادیت وکانک لم تکن الله ترید بجهادک وکانک لم تکن

لَا يَغْلِبُ مَنْ لَا يَسْتَظْهِرُ بِالْحَقِّ لَا يُخْصَمُ مَنْ يَحْتَجُّ بِالْحَقِّ لَا يُفْلِحُ مَنْ نَيَّرَهُ مَا يَضُرُّهُ

لَا يَسْلَمُ مَنْ أَذَاعَ سِرَّهُ لَا يَزْكُو الْعِلْمُ بِغَيْرِ وَرَعٍ لَا يَسْلَمُ الدِّينُ مَعَ الطَّمَعِ لَا

يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ وَأَخُوهُ جَائِعٌ لَا تَزْكُو الَّا عِنْدَ الْكِرَامِ الصَّنَائِعُ لَا يَسْتَغْنِي

الْعَاقِلُ عَنِ الْمُشَاوَرَةِ لَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنْ مُشَاوَرَةٍ لَا تَسْتَفِزُّ خِدَعُ الدُّنْيَا

لِلْعَالِمِ لَا يَدْهَشُ عِنْدَ الْبَلَاءِ الْحَازِمُ لَا يُرَى الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطًا لَا تَلْقَى

الْأَحْمَقَ إِلَّا مُفْرِطًا لَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ انْتَصَحَهُ لَا يَسْلَمُ الدِّينُ مَنْ تَحَصَّنَ بِهِ

لَا تَعْصِمُ الدُّنْيَا مَنِ الْتَجَأَ إِلَيْهَا لَا تَفِي الْأَمَانِيُّ لِمَنْ عَوَّلَ عَلَيْهَا لَا يَذِلُّ

مَنِ اعْتَزَّ بِالْحَقِّ لَا يُغْلَبُ مَنْ يَحْتَجُّ بِالصِّدْقِ لَا يَعِزُّ مَنْ لَجَأَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا

يُفْلِحُ مَنْ يَتَبَجَّحُ بِالرَّذَائِلِ لَا خَيْرَ فِي الْمَعْرُوفِ الْمُحْصَى لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ لَا تَبْقَى

لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ لَا خَيْرَ فِي خُلُقٍ لَا يَزِينُهُ حِلْمٌ لَا خَيْرَ

فِي مُعِينٍ مَهِينٍ لَا خَيْرَ فِي صَدِيقٍ ضَنِينٍ لَا خَيْرَ فِي حَكَمٍ جَائِرٍ لَا

شَيْءَ أَحْسَنُ مِنْ عَفْوِ قَادِرٍ لَا خَيْرَ فِي شَهَادَةِ خَائِنٍ لَا خَيْرَ فِي قَوْلِ الْأَفَّاكِ

لا خير في علوم الكذابين لا لذة لضيعة منان لا تدم ابدا عواقب

الاحسان لا تملك عثرات اللسان لا عز الا بالطاعة لا غنى الا

بالقناعة لا رأي لمن لا يطاع لا دين لخداع لا لؤم اشد من القسوة

[لا ل]ذة اعظم من الشهوة لا رزية اعظم من دوام سقم الجسد لا بلية

اعظم من الحسد لا لذة في شهوة فانية لا عيش اهنأ من العافية

[لا] غائب اقرب من الموت لا خازن افضل من الصمت لا ينتصر المظلوم

بلا ناصر لا ينتصف البر من الفاجر لا ينتصف عالم من جاهل

[لا يعرف] الحلم عن السفيه الا العاقل لا ينتصف الكريم من اللئيم لا

يعرف حق الحليم السفيه لا مركب انجح من اللجاج لا وزر اعظم من وزر

منع محتاج لا ينبغي لمن عرف الله سبحانه ان يتعاظم لا يستطيع

[ي]بغي الله سبحانه من خاصم لا خير فيمن يهجر اخاه بغير جرم لا خير في

[ع]قل لا يقارنه حلم لا بقاء للاعمار مع تعاقب الليل والنهار لا شيء

أوجع من الاضطرار إلى مسألة الأغمار لا تكمل المكارم إلا بالعفاف
والإيثار لا فخر في المال إلا مع الجود لا عيش أنكد من عيش الحسود
والحقود لا يصبر للحق إلا من عرف فضله لا يحرز الأجر إلا من أخلص عمله
لا يجوز الشكر إلا من بذل ماله لا يستحق اسم الكرم إلا من بدأ بنواله قبل
سؤاله لا ينعم بنعيم الآخرة إلا من صبر على بلاء الدنيا لا إيمان كالحياء
والسخاء لا يسود من لا يحتمل إخوانه لا يحمد إلا من بذل إحسانه لا يحوز
الغفران إلا من قابل الإساءة بالغفران (بالإحسان) لا يفوز بالنجاة إلا من قام بشرائط
الإيمان لا يحوز العلم إلا من يطيل درسه لا يسلم على الله من لا يملك
نفسه لا عدو أعدى على المرء من نفسه لا معروف أضيع من اصطناع
الكفور لا وزر أعظم من التبجح بالفجور لا مرض أضنى من قلة
العقل لا سوءة أسوأ من البخل لا عيش أهنى من حسن الخلق لا وحشة
أوحش من سوء الخلق لا إيمان لمن لا أمانة له لا دين لمن لا عقل له

وابتياع الإماء وتنكح النساء من مال اليتامى والمساكين والمؤمنين والمجاهدين الذين أفاء الله عليهم هذه الأموال وأحرز بهم هذه البلاد فاتق الله واردد إلى هؤلاء القوم أموالهم فإنك إن لم تفعل ثم أمكنني الله منك لأعذرن إلى الله فيك ولأضربنك بسيفي الذي ما ضربت به أحدا إلا دخل النار

والله لو أن الحسن والحسين فعلا مثل الذي فعلت ما كانت لهما عندي هوادة ولا ظفرا مني بإرادة حتى آخذ الحق منهما وأزيح الباطل عن مظلمتهما وأقسم بالله رب العالمين ما يسرني أن ما أخذته من أموالهم حلال لي أتركه ميراثا لمن بعدي فضح رويدا فكأنك قد بلغت المدى ودفنت

لا عقل لمن لا ادب له لا ثواب لمن لا عمل له لا عمل لمن لا نية له لا نية
لمن لا علم له لا علم لمن لا بصيرة له لا بصيرة لمن لا فكر له لا فكر لمن
لا اعتبار له لا اعتبار لمن لا ازدجار له لا ازدجار لمن لا اقلاع له لا
ورع لمن لا همة له لا ظفر لمن لا صبر له لا نجاة لمن لا ايمان له لا ايمان
لمن لا يقين له لا صيانة لمن لا ورع له لا اصابة لمن لا اناءة له لا علم
لمن لا حلم له لا هداية لمن لا علم له لا سيادة لمن لا سخاء له لا حمية
لمن لا انفة له لا عهد لمن لا وفاء له لا امانة لمن لا دين له لا دين لمن
لا امانة له لا يكون العمران حيث يجور السلطان لا يدخل الجنة
ذو امتنان لا يقوم عز الغضب بذل الاعتذار لا تفي لذة المعصية
بعذاب النار لا يبقى الشر من فعله الا من يتقيه في قوله لا يكرم المرء
نفسه حتى يهين ماله لا يتم حسن القول الا بحسن العمل لا ينفع قول
بغير عمل لا يكمل صالح العمل الا بصالح النية لا يقصر المؤمن عن احتمال

وَلَا يَجْزَعُ لِرَزِيَّةٍ لَا يَعْرِفُ قَدْرَ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ لَا يَنْفَعُ
اجْتِهَادٌ بِغَيْرِ تَوْفِيقٍ لَا يُغْتَبَطُ بِمَوَدَّةِ مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا يُوثَقُ بِعَهْدِ مَنْ لَا دِينَ
لَهُ لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا
حَتَّى لَا يُبَالِيَ مَا ذَا سَدَّ فَوْرَةَ جُوعِهِ وَلَا بِأَيِّ ثَوْبَيْهِ ابْتَذَلَ لَا يَسْتَخِفُّ بِالْعِلْمِ
وَأَهْلِهِ إِلَّا أَحْمَقُ جَاهِلٌ لَا يَتَكَبَّرُ إِلَّا كُلُّ وَضِيعٍ خَامِلٍ لَا يَحْسُنُ عَبْدُ الظَّنِّ
بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّهِ بِهِ فِي وَصْفِ الْقُرْآنِ
لَا يَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا يَنْقَضِي غَرَائِبُهُ وَلَا يَنْجَلِي الشُّبُهَاتُ إِلَّا بِهِ لَا يَكْمُلُ إِيمَانُ
الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَعُدَّ الرَّخَاءَ فِتْنَةً وَالْبَلَاءَ نِعْمَةً لَا يَرْضَى الْحَسُودُ عَمَّنْ يَحْسُدُ إِلَّا
بِمَوْتِهِ أَوْ زَوَالِ النِّعْمَةِ لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُخَادِعُ وَلَا يَغْتَرُّ
الْمَطَامِعَ لَا يَكْمُلُ التَّوَدُّدُ إِلَّا بِتَحَمُّلِ الْأَثْقَالِ وَإِسْدَاءِ الصَّنَائِعِ لَا يَكْمُلُ الشَّرَفُ
إِلَّا بِالسَّخَاءِ وَالتَّوَاضُعِ لَا يُودِعُ الْجَهُولَ إِلَّا حَدُّ الْحُسَامِ لَا يُقَوِّمُ السَّفِيهَ إِلَّا
مُرُّ الْكَلَامِ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ لَا يُعَابُ الرَّجُلُ بِأَخْذِ حَقِّهِ وَإِنَّمَا

باخذ ما ليس له   لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا

وباطنا مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبيناته   لا يكون الصديق صديقا

حتى يحفظ اخاه في غيبته ونكبته ووفاته   لا يدرك احد ما يريد من الآخرة

الا بترك ما يشتهي من الدنيا   لا يأمن مجالس الاشرار غوائل البلاء   لا

يجزي الصديق الصدوق عن المودة وان جفى   لا ينتقل الودود الوفي

عن حفاظه وان اقصى   لا ينفع العدد اذا ما انقضت المودة   لا تدوم

مع عدم الانصاف المودة   لا ينفع الايمان بغير تقوى   لا ينفع العمل

الاجر مع الرغبة في الدنيا   لا يترك الناس شيئا من دنياهم لاصلاح آخرتهم

الا عوضهم الله سبحانه خيرا منه   لا يترك الناس شيئا من دينهم لاصلاح

دنياهم الا فتح الله عليهم ما هو اضر منه   لا ينبغي للعاقل ان يقيم على

الخوف اذا وجد الى الامن سبيلا   لا يلقى المؤمن حسودا ولا حقودا ولا

بخيلا   لا يجمع تدبير ما لا يطاع   لا خير في المناجاة الا لرجلين عالم

الزاکی من نبت او فلح اوما
اجمعه ذلک فهو مشغل اذا
حتی ظهره وان شغل بسره

ومن کتاب له علیه السلام

الی عثمان بن حنیف الانصاری وهو عامله علی البصرة اما بعد یا ابن حنیف فقد بلغنی ان رجلا من فتیة اهل البصرة دعاک الی مأدبة فاسرعت الیها تستطاب لک الالوان وتنقل علیک الجفان وما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو وغنیهم مدعو فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم فما اشتبه علیک علمه فالفظه وما ایقنت بطیب وجوهه فنل منه الا وان لکل مأموم اماما یقتدی به ویستضیء بنور علمه الا وان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه

ناطقٌ اوْ مستمعٌ واعٍ لاخیر فی الصمت عن الحکمة کما لاخیر فی القول بالباطل
لا یملک امساک الارزاق وادرارها الا الرزاق لا طاعة لمخلوق فی معصیة
الخالق لا ورع انفع من تجنب المحارم لا عدل افضل من رد المظالم لا
یجمع المال الا الحریص والحریص شقی مذموم لا یبقی المال الا البخیل والبخیل
معاقب ملوم لا تخلو النفس من الامل حتی تدخل فی الاجل لا یستغنی
المرء الی حین مفارقة روحه جسده عن صالح العمل لا یؤمن بالمعاد من لم
یتحرج عن ظلم العباد لا غناء باحد عن الازدیاد وقدر بلاغة من الزاد
لا یسعد امرؤ الا بطاعة الله سبحانه ولا یشقی امرؤ الا بمعصیة الله لا یکمل
ایمان عبد حتی یحب من احبه الله سبحانه ویبغض من بغضه الله لا یصدق
ایمان عبد حتی یکون بما فی ید الله سبحانه اوثق منه بما فی یده لا
یکون حازما من لا یجود بما فی یده ولا یؤخر عمل یومه الی غده لا یدوم
حبرة الدنیا ولا یبقی سرورها ولا تؤمن فجعتها لا یسعد احد الا باقامة

حدود الله سبحانه ولا يتقى احد الا باضاعتها لا ورع انفع من ترك المحارم

وتجنب الآثام لا يأمن احد صروف الزمان ولا يسلم من نوايب الايام لا

يبنى على التقوى سنخ اصل ولا يظمأ عليها زرع لا ينفع زهد من تخلى عن

الطمع وتحلى بالورع لا يدرك الله جل جلاله العيون بمشاهدة العيان

لكن تدركه القلوب بحقايق الايمان لا اله الا الله عزيمة الايمان

وذروة الاحسان ومرضاة الرحمن ومدحرة الشيطان لا شئ اعود على

الانسان من حفظ اللسان وبذل الاحسان لا يعدم الصبور الظفر وان

طال به الزمان لا شئ يدخره الانسان كالايمان بالله سبحانه وصالح

الايمان (?) لا يستقيم قضاء الحوايج الا بثلاث بتصغيرها لتعظم وسترها

لتظهر وتعجيلها لتهنأ لا يدرك احد رفعة الآخرة الا باخلاص العمل

وتقصير الامل ولزوم التقوى لا تقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات لا

تقوم لذة (?) المعصية بفضوح الآخرة واليم العقوبات لا يصبر على مر الحق الا

وعليهم من هذه الامة احد ولا يساويهم من جرت نعمتهم عليه ابدا لا شرف
اعلى من التقوى لا تلف اعظم من الهوى لا عمل اعظم من الورع لا
ذل اعظم من الطمع لا لباس افضل من العافية لا شيء افضل من اخلاص
عمل في صدق نية لا شيء احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم وحلم مع
قدرة لا ينصح اللئيم احدا الا عن رغبة او رهبة فاذا زالت الرغبة
والرهبة عاد الى جوهره لا نعمة اهنا من الامن لا سوءة اقبح من المن
لا خير في قلب لا يخشع وعين لا تدمع وعلم لا ينفع لا خير في عمل الا مع
اليقين والورع لا تسكن الحكمة قلبا مع حب شهوة لا حكمة الا بعصمة
لا قوى اقوى ممن قوى على نفسه فملكها لا عاجز اعجز ممن اهمل نفسه فاهلكها
لا غنى مع سوء تدبير لا فقر مع حسن تدبير لا يكون العالم عالما حتى
لا يحسد من فوقه ولا يحتقر من دونه ولا ياخذ على علمه شيئا من حطام الدنيا

ينبغي للعاقل ان لا يخلو في كل حال من
طاعة ربه ومجاهدة نفسه ينبغي للعاقل ان يعمل للمعاد ويستكثر
من الزاد قبل زهوق نفسه وحلول رمسه ينبغي للمؤمن ان يستحيي اذا
اتصلت له فكرة في غير طاعة ينبغي للمؤمن ان يلزم الطاعة و
يجمع الورع والقناعة ينبغي لمن عرف الله سبحانه ان لا يخلو قلبه
من رجائه وخوفه ينبغي لمن عرف نفسه ان يلزم القناعة والعفة ينبغي
لمن عرف الدنيا ان يزهد فيها ويعزف عنها ينبغي لمن عرف دار الفناء
ان يعمل لدار البقاء ينبغي لمن عرف شرف نفسه ان ينزهها عن دناءة
الدنيا ينبغي لمن عرف سرعة رحلته ان يحسن التاهب لنقلته ينبغي
للعاقل ان يقدم لآخرته ويعمر دار اقامته ينبغي لمن علم سرعة زوال
الدنيا ان يزهد فيها ينبغي لمن ايقن ببقاء الآخرة ودوامها ان يعمل
لها ينبغي لمن عرف الله سبحانه ان يرغب فيما لديه ينبغي لمن رضي بقضاء الله

والدنيا غنيمة الاكياس ... اعزبي عني فوالله لا اذل لك فتستذليني ولا اسلس لك فتقوديني وايم الله لاروضن نفسي رياضة تهش معها الى القرص اذا قدرت عليه مطعوما وتقنع بالملح مادوما ولادعن مقلتي كعين ماء نضب معينها مستفرغة دموعها اتمتلئ السائمة من رعيها فتبرك وتشبع الربيضة من عشبها فتربض ويأكل علي من زاده فيهجع قرت اذا عينه اذا اقتدى بعد السنين المتطاولة بالبهيمة الهاملة والسائمة المرعية طوبى لنفس ادت الى ربها فرضها وعركت بجنبها بؤسها وهجرت في الليل غمضها حتى اذا غلب الكرى عليها افترشت ارضها

سبحانه ان يتوكل عليه ينبغي لمن عرف نفسه ان لا يفارقه الحزن و

الحذر ينبغي لمن عرف الزمان ان لا يأمن صروفه والغير ينبغي لمن

عرف الناس ان يزهد فيما في ايديهم ينبغي لمن عرف الاشرار ان يعتزلهم

ينبغي لمن عرف الفجار ان لا يعمل عملهم ينبغي للعاقل ان يكتسب بماله

الحمد ويصون نفسه عن المسئلة ينبغي ان يكون افعال الرجل احسن

من اقواله ولا يكون اقواله احسن من افعاله ينبغي للعاقل ان يخاطب

الجاهل مخاطبة الطبيب المريض ينبغي ان يتداوى المؤمن ادواء الدنيا

كما يتداوى ذو العلة ويحتمي من شهواتها ولذاتها كما يحتمي المريض ينبغي

ان يكون علم الرجل زايدا عن نطقه وعقله غالبا على لسانه ينبغي

ان يكون الرجل مهيمنا على نفسه مراقبا قلبه حافظا لسانه ينبغي

للعاقل ان يحترس من سكر المال وسكر القدرة وسكر العلم وسكر

المدح وسكر الشباب فان لكل ذلك رياح خبيثة تسلب العقل

يستخف الوقار ينبغي للعاقل ان يكثر من صحبة العلماء الابرار

ويجتنب مقارنة الاشرار الفجار ينبغي ان يهان مغتنم مودة الحمقى

ينبغي لمن اراد اصلاح نفسه واحراز دينه ان يجتنب مخالطة الدنيا ينبغي

لمن عرف نفسه ان لا يفارقه الحذر والندم خوفا ان تزل به بعد العلم

القدم ينبغي ان يكون التفاخر بعلي الهمم والوفاء بالذمم والمبا

درة الكرم لا ببوالي الرمم ورذايل الشيم ينبغي للعاقل اذا علم ان لا

يعنف واذا علم ان لا يانف مما ورد در حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب

عليه السلام در حرف الياء بلفظ يستدل قال عليه السلام

يستدل على ايمان الرجل بالتسليم ولزوم الطاعة يستدل على عقل

الرجل بالتحلي بالعفة والقناعة يستدل على عقل كل امرئ

بما يجري على لسانه يستدل على الادبار باربع بسوء التدبير وقبح التبذير

وقلة الاعتبار وكثرة الاعتذار يستدل على العاقل باربع بالحزم

والاستظهار وقلة الاغترار وتحصين الاسرار يستدل على دين
الرجل بحسن تقواه وصدق ورعه يستدل على شر الرجل بكثرة شرهه
وكثرة طمعه يستدل على عقل الرجل بحسن مقاله وعلى طهارة اصله
بجميل افعاله يستدل على نبل الرجل بقلة مقاله وعلى تفضيله بكثرة
احتماله يستدل على كرم الرجل بحسن بشره وبذل بره يستدل
على المحسنين بما يجري لهم السن الاخيار من حسن الافعال وجميل
السيرة يستدل على ادبار الدول باربع تضييع الاصول والتمسك
بالفروع وتقديم الاراذل وتاخير الافاضل يستدل على اللئيم بلؤم
الفعل وقبح الخلق وذميم البخل يستدل على الايمان بكثرة التقى وملك
الشهوة وغلبة الهوى يستدل على اليقين بقصر الامل واخلاص العمل
والزهد في الدنيا يستدل على حلم الرجل بكثرة احتماله وعلى نبله
بكثرة انعامه يستدل على خير كل امرئ وشره وطهارة اصله وخبثه

بِدَ بُلِظُهُرَ مِنْ افعالِهِ يُسْتَدَلُ عَلى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ يُسْتَدَلُ عَلى
مُرُوَّةِ الرَّجُلِ بِبَثِّ الْمَعْرُوفِ وَبَذْلِ الْاِحْسَانِ وَتَرْكِ الْاِمْتِنَانِ يُسْتَدَلُ
عَلى عَقْلِ الرَّجُلِ بِكَثْرَةِ وَقَارِهِ وَحُسْنِ احْتِمَالِهِ وَعَلى كَرَمِ اَصْلِهِ
بِجَمِيلِ اَفْعَالِهِ مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
فِي حَرْفِ الْيَاءِ بِلَفْظِ يَسِيرٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسِيرُ الرِّيَاءِ شِرْكٌ
يَسِيرُ الظَّنِّ شَكٌّ يَسِيرُ الْغِيبَةِ اِفْكٌ يَسِيرُ الشَّكِّ يُفْسِدُ الْيَقِينَ
يَسِيرُ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الدِّينَ يَسِيرُ الطَّمَعِ يُفْسِدُ كَثِيرَ الْوَرَعِ يَسِيرُ الْحِرْصِ
يَحْمِلُ عَلى كَثِيرِ الطَّمَعِ يَسِيرُ الدِّينِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الدُّنْيَا يَسِيرُ الْمَعْرِفَةِ يُوجِبُ
الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا يَسِيرُ الْهَوى يُفْسِدُ الْعَقْلَ يَسِيرُ الْاَمَلِ يُوجِبُ فَسَادَ
الْعَمَلِ يَسِيرٌ يَكْفِي خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يُطْغِي يَسِيرُ الدُّنْيَا يَكْفِي وَكَثِيرُهَا
يُرْدِي يَسِيرُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ يَسِيرُ الْعَطَاءِ خَيْرٌ مِنَ التَّعَلُّلِ
الْاِنْذَارِ يَسِيرُ الْعِلْمِ يَنْفِي كَثِيرَ الْجَهْلِ يُطْغِي يَسِيرُ التَّوْبَةِ وَالْاِسْتِغْفَارِ

وبكم تسلبون وتنامون وفيما بين ذلك عن الآخرة تغفلون وبالعمل
تزودون فمتى تتذكرون في الارشاد فمتى تقدمون الزاد ومتى تهتمون
بالمعاد يا ايها الناس الى كم توعظون ولا تتعظون فكم قد وعظكم
الواعظون وحذركم المحذرون وزجركم الزاجرون وبلغكم العالمون
ونار سبيل النجاة دلكم الانبياء والمرسلون واقاموا عليكم الحجة واوضحوا
لكم المحجة فبادروا العمل واغتنموا المهل فان اليوم عمل ولا حساب وغدا
حساب ولا عمل وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون يا ايها الناس
لا تملوا في الدنيا فان عيشها قصير وخيرها يسير وانها لدار شخوص ومحلة
تنغيص وانها لتدني الآجال وتقطع الآمال الا وهي المتصدية للعيون
والجامحة الحرون والمائنة الخؤون يا باذر انك غضبت لله سبحانه فارج
من غضبت له ان القوم خافوك على دنياهم وخفتهم على دينك فاترك
في ايديهم ما خافوك عليه واهرب منهم بما خفتهم عليه فما احوجهم

من عبد الله علي امير المؤمنين ... اما بعد فان ...
انما كلفتم يسيرا وان ثوابه كثير ولو لم يكن فيما نهى الله عنه من البغي والعدوان عقاب يخاف لكان في ثواب ...

إلى ما منعتهم وما أغناك عما منعوك ولو أن السموات والأرض كانتا

على عبد رتقاً ثم اتقى الله لجعل له منهما مخرجاً فلا يؤنسنك إلا الحق

ولا يوحشنك إلا الباطل فلو قبلت دنياهم لأحبوك ولو قرضت منها

لأمنوك يا أهل الغرور ما ألهجكم بدار خيرها زهيد وشرها عتيد

ونعيمها مسلوب وعزها منكوب ومسالمها محروب ومالكها مملوك

وتراثها متروك يا أيها الناس إنه لم يكن لله سبحانه حجة في أرضه

أوكد من نبينا محمد صلوات الله عليه وآله ولا حكمة أبلغ من

كتاب القرآن العظيم ولا مدح تعالى منكم إلا من اعتصم بحبله واقتدى

بنبيه وإنما هلك من هلك عند ما عصاه وخالفه واتبع هواه فلذلك

يقول عز من قائل فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو

يصيبهم عذاب أليم يا أيها الناس اقبلوا النصيحة ممن نصحكم وتلقوها بالطاعة

ممن حملها إليكم واعلموا أن الله سبحانه لم يمدح من القلوب إلا أوعاها

لعلكم ومن الناس الا اسرعهم الى الحق اجابة واعلموا ان الجهاد الاكبر
جهاد النفس فاشتغلوا بجهاد انفسكم تسعدوا وارفضوا القال والقيل
تسلموا واكثروا ذكر الله تغنموا وكونوا عباد الله سبحانه اخوانا تفوزوا
بالنعيم المقيم

مما ورد في حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب
باب الباء في حرف الباء بالنظم المطلق قال عليه السلام

يبلغ الصادق بصدقه ما لا يبلغه الكاذب باحتياله يكرم العالم
لعلمه والكبير لسنه وذو المعروف لمعروفه والسلطان لسلطانه ينبئ
عن عقل كل امرئ ما ينطق به لسانه يتفاضل الناس بالعقول والعلوم
لا بالاموال والاصول يحتاج الامام الى قلب عقول ولسان قؤول
وجنان على اقامة الحق صؤول يفسد اليقين الشك وغلبة الهوى يفسد
الورع والفجور التقوى في حق من ذمه يجب ان يطاع و
يعصى ويستوفي ولا يوفي ويجب ان يوصف بالسخاء ولا يعطي ويقضي ولا

يقضى — يستر العفو بالإقرار أكثر مما يستر بالاعتذار — يغتنم مواخاة

الأخيار ويجتنب مصاحبة الأشرار والفجار — يبرّوا ولا تعيّروا واخففوا

ولا تثقلوا — يبتلى مخالط الناس بقرين السوء ومداجاة العدو — يحتاج

الإسلام إلى الإيمان ويحتاج الإيمان إلى الإيقان — يحتاج العلم إلى

العمل — يحتاج ذو النائل إلى السائل — يحتاج الإيمان إلى الإخلاص

يمتحن المؤمن بالبلاء كما يمتحن بالنار الخلاص — يحتاج العلم إلى الحلم

يحتاج الحلم إلى الكظم — يمتحن الرجل بفعله لا بقوله — ينبئ عن قيمة

كل امرئٍ علمه وعقله — ينام الرجل على الثكل ولا ينام على الظلم

يوم المظلوم على الظالم أشد من يوم الظالم على المظلوم — يشفيك من

حاسدك أنه يغتاظ عند سرورك — ينبئ عن فضلك علمك وعن

إفضالك بذلك — يغلب الأقدار على التقدير حتى يكون الحتف

في التدبير — يجري القضاء بالمقادير على خلاف الاختيار والتدبير

فإنك ما كنت تقول فيهم وإنما يستدل على الصالحين بما يجري الله لهم على ألسن عباده فليكن أحب الذخائر إليك ذخيرة العمل الصالح فاملك هواك وشح بنفسك عما لا يحل لك فإن الشح بالنفس

يعجبني أن يكون الرجل حسن الورع متنزه عن الطمع كثير الإحسان
قليل الامتنان يعجبني من الرجل أن يعفو عمن ظلمه ويصل من
قطعه ويعطي من حرمه ويقابل الإساءة بالإحسان يكثر حلف
الرجل لأربع مهانة يعرفها من نفسه أو ضراعة يجعلها سبيلا إلى تصديقه
أو عي بمنطقه فيتخذ الأيمان حشوا وصلة لكلامه أو لتهمة قد عرف
بها يقبح على الرجل أن ينكر على الناس منكرات وينهاهم عن رذائل
وسيئات وإذا خلا بنفسه ارتكبها ولا يستنكف من فعلها يكتسب
الصادق بصدقه ثلاثا حسن الثقة والمحبة له والمهابة منه يكتسب
الكاذب بكذبه سخط الله سبحانه عليه واستهانة الناس به ومقت الملائكة
[illegible] من ذم يقول في الدنيا بقول الزاهدين ويعمل فيها بعمل
الراغبين يظهر شيمة المحسنين ويبطن عمل المسيئين يكره الموت لكثرة
ذنوبه ولا يتركها في حياته يسلف الذنب ويسوف بالتوبة يحب الصالحين

وأشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم واللطف بهم ولا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتنم أكلهم فإنهم صنفان إما أخ لك في الدين وإما نظير لك في الخلق يفرط منهم الزلل وتعرض لهم العلل ويؤتى على أيديهم في العمد والخطأ فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الذي تحب أن يعطيك الله من عفوه وصفحه فإنك فوقهم ووالي الأمر عليك فوقك والله فوق من ولاك

وَلَا يَمَلُّ اَعْمَالَهُمْ يُبْغِضُ الْمُسِيئِينَ وَهُوَ مِنْهُمْ يَقُولُ لِمَ اَعْمَلُ فَاَتَعَنَّى
بَلْ اَجْلِسُ فَاَتَمَنَّى يُبَادِرُ دَائِبًا مَا يَفْنَى وَيَدَعُ اَبَدًا مَا يَبْقَى يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ
مَا اُوتِيَ وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ يُرْشِدُ غَيْرَهُ وَيُغْوِي نَفْسَهُ وَيَنْهَى النَّاسَ بِمَا
لَا يَنْتَهِي وَيَأْمُرُهُمْ بِمَا لَا يَأْتِي يَتَكَلَّفُ مِنَ النَّاسِ مَا لَمْ يُؤْمَرْ وَيُضَيِّعُ مِنْ نَفْسِهِ
مَا هُوَ اَكْثَرُ يَأْمُرُ النَّاسَ وَلَا يَأْتَمِرُ وَيُحَذِّرُهُمْ وَلَا يَحْذَرُ يَرْجُو ثَوَابَ مَا لَمْ
يَعْلَمْ وَيَأْمَنُ عِقَابَ جُرْمٍ تَيَقَّنَ يَتَمَيَّلُ وُجُوهَ النَّاسِ بِتَدَيُّنِهِ وَيُبْطِنُ ضِدَّ
مَا يُعْلِنُ يَعْرِفُ لِنَفْسِهِ عَلَى غَيْرِهِ وَلَا يَعْرِفُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِاَكْثَرَ
مِنْ ذَنْبِهِ وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِاَكْثَرَ مِنْ عَمَلِهِ يَرْجُو اللّٰهَ فِي الْكَبِيرِ وَيَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ
فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ يَخَافُ الْعَبِيدَ فِي الرَّبِّ وَلَا يَخَافُ فِي الْعَبِيدِ
الرَّبَّ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ الْمُنَافِقِينَ يَمْشُونَ الْخَفَاءَ وَيَدِبُّونَ
الضَّرَاءَ قَوْلُهُمْ دَوَاءٌ وَفِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعَيَاءُ يَتَقَارَضُونَ الثَّنَاءَ وَيَتَرَاقَبُونَ
الْجَزَاءَ يَتَوَصَّلُونَ اِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ وَيَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ يَتَنَافَسُونَ فِي الْفَنَاءِ

ويقولون يوهمون ● وقال عليه السلام في حق من اثنى عليه يعطف الهوى

على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى ● يعطف الراى على القرآن اذا عطفوا

القرآن على الراى ● يأتي على الناس زمان لا يبقى من القرآن الا رسمه ومن الاسلام

الا اسمه ● مساجدهم عامرة من البناء خالية من الهدى ● يأتي على الناس زمان

لا يقرب فيه الا الماحل ولا يستظرف فيه الا الفاجر ولا يضعف فيه الا المنصف

يعدون الصدقة غرما وصلة الرحم منا والعبادة استطالة على الناس ويظهر

عليهم الهوى ويخفى بينهم الهدى ● ينبئ عن عقل كل امرئ لسانه ويدل

على فضله بيانه ● يعجبني من الرجل ان يرى عقله زائدا على لسانه ولا ارى

لسانه زائدا على عقله ● يؤول امر الصبور الى درك بغيته وبلوغ امله ● يطلبك

رزقك اشد من طلبك له فاجمل في طلبه ● يقبح بالرجل ان تقصر علمه على

عمله ويعجز فعله عن قوله

تم الكلام والحمد لله على التمام والصلوة والسلام على من قرة عينه في الصلوة وسلم

الوالی مؤونة فی الرخاء واقل معونة له فی البلاء واکره للانصاف واسأل بالالحاف واقل شکرا عند الاعطاء وابطأ عذرا عند المنع واضعف صبرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصة وانما عمود الدین وجماع المسلمین والعدة للاعداء العامة من الامة فلیکن صغوك لهم ومیلك معهم

بسم الله الرحمن الرحیم وهو العلی العظیم

خطبة البیان الصادرة عن سیدنا ومولانا وامامنا امیر المؤمنین وسید
الوصیین وقاید الغر المحجلین الصدیق الاکبر الفاروق الاعظم لیث
ابی طالب مقلد الکتایب علی بن ابی طالب علیه السلم والتحیة والاکرام

الحمد لله بدیع السموات وفاطرها وساطح المدحیات وقادرها وموید
الجبال وثاغرها ومفجر العیون وباقرها ومرسل الریاح وزاجرها وناهی
العواصف وآمرها ومزین السماء وزاهرها ومدبر الافلاك ومسیرها
ومولج الحنادس ومنورها ومحدث الاجسام ومقررها ومنشی السحاب
ومسخرها ومکور الدهور ومکررها ومورد الامور ومصدرها وضامن

ولیکن ابعد رعیتك منك واشنأهم عندك اطلبهم لمعایب الناس فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها فلا تکشفن عما غاب عنك منها فانما علیك تطهیر ما ظهر لك والله یحکم علی ما غاب عنك فاستر العورة ما استطعت یستر الله منك ما تحب ستره من رعیتك اطلق عن الناس

عقدة كل حقد واقطع عنك سبب كل وتر وتغاب عن كل ما لا يضح لك ولا تعجلن الى تصديق ساع فان الساعي غاش وان تشبه بالناصحين

الارزاق ومدبرها ومحيي الرفات ومنشرها احمده على آلائه وتوافرها

واشكره على نعمائه وتواترها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك

له شهادة تؤدي الى الاسلام ذاكرها وتؤمن من العذاب ذاخرها واشهد

ان محمدا عبده ورسوله وخاتم لما سبق من الرسالة وفاخرها ورسوله

الفاتح لما استقبل من الدعوة وناشرها صلى الله عليه وآله ارسله

الى امم قد شغل بعبادة الاوثان سائرها واغلنكس بضلالة دعاة

لغليان ظاهرها وتخيم لجج الجهالة سائرها وتجر بعمل الشبهات

تاجرها وآب بعيان ذي الخسران تاجرها وهدر عن لسان الشيطان

ظاهرها والتثم لجام الاحجام بزخرف النفاق بكراكرها فابلغ

صلى الله عليه وآله في النصيحة وافرها واغاض بحار الضلالة وغامرها

وانار من منار اعلام الهداية دوائرها ومحى بمعجزات القرآن دعوة الشيطان

ومكائدها وارغم معاطس غواة العرب وكافرها حتى اضحت دعوته

ولا تدخلن في مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل ويعدك الفقر ولا جبانا يضعفك عن الامور ولا حريصا يزين لك الشره بالجور فان البخل والجبن والحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله

ان شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيرا ومن شركهم في الآثام فلا يكونن لك بطانة فانهم اعوان الاثمة واخوان الظلمة وانت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم ونفاذهم وليس عليه مثل آصارهم واوزارهم واثامهم ممن لم يعاون ظالما على ظلمه

بالحق ينطق ناصرها وشريعته المطهرة تفخر فاخرها صلى الله عليه وعلى آله

درجة العليا وطيب عناصرها يا ايها الناس تار المثل وحقق العمل

وكثر الوجل واقترب الاجل وصمت الناطق وزهق الزاهق

وحقت الحقايق ولحق اللاحق وثقلت الظهور وتفاقمت الامور

وحجب المستور وحجم المغرور وارغم المالك ومنعت المسالك

وسلك السالك وهلك الهالك وعمت الفترات وكذبت الخبرات

وبغت العثرات وكثرت الغرات وقصر الامد وتازد الادد و

دهش العدد واوجس العدد وهيجت الوساوس وذهب المراجس

وفيطل العاعس وخزي النافس وماجت الامواج وخفت العجاج

وضعفت الحجاج واطرح المنهاج واشتد الغرام والحف الاوام

وولف القيام واردف الخصام وتفرقت العرب واشتد الطلب و

صحت الوصب ونكص الهرب وطلبت الذيون وبكت العيون وغبن

الجفون وارتجّت المسنون وشاط الشطاط وهاط الهطاط ومطّ

الملاط وعجّ المطاع ولطّ الدفاء وانظلم الشعاع وصمّت

الأسماع وذهب العفاف ووعد الخلاف وسمج الانصاف و

مرج النفاق واستحوذ الشيطان وعظم العصيان وتلعّب

الصبيان وحكم النسوان وقدحت الحوادث ونفث النافث

وعبث العابث وهجم الوابث ووهدت الاحرار وبخست

الابكار واعطل اللذاذ ونافر الاعجاز واختلفت الاهوا وعظمت

البلوى واستدت الشكوى واستمرت الدعوى ومرض القارض

ولحظ اللاحظ ولمظ اللامظ وعضّ الشاطط وتلاحم الشداد

وعلا الجلاد وعزّ النفاذ ونبل الرذاذ وعجّت الفلات و

ثقلت الملات وجمجع الولاة ونجبت المقلات وتضال الباذخ

ولجم الناتج وتلجّم الشامخ ولعج النافخ وزلزلت الارض

واجتنى الغض وذبذب العرض وكثر المخض وكنف الامانة

وبدت الخيانة وعزت الديانة وخبثت الصيانة واتخذ العيص

وراع القنيص وكثر القميص ولثلت المحيص وقادم الادعاء

وقعد الاولياء وانجب الاغنياء ونالت الاشقياء ومالت الجبال

واشكل الاشكال وشبع الكربال ومنع الكمال وساهم الشحيح

وقهقر الجريح وامنع الفصيح وكفكف النزوع وجدجد البلوغ

ونقنق المرتوع وتكتك الملوع ودفدف المربوع وندند الدعون

وازر المازور ونكب المستور وعبس العبوس وكنكش الهموس ونان

المقلوس واخلب الناموس ودغدغ الشقيق وجرشم الانيق و

خنجب الطريق وثور الفريق وداد الدائد وماد المائد وقاد القائد

وجد الجدود ومد الممدود واظل الظليل ونال المنيل وعل

العليل وفصل الفصيل وشت الشتات وصوح النبات وبت

النيرات وامر الذبات وولد الهموم وقصم القصم وبثث الوصم
وبدم الندم وآب الذاهب وذاب الذايب ونجم الثاقب وو
وسب وازفت الغيران واجمر الدبران وثلث الحمل وساهم
الزحل وافل العراد ومنع الزخار وابت الاقدار وكاست
موة وندست الزهرة وغدت الكثرة وظهرت الافاطس
ونجم ملابس يؤمهم الكاكس ويقدمهم العابس فيكدح
الخوابر ويقرض النعابر ويملكوا السرائر ويحدثوا الكيسان و
براخراسان ويفرقوا الجلساء ويهدم الحصون ويظهروا المصون
ويقطعوا الغصون ويفتحوا العراق ويحموا الشقاق ويسيروا النفاق
وارو ناها ثم اما لتعريض الافواه وذبول الشفاه قال سلمن
فمولانا علي بن ابي طالب عليه السلم التفت يمينا وشمالا وتنفس
صعداء وتاوه انينا وتململ حزينا فقام اليه سويد بن نوفل الهلالي

وكان من لفيف الخوارج وقال يا امير المؤمنين انت حاضر بما تقول وعالم
بما اخبرت فالتفت اليه ورمقه بعين الغضب فظننا ان السماء قد انفطرت
والارض قد زلزلت ثم قال ثكلتك الثواكل ونزلت بك النوازل
يا ابن الجبان الحانث والمكذب الثالث عفوك القتل ولاجلك هبل
اما والله امنت بالرسول وتؤمن بوصيه بك تصدر عن الدخول سيقصر
الطول ويغلبك الغول فليغلبن العقول ما اقول انا اية الجبار
انا حقيقة الاسرار انا دليل السموات انا انيس المسبحات انا خليل
جبرئيل انا صفي ميكائيل انا سيد الافلاك انا سائق الرعد انا
شاهد العهد انا مبشر الافراح انا حفيظ الالواح انا صلة الدين
انا بقية بيت المعمور انا رمية القواصف انا مفتاح العواصف
انا منزل الكرامة انا شرف الدوائر انا موثر المآثر انا كيوان المكان
انا شيبان الامتحان انا شهاب الاحراق انا موافق الميثاق انا عظيم

الزواهد أنا عيبة الفراقد أنا شعاع العساعس أنا جون النواميس

أنا فلك اللجج أنا سماك البهوة أنا مظنة العفوة أنا خير الأمم أنا

فضل ذي الهمم أنا باب الأبواب أنا مسبب الأسباب أنا منزل

السحاب أنا مخبر الذات أنا المبرهن أنا الأول في الدين أنا الآخرة

في اليقين أنا الباطن في الأسرار أنا الظاهر على الكفار أنا

برق اللموع أنا السقف المرفوع أنا معلق السحاب أنا مسدد الخلايق

أنا محقق الحقايق أنا جوهر القديم أنا مرتب الحكيم أنا نصب الأمل

أنا عامل العوامل أنا مولي الذات أنا مجمع الشتات أنا الأول و

الآخر والظاهر والباطن أنا قمر السرطان أنا شعر الدبران أنا أسد

الزهرة أنا سعد الزهرة أنا مشتري الكواكب أنا زحل الثواقب

أنا غفران الشرطين أنا ميزان البطين أنا كمال الإكليل أنا عطارد

التحصيل أنا قوس العراك أنا فرع القران أنا عيوق الميزان أنا خير

الاشراق انا جناح البراق انا جامع الآيات انا سر الخفيات انا بحر
زاخر البحر انا قسطاس القطر انا صاحب الجديدين انا امير النيرين انا
راية النصرة انا خلاصة العصر انا عروة الجديدين انا خيرة النيرين
انا محقق القصاص انا جوهر الاخلاص انا سماك الجبال انا معدم
الآمال انا مفجر الانهار انا معذب الثمار انا حامي الالف انا
سادف الشرف انا مغيض الفرات انا معرب التورية انا هداية
الملك انا عذوبة الانهار انا لذيذ الثمار انا عفيف الطوى انا
محك البرية انا نجاة الفلك انا غياث الملك انا مبين الصحف
انا اول التاويل انا مفسر الانجيل انا ام الكتاب انا فصل
الخطاب انا باني المجد انا صراط الحمد انا محيي البررة انا صاحب
فصول البقرة انا صفوة آل عمران انا اعلم الاعلام انا مثقل الميزان
انا جملة الانعام انا خامس الكساء انا تبيان النساء انا صاحب

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول

الاحزاب انا مكنون الحجاب انا برق القمر انا كهيعص انا باب

الحجرات انا حاوي المفصلات انا وعد الوعيد انا امثال الحديد انا

وفق الافاق انا علامة الطلاق انا جناح البراق انا ن والقلم انا

مصباح الظلم انا سؤال متى انا الممدوح بهل اتى انا النبأ العظيم

انا صراط المستقيم انا زمام الاطول انا محكم المفصل انا عذوبة

القطر انا مامون السور انا جامع الآيات انا مؤلف الشتات انا

حافظ القرآن انا تبيان البيان انا شفيق الرسول انا بعل البتول انا

سيف الله المسلول انا عمود الاسلام انا مكسر الاصنام انا صاحب

الاذن انا قاتل الجن انا ساقي العطاش انا نائم الفراش انا ليث

البراهمة انا يافث الاراكة انا كوثر المفارقة انا شروخ الجاهرة انا

هرقل الكراكر انا ازهر البطارق انا كبور المفارقة انا بطيوس الروم

انا سيد الاشموم انا حفيق الاروي انا عزعدن الكدهي انا شبير

منم شبیر

أَنَا أَنَا أَثْمَلَاسُ الشِّرْكِ أَنَا حَيَاثَاءُ الزَّنْجِ أَنَا جَرْجِيسُ الفَرَنْجِ أَنَا

كُوْرَةُ الوَحْشِ . أَنَا مُورِقُ العُودِ أَنَا كَمْزَدُ اليَهُودِ أَنَا عُقْدَةُ الإِيمَانِ أَنَا

تُكُمُ العَالَمِينَ أَنَا بَرْسَمُ الرُّوسِ أَنَا كَرْكَسُ السُّدُسِ أَنَا شَمْلَةُ

الْبَتَا أَنَا دَرْدَبِيسُ الخَطَا أَنَا بَدْرَدُ البُرُوجِ أَنَا شِيثَابُ الكُرُوجِ

حَذْرَةُ الأَعَاجِمِ أَنَا دُوسَارُ البَرَاجِمِ أَنَا إِبْرَمَاءُ الزُّبُورِ أَنَا صَفْوَةُ

تُجْبِلُ أَنَا إِيلِيَاءُ الإِنْجِيلِ أَنَا اسْتِمْسَاكُ الفُرَاتِ أَنَا إِبْرِيَاءُ التَّوْرٰى

مُهَلُ الطِّبَاعِ أَنَا مَنُونُ الرِّضَاعِ أَنَا ذُو اقْلَاحِ الفُرْسِ أَنَا ظَهْرُ

بَابِلَ الإِنْسِ أَنَا سَمِيرُ المِحْرَابِ أَنَا سُؤْلُ الطُّلَّابِ أَنَا رِتَاجُ العَرْشِ

ظَهْرُ العَرْشِ أَنَا شَدِيدُ القُوَى أَنَا حَامِلُ اللِّوَا أَنَا سَابِقُ المَحْشَرِ

سَاقِي الكَوْثَرِ أَنَا قَسِيمُ الجِنَانِ أَنَا مُشَاطِرُ النِّيرَانِ أَنَا مُغِيثُ

الدِّينِ أَنَا إِمَامُ المُتَّقِينَ أَنَا ظَهْرُ الأَطْهَارِ أَنَا مُبِيدُ الكَفَرَةِ أَنَا

وَالِدُ الْبَرَرَةِ أَنَا قَالِعُ البَابِ أَنَا نَاصِبُ المِيزَابِ أَنَا عَبْدٌ أَوَّابٌ

أَنَا صَاحِبُ الْيَقِينِ أَنَا سَيِّدُ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ أَنَا صَاحِبُ الْآيَاتِ

أَنَا مُخَاطِبُ الْأَمْوَاتِ أَنَا مُكَلِّمُ الثُّعْبَانِ أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ أَنَا

لَيْثُ الزِّحَامِ أَنَا أَمِينُ الْأَوَامِ أَنَا رَحِيبُ الْبَاعِ أَنَا وَقْرُ الْأَسْمَاعِ

أَنَا مُهْلِكُ جَحَّابٍ أَنَا وَارِثُ الْعُلُومِ أَنَا هَيُولَى النُّجُومِ أَنَا النُّقْطَةُ

وَالْخَطُّ أَنَا أَوَّلُ الصِّدِّيقِينَ أَنَا صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا عِقَابُ الْكَفُورِ

أَنَا مِشْكٰوةُ النُّورِ أَنَا دَافِعُ الشَّقَاءِ أَنَا مُبَلِّغُ الْأَنْبَاءِ أَنَا وَاللّٰهِ وَجْهُ

أَنَا مُفَرِّجُ سَيِّدِ الْعَرَبِ أَنَا كَاشِفُ الْكُرُبَاتِ أَنَا صَاحِبُ الْمُعْجِزَاتِ

أَنَا غِيَاثُ الضَّنْكِ أَنَا سَرِيعُ الْفَلَكِ أَنَا مُوضِحُ الْقَضَايَا أَنَا مُسْتَوْدَعُ

الرَّضَايَا أَنَا حَقِيقَةُ الْأَدْيَانِ أَنَا عَيْنُ الْأَعْيَانِ أَنَا مِنْحَةُ الْمَانِحِ

أَنَا صَلَاحُ الصَّالِحِ أَنَا نُورُ الْعَارِفِ أَنَا مَعَارِفُ الْعَوَارِفِ أَنَا

كَاشِفُ الرَّدَى أَنَا بَعِيدُ الْمَدَى أَنَا مُجَلِّلُ الْمُشْكِلَاتِ أَنَا مُزِيلُ

الشُّبُهَاتِ أَنَا عِصْمَةُ الْغَوَامِضِ أَنَا لَحْظُ اللَّوَاحِظِ أَنَا أُوَامُ الْغَلِيلِ

أنا أول الأسباط أنا جواز الصراط أنا صواب الخلاف أنا رجال
الأعراف أنا صحيفة المؤمن أنا خير المهيمن أنا مجد الأنجاب
أنا جدول الحساب أنا لواء اللواكز أنا أمن المفاوز أنا مبدع
البسالة أنا خليفة الرسالة أنا موهوب النصا أنا التمر القصا أنا
صفا الصفاء أنا كفو الوفا أنا إرث الوارث أنا نفث النافث أنا
إمام مبين أنا الدرع الحصين أنا موضح الحقيقة أنا حافظ الطريقة
أنا واضع الشريعة أنا مظنة الوديعة أنا بشارة البشير أنا ابن
عم النذير أنا الشفيع في المحشر أنا الصادع بالحق أنا الناطق
بالصدق أنا مبطل الأبطال أنا مذل الأقيال أنا الضارب بذي
الفقار أنا المنتقم من الكفار أنا مجد الفتن أنا مخمد الفتن
فعندها صاح سويد بن نوفل الهلالي عليه اللعنة صيحة عظيمة جلت
منها القلوب واقشعرت منها الأجساد ومن نازله نزلت به فهلك في ساعته

قال حمدا مؤبدا وشكرا سرمدا لخالق الامم
وبارئ النسم وجعل يكرر ذلك مرارا فقام اليه المقداد بن الاسود
الكندي وقال يا مولاي اقسمت عليك بالهيكل العاصم وبنور ابي
القاسم الا اتممت لنا باقي كلامك الذي انتهيت بنا اليه فقال عليه السلام
بعد حمد الله الجبار والصلوة على النبي المختار ما انبت القطار و
سنى المنار وحرب الاقطار ونفث القلم وعددت الامم
وسنى الادم وخلق الخلايق ورشق الراشق ووقب الواقب
وبرق البارق وحققت الظنون وفتن المفتون وذهب المنون
وعن الشجون بما غدا يكون الا ان في المقادير من القرآن سيحيط
الزوراء من بني قنطورا باشرار واي اشرار وكفار وقد سلبت الرحمة
عنهم وكلهم الامل الى سطوتهم فيقتلون الايكة ويذبحون الا
بناء ويستحيون النساء ويطلبون شذاذ بني آدم ليلحقوا معهم في الغنايم

واستضعف فتيتهم الاسلام وتحرق نارهم الشام فاها لحلب بعد
حصارهم وآها لخرابها بعد دمارهم وسترد الغناء في دمائهم و
يساق سباياهم فلا يجدون لهم عصاما يأمرون الجارية المارقين ويحل
بقرية فارقين وسيهدمون حصون الشامات ويظهرون بلادها
الآفات فلم يسلم الا دمشق ونواحيها وبراء الدماء بمشارقها واعاليها
ثم يدخلون سرا بعلبك بالامان وتحل البلية في نواحي لبنان فكم من
قتيل بقطور الاغوار وكم من اسير ذليل من قرى الطار فهنالك
تنمع الاعوال وتصعب الاهوال فاذا لا تطول بهم المدة حتى تخلق
يخلق في امرهم الجدة فاذا اتاهم الحسين بن آل اوجز وبث عليهم
التعدد الاظهر وهو رابع العلوج المستتر كنيته المظفر ونوائب
القدر بجيش بكلمة الطمع ويلهبه الهلع فيسوقهم سوق الهجان
ويمكث شياطينهم بارض كنعان ويقتل جيوشهم القفقف ويحل

...كهم الثلث فيلي منهم عقب الشتات من تلك النجابات الى الفرات فيشير
...الوقعة الثانية اذا الاماس وهي الفاصلة المهولة قبل المعاص بعد
...الاسلام الكثرة فهنالك تحل بهم الكثرة فيقصدون الجزيرة و
...بها ويجرون بعد عودهم الحدباء ثم يظهر الجرى الحالك من البصرة
...في نزدمة من بني عمرو يتقدمهم الى الشام وهو مندهش فيتابعه على الخديعة
...الاعش ثم يصحبه بالجيش العموم الى عرصته في اسرع ما يسلمه بعد
...بتنه فيروم الجرى الى العراق ليبتل غليله من الاشراق فيدركه
...الهلاك بالانبار قبل مرامه ويغبط على اهلها السقام من فضول سقامه
...ويستنظر العيون الى الغلام الاسمر الدعاب حين تجنح به جنوح الارتياب
...نب الحاكم ويستحوذ بالعلائم بعد الفة العرب وارسال حيث الطلب
...مدارة الديار من بين صحارى الانبار وكاني اشاهد الاعش وقد
...ادبر واطال محنته ليلة النهود بعد اختلاف ارباب الوعود وذلك

وامض لكل يوم عمله فان لكل يوم ما فيه واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله افضل تلك المواقيت واجزل تلك الاقسام وان كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية وسلمت منها الرعية وليكن في خاصة ما تخلص لله به دينك اقامة فرايضه التي هي له خاصة فاعط الله من بدنك في ليلك ونهارك

خلف موافق المقصود بالكتاب لبثوبها القدد وبوابيها الهدد فيابشراهن

بلية في برهة وامانية بزهو فملك بوخيم عطاسه فيفحمه نفاسه بشغله

شدة وآفة وذلك عقيب الاتصالات الظواهر اخر القران العاشر اذا

هام بنو قطور الهيام وجمعهم في المرة الثالثة شهر الصيام فاذا اتاهم

على الشوامس وهو ابو الفوارس فظهر ما بينهم الخابس انتقل ملك الهند من

بيت الى بيت وقال للبيت في حيوته الا ليت وقل امر الدولة وشمل اهل

الجورات الذلة ولعبت السيوف في تجرة وساحت الدماء في اقاليم عمرة

واختلف على الملك الجيوش وصال عليهم بجوزة الشموس ووجبت النار

الوجلة واشتدت الحروب بين الزنجة وواقف المكدا الصعوبة

وخربت طرق التوبة ولبس البرالمس ملك اندلس ودهش العرب النار

واقتتل اهل مراكش ووقعت الوقايع في النجاف وسارت الطلايع للسراف

وعصفت بالسفن الرياح واشرعت بالجزاير الرماح وظهرت الزجاج

ووف ما تقربت به الى الله من ذلك كاملا غير مثلوم ولا منقوص بالغا من بدنك ما بلغ واذا قمت في صلوتك للناس فلا تكونن منفرا ولا مضيعا فان في الناس من به العلة وله الحاجة وقد سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين وجهني الى اليمن كيف اصلي بهم فقال صل بهم كصلوة اضعفهم

لدين وملك رب قسطنطينية وهدم سواحل الروم البرح وصال

على اباطيل الترح واشتدت الفتن في خراسان وكان الظفر لارال

جيال وافترق بنو قنطورا على الاختلاف والبهم الوجل الى المصاف امتحق

ن الزحف اكثرهم وانكشف الانام على مضرهم وخسفت المدينة

ونا وخربت وكثرت الزلازل بالسنوات وطالت باقاليم الجاورة المثا

وهم العلج بين الرياس وتلاهم عليهم بارض فارس وتلهب الضرام بالمشرق

وحاذر كل الحذر من المشفق اذا ظهرت بخراسان الزلازل ونزلت

بها من النوازل فرجفت الاراجيف بالعراق وتاجم الكفر عند العناق

ند نشام الخلاف وحجب عن اهل الانصاف وصال دحداح النواحل

ر نفور واشتهر بمصر الكذب ووقع بين اهلها الكرب والحرب

ف نفرت العساكر على العلج وكثر بينهما الشج وتمادت المنيات بالحجاز

وحيف باهل الحرم من الكراز واختلف العساكر واهل اليمن على الملك

وبجانبهم اناس الى الفلك وتار التلاطم والحرب وازعج هجر العرب

وتاجج كرب الجزائر وملا نواحي البر ووقع الحلف ما بين عساكر الروم

وشاع ما كان مكتوم وارتحل افاضل من العالم وولى الاسافل الظالم

وغلب على الناس الفجور وملكتهم بقية الغرور واتمر باللص الاثم وتنبذهم

العالم ومنع اصحاب الحقيقة الحقوق واصاب لبعضهم البروق فاذا اقبل

القران الحادي عشر فانا لله وانا اليه راجعون عم البلاء وقل الرجاء

ومنع الدعاء ونزل البلاء وعدم الدواء وضاق دين الاسلام وهلك

علج بالشام فاذا قام العلج الاصهب وعسر عليه القلب لم يلبث حتى يقتل

ويطلب بدمه الاكحل فهنالك يرد الملك الى الترك ويقتل التابع من

الترك وتفترق في البلد الاعراب وتقطع المسالك والاسباب

ويجدب القطر وينعر الثغر ويلج الهالع ويحل البليات بارض بابل وتشتد

الفتن وتفترش الجن ويكدر الصفا ويدحض الخود وترجف من البوس

الحاجات الى الدنيا ... مؤونته فيه عليك من نكاية ... ان للوالي خاصة وبطانة فيهم استئثار وتطاول وقلة انصاف في معاملة فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال ولا تقطعن لاحد من حاشيتك وحامتك قطيعة ولا يطمعن منك في اعتقاد عقدة تضر بمن يليها من الناس في شرب او عمل مشترك يحملون مؤونته على غيرهم فيكون مهنا ذلك لهم دونك وعيبه عليك في الدنيا والآخرة والزم الحق من لزمه من القريب والبعيد وكن في ذلك صابرا محتسبا واقعا ذلك من قرابتك وخاصتك حيث وقع وابتغ عاقبته بما يثقل عليك منه فان مغبة ذلك محمودة وان

...قايم ونظلم بالنفاق الاظاليم ويملك الخير القهر وتنشر راية

...نفر ويشمل الناس البلاء ويحل بالشام الغلاء وتكثر الوقايع في الافاق

ويقوم الحرب على ساق ويذعن لخرابها الاعمال وتاذن بعمارتها الجبال

...يامن قتله الوكور لابي المكارم الحبيب المستغني ثم يقتل بالعمد

...ينب مولد ابن سند ثم خاتم الاربعين وهو عبد الله المكين فلم يلبث

حتى يدرك بجيش يقدمه لنزلك وفيه سعيد فيقتله ويدمغ المهارب

...بعده ويهدم الجوامع واعلامها بكثكث الزها واعضانها ويتصغر

...ذكر ويبيد العشاير ويرفع الفاجر ويضع الاخيار ويستعبد

...امائم ويهلك الناسك ويحتفل بالاراذل وينذ الافاضل ويذهب

...بنوازل ويحرق المصاحف ويثير الشقاق ويجالس الفساق فلن

...بعد النفه ولن يصيب النفلة حتى يدركها غلبسة بن حرب في ذلك

...مام حتى يثب من الشام ومعه جهينة بن وهب المتفرد بنجارة المهذب

بخروجه من جزيرة القشير ومعه شياطين الغير فيقتل احدهما سعيد
ويتاثر ابنتها وليدها ثم يروم قصد الحجاز وقتل بيدهم بيوتات الاحرار
فاها للكوفة وجامعها واها لذوى الحقايق واها للمستضعفين في المضاجع
واين المفرد عند ظهور العلج شلع بن المنيل الكالح الزنج بجيش لا يرام
عديدهم ولا يحصى سليبهم ولا يفدى جريحهم ولا ينصر اسيرهم ومعهم
الكركدن والفيل يبطشون الظهور ويفزعون الثغور ويحمون
الحديد ويمحون الصعيد وسيحيط ببلاد الارام في احد اشهر الحرام اشد
العذاب من بنى حام فكم من دم يراق بارض العلاجم واسير [illegible] ومع الغنائم
حتى يقال اردى بمصر الفساد وافترست الضبع الاساد فيا لله من تلك
الافات والتجلب بالبليات واخصب الربع الماحل حتى يضيم الناحل
فهنالك يأمر العلج الكنكر ان يخرب بيت المقدس فاذا اذعن لواء
اوامره وسار بعساكره اهالهم الرمال بالرملة وشملهم الثمال بالذل

وتثبت ارائهم من نقض الوفاء بالعهود وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب الغدر فلا تغدرن بذمتك ولا تخيسن بعهدك ولا تختلن عدوك فانه لا يجترئ على الله الا جاهل شقى وقد جعل الله عهده وذمته امنا افضاه بين العباد برحمته وحريما يسكنون الى منعته ويستفيضون

الى جواره فلا ادغال ولا مدالسة ولا خداع فيه ولا تعقد عقدا تجوز فيه العلل ولا تعولن على لحن القول بعد التاكيد والتوثقة ولا يدعونك ضيق امر لزمك فيه عهد الله الى طلب انفساخه بغير الحق فان صبرك على ضيق امر ترجو انفراجه وفضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته وان تحيط بك من الله فيه طلبة لا تستقيل

يهلكون عن آخرهم هلعا فيدرك ثارهم طمعا فيا لله من تلك الايام
ونوائبها ذلك العام يدهق المذكور بالعام المظلم المقهر و
فهنالك هوله في تسعة اشهر الا اليمنع البرجانية والبحر راكبة وينكر
الاخ اخاه ويعق الولد اباه وتذمم النساء بعولتهن ويستحسن
الامهات نجورهن ويميل الفقهاء على الكذب فيميل الى الريب
فهنالك ينكشف من الحجب الغطاء وتطلع الشمس من المغرب فهنالك
ينادي مناد من السماء اظهر يا ولي الله الى الاحياء ويسمعه اهل
المشرق والمغرب فيظهر قائمنا المتغيب يتلألأ نوره يقدمه الروح الامين
بيده الكتاب المستبين ثم مواريث النبيين والشهداء الصالحين
امامهم عيسى بن مريم فيبايعونه في البيت الحرام ويجمع الله له اصحابه
يتفقون على بيعته تأتيهم الملائكة ولواء الاطراف في ليلة
وان كان في مفاوز الاتراف فتحول وجهه شطر المسجد الحرام

الأطهار فإن ذلك من أوفق ... الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من إحسان المحسن وإياك والمن على رعيتك بإحسانك أو التزيد فيما كان من فعالك أو أن تعدهم فتتبع موعودك بخلفك فإن المن يبطل الإحسان والتزيد يذهب بنور الحق والخلف يوجب المقت عند الله والناس قال الله سبحانه كبر مقتا عند الله أن

وَيُلين لِلنَّاسِ الأُمُورَ العِظَام وَيُخبِرُ عَنِ الذَّاتِ وَيُبَرهِنُ عَنِ الصِّفَاتِ ثُمَّ

يُوَلِّي بِمَكَّةَ جَابِرَ بْنَ الأَصْلَحِ يَقْبَلُهُ العَوَامُّ بِالأَبْطَحِ فَيَرْجِعُ مِنَ الغَيَامِ وَيَقْتُلُ

المُشْرِكِينَ فِي الحَرَمِ ثُمَّ يُوَلِّي رِمَاعَ بْنَ مُصْعَبٍ وَيَقْصِدُ المَسِيرَ نَحْوَ يَثْرِبَ

فَيَقْعُدُ ابْنُ عَمَّارٍ مَعَ جُيُوشِهِ وَرَايَتِهِ وَيُقَلِّدُ أَصْفَى أَصْحَابِهِ مَقَالِيدَ وِلَا

وَيُوَلِّي شَنَانَةَ ابْنَ وَافِرٍ وَالحُسَيْنَ بْنَ ثُمَيْلَةَ وَغَيْلَانَ بْنَ أَحْمَدَ وَسَلَامَةَ

بْنَ زَيْدٍ أَعْمَالَ الحِجَازِ وَأَرْضَ نَجْدٍ وَهُمْ مِنْ مَدِينَةٍ وَيُوَلِّي حَبِيبَ ابْنَ تَغْلِبَ

وَعَمَارَةَ بْنَ قَاسِمٍ وَخَلِيلَ بْنَ أَحْمَدَ وَعَبْدَ اللهِ بْنَ نَصْرٍ وَجَابِرَ بْنَ فَلَاحٍ

أَقَالِيمَ اليَمَنِ وَالدَّكَاحِلِ وَهُمْ مِنْ أَعْرَابِ العِرَاقِ وَيُوَلِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَاصِمٍ

وَجَعْفَرَ بْنَ مَطْلُوبٍ وَحَمْزَةَ بْنَ صَفْوَانَ وَرَايِدَ بْنَ عَقِيلٍ وَمَسْعُودَ بْنَ

مَنْصُورٍ وَأَحْمَدَ بْنَ حَسَّانَ أَعْمَالَ البَحْرِ وَسَوَاحِلَهَا وَعُمَانَ وَجَزَائِرَهَا وَهُمْ

مِنْ جَزَائِرِهِمْ وَيُوَلِّي رَاشِدَ بْنَ رَشِيدٍ وَخُزَيْمَةَ بْنَ عَوَّامٍ وَهِلَالَ بْنَ هَمَّامٍ

وَعَبْدَ الوَاحِدِ بْنَ يَحْيَى وَالفَضْلَ بْنَ رِضْوَانَ وَالصَّلَاحَ بْنَ جَعْفَرٍ وَالحُسَيْنَ

تقولوا ما لا تفعلون وإياك والعجلة بالأمور قبل أوانها أو التسقط فيها عند إمكانها أو اللجاجة فيها إذا تنكرت أو الوهن عنها إذا استوضحت فضع كل أمر موضعه وأوقع كل عمل موقعه وإياك والاستئثار بما الناس فيه أسوة والتغابي عما تعنى به مما قد وضح للعيون

لمالك الحبشة وجزائر الكراديس وهم من مشارق العراق ويولي احمد بن

ممالک حبشه و جزیره های کرادیس و ایشان از طرفهای شهرهای عراق هستند و والی سازد احمد بن

سعيد وطاهر بن يحيى واسمعيل بن جعفر ويعقوب بن مشرف وغيلان

سعید و طاهر بن یحیی و اسمعیل بن جعفر و یعقوب بن شرف و غیلان

بن الحسين وموسى بن الحارث بحرين واقاليم الموافق وهم من الكوفة ويولي

بن حسین و موسی بن حارث بکار بحرین و قسمتهای موافق و ایشان از کوفه باشند و والی کند

ابراهيم بن عطا والحسين بن علاقب واحمد بن موسى وموسى بن رميح ويمين

ابراهیم بن عطا و حسین بن علاقب و احمد بن موسی و موسی بن رمیح و یمین

بن سالم ويحيى بن علوان وسلمان بن قيس مصادر الخذلان واعمال

بن سالم و یحیی بن علوان و سلمان بن قیس بکار بر مصادر خذلان و عملهای

الذلوقة وهم من ارض يونان ويولي طالب المعالي وعبد العزيز وبهلر

ذلوقه و ایشان از زمین یونان باشند و والی سازد طالب معالی را و عبد العزیز و بهلر

بن مزد وهشام بن خولان وعمر بن شهاب وحيان بن اعين وصبيح بن مسلم

بن مزد و هشام پسر خولان و عمر بن شهاب و حیان بن اعین و صبیح بن مسلم

وبلاد الادنى وجزائر الكتايب وهم من نواحي شيراز ويولي احمد بن سعدان

و بلاد ادنی و جزیره های کتایب و ایشان از نواحی شیراز باشند و والی سازد احمد بن سعدان

ويوسف بن احمد بن حاتم وعلي بن المفضل ويزيد بن نصر والجراد بن ابي

و یوسف بن احمد بن حاتم و علی پسر مفضل و یزید بن نصر و جراد بن ابو

بملا وكريم بن ليث وحامد ابن منصور اقاليم الحي وجزائر الرسلات

بملا و کریم بن لیث و حامد بن منصور را قسمتهای حی و جزیره های رسلات

بلاد فارس ويولي العماد بن حارث ومحمد بن عطاف وجمعة

بلاد فارس و والی سازد عماد بن حارث و محمد بن عطاف و جمعه

بن سعيد وهلال بن ذوابة وعمرو بن الاسعد جزائر مليان واعمال العمار

بن سعید و هلال بن ذوابه و عمرو بن اسعد را بجزیره های ملیان و عملهای عمار

املك حمية انفك وسطوة يدك وغرب لسانك واحترس من كل ذلك بكف البادرة وتأخير السطوة حتى يسكن غضبك فتملك الاختيار ولن تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد الى ربك

عليك ان تتذكر ما مضى لمن تقدمك من حكومة عادلة او سنة فاضلة او اثر عن نبينا صلى الله عليه واله وسلم او فريضة في كتاب الله فتقتدي بما شاهدت مما عملنا به فيها وتجتهد لنفسك في اتباع ما عهدت اليك في عهدي هذا واستوثقت به من الحجة لنفسي عليك لكيلا تكون لك علة

وهم من عرى العراق الاعلى ويولى الحسن بن هشام والحسين عامر وعلي

بن الرضوان وسماحة بن نجيح الشام الادنى وهم من مشارق البان ويولى

حبش بن احمد ومحمد بن صالح وعزيز بن يحيى والفضل بن اسمعيل الشام الاقصى

والسواحل من قرى الشام الاوسط ويولى محمد بن ابي الفضل وتميم بن حمزة و

المرتضى ابن عماد وعلي بن طاهر واحمد بن شعبان باقاليم المصر والجزاير النوبة

وهم من ارض المصر ويولى الحسين بن فاخر ومنصور بن جابر ومنصور بن

خليل وحمزة بن حريم وعطاء الله بن حيا وواهب بن جبار ووهب بن نصر

وجعفر بن وثاب ومحمد بن عيسى ثغور وسايط النوبة واعمال الكوفة وهم

من بلاد الحلوان ويولى احمد بن سلام وغيث بن جليل وابرهيم بن سلمان

وعلي بن يوسف اعمال نواحي جابلقا وسواحلها واعمال المفاوز وهم من

الازدار ويولى وثاب بن حبيب وموسى بن نعمان وعباس بن محفوظ

ومحمد بن حسان والحسين بن شعبان جزاير الاندلس وافريقية وهم من

وَالِي الْمَوْصِل وَيُوَلِّي يَحْيَى بْن حَامِد وَبَنْهَان بْن عُبَيْد وَعَلِيّ بْن مَحْمُود

وَسُلَيْمَان ابْن عَلِيّ وَاَحْمَد بْن سَامِر وَعَلِيّ بْن تَرْخَان نَوَاحِي الْمَرَاكِش وَثُغُور

الْمَاعِد وَمُرُوجَة النَّخِيل وَهُمْ مِنْ اَرْضِ خُرَاسَان وَيُوَلِّي دَاوُد بْن

عُمَر وَيَعِيش بْن اَحْمَد وَاَبِي طَالِب بْن اِسْمٰعِيل وَاِبْرٰهِيم بْن سَهْل دِيَار بَكْر

وَثُغُور الرُّوم وَهُمْ مِنْ نَصِيبِين وَفَارِقِين وَيُوَلِّي هَمَّام بْن جَرِير وَشَعْبَان

بْن ... وَبُهْلُول بْن نَافِع وَحَمْزَة بْن جَعْد اَقَالِيم الرُّوم وَسَوَاحِلهَا وَهُمْ مِنْ فَارِس

وَيُوَلِّي عَلْقَمَة بْن اِبْرٰهِيم وَعِمْرَان بْن شِيث وَالْفَتْح بْن مُعَلَّا وَسِنْدِس بْن الْمُبَارَك

... بْن الْوَفَا وَمَطْعُون بْن عَبْدِ اللّٰه بْن فَارِق قُسْطَنْطِينِيَّة وَسَوَاحِل الْقِفَار

وَهُمْ مِنْ اِصْفَهَان وَيُوَلِّي اَخَوَيْن مُحَمَّد وَاَحْمَد بْن مَيْمُون الْعِرَاق الْاَيْمَن وَهُمْ

مِنْ ... وَيُوَلِّي عُرْوَة بْن مَطْلُوب وَاِبْرٰهِيم بْن مَعْرُوف الْعِرَاق الْاَيْمَن

وَهُمْ مِنْ اَهْوَاز وَيُوَلِّي سَعِيد بْن نَصَّار وَنِزَار بْن سَلْمَان وَمَعْد بْن كَامِل

بِلَاد فَارِس وَسَوَاحِلهَا هُرْمُز وَهُمْ مِنْ هَمَدَان وَيُوَلِّي عَلِيّ بْن عِيسَى عَطَّاف

وَالحُسَين بن فضال عراق الرّي وَهُم من تم وَيولي نصير بن احمد وميار

بن نغنيل وطايع بن مسعود اعمال الموصل وصادر الارض وهم من قرى

فرهان ويولي الامجد بن عبد الله وسلام بن ابي تراب ومحمد بن حامد

وسفيان بن عمران والضحاك بن عبد الجبار والمنيع بن المكرم بلاد خراسان

واعمال النهرين وهم من مازندران ويولي المفسدين ارقم وعون بن الضحاك

ويحيى بن مرجم واسمعيل بن مظلوم وعبد الرحمن بن محمد وكثار بن موسى

جبال الكرخ واقاليم اللان والروس وهم من بخارا ويولي عبد الله بن

حاتم وبركة بن الاصيل وابي جعفر ابن الزرارة وهرون بن سلطان

وثامر بن معلا المالق ونواحي جين والصحارى وهم من مرو ويولي

وهبان بن صالح وعمارة بن حازم وعطاف بن صفوان والبطال بن حمدون

وعبد الرزاق بن غنام وحامد بن عبالة ويوسف ابن داود والعبا

بن ابي الحسن اقاليم الديلم والقيام وثغور الشاشق والغياون وهم من

سمرقند ويولى مطاع بن حابس ومحمود بن قدامة وعلى بن نفيس

واگرداند مطاع پسر حابس ومحمود بن قدامه وعلی پسر نفیس

…وسف ابن اسمعيل والفصيح بن غيث وماجد بن حبيب والفضل بن

…پسر اسمعیل وفصیح پسر غیث وماجد پسر حبیب وفضل پسر

…ـهم وغياث بن كامل وعلى بن زيد مداين الخطا وجبال الزوايق ولغمار

…وغیاث پسر کامل وعلی پسر زید شهرهای خطا وکوههای زاوق ونکارها

…بخارات وهم من قم ويولى يعقوب بن حمزة ومحمد بن مسلم وثابت

…ولایت ایشان از قم اند واگرداند یعقوب بن حمزه ومحمد بن مسلم وثابت

…بن عبد العزيز والحسين بن موهوب واحمد بن جعفر وابا اسحق بن نفيع

…عبد العزیز وحسین پسر موهوب واحمد پسر جعفر وابو اسحاق بن نفیع را

…العواديق وهم من نيشابور ويولى العباس ومريد بن قحطان ومعلا بن

…عواديق وایشان از نیشابور اند واگرداند عباس ومرید بن قحطان ومعلی بن

…وسلامة بن داود ومفرح بن مسلم ومقدس بن كامل بلاد الكلب

…وسلامه پسر داود ومفرح پسر مسلم ومقدس پسر کامل را بلادهای کلب

…نواحي الظلمات وهم من القرى ويولى نفيل بن احمد وفارس بن ابي

…نواحی ظلمات ایشان… واگرداند نفیل بن احمد وفارس پسر ابی

…عمير واسد بن راحات ويامن بن رشيد ومرضى بن فهد وعباس بن الحسن

…واسد پسر راحات ویامن پسر رشید ومرضی پسر فهد وعباس حسن

…قاسم ابن عتيق البيدر وجبالها وهم من نواحي خوارزم ويولى فضل

…وکوهساران ایشان از نواحی خوارزم شوند واگرداند فضل

…عقيل وعبد الله بن غياث ويسار بن حبيب وسعد الله بن واثق وفصيح

…وعبد الله بن غیاث ویسار بن حبیب وسعد الله پسر واثق وفصیح

…بن عفيف والمرقد بن مرزوق وسالم بن ابى الفتح وعبد الكريم بن هلال

…ومرقد پسر مرزوق وسالم بن ابو الفتح وعبد الکریم بن بلال

وَيَزِيدُ بْنُ الْقَاسِمِ وَمُوسَى بْنُ مَعْصُومٍ وَالْمُبَارَكُ بْنُ سَعِيدٍ وَعَلَاءُ بْنُ جَوَادٍ

وبزيد بن قاسم وموسى پسر معصوم ومبارك بن سعيد وعلاء بن جواد

أَقَالِيمَ الْغَزْمِينِ وَأَعْمَالَ الْغَزَاغِرِ وَهُمْ مِنَ الْجِبَالِ وَيُوَلِّي مُحَمَّدَ بْنَ قَوَامٍ وَجَعْفَرَ بْنَ

عَبْدِ الْحَمِيدِ وَعَلِيَّ بْنَ ثَابِتٍ وَعَطَاءَ اللهِ بْنَ أَحْمَدَ وَعَبْدَ اللهِ بْنَ هَاشِمٍ وَإِبْرٰهِيمَ

عبد الحميد وعلى بن ثابت وعطا الله پسر احمد وعبد الله پسر هاشم وابرهيم

بْنَ شَرِيفٍ وَنَاصِرَ بْنَ سَلْمَانَ وَيَحْيَى بْنَ دَاوُدَ وَعَلِيَّ بْنَ أَبِي الْحُسَيْنِ أَقَالِيمَ

بن شريف وناصر پسر سلمان ويحيى بن داود وعلى بن ابى الحسين

الْمَعَابِدِ وَجِبَالَ الْمَلَامِسِ وَهُمْ مِنْ قُرَى الْعَجَمِ يَخْتَارُ الْأَكَابِرَ مِنَ السَّادَاتِ

الْأَعْمَالِ الْعَارِفِينَ لِإِقَامَةِ الدَّعَائِمِ مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا وَهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي

الْفَضْلِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي الْغَابِرِ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَدَاوُدُ بْنُ الْمُرْتَضَى وَإِسْمٰعِيلُ

بْنُ حَنِيفَةَ وَيُوسُفُ بْنُ حَمْزَةَ وَعَقِيلُ بْنُ حَمْزَةَ وَعَقِيلُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَابِرُ بْنُ الْمُصَا

وَيُوَلِّيهِمْ صَابَرْصَا وَأَقَالِيمَ الْمَشْرِقِ وَيَأْمُرُهُمْ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَمُرَاعَاتِ

الْعُهُودِ ثُمَّ يَخْتَارُ رَجُلًا كَرِيمًا أَحْرَزَ أَتْقِيَاءَ أَبْرَارًا وَهُمْ مَعْصُومُ بْنُ

عَلِيٍّ وَطَالِبُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَإِدْرِيسُ وَإِبْرٰهِيمُ بْنُ مُسْلِمٍ وَحَمْزَةُ بْنُ تَمَّامٍ وَعَلِيُّ بْنُ

على وطالب بن محمد وادريس وابرهيم بن مسلم وحمزه پسر تمام وعلى بن

الْحُسَيْنِ وَنِزَارُ بْنُ حَسَنٍ وَالْأَشْرَفُ بْنُ قَاسِمٍ وَمَنْصُورُ بْنُ نَقِيٍّ وَعَبْدُ الْكَرِيمِ

حسين ونزار بن حسن واشرف پسر قاسم ومنصور پسر نقى وعبد الكريم

وكان بدء أمرنا أنا التقينا والقوم من أهل الشام والظاهر أن ربنا واحد ونبينا واحد ودعوتنا في الإسلام واحدة لا نستزيدهم في الإيمان بالله والتصديق برسوله صلى الله عليه وآله وسلم ولا يستزيدوننا الأمر واحد إلا ما اختلفنا فيه من دم عثمن ونحن منه براء فقلنا تعالوا نداوي ما لا يدرك اليوم بإطفاء النائرة وتسكين العامة

ن زنبل واسحاق بن المؤيد وبواب بن احمد ويوليهم جابرقا وبلاد المغرب

ويأمرهم بما امر به اصحابهم ثم يختار اثنى عشر رجلا وهم طاهر بن ابى

ومعاذ بن الكامل ومحمد بن الماجد والرى بن اسمعيل وظهير بن

واحمد بن الفضل والكركس بن الحسين ويوليهم الشمال واعمال الروم

ويأمرهم بما امر به من تقدمهم من الصديقين ثم يختار اثنى عشر رجلا

من الغيوب وهم اسمعيل بن ابرهيم ومحمد بن ابى القسم ويوسف بن يعقوب

وزبن موسى والحسين بن محمد وعلى بن ابى طالب وعقيل بن منصور

وعبد القادر بن سعيد وسعد الله بن سعيد وسليمن بن مرزوق وعبد

حمن بن عبد المقتدر ومحمد بن عبد الكريم ويوليهم جهة الجنوب

ويأمرهم بما امر به من تقدمهم ثم بعد ذلك يقيم الرايات

معجزات ويسير نحو الكوفة وينزل على سرير النبى سليمان عليه السلم

على رأسه ويختم بخاتمه الاعظم فيه بيمينه وعصا موسى

وجليسه روح الامين وعيسى بن مريم عليهما السلم متحجا ببرد النبي صلى الله

عليه وآله متقلدا بذي الفقار ووجهه كدايرة القمر في ليالي كماله

يخرج من بين ثناياه نور كالبرق الساطع على رأسه تاج من نور ان يقل

للشيء كن فيكون بقدرة الله تعالى ويبرئ الاكمه والابرص ويحيي

الموتى ويميت الاحياء وتسفر الارض له عن كنوزها وله حكمة آدم ووفاء

ابرهيم وحسن يوسف وملاحة محمد صلى الله عليه وجبرئيل عن يمينه و

ميكائيل عن شماله واسرافيل من ورائه والغمام من فوق رأسه والنصر من

بين يديه والعدل تحت اقدامه ويظهر للناس كتابا جديدا وهو على

الكافرين صعب شديد يدعو الناس الى امر من اقر به هدى ومن انكره غوى

فالويل كل الويل لمن انكره رؤف بالمؤمنين شديد الانتقام على

الكافرين ويستدعي الى بين يديه كبار اليهود واحبارهم ورؤساء دين

النصارى وعلماءهم ويحضر التورية والانجيل والزبور والفرقان ويجاد

عن كل كتاب بمفرده ويطلب منهم تأويلهم ويعرفهم بتبديله ويحكم بينهم

كما أمر الله ورسوله ثم يرجع بعد ذلك إلى هذه الأمة شديد الخلاف

قليلة الايتلاف ويشد على اليه من ساير البلاد الذين ظنوا علماء الدين

وفقهاء اليقين والحكماء والمنجمين والمتفلسفين والأطباء الضالين و

شيعة المدعين فيحكم بينهم بالحق فيما كانوا فيه يختلفون ويتلو

عليهم وما ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون فيتضح للناس الحق ويتجلى

الصدق وينكشف المستور ويحصل ما في الصدور ويعلم الدار والمصير

ويظهر الحكمة الالهية بعد خفائها ويشرق الشريعة المختار بعد ظلمائها

ويظهر تاويل التنزيل كما اراد الأول القديم يهدي الى صراط مستقيم

ويكشف الغطاء ويعين الأسماء ويشيل القياس ويخمد نار الخناس و

يقرض دولة الباطل ويعطل العاطل ويفرق بين الفاضل والمفضول

ويعرف للناس القاتل والمقتول ويترجم عن الذبيح ويصنع الصحيح ويحكم

عن ظلمهم وكفوا أيديهم عن مضادتهم والتعرض فيما استثناه منهم وأما ... بين الطعن والعيش ... بما لكم ... وما على ...

من أمرهم ولا تطيعون ... إن شاء الله

إلى كميل بن زياد النخعي وهو عامله على هيت

أما بعد فإن تضييع المرء ما ولي وتكلفه ما كفي لعجز حاضر ورأي متبر وان تعاطيك الغارة على أهل قرقيسيا وتعطيلك مسالحك التي وليناك ليس لها من يمنعها ولا يرد الجيش عنها لرأي شعاع فقد صرت جسرا لمن أراد الغارة من أعدائك على أوليائك غير شديد المنكب ولا مهيب الجانب

عن المسموم و ينبه النادم و يظهر اليه المصون و يفتضح الجون و ينتقم

من اهل الفتوى بما لا يعلمون فتعساً لهم و لاتباعهم أوكان الدين ناقصاً

فتمّوه ام كان به عوج فقوّموه ام الناس همّوا بالخلاف فاطاعوه ام

امرهم بالصواب فعصوه ام هم المختار في ما اوحي اليه فذكروه ام الدين

لم يكمل على عهده فكملوه صلى الله عليه و آله و سلم و تمّموه ام جاء نبي بعده

فاتبعوه ام القوم كانوا صوامت على عهده فلما نحبه صلى الله عليه و آله و سلم

قاموا و تصاغروا بما كان عندهم فهيهات قايم الله لم يتق امراً مبهماً و لا

مفصلاً الا واضحه و بيّنه حتى لا تكون فتنة للذين آمنوا انما يتذكر

اولوا الالباب فكم من ولي يجحدوه و كم من وصي منعوه و حق انكروه

و مؤمن شردوه و كم من حديث باطل عن الرسول و اهل بيته نقلوه

و كم من قبيح و جر عن رايهم تاولوه و كم من آية و معجزة اجراه الله تعالى

عن يدي انكروه و صدفوا عن سماعها و وضعوها و سنقف و يقفون

الى اهل مصر مع مالك الاشتر لما ولاه اما بعد فان الله سبحانه بعث محمداً نذيراً للعالمين و مهيمناً على المرسلين فلما مضى عليه السلام تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يلقى في روعي و لا يخطر ببالي ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلى الله عليه و آله و سلم عن اهل بيته و لا انهم منحوه عني من بعده فما راعني الا انثيال الناس على فلان يبايعونه فامسكت يدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد صلى الله عليه و آله فخشيت ان لم انصر

وتسئل ويسئلون وسيعلم الذين كفروا اى منقلب ينقلبون طلبت

... ظنوا انى حربتى عايشة ومعوية وكانى وهم بعد قليل وهم

... ون القايل والمقول فى جنة عالية ونسوا ما قال الله تعالى وكتبنا

عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن

والسن بالسن والجروح قصاص وقوله تعالى ومن يقتل مؤمنا متعمدا

فجزاؤه جهنم خالدا فيها وكان بعد قليل ينقلون عنى انى بايعت ابا بكر

بالخلافة بعد قالوا ليتنا انا عظيما فيالله العجب وكل العجب من قوم

يزعمون ان ابن ابى طالب يطلب ما ليس له بحق ويمنى ويتداول الامر جزعا

وينهم هلعا وايم الله ان عليا لآنس بالموت من سنة الكرى بل

عند الصباح يحمد القوم السرى الا ان فى قايمنا كفاية للمستبصرين

وعبرة للمعتبرين ومحنة للمتكبرين كقوله تعالى وانذر الناس يوم ياتيهم

العذاب هو ظهور قايمنا المغيب لانه عذاب على الكافرين

وشفاء ورحمة للمؤمنين يظهر وله من العمر اربعين عاما ويمكث في

وشفا ورحمت مر مومنانرا ظاهر شود ومر اورا از عمر چهل سال باشد ودرنگ کند در

القوم ثمانين وقيل لهم سلاما سلاما وصلى الله على نبيه محمد وآله

قوم هشتاد سال وگفته شود مر ایشانرا سلام سلام وصلوات خدا بر پیغمبر او محمد وآل او

اجمعين الطيبين الطاهرين

همشان که پاکان وپاکیزگانند

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

بنام خدای بخشنده مهربان

قال الاستاد العالم المحقق ابو الفتح البستي رحمة الله عليه رحمة واسعة

زيادة المرء في دنياه نقصان | وربحه غير محض الخير خسران

هر کمالی کز دنیاست مر نقصان ببهت | سود کان محض نکو نیست زیانیست

وكل وجدان حظ لا ثبات له | فان معناه في التحقيق فقدان

تو هر آنچه بهره که پایداریش نبود | کم شمر در معنی که حقیقت آنست

يا عامرا لخراب الدهر مجتهدا | تالله هل لخراب العمر عمران

ای که خانه ویران تو بصد جهد آباد | خانه عمر عمارت کن کو ویرانیست

من عبد الله علی امیر المؤمنین الی عبد الله بن قیس اما بعد فقد بلغنی عنک قول هو لک وعلیک فاذا قدم رسولی علیک فارفع ذیلک واشدد مئزرک واخرج من جحرک واندب من معک فان حققت فانفذ وان تفشلت فابعد

یا حریصاً علی الاموال تجمعها — أنسیت أن سرور المال احزان

[illegible] — [illegible] که سرور زر و سیم احزان است

دع الفؤاد عن الدنیا و زخرفها — فصفوها کدر والوصل هجران

ای دل از دنیا بگسل و زر و سیمش زیرا که — روشنش تیره میباشد [illegible] هجران است

وارع سمعک امثالاً افصلها — کما یفصل یاقوت ومرجان

گوش کن [illegible] — همچو یاقوت که [illegible] مرجان است

احسن الی الناس تستعبد قلوبهم — فطال ما استعبد الانسان احسان

نیکوئی کن [illegible] — [illegible] لطف و کرم [illegible] است

یا خادم الجسم کم تسعی بخدمته — اتطلب الربح فیما فیه خسران

[illegible] — طلب سود کنی از آنچه در وی خسران است

اقبل علی النفس واستکمل فضائلها — فانت بالنفس لا بالجسم انسان

[illegible] — [illegible] انسان است

وایم الله لتؤتین حیث انت ولا تترک حتی یخلط زبدک بخاثرک وذائبک بجامدک وحتی تعجل عن قعدتک وتحذر من امامک کحذرک من خلفک وما هی بالهوینی التی ترجو ولکنها الداهیة الکبری یرکب جملها ویذلل صعبها ویسهل جبلها فاعقل عقلک واملک امرک وخذ نصیبک

وَاِنْ اَسَاءَ مُسِیٌٔ فَلْيَكُنْ لَكَ فِي ۔ عُرُوضِ زَلَّتِهِ صَفْحٌ وَغُفْرَانُ

گر بدی با تو کسی کند تو بد او نباید خواست ۔ عفو نمائی از جرم کہ اوراست

وَكُنْ عَلَى الدَّهْرِ مِعْوَانًا لِذِي اَمَلٍ ۔ يَرْجُو نَدَاكَ فَاِنَّ الْحُرَّ مِعْوَانُ

وانکہ دارد بتو امید عطا در کسی ۔ مددگاری کن کہ جوانمرد معوانست

وَاشْدُدْ يَدَيْكَ بِحَبْلِ اللّٰهِ مُعْتَصِمًا ۔ فَاِنَّهُ الرُّكْنُ اِنْ خَانَتْكَ اَرْكَانُ

دست چنگ بستن زن کہ عہد خداست ۔ رکن وی است کہ اعتبار ارکانست

دست اندر رسن زن و در وی چنگ بزن ۔ در ہیچ رکنیست کہ اعتبار ۔۔۔

مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُحْمَدْ فِي عَوَاقِبِهِ ۔ وَيَكْفِهِ شَرَّ مَنْ عَزُّوا وَمَنْ هَانُوا

ہر کہ ترسید ز خدا عاقبتش محمودست ۔ باز دارد بد باز شر عزیزان ۔۔۔

مَنِ اسْتَعَانَ بِغَيْرِ اللّٰهِ فِي طَلَبٍ ۔ فَاِنَّ نَاصِرَهُ عَجْزٌ وَخِذْلَانُ

ہر کہ از غیر خدا نصرت و یاری طلبید ۔ یار او عجز و ۔۔۔ خذلانست

مَنْ كَانَ لِلْخَيْرِ مَنَّاعًا فَلَيْسَ لَهُ ۔ عَلَى الْحَقِيقَةِ اِخْوَانٌ وَاَخْدَانُ

ہر کہ از خیر بیت تحقیق او ۔ نبود ہیچکس اگرچہ کہ برادرانست

فاذا كان غني واجمع على اذا ... من الالفة والجماعة وفرق بيننا وبينهم ...

وكفر بهم النعم اذا استغنا ... منهم وما اسلم مسلم ... وبعد ان كان انف الاسلام ... كله لرسول الله صلى الله عليه ...

... والنبوة ... بعايشة ونزلت بين العرب ... وذلك امر عنه ... وفيه الملك ...

مَنْ جَادَ بِالْمَالِ مَالَ النَّاسُ قَاطِبَةً — اِلَيْهِ وَالْمَالُ لِلْاِنْسَانِ فَتَّانُ

هر که صاحب جود است جمله تا — میل دارند چو مالیست که او فتانست

مَنْ سَالَمَ النَّاسَ يَسْلَمْ مِنْ غَوَائِلِهِمْ — وَعَاشَ وَهُوَ قَرِيرُ الْعَيْنِ جَذْلَانُ

هر که بنده است خلق سست ... — چشم او روشن و عیشش خوش و او شادانست

مَنْ كَانَ لِلْعَقْلِ سُلْطَانٌ عَلَيْهِ غَدَا — وَمَا عَلَى نَفْسِهِ لِلْحِرْصِ سُلْطَانُ

هر کسی که شود بر تو ... — عقل سلطان بود و بر حرص نه سلطانست

مَنْ مَدَّ طَرْفًا بِفَرْطِ الْجَهْلِ نَحْوَ هَوًى — اَغْضَى عَلَى الْحَقِّ يَوْمًا وَهُوَ خَزْيَانُ

هر که بسته کند بهوا ... — چشم او بسته شود از حق و او خزیانست

مَنْ عَاشَرَ النَّاسَ لَاقَى مِنْهُمْ نَصَبًا — لِاَنَّ طَبْعَهُمْ بَغْيٌ وَعُدْوَانُ

هر که با خلق ... رسد ... — طبع کس شان از ستم و عدوانست

مَنْ يُفَتِّشْ عَنِ الْاِخْوَانِ يَقْلِهِمْ — فَجُلُّ اِخْوَانِ هٰذَا الدَّهْرِ خَوَّانُ

هر که بجوید ... — که بکلی همه کس خاین و با نقصانست

مَنِ استَشارَ صُرُوفَ الدَّهرِ قامَ لَهُ — عَلى حَقيقَةِ طَبعِ الدَّهرِ بُرهانُ

هرکه خلیفه کند مشورت از دهر او — طبع دهر شر بحقیقت سبب ...

مَن يَزرَعِ الشَّرَّ يَحصُدْ في عَواقِبِهِ — نَدامَةً وَلِحَصدِ الزَّرعِ إِبّانُ

هرکه او تخم بدی کشت ز عاقبت بدرود — رنجه از عاقبت آن شخص که او دوزیست

مَنِ استَنامَ إِلى الأَشرارِ نامَ وَفي — قَميصِهِ مِنهُمُ صِلٌّ وَثُعبانُ

بهر که بیاسود پیراهن او — از بدیشان همه که منه ...

كُن رَيِّقَ البِشرِ إِنَّ الحُرَّ هِمَّتُهُ — صَحيفَةٌ وَعَلَيها البِشرُ عُنوانُ

خوش روی باش که آزاده همت چو صحیفه‌ایست — که بر آن همت ... عنوان است

وَرافِقِ الرِّفقَ في كُلِّ الأُمُورِ فَلَم — يَندَمْ رَفيقٌ وَلَم يَذمُمْهُ إِنسانُ

رفق کن در همه کاری که پشیمان نشوی — هرکه او رفق کند رفق ... پشیمان نیست

وَلا يَغُرَّنْكَ حَظٌّ جَرَّهُ خُرُقٌ — فَالخُرقُ هَدمٌ وَرِفقُ المَرءِ بُنيانُ

تو بر آن بهره که از پی بدرستی منما — خرق هدم آمد و رفق است که بنیان نیست

حسن اذا كان امكان ومقدرة　　　فلن يدوم على الاحسان امكان

نکو کن اگرت قدرت امکان است　　　که همه وقت آن قدرت و آن امکان

فالروض يزدان بالانوار فاغمة　　　والحر بالعدل والاحسان يزدان

زینت ... نعت و کرم　　　زینت ... بکل ریحان

من حر وجهك لاتهتك غائلة　　　فكل حر لحر الوجه صوان

آبروی خود ... پرده خود　　　کابرو ... عالم آنست

وان لقيت عدوا فالقه ابدا　　　والوجه بالبشر والاشراق غضان

... بروی تو ...　　　که بر خصم ... پسند ...

دع التكاسل في الخيرات تطلبها　　　فليس يسعد بالخيرات كسلان

... نیست　　　نیکبخت ... خیرات ... کسلان

لا ظل للمرء يعرى من نهى وتقى　　　وان اظلته اوراق وافنان

... سایه　　　مرد که تقوی و دین و خرد ...

... سایه　　　مرد که ... از دین و خرد ...

وَالنَّاسُ أَعْوَانُ مَنْ وَالَتْهُ دَوْلَتُهُ — وَهُمْ عَلَيْهِ إِذَا عَادَتْهُ أَعْوَانُ

مردم یار کسی اند که دولت یار اوست — ولیکن چون برگشت دشمن اویند

سَحْبَانُ مِنْ غَيْرِ مَالٍ بَاقِلٌ حَصِرٌ — وَبَاقِلٌ فِي ثَرَاءِ الْمَالِ سَحْبَانُ

باقلست گر سحبان بی مال زار و بی‌زبان — و بود باقل با مال به از سحبان

لَا تُودِعِ السِّرَّ وَشَّاءً بِهِ مَذِلًا — فَمَا رَعَى غَنَمًا فِي الدَّوِّ سِرْحَانُ

راز در پیش غماز ودیعت منه — زانکه راز تست بره و راعی او سرحان نیست

لَا تَحْسَبِ النَّاسَ طَبْعًا وَاحِدًا فَلَهُمْ — غَرَائِزٌ لَسْتَ تُحْصِيهِنَّ أَلْوَانُ

تو مپندار که یک طبع بود خلق را — چو بجوئی صفت خلق بینی الوان است

مَا كُلُّ مَاءٍ كَصَدَّاءٍ لِوَارِدِهِ — نَعَمْ وَلَا كُلُّ نَبْتٍ فَهُوَ سَعْدَانُ

نیست هر آب چو صداء که خورد وارد او — هر نباتی که بود سبز نه از سعدان است

لَا تَخْدِشَنَّ بِمَطْلٍ وَجْهَ عَارِفَةٍ — فَالْبِرُّ يَخْدِشُهُ مَطْلٌ وَلَيَّانُ

تو بمطل آب رخ نیکی را مخراش — هر که او حشو کند نیکی او پنهان است

لا تستتر غير ندب حازم يقظ ‏ قد استوى فيه اسرار واعلان

للتدابير فرسان اذا ركضوا ‏ فيها ابروا كما للحرب فرسان

وللامور مواقيت مقدرة ‏ فكل امر له حد وميزان

فلا تكن عجلا في الامر تطلبه ‏ فليس يحمد قبل النضج بحران

كفى من العيش ما قد سد من عوز ‏ ففيه للحر قنيان وغنيان

وذو القناعة راض من معيشته ‏ وصاحب الحرص ان اثرى فغضبان

حُبُّ الفَتَی عَقْلُهُ خِلٌّ یُعَاشِرُهُ ... إِذَا تَحَامَاهُ إِخْوَانٌ وَخُلَّانُ

از جوانمرد چو یار اپسکوی شود ... دوستیش ره نیست که به زیان است

هُمَا رَضِیعَا لِبَانٍ حِکْمَةٌ وَتُقًی ... وَسَاکِنَا وَطَنٍ مَالٌ وَطُغْیَانُ

پدر جنس مهند هم حکمت و تقوی چون آن ... ساکن اندر وطن وابسته با طغیان است

إِذَا نَبَا بِکَرِیمٍ مَوْطِنٌ فَلَهُ ... وَرَاءَهُ فِی بَسِیطِ الأَرْضِ أَوْطَانُ

چون کریمی ز وطن رنجه شود بگذار ... آن وطن را که همه روی زمین اوطان است

یَا ظَالِمًا فَرِحًا بِالعِزِّ سَاعَدَهُ ... إِنْ کُنْتَ فِی سِنَةٍ فَالدَّهْرُ یَقْظَانُ

ای ستمکار تو در خواب و شادان به عزت ... دهر بیدار و بر حالت تو نگران است

مَا اسْتَمْرَأَ الظُّلْمَ لَوْ أَنْصَفْتَ آکِلُهُ ... وَهَلْ یَلَذُّ مَذَاقَ المَرْءِ خُطْبَانُ

نبود ظلم گوارا گر انصاف دهی ... کی دهد لذت آنچه که چون حنظلان است

یَا أَیُّهَا العَالِمُ المَرْضِیُّ سِیرَتُهُ ... أَبْشِرْ فَأَنْتَ بِغَیْرِ المَاءِ رَیَّانُ

مژده باد ترا ای عالم نکو سیرت ... تو که سیرابی ولی آب خضر خیزان است

روى عن محمد بن نسطور الرومي رضي الله عنه قال قال رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم من مشى الى خير فكانما يمشي على ارض الجنة و

يستغفر له الملائكة ويسبح اعضاؤه فان حدث له في ذلك شيء بعثر

ولدغ كان له اجر شهيد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال ابو جعفر كان في

تبوك مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسقط سوطه فرفعه

وناوله الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم مد الله تعالى في عمرك ومد بها سوطه وبه

جالسا بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو ياكل الطعام

[illegible] من القصعة فرفعه واكلته فقال النبي صلى الله عليه وآله

وَبِهٖ قَالَ اِنَّ اَقْرَبَ مَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى اِذَا نَامَ فِىْ سُجُوْدِهٖ

فَيَقُوْلُ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اُنْظُرُوْا اِلٰى عَبْدِىْ رُوْحُهٗ عِنْدِىْ وَجَسَدُهٗ فِىْ عِبَادَتِىْ

معنی حدیث متمم آنست که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آنچہ نزدیک بحضرت اللہ سبحانہ تعالیٰ حاصل شود آنست کہ

چون عبادت کند در حالیکہ بسجود بخسپد اللہ تعالیٰ جل ذکرہ خطاب فرماید

بملائکہ کہ ای ملائکہ نظر کنید بسوی من روح او نزد منست جسد او در عبادت من

وَبِهٖ قَالَ مَنْ قَرَاَ فِىْ كُلِّ يَوْمٍ اَوْ لَيْلَةٍ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ سُوْرَةَ الْاِخْلَاصِ

وَمُعَوِّذَتَيْنِ كَفَاهُ اللّٰهُ اَمْرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ معنی حدیث متمم آنست کہ

حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ہر کس ہر روز و ہر شب سہ بار سورۂ اخلاص و قل اعوذ برب الفلق

و قل اعوذ برب الناس بخواند اللہ سبحانہ و تعالیٰ تمامی امور دنیا و آخرت او را کفایت کند قَالَ الرُّوَاةُ جَاءَ رَجُلٌ

اِلَى النَّبِىِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَخْبِرْنِىْ بِعَمَلٍ اُدْخِلُ بِهِ الْجَنَّةَ

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ كُنْ مُؤَذِّنَ قَوْمِكَ قَالَ لَا اُطِيْقُ

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ كُنْ اِمَامَ قَوْمِكَ قَالَ لَا اُطِيْقُ

المدينة فاول ما وقع ... وذكره الواقدي في كتاب الجمل ... من عبد الله علي امير المؤمنين ... الى معوية بن ابي سفيان اما بعد ... فقد علمت اعذاري فيكم واعراضي عنكم حتى كان ما لا بد له ولا دفع له والحديث طويل والكلام كثير وقد ادبر ما ادبر واقبل ما اقبل فبايع من قبلك واقبل الي في وفد من اصحابك

والسلام ... لعبد الله بن العباس عند استخلافه اياه على البصرة ... سع الناس بوجهك ومجلسك وحكمك واياك والغضب فانه طيرة من الشيطان واعلم ان ما قربك من الله يباعدك من النار وما باعدك من الله يقربك من النار ... لما بعثه للاحتجاج على الخوارج

قال

المناجاة المرويّة عن امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه

اللهم صل على محمد وآله وارحمني اذا انقطع من الدنيا اثري وامحى من المخلوقين ذكري وصرت في المنسيين كمن قد نسي الهي كبر سني ورق جلدي ودق عظمي ونال الدهر مني واقترب اجلي ونفدت ايامي وذهبت شهوتي وبقيت تبعتي وامحت محاسني الهي ارحمني اذا بلي جسمي وتقطعت اوصالي وتفرقت اعضائي الهي افحمتني ذنوبي وقطعت مقالتي فلا حجة لي ولا عذر فانا المقر بجرمي المعترف باسائتي الاسير بذنبي المرتهن بعملي المتهور في خطيئتي المتحير عن قصدي المنقطع بي وصل على محمد وآل محمد وارحمني برحمتك وتجاوز عني بمغفرتك الهي ان كان صغر في جنب طاعتك عملي فقد كبر في جنب رجائك املي كيف انقلب بالخيبة من عندك محروما وكان ظني بجودك ان تقلبني بالنجاة مرحوما الهي اذا لم اسلط على حسن

ان يقولوا فابل باطل وان ... العقل والتجربة وان لا تجد ... الشيء من جمع نفع ما اوتي في ... عن ضلالما فادحمي عليه فان ... من ... وانت على ... وان تعرف ... دلهم الباب ونافي بالدواء ... افيداموا فاصلحه الله فادع ما لا تعرف فان ... الناس كانوا بدون اليك باقاويل الزور وانلم ...

لما استخلف الى ... امتي الاجابة اما بعد فانما اهلك من كان قبلكم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه واخذوهم بالباطل فاقتادوه والسلام وصلى الله على محمد واله اجمعين الطيبين الطاهرين وسلم كثيرا منها ما وجدناه من النسخ عن امير المؤمنين ... الى اعدائه وامراء ...

بك نوط الآيسين فلا تبطل صدق رجائي من الآملين الهي عظم

جرمي اذ كنت المبارز به وكبر ذنبي اذ كنت المطالب به الا انی

اذا ذكرت كبر جرمي وعظم غفرانك وجدت الحاصل من بينهما الى عفو

رضوانك الهي ان دعاني الى النار بذنبي مخشي عقابك فقد ناداني الى

الجنة بالرجاء حسن ثوابك الهي ان اوحشتني الخطايا عن محاسن لطفك

فقد آنستني باليقين مكارم عطفك الهي ان انامتني الغفلة عن

الاستعداد للقائك فقد انبهتني المعرفة يا سيدي بكريم آلائك

الهي ان عزب لبي عن تقويم ما يصلحني فما عزب ايقاني بنظرك فيما ينفعني

الهي ان انقرضت بغير ما احببت من السعي ايامي فبالايمان امضتها الماضيات

من اعوامي الهي جئتك ملهوفا قد البست عدم فاقتي واقامني مقام

الاذلاء بين يديك ضر حاجتي الهي كرمت فاكرمني اذ كنت من سؤالك

وجدت بالمعروف فاخلطني باهل نوالك الهي مسكنتي لا يجبرها الا عطاؤك

وامنيتي لايبلغها الا جزاؤك اصبحت على باب من ابواب منحك سائلا وعن

التعرض لسواك بالمسئلة عادلا وليس من جميل امتنانك رد سائل ملهوف

ومضطر لانتظار خيرك مالوف الهي اقمت نفسي على قنطرة الاخطار مبلوا

بالاعمال والاعتبار فانا الهالك ان لم تعن عليها بتخفيف الاوزار الهي

امن اهل الشقاء خلقتني فاطيل بكائي ام من اهل السعادة خلقتني

فابشر رجائي الهي ان حرمتني رؤية محمد صلواتك عليه وآله في دار السلام

واعدمتني طواف الوصف من الخدام وصرفت وجه تاميلي بالخيبة في

في دار المقام فغير ذلك منيتي منك نفسي ياذا الفضل والانعام الهي

وعزتك لو قرنتني في الاصفاد طول الايام ومنعتني سيبك من بين الانام

ودللت على فضايحي عيون الاشهاد وحلت بيني وبين الابرار ما قطعت

رجائي منك ولا صرفت وجه انتظاري للعفو عنك الهي لو لم تهدني

للاسلام ما اهتديت ولو لم ترزقني الايمان بك ما آمنت ولو لم تطلق

لِسَانِي بِدُعَائِكَ مَا دَعَوْتُ وَلَوْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِكَ مَا عَرَفْتُ
وَلَوْ لَمْ تُبَيِّنْ لِي شَدِيدَ عِقَابِكَ مَا اسْتَجَرْتُ اِلٰهِي اَطَعْتُكَ فِي اَحَبِّ الْاَشْيَاءِ
اِلَيْكَ وَهُوَ التَّوْحِيدُ وَلَمْ اَعْصِكَ فِي اَبْغَضِ الْاَشْيَاءِ اِلَيْكَ وَهُوَ الْكُفْرُ
فَاغْفِرْ لِي مَا بَيْنَهُمَا اِلٰهِي اُحِبُّ طَاعَتَكَ وَاِنْ قَصَّرْتُ عَنْهَا وَاَكْرَهُ مَعْصِيَتَكَ
وَاِنْ رَكِبْتُهَا فَتَفَضَّلْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ وَاِنْ لَمْ اَكُنْ اَهْلَهَا وَخَلِّصْنِي مِنَ النَّارِ وَاِنْ
كُنْتُ اسْتَوْجَبْتُهَا اِلٰهِي اِنْ اَقْعَدَنِي التَّخَلُّفُ عَنِ السَّبْقِ مَعَ الْاَبْرَارِ فَقَدْ اَقَامَتْنِي
الثِّقَةُ بِكَ عَلَى مَدَارِجِ الْاِحْسَانِ اِلٰهِي قَلْبٌ حَشَوْتَهُ مِنْ مَحَبَّتِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا
كَيْفَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِ نَارٌ مُحْرِقَةٌ فِي لَظَى اِلٰهِي نَفْسٌ اَعْزَزْتَهَا بِتَأْيِيدِ اِيمَانِكَ
كَيْفَ تُذِلُّهَا بَيْنَ اَطْبَاقِ نِيرَانِكَ اِلٰهِي لِسَانٌ كَسَوْتَهُ مِنْ تَمَاجِيدِكَ اَنِيقَ اَثْوَابِهَا
كَيْفَ تَهْوِي اِلَيْهِ مِنَ النَّارِ شُعْلَاتُ الْتِهَابِهَا اِلٰهِي كُلُّ مَكْرُوبٍ اِلَيْكَ
يَلْتَجِي وَكُلُّ مَحْزُونٍ اِيَّاكَ يَرْتَجِي اِلٰهِي سَمِعَ الْعَابِدُونَ بِجَزِيلِ ثَوَابِكَ فَخَشَعُوا وَ
سَمِعَ الْمُذْنِبُونَ بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ فَقَنِعُوا وَسَمِعَ الْمُوَلُّونَ عَنِ الْقَصْدِ بِجُودِكَ

ذلك والذين قل فانا الآن

فقد اتبع نطاقه وضيع عن ابه

فاهربوا وما اختار وقال من

جرى تبعان املة عن اجله

اقبلوا ذوى المروات عثراتهم

فابعث منهم على الاذى ديه

وَرَجَعُوا وَسَمِعَ الْمُجْرِمُونَ بِكَرَمِ عَفْوِكَ فَطَمِعُوا حَتَّى ازْدَحَمَتْ عَصَائِبُ الْعُصَاةِ

مِنْ عِبَادِكَ وَعَجَّتْ اِلَيْكَ مِنْهُمْ عَجِيجُ الضَّجِيجِ بِالدُّعَآءِ فِي بِلَادِكَ وَلِكُلِّ اَمَلٍ

سَاقَ صَاحِبَهُ اِلَيْكَ مُحْتَاجًا وَلِكُلِّ قَلْبٍ تَرَكَهُ وَجِيبُ خَوْفِ الْمَنْعِ مُحْتَاجًا

وَاَنْتَ الْمَسْئُولُ الَّذِي لَا تَسْوَدُّ لَدَيْهِ وُجُوهُ الْمَطَالِبِ وَلَمْ تَرْزَ بِهِ قَاطِعَاتُ

الْمَطَالِبِ اِلٰهِي اِنْ اَخْطَاَتْ طَرِيقُ النَّظَرِ لِنَفْسِي بِمَا فِيهِ كَرَامَتُهَا فَقَدْ اَصَبْتُ

طَرِيقَ الْمَفْزَعِ اِلَيْكَ بِمَا فِيهِ سَلَامَتُهَا اِلٰهِي اِنْ كَانَتْ نَفْسِي اسْتَسْعَدَتْنِي مُتَمَرِّدَةً

عَلَى مَا يُرْدِيهَا فَقَدِ اسْتَسْعَدْتُهَا الْاٰنَ بِدُعَآئِكَ مَا يُنْجِيهَا اِلٰهِي اِنْ عَدَانِي

الْاِجْتِهَادُ فِي ابْتِغَآءِ مَنْفَعَتِي فَلَمْ يَعْدُنِي بِرُّكَ بِمَا فِيهِ مَصْلَحَتِي اِنْ قَسَطْتُ

فِي الْحُكْمِ عَلَى نَفْسِي بِمَا فِيهِ حَسْرَتُهَا فَقَدْ اَقْسَطَتِ الْاٰنَ تَعْرِيفِي اِيَّاهَا

مِنْ رَحْمَتِكَ اِشْفَاقَ رَأْفَتِهَا اِلٰهِي اِنْ اَجْحَفَ بِي قِلَّةُ الزَّادِ فِي الْمَسِيرِ اِلَيْكَ

فَقَدْ وَصَلْتُهُ بِذَخَائِرِ مَا اَعْدَدْتُهُ مِنْ فَضَائِلِ تَعْوِيلِي عَلَيْكَ اِلٰهِي اِنْ ذَكَرْتُ

رَحْمَتَكَ ضَحِكَتْ اِلَيْهَا عُيُونُ وَسَائِلِي وَاِذَا ذَكَرْتُ سَخْطَتَكَ بَكَتْ لَهَا عُيُونُ

يد الله برفعة وقال في

الهبة بالجنة والعطا بالجود

والفرصة تمر مر السحاب

فانتهزوا فرص الخير وقال العلم

لنا حق فان اعطيناه والا

ركبنا اعجاز الابل وان طال

السرى وهذا من لطيف الكلام

ونصيحة ومعناه انا ان لم نعط

وقال من كفارات الذنوب العظام اغاثة الملهوف

تا بِلی الٰهی نافض لیخجل من سجالک علی عبدٍ قد ایس ریقه متلف الظماء
وامط بجودک عنه کلالة الونا الٰهی ادعوک دعاء من لم یرج غیرک بدعائه
وارجوک رجاء من لم یقصد غیرک برجائه الٰهی کیف ارد عارض تطلّعی
الی نوالک وانما انا فی الارتزاق لهذا البدن الضعیف احد عیالک
الٰهی کیف اسکت بالافحام لسان ضراعتی وقد اقلقنی ما ابهم علیّ من
مصیر عاقبتی الٰهی قد علمت حاجة نفسی الا ما تکلفت لها من الرزق فی
حیوتی وعرفت قلة استغنائی عنه من الجنة بعد وفاتی فیا من سمح لی
متفضلا فی العاجل لا تمنعنیه یوم حاجتی الیه فی الاجل فمن شواهد نعماء
الکریم استتمام نعمائه ومن محاسن آلاء الجواد استکمال آلائه
الٰهی لولا ما جهلت من امری ما شکوت عثراتی ولولا ما عرفت من التفریط
ما سمحت عبراتی الٰهی صل علی محمد وآل محمد وامح مثبتات العثرات
بمرسلات العبرات وهب لی کثیر السیئات لقلیل الحسنات الٰهی ان کنت

وانفس عن الکرم وقال یا ابن آدم اذا رأیت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه وانت تعصیه فاحذره وقال ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه وصفحات وجهه وقال علیه السلم امش بدائک ما مشی بک وقال افضل الزهد اخفاء الزهد وقال اذا کنت فی ادبار والموت فی اقبال فما اسرع الملتقی وقال الحذر الحذر فوالله لقد ستر حتی کانه قد غفر وقال لا تقطع ما استطعت

وسئل عن الایمان فقال علیه السلم الایمان علی اربع دعائم علی الصبر والیقین والعدل والجهاد والصبر علی اربع شعب علی الشوق والشفق

لا ترحم الا المجدين في طاعتك فالى من يفزع المقصرون وان كنت لا تقبل

الا من المجتهدين فالى من يلتجي المفرطون الخاطئون وان كنت لا تكرم الا اهل

الاحسان فكيف يصنع المسيئون وان كان لا يفوز يوم الحشر الا المتقون

فبمن يستغيث المذنبون الهي وان كان لا يجوز على الصراط الا من اجازته

براءة عمله فانى بالجواز لمن لم يتب اليك قبل اجله ان لم يجد الا على من

عمل بالزهد مكنون سريرته فمن المضطر الذي لم يرضه بين العالمين

سعي نفسه الهي ان حجبت عن موحديك نظر تعمدك لجنايتهم اوقعهم

غضبك بين المشركين في كرباتهم الهي ان لم تشملنا يد احسانك يوم

الورود اختلطنا في الجزاء بذوي الجحود الهي فاوجب لنا بالاسلام مذخور

هباتك واستصف ما كدره الجرائم منا بصفو صلاتك الهي ارحمنا غرباء

اذا تضمنتنا بطون لحودنا وغميت باللبن سقوف بيوتنا واضجعنا مساكين

على الايمان في قبورنا وخلفنا فرادى في اضيق المضاجع وصرعتنا المنايا

يجب على الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والصدق في المواطن وشنآن الفاسقين فمن امر بالمعروف شد ظهور المؤمنين ومن نهى عن المنكر ارغم انوف المنافقين ومن صدق في المواطن قضى ما عليه ومن شنئ الفاسقين وغضب لله غضب الله له وارضاه يوم القيمة والكفر على اربع دعائم على التعمق والتنازع والزيغ والشقاق فمن تعمق لم ينب الى الحق ومن كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق ومن زاغ ساءت عنده الحسنة وحسنت عنده السيئة وسكر سكر الضلالة ومن شاق وعرت عليه طرقه واعضل عليه امره وضاق مخرجه والشك على اربع شعب على التماري والهول والتردد

تعجب المصارع وصرنا في ديار قوم كأنها ما هوله وهي منهم بلاقع الهي

واذا جئناك حفاة عراة مغبرة من ثرى الاجداث رؤسنا وشاحبة من تراب

الملاحيد وجوهنا وخاشعة من اهوال القيامة ابصارنا وجايعة لطول

القيام بطوننا وبادية هناك للعيون سواتنا وموقرة من ثقل الاوزار

ظهورنا ومشغولين بما قد دهانا عن اهالينا واولادنا فلا تضاعف

المصايب علينا باعراض وجهك الكريم وسلب عايدة ما مثله الرجا

منا الهي ما حنت هذه العيون الى بكائها ولا جادت متشربة بمائها ولا

انهملت بنحيب الثاكلات فقد عزائها الا بما اسلفته من عمدها وخطائها

وما دعاها اليها عواقب بلائها وانت القادر يا عزيز على كشف غمائها

الهي ان كنا مجرمين فانا نبكي على اضاعتنا من حرمتك ما نستوجبه وان

كنا محرومين فانا نبكي اذ فاتنا من جودك ما نطلبه الهي شب حلاوة

ما يستعذبه لساني من النطق في بلاغته بزهادة ما يعرفه قلبي من النصح

فِی دَلَالَتِهٖ اِلٰهِی اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْتَ اَوْلٰی بِهٖ مِنَ الْمَاْمُوْرِیْنَ وَاَمَرْتَ بِصِلَةِ
السُّوَّالِ وَاَنْتَ خَیْرُ الْمَسْؤُلِیْنَ اِلٰهِی کَیْفَ یَنْقَلِبُ بِنَا الْیَاْسُ عَنِ الْاِمْسَاکِ عَمَّا لَهِجْنَا
بِطِلَابِهٖ وَقَدْ اَدْرَعْنَا مِنْ تَامِیْلِنَا اِیَّاکَ اَسْبَغَ اَثْوَابٍ اِلٰهِی اِذَا هَصَرَتِ الرَّهْبَةُ اَفْنَانَ
مَخَافَتِنَا انْقَلَعَتْ مِنَ الْاُصُوْلِ اَشْجَارُهَا وَاِذَا تَنَسَّمَتْ اَرْوَاحُ الرَّغْبَةِ اَغْصَانَ
رَجَائِنَا اَیْنَعَتْ بِتَلْقِیْحِ الْبِشَارَةِ اَثْمَارُهَا اِلٰهِی اِذَا تَلَوْنَا مِنْ صِفَاتِکَ شَدِیْدَ الْعِقَابِ
اَسِفْنَا وَاِذَا تَلَوْنَا مِنْهَا الْغَفُوْرَ الرَّحِیْمَ فَرِحْنَا فَنَحْنُ مِنْ اَمْرَیْنِ فَلَا سَخْطَتُکَ تُؤْمِنُنَا
وَلَا رَحْمَتُکَ تُؤْیِسُنَا اِلٰهِی اِنْ قَصُرَتْ مَسَاعِیْنَا عَنِ اسْتِحْقَاقِ نَظْرَتِکَ فَمَا قَصُرَتْ
رَحْمَتُکَ بِنَا عَنْ دِفَاعِ نِقْمَتِکَ اِلٰهِی اِنَّکَ لَمْ تَزَلْ بِحُظُوْظِ صَنَائِعِکَ عَلَیْنَا مُنْعِمًا
وَلَنَا مِنْ بَیْنِ الْاَقَالِیْمِ مُکْرِمًا وَتِلْکَ یَا مَوْلَانَا عَادَتُکَ اللَّطِیْفَةُ فِیْ اَهْلِ
الْحَنِیْفِیَّةِ فِیْ سَالِفَاتِ الدُّهُوْرِ وَغَابِرَاتِهَا وَخَالِیَاتِ اللَّیَالِیْ وَبَاقِیَاتِهَا
اِلٰهِی فَاجْعَلْ مَا حَوَیْتَنَا بِهٖ مِنْ نُوْرِ هِدَایَتِکَ دَرَجَاتٍ نَرْقَاهَا اِلٰی غُرُفَاتِ جَنَّتِکَ
اِلٰهِی کَیْفَ تَفْرَحُ بِصُحْبَةِ الدُّنْیَا صُدُوْرُنَا وَکَیْفَ تَلْتَامُ فِیْ غَمَرَاتِهَا اُمُوْرُنَا وَکَیْفَ

الدنیا والآخرة فهلك بینهما ... الشیطان ومن اسلمها الی هلکة ... وتردد فی الریب وطئته سنابك ... ما بین یدیه نکص علی عقبیه ومن ... جبلت ما لا ید فیه لله ومن هاله ... والاستلام فی جعل المرآة

قال السید رضی الله عنه بعد هذا الکلام کلام ترکنا ذکره خوف الاطالة والخروج عن الغرض المقصود فی هذا

الکتاب قال علیه السلام فاعل الخیر خیر منه وفاعل الشر شر منه کن سمحا ولا تکن مبذرا وکن مقدرا ولا تکن مقترا

وقال علیه السلام اشرف الغنی ترك المنی قال علیه السلام من اسرع الی الناس بما یکرهون قالوا فیه ما لا یعلمون وقال علیه السلام من اطال الامل اساء العمل وقال علیه السلام ... فقال لنفسه عند مسیره الی الشام

تَمُسُّ بِنا بِهَا سُرُورُنا وَكَيْفَ يُمْلِكُنا بِاللَّهْوِ وَاللَّعِبِ غُرُورُنا وَقَدْ دَعَتْنا

بِاقْتِرابِ الآجالِ قُبُورُنا اِلٰهي كَيْفَ نَبْتَهِجُ بِدارٍ حُفِرَتْ لَنا فيها حَفائِرُ صَرْعَتِها

وَقُتِلَتْ بِاَيْدِي المَنايا حَبائِلُ غَدْرَتِها وَجَرَّعَتْنا مُكْرَهينَ جُرَعَ مَرارَتِها

وَدَلَّتْنا العَيْشُ عَلَى انْقِطاعِ عَيْشَتِها لَوْلا ما اَصْغَتْ اِلَيْهِ النُّفُوسُ مِنْ رَفائِعِ

لَذَّتِها وَافْتِتانِها بِالفانِياتِ مِنْ فَواحِشِ زينَتِها اِلٰهي وَاِلَيْكَ نَلْتَجي مِنْ مَكائِدِ

خَدْعَتِها وَبِكَ نَسْتَعينُ عَلى عُبُورِ قَنْطَرَتِها وَبِكَ نَسْتَفْطِمُ الجَوارِحَ

مِنْ اَخْلافِ شَهْوَتِها وَبِكَ نَسْتَكْشِفُ مِنْ جَلابيبِ حَيْرَتِها وَبِكَ نُقَوِّمُ مِنَ

القُلُوبِ اسْتِصْعابَ جِمالَتِها اِلٰهي كَيْفَ لِلدُّورِ بِاَنْ تَمْنَعَ مَنْ فيها مِنْ

طَوارِقِ الرَّزايا وَقَدْ اُصيبَ في كُلٍّ سَهْمٌ مِنْ اَسْهُمِ المَنايا اِلٰهي ما تَتَفَجَّعُ

اَنْفُسُنا مِنَ النُّقْلَةِ عَنِ الدِّيارِ اِنْ لَمْ تُوحِشْنا هُنالِكَ مِنْ مُرافَقَةِ الاَبْرارِ

اِلٰهي ما تَضُرُّنا فُرْقَةُ الاِخْوانِ وَالقَراباتِ اِنْ قَرَّبْتَنا مِنْكَ يا ذَا العَطِيّاتِ

اِلٰهي ما تَجِفُّ مِنْ ماءِ الرَّجاءِ مَجاري لَهَواتِنا اِنْ لَمْ تَحُمْ طَيْرُ الاَشائِمِ

بِحِيَاضِ رَغَبَاتِنَا اِلٰهِي اِنْ عَذَّبْتَنِي فَعَبْدٌ خَلَقْتَهُ لِمَا اَرَدْتَهُ فَعَذَّبْتَهُ بِعَدْلِكَ
وَاِنْ رَحِمْتَنِي فَعَبْدٌ وَجَدْتَهُ مُسِيْئًا فَاَنْجَيْتَهُ بِرَحْمَتِكَ اِلٰهِي لَا سَبِيْلَ اِلَى الْاِحْتِرَاسِ
مِنَ الذَّنْبِ اِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَلَا وُصُوْلَ اِلٰى عَمَلِ الْخَيْرَاتِ اِلَّا بِمَشِيَّتِكَ فَكَيْفَ لِي
بِاجْتِنَابِ مَا اَسْلَمَتْنِي فِيْهِ مَشِيَّتُكَ وَكَيْفَ لِي بِالْاِحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ مَا لَمْ تُدْرِكْنِي
فِيْهِ عِصْمَتُكَ اِلٰهِي اَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلٰى سُؤَالِ الْجَنَّةِ قَبْلَ مَعْرِفَتِهَا فَاَقْبَلَتِ النَّفْسُ
بَعْدَ الْعِرْفَانِ عَلٰى مَسْئَلَتِهَا اَفَتَدُلُّ عَلٰى خَيْرِكَ السُّؤَّالَ ثُمَّ تَمْنَعُهُمُ النَّوَالَ وَاَنْتَ
الْكَرِيْمُ الْمَحْمُوْدُ فِي كُلِّ مَا تَصْنَعُهُ يَا ذَا الْجَلَالِ اِلٰهِي اِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَاْهِلٍ لِمَا
اَرْجُوْ مِنْ رَحْمَتِكَ فَاَنْتَ اَهْلٌ اَنْ تَجُوْدَ عَلَى الْمُذْنِبِيْنَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ اِلٰهِي اِنْ كَانَ
ذَنْبِي قَدْ اَخَافَنِي فَاِنَّ حُسْنَ ظَنِّي بِكَ قَدْ اَجَارَنِي اِلٰهِي كَاَنِّي بِنَفْسِي قَائِمَةً بَيْنَ
يَدَيْكَ وَقَدْ اَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَصَنَعْتَ بِي مَا يُشْبِهُكَ وَتَغَمَّدْتَنِي
بِعَفْوِكَ اِلٰهِي مَا اَشْوَقَنِي اِلٰى لِقَائِكَ اَعْظَمَ رَجَائِي بِجَزَائِكَ وَاَنْتَ الْكَرِيْمُ
الَّذِي لَا يَخِيْبُ لَدَيْكَ اَمَلُ الْاٰمِلِيْنَ وَلَا يَبْطُلُ عِنْدَكَ شَوْقُ الشَّائِقِيْنَ اِلٰهِي

مِنْ... اَحَبَّ مَا يَكُوْنُ اِلَيْهِ وَاِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَاِنَّهُ يَبِيْعُكَ بِالتَّافِهِ وَاِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَاِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيْدَ وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيْبَ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ اِذَا اَضَرَّتْ بِالْفَرَائِضِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْاَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ

وَقَالَ السَّيِّدُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ هٰذَا مِنَ الْمَعَانِي الْعَجِيْبَةِ الشَّرِيْفَةِ وَالْمُرَادُ اَنَّ الْعَاقِلَ لَا يُطْلِقُ لِسَانَهُ اِلَّا بَعْدَ مُشَاوَرَةِ الرَّوِيَّةِ وَمُؤَامَرَةِ الْفِكْرَةِ وَالْاَحْمَقُ تَسْبِقُ حَذَفَاتُ لِسَانِهِ وَفَلَتَاتُ كَلَامِهِ مُرَاجَعَةَ فِكْرِهِ وَمُمَاخَضَةَ رَأْيِهِ فَكَاَنَّ لِسَانَ الْعَاقِلِ تَابِعٌ لِقَلْبِهِ وَكَاَنَّ قَلْبَ الْاَحْمَقِ تَابِعٌ لِلِسَانِهِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْهُ

ان كان قد دنا اجلي ولم يقربني منك عملي فقد جعلت الاعتراف بالذنب
اليك وسائل عللي الهي ان عفوت فمن اولى منك بذلك وان عذبت
فمن اعدل في الحكم منك هنالك الهي ان جرت على نفسي في النظر لها وبقي
نظرك لها فيالها الويل ان لم تسلم به الهي انك لم تزل بي برا ايام حيوتي
فلا تقطع عني برك عني بعد وفاتي الهي كيف اياس من حسن نظرك بعد وفاتي
وانت لم تولني الا الجميل ايام حيوتي الهي ان ذنوبي قد اخافتني ومحبتي لك
قد اجارتني فتول من امري ما انت اهله وعد بفضلك على من غمره
جهله يا من لا يخفى عليه خافية ولا تغيب عنه غايبة صل على محمد وآل
محمد واغفر لي ما قد خفي على الناس امري سترت علي في الدنيا ذنوبا
ولم تظهرها لعصابة من المؤمنين فلا تفضحني بها يوم القيمة على رؤس
العالمين الهي جودك بسط املي وشكرك قبل عملي فسرني بلقاءك عند
اقتراب اجلي الهي ليس اعتذاري اليك اعتذار من يستغني عن قبول عذره

فاقبل عذري يا خير من اعتذر اليه المسيئون الهي لا تردني عن حاجة قد
افنيت عمري في طلبها منك الهي انك لو اردت اهانتي لم تهدني ولو اردت
فضيحتي ما سترتني فمتعني بما له هديتني وادم لي ما به سترتني الهي ما وصفت
من بلاء ابليتنيه او احسان اوليتنيه فكل ذلك بمنك ما قد فعلته
وعفوك تمام ذلك ان انت اتممته الهي لولا ما اقترفت من الذنوب ما
خفت عقابك ولولا ما عرفت من كرمك ما رجوت ثوابك وانت
اولى الاكرمين بتحقيق امل الاملين وارحم من استرحم في تجاوزك
عن المذنبين الهي نفسي تمنيني بانك تغفر لها فاكرم بها امنية بشرت بعفوك
وصدق بكرمك مبشرات تمنيها وهب لها بجودك مدمرات تمحيها
الهي القتني الحسنات بين جودك وكرمك والقتني السيئات بين عفوك
ومغفرتك وقد رجوت ان لا يضيع بين ذي وذي مسيء ومحسن من
المؤمنين الهي اذا شهد لي الايمان بتوحيدك وانطق لساني بتمجيدك

عليه السلام انه قال لا يبغضني مؤمن ولا يحبني منافق وقال عليه السلام سيئة تسوءك خير عند الله من حسنة تعجبك وقال عليه السلام قدر الرجل على قدر همته وصدقه على قدر مروته وشجاعته على قدر انفته وعفته على قدر غيرته وقال عليه السلام الظفر بالحزم والحزم باجالة الرأي والرأي بتحصين الاسرار

ودلني القرآن على فواضل جودك فكيف لا يبتهج رجائي بحسن موعودك

الٰهي تتابع احسانك الي يدلني على حسن نظرك فكيف يشقى امرء حسن

له منك النظر الٰهي ان نظرت الي بالهلكة عيون سخطك فما نامت عن

استنقاذي منها عيون رحمتك الٰهي ان عرضني ذنبي لعقابك فقد اذناني

رجائي لك من ثوابك الٰهي ان عفوت فبفضلك وان عذبت فبعدلك

يا من لا يرجى الا فضله ولا يخشى الا عدله صل على محمد وآل محمد وامنن

علينا بفضلك ولا تستقص في عدلك الٰهي خلقت لي جسما وجعلت فيه

آلات اطيعك بها واعصيك بها وارضيك وجعلت لي من نفسي داعية

الى الشهوات واسكنتني دارا قد ملئت من الآفات ثم قلت لي انزجر الٰهي بك

انزجر وبك اعتصم فاعصمني وبك احترز من الذنب فاحفظني وبك

استجير من النار فاجرني واستوفقك لما يرضيك واسألك فان سؤالي

لا يحفيك الٰهي ادعوك دعاء ملح لا يمل دعاء مولاه واتضرع اليك

وقال عليه السلام احذروا صولة الكريم اذا جاع واللئيم اذا شبع وقال عليه السلام قلوب الرجال وحشية فمن تألفها اقبلت عليه وقال عليه السلام عيبك مستور ما اسعدك جدك وقال عليه السلام اولى الناس بالعفو اقدرهم على العقوبة وقال عليه السلام السخاء ما كان

تَضَرُّعَ مَنْ قَدْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحُجَّةِ لِمَوْلَاهُ فِي دَعْوَاهُ إِلٰهِي لَوْ عَرَفْتُ اعْتِذَارًا
مِنَ الذَّنْبِ فِي التَّنَصُّلِ أَبْلَغَ مِنَ الْاِعْتِرَافِ بِهِ لَأَتَيْتُهُ وَلَوْ عَرَفْتُ مُحْتَلِبًا لِحَاجَتِي
مِنْكَ أَلْطَفَ مِنِ اسْتِخذَا لِكَ لَفَعَلْتُهُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَهَبْ لِي
ذَنْبِي بِالْاِعْتِرَافِ وَلَا تَرُدَّنِي فِي طَلِبَتِي بِالْخَيْبَةِ عِنْدَ الْاِنْصِرَافِ إِلٰهِي سَعَتْ
نَفْسِي إِلَيْكَ لِنَفْسِي تَسْتَوْهِبُهَا وَبُرِمَتْ أَفْوَاهُ آمَالِهَا نَحْوَ نَظْرَةٍ مِنْكَ بِرَحْمَةٍ لَا
تَسْتَوْجِبُهَا فَهَبْ لَهَا مَا سَأَلَتْ وَجُدْ لَهَا مَا طَلَبَتْ فَإِنَّكَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ
بِتَحْقِيقِ أَمَلِ [illegible]مِلِينَ وَارْحَمْ مَنِ اسْتَرْحَمَ فِي تَجَاوُزِهِ عَنِ الْمُذْنِبِينَ إِلٰهِي قَدْ
أَصْبَحْتُ [illegible] ذُنُوبِ مَا قَدْ عَرَفْتَ وَأَسْرَفْتُ عَلَى نَفْسِي بِمَا قَدْ عَلِمْتَ فَاجْعَلْنِي
عَبْدًا إِمَّا طَائِعًا فَأَكْرَمْتَهُ وَإِمَّا عَاصِيًا فَرَحِمْتَهُ إِلٰهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي قَدْ أُضْجِعَتْ
فِي حُفْرَتِهَا وَانْصَرَفَ عَنْهَا الْمُشَيِّعُونَ مِنْ جِيرَتِهَا وَبَكَى الْغَرِيبُ عَلَيْهَا
لِغُرْبَتِهَا وَجَادَ بِالدُّمُوعِ عَلَيْهَا الْمُشْفِقُونَ مِنْ عَشِيرَتِهَا وَنَادَاهَا مِنْ شَفِيرِ
ذَوُو مَوَدَّتِهَا وَرَ[illegible] لَهَا الْمُعَادِي لَهَا فِي الْحَيٰوةِ عِنْدَ صَرْعَتِهَا وَلَمْ يَخْفَ عَلَى

الصبر صبران صبر على ما تكره وصبر على ما تحب وقال عليه السلام الغنى في الغربة وطن والفقر في الوطن غربة وقال عليه السلام المال مادة الشهوات وقال عليه السلام القناعة مال لا ينفد وقال عليه السلام [illegible] اللسان سبع إن خلي عنه عقر وقال عليه السلام المرأة عقرب حلوة اللسبة وقال عليه السلام الشفيع جناح الطالب وقال عليه السلام أهل الدنيا كركب [illegible] وقال عليه السلام [illegible]

كان لنا درة وقال عليه السلام لا غنى كالعقل ولا فقر كالجهل ولا ميراث كالأدب ولا ظهير [illegible] فيما [illegible] وقال عليه السلام [illegible] فأما ما كان عن [illegible]

ن طرين اليها عند ذلك عدم فاقتها وضر حاجتها ولا على من راها قد

تسندت الثرى عجز حيلتها فقلت ملايكتى فريد ناى عنه الاقربون

ووحيد جفاه الاهلون نزل بى قريبا واصبح فى اللحد غريبا وقد كان

لى فى دار الدنيا داعيا ولنظرتى له فى هذا اليوم راجيا فتحسن عند ذلك

ضيافتى وتكون اشفق على من اهلى وقرابتى الهى لو طبقت ذنوبى ما بين

الارض والسماء وخرقت النجوم وبلغت اسافل الثرى ما ردنى الياس

عن توقع غفرانك ولا صرفنى القنوط عن انتظار رضوانك الهى دعوتك

بالدعاء الذى علمتنيه فلا تحرمنى جزاك الذى وع ... ن النعمة

ان هديتنى لحسن دعائك ومن تمامها ان توجب لى محمود جزائك الهى

بعزتك وجلالك لقد احببتك محبة استقرت حلاوتها فى قلبى و

ما تعقد ضماير موحديك على انك تبغض محبيك الهى

انتبه سالتى مسايل السايلين لان السايل اذا امنع امتنع من السؤال

... من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه وقال عليه السلام العفاف زينة الفقر ... وقال عليه السلام اذا لم يكن ما تريد فلا تبال كيف كنت ... وقال عليه السلام لا ترى الجاهل الا مفرطا او مفرطا وقال عليه السلام اذا تم العقل نقص الكلام وقال عليه السلام الدهر يخلق الابدان ويجدد الآمال ويقرب المنية ويباعد الامنية من ظفر به نصب ومن فاته تعب وقال عليه السلام من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تاديبه ...

وَاَنَا لَا غِنَى بِي عَمَّا سَاَلْتُكَ عَلٰى كُلِّ حَالٍ اِلٰهِي لَا تَغْضَبْ عَلَيَّ فَلَسْتُ اَقْوٰى

عَلٰى غَضَبِكَ وَلَا تَسْخَطْ عَلَيَّ فَلَسْتُ اَقْوٰى عَلٰى سَخَطِكَ اِلٰهِي اَخَافُ عُقُوبَتَكَ

كَمَا يَخَافُهَا الْمُذْنِبُونَ وَانْتَظِرُ عَفْوَكَ كَمَا يَنْتَظِرُ الْمُجْرِمُونَ وَلَسْتُ اٰيِسٌ مِنْ رَحْمَتِكَ

اَلَّتِي يَتَوَقَّعُهَا الْمُحْسِنُونَ اِلٰهِي لِلنَّارِ رَبَّتْنِي اُمِّي فَلَيْتَهَا لَمْ تُرَبِّنِي اَمْ لِلشَّقَاءِ وَلَدَتْنِي

لَمْ تَلِدْنِي اِلٰهِي انْهَمَلَتْ عَبَرَاتِي حِينَ ذَكَرْتُ عَثَرَاتِي وَمَا لَهَا لَا تَنْهَمِلُ وَلَا

اِلٰى مَا يَكُونُ مَصِيرِي اَمْ مَاذَا يَهْجُمُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْبَلَاغِ مَسِيرِي وَاَرٰى نَفْسِي

تُخَاتِلُنِي وَاَيَّامِي تُخَادِعُنِي وَقَدْ خَفَقَتْ فَوْقَ رَاْسِي اَجْنِحَةُ الْمَوْتِ وَرَمَقَتْنِي

مِنْ قَرِيبٍ اَعْيُنُ الْفَوْتِ فَمَا عُذْرِي وَقَدْ حَشَا مَسَامِعِي رَافِعُ الصَّوْتِ اِلٰهِي

قَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ تَوَلَّانِي فِي حَيَاتِي بِاِحْسَانِهِ اَنْ يَتَعَهَّدَنِي عِنْدَ وَفَاتِي

بِغُفْرَانِهِ اِلٰهِي لَقَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ اَلْبَسَنِي بَيْنَ الْاَحْيَاءِ ثَوْبَ عَافِيَتِهِ اَنْ لَا

يُعْرِيَنِي مِنْهُ بَيْنَ الْاَمْوَاتِ بِجُودِ رَاْفَتِهِ اِلٰهِي اَمَرْتَنِي فَقَصَّرْتُ وَنَهَيْتَنِي

فَرَكِبْتُ نَهْيَكَ بِيَدَيَّ مَا حَسْبُ عَلٰى هٰذِهِ نَاصِيَتِي يَا اَنْتَ اَنْ تُعَذِّبَنِي فَلَكَ النَّبِيد

وان تعف عنی فانک اهل التقوی واهل المغفرة یا ارحم الراحمین

یامونس کل غریب انس فی القبر غربتی ویاثانی کل وحید ارحم فی القبر

وحدتی یاعالم السر والنجوی ویاکاشف الضر والبلوی کیف نظرک

لمن سکن الثری وکیف صنیعک الی فی دار الوحشة والبلاء

فقد کنت بی لطیفا ایام حیوة الدنیا افضل المنعمین فی الآئه وانعم

المنعمین فی نعمآئه الٰهی کثرت ایادیک عندی فعجزت عن احصآئها

وضقت ذرعا فی شکری لک بجزاها فلک الحمد علی ما اولیت ولک الشکر

علی ما ابلیت یاخیر من دعاه داع وافضل من رجاه راج فبذمة الاسلام

اتوسل الیک وبحرمة القرآن اعتمد علیک وبمحمد نبیک وآل محمد علیه

وعلیهم السلام اتقرب الیک صل علی محمد وآل محمد واغفر لی ذمتی التی

بها رجوت قضاء حاجتی وارحمنی برحمتک یاقریب یا مجیب انک علی کل

شیء قدیر وبکل شیء محیط تمت بحمد الله

اللهم لك الحمد شكراً ولك المن فضلاً وانت ربنا حقاً ونحن عبيدك رقاً وانت لذلك اهل اللهم يا ميسر كل عسير ويا جابر كل كسير ويا مونس كل غريب يسر علينا كل عسير فان تيسير العسير عليك يسير وانت على كل شيء قدير وحسبنا الله

ونعم الوكيل

تم

وهم يستغفرون وهذا من محاسن الاستخراج ولطائف الاستنباط

ومن كان له من نفسه واعظ كان عليه من الله حافظ الفقيه كل الفقيه من لا يقنط الناس من رحمة الله ولم يؤيسهم من روح الله ولم يؤمنهم من مكر الله ... ما وقف على اللسان وارفعه ما ظهر في الجوارح والاركان ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحكمة

الحكمة لا يقولن احدكم اللهم انى اعوذ بك من الفتنة لانه ليس احد
الا وهو مشتمل على فتنة ولكن من استعاذ فليستعذ من مضلات الفتن
فان الله سبحانه يقول واعلموا انما اموالكم واولادكم فتنة ومعنى ذلك
انه يختبرهم بالاموال والاولاد ليتبين الساخط لرزقه والراضى بقسمه
وان كان سبحانه اعلم بهم من انفسهم ولكن لتظهر الافعال التى بها يستحق
الثواب والعقاب لان بعضهم يحب الذكور ويكره الاناث وبعضهم
يحب تثمير المال ويكره انثلام الحال وهذا من غريب ما سمع منه فى التفسير
وسئل عنه عليه السلام عن الخير ما هو فقال ليس الخير ان يكثر مالك وولدك
ولكن الخير ان يكثر علمك وان يعظم حلمك وان تباهى الناس بعبادة ربك
فان احسنت حمدت الله وان اسات استغفرت الله ولا خير فى الدنيا الا
لرجلين رجل اذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة ورجل يسارع فى الخيرات
ولا يقل عمل مع تقوى الله وكيف يقل ما يتقبل وقال عليه السلام ان اولى

الناس بالانبياء اعلمهم بما جاءوا به ثم تلا ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبى ثم قال عليه السلام ان ولى محمد صلى الله عليه وآله من اطاع الله وان بعدت لحمته وان عدو محمد من عصى الله وان قربت قرابته وسمع رجلا من الحرورية يتهجد ويقرأ فقال عليه السلام نوم على يقين خير من صلوة فى شك وقال عليه السلام اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية فان رواة العلم كثير ورعاته قليل وسمع رجلا يقول انا لله وانا اليه راجعون فقال عليه السلام ان قولنا انا لله اقرار على انفسنا بالملك وقولنا انا اليه راجعون اقرار على انفسنا بالهلك وقال

قرب من واحد وبعد من الآخر

دهما بعد ... كان وعن نوف البكالي قال رأيت أمير المؤمنين ذات ليلة وقد خرج من فراشه فنظر إلى النجوم فقال لي يا نوف أراقد أنت أم رامق فقلت بل رامق يا أمير المؤمنين فقال يا نوف طوبى للزاهدين في الدنيا الراغبين في الآخرة أولئك قوم اتخذوا الأرض

عَلَيهِ السَّلَمُ وَقَدْ مَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَأَنَا
أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْراً مِمَّا يَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ
وَقَالَ عَلَيهِ السَّلَمُ لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ بِاسْتِصْغَارِهَا
لِتَعْظُمَ وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتَظْهَرَ وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْنَأَ وَقَالَ عَلَيهِ السَّلَمُ يَأْتِي عَلَى
النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَلَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا
يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ مَغْرَماً وَصِلَةَ الرَّحِمِ فِيهِ
مَنّاً وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ
الْإِمَاءِ وَإِمَارَةِ الصِّبْيَانِ وَتَدْبِيرِ الْخِصْيَانِ وَقَالَ عَلَيهِ السَّلَمُ وَقَدْ رُئِيَ
عَلَيْهِ إِزَارٌ خَلَقٌ مَرْقُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَذِلُّ
بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ وَقَالَ عَلَيهِ السَّلَمُ إِنَّ الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةَ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا
أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَاشٍ بَيْنَهُمَا كُلَّمَا

بساطاً وترابها فراشاً وماءها طيباً والقرآن شعاراً والدعاء دثاراً ثم قرضوا الدنيا قرضاً على منهاج المسيح عليه السلام يا نوف إن داود عليه السلام قام في مثل هذه الساعة من الليل فقال إنها ساعة لا يدعو فيها عبد إلا استجيب له إلا أن يكون عشاراً أو عريفاً أو شرطياً أو صاحب عرطبة أو صاحب كوبة

فقال انها ساعة

الطنبور او صاحب كوبة وهي الطبل وقد قيل ايضا ان العرطبة الطبل
والكوبة الطنبور وقال عليه السلام ان الله افترض عليكم فرائض فلا
تضيعوها وحد لكم حدودا فلا تعتدوها ونهاكم عن اشياء فلا تنتهكوها
وسكت لكم عن اشياء لم يدعها نسيانا فلا تتكلفوها وقال عليه السلام
لا يترك الناس شيئا من امر دينهم لاستصلاح دنياهم الا فتح الله عليهم ما هو
اضر منه وقال عليه السلام رب عالم قد قتله جهله وعلمه معه لا ينفعه
وقال عليه السلام لقد علق بنياط هذا الانسان بضعة هي اعجب
ما فيه وهو القلب وذلك ان له مواد من الحكمة واضدادا من خلافها
فان سنح له الرجاء اذله الطمع وان هاج به الطمع اهلكه الحرص وان
ملكه الياس قتله الاسف وان عرض له الغضب اشتد به الغيظ
وان اسعده الرضى نسي التحفظ وان غاله الخوف شغله الحذر وان
اتسع له الامن استلبته العزة وان اصابته مصيبة فضحه الجزع وان

افاد مالا اطغاه الغنى وان عضته الفاقة شغله البلاء وان جهده الجوع قعد به الضعف وان افرط به الشبع كظته البطنة فكل تقصير به مضر وكل افراط له مفسد

وقال عليه السلام نحن النمرقة الوسطى بها يلحق التالي واليها يرجع الغالي

وقال عليه السلام لا يقيم امر الله سبحانه الا من لا يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع

وقال عليه السلام وقد توفي سهل بن حنيف الانصاري بالكوفة بعد مرجعه معه من صفين وكان من احب الناس اليه لو احبني جبل لتهافت معنى ذلك ان المحنة تغلظ عليه فتسرع اليه المصائب ولا يفعل ذلك الا بالاتقياء الابرار والمصطفين الاخيار

مثل قوله عليه السلم من احبنا اهل البيت فليستعد للفقر جلبابا وقد
تاول ذلك على معنى اخر ليس هذا موضع ذكره وقال عليه السلم
لا مال اعود من العقل ولا وحدة اوحش من العجب ولا عقل كالتدبير
ولا كرم كالتقوى ولا قرين كحسن الخلق ولا ميراث كالادب ولا قائد
كالتوفيق ولا تجارة كالعمل الصالح ولا ربح كالثواب ولا ورع كالوقوف
عند الشبهة ولا زهد مثل الزهد في الحرام ولا علم كالتفكر ولا
عبادة كاداء الفرايض ولا ايمان كالحياء والصبر ولا حسب كالتواضع
ولا شرف كالعلم ولا عز كالحلم ولا مظاهرة اوثق من المشاورة وقال
عليه السلم اذا استولى الصلاح على الزمان واهله ثم اساء رجل الظن
برجل لم تظهر منه خزية فقد ظلم واذا استولى الفساد على الزمان و
اهله فاحسن رجل الظن برجل فقد غرر وقيل له عليه السلم كيف نجدك
يا امير المؤمنين فقال عليه السلم كيف يكون حال من يفنى ببقائه ويسقم

له وقال عليه السلم هلك فيّ رجلان محب غال ومبغض قال وقال عليه السلم اضاعة الفرصة غصة وقال عليه السلم مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها والسم الناقع في جوفها يهوي اليها الغر الجاهل ويحذرها ذو اللب العاقل وسئل عن قريش فقال عليه السلم اما بنو مخزوم فريحانة قريش تحب حديث رجالهم والنكاح في نسائهم واما بنو عبد شمس فابعدها رايا وامنعها لما وراء ظهورها واما نحن فابذل لما في ايدينا واسمح عند الموت

نفوسنا وهم أكثر وأنكر ونحن افصح وأنصح وأصبح وقال عليه

شتان ما بين عملين عمل تذهب لذته وتبقى تبعته وعمل تذهب مؤنته

ويبقى أجره وقال عليه السلم لما تبع جنازة فسمع رجلا يضحك كأن

الموت فيها على غيرنا كتب وكأن الحق فيها على غيرنا وجب وكأن الذي

نرى من الأموات سفر عما قليل الينا راجعون نبوئهم أجداثهم ونأكل

تراثهم نسينا كل واعظ وواعظة ورمينا بكل جائحة طوبى لمن ذل

نفسه وطاب كسبه وصلحت سريرته وحسنت خليقته وانفق الفضل

من ماله وامسك الفضل من لسانه وعزل عن الناس شره ووسعته السنة

ولم ينسب الى بدعة ومن الناس من ينسب هذا الكلام الى رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم وقال عليه السلم غيرة المرأة كفر وغيرة

الرجل ايمان وقال عليه السلم لانسبن الاسلام نسبة لم ينسبها احد

قبلي الاسلام هو التسليم والتسليم هو اليقين واليقين هو التصديق

والتصديق هو الاقرار والاقرار هو الاداء والاداء هو العمل الصالح وقال عليه السلم عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذي منه هرب ويفوته الغنى الذي اياه طلب فيعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الاغنياء وعجبت للمتكبر الذي كان بالامس نطفة ويكون غدا جيفة وعجبت لمن شك في الله وهو يرى خلق الله وعجبت لمن نسي الموت وهو يرى من يموت وعجبت لمن انكر النشأة الاخرى وهو يرى النشأة الاولى وعجبت لعامر دار الفناء وتارك دار البقاء وقال عليه السلم من قصر في العمل ابتلي بالهم ولا حاجة لله فيمن ليس لله في نفسه وماله نصيب وقال عليه السلم

تَوَقَّوا البَردَ فی اَوَّلِهِ وَتَلَقَّوهُ فی آخِرِهِ فَاِنَّهُ یَفعَلُ فِی الاَبدانِ كَما یَفعَلُ فِی
الاَشجارِ اَوَّلُهُ یُحرِقُ وَآخِرُهُ یُورِقُ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ عِظَمُ الخالِقِ
عِندَكَ یُصَغِّرُ المَخلوقَ فی عَینِكَ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ وَقَد رَجَعَ مِن صِفّینَ
فَاَشرَفَ عَلَى القُبورِ بِظاهِرِ الكوفَةِ یا اَهلَ الدِّیارِ المُوحِشَةِ وَالمَحالِّ المُقفِرَةِ
وَالقُبورِ المُظلِمَةِ یا اَهلَ الغُربَةِ یا اَهلَ التُّربَةِ یا اَهلَ الوَحدَةِ یا اَهلَ
الوَحشَةِ اَنتُم لَنا فَرَطٌ سابِقٌ وَنَحنُ لَكُم تَبَعٌ لاحِقٌ اَمّا الدُّورُ فَقَد
سُكِنَت وَاَمّا الاَزواجُ فَقَد نُكِحَت وَاَمّا الاَموالُ فَقَد قُسِمَت هذا خَبَرُ
ما عِندَنا فَما خَبَرُ ما عِندَكُم ثُمَّ التَفَتَ عَلَیهِ السَّلامُ اِلى اَصحابِهِ فَقالَ اَما
لَو اُذِنَ لَهُم فِی الكَلامِ لَاَخبَروكُم اَنَّ خَیرَ الزّادِ التَّقوى وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ
وَقَد سَمِعَ رَجُلاً یَذُمُّ الدُّنیا اَیُّهَا الذّامُّ لِلدُّنیا المُغتَرُّ بِغُرورِها ثُمَّ تَذُمُّها
اَنتَ المُتَجَرِّمُ عَلَیها اَم هِیَ المُتَجَرِّمَةُ عَلَیكَ مَتَى استَهوَتكَ اَم مَتى غَرَّتكَ
اَبِمَصارِعِ آبائِكَ مِنَ البِلى اَم بِمَضاجِعِ اُمَّهاتِكَ تَحتَ الثَّرى كَم عَلَّلتَ

بكفّك ... وقد مثّلت لك به الدنيا نفسك وبمصرعه مصرعك ان الدنيا دار صدق لمن صدقها ودار عافية لمن فهم عنها ودار غنى لمن تزوّد منها ودار موعظة لمن اتّعظ بها مسجد احبّاء الله ومصلّى ملائكة الله ومهبط وحي الله ومتجر اولياء الله اكتسبوا فيها الرحمة وربحوا فيها الجنّة فمن ذا يذمّها وقد آذنت ببينها ونادت بفراقها ونعت نفسها واهلها فمثّلت لهم ببلائها البلاء وشوّقتهم بسرورها الى السرور

بمانيه وانكرت بجميعه ترغيبا و ترهيبا و تخويفا و تحذيرا فذمها رجال
غداة الندامة وحمدها آخرون يوم القيمة ذكرتهم الدنيا فذكروا و
حدثتهم فصدقوا و وعظتهم فاتعظوا وقال عليه السلم لا يكون
الصديق صديقا حتى يحفظ اخاه في ثلث في نكبته وغيبته ووفاته
وقال عليه السلم ان لله ملكا ينادي في كل يوم لدوا للموت واجمعوا
للفناء وابنوا للخراب وقال عليه السلم الدنيا دار ممر الى دار مقر
والناس فيها رجلان رجل باع نفسه فاوبقها ورجل ابتاع نفسه
فاعتقها وقال عليه السلم من اعطى اربعا لم يحرم اربعا من اعطى الدعاء
لم يحرم الاجابة ومن اعطى التوبة لم يحرم القبول ومن اعطى الاستغفار
لم يحرم المغفرة ومن اعطى الشكر لم يحرم الزيادة وتصديق ذلك
في كتاب الله سبحانه قال الله تبارك وتعالى في الدعاء ادعوني استجب
لكم وقال سبحانه في الاستغفار ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم

يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال في الشكر لئن شكرتم لازيدنكم وقال في التوبة انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم وكان الله عليما حكيما وقال عليه السلم الصلوة قربان كل تقي والحج جهاد كل ضعيف ولكل شيء زكوة وزكوة البدن الصوم وجهاد المرأة حسن التبعل وقال عليه السلم استنزلوا الرزق بالصدقة ومن ايقن بالخلف جاد بالعطية وقال عليه السلم تنزل المعونة على قدر المؤنة وقال عليه السلم ما عال من اقتصد وقال عليه السلم قلة العيال احد اليسارين والتودد نصف

العقل والهمّ نصف الهرم وقال عليه السلم ينزل الصبر على قدر المصيبة

ومن ضرب على فخذيه عند مصيبة حبط اجره وقال عليه السلم

كم من صايم ليس له من صيامه الا الظماء والجوع وكم من قايم ليس

له من قيامه الا العناء حبذا نوم الاكياس وافطارهم وقال عليه السلم

سوسوا ايمانكم بالصدقة وحصّنوا اموالكم بالزكوة وادفعوا امواج

البلاء بالدعاء ومن كلام له عليه السلم لكميل بن زياد النخعي رحمه الله

قال كميل بن زياد اخذ بيدي امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلم

فاخرجني الى الجبان فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال يا كميل ان هذه

القلوب اوعية فخيرها اوعاها فاحفظ عني ما اقول لك الناس ثلثة

عالم رباني ومتعلم على سبيل النجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون

مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم ولم يلجؤا الى ركن وثيق يا كميل

العلم خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة

والعلم يزكو على الانفاق وصنيع المال يزول بزواله يا كميل بن زياد معرفة العلم دين يدان به يكسب الانسان الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته والعلم حاكم والمال محكوم عليه يا كميل بن زياد هلك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون ما بقي الدهر اعيانهم مفقودة وامثالهم في القلوب موجودة ها ان ههنا لعلما جمّا واشار الى صدره لو اصبت له حملة بلى اصبت لقنا غير مأمون عليه مستعملا آلة الدين للدنيا ومستظهرا بنعم الله على عباده وبحججه على اوليائه او منقادا لحملة الحق لا بصيرة له في احنائه ينقدح الشك في قلبه لاول عارض من

شبهة الا اذا ولا ذاك او منهوما باللذة سلس القياد للشهوة او مغرما

بالجمع والادخار ليسا من رعاة الدين في شيء اقرب شيء شبها بهما الانعام

السائمة كذلك يموت العلم بموت حامليه اللهم بلى لا تخلو الارض

من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله

وبيناته وكم ذا واين اولئك اولئك والله الاقلون عددا والاعظمون قدرا

بهم يحفظ الله سبحانه حججه وبيناته حتى يودعوها نظراءهم ويزرعوها

في قلوب اشباههم هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة وباشروا روح

اليقين واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون

وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله

في ارضه والدعاة الى دينه آه آه شوقا الى رؤيتهم انصرف يا كميل اذا

شئت وقال عليه السلم لكميل بن زياد النخعي قال عليه السلم يا كميل

الله وقل لا حول ولا قوة الا بالله وتوكل على الله وسم باسمائنا

ترزق الناس شيئا والله يجزي لك واحسن عليه خلقك وابسط جانبك

ولا تنهرن سائلك واذا اكلت فطول اكلك ليستوف من معك ويرزق

منه غيرك واذا استوفيت طعامك فاحمد الله على ما رزقك وارفع

بذلك صوتك فيحمد الله سواك فيعظم به اجرك ولا توفرن معدتك

طعاما ودع للماء موضعا وللريح مجالا فلا تنقدن طعامك فان رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم لم ينقده ولا يرفعن يدك من الطعام الا وانت

تشتهيه فاذا فعلت فانت تستمرئه واعلم ان صحة الجسم من قلة الطعام

وقلة الشراب يا كميل البركة في المال من ايتاء الزكوة ومواساة المؤمنين

وصلة الاقربين يا كميل زد قرابتك المؤمن ما تعطي سواه من المؤمنين

وكن بهم ارأف وعليهم اعطف وتصدق على المساكين يا كميل لا تردن

سائلا ولو من شطر حبة عنب او شق تمرة يا كميل الصدقة تنمي عند الله

يا كميل احسن حلية المؤمن التواضع وجماله التعفف وشرفه التفقه

وادم ذكر الله والتوكل عليه واستعذ من شرورهم واصرف عنهم طرفك

وانكر بقلبك فعلهم واجهر بتعظيم الله لتسمعهم فانهم يهابونك

ويكفي شرهم يا كميل ان احب ما امتثله العباد بعد الاقرار بالله وباوليائه

التعلم الحلم التعفف والتحمل والاصطبار يا كميل لا ترين الناس اقتارك

واصبر عليه احتسابا بعز وتستر يا كميل لا باس بان تطلع اخاك على

سرك ومن اخوك هو الذي لا يخذلك عند الشديدة ولا يقعد عند الجريرة

ولا يدعك حتى تساله ولا يذرك وامرك حتى يعلمه فان كان في بلاء

اصلحه يا كميل المؤمن مرآة المؤمن لانه يتامله فيسد فاقته ويجمل حالته

يا كميل ان لم تحب اخاك فلست اخاه يا كميل ان المؤمن من قال بقولنا

فمن تخلف عنه قصر عنا ومن قصر عنا لم يلحق بنا ومن لم يكن بنا ففي

الدرك الاسفل من النار يا كميل كل مصدور ينفث اليك منا نام امرك

فاياك ان تبديه فليس لك من ابدائه توبة واذا لم تكن توبة فالمصير

مواردكم ولم يرعوا ابوابكم ولم ينالوا من نعمتكم اذلّة خاسئين ايّما
نفر ثقفوا اخذوا وقتّلوا تقتيلًا يا كميل قل عند كل شدّة لا حول ولا قوة الّا
بالله تكفها وعند كل نعمة الحمد لله تزد منها فاذا ابطأت الارزاق
عليك فاستغفر الله توسع فيها يا كميل اذا وسوس الشيطان في صدرك
فقل اعوذ بالله القوي من الشيطان الغوي واعوذ بمحمد الرضي من شر
ما قدّر وقضى واعوذ باله الطيبين من شر الجنّة والناس اجمعين وعظّم
وصلّ على محمد واله تكف مؤنة ابليس والشياطين معهم ولو انهم كلهم
ابالسة مثله يا كميل انّ لهم خدعًا وشقاشق وزخارف ووساوس
وخيلاء على كل احد قدر منزلته في الطاعة والمعصية فبحسب ذلك
يستولون عليه بالغلبة يا كميل لا عدوّ اعدى منهم ولا ضارّ اضرّ منهم
ان تكون معهم غدًا اذا جثوا في العذاب لا يفتّر عنهم شرره ولا يقصر
عليهم خالدين فيها ابدًا سخطه تعالى محيط بمن لم يحترس منهم باسمه وبنيّته

ما دعا بجملهم على معصيته فيورطهم يا كميل انه متى يأتي لك بلطف

كيد فتعجب ان ذلك ملك كريم وانما هو شيطان رجيم فاذا سكنت

اليه واطمانت حملك على العظائم المهلكة التي لا نجاة معها يا كميل ان

له في ما ينصبها فاحذر لا يوقعك فيها يا كميل ان الارض مملوة بفخاخهم

فلم ينج منها الا من تمسك بنا وقد اعلمك الله عز وجل انه لا ينجو منها الا عباده

وهم اولياؤنا وهو قول الله تعالى ان عبادي ليس لك عليهم سلطان و

قوله تعالى انما سلطانه على الذين يتولونه والذين هم به مشركون يا كميل

ولايتنا ان يشركك في مالك وولدك كما امر يا كميل لا تغتر باقوام

يصلون فيطيلون ويصومون فيداومون ويتصدقون فيحسبون انهم موفقون

يا كميل اقسم بالله لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ان الشيطان

اذا حمل قوما على الفواحش مثل الربوا وشرب الخمر والزنا وما اشبه ذلك

عند المآثم حبب اليهم العبادة الشديدة والخشوع والركوع و

بالخضوع والسجود ثم حملهم على ولاية الائمة الذين يدعون الى النار ويوم القيامة لا ينصرون يا كميل انه مستقر ومستودع واحذر ان تكون من المستودعين انما تستحق ان تكون مستقرا اذا لزمت الجادة الواضحة التي لا تخرجك الى عوج ولا تزيلك عن منهج ما حملناك عليه وهديناك اليه يا كميل

لا رخصة في فرض ولا شدة في نافلة ان الله لا يسأل عن النوافل الا عن الفرض وانما قدمنا النوافل بين ايدينا للاهوال والعظائم والطامة يوم

يا كميل ان الواجبات لله اعظم من ان تزيله فرائض النوافل وجميع الاعمال وصالح الاموال ولكن من تطوع خيرا فهو خير له

إنّ ذنوبك أكثر من حسناتك وغفلتك أكثر من ذكرك ونعمة الله
عليك أكثر من عملك يا كميل إنّك لا تخلو من نعمة الله عندك وعافيته
فلا تخل من تحميده وتسبيحه وتقديسه وشكره وذكره على كلّ حال ولا
تكوننّ من الذين قال الله عزّ وجلّ نسوا الله فأنساهم أنفسهم أولئك
هم الفاسقون يا كميل ليس الشأن أن تصلّي وتصوم وتتصدّق الشأن أن
تكون الصلوة من قلب تقيّ وعمل عند الله مرضيّ وخشوع سويّ وإبقاء للجدّ
فيها واعلم يا كميل أنّ عند الركوع والسجود وما بينهما سكنة للعروق
والمفاصل حتّى تستوي ثم الانبناء إلى ما تأتي به من صلواتك قائماً وقاعداً
فانظر فيم تصلّي وعلام تصلّي إن لم تكن من وجهه وحلّه فلا قبول لها
يا كميل اللسان ينزح من القلب والقلب يقوم بالغذاء فانظر بأيّ شيء تغذي
قلبك وجسمك فإن لم يكن ذلك حلالاً لم يقبل الله شكرك ولا تسبيحك
يا كميل افهم واعلم أنّا لم نرخّص في تأدية الأمانة لأحد من الخلق فمن روى

عادل ولا تقل الامع امام
فاضل يا كميل ارايت ولو

النبي وكان في الارض
مؤمن او كان في دعائه الى الله
مخطيا او مصيبا بل مخطيا والله
ينصبه لذلك ويوهله

يا كميل انه لابد لله فلا تغترن بأقوال

رسولاً او نبیّاً او وصیّاً انّما هی نبوّة ورسالة وامامة ولا بعد ذلك الّا

ان یکونوا متغلّبین او ضالّین معتدین یا کمیل انّ النصاری والیهود لم

تعطّل الله جلّ وعزّ ولا جحد موسی ولا عیسی ولکنّهم زادوا ونقصوا وحرّفوا

والحدوا فلعنوا ومقتوا ولم یتوبوا ولم یقبلوا وانّما یتقبّل الله من المتّقین

یا کمیل انّ ابانا آدم علیه السّلام لم یلد یهودیّاً ولا نصرانیّاً وما کان ولده

الّا حنیفاً مسلماً فلم یقم بالحقّ الواجب فاداه ذلك الی ان لم یتقبّل الله قربانه

وقبل من اخیه فحسده وقتله من المسجونین فی فلق الّذین عدّتهم اثنا عشر

ستّة من الاوّلین وستّة من الآخرین والفلق اسفل النّار ومن بخاره

حرّ جهنّم وحسبك بما حرّ جهنّم یا کمیل انّ الله تعالی کریم حلیم عظیم

رحیم دلّنا علی اخلاقه وامرنا بالاخذ بها وحمل النّاس علیها فقد ادّیناها

غیر مختلفین وارسلناها غیر منافقین وصدّقناها غیر مکذّبین وقبلناها

غیر مرتابین لم یکن والله لنا شیاطین نوحی الیها ویوحی الینا کما قال الله عزّ وجلّ

ثمّ الثقل الاصغر والقرآن ... الثقل الاکبر ... الثقل الاصغر للثقل الاکبر ... کلّ واحد منهما ملازم صاحبه غیر مفارق

صلّی الله علیه وآله وسلّم ... یا کمیل قد ابلغهم رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم رسالة ... وجعل حاکماً بینهما وبین العباد

وَنَادَى فِيهِمْ بِالصَّلٰوةِ جَامِعَةً يَوْمَ كَذَا وَكَذَا أَيَّامًا سَبْعَةً وَقْتَ كَذَا وَكَذَا

فَلَمْ يَتَخَلَّفْ أَحَدٌ فَصَعِدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي مُؤَدٍّ عَنْ رَبِّي جَلَّ وَعَزَّ لَا مُخْبِرٌ عَنْ نَفْسِي فَمَنْ صَدَّقَنِي فَاللهَ

صَدَّقَ وَمَنْ صَدَّقَ اللهَ أَثَابَهُ الْجَنَّةَ وَمَنْ كَذَّبَنِي فَاللهَ كَذَّبَ وَمَنْ كَذَّبَ

اللهَ تَعَالَى أَعْقَبَهُ اللهُ النَّارَ ثُمَّ نَادَانِي فَصَعِدْتُ وَأَقَامَنِي دُونَهُ وَرَأْسِي

صَدْرَهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ يَمِينِي وَشِمَالِي ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ

النَّاسِ أَمَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اللهِ تَعَالَى رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ أُعْلِمَكُمْ أَنَّ

الْقُرْآنَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَأَنَّ وَصِيِّي هٰذَا وَابْنَيَّ وَمَنْ خَلَفَهُمْ مِنْ أَصْلَابِهِمْ

الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ يَشْهَدُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ لِلثَّقَلِ الْأَصْغَرِ وَيَشْهَدُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ

لِلثَّقَلِ الْأَكْبَرِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُلَازِمٌ صَاحِبَهُ غَيْرُ مُفَارِقٍ حَتَّى يَرِدَا إِلَى اللهِ

عَزَّ وَجَلَّ فَيَحْكُمَ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ الْعِبَادِ يَا كُمَيْلُ فَإِذَا كُنَّا كَذٰلِكَ فَعَلَامَ

تَقَدَّمَنَا مَنْ تَقَدَّمَ وَتَأَخَّرَ عَنَّا مَنْ تَأَخَّرَ يَا كُمَيْلُ قَدْ أَبْلَغَهُمْ رَسُولُ اللهِ

فانية وحظي من حظي بآخرة باقية ثابتة يا كميل ان كلا يصير الى الآخرة

والذي رغب فيه منها رضاء الله عز وجل والدرجات العلى والجنة التي

لا يورثها الا من كان تقيا يا كميل من لا يسكن الجنة فبشره بعذاب

اليم وخزي مقيم واكبال ومقامع ثقال وسلاسل طوال ومقطعات

النيران ومقارنة كل شيطان الشراب صديد واللباس حديد والخزنة

فظظة والنار ملتهبة والابواب موثقة مطبقة ينادون فلا يجابون

ويستغيثون فلا يرحمون نداؤهم يا مالك ليقض علينا ربك قال انكم ماكثون

لقد جئناكم بالحق ولكن اكثركم للحق كارهون يا كميل نحن والله الحق

الذي قال الله تعالى ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض

ومن فيهن يا كميل ثم ينادون الله بعد ان يمكثوا احقابا اجعلنا على الرخاء

فيجيبهم اخسؤوا ولا تكلمون فعندها ييأسوا من الكرة واشتدت الحسرة

وايقنوا بالهلكة والمكث جزاء بما كسبوا عذبوا يا كميل قل الحمد لله الذي

الموت له ان سقم ظل نادما وان صح امن لاهيا يعجب بنفسه اذا عوفي

ويقنط اذا ابتلي ان اصابه بلاء دعا مضطرا وان ناله رخاء اعرض مغترا

تغلبه نفسه على ما يظن ولا يغلبها على ما يستيقن يخاف على غيره بادنى

من ذنبه ويرجو لنفسه باكثر من عمله ان استغنى بطر وفتن وان

افتقر قنط ووهن يقصر اذا عمل ويبالغ اذا سأل ان عرضت له شهوة

اسلف المعصية وسوف التوبة وان عرته محنة انفرج عن شرائط الملة

يصف العبرة ولا يعتبر ويبالغ في الموعظة ولا يتعظ فهو بالقول مدل

وبالعمل مقل ينافس فيما يفنى ويسامح فيما يبقى يرى الغنم مغرما والغرم

مغنما يخشى الموت ولا يبادر الفوت يستعظم من معصية غيره ما يستقل

اكثر منه من نفسه ويستكثر من طاعته ما يحقر من طاعة غيره فهو

على الناس طاعن ولنفسه مداهن اللهو مع الاغنياء احب اليه من الذكر

مع الفقراء يحكم على غيره لنفسه ولا يحكم عليها لغيره يرشد غيره ويغوي

وقال عليه السلم لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق وقال عليه السلم لا يعاب المرء بتأخير حقه انما يعاب من اخذ ما ليس له وقال عليه السلم الاعجاب يمنع من الازدياد وقال عليه السلم قد اضاء الصبح لذي عينين وقال عليه السلم ترك الذنب اهون من التوبة

حابهما ضلالة وقال عليه السلم ما شككت في الحق مذ رأيته
وقال عليه السلم ما كذبت وما كذبت ولا ضللت ولا ضل بي وقال
عليه السلم للظالم البادي غدا بكفه عضة وقال عليه السلم الرحيل
وشيك قال عليه السلم من ابدى صفحته للحق هلك وقال عليه السلم
ستعصموا بالذمم في اوتادها وقال عليه السلم عليكم بطاعة من لا
تعذرون بجهالته وقال عليه السلم قد بصرتم ان ابصرتم وهديتم
ان اهتديتم وقال عليه السلم عاتب اخاك بالاحسان اليه واردد
شره بالانعام عليه وقال عليه السلم من وضع نفسه مواضع
التهمة فلا يلومن من اساء به الظن وقال عليه السلم من ملك استأثر
وقال عليه السلم من استبد برأيه هلك ومن شاور الرجال شاركها
في عقولها ومن كتم سره كانت الخيرة بيده قال عليه السلم الفقر
الموت الاكبر وقال عليه السلم من قضى حق من لا يقضي حقه فقد

وقال عليه السلم الناس اعداء ما جهلوا وقال عليه السلم من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء وقال عليه السلم من احد سنان الغضب لله قوي على قتل اشداء الباطل وقال عليه السلم اذا هبت امرا فقع فيه فان شدة توقيه اعظم مما تخاف فيه

آلة الرياسة سعة الصدر وقال عليه السلم ازجر المسئ بثواب المحسن

وقال عليه السلم احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك

وقال عليه السلم اللجاجة تسل الرأى وقال عليه السلم الطمع رق مؤبد

وقال عليه السلم ثمرة التفريط الندامة وثمرة الحزم السلامة وقال

عليه السلم من لم ينجه الصبر اهلكه الجزع وقال عليه السلم واعجبا

اتكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة والقرابة وروى عنه شعر

قريب من هذا المعنى وان كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك اولى بالنبي

واقرب وقال عليه السلم انما المرء في الدنيا غرض تنتضل فيه المنايا

ونهب تبادره المصائب ومع كل جرعة شرق وفي كل اكلة غصص

ولا ينال العبد فيها نعمة الا بفراق اخرى ولا يستقبل يوما من عمره الا

بفراق آخر من اجله فنحن اعوان المنية وانفسنا نصب الحتوف فمن اين

نرجو البقاء وهذا الليل والنهار لم يرفعا من شيء شرفا الا اسرعا

يا ابن آدم ما كسبت فوق قوتك فانت فيه خازن لغيرك وقال عليه السلم ان للقلوب شهوة واقبالا وادبارا فأتوها من قبل شهوتها واقبالها فان القلب اذا اكره عمي وقال

لا خير في الصمت عن الحكم كما انه لا خير في القول بالجهل وقال عليه السلم ... الكرة في هدم ما بنا ...

عليه السلم متى اشفي غيظي اذا غضبت أحين اعجز عن الانتقام فيقال لي لو صبرت ام حين اقدر عليه فيقال لي لو عفوت

وقال عليه السلم وقد مر بقذر على مزبلة فقال هذا ما بخل به الباخلون وروي في خبر آخر انه قال هذا ما كنتم تتنافسون فيه بالامس وقال عليه السلم لم يذهب من مالك ما وعظك

إن هذه القلوب تمل كما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحكمة وقال لما

سمع قول الخوارج لا حكم الا لله كلمة حق يراد بها باطل وقال في صفة

الغوغاء هم الذين اذا اجتمعوا غلبوا واذا تفرقوا لم يعرفوا وقيل بل قال

هم الذين اذا اجتمعوا اضروا واذا تفرقوا نفعوا فقيل قد علمنا مضرة اجتماعهم

فما منفعة افتراقهم فقال يرجع اصحاب المهن الى مهنهم فينتفع الناس بهم

كرجوع البناء الى بنائه والنساج الى منسجه والخباز الى مخبزه وقال عليه السلم

وقد اتي بجان ومعه غوغاء فقال لا مرحبا بوجوه لا ترى الا عند

كل سوءة وقال عليه السلم ان مع كل انسان ملكين يحفظانه فاذا

جاء القدر خليا بينه وبينه وان الاجل جنة حصينة وقال وقد قال

له طلحة والزبير نبايعك على انا شركاؤك في هذا الامر فقال عليه السلم

لا ولكنكما شريكان في القوة والاستعانة وعونان على العجز والاود

وقال عليه السلم ايها الناس اتقوا الله الذي ان قلتم سمع وان اضمرتم

علم وقال لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها

وتلا عقيب ذلك ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و

نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين وقال اتقوا الله تقية من شمر تجريدا

وجد تشميرا واكمش في مهل وبادر عن وجل ونظر في كرة الموئل وعاقبة

المصدر ومغبة المرجع وقال عليه السلام الجود حارس الاعراض

والحلم فدام السفيه والعفو زكوة الظفر والسلو عوضك ممن غدر و

الاستشارة عين الهداية وقد خاطر من استغنى برأيه والصبر يناضل

الحدثان والجزع من اعوان الزمان واشرف الغنى ترك المنى وكم من

عقل اسير عند هوى امير ومن التوفيق حفظ التجربة والمودة قرابة

مستفادة ولا تأمنن ملولا وقال عليه السلام عجب المرء بنفسه

احد حساد عقله وقال اغض على القذى والالم ترض ابدا وقال من لان

عوده كثفت اغصانه وقال عليه السلام الخلاف يهدم الرأي ومن نال

عليه وقال العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد والطامع في وثاق

الذل قال عليه السلام وقد سئل عن الايمان الايمان معرفة

بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاركان من اصبح على الدنيا حزينا فقد اصبح

لقضاء الله ساخطا ومن اصبح يشكو مصيبة نزلت به فانما يشكو ربه ومن

اتى غنيا فتواضع لغناه ذهب ثلثا دينه ومن قرا القران فمات فدخل النار

فهو ممن كان يتخذ آيات الله هزوا ومن لهج قلبه بحب الدنيا التاط منها

بثلث هم لا يغبه وحرص لا يتركه وامل لا يدركه كفى بالقناعة

ملكا وبحسن الخلق نعيما وسئل عليه السلام عن قول الله تعالى فلنحيينه

حيوة طيبة قال هي القناعة وقال عليه السلام شاركوا الذي قد اقبل عليه

الرزق فانه اخلق للغنى واجدر باقبال الحظ عليه وقال عليه السلام

في قوله تعالى ان الله يامر بالعدل والاحسان العدل الانصاف

والاحسان التفضل وقال عليه السلام من يعط باليد القصيرة يعط باليد

الطويلة ومعنى ذلك ان ما ينفقه المؤمن من ماله في سبيل الخير والبر وان كان يسيرا فان الله يجعل الجزاء عليه عظيما كثيرا واليدان ههنا عبارتان عن النعمتين ففرق عليه السلام بين نعمة العبد ونعمة الرب بالقصيرة والطويلة فجعل تلك قصيرة وهذه طويلة لان نعم الله ابدا تضعف على نعم المخلوقين اضعافا كثيرة اذ كانت نعم الله اصل النعم كلها فكل نعمة اليها ترجع ومنها

وقال عليه السلام لابنه الحسن عليهما السلام لا تدعون الى مبارزة وان دعيت اليها فاجب فان الداعي باغ والباغي مصروع وقال عليه السلام خيار خصال النساء

الحجر الغصب في الدار رهن على خرابها قال الرضي ويروى هذا الكلام عن النبي صلى الله عليه وآله ولا عجب ان يشتبه الكلامان فان مستقاهما من قليب ومفرغهما من ذنوب وقال عليه السلام يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم وقال عليه السلام اتق الله بعض التقى وان قل واجعل بينك وبين الله سترا

شرار خصال الرجال الزهو والجبن والبخل فاذا كانت المرأة مزهوة
لم تمكن من نفسها واذا كانت بخيلة حفظت مالها ومال بعلها واذا
كانت جبانة فرقت من كل شئ يعرض لها قيل له عليه السلام صف لنا
العاقل فقال هو الذي يضع الشئ مواضعه فقيل له صف لنا الجاهل
فقال قد فعلت يعني عليه السلام ان الجاهل هو الذي لا يضع الشئ
مواضعه فكان ترك صفته صفة له اذ كان بخلاف وصف العاقل
وقال عليه السلام والله لدنياكم هذه اهون في عيني من عراق
خنزير في يد مجذوم وقال عليه السلام ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك
عبادة التجار وان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد وان
قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار وقال عليه السلام المرأة
شر كلها وشر ما فيها انه لا بد منها وقال عليه السلام من اطاع التواني
ضيع الحقوق ومن اطاع الواشي ضيع الصديق وقال عليه السلام

وان رق وقال عليه السلام اذا ازدحم الجواب خفي الصواب وقال عليه السلام ان لله في كل نعمة حقا فمن اداه زاده منها ومن قصر عنه خاطر بزوال نعمته وقال عليه السلام اذا كثرت المقدرة قلت الشهوة وقال عليه السلام احذروا نفار النعم فما كل شارد بمردود وقال

الكرم

الكرم اعطف من الرحم وقال عليه السلام من ظن بك خيرا فصدق
ظنه وقال عليه السلام افضل الاعمال ما اكرهت نفسك عليه و
قال عليه السلام عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم وحل العقود وقال عليه السلام
مرارة الدنيا حلاوة الاخرة وحلاوة الدنيا مرارة الاخرة وقال عليه السلام
فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك والصلوة تنزيها من الكبر والزكوة
تسبيبا للرزق والصيام ابتلاء لاخلاص الخلق والحج تقوية للدين والجهاد
عزا للاسلام والامر بالمعروف مصلحة للعوام والنهي عن المنكر ردعا للسفهاء
وصلة الارحام منماة للعدد والقصاص حقنا للدماء واقامة الحدود
اعظاما للمحارم وترك شرب الخمر تحصينا للعقل ومجانبة السرقة ايجابا
للعفة وترك الزنا تحصينا للنسب وترك اللواط تكثيرا للنسل والشهادات
استظهارا على المجاحدات وترك الكذب تشريفا للصدق والاسلام امانا
من المخاوف والامامة نظاما للامة والطاعة تعظيما للامامة وكان عليه السلام

لطفاً فاذا نزلت به نائبة جرى اليها كالماء في انحداره حتى يطردها عنه
كما تطرد غريبة الابل وقال عليه السلم اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة
وقال عليه السلم الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله والغدر باهل
الغدر وفاء عند الله وقال عليه السلم كم من مستدرج بالاحسان
اليه ومغرور بالستر عليه ومفتون بحسن القول فيه وما ابتلى الله احداً
بمثل هذا الاملاء له وقد مضى هذا الكلام فيما تقدم الا ان فيه هنا
زيادة مفيدة

فصل

نذكر فيه شيئاً من اختيار غريب كلامه عليه السلم
المحتاج الى التفسير في حديثه فاذا كان ذلك ضرب يعسوب الدين بذنبه
فيجتمعون اليه كما يجتمع قزع الخريف يعسوب الدين السيد العظيم المالك
لامور الناس يومئذ والقزع قطع الغيم التي لا ماء فيها وفي حديثه عليه السلم
ان للخصومة قحماً يريد بالقحم المهالك لانها تقحم اصحابها في المهالك
والمتالف في الاكثر ومن ذلك قحمة الاعراب وهي ان تصيبهم السنة فتتعرق
اموالهم فذلك تقحمها فيهم وقيل فيه وجه آخر وهو انها تقحمهم بلاد الريف اي تحوجهم الى دخول الحضر عند محول البدو وفي حديثه عليه السلم هذا الخطيب الشحشح يريد الماهر بالخطبة الماضي فيها وكل ماض في كلام او سير فهو شحشح والشحشح في غير هذا الموضع البخيل الممسك

وفي حديثه عليه السلم اذا بلغ النساء نص الحقاق فالعصبة اولى والنص منتهى الاشياء ومبلغ اقصاها كالنص في السير لانه اقصى ما تقدر عليه الدابة وتقول نصصت الرجل عن الامر اذا استقصيت مسألته عنه لتستخرج ما عنده فيه

نص الحقاق يريد به الادراك لانه منتهى الصغر والوقت الذي يخرج منه
الصغير الى حد الكبير وهو من افصح الكنايات عن هذا الامر واغربها يقول
اذا بلغ النساء ذلك فالعصبة اولى بالمرأة من امها اذا كانوا محرما مثل
الاخوة والاعمام وبتزويجها ان ارادوا ذلك والحقاق محاقة الام للعصبة
في المرأة وهو الجدال والخصومة وقول كل واحد للآخر انا احق بهذا
منك ويقال منه حاققته حقاقا مثل جادلته جدالا وقد قيل ان نص
الحقاق بلوغ العقل وهو الادراك لانه عليه السلم انما اراد منتهى الامر الذي
تجب به الحقوق والاحكام ومن رواه نص الحقائق فانما اراد جمع حقيقة
هذا معنى ما ذكره ابو عبيد القسم بن سلام والذي عندي ان المراد بنص
الحقاق هاهنا بلوغ المرأة الى الحد الذي يجوز فيه تزويجها وتصرفها في
حقوقها تشبيها بالحقاق من الابل وهي جمع حقة وحق هو الذي استكمل
ثلث سنين ودخل في الرابعة وعند ذلك يبلغ الى الحد الذي يتمكن

وهذا انسب بطريقة العرب من المعنى المذكور اولا

ان الايمان يبدو لمظة في القلب كلما ازداد الايمان ازدادت اللمظة
واللمظة مثل النكتة او نحوها من البياض ومنه قيل فرس الظ اذا كان بجحفلته شيء من البياض

وفي حديثه عليه السلم ان الرجل اذا كان له الدين الظنون يجب عليه ان يزكيه لما مضى اذا قبضه فالظنون الذي لا يعلم صاحبه أيقبضه من الذي هو عليه ام لا فكأنه الذي يظن به فمرة يرجوه ومرة لا يرجوه

الكلام وكذلك كل امر تطالبه لا تدرى على اى شئ انت فيه منه فهو ظنون وعلى

ذلك قول الاعشى شعر من يجعل الجد الظنون الذى ، جنب صوب اللجب

الماطر ، مثل الفراتى اذا ما طما ، يقذف بالبوصى والماهر ، والجد

البئر والظنون التى لا يعلم فيها ماء ام لا وفى حديثه عليه السلم انه شيع

جيشا يغزيه فقال اعذبوا عن النساء ما استطعتم ومعناه اصدفوا عن

ذكر النساء وشغل القلوب بهن وامتنعوا من المقاربة لان ذلك

يفت فى عضد الحمية ويقدح فى معاقد العزيمة ويكسر عن العدو ويلفت

عن الابعاد فى الغزو وكل من امتنع عن شئ فقد اعذب عنه والعاذب

والعذوب الممتنع من الاكل والشرب وفى حديثه عليه السلم كالياسر

الفالج ينتظر اول فوزة من قداحه والياسرون هم الذين يتضاربون

بالقداح على الجزور والفالج الغالب القاهر يقال قد فلج عليهم وفلجهم

قال الراجز لما رايت فالجا قد فلجا ومن حديثه عليه السلم كنا اذا احمر

البأس اتقينا برسول الله فلم يكن احد منا اقرب الى العدو منه ومعنى ذلك انه اذا عظم الخوف من العدو واشتد عضاض الحرب فزع المسلمون الى قتال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بنفسه فينزل الله عليهم النصر به ويأمنون مما كانوا يخافونه بمكانه وقوله عليه السلم اذا احمر البأس كناية

عن اشتداد الامر وقد قيل فى ذلك اقوال احسنها انه شبه حمى الحرب بالنار التى تجمع الحرارة والحمرة بفعلها ولونها ومما يقوى ذلك قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد راى مجتلد الناس يوم حنين وهى حرب هوازن الآن حمى الوطيس

عليه وآله عليه ما استحر من جلاد القوم باحتدام النار وشدة التهابها

انتهى هذا الفصل ورجعنا الى سنن الغرض الاول في هذا الباب

وقال عليه السلم لما بلغه اغارة اصحاب معوية على الانبار فخرج

بنفسه ماشيا حتى اتى النخيلة فادركه الناس وقالوا يا امير المؤمنين نحن

نكفيكهم فقال عليه السلم والله ما تكفونني انفسكم فكيف تكفونني غيركم

ان كانت الرعايا قبلي لتشكو حيف رعاتها فانا اشكو اليوم حيف رعيتي كانني

المقود وهم القادة او الموزوع وهم الوزعة فلما قال هذا القول في كلام

طويل ذكرناه مختاره في جملة الخطب تقدم اليه رجلان من اصحابه فقال

احدهما اني لا املك الا نفسي واخي فمرنا بامرك يا امير المؤمنين ننفذ له

فقال واين تقعان مما اريد وقيل ان الحارث بن حوط اتاه عليه السلم

فقال اتراني اظن اصحاب الجمل كانوا على ضلالة فقال عليه السلم يا حارث

انك نظرت تحتك ولم تنظر فوقك فحرت انك لم تعرف الحق فتعرف اهله

ولم تعرف الباطل فتعرف من اتاه فقال الحارث فاني اعتزل مع سعد بن مالك وعبد الله بن عمر فقال عليه السلم ان سعدا وعبد الله بن عمر لم ينصرا الحق ولم يخذلا الباطل

وقال عليه السلم صاحب السلطان كراكب الاسد يغبط بموقعه وهو اعلم بموضعه

وقال عليه السلم احسنوا في عقب غيركم تحفظوا في عقبكم

وقال عليه السلم ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء واذا كان خطأ كان داء

وسأله رجل ان يعرفه ما الايمان فقال عليه السلم اذا كان الغد فأتني حتى اخبرك على اسماع الناس فان نسيت مقالتي حفظها عليك غيرك فان الكلام كالشاردة يثقفها هذا ويخطئها هذا وقد ذكرنا ما اجابه عليه السلم فيها

تقدم من هذا الباب وهو قوله عليه السلم الايمان على اربع شعب وقال
عليه السلم يا ابن آدم لا تحمل هم يومك الذي لم يأتك على يومك الذي قد
أتاك فانه ان يك من عمرك يأت الله فيه برزقك وقال عليه السلم احبب
حبيبك هونا ما عسى ان يكون بغيضك يوما ما وابغض بغيضك هونا ما عسى
ان يكون حبيبك يوما ما وقال عليه السلم الناس في الدنيا
عاملان عامل في الدنيا للدنيا قد شغلته دنياه عن آخرته يخشى على من
يخلفه الفقر ويأمنه على نفسه فيفني عمره في منفعة غيره وعامل عمل
في الدنيا لما بعدها فجاءه الذي له من الدنيا بغير عمل فاحرز الحظين
معا وملك الدارين جميعا فاصبح وجيها عند الله لا يسأل الله حاجة
فيمنعها وروى انه ذكر عند عمر بن الخطاب في ايامه حلى الكعبة وكثرته فقال
قوم لو اخذته فجهزت به جيوش المسلمين كان اعظم للاجر وما تصنع
الكعبة بالحلى فهم عمر بذلك وسأل عنه امير المؤمنين فقال ان القرآن

انزل على النبي صلى الله عليه وآله والاموال اربعة اموال المسلمين فقسمها بين الورثة في الفرائض والفيء فقسمه على مستحقيه والخمس فوضعه الله حيث وضعه والصدقات فجعلها الله حيث جعلها وكان حلى الكعبة فيها يومئذ فتركه الله على حاله ولم يتركه نسيانا ولم يخف عليه مكانا فاقره حيث اقره الله ورسوله فقال له عمر لولاك لافتضحنا وترك الحلى بحاله وروى انه عليه السلم رفع اليه رجلان سرقا من مال الله احدهما عبد من مال الله والآخر من عروض الناس فقال عليه السلم اما هذا فهو من مال الله فلا حد عليه مال الله اكل بعضه بعضا واما الآخر فعليه الحد

فقطع

قطع به وقال عليه السلام لو قد استوت قدماي من هذه المداحض
لغيرت اشياء وقال عليه السلام اعلموا علماً يقيناً ان الله لم يجعل للعبد
وان عظمت حيلته واشتدت طلبته وقويت مكيدته اكثر مما سمي له في
الذكر الحكيم ولم يحل بين العبد في ضعفه وقلة حيلته وبين ان يبلغ
ما سمي له في الذكر الحكيم والعارف لهذا العامل به اعظم الناس راحة
في منفعة والتارك له الشاك فيه اعظم الناس شغلاً في مضرة ورب
منعم عليه مستدرج بالنعمى ورب مبتلى مصنوع له بالبلوى فزد ايها
المستمع في شكرك وقصر من عجلتك وقف عند منتهى رزقك وقال
عليه السلام لا تجعلوا علمكم جهلاً ويقينكم شكاً اذا علمتم فاعملوا واذا
تيقنتم فاقدموا وقال عليه السلام ان الطمع مورد غير مصدر وضامن
غير وفي وربما شرق شارب قبل ريه وكلما عظم قدر الشيء المتنافس
فيه عظمت الرزية لفقده والاماني تعمي اعين البصائر والحظ يأتي من لا

مِنَ الْغِرَّةِ جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ وَعَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ كُلُّ
مُعَاجَلٍ يَسْأَلُ الْإِنْظَارَ وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ طُوبَى لَهُ إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سَوْءٍ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ وَسِرُّ اللَّهِ
فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَرْذَلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعَظِّمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا
فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ
وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَذَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ
وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثُ عَادٍ وَصِلُّ وَادٍ لَا يُدْلِي
بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ
اعْتِذَارَهُ وَكَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَكَانَ إِذَا غُلِبَ
عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَى أَنْ يَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ

وَكَانَ إِذَا بَدَهَهُ أَمْرَانِ نَظَرَ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَخَالَفَهُ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزَمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعَمِهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ عَزَّى الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ عَنِ ابْنٍ لَهُ يَا أَشْعَثُ إِنْ تَحْزَنْ عَلَى ابْنِكَ فَقَدِ اسْتَحَقَّتْ ذَلِكَ مِنْكَ الرَّحِمُ وَإِنْ تَصْبِرْ فَفِي اللَّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلَفٌ يَا أَشْعَثُ إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ وَإِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ ابْنُكَ سَرَّكَ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ وَحَزَنَكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَبْرِ

وكان

ما عزّى في رسول الله ان الصبر لجميل الا عنك وان الجزع لقبيح الا عليك

وان المصاب بك لجليل فانه قبلك وبعدك لجلل وقال عليه السلم

لا تصحب المائق فانه يزين لك فعله ويود ان تكون مثله وقال عليه السلم

وقد سئل عن مسافة ما بين المشرق والمغرب فقال مسيرة يوم للشمس وقال

عليه السلم اصدقاؤك ثلثة واعداؤك ثلثة فاصدقاؤك صديقك

وصديق صديقك وعدو عدوك واعداؤك عدوك وعدو صديقك

وصديق عدوك وقال عليه السلم لرجل رآه يسعى على عدو له بما فيه اضرار

بنفسه انما انت كالطاعن نفسه ليقتل ردفه وقال عليه السلم ما اكثر العبر

واقل الاعتبار وقال عليه السلم من بالغ في الخصومة اثم ومن قصر

فيها ظلم ولا يستطيع ان يتقي الله من خاصم وقال عليه السلم ما اهمني

ذنب امهلت بعده حتى اصلي ركعتين وسئل عنه عليه السلم كيف يحاسب الله

الخلق على كثرتهم فقال كما يرزقهم على كثرتهم فقيل فكيف يحاسبهم ولا يرونه

مودة الآباء قرابة الأبناء والقرابة أحوج إلى المودة منها إلى القرابة وقال عليه السلم
اتقوا ظنون المؤمنين فإن الله جعل الحق على ألسنتهم وقال عليه السلم
لا يصدق إيمان عبد حتى يكون بما في يد الله سبحانه أوثق منه بما في
يده وقال عليه السلم لأنس بن مالك وقد كان بعثه إلى طلحة
والزبير لما جاء إلى البصرة يذكرهما شيئا مما سمعه من رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم في معناهما فلوى عن ذلك فرجع إليه عليه السلم فقال إني
أنسيت ذلك الأمر فقال عليه السلم إن كنت كاذبا فضربك الله بها بيضاء
لامعة لا تواريها العمامة يعني البرص فأصاب أنسا فيما بعد هذا الداء في
وجهه وكان لا يرى إلا مبرقعا وقال عليه السلم إن للقلوب إقبالا
وإدبارا فإذا أقبلت فاحملوها على النوافل وإذا أدبرت فاقتصروا بها على الفرائض
وقال عليه السلم في القرآن نبأ ما قبلكم وخبر ما بعدكم وحكم ما بينكم وقال
عليه السلم ردوا الحجر من حيث جاء فإن الشر لا يدفعه إلا الشر وقال عليه السلم

لكاتبه عبيد الله بن أبي رافع ألق دواتك وأطل جلفة قلمك وفرج بين السطور وقرمط بين الحروف فإن ذلك أجدر بصباحة الخط وقال عليه السلم أنا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الفجار ومعنى ذلك أن المؤمنين يتبعونني والفجار يتبعون المال كما تتبع النحل يعسوبها وهو رئيسها

وقال له بعض اليهود ما دفنتم نبيكم حتى اختلفتم فيه فقال له عليه السلم إنما اختلفنا عنه لا فيه ولكنكم ما جفت أرجلكم من البحر حتى قلتم لنبيكم اجعل لنا إلها كما لهم آلهة فقال إنكم قوم تجهلون وقيل له عليه السلم بأي شيء غلبت الأقران فقال ما لقيت أحدا إلا أعانني على نفسه

بأنفه يومي بذلك إلى تمكن هيبته في القلوب وقال عليه السلم

لابنه محمد بن الحنفية يا بني إني أخاف عليك الفقر فاستعذ بالله منه

فإن الفقر منقصة للدين مدهشة للعقل داعية إلى المقت وقال

عليه السلم لسائل سأله عن معضلة سل تفقها ولا تسأل تعنتا فإن الجاهل

المتعلم شبيه بالعالم وإن العالم المتعسف شبيه بالجاهل وقال عليه السلم

لعبد الله بن العباس رحمة الله عليهما وقد أشار عليه في شيء لم يوافق رأيه

لك أن تشير علي وأرى فإذا عصيتك فأطعني وروي أنه عليه السلم لما

ورد الكوفة قادما من صفين مر بالشباميين فسمع بكاء النساء على

قتلى صفين وخرج إليه الحارث بن شرحبيل الشبامي وكان من وجوه

قومه فقال له أتغلبكم النساء على ما أسمع ألا تنهون عن هذا الرنين

وأقبل يمشي معه وهو عليه السلم راكب فقال له ارجع فإن مشي مثلك

مع مثلي فتنة للوالي ومذلة للمؤمنين وقال عليه السلم وقد مر بقتلى

اتقوا معاصي الله في الخلوات فإن الشاهد هو الحاكم وقال

عليه السلم لما بلغه قتل محمد بن أبي بكر رحمه الله إن حزننا عليه على قدر سرورهم به إلا أنهم نقصوا بغيضا ونقصنا حبيبا وقال عليه السلم

أقوات الفقراء فما جاع فقير إلا بما منع غني والله تعالى سائلهم عن ذلك

الاستغناء عن العذر أعز من الصدق به وقال عليه السلام أقل ما يلزمكم

لله ألا تستعينوا بنعمه على معاصيه وقال عليه السلام إن الله سبحانه

جعل الطاعة غنيمة الأكياس عند تفريط العجزة وقال عليه السلام السلطان

وزعة الله في أرضه وقال عليه السلام في صفة المؤمن بشره في وجهه

أوسع شيء صدراً وأذل شيء نفساً يكره الرفعة ويشنأ السمعة طويل غمه

بعيد همه كثير صمته مشغول وقته شكور صبور مغمور بفكرته ضنين

بخلته سهل الخليقة لين العريكة نفسه أصلب من الصلد وهو أذل من العبد

وقال عليه السلام لو رأى العبد الأجل ومسيره لأبغض الأمل وغروره

وقال عليه السلام لكل امرئ في ماله شريكان الوارث والحوادث

وقال عليه السلام الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر وقال عليه السلام العلم

علمان مطبوع ومسموع ولا ينفع المسموع إذا لم يكن المطبوع وقال عليه السلام

صواب الرأي بالدول يقبل بإقبالها ويذهب بذهابها وقال عليه السلام العفاف زينة الفقر والشكر زينة الغنى وقال عليه السلام يوم العدل على الظالم أشد من يوم الجور على المظلوم وقال عليه السلام الأقاويل محفوظة والسرائر مبلوة وكل نفس بما كسبت رهينة والناس منقوصون مدخولون إلا من عصم الله سائلهم متعنت ومجيبهم متكلف يكاد أفضلهم رأياً يرده عن فضل رأيه الرضا والسخط ويكاد أصلبهم عوداً تنكؤه اللحظة وتستحيله الكلمة الواحدة

معاشر الناس اتقوا الله فكم من مؤمل ما لا يبلغه وبان ما لا يسكنه وجامع ما سوف يتركه ولعله من باطل جمعه ومن حق منعه

نفسه اما بحراما فاحتمل به آثاما فباء بوزره وقدم على ربه آسفا

لاهيا قد خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين وقال عليه السلم

من العصمة تعذر المعاصي وقال عليه السلم ماء وجهك جامد

يقطره السؤال فانظر عند من تقطره وقال عليه السلم الثناء باكثر من

الاستحقاق ملق والتقصير عن الاستحقاق عي او حسد وقال عليه السلم

اشد الذنوب عند الله ما استهان به صاحبه وقال عليه السلم

من نظر في عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره ومن رضي برزق الله

لم يحزن على ما فاته ومن سل سيف البغي قتل به ومن كابد الامور

عطب ومن اقتحم اللجج غرق ومن دخل مداخل السوء اتهم ومن كثر

كلامه كثر خطاؤه ومن كثر خطاؤه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل

ورعه ومن قل ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النار ومن نظر

في عيوب الناس فانكرها ثم رضيها لنفسه فذلك الاحمق بعينه

والقناعة مال لا ينفد ومن اكثر من ذكر الموت رضي من الدنيا باليسير ومن علم ان كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه وقال عليه السلم للظالم من الرجال ثلث علامات يظلم من فوقه بالمعصية ومن دونه بالغلبة ويظاهر القوم الظلمة وقال عليه السلم عند تناهي الشدة تكون الفرجة وعند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء وقال عليه السلم لبعض اصحابه لا تجعلن اكثر شغلك باهلك وولدك فان يكن اهلك وولدك اولياء الله فان الله لا يضيع اولياءه وان يكونوا اعداء الله فما همك وشغلك باعداء الله وقال عليه السلم اكبر العيب ان تعيب ما فيك مثله

هنا بحضرته رجلاً لغلام وُلد له فقال له ليهنك الفارس فقال

عليه السلام لا تقل ذلك ولكن قل شكرت الواهب وبورك لك في الموهوب

وبلغ أشُدّه ورُزقت برّه وبنى رجل من عمّاله بناءً فخماً فقال أطلعت الوَرِق

رؤوسها إن البناء ليصف الغنى وقيل عليه السلام لو سُدّ على رجل باب بيت

وتُرك فيه من أين كان يأتيه رزقه فقال من حيث كان يأتيه أجله وعزّى

عليه السلام قوماً عن ميت مات لهم فقال إن هذا الأمر ليس بكم بدأ ولا إليكم

انتهى وقد كان صاحبكم هذا يسافر فعُدّوه في بعض سفراته فإن قدم عليكم

وإلا فأنتم قدمتم عليه وقال عليه السلام أيها الناس ليركم الله من

النعمة وجلين كما يراكم من النقمة فرقين إنه من وُسّع عليه في ذات يده فلم

ير ذلك استدراجاً فقد أمن مخوفاً ومن ضُيّق عليه في ذات يده فلم ير ذلك

اختباراً فقد ضيّع مأمولاً وقال عليه السلام يا أسارى الرغبة أقصروا فإن

المعرّج على الدنيا لا يروعه منها إلا صريف أنياب الحدثان أيها الناس تولّوا

من أنفسكم تأديبها واعدلوا بها عن ضراوة عاداتها وقال عليه السلام لا تظنن بكلمة خرجت من أحد سوءاً وأنت تجد لها في الخير محتملاً وقال عليه السلام إذا كانت لك إلى الله سبحانه حاجة فابدأ بمسألة الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ثم سل حاجتك فإن الله أكرم من أن يُسأل حاجتين فيقضي إحداهما ويمنع الأخرى وقال عليه السلام من ضنّ بعرضه فليدع المراء وقال عليه السلام من الخرق المعاجلة قبل الإمكان والأناة بعد الفرصة وقال عليه السلام لا تسأل عما لا يكون ففي الذي قد كان لك شغل وقال عليه السلام الفكر مرآة صافية والاعتبار منذر ناصح وكفى أدباً لنفسك

تجنبك

بنفسك ما كرهته لغيرك وقال عليه السّلم العلم مقرون بالعمل
فمن علم عمل والعلم يهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل عنه وقال
عليه السّلم ايها الناس انما متاع الدنيا حطام موبئ فتجنبوا مرعاه قلعتها
احظى من طمانينتها وبلغتها ازكى من ثروتها حكم على مكثريها بالفاقة واعين
من غنى عنها بالراحة من راقه زبرجها اعقبت ناظريه كمها ومن استشعر
الشغف بها ملأت ضميره اشجانا لهن رقص على سويداء قلبه هم يشغله
وغم يحزنه حتى يوخذ بكظمه فيلقى بالفضاء منقطعا ابهراه هينا على الله
فناؤه وعلى الاخوان القاؤه وانما ينظر المومن الى الدنيا بعين الاعتبار
ويقتات منها ببطن الاضطرار ويسمع فيها باذن المقت والابغاض
ان قيل اثرى قيل اكدى وان فرح له بالبقاء حزن له بالفناء هذا ولم
ياتهم يوم فيه يبلسون ان الله سبحانه وضع الثواب على طاعته والعقاب
على معصيته زيادة لعباده عن نقمته وحياشة لهم الى جنته وروي انه

عليه السّلم قل ما اعتذر ... ايها الناس اتقوا الله فما خلق امرؤ عبثا فيلهو ولا ترك سدى فيلغو وما دنياه التي تحسنت له بخلف من الآخرة التي قبحها سوء النظر عنده وما المغرور الذي ظفر من الدنيا باعلى همته كالآخر الذي ظفر من الآخرة بادنى سهمته وقال

عليه السّلم لا شرف اعلى من الاسلام ولا عز اعز من التقوى ولا معقل احسن من الورع ولا شفيع انجح من التوبة ولا كنز اغنى من القناعة ولا مال اذهب للفاقة من الرضا بالقوت ومن اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة وتبوأ خفض الدعة والرغبة مفتاح النصب ومطية التعب

وَتَلِيهِ وَبَدَنِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي
سَبِيلِ اللهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي
بَحْرٍ لُجِّيٍّ وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا
يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ وَعَنْ أَبِي
جُحَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ
عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ
بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَراً قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِيءٌ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا
تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللهِ يَقُولُ اللهُ سُبْحَانَهُ وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ وَلَا تَيْأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللهِ يَقُولُ اللهُ
إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبُخْلُ
جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ ۔ اَلَا وَاِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَاَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَاَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ اَلَا وَاِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمَالِ وَاَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَاَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْكَلَامُ فِي وِثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَاِذَا تَكَلَّمْتَ صِرْتَ فِي وِثَاقِهِ فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً ۔ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَقُلْ مَا لَمْ تَعْلَمْ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ فَاِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَرَضَ عَلٰى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا فَرَائِضَ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۔ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِحْذَرْ اَنْ يَرَاكَ اللّٰهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَيَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَاِذَا قَوِيتَ فَاقْوَ عَلٰى طَاعَةِ اللّٰهِ وَاِذَا ضَعُفْتَ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ ۔ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلرُّكُونُ اِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ وَالتَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ اِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ وَالطُّمَاْنِينَةُ اِلٰى كُلِّ اَحَدٍ قَبْلَ الْاِخْتِبَارِ عَجْزٌ ۔ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللّٰهِ اَنَّهُ لَا يُعْصٰى اِلَّا فِيهَا وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ اِلَّا بِتَرْكِهَا ۔ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَهُ اَوْ بَعْضَهُ ۔ مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُؤْمِنِ ثَلٰثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمُلُ وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ اَنْ يَكُونَ شَاخِصًا اِلَّا فِي ثَلٰثٍ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ اَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ اَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبَصِّرْكَ اللّٰهُ عَوْرَاتِهَا وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ ۔ تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَاِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ ۔ خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا اَتَاكَ وَتَوَلَّ

وكل

ما أحسن تواضع الأغنياء للفقراء طلبا لما عند الله وأحسن منه تيه الفقراء على الأغنياء اتكالا على الله ما استودع الله امرأ عقلا إلا استنقذه به يوما ما

من صارع الحق صرعه القلب مصحف البصر التقى رئيس الأخلاق لا تجعلن ذرب لسانك على من أنطقك وبلاغة قولك على من سددك

كفاك أدبا لنفسك اجتناب ما تكرهه من غيرك من صبر صبر الأحرار وإلا سلا سلو الأغمار وقال عليه السلام

عما تولى عنك فإن أنت لم تفعل فأجمل في الطلب رب قول أنفذ من

صول كل متنصر عليه كاف المنية ولا الدنية والتقلل ولا التوسل

من لم يعط قاعدا لم يعط قائما الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فإذا

كان لك فلا تبطر وإذا كان عليك فاصبر مقاربة الناس في أخلاقهم

أمن من غوائلهم وقال عليه السلام لبعض مخاطبيه وقد تكلم بكلمة

يستصغر مثله عن مثلها لقد طرت شكيرا وهدرت سقبا وقال

عليه السلام من أومأ إلى متفاوت خذلته الحيل وقال عليه السلام

وقد سئل عن معنى قولهم لا حول ولا قوة إلا بالله إنا لا نملك مع الله شيئا

ولا نملك إلا ما ملكنا فمتى ملكنا ما هو أملك به منا كلفنا ومتى أخذه

منا وضع تكليفه عنا وقال لعمار بن ياسر وقد سمعه يراجع المغيرة بن

شعبة كلاما دعه يا عمار فإنه لم يأخذ من الدين إلا ما قاربته الدنيا وعلى

عمد لبس على نفسه ليجعل الشبهات عاذرا لسقطاته وقال عليه السلام

للأشعث بن قيس معزيا إن صبرت صبر الأكارم وإلا سلوت سلو البهائم وقال عليه السلام في صفة الدنيا تغر وتضر وتمر إن الله لم يرضها ثوابا لأوليائه ولا عقابا لأعدائه وإن أهل

الدنيا كركب بيناهم حلوا اذ صاح بهم سايقهم فارتحلوا وقال عليه السلم
لابنه الحسن يا بني لا تخلفن وراءك شيئا من الدنيا فانك تخلفه لاحد
رجلين اما رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت به واما رجل عمل
فيه بمعصية الله فكنت عونا له على معصيته وليس احد هذين حقيقا ان
تؤثره على نفسك ويروى هذا الكلام على وجه اخر وهو اما بعد فان
الذي في يديك من الدنيا قد كان له اهل قبلك وهو صاير الى اهل
بعدك وانما انت جامع لاحد رجلين رجل عمل فيما جمعته بطاعة الله
فسعد بما شقيت به او رجل عمل فيه بمعصية الله فشقي بما جمعت له وليس
احد هذين اهلا ان تؤثره على نفسك وتحمل له على ظهرك فارج لمن مضى
رحمة الله ولمن بقي رزق الله وقال لقايل قال بحضرته استغفر الله
ثكلتك امك اتدري ما الاستغفار ان للاستغفار درجة العليين وهو
اسم واقع على ستة معان اولها الندم على ما مضى والثاني العزم على ترك

العود اليه ابدا والثالث ان تؤدي الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله املس ليس عليك تبعة والرابع ان تعمد الى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدي حقها والخامس ان تعمد الى اللحم الذي نبت على السحت فتذيبه بالاحزان حتى يلصق الجلد بالعظم وينشأ بينهما لحم جديد والسادس ان تذيق الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية فعند ذلك تقول استغفر الله وقال الحلم عشيرة وقال مسكين ابن ادم مكتوم الاجل مكنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقة وتقتله الشرقة وتنتنه العرقة وروي انه عليه السلم كان جالسا في اصحابه فمرت بهم امرأة جميلة فرمقها القوم

العود

بقبارهم فقال عليه السلم ان ابصار هذه الفحول طوامح وان ذلك
سبب هبابها فاذا نظر احدكم الى امرأة تعجبه فليلامس اهله فانما
هي امرأة كامرأة فقال رجل من الخوارج قاتله الله كافرا ما افقهه
فوثب القوم ليقتلوه فقال عليه السلم رويدا انما هو سبّ بسبّ
او عفو عن ذنب كفاك من عقلك ما اوضح لك سبل غيك من رشدك افعلوا
الخير ولا تحقروا منه شيئا فان صغيره كبير وقليله كثير ولا يقولن
احدكم ان احدا اولى بفعل الخير مني فيكون والله كذلك ان للخير
والشر اهلا فمهما تركتموه منهما كفاكموه اهله من اصلح سريرته اصلح الله
علانيته ومن عمل لدينه كفاه الله امر دنياه ومن احسن
فيما بينه وبين الله كفى الله ما بينه وبين الناس الحلم غطاء ساتر و
العقل حسام قاطع فاستر خلل خلقك بحلمك وقاتل هواك بعقلك
ان لله عبادا يختصهم بالنعم لمنافع العباد فيقرها في ايديهم ما بذلوها

فاذا منعوها نزعها منهم ثم حولها الى غيرهم لا ينبغي للعبد ان يثق بخصلتين العافية والغنى بينا تراه معافى اذ سقم وبينا تراه غنيا اذ افتقر من شكا الحاجة الى مؤمن فكانما شكاها الى الله ومن شكاها الى كافر فكانما شكا الله وقال في بعض الاعياد انما هو عيد لمن قبل الله صيامه وشكر قيامه وكل يوم لا يعصى الله فيه فهو عيد ان اعظم الحسرات يوم القيمة حسرة رجل كسب مالا في غير طاعة الله فورثه رجل فانفقه في طاعة الله فدخل به الجنة ودخل الاول به النار ان اخسر الناس صفقة واخيبهم سعيا رجل اخلق بدنه في طلب ماله

قال الاخر بعقله لهلك انا قوله ... وقال عليه السلم ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر ويغلق عنه باب الزيادة ولا ليفتح على عبد باب الدعاء ويغلق عنه باب الاجابة ولا ليفتح لعبد باب التوبة ويغلق عنه باب المغفرة وسئل عليه السلم ايما افضل العدل او الجود فقال العدل يضع الامور مواضعها والجود يخرجها من جهتها والعدل سائس عام والجود عارض خاص فالعدل اشرفهما وافضلهما وقال عليه السلم الناس اعداء ما جهلوا

وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ وَقَدِمَ إِلَى
الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ الرِّزْقُ رِزْقَانِ طَالِبٌ وَمَطْلُوبٌ فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ
الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ
رِزْقَهُ مِنْهَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ
إِلَى ظَاهِرِهَا وَاشْتَغَلُوا بِآجِلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا فَأَمَاتُوا مِنْهَا
مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتْرُكُهُمْ وَرَأَوُا اسْتِكْثَارَ
غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا أَعْدَاءُ مَا سَالَمَ النَّاسُ وَسِلْمُ مَا
عَادَى النَّاسُ بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا لَا
يَرَوْنَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ وَمَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ وَقَالَ اذْكُرُوا
انْقِطَاعَ اللَّذَّاتِ وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ أَخْبِرْ تَقْلِهْ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرْوِي هَذَا
لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمِمَّا يُقَوِّي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
مَا رَوَى ثَعْلَبٌ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ قَالَ قَالَ الْمَأْمُونُ لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ

... بين كلمتين من القران قال الله تعالى لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم ومن لم يأس على الماضي ولم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه ... العلامات

ـنامه الرجال ما انقض النوم لعزايم اليوم ليس بلد باحق بك من بلد
ـر البلاد ما حملك وقال عليه السلام وقد جاءه نعى الاشتر رحمه الله
ـالك ومالك لو كان جبلا لكان فندا لا يرتقيه الحافر ولا يرقى
ـليه الطاير الفند المنفرد من الجبال وقال عليه السلام قليل تدوم
ـليه خير من كثير مملول منه اذا كان فى الرجل خلة رايعة فانتظر
ـواتها وقال لغالب بن صعصعة ابى الفرزدق فى كلام دار بينهما
ـا فعلت ابلك الكثيرة ذعذعتها الحقوق يا امير المؤمنين فقال ذلك
ـحمد سبلها وقال عليه السلام من اتجر بغير فقه ارتطم فى الربوا
ـن عظم صغار المصايب ابتلاه الله بكبارها من كرمت عليه
ـنفسه هانت عليه شهوته ما مزح رجل مزحة الا مج من عقله مجة زهدك
ـفى راغب فيك نقصان حظ ورغبتك فى زاهد فيك ذل نفس ما لابن
ـادم والفخر اوله نطفة واخره جيفة لا يرزق نفسه ولا يدفع حتفه

عليه السلام الحلم والاناة توامان ينتجهما علو الهمة الغيبة جهد العاجز
رب مفتون بحسن القول فيه وقال عليه السلام الدنيا خلقت لغيرها
ولم تخلق لنفسها وقال عليه السلام ان لبني امية مرودا يجرون فيه ولو اختلفوا
فيما بينهم ثم كادتهم الضباع لغلبتهم والمرود ههنا مفعل من الارواد وهو
الامهال والانظار وهذا من افصح الكلام واغربه فكانه عليه السلام شبه
المهلة التي هم فيها المضمار الذي يجرون فيه الى الغاية فاذا بلغوا منقطعها
انتقض نظامهم بعدها وقال عليه السلام في مدح الانصار هم والله ربوا الاسلام
كما يربى الفلو مع غنائهم بايديهم السباط والسنتهم السلاط وقال عليه السلام
العين وكاء السه وهذه من الاستعارات العجيبة كانه شبه السه بالوعاء
والعين بالوكاء فاذا اطلق الوكاء لم ينضبط الوعاء وهذا القول في الاشهر
الاظهر من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد رواه قوم لامير
المؤمنين عليه السلام وذكر ذلك المبرد في الكتاب المقتضب في باب اللفظ

بالحروف وقد تكلمنا على هذه الاستعارة في كتابنا الموسوم بمجازات الآثار النبوية وقال عليه السلام في كلام له ووليهم وال فاقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه وقال عليه السلام يأتي على الناس زمان عضوض يعض الموسر فيه على ما في يديه ولم يؤمر بذلك قال الله سبحانه ولا تنسوا الفضل بينكم تنهد فيه الاشرار ويستذل الاخيار ويبايع المضطرون وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن بيع المضطرين وقال عليه السلام يهلك في رجلان محب مفرط وباهت مفتر وهذا مثل قوله عليه السلام هلك في رجلان محب غال ومبغض قال وسئل عن التوحيد

العدل فقال التوحيد ألا تتوهمه والعدل ألا تتهمه وقال عليه السلم
لا خير في الصمت عن الحكم كما أنه لا خير في القول بالجهل وقال
عليه السلم في دعاء استسقى به اللهم اسقنا ذلل السحاب دون صعابها
وهذا من الكلام العجيب الفصاحة وذلك أنه عليه السلم شبه السحاب
ذوات الرعود والبوارق والرياح والصواعق بالإبل الصعاب التي
تقمص برحالها وتوقص بركبانها وشبه السحاب الخالية من تلك الروايع
بالإبل الذلل التي تحلب طيعة وتقتعد مسمحة وقيل له عليه السلم
لو غيرت شيبك يا أمير المؤمنين فقال الخضاب زينة ونحن قوم في
مصيبة يريد برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال عليه السلم يأتي
على الناس زمان لا يبقى فيهم من القرآن إلا رسمه ومن الإسلام إلا اسمه
مساجدهم يومئذ عامرة من البنى خراب من الهدى سكانها وعمارها
شر أهل الأرض منهم تخرج الفتنة وإليهم تأوي الخطيئة يردون من شذ

عنها فيها ويسوقون من تأخر عنها إليها يقول الله سبحانه فبي حلفت لأبعثن على أولئك فتنة أترك الحليم فيها حيران وقد فعل ونحن نستقيل الله عثرة الغفلة وقال عليه السلم القناعة مال لا ينفد وقد روى بعضهم هذا الكلام عن النبي صلى الله عليه وآله وقال عليه السلم لزياد بن أبيه وقد استخلفه لعبد الله بن العباس على فارس وأعمالها في كلام طويل كان بينهما نهاه فيه عن تقدم الخراج استعمل العدل واحذر العسف والحيف فإن العسف يعود بالجلاء والحيف يدعو إلى السيف وقال عليه السلم أشد الذنوب ما استخف به صاحبه وقال عليه السلم

ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان
يعلموا وقال عليه السلام شر الاخوان من تكلف له وقال اذا
احتشم المؤمن اخاه فقد فارقه قال السيد وهذا حين انتهاء الغاية
بنا الى قطع المختار من كلام امير المؤمنين عليه السلام حامدين لله سبحانه
على ما من به من توفيقنا لضم ما انتشر من اطرافه وتقريب ما بعد من
اقطاره ومقررين العزم كما شرطنا اولا على تفصيل اوراق من البياض
في اخر كل باب من الابواب لتكون لاقتناص الشارد واستلحاق
الوارد وما عساه ان يظهر لنا بعد الغموض ويقع الينا بعد الشذوذ
مضافا اليه وما توفيقنا الا بالله عليه توكلنا وهو حسبنا ونعم
الوكيل والحمد لله رب العالمين وصلواته على رسوله محمد وآله

وقد وقع الفراغ من تنميقه بعون الله وتوفيقه في خامس عشر شهر جمادى الاخر

لسنة اربع وتسعين بعد الالف من الهجرة النبوية

١٠٩٤

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لوليه والصلوة على نبيه محمد وآله الطاهرين وبعد

فهذا ديوان امير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب الدين اسد الله الغالب الغالب ذو المناقب ومحبوب كل طالب امير المؤمنين ابي الحسن علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام

النَّاسُ مِن جِهَةِ التِّمثالِ اَكفاءُ — اَبوهُمُ آدَمُ وَالاُمُّ حَوّاءُ

مردم از روی [illegible] همه همسر می باشند — که پدر آدم و حوا همه را شد مادر

فَاِن يَكُن لَهُم فِي اَصلِهِم شَرَفٌ — يُفاخِرونَ بِهِ فَالطّينُ وَالماءُ

گر بود آن مردم را جهت صد شرف — گر بدان فخر کنند [illegible] نسبت گل

مَا الفَخرُ اِلّا لِاَهلِ العِلمِ اِنَّهُمُ — عَلَى الهُدى لِمَنِ استَهدى اَدِلّاءُ

فخر صاحب علمست که پیشوای قوم — که بر راه [illegible] ببیت دلیل

وَقيمَةُ المَرءِ ماقَد كانَ يُحسِنُهُ — وَالجاهِلونَ لِاَهلِ العِلمِ اَعداءُ

قیمت مرد بقدر هنر و علم ویست — لیک [illegible] صحبت [illegible]

فَاِن اَتَيتَ بِجودٍ مِن ذَوي نَسَبٍ — فَاِنَّ نِسبَتَنا جودٌ وَعَلياءُ

گر ز وی [illegible] چون از وی نسب — نسبت ما بزرگی [illegible] کرم

فَقُم بِعِلمٍ وَلا تَبغي بِهِ بَدَلاً — فَالنّاسُ مَوتى وَاَهلُ العِلمِ اَحياءُ

در پی علم و ادب رو [illegible] مطلب — زنده عالم [illegible] همه مرده

وقال علیه السلام

تغیّرت المودّة والإخاء ‌‌ وقلّ الصدق وانقطع الرجاء

دگرشد دوستی و برادری هم ‌‌ کم آمد راستی قطع رجا شد

وأسلمنی الزمان الی صدیق ‌‌ کثیر الغدر لیس له رعاء

بسپرد مرا زمانه بیاری ‌‌ که بسیار کار او غدر و دغا شد

أخلّاء اذا استغنیت عنهم ‌‌ وأعداء اذا نزل البلاء

همه دوستند ... ‌‌ عدو گردد چو کار بد شد

وربّ أخ وفیت له بحقّ ‌‌ ولکن لا یدوم له وفاء

بسی کردم وفا ... برادر ‌‌ ولیکن بر آن اخر بی وفا شد

یدیمون المودّة ما رأونی ‌‌ ویبقی الودّ ما بقی اللقاء

... ‌‌ ولی آن دوستی که دل تا شد

فإن غیّبت عن أحد قلانی ‌‌ وعاقبنی بما فیه اکتفاء

... ‌‌ بعیبت ... سر جور و جفا شد

سیغنینی الذی أغناه عنّی ‌‌ فلا فقر یدوم ولا ثراء

... ‌‌ غنا و فقر حالم بی بقا شد

وکلّ مودّة لله تصفو ‌‌ ولا یصفو مع الفسق الإخاء

... ‌‌ که آخر فاسق بی صفا شد

وكل جراحة فلها دواء | وخلق السوء ليس له دواء
بحکمت هر جراحت را دوا هست | ولیکن زخم بدخوئی دوا شد

ولیس بدائم ابدا نعیم | كذاك البؤس لیس له بقاء
نماند دائما کسی در نعیمی | چنان کز فقر و نومیدی فنا شد

إذا أنكرت عهدا من حميم | ففي نفسي التكرم والحياء
بعهد دوستی منکر چو گشتم | مرا جان از کرم جود و حیا شد

إذا ما رأس أهل البيت ولى | بدا لهم من الناس الجفاء
ز اهل البیت هر گه گشت والی | نصیب او ز مردم بر دوام جفا شد

ومن كلامه عليه السلام

وما طلب المعيشة بالتمني | ولكن ألق دلوك في الدلاء
نباشد عیش را جستن تمنا | ولیکن دلو در آب انداز
تجئك بملئها يوما ويوما | تجئك بحمأة وقليل ماء
برآب آید ترا روزی و روزی | برون آید لجن و اندکی آب

وقال عليه السلام في اختيارات الأيام

لنعم اليوم يوم السبت حقا | لصيد إن أردت بلا امتراء
چه خوش روزیست حقا روز شنبه | برای صید کردن بی ز جدل
وفي الأحد البناء لأن فيه | تبدى الله في خلق السماء
بیکشنبه بنا زانکه در وی | شروع حق بنیاد خلق آسمانها

وَفِي الاثنين اِن سافرت فيه ستظفر بالنجاح وبالثراء

دوشنبه سفر کن کاندرین روز شوی فیروز و یابی زر و سیم

وَمَن يرد الحجامة في الثلاثا ففي ساعاته سفك الدماء

حجامت خوش بود در سه شنبه که در وی ریختن خون است اولی

وَاِن شرب امرء يوماً دواء فنعم اليوم يوم الاربعاء

اگر شربت خوری بهر صحی بروز چارشنبه بهتست بپا

وَفي يوم الخميس قضاء حاج ففيه الله يأذن بالدعاء

بروز پنجشنبه رفع حاجت که حق در وی دعا را فرمود

وَفي الجمعات تزويج وعرس ولذات الرجال مع النساء

بروز جمعه تزویج و عروسیست میان مرد و زن لذت مهیا

وهذا العلم لم يعلمه الا نبي او وصي الانبياء

زبان ... بجز پیغمبر و او لاد اوصیا

ومن کلامه علیه السلام

دع ذكرهن فما لهن وفاء ريح الصبا وعهودهن سواء

بهل ذکر زنان چون وفا نیست که عهد جمله چون باد صبا شد

يكسرن قلبك ثم لا يجبرنه وقلوبهن من الوفاء خلاء

دلت را بشکنند و ... دل این جمله خالی از وفا شد

ويا من بابه يحيط وعنا الاذى ويا من ملكه بسيط ومن علاه المحيط على البر والبحر

ويا ارق الى اللحوظ ويا سامع اللفظ ويا قايم الحفوظ بانحاظه

ويا من هو السميع ومن الرفيع ومن خلقه البديع ومن جاره المنيع من الظالم الغشوم

وَمَا سِيَّانِ ذُو خُبْرٍ بَصِيرٍ ... وَآخَرُ جَاهِلٌ لَهُمَا سَوَآءُ

وَمَن يَسْتَعْتِبِ الْحَدَثَانِ يَوْمًا ... يَكُنْ ذَاكَ الْعِتَابُ لَهُ عَنَآءُ

وَيُزْرِي بِالْفَتَى الْاَعْدَامُ حَتَّى ... مَتَى يُصِبِ الْمَقَالَ يُقَلْ اَسَآءُ

وَكَمْ سَاعٍ لِيُثْرِيَ لَمْ يَنَلْهُ ... وَآخَرُ مَا سَعَى لَحِقَ الثَّرَآءُ

وَسَاعٍ يَجْمَعُ الْاَمْوَالَ جَمْعًا ... لِيُورِثَهَا اَعَادِيَهُ شَقَآءُ

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هِيَ حَالَانِ شِدَّةٌ وَرَخَآءُ ... وَسِجَالَانِ نِعْمَةٌ وَبَلَآءُ

وَالْفَتَى الْحَاذِقُ الْاَرِيبُ اِذَا مَا ... خَانَهُ الدَّهْرُ لَمْ يَخُنْهُ عَزَآءُ

اِنْ اَلَمَّتْ مُلِمَّةٌ بِي فَاِنِّي ... فِي الْمُلِمَّاتِ صَخْرَةٌ صَمَّآءُ

في المناجات

عالم بالبلاء علماً بأن | ليس يبقى النعيم واللأواء

لبيك لبيك انت مولاه | فارحم عبيداً اليك ملجاه

رحم کن بر بنده کو را سوی تست التجا

يا ذا المعالي عليك معتمدي | طوبى لمن كنت انت مولاه

از خداوند معالی بر تو دارم اعتماد

طوبى لمن كان نادماً أرقاً | يشكو الى ذي الجلال بلواه

شکوه سوی کردگار خود برد زان غصه‌ها

وما به علة ولا سقم | اكثر من حبه لمولاه

بیشتر از دوستی ایزد مهر و ولا

اذا خلا في الظلام مبتهلاً | اجابه الله ثم لباه

از خدا لبیک آید در جواب هر دعا

فاجابه هاتف

قالت عبدي وانت في كنفي | وكل ما قلت قد سمعناه

هرچه از احوال خود گفتی شنیدم جمله را

وصوتك تشتاقه ملائكتي | فذنبك الآن قد غفرناه

هر گناهی بود بخشیدیم از عین عطا

فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ مَا تَمَنَّاهُ — طُوبَاهُ طُوبَاهُ ثُمَّ طُوبَاهُ

در بهشت عدن روكه نها تمنا كرده — اى خوشا حالت خوشا حالت دران جنت سرا

سَلْنِي بِلَا خَشْيَةٍ وَلَا رَهَبٍ — وَلَا تَخَفْ إِنَّنِي أَنَا اللّٰهُ

كام خواه از من بجويى ترس وبيم وحستى — ترس را بگذار چو مولا منم يعنى خدا

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَلَا تَصْحَبْ أَخَا الْجَهْلِ فَإِيَّاكَ وَإِيَّاهُ — فَكَمْ مِنْ جَاهِلٍ أَرْدَى حَكِيمًا حِينَ آخَاهُ

شوم صحبت جاهل حذر كن نهار اوى — بسا كردتى جاهل كند چو شد همراه

يُقَاسُ الْمَرْءُ بِالْمَرْءِ إِذَا مَا هُوَ مَاشَاهُ — وَلِلشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ مَقَايِيسُ وَأَشْبَاهُ

قياس مرد است از مرد چو با يكديگر گردد — كه هر چيزى بهر چيزى شبيه است بهم

وَلِلْقَلْبِ مِنَ الْقَلْبِ دَلِيلٌ حِينَ يَلْقَاهُ

بود كه دل لقا دل را بسوى دل رهى پيدا

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بيتر تيب

ضَرَبْنَاهُ غُوَاةَ النَّاسِ عَنْهُ تَكَرُّمًا — وَلَمَّا يَرَوْا قَصْدَ السَّبِيلِ وَلَا الْهُدَى

زديم اعداى دين را كردن از بهر رسول حق — نهنگامى كه ره را راست نه بود راه بينا

فَلَمَّا أَتَانَا بِالْهُدَى كَانَ كُلُّنَا — عَلَى طَاعَةِ الرَّحْمٰنِ وَالْحَقِّ وَالتُّقَى

چو آمد پرتو نور هدايت بهر ما يكسر — همه رفتيم در راه خدا وجاده تقوى

نَصَرْنَا رَسُولَ اللّٰهِ لَمَّا تَدَابَرُوا — وَثَابَ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ ذَوُو الْحِجَى

بنى ياريش از نشر خورشيد گمراهان — پس آورد روى كرده اهل عقد ودين با

ذي حمراً ترعى وتعلف ما تهوى	واسداً جياعاً تظمأ الدهر ما تروى
چو زیر خوار بسته پر آب علف	در چرا جو عیان وتشنه شیر ...
واشراف قوم لا ينالون قوتهم	وقوماً لئاماً تاكل المن والسلوى
بهترین قوم در عالم نیابد قوت ...	بدترین قوم سلام از من وسلوی شده خوار

ومن كلامه عليه السلم في مذمة الدنيا

تحرز من الدنيا فان فناءها	محل فناء لا محل بقاء
محترز باش ز دنیا که ...	موضع نیستی و نیست در و جای بقا
فصفوتها ممزوجة بكدورة	وراحتها مقرونة بعناء
...	راحت او همه مقرون بغم و رنج و عنا
ياعاشق الدنيا لغيره ...	ولتندمن اذا رايت قفاها
ای عاشق دنیا که بغیر ...	نادم شوی آخر چو ببینی ...
طلق الدنيا ثلاثا	واطلبن زوجاً سواها
پس طلاق بگوی ...	غیر او جوی بعدم و ...
انها زوجة سوء	لا تبالي من اتاها
که او جفت سوء ...	غم ندارد ز شوهر ...
فاذا نالت مناها	منه ولته قفاها
چون ...	از تو بر گردد ...

وله ايضا في المناجات

لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلى
تباركت تعطي من تشاء وتمنع

الهي وخلاقي وحرزي وموئلي
اليك لدى الاعسار واليسر افزع

الهي لئن جلت وجمت خطيئتي
فعفوك عن ذنبي اجل واوسع

قال في مرثية النبي صلى الله عليه وآله وسلم

أمن بعد تكفين النبي ودفنه ... بأثوابه آسى على هالك ثوى

از پی دفن نبی و نقل او به جامه‌اش ... ماتم غمگین بر آن [illegible]

رزئنا رسول الله فينا فلن نرى ... بذاك عديلاً ما حيينا من الورى

تعزیت کرده شد ما را از پی فوت رسول ... در میان زنده‌گان مثلش نمی‌بینیم

وكان لنا كالحصن من دون أهله ... له معقل حرز حريز من العدى

بود چون حصنی متین مر اهل خود را [illegible] ... [illegible]

وكنا بمرآه نرى النور والهدى ... صباح مساء راح فينا أو اغتدى

ما بدیدارش همی بودیم در نور [illegible] ... [illegible]

لقد غشيتنا ظلمة بعد موته ... نهاراً فقد زادت على ظلمة الدجى

بعد موتش پر شده ظلمت روی ما ... روز روشن [illegible] ظلمت شام دجی

فيا خير من ضم الجوانح والحشا ... ويا خير ميت ضمه الترب والثرى

ای تو نیکوتر کسی [illegible] ... وی تو نیکوتر [illegible]

كأن أمور الناس بعدك ضمنت ... سفينة موج حين في البحر قد سما

کارهای مردمان بعد از تو شد [illegible] ... همچو آن کشتی که [illegible] موج [illegible]

وضاق فضاء الأرض عنهم برحبه ... لفقد رسول الله إذ قيل قد مضى

شد فضای ارض [illegible] تنگ [illegible] ... از پی [illegible] رسول الله رفت آخر زین دار فنا

لقد نزلت بالمسلمين مصيبة — كصدع الصفا لا شعب للصدع في الصفا

گشت نازل بر مسلمانان بلائی بی علاج — چون شکاف سنگ خارا وصل آن ممکن کجا

فلن يصقل الناس تلك مصيبة — ولن يجبر العظم الذي منهم وهى

کی کنند مردم این مصیبت را بجود — کی توان بست استخوان پوسیده چون گردد جدا

وفي كل وقت في الصلوة يهيجه — بلال ويدعو باسمه كلما دعا

بود هر وقت وجد حال او بهر نماز — چون بلال شد هم گهی در صلوات و دعا

ويطلب اقوام مواريث هالك — وفينا مواريث النبوة والهدى

وانگه میراث اگر خواهند ... — در میان ما است میراث نبوت با ...

في نصيحة الحسين عليه السلم

احسين اني واعظ ومؤدب — فافهم فان العاقل المتادب

بشنو حسین وعظ ... — عقل طلب کند ادب خویش را

واحفظ وصية والد متحنن — يغذوك بالاداب كيلا تعطب

در دل نگاه دار وصیت ... — باشد غذای روح تو این ...

ابني ان الرزق مكفول به — فعليك بالاجمال فيما تطلب

باشد کفیل رزق خداوند ... — تو اندکی طلب بکن وحرص کم نما

لا تجعلن المال كسبك مفردا — وتقى الهك فاجعلن ما تكسب

تو سب ... بمال جد ... — تقوی حق بجو و از آن کسب کن صفا

كَفَلَ الإلهُ بِرِزْقِ كُلِّ بَرِيَّةٍ | وَالمَالُ عَارِيَةٌ تَجِي وَتَذْهَبُ

ضامن شد آله برزق همه جهان | وين مال عاريت بود و آيد ازو بوا

وَالرِّزْقُ أَسْرَعُ مِنْ تَلَفُّتِ نَاظِرٍ | سَبَبًا إِلَى الإِنْسَانِ حِينَ يُسَبِّبُ

رزق آيد از اشارت ناظر بعز | كز بهر آدمی سبب خشم خدا

وَمِنَ السُّيُولِ إِلَى مَقَرِّ قَرَارِهَا | وَالطَّيْرِ لِلأَوْكَارِ حِينَ تُصَوِّبُ

ور رسيد كز خاك بروی زمين رو | وز اوج ميل مرغ سوی آشيانها

أَبُنَيَّ إِنَّ الذِّكْرَ فِيهِ مَوَاعِظٌ | فَمَنِ الَّذِي بِعِظَاتِهِ يَتَأَدَّبُ

فرزند من بيانه قرآن موعظت | آن كيست كو بموعظتش از ادب

فَاقْرَأْ كِتَابَ اللهِ جُهْدَكَ وَاتْلُهُ | فِيمَنْ يَقُومُ بِهِ هُنَاكَ وَيَنْصَبُ

برخوان بقدر طاقت و قدرت كتاب حق | هر چند [illegible]

بِتَفَكُّرٍ وَتَخَشُّعٍ وَتَقَرُّبٍ | إِنَّ المُقَرَّبَ عِنْدَهُ المُتَقَرِّبُ

با فكر و با فروتنی و آرزوی قرب | جويای قرب [illegible]

وَاعْبُدْ إِلٰهَكَ ذَا المَعَارِجِ مُخْلِصًا | وَانْصِتْ إِلَى الأَمْثَالِ فِيمَا تُضْرَبُ

حق را پرست از سر اخلاص و سر | خاموش شنو از اين مثالهای

وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ مَخْشِيَّةٍ | تَصِفُ العَذَابَ فَقِفْ وَدَمْعُكَ يَسْكُبُ

چو بگذری آيت ترسنده كار | وصف عذاب كرد كن و اشك

يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِعَدْلِهِ | لَا تَجْعَلَنِّي فِي الَّذِينَ تُعَذِّبُ

كو ای خدا عذاب اگر چند عدل تست | لطفی نما مرا بعذاب مكن

إِنِّي أَبُوءُ بِعَثْرَتِي وَخَطِيئَتِي ... هَرَبًا وَهَلْ إِلَّا إِلَيْكَ الْمَهْرَبُ

من بگشتم از ره لغزش و خطا ... از تو پس نیست غیر تو کس ره جا

وَإِذَا هَمَمْتَ بِآيَةٍ فِي ذِكْرِهَا ... وَصْفُ الْوَسِيلَةِ وَالنَّعِيمِ الْمُعْجِبُ

چو بکنی نیت [illegible] کز ذکر آن ... باشد امیدواری فردوس جان فزا

فَاسْأَلْ إِلٰهَكَ بِالْإِنَابَةِ مُخْلِصًا ... دَارَ الْخُلُودِ سُؤَالَ مَنْ يَتَقَرَّبُ

[illegible] بجوی [illegible] ... از بهر دار خلد کز منزل لقا

وَاجْهَدْ لَعَلَّكَ أَنْ تَحِلَّ بِأَرْضِهَا ... وَتَنَالَ رَوْحَ كَرَامَةٍ لَا تَخْرَبُ

[illegible] ... [illegible]

وَتَنَالَ عَيْشًا لَا انْقِطَاعَ لِوَقْتِهِ ... وَتَنَالَ مُلْكَ كَرَامَةٍ لَا تُسْلَبُ

[illegible] ... [illegible]

وَبَادِرْ هَوَاكَ إِذَا هَمَمْتَ بِصَالِحٍ ... خَوْفَ الْغَوَالِبِ إِذْ تَجِيءُ وَتَغْلِبُ

تعجیل کن چو همت خود [illegible] ... از خوف نفس غالب و اندیشه [illegible]

وَإِذَا هَمَمْتَ بِسَيِّئٍ فَاغْمِضْ لَهُ ... وَتَجَنَّبِ الْأَمْرَ الَّذِي تَتَجَنَّبُ

همت بشر [illegible] ... پرهیز کن [illegible] حذر نما

وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلصَّدِيقِ وَكُنْ لَهُ ... كَأَبٍ عَلَى أَوْلَادِهِ يَتَحَدَّبُ

[illegible] ... همچون پدر رعایت فرزند میتما

وَالضَّيْفَ أَكْرِمْ مَا اسْتَطَعْتَ جِوَارَهُ ... حَتَّى يَعُدَّكَ وَارِثًا يَتَنَسَّبُ

[illegible] قدر توان خویش ... چندانکه وارث تو شود از ره وفا

الهی لئن خیبتنی أو طردتنی فمن ذا الذی أرجو ومن ذا أشفع

الهی لئن أقصیتنی أو أهنتنی فما حیلتی یا رب أم کیف أصنع

الهی حلیف الحب باللیل ساهر یناجی ویدعو والمغفل یهجع

وکلهم یرجو [illegible] لرحمتك العظمی وفی الخلد [illegible]

الهی یمنینی رجائی سلامة وقبح خطیئاتی علی یشنع

واجعل صديقك من اذا آخيته حفظ الإخاء وكان دونك يضرب

بیار خود شدی چو برادر چنان نمای حفظ برادری کند کش بهر اجفا

واطلبهم طلب المريض شفاءه ودع الكذوب فليس ممن يصحب

میجوی دوستان چو مریض حکیم را کاذب بمان که نیست بهم صحبتی سزا

واحفظ صديقك في المواطن كلها وعليك بالمرء الذي لا يكذب

میدار حفظ جانب یارت بهر کجا هین باش کسی که نگوید دروغ

واقل الكذوب وقربه وجواره إن الكذوب ملطخ من يصحب

بغض و کذب از نزدیک او مبادا

يعطيك ما فوق المنى بلسانه ويروغ عنك كما يروغ الثعلب

ببخشد ترا عطیه ها از زبان

واحذر ذوي الملق اللئام فإنهم في النائبات عليك ممن يخطب

باش از لئیم برحذر و چاپلوس

يسعون حول المرء ما طمعوا به وإذا نبا دهر جفوا وتغيبوا

گردند از پی طمع خود نزد مرد چو رفت ... روی بپوشند

ولقد نصحتك إن قبلت نصيحتي والنصح أرخص ما يباع ويوهب

کردم نصیحت تو و بشنو نصیحتم ارزانتر است این نصیحتم از بخشش

وما المرء في الاقدار إلا بنفسه إذا جاز لم يعدم حميد المذهب

مرد را قدرت نیست جز فرزند نفس چو دون ...

من مناجات امام العیش زين ال عبا حضرت امام زين العابدين عليه التحية والسلام

وله سلام الله عليه

وأفضل قسم الله للمرء عقله
فليس من الخيرات شيء يقاربه

إذا أكمل الرحمن للمرء عقله
فقد كملت أخلاقه ومآربه

يزين الفتى في الناس صحة عقله
وإن كان محظورا عليه مكاسبه

ومن كان غلابا بعقل ونجدة
فذو الجد في أمر المعيشة غالبه

يعيش الفتى في الناس بالعقل إنه
على العقل يجري علمه وتجاربه

يشين الفتى في الناس قلة عقله
وإن كرمت أعراقه ومناسبه

وله عليه السلام

الدهر يخنق أحيانا قلادته
عليك لا تضطرب فيه ولا تثب

حتى يفرجها في حال مدتها
فقد يزيد اختناقا كل مضطرب

وله سلام الله عليه

هذا لكم من الغلام الغالب | من ضرب صدق وقضاء واجب

این شما را از غلام غالب دشمن شکن | از قضای واجب و از ضرب [illegible]

ومفلق الهامات والمناكب | اخمي به قماقم الكتائب

قاطع سر [illegible] و دوش خصم به تیغ | [illegible]

وله عليه السلام

كنا كزوج حمامة في ايكة | متمتعين بصحة وشباب

بودیم چون کبوتر در آشیان نشسته | با صحت غنیمت با دولت جوانی

دخل الزمان بنا ففرق بيننا | ان الزمان مفرق الاحباب

[illegible]

وله سلام الله عليه

علي عذير واخلاقي مهذبة | ومن يهذب يستغني في تهذبه

[illegible] | کسی که خلق نکو [illegible]

لو رمت الف عدو كنت واجدهم | ولو طلبت صديقا ما ظفرت به

اگر هزار [illegible] | و گر دو دوست [illegible]

وله سلام الله عليكم

سليم العرض من حذر الجوابا | ومن دارى الرجال فقد اصابا

آن بود سالم که [illegible] | [illegible]

ومن هاب الرجال تهيّبوه	ومن يهن الرجال فلن يهابا

وله سلام الله عليه

يا ربّ ثبّت قدمي وقلبي	سبحانك اللهمّ انت حسبي

وله عليه السلام

من كان مفتخراً بالمال والنسب	فانّما فخرنا بالعلم والادب

وله عليه السلام

ليس البليّة في ايّامنا عجباً	بل السلامة فيها اعجب العجب
ليس الجمال باثواب تزيّنها	انّ الجمال جمال العلم والادب
ليس اليتيم الذي قد مات والده	بل اليتيم يتيم العلم والادب
لا تطلبنّ معيشة بمذلّة	وارفع بنفسك عن دني المطلب

وَإِذَا افْتَقَرْتَ فَدَاوِ فَقْرَكَ بِالْغِنَى | عَنْ كُلِّ ذِي دَنَسٍ كَجِلْدِ الْأَجْرَبِ

[illegible] چو بشوی [illegible] کن بغنا | ز هر دون که بود همچو پوست پر جرب

فَلْيَرْجِعَنَّ إِلَيْكَ رِزْقُكَ كُلُّهُ | لَوْ كَانَ أَبْعَدَ مِنْ مَحَلِّ الْكَوْكَبِ

یقین که روزی تو هم سوی تو گردد باز | اگرچه دور تر افتد ز برج کوکب

وله سلام الله علیه

يُغَطِّي عُيُوبَ الْمَرْءِ كَثْرَةُ مَالِهِ | يُصَدَّقُ فِيمَا قَالَ وَهُوَ كَذُوبُ

[illegible] را کسان پوشید عیب | راستش دانند مردم گرچه هم گوید دروغ

وَيُزْرِي بِعَقْلِ الْمَرْءِ قِلَّةُ مَالِهِ | يُحَمِّقُهُ الْأَقْوَامُ وَهُوَ لَبِيبُ

[illegible] آن [illegible] از کم مالیش | احمقش گویند گرچه هست عقلش [illegible]

وَذِي سَفَهٍ يُوَاجِهُنِي بِجَهْلٍ | وَأَكْرَهُ أَنْ أَكُونَ لَهُ مُجِيبًا

گر سفیهی روبرو گردد مرا از جهل خویش | مر مرا [illegible] جواب

يَزِيدُ سَفَاهَةً وَأَزِيدُ حِلْمًا | كَعُودٍ زَادَ فِي الْإِحْرَاقِ طِيبًا

او سفاهت را زیادت میکند حلم را | همچو عود [illegible] گشت بوی

وله سلام الله علیه

إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجُدْ بِهَا | عَلَى النَّاسِ طُرًّا إِنَّهَا تَتَقَلَّبُ

چون کرد دنیا با تو نیکی کر دهی تو هم | مردم [illegible]

فَلَا الْجُودُ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ | وَلَا الْبُخْلُ يُبْقِيهَا إِذَا هِيَ تَذْهَبُ

چو روی آرد ز جود و بخشش [illegible] کم نگردد | [illegible]

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

شَيْبَانِ لَوْ بَكَتِ الدِّمَاءَ عَلَيْهِمَا	عَيْنَانِ حَتَّى أُوذِنَتْ بِذَهَابِ
دو چشم اگر مدام بر دو چیز خون گریند	چنانکه هیچ نماند از خون و زرداب
لَمْ يَبْلُغَا الْمِعْشَارَ عَنْ حَقَّيْهِمَا	فَقْدُ الشَّبَابِ وَفُرْقَةُ الْأَحْبَابِ
ده یکی از حق گزاردن دو صحبت	زوال روز جوانی و فرقت احباب

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَمَا الدَّهْرُ وَالْأَيَّامُ إِلَّا كَمَا تَرَى	رَزِيَّةُ مَالٍ أَوْ فِرَاقُ حَبِيبِ
نیست دنیا چنانکه می بینی	غم مالست و فراق حبیب
وَإِنَّ امْرَأً قَدْ جَرَّبَ الدَّهْرَ لَمْ يَخَفْ	تَقَلُّبَ حَالَيْهِ لِغَيْرِ لَبِيبِ
مرد کو آزمود ...	هست تغییر پیش غیر لبیب

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

صَابَتْ كُلُّ شَدِيدَةٍ فَحَمَلْتُهَا	وَالْفَقْرُ غَالَبَنِي فَأَصْبَحَ غَالِبِي
بر هر سختی شدم غالب به صبر	فقر غالب گشت بر من چو او از همه
إِنْ أُبْدِهِ أَفْضَحْ وَإِنْ لَمْ أُبْدِهِ	أُقْتَلْ فَقُبِّحَ وَجْهُهُ مِنْ صَاحِبِ
گر کنم ظاهر شوم رسوا و گر دارم نهان	میکشد مردم مرا زشتست روی این صاحب
عَجِبْتُ لِجَازِعٍ بَاكٍ مُصَابِ	لِأَلْفٍ أَوْ حَمِيمٍ ذِي اكْتِئَابِ
عجب دارم از آنکه با دو جزع ...	برای دوستی در مصیبت ...

وَيَعْدِمُ الْمَالَ مَنْ قَدْ جَدَّ فِي الطَّلَبِ	قَدْ يَأْكُلُ الْمَالَ مَنْ لَمْ يُخْفِ رَاحِلَةً

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ

وَاسْتُرْ وَغَطِّ عَلَى ذُنُوبِهِ	اَلْبَسْ أَخَاكَ عَلَى عُيُوبِهِ
وَلِلزَّمَانِ عَلَى خُطُوبِهِ	وَاصْبِرْ عَلَى ظُلْمِ السَّفِيهِ
وَكِلِ الظَّلُومَ إِلَى حَسِيبِهِ	وَدَعِ الْجَوَابَ تَفَضُّلًا

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ

وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَزْدَادَ حُبًّا فَزُرْ غِبًّا	إِذَا شِئْتَ أَنْ تُقْلَى فَزُرْ مُتَوَاتِرًا
وَإِنْ أَكْثَرُوا إِدْمَانَهَا أَفْسَدَ الْحُبَّا	مُنَادَمَةُ الْإِنْسَانِ تَحْسُنُ مَرَّةً

وَلَهُ وَقَفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ وَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ وَإِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ وَأَنْشَدَ **ترجمه**

مالي وقفت على القبور مسلما — قبر الحبيب فلم يرد جوابي

مرا چه شد که سلام آوردم بگور — بسوی قبر حبیب و نیامد م جواب

أحبيب ما لك لا ترد جوابنا — أبليت بعدي خلة الاحباب

جواب ما ندهی ای حبیب چیست ترا — زمن مگر تو ملول و [illegible] احباب

فاجابه هاتف من خارج البيت يقول في الجواب

پس جواب داد اورا هاتفی از بیرون خانه

قال الحبيب وكيف لي بجوابكم — وانا رهين جنادل وتراب

حبیب گفت چگونه [illegible] جواب شما — که من رهین شده ام زیر سنگ و تراب

اكل التراب محاسني فنسيتكم — حجبت عن اهلي وعن اترابي

تراب خورد [illegible] — زاهل خویش و اولاد مانده ام [illegible]

فعليكم مني السلام تقطعت — عني وعنكم خلة الاحباب

[illegible] — بریده شد ما و شما رسم دوستی احباب

وله عليه السلام

ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب — والناس بين مخاتل وموارب

[illegible] — مردمان [illegible] هم نفاقی در میان

يفشون بينهم المودة والصفا — وقلوبهم محشوة بعقارب

[illegible] — لیک در دلهای ایشان هست عقرب نهان

وله سلام الله عليه

حبيبٌ ليس يعدله حبيبُ ... وما لسواه في قلبي نصيبُ

حبيبم كه نبودش حبيبي در جهان بود ... مرا كز وي نصيبي نيست ديگر در دل

حبيبٌ غاب عن عيني وجسمي ... وعن قلبي حبيبي لا يغيبُ

حبيبم غايب از چشم است و جسم ... حبيبم نيست از دل او جانم

وله عليه السلام

أدّبتُ نفسي فما وجدتُ لها ... بغير تقوى الإله من أدبِ

از مردم نفس خود را ... ورع صدق و ادب

ما كلّ حالاتها وإن حسنت ... أحسن من صمتها عن الكذبِ

نيست حالها او ... غيبت

وغيبة الناس إن غيبتها ... حرّمها ذو الجلال في الكتبِ

غيبت مردم مكن ... زانكه كرده

إنّي أقول لنفسي وهي ضيقة ... وقد أناخ عليها الدهر بالعجبِ

گفتم بنفس خود كه در حال تنگ بود ... بروى ...

صبراً على شدّة الأيام إنّ لها ... عقبى وما الصبر إلا عند ذي حسبِ

صبرى ... شدت ايام كان بود ... عقبى و صبر نيست ...

وله سلام الله عليه

لكل دم الف الف وما ... تقصر في قتل احزابها

هنالك لا ينفع الظالمين ... قبول بعذر واعتابها

حسين لا تعجزن للفراق ... فدنياك اضحت لتخرابها

سل الدور تخبر وافصح بها ... بان لا بقاء لاربابها

انا الذين لا شك للمؤمنين ... بآيات وحي وايجابها

لنا بيعة الفخر في حكمها ... تسلت علينا باعرابها

فصل على جدك المصطفى ... وسلم عليها لطلابها

وله سلام الله عليه

فريح القلب من وجع الذنوب ... نحيل الجسم يشهق بالنحيب

جهد المقل كثير

جمال المرء في لسانه

جليس السوء شيطان

جولة الباطل ساعة

وجولة الحق الى الساعة

جودة الكلام في الاختصار

اضر بجسمه سهر الليالي — فصار الجسم منه كالقضيب

وغير لونه خوف شديد — لما يلقاه من طول الكروب

ينادي بالتضرع يا الهي — اقلني عثرتي واستر عيوبي

فزعت الى الخلائق مستغيثا — فلم ار في الخلائق من مجيب

وانت تجيب من يدعوك ربي — وتكشف ضر عبدك يا حبيبي

ودائي باطن ولديك طب — ومن لي مثل طبك يا طبيبي

وله سلام الله عليه

فلم ار كالدنيا بها اغتر اهلها — ولا كاليقين استوحش الذهن صاحبه

امر على رمس القريب كانما — امر على رمس امرء ما يناسبه

فوالله لو انی کل ساعة ... | اذا شئت لاقیت امرأ مات صاحبه

[illegible]

اذا ما اعترت الدهر عنه بحیلة | یجدد حزنا کل یوم نوادبه

[illegible]

وله ایضا رضی الله عنه

تزود آداء الصبر عند النوائب | تنل من جمیل الصبر حسن العواقب

[illegible]

وله علیه السلام

وکن صاحبا للحلم فی کل مشهد | فما الحلم الا خیر خدن وصاحب

[illegible]

وکن حافظا عهد الصدیق وراعیا | تذق من کمال الحفظ صفو المشارب

[illegible]

وله علیه السلام

وکن شاکرا لله فی کل نعمة | یثیبک علی النعمی جزیل المواهب

[illegible]

وما المرء الا حیث یجعل نفسه | فکن طالبا فی الناس اعلی المراتب

[illegible]

وکن طالبا للرزق من باب حله | یضاعف علیک الرزق من کل جانب

[illegible]

وصن منک ماء الوجه لا تبذلنه | ولا تسأل الارذال فضل الرغائب

[illegible]

حموضات الطعام خیر من حموضات الکلام

حسن الخلق غنیمة

أعلىّ تقتحم الفوارس هكذا — عنّي وعنهم أخّروا أصحابي

اليوم تمنعني الفرار حفيظتي — ومصمّم في الغاب ليس بناب

إلى ابن عبد حين شدّ أليّة — وحلفت فاستمعوا من الكذّاب

أن لا يصدّ ولا يهلّل فالتقى — رجلان يضطربان كلّ ضراب

شدّت حين رأيته متقطّرا — كالجذع بين دكادك وروابي

وعففت عن أثوابه ولو انّني — كنت المقطّر بزّني أثوابي

عبد الحجارة من سفاهة رأيه — وعبدت ربّ محمّد بصواب

عرف ابن عبد حين أبصر صارما — يهتزّ أنّ الأمر غير لعاب

لا تحسبوا الرحمن خاذل دينه ونبيه یا معشر الاحزاب

اردیت عمرا اذ طغی بمهند صافی الحدید مجرب قضاب

عمر را کشتم چو طاغی شد به تیغ تیغ من صاف حدید و مجرب

وله سلام الله علیه

قال محمد بن عمر البلخی انشدنا ابو نصر محمد القاضی قال انشدنا ابو عمر القاضی عن ابیه عن جده لامیر المؤمنین علی علیه السلم

ابی الله الا ان صفین دارنا ودارکم ما لاح فی الافق کوکب

الا ان تموتوا او نموت وما لنا ولا لکم من غیر الحرب مهرب

وله سلام الله علیه

انا علی وابن عبد المطلب نحن وبیت الله اولی بالکتب

منم علی پسر عبد المطلب

وبالنبی المصطفی غیر الکذب اهل اللواء والمقام والحجب

نحن نصرناه علی کل العرب یا ایها العبد اللئیم المنتدب

زما پشت ... پیغمبر از میان عرب

با تو عبد لئیم ...

خلوص الود من حسن العهد

خیر النساء الودود الولود

خیر المال ما انفق فی سبیل الله

الثالث

دواء القلب الرضا بالقضاء

دواء النفس ...

دلیل عقل المرء فعله

ودلیل اصل المرء فعله

وله سلام الله علیه

اَنَا عَلِیٌّ وَاَعْلَی النَّاسِ فِی النَّسَبِ
بَعْدَ النَّبِیِّ الْهَاشِمِیِّ الْمُصْطَفَی الْعَرَبِ

منم علی بنسب برتر از همه مردم
خلیفه بنی هاشم رسول خدا

نَزِّلِ الَّذِی عَزَّهُ مِنِّی مُلَاطَفَةً
مَنْ ذَا یُخَلِّصُ اَوْ رَاقَا مِنَ الذَّهَبِ

کو بود آنکه نشد حق ولطف بر وی
که باشد آنکه وی را بخشد طلا

هَبَّتْ عَلَیْكَ رِیَاحُ الْمَوْتِ سَاقِفَةً
فَاسْتَبْقِی بَعْدَهَا لِلْوَیْلِ وَالْحَرَبِ

از وجود تو ... مرگ روان
مرا که آشتی از بعد آن بود و دیده

وله سلام الله علیه

یَا اَیُّهَا السَّائِلُ عَنْ اَصْحَابِی
اِنْ کُنْتَ تَبْغِی خَبَرَ الصَّوَابِ

ای که از اصحاب من داری سوال
گر همی خواهی خبر از من صواب

اُنْبِیكَ عَنْهُمْ غَیْرَ مَا تَکْذَابِ
بِاَنَّهُمْ اَوْعِیَةُ الْکِتَابِ

بارزت آگاه ایشان بی دروغ
آنکه ایشان بود پر کتاب

صُبُرٌ لَدَی الْهَیْجَاءِ وَالضِّرَابِ
فَسَلْ بِذَاكَ مَعْشَرَ الْاَحْزَابِ

صبر ایشان نزدیک هیجا و نبرد
پرس آن در لشکران بشنو جواب

وله سلام الله علیه

سَتَشْهَدُ لِی بِالْکَرِّ وَالطَّعْنِ رَایَةٌ
حَبَانِی بِهَا الطُّهْرُ النَّبِیُّ الْمُهَذَّبُ

... بر قوم ...
آنکه پیغمبر ... آن مرا کرد ...

دواء الاخوان ترك الاخوان

دوام النعمی دوام الاخوان

دولة الارذال آفة الرجال

دینار البخیل حجر

فدع عنك التهدد واصل نارا
گذار این بر خود سلاح را آتش حرب

اذا خمدت صلیت لها شهابا
که چون نشسته بود گرم سازد رب

وله سلام الله علیه

ألم تر أني إذ دعاهم أخوهم
بر یزکم بر کز گرم حمله اخوان

أجابوا وإن أغضب على القوم يغضبوا
هر آینه بگو کردم غضب کسی غضب دارند

ثم حفظوا غيبي كما كنت حافظا
نگهدارند حفظ الغیب من

لقومي أجزي مثلها أن تغيبوا
برای قوم خود آدم که از من نابدید آرند

بنو الحرب لم تقعد بهم أمهاتهم
پسین اولاد حرب

وآباؤهم آباء صدق أو نجب
پسر ان آباء ایشان را که بتعظیم

وله سلام الله علیه

فإن كنت بالشورى ملكت أمورهم
اگر در شوری

فكيف بهذا والمشيرون غيب
چون بود این مشیران غایبند

وإن كنت بالقربى حججت خصيمهم
اگر خصمها حجت

فغيرك أولى بالنبي وأقرب
غیر تو اولیست به پیغمبر و اقرب کر

كن ابن من شئت واكتسب أدبا
بر کز شرادب میل کن

يغنيك محموده عن النسب
غنی سازدت ز حق نکو از پسوند

فَلَيسَ يُغنِي الحَسِيبُ نِسبَتَهُ	بِلا لِسَانٍ لَهُ وَلا أَدَبِ
إِنَّ الفَتَى مَن يَقُولُ هَا أَنَا ذَا	لَيسَ الفَتَى مَن يَقُولُ كَانَ أَبِي

وَلَهُ سَلامُ اللهِ عَلَيهِ

قَد رَأَيتَ القُرُونَ كَيفَ تَفَانَت	دَرَسَت ثُمَّ قِيلَ كَانَ فَكَانَت
هِيَ دُنيَا كَحَيَّةٍ تَنفُثُ السَّمَّ	وَإِن كَانَتِ المَجَسَّةُ لانَت
كَم أُمُورٍ لَقَد تَشَدَّدتُ فِيهَا	ثُمَّ هَوَّنتُهَا عَلَيَّ فَهَانَت

وَلَهُ سَلامُ اللهِ عَلَيهِ

إِنَّ القَلِيلَ مِنَ الكَلامِ بِأَهلِهِ	حَسَنٌ وَإِنَّ كَثِيرَهُ مَمقُوتُ
مَا ذَلَّ ذُو صَمتٍ وَمَا مِن مُكثِرٍ	إِلَّا يَزِلُّ وَمَا يُعَابُ صَمُوتُ
إِن كَانَ يَنطِقُ نَاطِقٌ مِن فِضَّةٍ	فَالصَّمتُ دُرٌّ زَانَهُ اليَاقُوتُ

قال بشر بن الحارث رأيته في المنام فقلت له ما يقول شيئا
تنفعني نقلت عن بشر بن الحارث که گفت شبی از عین هشیاری و
بیداری آنحضرت را بخواب دیدم گفتم این قایل لو کشف ما ازددت
یقینا وان کامل دنیا و دین چه باشد که از مخزن عامرا نا سر الله
بحر زاخر سیر فی الله دانه یا قطرهٔ سایر حال این کثیر البال سازی
نامرانفع بخشد صاحب انا النقطه نطق بر کشاد و گفت

ولہ سلام الله علیہ

إنما الدنيا فناء ليس في الدنيا ثبوت
إنما الدنيا كبيت نسجته العنكبوت

ولقد يكفيك منها أيها العاقل قوت
ولعمري عن قريب كل من فيها يموت

ولہ سلام الله علیہ

ذهب الناس وماتت مكارمهم
وعاش قوم وهم فيها كأموات

ألا إن الدهر يوم وليلة
يكران من سبت جديد إلى سبت

فقل لجديد الثوب لا بد من بلى
وقل لاجتماع الشمل لا بد من شت

ولہ سلام اللہ علیہ

يَا جَامِعًا امَالَهُ سَاعَاتِهُ ... وَدَنَتْ مَنِيَّتُهُ لَهُ وَوَفَاتُهُ

ایکہ ہر ساعت بجود امید جمع آری ... مرگ نزدیکست و آمد با برادر ابو کرد

اِرْجِعْ فَإِنِّي عِنْدَ مُخْتَلِفِ الْقَنَا ... لَيْثٌ تَكُرُّ عَلَى الْعِدَى جَرَاتُهُ

بازگرد آخر کرم در عوض ضرب سنانست ... شیر کردم بر اعدا که بہ جنگ بر

ولہ سلام اللہ علیہ

اَقُولُ لِعَيْنِي احْبِسِي اللَّحَظَاتِ ... وَلَا تَنْظُرِي يَا عَيْنُ بِالنَّزَوَاتِ

کویم بچشم خود کہ نظرہا نگاہ دار ... با خویشتن و چشم بہ خواری مکن نظر

فَكَمْ نَظْرَةٍ قَادَتْ إِلَى الْقَلْبِ شَهْوَةً ... فَاَصْبَحَ مِنْهَا الْقَلْبُ فِي حَسَرَاتِ

بس دیدم کہ دیدہ مراد است دل تمام ... چون دل کرشت زدل ... زحسرت

ولہ سلام اللہ علیہ

خَلِيلَيَّ لَا وَاللّٰهِ مَا مِنْ مُلِمَّةٍ ... تَدُومُ عَلَى حَيٍّ وَإِنْ هِيَ جَلَّتِ

ای یار من بحق خدا کاین غم و بلا ... بر هیچکس نماند اگرچه بود عظیم

فَإِنْ نَزَلَتْ يَوْمًا فَلَا تَخْضَعَنْ لَهَا ... وَلَا تُكْثِرِ الشَّكْوَى إِذَا النَّعْلُ زَلَّتِ

روزی اگر غمی رسد از وی مشو زبون ... شکوہ مکن چو لغزی از این راه مستقیم

فَكَمْ مِنْ كَرِيمٍ يُبْتَلَى بِنَوَائِبٍ ... فَصَابَرَهَا حَتَّى مَضَتْ وَاضْمَحَلَّتِ

بسیاری از کریم نعمہا پیشہ ... پس صبر کرد تا بگذشت آن شدہ دیدم

زوال العلم اهون من موت العلماء

زوايا الدنيا مشحونة بالرزايا

زيارة الضعفاء من التواضع

زينة الباطن خير من زينة الظاهر

وله سلام الله عليه

إذا النائبات بلغن المدى — وكادت لهن تذوب المهج

چون نوائب در رسد بنهایت — کر جان نزدیک بشد که زتف غم درگدازد

وحل البلاء وبان العزاء — فعند التناهي يكون الفرج

در آید محنت و رنج مصیبتها شود ظاهر — نهایت چو رسد مرغ نشاط در پرواز آید

لئن كنت محتاجا الى العلم انني — الى الجهل في بعض الاحايين احوج

اگر محتاجم بسوی علم و دانش راستی — گر گهی جهل من محتاجتر باشم بگا

ولي فرس للعلم بالحلم ملجم — ولي فرس للجهل بالجهل مسرج

هم مرا اسپی است بهر علم در لجام — هم مرا اسپی است بهر جهل و زین جهل بار

فمن شاء تقويمي فاني مقوم — ومن شاء تعويجي فاني معوج

هر که خواهد راستی ازمن بید هر — وانکه میخواهد کژی از او کژی دارم شمار

فالجهل لا ارضى ولا هو شيمتي — ولكنني ارضى به حين احوج

من هم راضی بجهل و نیست آن عادتم — لیک راضی میشوم در احتیاج و اضطرار

فان قال بعض الناس فيه سماجة — فقد صدقوا والذل والحر سمج

ور بعضی گویند مردم که در وی زشتی است — راست گویند این ولی خواری بتر زشتی بود

الا ربما ضاق الفضاء باهله — وامكن ما بين الاسنة مخرج

ای بسا هر که را باشد فضا تنگی کند — مخرجش ممکن بود گر پا نهد پا ز...

سيرة المرء تنبي عن سريرته

سلامة الانسان في حفظ اللسان

صحة البدن في الصوم

وَيَومُكَ إِن عَايَنتَهُ عَادَ نَفعُهُ | عَلَيكَ وَمَاضِي الأَمسِ لَيسَ يَعُودُ

چو روز خویش بینی پس به تو نفعش | که روز گذشت و نیاید بخدمت تو دگر

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيهِ

يَا شَاهِدَ اللهِ عَلَيَّ فَاشهَدِ | إِنِّي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ أَحمَدِ

گواهی ده بمن ای گواه | که من بر دین پاک احمدم

مَن شَكَّ فِي الدِّينِ فَإِنِّي مُهتَدِي | يَا رَبِّ فَاجعَل فِي الجِنَانِ مَورِدِي

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيهِ

جَنبِي تَجَافِي عَنِ الوِسَادِ | خَوفًا مِنَ المَوتِ وَالمَعَادِ

پهلوی من دور از خواب | از خوف مرگ و بیم شدن معاد

مَن خَافَ مِن سَكرَةِ المَنَايَا | لَم يَدرِ مَا لَذَّةُ الرُّقَادِ

هر که از شدت | لذت ز خواب بسیح ... شب دراز

قَد بَلَغَ الزَّرعُ مُنتَهَاهُ | لَا بُدَّ لِلزَّرعِ مِن حَصَادِ

إِنَّ الَّذِينَ بَنَوا فَطَالَ بِنَاؤُهُم | وَاستَمتَعُوا بِالأَهلِ وَالأَولَادِ

زاولاد و اهل خویش بهره‌ور و نعیم

جَرَتِ الرِّيَاحُ عَلَى مَحَلِّ دِيَارِهِم | فَكَأَنَّهُم كَانُوا عَلَى مِيعَادِ

گویا که بودند یکجا یکی مقیم

صلاة الليل بهاء بالنهار

صلاح البدن

صفاء العيش في القناعة

صفاء القلب من الايمان

صلاح الانسان في حفظ اللسان

وله سلام الله عليه

الموتُ لا والداً يبقي ولا ولدا | هذا السبيل الى ان لا ترى احدا

مرگ هرگز نه پدر را بگذارد و نه پسر | راه اینست و نخواهی دید از کس اثر

كان النبيُّ ولم يخلد لامته | لو خلّد الله خلقاً قبله خلدا

بود پیغمبر برای امتش باقی نماند | پیش از او گر خلق دایم ماندی او ماندی

للموت فينا سهامٌ غير خاطئة | من فاته اليوم سهمٌ لم يفته غدا

در میان ما اجل را هست تیری بی‌خطا | اگر کسی را نرسید امروز رسد فردا

وله سلام الله عليه

عليك ببرّ الوالدين كليهما | وبرّ ذوي القربى وبرّ الاباعد

با مادر و پدر نیکویی کن | نیکویی با خویشان و بیگانگان

فلا تصحبنّ الا تقيّاً مهذّباً | عفيفاً ذكيّاً منجزاً للمواعد

صحبت مدار جز با پرهیزگاران | با عفت و زیرک که بوعده وفا کنند

وقارن اذا قارنت حرّاً مؤدّباً | فتى من بني الاحرار زين المشاهد

نزدیک شو با مردم آزاده ادیب | جوانی از آزادگان که زینت مجالس باشد

وكفّ الاذى واحفظ لسانك واتّق | فديتك في ودّ الخليل المساعد

آزار را بگذار و زبانت نگاه دار | و بپرهیز در دوستی یاران

ونافس ببذل المال في طلب العلى | بهمّة محمود الخلائق ماجد

در بذل مال کوشش کن در جستن بلندی | از همت مرد ستوده اخلاق و بزرگوار

تصاحب الاخيار يأمن من الاشرار

لو كُشِفَ للخلقِ أطباقُ الثرى
لم يعرفِ المولى من العبدِ

مولای ملک ... شناسند از عبید

من كانَ لا يطأُ الترابَ برجلهِ
يطأُ الترابَ بناعمِ الخدِّ

برخاک ره نهاد از آن حشمت آمده

وله سلام الله عليه

إذا ما المرءُ لم يحفظ ثلاثاً
فبعهُ ولو بكفٍّ من رمادِ

بفروشش بود چند کفی خاکستر

وفاءٌ للصديقِ وبذلُ مالٍ
وكتمانُ السرائرِ في الفؤادِ

در دل از غیر نهان کردن سر است دگر

وله سلام الله عليه

بكيتُ على شبابٍ قد تولّى
فيا ليتَ الشبابَ لنا يعودُ

کاشکی روز جوانی بر گشتی سوی

فلو كانَ الشبابُ يباعُ بيعاً
لأعطيتُ المبايعَ ما يريدُ

ولكنَّ الشبابَ إذا تولّى
على شرفٍ فمطلبهُ بعيدُ

وله سلام الله عليه

طول العمر مع الطاعة من خلع الأنبياء

لو كانت الأرزاق تجري على | مقدار ما يستأهل العبد

اگر ارزاق گشتی روان رزقها | بمقدار اهلیت و [illegible]

لكان من يخدم مستخدما | وغاب نحس وبدا سعد

فلانان مخدوم خادم شدی | شدی نحس [illegible] و پیدا [illegible]

واعتذر الدهر إلى أهله | واتصل التودد والمجد

چه خواستی عذر از اهل خویش | بهم جمع گشتی [illegible]

لكنها تجري على سمتها | كما يريد الواحد الفرد

ولی رزق بر راه خود میرود | [illegible] که خواهد پروردگار

وله سلام الله عليه

صديق عدوي داخل في عداوتي | وإني لمن ود الصديق ودود

دوستدار دشمن در عداوت منست | [illegible]

فلا تقربن مني وأنت صديقه | فإن الذي بين القلوب بعيد

دور شو از من که هستی دوستدار دشمنم | دل چو دور [illegible]

وله عليه السلام

ما ودني أحد إلا بذلت له | صفو المودة مني آخر الأبد

کس نکرد با من دوستی [illegible] | [illegible]

ولا قلاني وإن كان المسيء بنا | إلا دعوت له الرحمن بالرشد

کس نکرد دشمنی [illegible] | [illegible]

وله سلام الله عليه

وما الدهر والايام الا منازل	يسير بها سار الى الموت قاصد
دنيا و عمر نيست بجز خيمه منزلى	ره رو بران روان شده و مقصد ...
فواعجبا منها وتلك عجيبة	منازل تترى والمسافر قاعد
هست از ... عجب واين عجب تر است	منزل ...

وله عليه السلام

تغرب عن الاوطان في طلب العلى	وسافر ففي الاسفار خمس فوائد
غربت كن از وطنها در جستن بزرگى	رو در پى سفر كه پنج است نفع سفر بدان
تفرج هم واكتساب معيشة	وعلم وآداب وصحبة ماجد
كسب معاش كردن ورفع هموم عالم	علم وادب ... زرگان
فان قيل في الاسفار ذل ومحنة	وقطع الفيافي وارتكاب الشدائد
گويند در سفرها خوارى و محنت آيد	بريدن بيابان ... آن
فموت الفتى خير من مقامه	بدار هوان بين واش وحاسد
موت جوان نكوتر البته از چنين	در دار ... خوارى

وله عليه السلم

وقد روى المدائني يرفعه الى ام سلمة زوج النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال محمد بن اسحق ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم بنى مسجد

عقوبة الظالم سرعة الموت

عليك بالحفظ دون الجمع للكتب

ومن يرى عن الغبار حايدا

ذکر کو وو پسا ز ذکر و سجده ...

ذكر علي بن احمد الواحدي وهو امام اصحاب الشافعي بخراسان عن مدافع عن الزهري عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن جابر بن عبد الله الانصاري رضي الله عنه قال سمعت عليا عليه السلم ينشد ورسول الله يسمع

یعنی ذکر کرد امام علی بن احمد واحدی که او از اصحاب شافعی بود بخراسان از مدافع و او از زهری و او از عبد الرحمن کعب مالک و او از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که گفت شنیدم که پیش حضرت رسالت صلعم این ابیات را خواند و آنحضرت می شنید

وله سلام الله عليه

انا اخو المصطفى لا شك في نسبي	معه ربيت وسبطاهما ولدي
منم برادر احمد درین نسب شک نیست	مربیم ...
جدي وجد رسول الله منفرد	وفاطم زوجتي لا قول ذي فند
جدم وجد پیغمبر خدا یست یکی	مرا هست فاطمه زن ... این ...
صدقته وجميع الناس في ظلم	من الضلالة والاشراك والنكد
درست داشتم او را وخلق در ظلمت	ز گمرهی و ز شرک و نفاق و مکر و دغا
فالحمد لله شكرا لا شريك له	البر بالعبد والباقي بلا امد
سپاس و حمد خدا را که نیست انبازش	به بنده هست نکوکار او بسی ...

وله عليه السلم

عقبى كل يوم ليلة

عاقبة ظلم من ...

غلا تدر المتقين

علاوة الصالحين المتوكلين

حرف الفاء

فاز من ظفر بالدين

أصبر على صبر وأقوى على متن	إذا صبر حر الرجال بعيد
تا هم بر صبر و بسیاری قوی تر از او	کار صبر از مردم ترسنده بسیار بعید
ولكن لأمر الله تعنو رقابنا	وليس على أمر الإله جليد
لیک بر امر خدا پست گردنهای	نیست بر امر خداوند چه کس راز
وفي هذه الحمى دليل بأنها	لموت البرايا قائد وبريد
همچنین سوزد تب محرق دلیل اندر آن	مرگ مجموع خلائق را بود پیک و برید

وله سلام الله عليه

وكان عليه كثيرا ما يتمثل بهذا البيت كما روى ابن ملجم عليه لعنة الله

وله سلام الله عليه

أريد حياته ويريد قتلي	عذيرك من خليلك من مرادي
حیات او ارادت دارم و او ارادت قتل من	بجو عذر خلیلت [illegible] از پیچه مراد

وله سلام الله عليه

قال عليه السلام يوم أحد رواه محمد بن إسحق يرثي عمه حمزة في رواية أحمد بن

وله سلام الله عليه

أتاني أن هندا أحل صخر	دعت دركا وبشرت الهنودا
آید بسوی من زن [illegible] صخر	با مژده [illegible] درک کرده دعا
فإن تفخر بحمزة حين ولى	مع الشهداء محتسبا شهيدا
گر فخر تو بحمزه بود که [illegible]	ملحق شد بحمزه شهید

مَنْ يُطْعِمُ اَلْيَوْمَ حَقًّا فِي غَدٍ ... عِنْدَ الْعَلِيِّ الْوَاحِدِ الْمُوَحَّدِ

اگر دهی امروز طعامی بپیش فردا ... پیش خداوند عظیم واحد یکتا

وله سلام الله عليه

اَللّٰهُ حَيٌّ قَادِرٌ صَمَدٌ ... وَلَيْسَ يَشْرِكُهُ فِي مُلْكِهِ اَحَدٌ

ایزد حی قدیم و قادر فرد و صمد ... نیست بسوی ملک او را انباز شریک شاید

هُوَ الَّذِي عَرَفَ الْكُفَّارَ مَنْزِلَهُمْ ... وَالْمُؤْمِنُونَ سَيَجْزِيهِمْ كَمَا وَعَدُوا

آن خداوندی که داند جایگاه کافران ... مومنان را اجر ... وعده می بخشد

فَاِنْ يَكُنْ دَوْلَةٌ كَانَتْ لَنَا عِظَةً ... فَهَلْ عَسَى اَنْ يُرَى فِي غَيِّهَا رَشَدٌ

دولتی گر رود بر ما را بود آن پند ... تا که در ... کند راه ...

وَيَنْصُرُ اللّٰهُ مَنْ وَالَاهُ اِنَّ لَهُ ... نَصْرًا وَيُمَثِّلُ بِالْكُفَّارِ اِذْ عَنَدُوا

نصرت حق آنکس را که باشد دوستش ... نصرتی کافران ... کند از جد

فَاِنْ نَطَقْتُمْ بِفَخْرٍ لَا اَبَا لَكُمُ ... فِيمَنْ تَضَمَّنَ مِنْ اِخْوَانِنَا اللَّحَدُ

بی پدر باشید اگر از فخر لافی میزنید ... زانچه رفتند از شهادت در لحد

فَاِنَّ عُتْبَةَ قَادَنَاهُ مُنْجَدِلًا ... وَلِلصَّفَائِحِ نَارٌ بَيْنَنَا تَقِدُ

عتبه را کشتیم بکندیم در سنگلاخ ... در میان ما شعله تیغ برد شعلها

وَالْمَرْءُ شَيْبَةُ اِنْ اَوْرَدَتْهُ اَسِنَّتُنَا ... فَجَيْبُ زَوْجَتِهِ اِذْ خُبِّرَتْ قَدَدُ

مرد دیگر بود شیبه مرد از ضرب سنان ... شد زن شیبه جیب دامن پاره ازو

في نعمة إذ تولوا بين أظهرهم ... لم ينكلوا من حياض الموت إذ وردوا

در میان نه خبر بوده سرکردان شده ... هرگز نترسیدند هیچ از شربت مرگ

كانوا الذوائب من فهر وأكرمها ... شم الأنوف وحيث الفرع والعدد

وانهمه بوده قوم فهر واکرام ازهمه ... جمله سرافرازند وفرع را اکر دیم جا

وسلام الله عليه

وأحمد الخير قد أردى على عجل ... تحت العجاج أبيا وهو مجتهد

خبر شد احمد مرسل بفکند آنجا ... زیر کرد و خاک در رسید ابی کرد سا

نقلت الطير والضبعان تركبه ... فحامل قطعة منهم ومقتعد

جمله مرغان و ددان او شد ... پاره زان بر زمین و پاره زان بجوا

ومن فلتم على ما كان من عجب ... منا فقد صادفوا خيرا وقد سعدوا

گشتید از ما ... یافتند از جهد خو خیر و سعادت در بقا

لهم جنان من الفردوس طيبة ... لا يعتريهم بها حر ولا صرد

بهشت ... زد شان گرما و سرما بیابان بسیج

صلى الإله عليهم كلما ذكروا ... فرب مشهد صدق قبله شهدوا

بر همه صلوات باشند ... ای بس مشهد که حاضر بجز اند اثبات حق

قوم وفوا لرسول الله واحتسبوا ... شم العرانين منهم حمزة الأسد

... رسول الله وفا کردند قوم شریف ... جمله سرداران در ایشان حمزه اسد خدا

ومصعب ظل ليث دونه حرد ... حتى تجلل منه ثعلب جسد

... از شیر غضبناک ... در راه خون خود کشت ثعلب ساغرا

قوة القلب من الشيم

كلام الله دواء القلب

حرف الكاف

لَبِئسُوا الْقَتلى مِنَ الْكُفّارِ اَدْخَلَهُمْ ۔ نَارَ الْجَحِيمِ عَلى اَبْوَابِهَا رَصَدُ

نیستند ایں کشتگان چو کافران که در ... در میان آتش دوزخ ... از ...

قِيلَ قَتَلَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ سَائِرِ بُطُونِ قُرَيْشٍ يَوْمَ اُحُدٍ وَاحِدًا فَكَانَ تَضَرَّعَ عَلَى قَتْلِهِمْ فَقَالَ مَا ضَرَبْتُ عَلَى ذَلِكَ وَاِنَّهُ لَيَسُوءُنِي مَا يَصِيرُونَ اِلَيْهِ بَعْدَ الْقَتْلِ حُزْنِي عَلَى قُرَيْشٍ كَيْفَ كَثُرَتْ بِرَبِّهَا وَاٰفَتْ عَدَدَهَا وَصَارَتْ اِلَى النَّارِ ثُمَّ مَضَى وَهُوَ يَقُولُ

نقلست که امام ابرار ... روز کارزار احد ... بسیار ... ایشان ... میانه آواز داد و گفت یا علی تو ... دل ... آنحضرت علیه السلم در جواب گفت ... امام ... روش ایشان که کافر شدند برب العالمین ...

قُرَيْشٌ بَدَتْنَا بِالْعَدَاوَةِ اَوَّلًا ۔ وَجَاءَتْ لِتَنْفِي نُورَ رَبِّ مُحَمَّدِ

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ

قریش اول ... بدشمنی ... آمدند ...

بِاَفْوَاهِهَا وَالْبِيضُ بِالْبِيضِ تَلْتَقِي ۔ بِاَيْدِيهِمْ مِنْ كُلِّ عَضْبٍ مُهَنَّدِ

بدهای خود و شمشیر با شمشیر شد ... بدست ایشان تیغهای هندی

وَخَطِّيَّةٍ قَدْ سُقِفَتْ سَمْهَرِيَّةٍ ۔ اَسِنَّتُهَا قَدْ حُودِثَتْ بِمُجَرَّدِ

سنان ... محکم ... که سر ... زشت ...

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ

فقلت لهم لا تبعثوا الحرب واسلموا ... وفيئوا الى دين المبارك احمد

بستیز بگفتم حرب و در اسلام روآ ... روان آیید سوی دین احمد سید بطحا

فقالوا كفرنا بالذي قال انه ... توعدنا بالحشر والحكم في غد

همی گفتند که کافر شدیم ازان شخص را که گفت ... وعید بحشر و نشر حکم حاکم فردا

فقلنا بهم والله افضل قربة ... الى ربنا البر العظيم الممجد

بدینسان کشتیم و آن ز افضل قربت ... بسوی پروردگار عظیم و امجد اعلا

وله سلام الله عليه

وكانوا على الاسلام الباً ثلاثة ... فقد خر من تلك الثلاثة واحد

ایشان بر اسلام و دین خود در پیش سه کس ... زان سه کس آخر یکی افتاد در قعر سقر

وفر ابو عمرو هبيرة بعد ... ولكن اخو الحرب المجرب عائد

هست ابو عمرو هبیره ... برگشت ... لیکن از جنگ از ره شد سوی جنگ باز دگر

نهتهم سيوف الهند يقضي النا ... غداة التقينا والرماح المصائد

منعشان شمشیرهای هند کرد از جنگ ... روز دیگر ایشان ... هم سرها نیزه بر

وله سلام الله عليه

اني قد حللت بدار قوم ... هم الاعداء والاكباد سود

... گشته ... مردمی ... جمعی دشمن جگرهاشان سیاه همچون ...

هم ان يظفروا بي يقتلوني ... وان قتلوا فليس لهم خلود

گر ظفر یابند بر من ... هم بکشند ... ور کشند مر ایشان را بقا جاودان

كفى من عيب الدنيا ان لا تبقى

كفاك انما عليك بالموت

كفى بالموت واعظا

كفى بالقبر ناعيا

كفى بالمجد في الاعداد

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيهِ

تَمَنّى رِجَالٌ اَنْ اَمُوتَ وَاِنْ اَمُتْ	فَتِلْكَ سَبِيلٌ لَسْتُ فِيهَا بِاَوْحَدِ
همی خواهند مردم مردن من ور بمیرم هم	درین [illegible]
وَلَيْسَ الَّذِي يَبْقَى خِلَافِي بِضَائِرِي	وَلَا مَوْتُ مَنْ قَدْ مَاتَ قَبْلِي بِمُخْلِدِ
پس از من هر که میماند مرا زو نیست آزاری	[illegible]
وَاِنِّي وَمَنْ قَدْ مَاتَ قَبْلِي لَكَالَّذِي	يَرُوحُ بِلَيْلَةٍ اَوْ يَرُوحُ وَيَغْتَدِي
من و هر کس که پیش از من بمیرد همچنان باشد	[illegible]

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيهِ

يَا مُؤْثِرَ الدُّنْيَا عَلَى دِينِهِ	وَالتَّائِهَ الْحَيْرَانَ عَنْ قَصْدِهِ
ای دنیا [illegible]	گم کرده [illegible]
اَصْبَحْتَ تَرْجُو الْخُلْدَ فِيهَا وَقَدْ	اَبْرَزَ نَابُ الْمَوْتِ عَنْ حَدِّهِ
امید بقا داری [illegible]	[illegible]
هَيْهَاتَ اِنَّ الْمَوْتَ ذُو اَسْهُمٍ	مَنْ يَرْمِهِ يَوْمًا بِهَا يُرْدِهِ
هیهات که این مرگ [illegible]	هر که [illegible]
لَا يَنْفَعُ الْوَاعِظُ قَلْبَ امْرِئٍ	لَمْ يَعْزِمِ اللهُ عَلَى رُشْدِهِ
از وعظ و نصیحت کشاید دل مردی	[illegible]

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيهِ

لين الكلام قيد القلوب

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ ‌ ‌ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ

اغض عينا على القذى ‌ ‌ وتصبر على الأذى

صبر کن بر شدت و ایذا

إِنَّمَا الدَّهْرُ سَاعَةٌ ‌ ‌ يَنْقَطِعُ الدَّهْرُ كُلُّ ذَا

وله سلام الله عليه

رَأَيْتُ الدَّهْرَ مُخْتَلِفًا يَدُورُ ‌ ‌ فَلَا حُزْنٌ يَدُومُ وَلَا سُرُورُ

وَقَدْ بَنَتِ الْمُلُوكُ بِهَا قُصُورًا ‌ ‌ فَلَمْ تَبْقَ الْمُلُوكُ وَلَا الْقُصُورُ

رهط النبي وهم ذوي كرامته ‌ ‌ وَنَاصِرُ الدِّينِ وَالْمَنْصُورُ مَنْ نَصَرَهُ

وَالْأَرْضُ تَعْلَمُ أَنَّا خَيْرُ سَاكِنِهَا ‌ ‌ كَمَا بِهِ تَشْهَدُ الْبَطْحَاءُ وَالْمَدَرُ

وَالْبَيْتُ ذُو السِّتْرِ لَوْ شَاءَ تَحَدَّثَهُمْ ‌ ‌ نَادَى بِذَلِكَ رُكْنُ الْبَيْتِ وَالْحَجَرُ

ولہ سلام اللہ علیہ

اُرِیدُ بِذاکُم اَن تَهَشُّوا لِطَلعَتِی — وَاِن تُکثِرُوا بَعدِی الدُّعآءَ عَلی قَبرِی

فرح خواهم شمارا من بدین خوش کو بیست — وگر بعد مرگ گوینه بسیاری دعای من

وَاِن تَمنَحُونِی فِی المَجالِسِ وُدَّکُم — وَاِن کُنتُ عَنکُم غائِبًا تُحسِنُوا ذِکرِی

وگر کار در مجالس چیزی از را نیم دارید — وگر غایب شوم گوید ذکر نیکوی من

ولہ سلام اللہ علیہ

اَبُنَیَّ اِنَّ مِنَ الرِّجالِ بَهِیمَةً — فِی صُورَةِ الرَّجُلِ السَّمِیعِ المُبصِرِ

ای پسر بعضی مردم چارپا باشند — بشکل صورت مرد سمیعست و بصیر

وَفَطِنٌ بِکُلِّ رَزِیَّةٍ فِی مالِهِ — وَاِذا اُصِیبَ بِدِینِهِ لَم یَشعُرِ

زیرکیست او در کف تمهای مال خویشتن — چون بکار دین رسیده ... بی خبر

ولہ سلام اللہ علیہ

رُبَّ فَتًی دُنیاهُ مَوفُورَةٌ — لَیسَ لَهُ مِن بَعدِها آخِرَةٌ

بسا جوان که بود دنیوی مال او بسیار — ز بعد آن نبود آخرت نصیب او را

وَآخِرٌ دُنیاهُ مَذمُومَةٌ — یَتبَعُها آخِرَةٌ فاخِرَةٌ

یکی دگر بود او را بچشم دنیا زشت — همیشه از پی صدقست در پی عقبی

وَآخَرُ یَحرُمُ کِلتَیهِما — لَیسَ لَهُ دُنیا وَلا آخِرَه

یکی دگر شدم بری مرام این دو — که نیست هیچ میسر نه دین و نه دنیا

ولہ علیہ السلام

بلوت صروف الدهر ستين حجة ... وجربت حاليه من العسر واليسر

بیازمودم بگردشهای گیتی شصت سال ... آزمودم عاقبت دو روی حال عسر و یسر

فلم ار بعد الدين خيرا من الغنى ... ولم ار بعد الكفر شرا من الفقر

بعد دین بهتر ندیدم از غنا خیری دگر ... بعد کفر از فقر هم چیزی ندیدم بد تر

ولہ سلام الله علیہ

اذا اجتمعت عليا معد ومذحج ... بمعركة يوما فاني اميرها

چو جمع آیند آل مذحج و قوم معد باهم ... بروز معرکه یوم جزا انجا حاکم لشکر

سليمة اكفال خيلي في الوغا ... ومكلومة لباتها ونحورها

بگاه جنگ اسپ ایمن کفلهای سمند ... بگرز خم سینه و گردن بود

حرام على ارماحنا طعن مدبر ... وتندق منها في الصدور صدورها

بانکو جست ... نیزه ما حرام ... ولی باشد صدور نیزه ها صدور از

نكثر من الاخوان ما استطعت انهم ... عماد اذا استنجدتهم وظهور

برادرت کن زیاده ... چندانکه ... کر ایشان شند مانند ستون ...

وما بكثير الف خل وصاحب ... وان عدوا واحدا لكثير

گر بشد هزار ... بسیار ... ولی بسیار باشد گر بود یک دشمن تو

ولہ سلام الله علیہ

لَا يَبْلُغُ الْمَرْءُ بِالْاِحْجَامِ هِمَّتَهُ | حَتّٰى يُوَاصِلَهَا مِنْهُ بِتَغْرِيرِ

همت مرد از بزرگی در نیابد کام خویش | تا بناکردن بدان جستنش باشد بغرر

حَتّٰى يُوَاصِلَ فِي اَفْنَانِ مَطْلَبِهِ | غَوْرًا بِنَجْدٍ وَاِغْتَابًا بِتَغْوِيرِ

تا دراو لهای آن دید یکی مطلوب خویش | گه فراز و گه نشیب و گه بستم گه عشق او

خَاطِرْ بِنَفْسِكَ لَا تَقْعُدْ بِمَعْجِزَةٍ | فَلَيْسَ حُرٌّ عَلٰى عَجْزٍ بِمَعْذُورِ

نفس خود را در خطر افکن منشین بعجز | نیست معذور آن کو بعجز مرد آید بکار

اِنْ لَمْ تَنَلْ فِي مَقَامٍ مَا تُحَاوِلُهُ | فَابْلُ عِذَارًا بِالْاِدْلَاجِ وَالتَّهْجِيرِ

ور نیابی در مقامی کان همان جوی بجهد | عذر خواهی پیش گرد و شب و روز

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَى الْمَدَايِنِيُّ بِاِسْنَادِهِ اَنَّ الْاَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ دَخَلَ عَلَيْهِ بِصِفِّينَ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي ظُهْرَهُ فَقَالَ قُلْتُ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَدُؤُبُ الْجِدِّ بِاللَّيْلِ دُؤُبٌ بِالنَّهَارِ فَاَتَنَلُ مِنْ صَلَوَاتٍ وَهُوَ يَقُولُ

یعنی روایت کرد مداینی باسناد خود از اشعث بن قیس که گفت در آمد بر او در جنگ صفین و او نماز پیشین میگذاشت گفتم ای امیر المؤمنین تعب بسیار بروز و هم شب نیز از او

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اِصْبِرْ عَلٰى تَعَبِ الْاِدْلَاجِ وَالسَّهَرِ | وَبِالرَّوَاحِ عَلَى الْحَاجَاتِ وَالْبُكَرِ

صبر کن بر شب روی و تعب بیداری | و بروز در پی حاجت

لَا تَضْجَرَنَّ وَلَا يُعْجِزْكَ طَلَبُهَا | فَالنُّجْحُ يَتْلَفُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَالضَّجَرِ

مشو آزرده و از عجز مخور غم بطلب | زانکه با عجز و تعب رفت

إنّي وجدتُ وفي الأيّامِ تجربةٌ — للصبرِ عاقبةٌ محمودةُ الأثرِ

یافتم در همه ایام و بود تجربه ام — صبر را عاقبتی که رهی نیکی و صلاح

وقلّ من جدّ في أمرٍ يطالبهُ — واستصحبَ الصبرَ إلّا فازَ بالظفرِ

کم بود آنکه کند سعی و طلب در مقصود — صبر مصحب شد الا که بود فوز و فلاح

وله سلام الله عليه

اصبر قليلاً فبعدَ العسرِ تيسيرُ — وكلُّ أمرٍ له وقتٌ وتدبيرُ

صبر کن زانکه که بعد از سختی آسانی بود — هست هر کار را همان وقت و تدبیری

وللمهيمنِ في حالاتنا نظرٌ — وفوقَ تدبيرنا للهِ تقديرُ

هر دو ایزد اکرم در حالهای ما نظر — برتر از تدبیر ما است تقدیر خدای

إن عضّكَ الدهرُ فانتظر فرجاً — فإنّه نازلٌ بمنتظرهِ

اگر دهر را چشم همیشه فرج — زانکه پیوسته سوی ناظر خویش نظرش

أو مسّكَ الضرُّ وابتليتَ به — فاصبر فإنّ الرخاءَ في أثرهِ

ور بپاید تو آزاری جانت در میان — صبر کن زانکه بود خرمی بر اثرش

كم من معافاً على تهوّرهِ — ومبتلًى لا ينامُ من حذرهِ

ای بسا اهل سلامت که تهور میکرد — مبتلا گشت و شب خواب نه از حذرش

وفارجٍ في عشاءِ ليلتهِ — دبّ إليهِ البلاءُ في سحرهِ

ای بسا فارغ و خوشدل که بود در شب — سوی او روی نهد خیل بلا در سحرش

نور شيبك لا تظلمه بالمعصية

وضع الإحسان في غير محله ظلم

دولة الأحمق سريع الزوال

مَنْ صَحِبَ الدَّهْرَ ذَمَّ صُحْبَتَهُ ۝ وَنَالَ مِنْ صَفْوِهِ وَمِنْ كَدَرِهْ

نپسندم صحبت هم صحبت دهر ۝ که خورد که از وصافی و که از کدرش

رُبَّ مُعَافى شَكَى بِعِلَّتِهِ ۝ وَمُشْتَكٍ مَا يَئَامُ مِنْ سَهَرِهْ

وله سلام الله عليه

عَسَى مَنْهَلٌ يَصْفُو فَيَرْوِي ظَمِيَّةً ۝ أَطَالَ صَدَاهَا الْمَنْهَلُ الْمُتَكَدِّرُ

ای بسا آبخور صافی که ز تشنه ... ۝ بعد تنها که باشد تیره آب آن

عَسَى بِالْجُنُوبِ الْعَارِيَاتِ سَتَكْتَسِي ۝ وَبِالْمَنْزِلِ الْمُسْتَضَامِ سَيُنْصَرُ

ای بسا پهلوی برهنه که شود پوشیده ۝ وی بسا خوار گشته که ز خصم ... نصر

عَسَى جَابِرُ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ بِلُطْفِهِ ۝ سَيَرْتَاحُ لِلْعَظْمِ الْكَسِيرِ فَيَجْبُرُ

ای بسا عظم شکسته گشته بلطفش درست ۝ خوش بود او که بخشد صحت عظم کسیر

عَسَى اللهُ لَا تَيْأَسْ مِنَ اللهِ إِنَّهُ ۝ يَسِيرٌ عَلَيْهِ مَا يَعِزُّ وَيَعْسُرُ

ناامید از حق مباش زانکه حق قادر بود ۝ روی آسان نشمارد هم عزیز و هم خطیر

جَمِيعُ فَوَائِدِ الدُّنْيَا غُرُورٌ ۝ وَلَا يَبْقَى لِمَسْرُورٍ سُرُورُ

جهان را نعمتهایش غرور است ۝ نماند شاد را هرگز شادی

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا ۝ فَإِنَّ نَوَائِبَ الدُّنْيَا تَدُورُ

بگو با دشمنان به خود آیید ۝ که گردانست حال دهر ...

وله سلام الله عليه

يَا طَالِبَ الصَّفْوِ فِي الدُّنْيَا بِلَا كَدَرٍ ۝ طَلَبْتَ مَعْدُومَةً فَايْأَسْ مِنَ الظَّفَرِ

ایکه مردم طلبی صاف جهان بی درد ۝ شد عدم سعی تو نومید شو از روی ظفر

وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ مَا عُمِّرْتَ مُمْتَحَنٌ ... بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالْمَيْسُورِ وَالْعُسُرِ

واگه هرچند که باشی بجهان ممتحنی ... [illegible]

إِنْ تَنَالُ بِهَا نَفْعًا بِلَا ضَرَرٍ ... وَأَنَّهَا خُلِقَتْ لِلنَّفْعِ وَالضَّرَرِ

[illegible] ... که زخالق شده مخلوق پی نفع و ضرر

فِي الْجُبْنِ عَارٌ وَفِي الْأَقْدَامِ مَكْرُمَةٌ ... وَمَنْ يَفِرُّ فَلَنْ يَنْجُوا مِنَ الْقَدَرِ

عار در بد دلیست و کرم اندر جرأت ... هر که بگریخت خلاصیش نه ز قدر

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَنَا عَلِيٌّ بَطَلٌ مُظَفَّرُ ... غَشَمْشَمُ الْقَلْبِ بِذَاكَ أُذْكَرُ

منم علی بطل [illegible] شجاع مظفر ... دلی دلیر و بدین گشته ام مشهور

وَفِي يَمِينِي [illegible]مَاءِ أَخْضَرُ ... يَلْمَعُ مِنْ حَافَتِهِ بَرْقٌ يَزْهَرُ

[illegible] ... که از دو جانب او معرکه برق منور

بِالطَّعْنِ وَالضَّرْبِ الشَّدِيدِ مُخْبِرُ ... مَعَ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ

[illegible] ... بمقدم نبی پاک دین طاهر مطهر

اخْتَارَهُ اللهُ الْعَلِيُّ الْأَكْبَرُ ... الْيَوْمَ يُرْضِيهِ وَيُخْزِي عَنْتَرُ

[illegible] خدای علی [illegible] ... [illegible] رضایش [illegible] عنتر

وَلَهُ سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ

يَعِيبُ رِجَالٌ زَمَانًا مَضَى ... وَمَا لِزَمَانٍ مَضَى مِنْ عَيْبٍ

[illegible] کنند عیب زمان گذشته ... عاری بود زمان گذشته [illegible]

أرى الليل يجري كعهدي به — وأنّ النهار علينا يكرّ

ولم يحبس القطر عنا السماء — ولم تنكسف شمسنا والقمر

فقل للذي ذمّ صرف الزمان — ظلمت الزمان فذمّ البشر

الشيب عنوان المنية — وهو تاريخ الكبر

وبياض شعرك موت شعرك — ثم انت [illegible] على الأثر

فإذا رأيت الشيب عمّ — الرأس فالحذر الحذر

وله سلام الله عليه

إذا ازداد شرًّا زاد صبرًا كأنما — هو المسك ما بين الصلاية والفهر

لأن فتيت المسك يزداد طيبة — على التسحق والحرّ اصطبارًا على الشر

دليلك ان الفقر خير من الغنى | وان قليل المال خير من المثر

دليل روشنست بشنو كه فقر بهتر از غنا [illegible] | وكر در قليل المال بهتر از اهل استغنا

لقاؤك مخلوقا عصى الله للغنى | ولم تر مخلوقا عصى الله للفقر

[illegible] در خدا عاصى | نبينى در خدا عاصى بفقر [illegible]

حرض بنيك على الاداب في الصغر | كيما تقر بهم عيناك في الكبر

كودكانت را بخوان بر رسم آداب | تا شود روشن [illegible] چشمهايت در كبر

وانما مثل الاداب تجمعها | في عنفوان الصبى كالنقش في الحجر

اين مثل بشنو [illegible] | در زمان كودكى چون نقش باشد در حجر

هي الكنوز التي تنمو ذخائرها | ولا يخاف عليها حادث الغير

اينك آن گنجى كه [illegible] | نيست خوفى بروى از تغيير چرخ كينه ور

ان الاديب اذا زلت به قدم | يهوى على فرش الديباج والسرر

[illegible] | او فتد بر روى فرش ديبا و حرير و تخت

الناس اثنان ذو علم ومستمع | واع وسائرهم كاللغو والعكر

آدمى صاحب همت [illegible] مستمع | ديگران مانند خاك تيره و سنگ

وله سلام الله عليه في المناجات

ايا من ليس لي منه مجير | بعفوك من عقابك استجير

اى كه غير تو نبود پناهم | بعفوت از عقابت برده [illegible]

أَنَا الْعَبْدُ الْمُقِرُّ بِكُلِّ ذَنْبٍ	وَأَنْتَ السَّيِّدُ الصَّمَدُ الْغَفُورُ
منم بنده مقر بهر گناهی	تو بخشاینده جرم بخش
فَإِنْ عَذَّبْتَنِي فَالذَّنْبُ مِنِّي	وَإِنْ تَغْفِرْ فَأَنْتَ بِهِ جَدِيرُ
عذابم گر کنی هست از گناهم	وگر بخشی توانائی بآنها
مَسَاكِينُ أَهْلُ الْفَقْرِ حَتَّى قُبُورُهُمْ	عَلَيْهَا تُرَابُ الذُّلِّ بَيْنَ الْمَقَابِرِ
بیکه مسکینند اهل فقر در قبر هم	ریخت خاک ذلت در میان مقبره

ولہ علیہ السلام

أَحْسَنْتَ ظَنَّكَ بِالْأَيَّامِ إِذْ حَسُنَتْ	وَلَمْ تَخَفْ سُوءَ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ
گمان نیک در ایام کردی چون نکو بود	نترسیدی ز بدی [illegible] قدر
وَسَالَمَتْكَ اللَّيَالِي فَاغْتَرَرْتَ بِهَا	وَعِنْدَ صَفْوِ اللَّيَالِي يَحْدُثُ الْكَدَرُ
سلامت یافتی شبها ازان مغرور گردی	ز بعد صفوت شبها [illegible]

ولہ سلام اللہ علیہ

كَثِيرُ الْمَالِ لَيْسَ لَهُ عُوَارٌ	وَلَا فِي كُلِّ مَا يَأْتِيهِ عَارُ
بسیار مال را نیست هیچ عیب و عار	در هر چه [illegible]
لِأَنَّ الْمَالَ يَسْتُرُ كُلَّ عَيْبٍ	وَفِي الْفَقْرِ الْمَذَلَّةُ وَالصَّغَارُ
از بهر آنکه مال بپوشد همه عیب	در فقر هست خواری بسیار
كَذَاكَ الْفَقْرُ بِالْأَحْرَارِ يُزْرِي	كَمَا أَزْرَتْ بِشَارِبِهَا الْعُقَارُ
خواری فقر [illegible] رساند صاحبش	چون خمر [illegible] کند با شرابخوار

وله سلام الله عليه

لِلنَّاسِ حِرْصٌ عَلَى الدُّنْيَا بِتَبْذِيرٍ
وَصَفْوُهَا لَكَ مَمْزُوجٌ بِتَكْدِيرٍ

كَمْ مِنْ مُلِحٍّ عَلَيْهَا لَا تُسَاعِدُهُ
وَعَاجِزٍ نَالَ دُنْيَاهُ بِتَقْصِيرٍ

لَمْ يُرْزَقُوهَا بِعَقْلٍ عِنْدَمَا رُزِقُوا
وَإِنَّمَا رُزِقُوهَا بِالْمَقَادِيرِ

لَوْ كَانَ عَنْ قُوَّةٍ أَوْ عَنْ مُغَالَبَةٍ
طَارَ الْبُزَاةُ بِأَرْزَاقِ الْعَصَافِيرِ

مَا هٰذِهِ الدُّنْيَا لِطَالِبِهَا
إِلَّا عَنَاءٌ وَهُوَ لَا يَدْرِي

إِنْ أَقْبَلَتْ شَغَلَتْ دِيَانَتَهُ
أَوْ أَدْبَرَتْ شَغَلَتْهُ بِالْفَقْرِ

وله سلام الله عليه

سُبْحَانَ رَبِّ الْعِبَادِ بَارِئِهِ
وَرَازِقِ الْمُتَّقِينَ وَالْفَجَرَة

لَوْ كَانَ رِزْقُ الْعِبَادِ عَنْ جَلَدٍ
مَا نِلْتُ مِنْ رِزْقِ رَبِّنَا مَدَرَه

یطلبک الرزق کما تطلبه

یا من الخایف اذا وصل الی المخافة

و له سلام الله علیه

لئن ساءنی دهر عزمت تصبرا — فکل بلاء لا یدوم یسیر

چون ز دهرم رسد بر صبر عزم — زانکه هر رنج و بلا نیست ثابت

وان سرّنی لم ابتهج بسروره — فکل سرور لا یدوم حقیر

ور رسد شادی نیم شادم — زانکه هر شادی کز پی آمد

لئن ساءنی دهر فقد سرّنی دهر — وان مسّنی عسر فقد مسّنی یسر

گر غمی آید ز دهرم شادی آید — ور بمن دشواری آید آسانی

لکل من الایام عندی عادة — فان ساءنی صبر وان سرّنی شکر

پیش من در جمله ایام نیک عادت — گر بد آید صبر دارم

و له سلام الله علیه

دواؤک فیک وما تشعر — وداؤک منک وما تبصر

دوای درد تو با تست و تو نمیدانی — ز تست درد تو و تو نمی بینی

وانت الکتاب المبین الذی — باحرفه یظهر المضمر

توئی کتاب خداوند آنکه مبین — بحرفها که نهان از

وتزعم انک جرم صغیر — وفیک انطوی العالم الاکبر

گمان بری که صغیر افتاده جرم تست — یقین آن که درو هست عالم اکبر

فلا حاجة لک من خارج — ففکرک فیک وما تفکر

ترا برون ز وجود تو هیچ حاجت نیست — برو تفکر تو در وجود خویش

بصیر امر الصبور الی مراده

بلغ الله بالصدق الی منازل الکبار

ولہ علیہ السلام

تؤمل في الدنيا طويلاً ولا تدري ... إذا جن ليل هل تعيش إلى الفجر

[illegible]

فكم من صحيح مات من غير علة ... وكم من مريض عاش دهراً إلى دهر

[illegible]

وكم من فتى يمسي ويصبح آمناً ... وقد نسجت أكفانه وهو لا يدري

[illegible]

ولہ سلام اللہ علیہ

ولا خير في الشكوى إلى غير مشتكى ... ولا بد من شكوى إذا لم يكن صبر

[illegible]

ألم تر أن البحر ينضب ماؤه ... ويأتي على حيتانه نوب الدهر

[illegible]

ألم تر أن الفقر يرجى له الغنى ... وأن الغنى يخشى عليه من الفقر

[illegible]

ولہ سلام اللہ علیہ في معنى أن مع العسر يسرا

غنى النفس يكفي النفس حتى يكفها ... وإن أعسرت حتى يضر بها العسر

[illegible]

فما عسرة فاصبر لها إن لقيتها ... بدائمة حتى يكون لها يسر

[illegible]

ولہ سلام اللہ علیہ

النار اهون من رکوب العار · والعار یدخل اهله فی النار

سوختن در آتش آسان تر بود از ننگ و عار · عار آخر صاحب خود را در اندازد بنار

والعار فی رجل یبیت وجاره · طاو الحشا متمزق الاطمار

عار باشد مرد را در خواب خوش و همسایه اش · گرسنه افتاده و بر تن جامه ها پاره

والعار فی هضم الضعیف وظلمه · واقامة الاخیار بالاشرار

عار در جور است بر مرد ضعیف و ظلم او · استقامت دادن اشرار را بجای اخیار

والعار ان یجدی الیک صنیعة · فتکون عندک سهلة المقدار

عار آن باشد که در حق تو کسی نیکی کند · وان نکوئی را بنزد تو نباشد مقدار

والعار فی رجل یحید عن العدی · وعلی القرابة کالهزبر الضاری

عار آن باشد که گریزد ز جنگ دشمنان · بر خویشان خونریزد شیر کینه دار

والعار انک فی الانام مقدم · وتکون فی الهیجاء من الفرار

عار آن باشد که در جنگ پیش قدم · روز رزم ای دم که آید بگریزد بار

جاهد علی طلب الحلال ولا تکن · تغدوه بالاسراف والتبذار

جهد کن در جستن حلال و مباش · که بدل و نفقه باسراف و خرج بیکار

الا لاهلک او لضیفک او لمن · یشکو الیک مضاضة الاعسار

جز برای خویش و مهمان که آید یا کسی · که شکایت آرد به پیش تو از فقر

وله سلام الله عليه

وفي الجهل قبل الموت موت لاهله ... واجسادهم قبل القبور قبور

در جهالت پیش از مرگ مرده اند اهل جهل ... چشم ایشان ... گور ...

وان امرأ لم يحي بعلم ميت ... وليس له حتى النشور نشور

مرد اگر زنده از علم نیست ... تا قیامت ...

وله ايضا عليه

اي يومي من الموت افر ... يوم ما قدر او يوم قدر

... روزی که قضا بود ...

يوم ما قدر لم اخش الردى ... واذا قدر لم يغن الحذر

روزی که قضا ... روزی که قضا ...

وله سلام الله عليه في رثي النبي صلى الله عليه واله

كنت السواد لناظري ... فبكى عليك الناظر

نور ... مردم چشم مرا ... بر ...

من شاء بعدك فليمت ... فعليك كنت احاذر

هر که ... بعد از تو گو بمیر ... من ... از مرگ ...

وله سلام الله عليه

فهون عليك فان الامور ... بكف الاله مقاديرها

کار ... آسان کن که ... در کف ... مقادیر آن

فليس ياتيك منهيها	ولا قاصر عنك مامورها
بت هيچ نيفرمنت رانهير	ز تو شواهر فوع كردن امرا

قال روى الشيخ ابو جعفر الطوسى باسناده عن ابى الاسود الدئلى عن ابى طالب ان رجلا سال على بن ابى طالب عليه السلم عن سؤال فبادر ودخل منزله فخرج فقال اين السائل فقال الرجل ها انا ذا يا امير المؤمنين فقال ما مسالتك فقال كيت وكيت فاجاب عن سؤاله فقيل يا امير المؤمنين كنا عهدناك اذا اذا سئلت عن مسالة كنت فيها كالمسالة المحماة جوابا فما بالك ابطات اليوم عن جواب هذا الرجل حتى دخلت الحجرة ثم خرجت فاجبته قال كنت حاقنا ولا راى لثلثه لحاقن ولا لحازق ولا لحاقب ثم انشا يقول

وله سلام الله عليه

اذا المشكلات تصدين لى	كشفت حقايقها بالنظر
كر برپرسند ز مشكلات	كشايم رازش بعلم نظر
وان برقت فى مخيل الصواب	عمياء لا يجتليها البصر
چون جست ميرو بحد خيال	نهفت انوار او از بصر
مقنعة بعيون الغيوب	وضعت عليها صحيح الفكر
مقنع برانند بچشم غيب	شرارزويشان فكرم پرده در

مَعِي أَسْمُعٌ كَظُبَى المُرْهَفَات	أَفْرِي بِهِ عَنْ بَنَاتِ السِّيَر
مرا هست گوشی بتیزی چو تیغ	که برّم نقاب از بنات سیر
لِسَانِي كَشِقْشِقَةِ الأَرْحَبِي	أَوْ كَالحُسَامِ اليَمَانِي الذَّكَر
زبانم بگاه سخن ارحبی	بجوهر چو تیغ یمانی گهر
وَقَلْبٌ إِذَا اسْتَنْطَقَتْهُ الهُمُومُ	أَرْبَى عَلَيْهَا بِوَاهِي الدُّرَر
دلی کز وی نطق جوید هموم	کند ظاهر از نطق غلطان درر
وَلَسْتُ بِإِمَّعَةٍ فِي الرِّجَالِ	أُسَائِلُ هٰذَا وَذَا مَا الخَبَر
نیم پیش مردم چو مرد جهول	ز هر یک بپرسند از [illegible]
وَلٰكِنَّنِي مِذْرَبُ الأَصْغَرَيْنِ	أُبَيِّنُ مَعَ مَا مَضَى مَا غَبَر
مرا هست گاه فصاحت دو نطق	ز آینده هم ز گذشته هم خبر

وله عليه السلام

يُعَزُّونَنِي قَوْمٌ بُرَاةٌ مِنَ الصَّبْرِ	وَفِي الصَّبْرِ أَسْبَابٌ أَمَرُّ مِنَ الصَّبْرِ
عزا کنند مرا مردم بری از صبر	ز صبر تلخ‌تر افتاد صبر بی اسباب
يُعَزِّي المُعَزِّي ثُمَّ يَمْضِي لِشَأْنِهِ	وَيَبْقَى المُعَزَّى فِي أَحَرَّ مِنَ الجَمْرِ
عزا کنند خو کرده رفت بر سر کار خویش	بماند اهل عزا [illegible] پر ز آتش

قال بعد فراغه من القتال يوم الجمل وله سلام الله عليه

أَشْكُو إِلَيْكَ عُجَرِي وَبُجَرِي	وَمَعْشَرًا أَعْشَوْا عَلَى بَصَرِي
شکوه دارم با تو از حال نهان و آشکار	در میان مردمی چشم مرا چون پوشش

فإن بقيتُ فرهنُ ذمتي لكمُ / بذاتِ ودقينَ لا يعفوا لها اثرُ

وإن هلكتُ فإني سوف أورثهم / ذلَّ الحيوة وقد خانوا وقد غدروا

اما بقيتُ فإني لستُ متخذًا / اهلًا ولا شيعةً في الدين اذ فجروا

قد بايعوني ولم يوفوا ببيعتهم / وماكروني في الاعداء اذ مكروا

وناصروني في حربٍ مضرّمةٍ / ما لم يلاقِ ابو بكرٍ ولا عمرُ

وله عليه السلم

إذا أنت لم تزرع وأبصرت حاصدًا / ندمتَ على التفريط في زمن البذرِ

وما ان ليوم البعث زادٌ سوى التقى / تزود به حتى القيمة والحشرِ

ذلك ابو جعفر الطوسي روى منيف عن جعفر بن محمد مولاه عن ابيه عن جده انه قال علي عليه السلم وله سلام الله عليه

النصح بين الملأ تقريع

إذا تم العقل نقص الكلام

وما من عمى اغضى ولكن ربما | تعامى واغضى المرء وهو بصير

نیست از کوری که پوشم چشم خود لیکن بسی | چشم پوشد مرد و او باشد بینا بجا

واسكت عن اشياء لو شئت قلتها | وليس علينا في المقال امير

خاموشم از چیزها و از آنکه خواهم گویمش | نیست بر ما در گفتن امیر و شاه

اصبر نفسي باجتهادي وطاقتي | واني باخلاق الجميع خبير

نفس خود را صبر فرمایم بجهد و توش تن | زانکه من هستم خبیر از اخلاق جمیع [illegible]

وله عليه السلم

ما فيك خير ولا مير تعد له | قضيت [illegible] اناتي واوطاري

خیر و میری نیست در تو تا داری در شمار | هم ز خود گشتم [illegible]

وله عليه السلم

فان بقيت فلا ترجى لمكرمة | وان هلكت فمذموم الى النار

گر بمانی نیست پس از تو امید کرم | ور بمیری مذموم [illegible]

ولما ان عمرو بن عبد ود برز يوم الخندق ينادي هل من مبارز فقام علي عليه السلم فقال انا له يا رسول الله فقال اجلس يا علي ونادى عمرو الثانية هل من مبارز ثم قال اين جنتكم التي تزعمون ان من قتل منكم دخلها الا يبرز الي فقال علي عليه السلم انا له يا رسول الله فقال اجلس ثم قال الثالثة وهو يقول وله عليه السلم

معنی چون [illegible] کرد این ابیات خواند [illegible] وگفت منم او را یا رسول الله

يُعَلِّلُكَ أَبْزَرُ صَارِمًا | كَالْمِلْحِ حَتْفًا لِلنَّاجِزِ

بالای سرت ترا تیغ همچو آب | تا چون نمک گداز از آن تیغ ادا

إِنِّي أُؤَمِّلُ أَنْ تَقُومَ | عَلَيْكَ نَائِحَةُ الْجَنَائِزِ

دارم خیال آنکه برآرم باسمان | از خلق بر جنازهٔ تو نالهای زار

مِنْ ضَرْبَةٍ نَجْلَاءَ يَبْقَى | ذِكْرُهَا عِنْدَ الْهَزَاهِزِ

از ضربتی چنانکه بماند بر آسمان | تا روز حشر یاد کنند اهل کارزار

حَيَوتُكَ أَنْفَاسٌ تُعَدُّ وَكُلَّمَا | مَضَى نَفَسٌ مِنْهَا نَقَصْتَ لَهَا جُزْءًا

زندگی تو از دمهای معدود شد | هر دمی کان بگذرد جزوی از آن کرد فنا

تُصْبِحُ فِي نَفْسٍ وَتُمْسِي لِغَيْرِهَا | وَمَا لَكَ مِنْ عَقْلٍ تُحِسُّ بِهَا رُزْءًا

چون بروز آیی بطوری شب شوی بطور دگر | کو ترا عقلی که دریابی چنین نقص

وَيُحْيِيكَ مَا يُفْنِيكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ | وَيَحْدُوكَ حَادٍ مَا يُرِيدُ بِكَ الْهُزْءَا

زنده سازد آنکه میمیراند ات | ساربان عقبی ... ندا

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْعِلْمُ زَيْنٌ فَكُنْ لِلْعِلْمِ مُكْتَسِبًا | وَكُنْ لَهُ طَالِبًا مَا عِشْتَ مُقْتَبِسًا

زینت مردم بود از علم کسب علم کن | علم را میجوی و از وی قبس میگیر دائما

وَارْكَنْ إِلَيْهِ وَثِقْ بِاللهِ وَاغْنَ بِهِ | وَكُنْ حَلِيمًا رَزِينَ الْعَقْلِ مُحْتَرِسًا

میل سوی علم کن میدار از حق استعانت | باش از ... عقل چون حلیم و ...

لا تأمنن إذا ما كنت منهمكا | في العلم يوما وإما كنت منغمسا

در پی علم ار بود دریا برو غواص دار

وكن فتى ناسكا محض التقى ورعا | للدين مغتنما للعلم مغترسا

دین غنیمت دار و تخم علم را در دل بکار

واعلم هديت بأن العلم خير صفا | أضحى لطالبه من فضله سلسا

طالب خود را چو آب صاف ...

فمن تخلق بالآداب ظل بها | رئيس قوم إذا ما فارق الرؤسا

سرفراز قوم خود باشد ...

وله سلام الله عليه

السيف والخنجر ريحاننا | أف على النرجس والآس

شرابنا من دم أعدائنا | وكأسنا جمجمة الرأس

وله عليه السلام

لا تتهم ربك فيما قضى | وهون الأمر وطب نفسا

لكل هم فرج عاجل | يأتي على المصبح والممسى

إذا حلت المقادير ضلت التدابير

إذا حل القدر بطل الحذر

واعلم بأن سهام الموت نافذة ... في كل مدرع منا ومترس

بدانکه تیرهای موت را حکم روانست ... بهر درعی که ما را باشد حصن سپر

ما بال دينك ترضى أن تدنسه ... وثوب نفسك مغسول من الدنس

چیست دینت را که پاکی روا داری ... جامهای تن تو نیست پاک پشمین بر

ترجو النجاة ولم تسلك مسالكها ... إن السفينة لا تجري على اليبس

امید نجات داری و نرفتی براه آن ... آری بسلامت نتوان کردن روان کشتی بر

وله عليه السلام

أيحسب أولاد الجهالة أننا ... على الخيل لسنا مثلهم في الفوارس

میپندارند اولاد جهالت که ما ... مثل ایشان در سواری نیستیم از کر و فر

فسائل بني بدر إذا ما لقيتهم ... بقتلي ذوي الأقران يوم التمارس

بپرس ای پسر ... قتل ابطالی که کردم روز نیستی جستن

وهذا رسول الله كالبدر بيننا ... به كشف الله العدى بالتناكس

این رسول خدا که چون ماه است در میان ما ... بهر او اعدای دین را کرد حق زیر و زبر

وإنا أناس لا نرى الحرب سبة ... ولا ننثني عند الرماح المداعس

ما کسانیم که حرب را عیب نمیدانیم ... نگردانیم رو از نیزه کارگر

فما قيل فينا بعد نامت مثالة ... فما غادرت منا جديدا للابس

الإحسان يقطع اللسان

الشرف بالفضل والأدب لا بالأصل والنسب

قال محمد بن عمر البلخي انشدنا ابو محمد بن القاضي عن ابيه عن جدّه لامير المؤمنين

وله عليه السلام

اتمّ الناس اعرفهم بنقصه	واقمعهم لشهوته وحرصه
فدان على السلامة من يداني	ومن لم ترض صحبته فاقصه
ولا تشغل عافية بشيء	ولا ترخص اذى لرخصه
وخل الفحص ما استغنيت عنه	فكم مستجلب عيبا لفحصه

وكتب علي عليه السلام الى عمرو بن العاص

لاصحبن العاصي بن العاص	سبعين الفا عاقدي النواصي
مستحقبين حلق الدلاص	قد جنبوا الخيل مع القلاص
اساد غيل حين لا مناص	

التابع في تاول القران

احذروا نفار النعم فما كل شارد بمردود

وله علیه السلم

لنا ما تدعون بغير حق	اذا ميز الصحاح من المراض
فرق بود این دعوی شما [illegible]	چنانکه پیدا میان شد [illegible]
عرفتم حقنا فجحدتموه	كما عرف السواد من البياض
شناختید حق و منکر شدید	چنانکه باز شناسند روز و شب
كتاب الله شاهدنا عليكم	وقاضينا الاله فنعم قاض
گواه باشد کتاب خدا بر شما	خدا است قاضی نعم قاضی

وله علیه السلم

ان تك ذا علي [illegible] الله قضى	فانه ياتيك سيفي المنتضى
گر بود سبب [illegible] که حق کرده قضی	وانگه زود آید شمشیر من [illegible]
وانه لا يبرم شيئا نقضنا	بر چه حق [illegible] نبود [illegible] جمع آن

وله علیه السلم

اذا اذن الله في حاجة	اتاك النجاح بها يركض
هر حاجت که در آن [illegible] حق	پس بیاید او دوان کامیاب
وان اذن الله في غيرها	اتى دونها عارض يعرض
لیکن [illegible] حق در آن نبود	عکس آن صعوبت رنج و تعب
نحن نوم النمط الاوسطا	لسنا كمن قصر او افرطا
ما همه وسط ایم [illegible]	نیستیم از اهل تقصیر نه افراط

الترك لمصارع العقول بروق الاطماع

من ابدى صفحته للحق هلك

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة

من لان عوده کثف اغصانه

لسان العاقل فی قلبه

وله علیه السلم

اِصبِرْ علی الدهرِ لا تغضبْ علی احدٍ — فلا ترى غیر ما فی اللوح مخطوطٌ

صبر کن بر دهر و بد خوئی مکن با هیچکس — چون نه بینی هیچ جزی خارج از لوح و قلم

ولا تهیمنّ ببلادٍ لا انتفاع بها — والارض واسعة والرزق مبسوطٌ

پس مکن شهری سوی کانجا نباشد هیچ نفع — زانکه عالم بس فراخ و رزق...

نومُ امرءٍ خیرٌ له من یقظه — لم یرض فیها الکاتبین الحفظه

خواب مرد البته بهتر باشد از بیدار بیش — انکه بود بس ... کرام الکاتبین

وفی صروف الدهر للمرء عظه — مرد را تغییر دهر ... پند

فرد

وله علیه السلم

دع الحرص علی الدنیا — وفی العیش فلا تطمع

بمان حرص و میسر بر دنیا دون — طمع از عیش و عشرت ...

ولا تجمع من المال — فلا تدری لمن تجمع

مکن زنهار جمع مال بسیار — چه دانی تا نصیب کیست آنها

ولا تدری اَفی ارضک — ام فی غیرها تصرع

ندانی تا بشهر خویش میری — و یا در جای دیگر ...

فان الرزق مقسوم — وکدّ المرء لا ینفع

یقین چون رزق مقسوم است از اول — نبخشد نفع سعی مرد ...

من جری فی عنان امله عثر باجله

وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر

اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكراً للقدرة عليه

ما اضمر احد شيئاً الا ظهر في فلتات لسانه وصفحات وجهه

فقیرٌ کلُّ من یطمع	غنیٌّ کلُّ من یقنع
فقیرست اگر در بند طمع	غنی گشت اگر قانع شد

وله علیه السلام

إنّ أخاك الصدق من کان معك	ومن یضرّ نفسه لینفعك
آن برادر باشد که صدق دل باشد	در برای نفع تو بر دل نهد رنج
ومن إذا عاین أمراً أقطعك	شتّت فیه شمله لیجمعك
اگر چون پسند معاین در قطع کار تو	خود پریشانی کشد تا جمع گرداند

وله سلام الله علیه

ذنوبی إن فکّرت فیها کثیرة	ورحمة ربّی من ذنوبی أوسع
گناهم ... بیش کنم	عطا و رحمت پروردگارم بیش از آن باشد
فما طمعی فی صالح قد عملته	ولکنّنی فی رحمة الله أطمع
... بیش ...	لیکن خواهشم از رحمت ... باشد
فإن یك غفران فذاك برحمة	وإن لم یکن أجزی بما کنت أصنع
اگر آمرزش باشد بود از رحمت	وگر نبود جزای کرده من در ... باشد
ملیکی ومولائی وربّی وحافظی	وإنّی له عبد أقرّ وأخضع
تو پروردگار و ... و مولای من ...	من او را بنده ... اقرارم ... باشد

وله سلام الله علیه

اللهم اغفر رمزات الالحاظ وسقطات الالفاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان

البخیل مستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب

وَأَمَّا الْعَقْلُ عَقْلَانِ فَمَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ | فَمَا لَمْ يَكُ مَسْمُوعٌ إِذَا لَمْ يَكُ مَطْبُوعٌ

كَمَا لَا يَنْفَعُ الشَّمْسُ وَضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هَلْ يَقْرَعُ الصَّخْرَ مِنْ مَاءٍ وَمِنْ مَطَرٍ | هَلْ يَلْحَقُ الرِّيحَ بِالْآمَالِ وَالطَّمَعِ

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْفَضْلُ مِنْ كَرَمِ الطَّبِيعَةِ | وَالْمَنُّ مُفْسِدُ الصَّنِيعَةِ

وَالْخَيْرُ أَمْنَعُ جَانِبًا | مِنْ قُلَّةِ الْجَبَلِ الْمَنِيعَةِ

وَالشَّرُّ أَسْرَعُ جَرْيَةً | مِنْ جَرْيَةِ الْمَاءِ الْبَهِيعَةِ

تَرْكُ التَّعَاهُدِ لِلصَّدِيقِ | يَكُونُ دَاعِيَةَ الْقَطِيعَةِ

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَنَا عَلِيٌّ أَبُو السِّبْطَيْنِ مُقْتَدِرٌ | عَلَى الْعُدَاةِ غَدَاةَ الرَّوْعِ وَالْفَزَعِ

لَا تَلْطَخْ بِوَقِيعَةٍ | لِلنَّاسِ تَلْطَخُكَ الْوَقِيعَةُ

أَوْصَى عَلِيٌّ ابْنَهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

وكل نعيم دون الجنة محقور

وكل بلاء دون النار عافية

المفيد قال لما اراد رسول الله صلى الله عليه وآله الاختفاء من قريش والهرب منهم الى الشعب استشار الى ابي طالب فاشار الى علي عليه السلم ثم تقدم ابو طالب الى امير المؤمنين ان يضطجع على فراش رسول الله صلى الله عليه وآله ليقيه بنفسه فاجابه الى ذلك فلما نامت العيون جاء ابو طالب الى علي عليه السلم بمقام رسول الله صلى الله عليه وآله قد اضطجع امير المؤمنين على مكانه فقال امير المؤمنين يا ابتاه اني مقتول فقال ابو طالب

یعنی گفت سید شریف ذوی السعادات والعلما سید کمال الملة والدین مرتضی قدس سره که مؤلف این کتاب علیه الرحمه است که در خبر از شیخ مفید رحمه الله علیه که گفت در وقتی که رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم از مکه قصد کفار غدار توجه بغار میفرمود که پنهان بود با ابو طالب درین باب مشورت کرد ابو طالب گفت که علی باید در جای تو آنکه چه اراده ... خانه بعد از آن ابو طالب علی را فرمود که شب باید که در جای رسول الله جای بگیر ... پس ابو طالب علی را بجای رسول ... آمد و در جای رسول صلی الله علیه و آله و سلم تکیه فرمود بعد از آنکه چشم مردم بخواب رفت ابو طالب پیش علی آمد و دید که علی از ... رفت و ... بمقام رسول علیه الصلوات ... تکیه ... ابو طالب ... دید گفت ای پدر من از جمله کشتگانم ابو طالب در جواب وی این ابیات گفت

کل حي مصيره لشعوب	اصبرن يا بني فالصبر احجى
هر که شد ... بازگشت او ...	صبر کن صبر ای پسر ... که صبر اولی تر
لفداء النجيب وابن النجيب	قد بذلناك والبلاء شديد
بفدای آن نجیب ...	بذل تو کردیم ...

ومن سل سيف البغي قتل به

ومن حفر لاخيه بئرا وقع فيه

ومن هتك حجاب اخيه انكشفت عورات بنيه

لِفِدَاءِ الْأَعَزِّ ذِي الْحَسَبِ الثَّاقِبِ وَالْبَاعِ وَالْفِنَاءِ الرَّحْبِ

بر فدای آن بزرگ عزیز دارای حسب روشن و دارای دست و با پیشگاه فراخ

إِنْ تُصِبْكَ الْمَنُونُ فَالنَّبْلُ تَتْرَى فَمُصِيبٌ مِنْهَا وَغَيْرُ مُصِيبِ

گر ترا مرگ رسد پس تیرها در پی یکدیگرند بعضی از وی رسان آید و بعضی خطا

كُلُّ حَيٍّ وَإِنْ تَمَلَّى عَيْشًا آخِذٌ مِنْ سِهَامِهَا بِنَصِيبِ

هر زنده اگرچه بهره گیرد از عیش تمام عاقبت گیرنده است از سهم مرگ قسم خود را

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ فَوَاللهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ جَازِعَا

آیا امر میکنی مرا به صبر در نصرت احمد بخدا نگفتم آنچه گفتم جازع و ترسان

وَلَكِنَّنِي أَحْبَبْتُ أَنْ تَرَ نُصْرَتِي وَتَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعَا

ولیکن دوست داشتم که ببینی نصرت مرا و بدانی که من پیوسته بودم ترا فرمانبر

وَسَعْيِي لِوَجْهِ اللهِ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ نَبِيِّ الْهُدَى الْمَحْمُودِ طِفْلًا وَيَافِعَا

و دویدن من برای خدا در نصرت احمد نبی راه راست که ستوده بود طفل و جوان

وقال علیه السلام

تُسْوَى الْجَدِيدُ إِلَى الْبِلَى وَالْوَصْلُ فِي الدُّنْيَا انْقِطَاعُهُ

انتهای هر نوی سوی کهنگیست و نهایت وصل در دنیا فراق و قطع است

أَيُّ اجْتِمَاعٍ لَمْ يَصِرْ لِتَشَتُّتٍ مِنْهُ اجْتِمَاعُهُ

کدام جمع است که نگشت پراکنده از هم هر جمعش

ومن نبی خطیئته استعظم خطیئته

ومن کان بدا الامر علیه

ومن افتقر الی عون

ومن اعجب برایه ضل

ومن استغنی بعقله زل

ومن تکبر علی الناس ذل

ومن سفه علیهم شتم

ومن دخل مداخل السوء اتهم

ومن خالط الاراذل حقر

ومن جالس العلماء وقر

ومن مزح استخف به

ومن اكثر من شيء عرف به

امراي شعب لا لئام — لم يفرقه انصداعه

امراي منتفع بشيء — ثم تم له انتفاعه

يا بؤس للدهر الذي — ما دام مختلفا طباعه

مختلف حالیست دایم از زمان

قد قيل في امثالهم — يكفيك من شر سماعه

در مثلها پیشتر بگفته اند

وله عليه السلام

لك الحمد اما على نعمة — واما على نقمة تدفع

تشاء فتفعل ما شئته — وتسمع من حيث لا يسمع

هر چه میخواهی توانی کرد چون قدرت ترا

وله عليه السلام

مات الوفاء فلا رفد ولا طمع — في الناس للناس الا الياس والجزع

وفا بمرد و نکوی طمع نماند

فاصبر على ثقة بالله وارغب به — فالله اكرم من يرجى ويتبع

ومن كثر كلامه كثر خطاؤه

ومن كثر خطاؤه قل حياؤه

ومن قل حياؤه قل ورعه

ومن قل ورعه مات قلبه

ومن مات قلبه دخل النار

يا بني من نظر في عيوب الناس ورضيها لنفسه فذاك الاحمق بعينه

ومن تفطن اعتبر ومن اعتبر اعتزل ومن اعتزل سلم

وله عليه السلم

تجوع فان الجوع من عمل التقى ‏ وان طويل الجوع يوما سيشبع

وجانب صغار الذنب لا تركبنها ‏ فان صغار الذنب يوما ستجمع

وله عليه السلم

ابني ام هل النصيحة تنفع ‏ الها بقلبك ان منحتك موقع

فلقد منحتك ما استطعت نصيحة ‏ فان اتعظت بها فنفسك تنفع

قدم لنفسك في الحيوة تزودا ‏ فغدا تفارقها وانت مودع

واهتم للسفر القريب فانه ‏ انأى من السفر البعيد واشنع

واجعل تزودك المخافة والتقى ‏ فكان حتفك من مسائك اسرع

واقنع بقوتك فالقناع هو الغنى ‏ والفقر مقرون بمن لا يقنع

ومن ترك الشهوات كان حرا

ومن ترك الحسد كانت له المحبة من الناس

عز المؤمن غناه عن الناس

وَاِذَا اؤتُمِنْتَ عَلَى السَّرَائِرِ فَاخْفِهَا ... وَاسْتُرْ عُيُوبَ اَخِيكَ حِينَ تَطَّلِعُ

وَاَدِّ الْاَمَانَةَ وَاجْتَنِبْ بِاَدَائِهَا ... خَطَّيْنِ مَغْفِرَةً وَذِكْرًا يُرْفَعُ

وَاِذَا ضَعُفْتَ عَنِ الظَّلُومِ فَضَعْ لَهُ ... خَدَّ الْمَذَلَّةِ حَيْثُ مِثْلُكَ يَخْضَعُ

وَاِذَا بَدَتْ لَكَ مِنْ عَدُوٍّ فُرْصَةٌ ... فَامْدُدْ يَدًا لَكَ ذَرْعُهَا مُتَوَسِّعُ

وَاِذَا اغْتَرَبْتَ عَنِ الْعَشِيرَةِ فَاسْتَتِمْ ... مِنْ غَيْرِ قَوْمِكَ فَالْغَ... مُرَوَّعُ

وَاِذَا خَضَعْتَ مِنَ الْغِنَى بِفَضِيلَةٍ ... وَلِكُلِّ حَالٍ دَوْلَ... ...قَعُ

فَتَوَقَّ مِنْ اَشَرِ الْغِنَى وَلَرُبَّمَا ... اَشِرَتْ لِدَوْلَتِهَا الْلِئَا... الْوُضَّعُ

وَاِذَا افْتَقَرْتَ فَلَيْسَ فَقْرُكَ دَائِمًا ... مَنْ يَعْرَ يَكْسُ وَمَنْ يَجُعْ فَيَشْبَعُ

وَاَخُ الْمُمَالَحَةِ احْتَفِظْ بِاِجَابَةٍ ... فَلَهُ عَلَيْكَ بِهَا خِلَالٌ اَرْبَعُ

ومن كنوز الايمان الصبر على المصائب

يا بني اهل العلم الوقوف ...

ومن طلب العلم علم

العفاف زينة الفقر والشكر زينة الغنى

كثرة الزيارة تورث الملالة

الطمأنينة قبل الخبرة ضد الحزم

اعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله

الراحة وثمرة احتفظ الدعة
ومن اقتصر على بلغة الكفاف فقد تعجل

الحرص مفتاح التعب ومطية النصب

اِبْشِرْ بِقَوْلِ اللهِ فِي آيَاتِهِ	اِنْ تَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَكُمْ مَا قَدْ سَلَفْ
بشارت باشد برسول حق وآيات او	باز اگر گردید آمرزد شما را آنکه رفت

وله عليه السلام

اَيَا صَاحِبَ الذَّنْبِ لَا تَقْنَطَنْ	فَاِنَّ الْاِلٰهَ رَؤُفٌ رَؤُفْ
ای گنهکار نا امید مباش	زانکه پروردگار غفار است
وَلَا تَرْحَلَنَّ بِلَا عُدَّةٍ	فَاِنَّ الطَّرِيقَ مَخُوفٌ مَخُوفْ
راه بی توشه مرو زنهار	زانکه در راه خوف بسیار است

وله عليه السلام

جَزَى اللهُ عَنَّا الْمَوْتَ خَيْرًا فَاِنَّهُ	اَبَرُّ بِنَا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَاَرْأَفُ
ایزد جزای خیر دهد موت را که او	ما را بهست از همه نیکی تر
يُعَجِّلُ تَخْلِيصَ النُّفُوسِ مِنَ الْاَذٰى	وَيُدْنِي مِنَ الدَّارِ الَّتِي هِيَ اَشْرَفُ
تعجیل میکند بخلاصی جان ز رنج	نزدیک میبرد بمقامی که اشرف است

وله عليه السلام

وَمَا عَلَى فَوْتِ فَائِتٍ اَسَفٌ	وَلَا تَرَانِي عَلَيْهِ اَتَلَهَّفُ
نیست بر گذشته ام اسف	نه مرا بینی از آن کش تغیر و آه
مَا قَدَّرَ اللهُ لِي فَلَيْسَ لَهُ	عَنِّي اِلٰى مَنْ سِوَاىَ مُنْصَرَفُ
هر چه تقدیر آمده ز حق آن را بجو	آنکه گردد ز من آخر بسوی شخص دگر

والشره جامع لمساوی العيوب

ومن تعرض لما فات الامور فيه منع ...

التدبير قبل العمل يؤمنك الندم

ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ

فالحمد لله لا شريك له | ما لي قوت وهمتي الشرف
شکر کن که رو نیست شریکی او را | که مرا قوت نه و از همه همت بهتر
اراض بالعسر واليسار فما | تدخلني ذلة ولا صلف
خشنودم در دشواری و آسانی | نیست مرا خواری و عار نه از خسیسی و فخر

وله عليه السلام

الا تجلن بدنيا وهي مقبلة | فليس ينقصها التبذير والسرف
که از بخل در دنیا چو آن روی آورنده می آید | نیارد هیچ نقصانی در او اسراف و احسان
وان تولت فاحرى ان تجود بها | فالشكر عنها اذا ما ادبرت خلف
چو گرداند رخ بهتر که در جود و کرم کوشی | که گر برگشت باشکر ماند از تو جاودان

وله يذكر جلاء بني نضير وقتل كعب بن الاشرف

وقد رواه محمد بن جرير الطبري

وله عليه السلام

عرفت ومن يعتدل يعرف | وايقنت حقا ولم اصدف
شناختم هر کس که گرايد به راستی شناسم | مرا باشد یقین حق و روگردان نیم
عن الكلم الصدق ياتي بها | من الله ذي الرأفة الارأف
از قول صدق خبر که می آرد بما آن | از آنکه باشد صاحب جود و نکوییها
رسائل يدرس للمؤمنين | بهن اصطفى احمد المصطفى
رسالتها که یکو ... درس بهر دین | بانها بر گزید از مخلوقات احمد را

لا تخاف عليك مثل الذي لا تعلم

الصبر جنة الفاقة

البخل جلباب المسكنة

والحرص علامة الفقر

وصول معدم خير من جاف مكثر

لكل شيء قوت وابن آدم قوت الموت

ان كنت في البيت كان العلم فيه معي | او كنت في السوق كان العلم في السوق

گر در درون خانه ام ان علم انجا با منست | ور ببازارم ببازار است باز در رکاب

اف من الدنيا واسبابها | وله عليه السلم في ذم الدنيا | فانها للحزن مخلوقه

به تنگم ز دنیا و جهان بنش | که بهر حزن شد مخلوق جبار

همومها ما تنقضى ساعة | عن ملك فيها وعن سوقه

غم او نیست عنی آخر نکردد | ز اهل ملک و ز اهل بازار

وكتب عليه السلم الى معوية لما بلغه انه بنى جامع دمشق من مال الخيانة

سمعتك تبنى مسجدا من خيانة | وانت بحمد الله غير موفق

مسجد شنیده ام که بنا کرده از حرام | شکر خدا که نیستی [illegible]

كمطعمة الرمان من كسب فرجها | جرت مثلا للخائن المتصدق

چون قحبه کو طعام ببخشد ز کسب فرج | هست [illegible]

فقال لها اهل البصيرة والتقى | لك الويل لا تزني ولا تتصدقي

گویند مر اهل تقوی و ارباب زهد علم | کای وای بر تو [illegible] مکن

فرد

ادى امرا تنقض عروتاه | وحبلا ليس بالحبل الوثيق

دیدم آن سر رشته کار خلاف منقطع | هیچو آن حبلی که بود [illegible] استوار

تغربت اسأل من عن لى | من الناس هل من صديق يصدق

غربت کردم و هر جا کردم این سوال | هست [illegible]

فقالوا عزيزان لا يوجدان | صديق صدوق وبيض الانوق

گفتند [illegible] | [illegible]

ولہ سلام الله علیہ

شدّد حیازیمک للموت | فانّ الموت لاقیکا

ولا تجزع من الموت | اذا حلّ بوادیکا

کما اضحکک الدهر | کذاک الدهر یبکیکا

فقد اعرف اقواما | وان کانوا صعالیکا

مساریع الی النجدة | للغی متارکا

ولہ علیہ السلام

قومی اذا اشتبک القنا | جعلوا الصدور لها مسالک

اللابسون قلوبهم | فوق الصدور لاجل ذلک

ولہ علیہ السلام

من لم یکن جدّه مساعده | فحتفه ان یجدّ فی الحرکة

فقل لمن حاله مولية | لا تعرضن بالحراك للهلكة
بگو آنرا که حالش گشته باشد | مرو هر سو برای بردن خویش

ولہ علیہ السلام فی المناجات

الیک ربی لا الی سواکا | اقبلت عمداً ابتغی رضاکا
سوی تست ای پروردگار من نه سوی دیگری | روی آوردم بعمد از تو جویم رضا

اسألك اللهم بمن دعاکا | ایوب اذ حل به بلاکا
خواهم از تو بهر آن کس که بخواند | ایوب که آمد او را بلا

ان یک منی قد دنا قضاکا | رب فبارک لی فی لقاکا
کاش از من که حکم تو آید قضای مرا | رب من برمن مبارک کن دیدن روی خویش

ولہ علیہ السلام

العجز عن درك الادراك ادراك | والبحث عن سر ذات السر اشراك
عجز بودن از درک دانش آنهم دانشست | کنکاش کردن سر ذات

وفی سرائر هامات الوری همم | عن درکها عجزت جن واملاك
وز دل خلقان نهفته همت مهتری | عاجز شد از درک آن جن و ملک

یهدی الیه الذی منه الیه هدی | مستدرکا وولی الله مدراکا

قال الصادق عن آبائه عن امیر المؤمنین علیهم السلام انه قال انی کنت فی فدک فی بعض حیطانها حین صارت لفاطمة علیها السلام

اذا انا بامرأة قد هجمت علیّ و فی یدی مسحاة و انا اعمل بها فلما
نظرت الیها طار قلبی مما تداخلنی من جمالها فشبهتها بثینة بنت
عامر بن الجمحی و کانت من اجمل نساء قریش فقالت لی یا ابن ابی
طالب هل لک ان تزوجنی فاغنیک عن هذه المسحاة و ادلک
علی خزائن الارض و یکون لک الملک ما بقیت فقلت لها من انت
حتی اتزوجک من اهلک فقالت انا الدنیا فقلت لها ارجعی فاطلبی
زوجا غیری فلست من شأنی و اقبلت علی المسحاة

یعنی نقلست از امام جعفر صادق علیه السلم که او روایت کند از پدران خود با امیر المؤمنین علیه السلم
که گفت در فدک بودم در بعضی محوطهای آن مکانی که فاطمه علیها السلم را گشته بود که از زنی
بمن درآمد و در دست من بیلی بود که بآن کار میکردم چون نظر بروی وی کردم دلم پرواز کرد
از آنچه دیدم از جمال وی واو را تشبیه کردم به بثینه دختر عامر جمحی که خوبترین زنان
قریش بود گفت ای پسر ابو طالب آیا مرا نکاح میکنی تا غنی سازم ترا ازین بیل و
دلالت کنم بر گنجهای زمین و آن ملک تو باشد تا زنده باشی گفتم او را که تو چه کسی تا ترا
بخواهم از اهل تو گفت من دنیا ام گفتم او را که بازگرد و شوهری دیگر
طلب کن غیر من و بیل برداشتم و بشغل خود روی آوردم و این ابیات انشا میکردم

و له علیه السلم

لقد خاب من غرته دنیا دنیة — و ما هی و ان غرت قرونا بطائل

زیان کرد آنکه گول زد او را دنیای دنی — چیست دنیا آنکه بسیار فریب داده خلق بسیار را

تمام روح البدن فی السکون

نفقة البدن فی الصوم

اخفاء الشدائد من المروة

استراحة النفس فی الیأس

أَتَتْنَا عَلَى زِيِّ الْعَزِيزِ بُثَيْنَةُ
سوی ما آمد بخوبی بثینه جاده گر
وَزِينَتُهَا فِي مِثْلِ تِلْكَ الشَّمَائِلِ
زینت داده است او در شمایل همچنان

فَقُلْتُ لَهَا غُرِّي سِوَايَ فَإِنَّنِي
گفتمش غیر مرا مغرور کن ای عشوه گر
عَزُوفٌ عَنِ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلِ
زاهدم از کار دنیا و نیم از جاهلان

وَمَا أَنَا وَالدُّنْيَا فَإِنَّ مُحَمَّدًا
من که و دنیا که صدر و بدر عالم مصطفی
رَهِينٌ بِقَفْرٍ بَيْنَ تِلْكَ الْجَنَادِلِ
هست اندر سنگلاخ وادی چون نهان

وَهَبْهَا أَتَتْنَا بِالْكُنُوزِ وَدُرِّهَا
گر ببخشد گنجهای خویش را و در و گهر
وَأَمْوَالِ قَارُونٍ وَمُلْكِ الْقَبَائِلِ
اموال قارون و ملک قبایل در میان

أَلَيْسَ جَمِيعًا لِلْفَنَاءِ مَصِيرُهَا
نیست آخر گشت آن همه سوی فنا
وَتَطْلُبُ مِنْ خُزَّانِهَا بِالطَّوَائِلِ
باز جویند آنهمه در روز کین از خازنان

فَغُرِّي سِوَائِي إِنَّنِي غَيْرُ رَاغِبٍ
دیگری را ده غرور آخر که من بی رغبتم
لِمَا فِيكِ مِنْ عِزٍّ وَمُلْكٍ وَنَائِلِ
زانچه است از جلال و عز در تو بی گمان

وَقَدْ قَنِعَتْ نَفْسِي بِمَا قَدْ رُزِقْتُهُ
نفس من قانع بدان رزقیست کو را داده اند
فَشَأْنَكِ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْغَوَائِلِ
شانت ای دنیا و اهل شر و حرص

فَإِنِّي أَخَافُ اللهَ يَوْمَ لِقَائِهِ
زانکه خوفست مرا از خدا در روز لقا
وَأَخْشَى عِقَابًا دَائِمًا غَيْرَ زَائِلِ
ترسم و خوف از عذاب دایمست

الْمَنْسُوبُ إِلَى الْإِمَامِ الزَّكِيِّ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ دَخَلَ

جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ٱلْاَنْصَارِیِ عَلَی اَمِیرِ ٱلْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ ٱلسَّلَامُ فَقَالَ لَهُ یَا جَابِرُ قِوَامُ ٱلدُّنْیَا بِاَرْبَعَةٍ عَالِمٍ یَسْتَعْمِلُ عِلْمَهُ وَجَاهِلٍ لَا یَسْتَنْکِفُ اَنْ یَتَعَلَّمَ وَغَنِیٍّ جَوَادٍ بِمَعْرُوفِهِ وَفَقِیرٍ لَا یَبِیعُ دِینَهُ بِدُنْیَا غَیْرِهِ یَا جَابِرُ مَنْ کَثُرَتْ نِعَمُ اللهِ عَلَیْهِ کَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ اِلَیْهِ فَاِنْ فَعَلَ مَا یَجِبُ لِلّٰهِ عَلَیْهِ عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَٱلْبَقَاءِ وَاِنْ قَصَّرَ فِیمَا یَجِبُ لِلّٰهِ عَلَیْهِ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَٱلْفَنَاءِ وَاَنْشَا یَقُولُ وَلَهُ عَلَیْهِ ٱلسَّلَامُ

مَا اَحْسَنَ ٱلدُّنْیَا وَاِقْبَالَهَا		اِذَا اَطَاعَ اللهَ مَنْ نَالَهَا
چه خوبست این دنیا عز و اقبال		کسی را که بود فرمان یزدان

یعنی این روایت خوبست هم جابر گفت در آمد جابر انصاری رضی الله عنه بر امیر المؤمنین علیه السلم پس آنحضرت وی را گفت ای جابر بدانکه قوام و نظام دنیا در چهار چیز است عالمی که بعلم خود ... و نادانی که ننگ ندارد از چیزی آموختن و توانگری که بخشش کند معروف را بمستحق و فقیری که دین خود را نفروشد بدنیای دیگری ای جابر هر که بسیار شد نعمتهای خدا بروی بسیار شد حاجتهای مردم بوی پس اگر چنان عمل کند که خدا بروی واجب کرده عرضه کرده آن نعمتها را بدوام و بقا و اگر تقصیر نماید در آنچه خدا بروی واجب کرده عرضه کرده آن را بزوال و فنا بعد از آن انشا کرد

وَلَهُ عَلَیْهِ ٱلسَّلَامُ

مَنْ لَمْ یُوَاسِ ٱلنَّاسَ فِی فَضْلِهِ		عَرَّضَ لِلْاِدْبَارِ اِقْبَالَهَا
کسی که از فضل بمردم نپسندد		اقبالش و تکبر نما خوان

من کشف نقاب اخیه ...

زینة الباطن خیر من زینة الظاهر

من طلب الولفة ترک الکلفة

قرب المجیب اوجب

و من کثر کلامه کثر خطاؤه و من کثر خطاؤه قل حیاؤه

و من قل حیاؤه قل ورعه و من قل ورعه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار

اعاذنا الله من شرها

من خالط الارذال حقر

من سل سيف البغي قتل به

من ابصر عيب نفسه شغل عن عيب غيره

فاحذر زوال الفضل يا جابر	واعط من دنياك من سالها
حذر کن از زوال فضل ای جابر	عطا کن ز دنیی با سیتحقان
فان ذا العرش جزيل العطا	يضعف بالجنة امثالها

اذا كتم العالم العلم لاهله وزهى الجاهل في تعلم ما لابد منه وبخل الغني بمعروفه وباع الفقير اخرته بدنيا غيره حل البلاء وعظم العقاب زيادة

من رواية السيد

وله عليه السلم

وكم راينا من ذوي ثروة	لم يقبلوا بالشكر اقبالها
بسی دیدیم از مالداران	که نعمت نیامد شکر ازیشان
تاهوا على الدنيا باموالهم	وقيدوا بالبخل اقفالها
بنا کمشدند از مال ایشان بهم	بقید بخل بستند
لو شكروا النعمة جازاهم	مقالة الشكر الذي نالها
بشکر ار آمدندی فتندی	جزای شکر
لئن شكرتم لازيدنكم	لكنما كفرهم غالها
چو شکر آرید گردانم زیادت	ولی کفر ایشان

وله عليه السلم

ان الغنى هو الغنى بقلبه	ليس الغنى بملكه وبماله
توانگر انکه دلش توانگر	توانگر نیست انکس کو توانگر بمال

وكذا الكريم هو الكريم بخلقه | ليس الكريم بقومه وبماله

كريم آنكس بود ديگر كه خلقش كرم است | كريم آن نيست كو باشد بقوم ومردم چه

وكذا الفقيه هو الفقيه بحاله | ليس الفقيه بنطقه ومقاله

فقيه آنست ديگر كو بحال خود بود | فقيه آن نيست كو باشد سخنگو

وله عليه السلم

ألا هل إلى طول الحيوة سبيل | وأنى وهذا الموت ليس يحول

بشد آيا هيچ راهى جانب عمر دراز | كى بود لجو مرگ احوال نباشد

والدهر ألوان تروح وتغتدي | وإن نفوسا بينهن لتسيل

دهر بالوان حال بهر روز شام وصبح | در ميانه جان بسى از جسم ميگردد روان

ومنزل حق لا معرج دونه | لكل امرئ منها إليه سبيل

منزل حقست ... نيست ديگر ... | هر كسى را سوى آن منزل رهى شد عيان

قطعت بأيام التعزز ذكره | وكل عزيز ما هناك ذليل

كردم ايام عز قطع ... ذكر او | آنكه ميگردد عزيز آنجا ذليل است

لكل اجتماع من خليلين فرقة | وإن الذي دون الممات قليل

اجتماع دو دوستانرا هست اخر فرقتى | هر غمى كايد بغير از مرگ اندك باشد

وإن افتقادي فاطما بعد أحمد | دليل على أن لا يدوم خليل

بعد احمد افتقادم ز وصل فاطمه | شد دليل آنكه دايم نيست يار

وَاكْرَهُ اَيَّامَ الْوِصَالِ لِاَنَّنِي	اَرَى كُلَّ شَيْءٍ مُولَعًا بِزَوَالِ
با كراهت باشم از ايام وصل از آنكه من	دیدم هر چیز را كو هست مایل بر زوال

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اشْتَغَلْ	قَدْ غَرَّهُ طُولُ الْاَمَلْ
اى گشته مشغول دنياى دنى	ساخته مغرور ترا طول امل
لَمْ يَزَلْ فِي غَفْلَةٍ	حَتَّى دَنَا مِنْهُ الْاَجَلْ
دايما در جهل و غفلت بيخبر	تا رسيد نزديک او پيک اجل
اَلْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً	وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلْ
ناگهان چون مرگ آید بر سرش	گردد او را قبر صندوق عمل

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بُنَيَّ الدُّنْيَا تَاْتِي اِلَيْكَ عَفْوًا	اَلَيْسَ مَصِيرُ ذٰلِكَ اِلَى الزَّوَالِ
بخت دنياى فانى که بهست بسوى تو پيش	نه باز گشت زوال است روى او
وَمَا تَرْجُو لِشَيْءٍ لَيْسَ يَبْقَى	وَشِيكًا مَا تُغَيِّرُهُ اللَّيَالِي
اميد بهر چه دارى آنچه نيست دائمش	رسيده آنکه فنا سازدش تغير شبها

لما سار الى غزوة تبوك واستعمل على المدينة عليا عليه السلام فسمعه على عليه السلام وقال يا رسول زعمت قريش انك خلفتني استثقالا لي فقال صلى الله عليه وآله وسلم طالما آذت الامم انبياءها يا علي اما ترضى بانك

بَابُ الْفِرْقَةِ اَشَدُّ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ

لَا غِنًى مِنْ لَا فَضْلَ لَهُ

عَيْبُ كُلِّ يَوْمٍ لَيْلَةٌ وَمِنْهُ

اِخْوَانُ هٰذَا الزَّمَانِ جَوَاسِيسُ الْعُيُوبِ

عُلُوُّ الْهِمَّةِ مِنَ الْاِيمَانِ

حُسْنُ عِبَادٍ

وله عليه السلم

لنقل الصخر من قلل الجبال — احب الي من منن الرجال

سنگ بر کندن ز بام از قله‌های کوهسار — پیش من بهتر ز منت خلق جهان

يقول الناس لي في الكسب عار — فقلت العار في ذل السؤال

مردمان گویند با من کاندر کسب عار — عار گفتم هست در خواری خواهش از کسان

بلوت الناس قرنا بعد قرن — ولم ار مثل مختال بمال

آزمودم مردمان را قرن‌ها بسیار من — من ندیدم مثل متکبر با مال زمان

وذقت مرارة الاشياء طرا — فما طعم امر من السؤال

از همه اشیا چشیدم تلخی اشیا بسی — تلخ‌تر از خواست چیزی نیست دیگر بی‌گمان

ولم ار في الخطوب اشد هولا — واصعب من مقالات الرجال

من ندیدم در بلا سختیها هول — سخت‌تر کاری ز بغض و شمن مردمان

وله عليه السلم

ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله — عوضا ولو نال المنى بسؤال

هر که آبروی خود بخواهش ریخت — کی عوض باشد گر بیابد مراد خویش از سؤال

واذا السؤال مع النوال وزنته — رجح السؤال وخف كل نوال

اگر وزن سؤال خویش با عطا سنجی — از سؤال آخر گران آید سبک شد نوال

واذا ابتليت ببذل وجهك سائلا — فابذله للمتكرم المفضال

در ضرورت مبتلا گردی به بذل آبروی — بذل کن پیش کریمی صاحب فضل و کرم

إِنَّ الكَرِيمَ إِذَا حَبَاكَ بِمَوْعِدٍ ... أَعْطَاكَهُ سَلِساً بِغَيْرِ مِطَالِ

زانکه چون مرد کریمت وعده احسان کند ... از کرم آن جزیرا بخشد بی جدال

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا تَجْزَعَنَّ مِنَ الهُزَالِ فَرُبَّمَا ... ذُبِحَ السَّمِينُ وَعُوفِيَ المَهْزُولُ

جزع مکن ز غم لاغری ضعف بسی ... که کشته گشت سمین و خلاص شد مهزول

وَاجْعَلْ فُؤَادَكَ لِلتَّوَاضُعِ مَنْزِلاً ... إِنَّ التَّوَاضُعَ بِالشَّرِيفِ جَمِيلُ

دلت محل تواضع کن و مقام نیاز ... فروتنی است ز مرد شریف نیکو نیز

وَإِذَا حَمَلْتَ إِلَى القُبُورِ جِنَازَةً ... فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولُ

وگر تو حمل جنازه کنی بگور سپاش ... بدانکه حمل تو خواهند زد تو هم دگر

وَإِذَا وَلِيتَ أُمُورَ قَوْمٍ لَيْلَةً ... فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ عَنْهُمُ مَسْؤُولُ

وگر امیر شوی در امور قوم شبی ... بدانکه از تو [illegible] سؤال کنند

يَا صَاحِبَ القَبْرِ المُنَقَّشِ سَطْحُهُ ... وَلَعَلَّهُ مِنْ تَحْتِهِ مَغْلُولُ

ایا تو صاحب گور منقش نگین ... درون گور بغل [illegible] بود

مَا يَنْفَعُهُ أَنْ يَكُونَ مُنَقَّشاً ... وَعَلَيْهِ مِنْ حَلَقِ العَذَابِ كُبُولُ

ز نقش گور نباشد بمرده نفع ... که حلقهای عذاب [illegible] بکرد

لَا تَغْتَرِرْ بِغِنَيهِمْ وَبِمُلْكِهِمْ ... فَالمُلْكُ يَفْنَى وَالنَّعِيمُ يَزُولُ

مباش غره بملک و نعیمشان کاخر ... جهان فنا شود و آید این نعیم بسر

وَقَالَ الامَامُ ابُو الفتح الخزاعي انه قال عليه السلم يرثي اباه اباطالب وخديجه رحمهما الله اعيني جودا بارك الله فيكما على هالكين لا ترى لهما مثلا

عَلَى سَيِّدِ البَطْحَاءِ وَابْنِ رَئِيسِهَا ... وَسَيِّدَةِ النِّسْوَانِ اَوَّلِ مَنْ صَلَّى

مُصَابُهُمَا اَدْجَى اِلَى الجَوِّ وَالهَوَا ... فَبِتُّ اُقَاسِي مِنْهُمَا الهَمَّ وَالثُّكْلَا

وله عليه السلم

مُهَذَّبَةٌ قَدْ طَيَّبَ اللهُ خِيمَهَا ... مُبَارَكَةٌ وَاللهُ سَاقَ لَهَا الفَضْلَا

لَقَدْ نَصَرَا فِي اللهِ دِينَ مُحَمَّدٍ ... عَلَى مَنْ بَغَى فِي الدِّينِ قَدْ رَعَيَا الاِلَّا

وَقَدْ ذكر عن ابي مسلم محمد عمر انه قال امير المؤمنين عليه السلم

فَاِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً ... فَدَارُ ثَوَابِ اللهِ اَعْلَى وَاَنْبَلُ

وَاِنْ تَكُنِ الاَرْزَاقُ حَظًّا وَقِسْمَةً ... فَقِلَّةُ حِرْصِ المَرْءِ فِي الكَسْبِ اَجْمَلُ

وَاِنْ تَكُنِ الاَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا ... فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الحُرُّ يَبْخَلُ

طوبی لمن لا اهل له

یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الظلم علی المظلوم

وان تکن الابدان للموت انشئت	فقتل امرء بالله بالسیف افضل
واگر یکسر بدنها از برای مرگ پیدا شده	شهادت مرد در راه حق با تیغ بهتر

وله علیه السلم

مضی الدهر والایام والذنب حاصل	وجاء رسول الموت والقلب غافل
درگذشت ایام و دوران و تراحاصل گناه	آمد پیغمبر مرگ و دولت ...
تزود من الدنیا فانک میت	وبادر فان الموت لاشک نازل
توشه برگیر از دنیا که هستی مردنی	پیش کن کوچ ... مرگ ...
نعیمک فی الدنیا غرور وحسرة	وعیشک فی الدنیا محال وباطل
نعمت و جاه تو در دنیا غرور حسرتست	و این عیش تو در دنیا محال باطلست
الا انما الدنیا کمنزل راکب	اناخ عشیا وهو فی الصبح راحل
وانکه دنیاست همچون منزلی بهر سوار	شب فرود آید ...

وله علیه السلم

فلا تجزع وان اعسرت یوما	فقد ایسرت فی دهر طویل
جزع مکن اگر تنگی بود روزی	...
ولا تیأس فان الیأس کفر	لعل الله یغنی عن قلیل
بر امید کر ز نا امیدیت کفرست	بود که زود غنی دست ...
ولا تظنن بربک ظن سوء	فان الله اولی بالجمیل
گمان زشت بپروردگار خود مبری	نکو ... کز اولی بود خدا ...

رأيت العسر يتبعه يسار | وقول الله اصدق كل قيل

وله عليه السلام

صن النفس واحملها على ما يزينها | تعيش سالما والقول فيك جميل

ولا ترين الناس الا تجملا | نبا بك دهر او جفاك خليل

اگر غربت بد دهر است ورا یار

وان ضاق رزق اليوم فاصبر الى غد | عسى نكبات الدهر عنك تزول

یعز غني النفس ان قل ماله | ويغنى غني المال وهو ذليل

ولا خير في ود امرئ متلون | اذا الريح مالت مال حيث تميل

جواد اذا استغنيت عن اخذ ماله | وعند احتمال الفقر عنك بخيل

فما اكثر الاخوان حين تعدهم | ولكنهم في النائبات قليل

چو بسیار از اخوان چند بکم شماری | ولی هنگام نکبت ...

فكم تركوا من ناشئ ذي حمية　　صريعاً ومن ذي نجدة منهم كهل

بس سالار که کردند از جوانان حمیت دار　　بخاک افتاده و کهلان که بوده عظیم

تبكي عيون النائحات عليهم　　تجود بأسبال الرشاش وبالوبل

بر ایشان زاری کنند چشم نوحه کران　　کرم دارند در ارسال اشک از اکبر

نوائح تبكي عتبة الغي وابنه　　وشيبة تنعاه وتنعا أبا جهل

همه نوحه کنان بر عتبه گمراه و فرزندش　　از پس شیبه و بوجهل

وذا الدحل وابن جدعان فيهم　　مسلبة حرى مبينة الثكل

ثوى منهم في بئر بدر عصابة　　ذوو نجدات في الحروب وفي المحل

از ایشان در قعر چاه بدر　　همه مردان حرب و جنگ

دعا الغي منهم من دعا فأجابه　　وللغي أسباب مقطعة الوصل

از ایشان خواند جمعی را شنیده و ازو　　طریق گمراهی

فأضحوا لدى دار الجحيم بمعزل　　عن الشغب والعدوان في أشغل الشغل

بوقت چاشت نزدیک در دوزخ　　

قال　　يوم الخندق رواه محمد بن اسحق　الحمد لله

الحمد لله الجميل المفضل　　المسبغ المولى العطاء المجزل

حمد و شکر آن خدای را که جمیل و مفضل است　　او بخشنده عطای بسیار است

البغي والفساد في الأرض فأما الناكثون فقد قاتلت وأما القاسطون فقد جاهدت وأما المارقة فقد دوخت

فقال يقاتل أهل النكث و

الضحاك والمزاح الا وقد امر الله

احذروا الهزل واللعب وكثرة

والمجاهد بن عباس رضي الله

احذروا مصاحبة الفساق والفجار

انفع الكنوز محبة القلوب

احسن العدل نصرة المظلوم

افضل الناس انفعهم للمؤمنين

أحمق الناس من يظن أنه أعقل الناس

أقطع شيء ظالم القضاة

أعدل الخلق أقضاهم بالحق

أجل الأمراء من لم يكن الهوى عليه أميراً

أجل الملوك من ملك نفسه وبسط العدل

أفضل الناس في الدنيا الأسخياء وفي الآخرة الأتقياء

أفضل الملوك من حسن فعله ونيته

وأعدل السير ... وجنب ... ورعيته

شكراً على تمكينه لرسوله	بالنصر منه على البغاة الجهّل
شکر کو او را بست ممکن رسول خود شرا	نصرت از خود داد او را برین گروه جاهلان
كم نعمة لا أستطيع بلوغها	جهداً ولو أعملت طاقة مقولي
ای بس نعمت که نتوانم بشکر آن رسید	گرچه بذلم صرف طاقت کردم از زبان
لله أصبح فضله متظاهراً	منه بما سألت أم لم أسأل
مر خدا را کامی در صبح فضل او عیان	از وی هر چه جستم بخشم در جهان
قد عاين الأحزاب من تأييده	جند النبي ذي البيان المرسل
بیگمان دیدند احزاب از حسین تایید او	لشکر پیغمبر مرسل که بود او ذو البیان
ما فيه موعظة لكل مفكر	إن كان ذا عقل وإن لم يعقل
چنین چیزی که بست پند اهل فکر	گر بود عاقل و گر هم باشد از لا یعقلان

وقال عليه السلام

يوم أحد رواه محمد بن إسحق وأبو بكر بن مردويه

رأيت المشركين بغوا علينا	ولجّوا في الغواية والضلال
مشرکان را دیدم که کردند بر ما بدی	کینه آوردند در گمراهی و ضلال بسیار
وقالوا نحن أكثر إذ نفرنا	غداة الروع بالأسل الطوال
جنگ کنیم ...	بامداد خوف تیغ طویل حمله
فإن يبغوا ويفتخروا علينا	بحمزة وهو في الغرف العوالي
گر بغی کنند و فخر کنند بر ما	بهر حمزه است او در غرفه عرش اعلا

أسعد الناس من عرف فضلنا وتقرب بنا إلى الله وأخلص حبنا وعمل بما إليه ندبنا وانتهى عما عنه نهينا فهو منا وهو في دار المقام

أشد الناس نفاقاً من أمر بالطاعة ولم يعمل بها ونهى عن المعصية ولم ينته عنها

فَقَدْ اَوْدٰى بِعُتْبَةَ يَوْمَ بَدْرٍ ... وَقَدْ اَوْدٰى وَجَاهَدَ غَيْرَ اٰلِ

عتبه را کشتم بروز بدر به تیغ دو ... کشتم او را هم که جهد نشد از همکام و

وَقَدْ خَلَّتْ خَيْلُهُمْ بِبَدْرٍ ... وَابْتَغَتِ الْهَزِيمَةَ بِالرِّجَالِ

کشتها بکذاشتم در بدر از ان لشکریی ... رفتم از پی مردان هزیمت در تفا

وَقَدْ غَادَرْتُ كَبْشَهُمْ جِهَارًا ... بِحَمْدِ اللّٰهِ طَلْحَةَ فِي الْمَجَالِ

کشتم آخر قوچ ایشان را چو امد پیش من ... طلحه سالار جلوه بکندم از اشکرشد

فَتُلَّ بِوَجْهِهِ فَرَفَعْتُ عَنْهُ ... رَقِيقَ الْحَدِّ حُودِثَ بِالصِّقَالِ

چو او افتاده شد بروی خود برداشتم از وی ... حسام تیز دم تیغی که زدش صیقل شد

كَاَنَّ الْمِلْحَ خَالَطَهُ اِذَا مَا ... تَلَظّٰى كَالْعَقِيقَةِ فِي الضَّلَالِ

مکر کویی که او مخلوط بوده با نمک ازو ... که درخشانست همچون برق از تیزیش

وله عليه السلام

خَوَّفَنِي مُنَجِّمٌ اَخُو خَبَلٍ ... تَرَاجُعَ الْمِرِّيخِ فِي بَيْتِ حَمَلٍ

مرا منجم بیهوده کوی بیم داد ... که هست رجعت مریخ در برج حمل

فَقُلْتُ دَعْنِي مِنْ اَكَاذِيبِ الْحِيَلِ ... اَلْمُشْتَرِي عِنْدِي سَوَاءٌ وَزُحَلُ

بکفتمش بکذار این دروغهای حیل ... برابرست مرا چه مشتری و چه زحل

اَدْفَعُ عَنْ نَفْسِي اٰفَاتِ الدُّوَلِ ... بِخَالِقِي وَرَازِقِي عَزَّ وَجَلَّ

ز خویشتن دفع کنم همه آفات کردش ... بخالق من و رازق خدای عز و جل

احسن الحسنات حبنا واسوء السيئات بغضنا

ان الله سبحانه امر بالعدل والاحسان ونهى عن الفحشاء والظلم

ان الله سبحانه وتعالى اطلع على الارض فاختارنا واختار لنا شيعة ينصروننا ويفرحون بفرحنا ويحزنون لحزننا ويبذلون انفسهم واموالهم فينا اولئك منا والينا

وَبَاءُ الْعُمْرِ أَسْقَامٌ وَشَيْبٌ ... وَهَمٌّ بِارْتِحَالٍ وَانْتِقَالِ

[Persian gloss:] ی عمرش همه بیماری و سستی ... غم مردن کرا و سلا اشعالت بیجی

نُحِبُّ الْمَرْءَ طُولَ الْعُمْرِ جَهْلٌ ... وَقِسْمَتُهُ عَلَى هَذَا الْمِثَالِ

[Persian gloss:] دوستی مرد بر عمر دراز ش جاهلیست ... قسم عمرش چون بنیکو نیست و در خو

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَمْ

إِذَا اجْتَمَعَ الْآفَاتُ فَالْبُخْلُ شَرُّهَا ... وَشَرٌّ مِنَ الْبُخْلِ الْمَوَاعِيدُ وَالْمَطْلُ

[Persian gloss:] فتنها کرجمع کردد بخل از آن بدتر بود ... بدتر از بخل انکه باشد وعده بسیار ازین

وَلَا خَيْرَ فِي وَعْدٍ إِذَا كَانَ كَاذِبًا ... وَلَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِعْلُ

[Persian gloss:] نیست خیر اندر عمل کاذب دروغ اندرین ... نیست در کفتار خیر از نیست کار ازین

إِذَا كُنْتَ ذَا عِلْمٍ وَلَمْ تَكُ عَاقِلًا ... فَأَنْتَ كَذِي نَعْلٍ وَلَيْسَ لَهُ رِجْلُ

[Persian gloss:] کر تو باشی صاحب علم و خرد نبود ترا ... همچو آنکه ندارد پای نعل ازین

وَإِنْ كُنْتَ ذَا عَقْلٍ وَلَمْ تَكُ عَالِمًا ... فَأَنْتَ كَذِي رِجْلٍ وَلَيْسَ لَهُ نَعْلُ

[Persian gloss:] ور تو باشی صاحب عقل خرد نبود ترا ... بکسی که دارد پای و نبود نعل ازین

أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ غِمْدٌ لِعَقْلِهِ ... وَلَا خَيْرَ فِي سَهْمٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ نَصْلُ

[Persian gloss:] عقل چو برداری از آدمیست جرم بی غلاف ... نیک نبود تیر کو را نبود آهنش ازین

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَمْ

إِذَا قَرُبَتْ سَاعَةٌ يَا لَهَا ... وَزُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

[Persian gloss:] چون شود نزدیک ساعت وای چگونه سختی ... در زمین لرزش در آید کی هم جنبد بها

تسیر الجبال علی سرعة ❊ کمر السحاب تری حالها

کوهها در غایت سرعت سیر کنند ❊ همچو قطار سحاب در بر روی هوا

وتنفطر الارض من نفخة ❊ هنالک تخرج اثقالها

پس بشکافد زمین از یک نفخه صور ❊ پس بیرون آرد آنروز زمین اثقال را

ولابد من سائل قائل ❊ من الناس یومئذ ما لها

از همه مردم که در آن ساعت چه بود این لها

تحدث اخبارها ربها ❊ وربک لاشک اوحی لها

که کارت بیگمان وحی فرستد بر تو

ویعمد کل الی موقف ❊ یقیم الکهول واطفالها

خواه پیر و خواه طفل اینجا مقیم آید بپا

تری النفس ما عملت محضرا ❊ ولو ذرة کان مثقالها

گر بود چون ذره مثقال بمقدار بقا

ذنوبی ملاذی فما حیلتی ❊ اذا کنت فی البعث حمالها

چون شود روز جزا حامل شوم جرم را

یحاسبها ملک قادر ❊ فاما علیها واما لها

پادشاه قادر آنگاه حساب کند

تری الناس سکری بلا قهوة ❊ ولکن تری العین ما هالها

حرف الثاء

تاج الملک عدله

ثبات الدولة باقامة سنن العدل

ثمرة الشجاعة الغیرة

حرف الجیم

جالس الفقراء تزدد شکرا

جانبوا الاشرار وجالسوا الاخیار

جلیس المرء مثله

حرف الحاء

حسن الصورة الجمال الظاهر

حسن العقل الجمال الباطن

حسن السیاسة قوام الرعیة

أراك مضرًّا بالذين أحبهم	كأنك تنحو نحوهم بدليل
[illegible]	[illegible]

روی عن الاصبغ بن نباته قال دخل الحارث الاعور علی امیر المؤمنین علیه السلم کئیبا حزینا متغیر اللون فقال امیر المؤمنین یا حارث ما لی اراك کئیبا حزینا متغیر اللون فقال یا امیر المؤمنین وکیف لا اکون کذلک وقد کبرت سنی ودق عظمی واقترب اجلی قال امیر المؤمنین علیه السلم ولد علیه السلم

[illegible]

یا حار همدان من یمت یرنی	من مؤمن او منافق قبلا
[illegible]	[illegible]
یعرفنی طرفه واعرفه	بعینه واسمه وما فعلا
[illegible]	[illegible]
وانت عند الصراط معترضی	فلا تخف عثرة ولا زللا
[illegible]	[illegible]

حرف الثاء

حرف الثاء

برکة السلطان اغاثة الملهوف

زمان العدل خیر الازمنة

حرف الشین

[illegible]

اَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقَفُ	لِلعَرضِ ذَرِيهِ لَا تَقرَبِي الرَّجُلَا
کویم باتش آن دم که بستہ بشه درزد	دور جز الکانی مرد را بکذار نزد کیش را
ذَرِيهِ لَا تَقرَبِيهِ اِنَّ لَهُ	حَبلًا بِحَبلِ الوَصِيِّ مُتَّصِلَا
بکذار و نزد کیش مرو انبرا کان مرد را	رشتہ ایست برشته حبل وصی پیوسته
اَسقِيكَ مِن بَارِدٍ عَلَى ظَمَاءٍ	تَخَالُهُ فِي الحَلَاوَةِ العَسَلَا
آب خنک بخشم ترا در ضحراب تشنگی	از آب کہ شیرین او چو شهد بر آروی

قوله السَّيِّدُ الشَّرِيفُ المُرتَضَى قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ مَعنَى قَولِه مَن يَمُت يَرَنِي اَنَّهُ يَعلَمُ فِي تِلكَ الحَالِ ثَمَرَةَ وِلَايَتِهِ عَلَيهِ السَّلَامُ وَالانحِرَافِ عَنهُ لِاَنَّ المُحتَضَرَ قَد رُوِيَ اَنَّهُ اِذَا عَايَنَ المَوتَ وَقَارَبَهُ اُرِيَ فِي تِلكَ الحَالِ مَا يَدُلُّ عَلَى اَنَّهُ مِن اَهلِ الجَنَّةِ اَوِ النَّارِ وَهٰذَا مَعنَى قَولِ اَحَدِهِم قَد تَرَى اَعمَالِي اِذَا قَارَبَ الهَلَاكَ اَيِ الجَزَاءَ عَلَيهَا وَقَد تَقُولُ العَرَبُ رَاَيتُ فُلَانًا اِذَا مِن مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مِن فِعلٍ اَو اَمرٍ يَعُودُ اِلَيهِ وَاِنَّمَا اختَرنَا هٰذَا التَّاوِيلَ لِاَنَّ اَمِيرَ المُؤمِنِينَ عَلِيًّا عَلَيهِ السَّلَامُ جِسمٌ فَكَيفَ يُشَاهِدُهُ كُلُّ مُحتَضَرٍ وَالجِسمُ لَا يَجُوزُ اَن يَكُونَ فِي الحَالَةِ الوَاحِدَةِ فِي جِهَاتٍ مُختَلِفَةٍ وَلِهٰذَا قَالَ المُحَصِّلُونَ اِنَّ مَلَكَ المَوتِ الَّذِي يَقبِضُ الاَروَاحَ جِنسٌ وَلَا يَجُوزُ اَن يَكُونَ وَاحِدًا لِاَنَّهُ جِسمٌ وَالجِسمُ لَا يَجُوزُ اَن يَكُونَ فِي اَمَاكِنَ كَثِيرَةٍ فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ وَتَاَوَّلُوا قَولَهُ تَعَالَى قُل يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ المَوتِ اَنَّهُ اَرَادَ بِهِ الجِنسَ كَمَا قَالَ اللهُ وَالمَلَكُ عَلَى اَرجَائِهَا

تعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى
حقكم الا تردون القول الله
علماء ذو الوجه على الله
الذين كم فانه حق الله
قيام الانهاد عليكم يجب
والعدل في البلاد فامنوا عنى

دُنيا تُخادِعُني كأنّي لستُ اعرِفُ حالَها
فریم میدهد دنیا بکه حالش نمیدانم
مَدَّت اِلَيَّ يمينَها فردَدتُها وشِمالَها
بر پست دست می آید بجیب من سیکنم باز
وَرَاَيتُها مُحتاجَة فوَهَبتُ جُملَتَها لَها
چو دیدم احتیاجش جمله بخشیدم بدان حد

وله عليه السلم

لَوكانَ هذا العِلمُ يَحصُلُ بالمُنىٰ
اگر تحصیل این علم از تمنا همه بودی
ما كانَ يَبقىٰ في البَرِيّةِ جاهِلُ
نماندی در همه روی زمین یک جاهل نادان
اِجهَد ولاتَكسَل ولاتَكُ غافِلاً
بکن جهد و مرو در کاهلی غافل مباش از خود
فَنَدامَةُ العُقبىٰ لِمَن يَتَكاسَلُ
پشیمانیست کاهل را و در حشر از ندامت

وله عليه السلم

رَضِينا قِسمَةَ الجَبّارِ فِينا
رضا بشدیم قسمت حق را میان خویش را
لَنا عِلمٌ ولِلاَعداءِ مالُ
ما راست علم و حاسدان راست گنج و مال
فَاِنَّ المالَ يَفنىٰ عَن قَرِيبٍ
تحقیق آن که مال بزودی فنا شود
وَاِنَّ العِلمَ باقٍ لايَزالُ
علمست آنکه ثابت و باقیست لا یزال

وله عليه السلم

فَاَهلاً وسَهلاً بِضَيفٍ نَزَل
اهلا و سهلا مرحبا این میهمانی کامد
وَاَستَودِعُ اللهَ اِلفاً رَحَل
بحق سپردم دوستی کش خرام سوی سفر
تَوَلّى الشَّبابُ كَاَن لَم يَكُن
برفت و فرو رفت شباب آنچنانکه خود گویی نبود
وَحَلَّ المَشِيبُ كَاَن لَم يَزَل
آمد چنان پیری که دور از ما نکرده

علم لا يصلحك ضلال ومال لا ينفعك وبال عدل الشيطان

ختام النعمة وصلاح الرعية
عجبت لمن يرجو رحمة من فوقه كيف لا يرحم من دونه
لمن غفل نفسه كيف يعرف ربه
علم المنافق في لسانه وعلم المؤمن في عمله

جاهل الدين للدنيا جزاؤه عند الله النار

حرف القاف

قد خاطر من استغنى برأيه

قد عزّ من قنع وقلّ الكلام

ستر العيوب وقلّل الذنوب

قلوب الرعية خزائن راعيها فما أودعها من عدل أو جور وجده

فإن بدهته صروف الزمان	ببعض مصائبه عوّلا
چون بدو روآورد آفت واقعهٔ زمان	بوا از بعض مصیبتهای روشن
ولو قدّم الحزم في نفسه	لعلّمه الصبر عند البلاء
ور پیش ... در نفس خود کرد حیله	که پیش تعلیم صبر اندر بلا کند

وله سلام الله عليه

صيد الملوك أرانب وثعالب	وإذا ركبت فصيدي الأبطال
شکار پادشاهان روباه و خرگوش بود	بگاه عزم من صید من دلیران
صيدي الفوارس في اللقاء وإنّني	عند الوغا لغضنفر قتّال
مرا است صید سواران بروز رزم	بگاه وغا شجاعت غضنفر قتال

وله عليه السلم

طعامي مباح على من أكل	وداري مناخ لمن قد نزل
طعام من هر که خورد مباح است	سرای من منزل ... مهمان
أقدّم ما عندنا حاضر	وإن لم يكن غير خبز وخل
مرا چیزی که باشد حاضر آرم	وگر نبود بغیر از سرکه و نان
فأمّا الكريم فراض به	وأمّا اللئيم فما إن أبل
بود راضی کریم مرد کریمست	وگر باشد لئیم ...

أخي بين صحابته ونزل عليا عليه السلم فقال له علي في ذلك

حرف الكاف

كل قانع غني

كل حريص فقير

بالشر مغلوب كل آت آت

جميل الحيلة ... لسانه وبلاء

مؤاخذة بجنايته ضعيف

كل وي عبد الله سبحانه

عبد الله مملوك

كيف يعدل في غيره من يظلم نفسه

كثرة ... الغضب

النعم

وله عليه السلام

أنا الصقر الذي حدثت عنه — عتاق الطير تجدل انجدالا

منم بازی که از وی بازگوی — کشتم درخاک مرغ تازه را

وقاسيت الحروب أنا ابن سبع — فلما شبت أفنيت الرجالا

من از زد پیالکی در حرب رفتم — چو گشتم پیر کشتم مردان را

فلم تدع السيوف لنا عدوا — ولم يدع السخاء لذي مالا

عدو نگذاشت تیغ ما بعالم — سخا نگذاشت پیشم مال دنیا

وله عليه السلام

وكائن تركنا من دمشق وأهلها — من أشمط موتور وشمطاء ثاكل

بس گذاشتیم اندوه‌گزار اهل دمشق — ز کهنه کشته و جداگشته زنان پیر

وغانية صاد الرماح خليلها — وأضحت بعيد اليوم إحدى الأرامل

دگر زنان گرشن صید شوهر — بازماند در عیش همچو بیوه‌گان

تبكي على بعل لها راح غاديا — وليس إلى يوم الحساب بقافل

چو شوهر او گریه میکند بروی — بر روز حساب باز

وإنا أناس لا تعيد رماحنا — إذا ما طعن القوم غير المقابل

بروهمو که صید سنان ما بود — بجز کسی که بود در مقابل لشکر

وله عليه السلام

تأخير الانعام لبر
ثواب عند الله سبحانه
أعظم من ثواب السلطان
العادل لو ضربت خيشوم المؤمن
على أن يبغضني ما ابغضني لو
صببت الدنيا بجماتها على المنافق
على أن يحبني ما احبني

باب الميم
من بذل ماله جل من نعم
من تكلم ظاهر من نصر الباطل
عنى من نصر الحق أفلح من
خسر من تمكن من
عدل من ترك قدره من قنع
من اشتغل
من قام من وأعظام
من اتبع هواه
من ركب غير سبيله
من عدل علم قدره
من تعزز بالله لم يذله
سلطان من اجب ...
من معهم من اجناب غليه

فمن يحمد الدنيا لعيش يسرّه	فسوف لعمري عن قليل يلومها
هر كه وی شكر دنیا بهر عیش خوشتن	حق عمر من كه زود او را مذمت آید هم
إذا أقبلت كانت على المرء فتنة	وإن أدبرت كانت كثيرا همومها
روی چون آرد بما و فتنه اش آرد	ور بگرداند رو بسیار گردد غم

وله عليه السلام كتب الى معويه

لا تظلمنّ إذا ما كنت مقتدرا	فالظلم مرتعه يفضي الى الندم
مباش در پی ظلم ار تو شوی قادر	كه هست آخر ظلمت ندامت بسیار
تنام عينك والمظلوم منتبه	يدعو عليك وعين الله لم تنم
ترا دو دیده بخوابست و گشته بیدار	كند دعا بتو و دیده خدا بیدار
فاخذ بنى من المظلوم دعوته	كيلا تصبك سهام الليل في الظلم
حذر كن ای پسرم از دعای مظلومان	كه تا بتو نرسد تیر آه

وله عليه السلام

ما الدهر الا يقظة ونوم	وليلة بينهما ويوم
نیست دنیا غیر بیداری و خواب	در شب و روزی كه می آید رود
يعيش قوم ويموت قوم	والدهر قاض ما عليه لوم
زنده باشد قومی و قومی هلاك	دهر قاضی است ایرادی برد

وله عليه السلام في الموعظة والزجر

حرف الواو

وعد الكريم نقد وتعجيل ووعد اللئيم تسويف وتعليل وفود النار يوم القيمة كل غني بخيل بماله على الفقراء وكل عالم باع الدين بالدنيا وزراء السوء اعوان الظلمة ورع المؤمن يظهر في عمله وحدة المرء خير من جليس السوء

قضى الله أمرا وجف القلم — ففيما قضى ربنا ما ظلم

چون قضای حق بکاری رفت و خشک شد قلم — در قضای ایزد ما نیست ظلم از بیش و کم

ففي الأمر ما خان لما قضى — وفي الحكم ما جار لما حكم

چون قضا آید ... نیستش از آن سبب — زانکه در حکم قضا نبود خیانت در حکم

إذا كنت في نعمة فارعها — فإن المعاصي تزيل النعم

چون بوی در نعمتی از رعایت کن بخیر — زانکه شر معصیت زایل کند از تو نعیم

وداوم عليها بشكر الإله — فإن الإله سريع النقم

بشر دایم ... حمد شکر کردگار — زانکه ایزد زود خواهد انتقام از بیش و کم

فأين القرون ومن حولهم — تفانوا جميعا وربي الحكم

کو قرینان دگر ... کرد اگر ... — جمله فانی گشته اند و هست ربی حکم

وكن موسرا شئت أو معسرا — فما تقطع العيش إلا بهم

خواه ... خواه دشوار ... — نیست آخر قطع عیش ... جز بغم

حلاوة دنياك مسمومة — فلا تأكل الشهد إلا بسم

... بر زهر است — رو مخور شهدی که با آن شهد نبود غیر سم

محامد دنياك مذمومة — فلا تكسب الحمد إلا بذم

... دنیای تو ... ناپسند — هیچ شکی رو تو خواهی کسب کردن جز بذم

إذا تم أمر دنا نقصه — توقع زوالا إذا قيل تم

چون که کاری تمام آید بروی نقص او — چون تمام آمد زوالش را توقع دار هم

انا مدينة العلم وعلي بابها

وله عليه السلام

كم من أديب فطن عالم	مستكمل العقل مقل عديم
ای بسا عالم ادیب و فصیح	کامل العقل مفلس بی سیم
ومن جهول مكثر ماله	ذلك تقدير العزيز العليم
ای بسا جاهل کثیر المال	اینست تقدیر کردگار علیم

وله عليه السلام

قال المنجم والحكيم كلاهما	لن تحشر الأجساد قلت إليكما
هم حکیم و هم منجم گفته اند این هم	نیست حشر و نشر گفتم بگذرید از این سخن
إن صح قولكما فلست بخاسر	أو صح قولي فالخسار عليكما
گر بود قول شما صادق مرا نبود زیان	ور حدیث من درست آید زیان بر شما

وله عليه السلام

أرى الإحسان عند الحر دينا	وعند العبد منقصة وذما
نکویی دیدم که با آزاد مرد افتد چو قرض	لیک نزد مردم بی اصل [illegible]
كقطر في فم الأصداف درا	وفي ناب الأفاعي صار سما
همچو آن قطره که در گردد در صدف [illegible]	ور چکد در کام افعی گردد آن زهر [illegible]

وله عليه السلام

أتصبر للبلوى عزاء وحسبة	فتوجر أم تسلو سلو البهائم
صبر داری در بلا [illegible]	[illegible]

الثاني ابو ذر انا ذو القرنين المذكور في الصحف الأولى

القرن الثاني

الثالث [illegible] انا الذي عندي خاتم سليمان

والرابع [illegible] انا اللوح المحفوظ

كأني بنوته كانوا ذوي ورع	ولا رعوا بعد الا ولا ذمما
گويي درين نبي بوده اصحاب ورع	نه رعايت كرده اند بعد او عهد را

قال الامام ابو علي الطوسي رحمه الله عليه ان الرئيس ابا المنذر ركبت هذه الاشكال وهي ٥ ااا م ط ٥ ۄ ااا وذكر انه سمع من ثقة ان علي بن ابي طالب عليه السلم وجدتها على صخرة منقوشة واخبرانها اسم الله وفسرها بهذه الابيات يعني روايت از ابو علي طوسي كه رئيس ابا المنذر

اين اشكال را و گفت كه شنيدم از معتمدان راويان معتبر كه علي بن ابي طالب عليه السلم اين اشكال را يافت بر سنگي منقش خبر داد كه اين اسم اعظم خداست و غير و شرح اين اشكال باين ابيات فرمود عليه الصلوة والسلم

ثلث عصي صففت بعد خاتم	على راسها مثل السنان المقوم
بعد شكل خاتمي صف كشيده الف	بر سر آن سه الف ... چون
وميم طميس ابتر ثم سلم	الى كل ما مول وليس بسلم
ميم كور دم بريده نردباني از پس	بهر حاجت كه ...
واربعة مثل الانامل صففت	تشير الى الخيرات من غير معصم
چهار الف بود آن مانند انگشتان صف	سوي خير اشارت ...
وهاء شقيق ثم واو منكس	كانبوب حجام وليس بمحجم
بعد ازان ها چشمه سر از كرده ...	در تصور حقه حجام باشد ...

الثامن قول علي عليه السلم انا الذي قال رسول الله ...

التاسع قول علي عليه السلم انا الذي عنده علم الكتاب ما كان وما يكون

انا نوح الاول

فيا حامل الاسم الذي ليس مثله
ای که هستی حامل آن اسم کو را مثل نیست

توق به كل المكاره تسلم
دار دست دایم زمکروهات عالم در امان

فذلك اسم الله جل جلاله
هست آن اسم بزرگ حضرت پروردگار

الى كل مخلوق فصيح واعجم
جمله مخلوق جهان از فصیح و بی‌زبان

وله عليه السلم

اباطالب عصمة المستجير
ای ابوطالب پناه هر که مستجیر

وغيث المحول ونور الظلم
ابر باران خشکی و نور سیاهی ظلم

لقد هد فقدك اهل الحفاظ
کرد نابود فقد تو اهل حفاظ

وقد كنت للمصطفى خير عم
مصطفی را نیز بودی در جهان خوش عم

وله عليه السلم

اما والله ان الظلم شوم
آه والله که بی‌شک ظلم شوم است

ولا زال المسيء هو الظلوم
نماند فاسق و ظالم در دو جهان

الى الديان يوم الدين نمضي
سوی دیان خواهیم رفتن

وعند الله تجتمع الخصوم
رسند آخر داور جمع خصمان

ستعلم في الحساب اذا التقينا
بدانی روز شمار

غدا عند المليك من الظلوم
که ظالم چون به در پیش یزدان

ستنقطع اللذاذة عن اناس
... لذت

من الدنيا وتنقطع الهموم
ز دنیا و رهد از رنج و حرمان

لأمرٍ ما تصرّفتِ الليالي | لأمرٍ ما تحرّكتِ النجوم

بكار گردش در سال بشبها | سپهر انجم از بهر بگیوان

سَلِ الأيامَ عن أُممٍ تقضّت | ستُخبرك المعالمُ والرسومُ

پرسید ایام سال از انها گذشتند | که گویند طرق و رسم شان

تَرومُ الخلدَ في دارِ المنايا | فكم قد رامَ مثلُك ما تَرومُ

همی خواهی بقا در دور فانی | بسی جستند چون تو دولت ان

تنامُ ولم تنم عنك المنايا | تنبّهْ للمنيّةِ يا نؤومُ

تو در خواب و مرگت نیست در خواب | ز مرگ اندیشه ای در خواب خندان

لهوتَ عن الفناءِ وأنت تفنى | فما شيءٌ من الدنيا يدومُ

همی بسیار هستی غافل از مرگ | نماند جاودان چیزی بدو ران

تموتُ غدًا وأنت قرينُ عينٍ | من الغفلاتِ في لججٍ تعومُ

همی میری بتن فردا و کوری | ز کمراهی غرق بحر عصیان

ذکر الامام علیه السلام احدی عن ابی هریرة قال اجتمعنا عدة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله منهم ابو بکر وعمر وعثمان وطلحة وزبیر والفضل وعمار وعبد الرحمن بن عوف وابو ذر والمقداد وسلمان وعبد الله بن مسعود فجلسوا واخذوا فی مناقبهم فدخل علی بن ابی طالب علیه السلم فقال لهم فیم انتم فقالوا نتذاکر مناقبنا مما سمعنا من رسول الله

انا مصعق الرعد ومبرق البرق

ان صوت علی بن ابی طالب علیه السلم کصوت الرعد

انا مطلق الانهار

انا المتكلم بكل لغة فی الدنیا

انا حجة الله علی ما فی النمو او فوق ذلك

كذا الائمة والامیر من بعدی

اثنا عشر من قریش اولهم علی و آخرهم مهدی

فویل ثم ویل ثم ویل	لجاحد طاعتی و مرید هضمی
وای و دیگر وای و دیگر بار و دیگر بار	منکر حکم مرا ...
وویل ثم ویل ثم ویل	لمن یلقی الاله غداً بظلمی
بار بار وای و بار وای و بار وای	پسر حق ...
وویل للذی یشقی سفاها	یرید عداوتی من غیر جرم
وای دیگر بر شقی که شقی و جهالت	دشمنی خواهد بی جرم ...

وقد اشتهرت الروایات وشاع بین الخاص والعام ان معویة كتب الی امیر المؤمنین علیه السلم یا ابا الحسن ان لی فضائل كثیرة كان ابی سیداً فی الجاهلیة وصهر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وصرت ملكاً فی الاسلام وانا كاتب الوحی وخال المؤمنین فكتب امیر المؤمنین علیه السلم وله علیه السلم

محمد النبی اخی وصهری	وحمزة سید الشهداء عمی
محمد پیغمبر برادر و خویش و خرد	ذکر عم من که بود حمزه سید شهدا
وجعفر الذی یضحی ویمسی	یطیر مع الملائكة ابن امی
یکی ذکر که جعفر آنکه در شب و روز	همی پرد میان فرشتگان ...
وبنت محمد سكنی وعرسی	منوط لحمها بدمی ولحمی
ذکر همسر دختر محمد بود	که گوشتش ...

انا حجة الله

انا حجة الله علی ... وهو الامام ...

وَسِبطا احمدٍ وَلَدَایَ مِنها
دو پسر احمد که بود فرزندم

فَاَیُّکُم لَه سَهمٌ کَسَهمی
کرا ایست همچو من این سهم و مرتبت ها

سَبَقتُکُم اِلی الاِسلامِ طُرّاً
من از شما همه پیش گرفته ام در دین

غُلاماً ما بَلَغتُ اَوانَ حِلمی
بکودکی که نبوده بلوغ من پیدا

وَاَوجَبَ لی وِلایَتَه عَلَیکُم
حق ولایت من کرده بر شما واجب

رَسُولُ اللهِ یَومَ غَدیرِ خُمٍّ
رسول حق بمقام غدیر خم حقا

اَنَا البَطَلُ الَّذی لَم تُنکِرُوهُ
من آن شجاع دلیرم که منکرش نبود

لِیَومِ کَریهَةٍ وَلِیَومِ سِلمٍ
برای روز سلامت برای روز بلا

اخطب خوارزم فی المناقب متصلاً عن مسلم بن عبد الملک بن مسلم عن ابیه عن عبد خیر قال اجتمع عند عمر جماعة من قریش منهم علی بن ابی طالب علیه السلام فتذاکروا الشرف وعلی علیه السلام ساکت فقال عمر ما بالک یا ابا الحسن ساکتا فقال علیه السلام

لله اکرمنا بنصر نبیه
حق گرامی کرده ما را بنصرت پیغمبر

وَبِنا اَقامَ دَعائِمَ الاِسلامِ
شد بما قایم اصول دین برای مومنان

وَبِنا اَعَزَّ نَبِیَّه وَکِتابَه
داده ما را روشنی کتاب و عزت پیغمبرش

وَاَعَزَّنا بِالنَّصرِ وَالاِقدامِ
داده ما را عزت و نصرت دلیر و دلاور

فی کُلِّ مَعرَکَةٍ تَطیرُ سُیُوفُنا
میپرد در هر معرکه بران چو مرغ

فیها الجَماجِمُ عَن فِراخِ الهامِ
در هوای خاک و بر بالا سر شان ای

انا الاسماء التی امر الله ان یدعی بها

اول ما خلق الله تعالی الجنة

علی حواشیها لا اله الا الله محمد رسول الله

على أركانها لا اله الا الله محمد رسول الله

ويزورنا جبريل في آياتنا | بفرائض الإسلام والأحكام

ميكند در خانهاى ما زيارت جبرئيل | از براى فرضهاى دين واحكام مبين

فنكون أول مستحل حله | ومحرم في الله كل حرام

اول آنچيزى كه شد حلال از حكم آن | وانكه هم شد حرام اندر قول آن

نحن الخيار من البرية كلها | ونظامها وزمام كل زمام

خلق اين عالم بهترين مردميم | هم نظام عالم وهم مقتداى اين مردمان

الخائضوا غمرات كل كريهة | والناقضون مرائر الإبرام

سالكان لجه دريائى بر امرى كريه | ناقضان عزمها وحكمها در بودن

والمبرمون على الأمور بعزة | والضامنون حوادث الأيام

كارسازان در امور آخرت واداب دين | ضامنان حادثات روزگار جهان

إنا لنمنع من أردنا منعه | ونجود بالمعروف والمعتام

هركرا ما منع خواهيم منع ميكنيم | خود هم داريم با نيكان بخشيدن آن

وترد عادية الخميس سيوفنا | ونبيد رأس الأصيد القمقام

ميكند شمشير ما رد باز گشت حيدرا | صيد سر ميكنيم از اهل محبت

وقال عليه السلام

ضربته بالسيف وسط الهامة | بشفرة صارمة هدامة

در ميان فرق دشمن چون زدم تيغ دو دم | آنچنان تيغى كه سر ميبازد از گردن جدا

فَتَكَتْ مِنْ جِسْمِهِ عِظَامَه | وَبَيَّنَتْ مِنْ اَنْفِهِ اَرْغَامَه
زجدا ازان تیغ از هم استخوانهاء جسم | رغم اعدا گشت پیدا نصرت ایام

اَنَا عَلِيٌّ صَاحِبُ الصَّمْصَامَه | وَصَاحِبُ الْحَوْضِ لَدَى الْقِيَامَه
من علی ام صاحب صمصام یعنی تیغ | صاحب ساقی کوثر چون شود روز جزا

اَخُو نَبِيِّ اللهِ ذِي الْعَلَامَه | قَدْ قَالَ اِذْ عَمَّمَنِي الْعِمَامَه
پسر برادر شد مرا پیغمبر صاحب علم | گفت چون بر سر من همی پیچید دستار مرا

اَنْتَ اَخِي وَمَعْدِنُ الْكَرَامَه | وَمَنْ لَهُ مِنْ بَعْدِيَ الْاِمَامَه
تو مرا هستی برادر صاحب لطف و کرم | وانکه او از بعد من باشد امام و رهنما

وَلِلشَّيْخِ الْمُفِيدِ رَحِمَهُ اللهُ وَهٰذَا النَّظْمُ الْمُتَّفَقُ عَلَى نَقْلِهِ دَلِيلٌ عَلَى اَنَّهُ قَدْ ذَكَرَ النَّصَّ وَاحْتَجَّ بِهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلٰمُ يَوْمَ صِفِّينَ

وَلَمَّا رَاَيْتُ الْخَيْلَ تُقْرَعُ بِالْقَنَا | فَوَارِسُهَا حُمْرُ الْعُيُونِ دَوَامِ
چون بدیدم خیل را کینه بنیزه | فارسان زاده با رخ خوی لعل فام

وَاَقْبَلَ رَهْجٌ فِي السَّمَاءِ كَاَنَّهُ | غَمَامَةُ دَجْنٍ اَوْ عَرَاضُ قَتَامِ
گرد لشکر رفت سوی آسمان گویا که آن | یا غبار گرد جنگی بود یا تیره غمام

وَنَادَى ابْنُ هِنْدٍ بِالْكِلَابِ وَيَحْصُبٍ | وَكِنْدَةَ مَعَ لَخْمٍ وَحَيِّ جُذَامِ
بکلاب و قوم یحصب ابن هند آواز داد | مردم کنده هم با لخم و حی جذام

يَمَّمْتُ هَمْدَانَ الَّذِينَ هُمُ هُمُ | اِذَا نَابَ اَمْرٌ جُنَّتِي وَسِهَامِي
قصد کردم سوی همدان که هستند آن گروه | چون رسد پیش ز وقت کار باشند سهام

وَنَادَيْتُ فِيهِم دَعوَةً فَاَجَابَنِي ‏ فَوَارِسُ مِن هَمدَانَ غَيرُ لِئَامِ

چون بخواندم جمله را کرده اجابت ‏ فارسان از قوم همدان مردمی غیر لئیم

وَمِن كُلِّ حَيٍّ قَد اَتَتنَا عِصَابَةٌ ‏ ذَوُوا نَجَدَاتٍ فِي اللِّقَاءِ كِرَامِ

پس ز هر قومی که آمد پیشم فوج ‏ صاحب جاه و قدرت روز پیکار کرام

فَوَارِسُ مِن هَمدَانَ لَيسُوا بِعُزَّلٍ ‏ غَدَاةَ الوَغَا مِن شَاكِرٍ وَشِبَامِ

نیستند از مردم همدان سواران بی سلاح ‏ روز هیجا صاحبان نیزه و ...

يَقُودُهُم حَامِي الحَقِيقَةِ مِنهُم ‏ سَعِيدُ بنُ قَيسٍ وَالكَرِيمُ يُحَامِي

سرور و سردار شان حامی الحقوق از ان گروه ‏ کرده ایشان را حمایت سعید قیس ...

فَخَاضُوا لَظَاهَا وَاصطَلَوا بِشَرَارِهَا ‏ وَكَانُوا لَدَى الهَيجَا كَشَربِ مُدَامِ

در میان آتش سوز هیجا گشته گرم ‏ همچو تشنه میکرده در هنگام ...

جَزَى اللّٰهُ هَمدَانَ الجِنَانَ فَاِنَّهُم ‏ سِهَامُ الاَعَادِي عِندَ كُلِّ حِمَامِ

از خدا باد جزا مر آن همدانی را بهشت ‏ زانکه ایشان همچو تیرند ...

لِهَمدَانَ اَخلَاقٌ كِرَامٌ تَزِينُهَا ‏ وَبَاسٌ اِذَا لَاقَوا وَحُسنُ كَلَامِ

هست همدان را نکو خلقی که آن ... ‏ ... با هیبت بگاه جنگ و ... کلام

مَتَى تَاتِهِم فِي دَارِهِم تَستَضِيفُهُم ‏ تَبِت نَاعِمًا فِي غِبطَةٍ وَطَعَامِ

چون روی در خانه شان وشی مهمان ‏ خواب خوش ...

اَلَا اِنَّ هَمدَانَ الكِرَامَ اَعِزَّةٌ ‏ كَمَا عَزَّ رُكنُ البَيتِ عِندَ مَقَامِ

قوم همدان اهل عزت و اهل کرم ‏ عزت ایشان چو رکن کعبه ... مقام

وَقَومٌ يُحِبُّونَ الإمَامَ وَهَدْيَهُ

درپستان امامند و بهدیهاش خوب

يَرَاعُ إلى الهَيجَاءِ بِكُلِّ حُسَامِ

در دم هیجا شتاب ارند با تیغ و حسام

إذَا كُنتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ جَنَّةٍ

چون شوم روز جزا دربان در بهشت

أقُولُ لِهَمْدَانَ ادْخُلُوا بِسَلَامِ

گویم ای همدانیان درآیید ادخلوها بسلام

وَلَهُ عَلَيهِ السَّلَام

لَا تَمْزَحَنَّ الرِّجَالَ إذَا مَزَحُوا

مکن مزاح با مردم چو با تو مزاح کنند ایشان

لَمْ أرَ قَومًا تَمَازَحُوا سَلِمُوا

ندیدم هیچ قومی که مزاح ادا کنند سالم باشند

فَالجُرْحُ جُرْحُ اللِّسَانِ تَعْلَمُهُ

جراحت چون جراحات زبان نبود بدان

وَرُبَّ قَولٍ يَسِيلُ مِنْهُ دَمٌ

بسا قولی که چو گویند سیل خون شود

وَلَهُ عَلَيهِ السَّلَام

لِيَبْكِ عَلَى الإسْلَامِ مَنْ كَانَ بَاكِيًا

بگرید بر اسلام هر کو بگریستن

وَقَدْ زُلْزِلَتْ أرْكَانُهُ وَمَعَالِمُهُ

که شد متروک اساس دین و ارکان نشانهاش

لَقَدْ ذَهَبَ الإسْلَامُ إلَّا بَقِيَّةً

از رفت اسلام الا اندکی

قَلِيلًا مِنَ النَّاسِ الَّذِي هُوَ لَازِمُهُ

از مردم انجماعت که لازم گشته ایشان

ذَكَرَ في رِوَايَةٍ قَدْ رَفَعَهَا إلَى الحُصَينِ بن مُنذِر صَاحِبِ الرَّايَةِ بِصِفِّينَ وَالمَرْدُويِي الأخطَبُ في المَنَاقِبِ أنَّهَا الحُصَينُ بن مُنذِر صَاحِبُ الرَّايَةِ بِصِفِّينَ

وَلَهُ عَلَيهِ السَّلَام

لَنَا الرَّايَةُ الْبَيْضَاءُ يَخْفِقُ ظِلُّهَا | إِذَا اقْبَلَ قَدِّمْهَا حُصَيْنٌ تَقَدَّمَا

رایت پر صفات ما اکشته از آن پس | هم بر حصینیست پسر آرد در رها

فَيُورِدُهَا فِي الصَّفِّ حَتَّى يُدِيرَهَا | سِهَامُ الْمَنَايَا تَقْطُرُ الْمَوْتَ وَالدَّمَا

آورد آنرا بصف جنگ و میگرداندش | با سهام مرگ از خون کشته ریزانش

تَرَاهُ إِذَا مَا كَانَ يَوْمُ حَفِيظَةٍ | أَبَى فِيهِ إِلَّا عِزَّةً وَتَكَرُّمَا

بیز او سالار بود روز حمیت در نبرد | بی غم و پی سرکشی بسبب عزت و جود

وَأَجْمَلَ صَبْرًا حِينَ يُدْعَى إِلَى الْوَغَا | إِذَا كَانَ أَصْوَاتُ الرِّجَالِ تَغَمْغُمَا

او جمیل الصبر بشد چو بهیجا خوانندش | در دمی کاواز مردم را ندانند جرچند

أَذَقْنَا ابْنَ هِنْدٍ طَعْنًا وَضَرْبًا | بِأَسْيَافِنَا حَتَّى تَوَلَّى [illegible] أَحْجَمَا

چشانیدیم ابن هند را لذات تیغ | روی کرد و [illegible] شد

جَزَى اللهُ قَوْمًا قَاتَلُوا فِي لِقَائِهِمْ | لَدَى الْحَرْبِ قِدْمًا [illegible] أَكْرَمَا

حق جزا بخشد بقومی کا کشتند | در دو عالم [illegible] آمد [illegible]

رَبِيعَةَ أَعْنِي أَنَّهُمْ أَهْلُ نَجْدَةٍ | وَبَأْسٍ إِذَا لَاقَوْا خَمِيسًا عَرَمْرَمَا

یعنی اقوام ربیعه را [illegible] | کاه حرب آیند [illegible]

قال حين رجع من غزوة أحد وقد ضرب بسيفه حتى كُسِرَ ثم أقبل به إلى فاطمة وأعطاها إياه وقد رواه محمد بن اسحق وغيره

أَفَاطِمُ هَاكِ السَّيْفَ غَيْرَ ذَمِيمٍ | فَلَسْتُ بِرِعْدِيدٍ وَلَا بِلَئِيمٍ

فاطمه بستان از من تیغ نا مذموم را | نیستم ترسنده در جنگ نیم مرد لئیم

انا عالم بتأويل القرآن والكتب الناطقة وانا المرجوع في العلم

وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم

انا صاحب الغزو مع الابرار

إِذَا ٱلْمَنَايَا أَقْبَلَتْ خِيَامِي — حَمَلْتُ حَمْلَ ٱلْأَسَدِ ٱلضِّرْغَامِ

کر سوی من مرگها چون نهد روی — کنم حمله چو شیر آشمین در

بِبَاتِرٍ مُؤَلَّلٍ حُسَامِ — عُوِّدَ قَطْعَ ٱللَّحْمِ وَٱلْعِظَامِ

بمن برنده شمشیر درخشان — که بسیار قطع هم کرده بر جسم

وَلَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

أَتُبْتُ لِحَالِكَ ٱللهَ إِنْ لَمْ تُسْلِمِ — أَوْ قَدْ بِسَيْفٍ عَجَزَ فِي مُخْذَمِ

بشر ثابت لعنت حق بر تو گر مومن نه — یا بر دو زین تیغ من تیز که بشکافد

تَحْمِلُهُ مِنِّي بَنَانُ ٱلْمِعْصَمِ — أَحْمِي بِهِ كَتَائِبِي وَأُحْسِنُ

انگشتان که حمل کرده انگشتان من — زو حمایت لشکر خود کنم

إِنِّي وَرَبِّ ٱلْحَجَرِ ٱلْمُكَرَّمِ — قَدْ جُدْتُ بِٱللهِ وَرَبِّ ٱلْأَكْرَمِ

از تحقیق من حق خداوند حجر — جود نمودم رب کعبه آن محترم تر

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ كَانَ رَسُولُ ٱللهِ صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ ٱلْحَارِثَ بْنَ عَبْدِ ٱلْمُطَّلِبِ فَأَبْطَأَ ٱلرَّجْعَةَ حَتَّى تَخَوَّفَ عَلَيْهِ فَقَالَ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

وَلَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ فِي ذَلِكَ

لَاهُمَّ أَنَّ ٱلْحَارِثَ بْنَ ٱلْعَمِّ — كَانَ وَفِيًّا وَبِنَا ذَا ذِمَّهْ

ای خداوند بدرستی حارث که پسر عم — بود با ما در وفادار و با ما رحیم

أَقبَلَ فِي هامٍ مُهمَهَمه	فِي لَيلَةٍ ظَلماءَ مُدلَهِمَّه
آمد او در صحرای بی‌نشان صدا از غم رسان	با غم واندوه ومحنت در شب تاریک در
يَبغِي رَسُولَ اللهِ فِيما ثَمَّه	بَينَ سُيُوفٍ وَرِماحٍ جَمَّه
هر کاری شد رسول خدا آنجا گذاشت	در میان تیغها ونیزه‌های بی‌شمار
لابُدَّ مِن بَلِيَّةٍ مُلِمَّه	نیست لابد از بلای کان رسد آخر

وَلَهُ عَلَيهِ السَّلام

يا عَمرُو قَد لاقَيتَ فارِسَ بُهمَةٍ	عِندَ اللِّقاءِ مُعاوِدَ الإِقدامِ
ای عمرو که پیش آمد ترا کسی	آنکه گاه جنگ بیجا مینهد در کام
مِن آلِ هاشِمَ مِن سَناءٍ باهِرٍ	وَمُهَذَّبٍ بَينَ مُتَوَّجِينَ كِرامِ
روشنایی از آل هاشم ظاهر و باهر	تاجداران حلیه پاکیزه گوهر از کرم
يَدعُو إِلَى دِينِ الإِلٰهِ وَنَصرِه	وَإِلَى الهُدَى وَشَرائِعِ الإِسلامِ
سوی دین خدا و فتح و نصرش	سوی راه شرع اسلام و سوی دار السلام
بِمُهَنَّدٍ عَضبٍ رَقِيقٍ حَدُّه	ذِي رَونَقٍ يَفرِي الفَقارَ حُسامِ
با شمشیر تیغ هندی تیز و برّان و تنک	قطعها از تن جدا سازند از آن تیغ و حسام
وَمُحَمَّدٌ فِينا كَأَنَّ جَبِينَه	شَمسٌ تَجَلَّت فِي خِلالِ غَمامِ
در میان ما محمد روی او گویی که هست	آفتابی نور گسترده در میان ابر و غمام
وَاللهُ ناصِرُ دِينِه وَنَبِيِّه	وَمُعِينُ كُلِّ مُوَحِّدٍ مِقدامِ
هست یار و ناصر دین خود و پیغمبرش	میدهد یاری دلیران موحد را تمام

شهدت قریش والقبایل کلها	ان لیس فیها من یقوم مقامی
سر بسر قوم قریش اکنون گواهی بدهند	آن کز ایشان نیست کس بمقام قایم

وله علیه السلام

الهی لا تعذبنی فانی	مقر بالذی قد کان منی
خداوندا عذابم مکن زانکه	مقرم بگناه خود از سنت آن
فمالی حیلة الا رجائی	بعفوک ان عفوت وحسن ظنی
ندارم حیله غیر از امیدی	بعفو تو کمان لطف و احسان
فکم من زلة لی فی الخطایا	عضضت انامِلی وقرعت سنی
بسی لغزیده ام در خطا	گزیدم انگشت و کشیدم دندان
یظن الناس بی خیرا فانی	لشر الخلق ان لم تعف عنی
گمان مردم بمن خیر دارند	بتر کسم اگر نه بخشی
وبین یدی محتبس طویل	کانی قد دعیت له کانی
پیش من زمان دراز است	گو بیچاره بمانم سبب آن
اجن بزهرة الدنیا جنونا	وافنی العمر منها بالتانی
شدم مجنون ز زینتهای دنیا	فنا شد در آن عمر و زمان
فلو انی صدقت الزهد فیها	قلبت لاهلها ظهر المجن
اگر من راست گفتم تقوی	مرا پشت سپر بودی بدیشان

وله عليه السلام

ومن كرمت طبايعه تحلى ... بآداب مفضلة حسان

هر كرا باشد طبعهاى او كرم آراسته ... از كمال و فضل و آداب خجسته‌اى آن

ومن قلت مطامعه تعطى ... من الدنيا بأثواب الأماني

وانكه او را نه بود كم طمع پوشيده است ... از نصيبهاى دنيا خلعت امانى

وما يدري الفتى ماذا يلاقي ... إذا ما عاش من حدث الزمان

نيست معلوم جوان را كه بر چون خواهد رسيد ... در معاش او را كه رنج شر و احداث زمان

فإن غدرت بك الأيام فاصبر ... وكن بالله محمود المعاني

اگر كند غدر بتو ايام صبر او ورا باش ... با خدا نيك باش كه ز وجه نيكو آن

ولا تك ساكناً في دار ذل ... فإن الذل يقرن بالهوان

تو مشو ساكن بمنزل كه در انجا خوارى كشى ... زانكه خوارى هست مقرون ز بونيد او آن

فإن أولاك ذو كرم جميلاً ... فكن بالشكر منطلق اللسان

اگر كرامى كرد نيكويى او و با ... باز دار از شكر احسان آن او ور زبان

وله عليه السلام

فمن الأمر تعش في راحة ... قل ما هونت إلا سيهون

كار آسان گير و در راحت برى ... هر چه آسان گيريش آسان گشت

ليس أمر المرء سهلاً كله ... إنما الأمر سهول وحزون

نيست كار مرد آسان جملگى ... كار گه آسان و گه دشوار حالت

محمد المصطفى و انا على المرتضى

دعاء للامام علی موسی الرضا علیه الصلوة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین

تطلب الراحة فی دار العنا — خاب من تطلب شیئا لا یکون

راحت از دار فنا جوی [illegible] — شد زیان که [illegible]

ولہ علیہ السلام

اذا هبت ریاحك فاغتنمها — فعقبی کل خافقة سکون

مغتنم دان گر نسیم [illegible] — عاقبت چون [illegible]

ولا تغفل عن الاحسان فیها — فلا تدری السکون متی یکون

در چنان حال [illegible] — تو چه دانی تا مقام [illegible]

ولہ علیہ السلام

لا تخضعن لمخلوق علی طمع — فان ذلك وهن منك فی الدین

در طمعکاری شو خوار و فروتن پیش خلق — زانکه ضعف [illegible]

واسترزق الله مما فی خزائنه — فانما الامر بین الکاف والنون

رزق خواه حضرت حق جوی و مخزن نهانی — کار مردم [illegible] ک ف ن [illegible]

ان الذی انت ترجوه وتامله — من البریة مسکین بن مسکین

آنکه را امید کار خود بود دل بسته — در [illegible] خلق مسکین [illegible]

ما احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا — لا بارك الله فی دنیا بلا دین

ای خوشا دنیا و دین کاں بہم شد جمع — برکت حق نیست [illegible]

لو کان باللب یزداد اللبیب غنی — لکان کل لبیب مثل قارون

گر شدی از عقل عاقل [illegible] — هر خردمندی [illegible] قارون [illegible]

إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَرْضَ مَا أَمْكَنَهُ
اگر راضی نباشد مرد در جا و مکان خود

وَلَمْ يَأْتِ مِنْ أَمْرِهِ أَزْيَنَهُ
نیاید هیچ کارش از رواج [illegible]

وَأَعْجَبَ بِالْعُجْبِ فَاقْتَادَهُ
در کالت ... بر او عجب و سر [illegible]

وَتَاهَ بِهِ التِّيهُ فَاسْتَحْسَنَهُ
شود سرگشته و گمراه در خود بینی آن

فَدَعْهُ وَقَدْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ
گذار او را اگر زشت و ناپسندیده شد [illegible]

سَيَضْحَكُ يَوْمًا وَيَبْكِي سَنَهْ
که او یک روز دارد خنده و سالی بود گریه

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سَيْفُ رَسُولِ اللهِ فِي يَمِينِي
بدست راست تیغ جانب مصطفی دارم

وَفِي يَسَارِي قَاطِعُ الْوَتِينِ
بدست چپ ... رگ گردن [illegible]

فَكُلُّ مَنْ بَارَزَنِي يَجِيئُنِي
بهر کس که پیدا میشود در عرصهٔ میدان

أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ عَنْ تَرْبِيَتِي
به تیغش میزنم بهر ... [illegible]

مُحَمَّدٍ وَعَنْ سَبِيلِ الدِّينِ
محمد و آنکه ... سبیل راه دین

هٰذَا قَلِيلٌ مِنْ طِلَابِ الْعَيْنِ
هنوز این کم بود از طالبان [illegible]

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الدَّهْرُ أَدَّبَنِي وَالْيَأْسُ أَغْنَانِي
دهرم ادب فرمود و نومیدیم کرد غنی

وَالْقُوتُ أَقْنَعَنِي وَالصَّبْرُ رَبَّانِي
قوتم قناعت داد و صبرم مربی [illegible]

وَأَحْكَمَتْنِي مِنَ الْأَيَّامِ تَجْرِبَةٌ
بسیار کردم تجربه ... کار خویشتن

حَتَّى نَهَيْتُ الَّذِي قَدْ كَانَ يَنْهَانِي
تا ... [illegible]

ولہ علیہ السلم

عود نفسک الحیاء وصنها
باز گر نفس را بسوی حیا و حفظ کن

وتوق الدنیا ولا تامننها
از جهان ایمن مباش و در ره تقوی گذر

انما جبتها لتستقبل الموت
زانکه او سوی تو آید بهر استقبال مرگ

وادخلها لتخرج عنها
آمدت در عالم از بهر برون بودن دگر

سوف یبقی الحدیث بعدک فانظر
زود باشد گر تو ماند داستان بهر بین

ای احدوثة تحب فکنها
تا که این حال را بر خوش دار [illegible]

قال المفسرون وغیره فی تفسیر قوله تعالی ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا انها نزلت فی علی علیه السلم قال جاء مسکین فقال السلم علیکم اهل بیت محمد مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله فسمعه علی علیه السلم فقال ولہ علیہ السلم

فاطم ذات المجد والیقین
فاطمه ای ذات تو [illegible]

یا بنت خیر الناس اجمعین
دختر نیکوترین خلق و خیر المرسلین

اما ترین البائس المسکین
[illegible] مسکین را که بیت او [illegible]

قد قام بالباب له حنین
بر در استاده کشیده ناله از درد حزین

یشکو الی الله ویستکین
میکند شکوه بسوی خالق [illegible]

یشکو الینا جایعا حزین
سوی ما شکوه کند [illegible]

كُلُّ امْرِئٍ بِكَسْبِهِ رَهِينٌ	وَفَاعِلُ الْخَيْرَاتِ تَسْتَبِين
جمله مردم کسب خود را رهین خود بوند	فاعل خیرات را او شکار است ببین
مَوْعِدُهُ جَنَّةُ عِلِّيِّينَ	حَرَّمَهَا اللهُ عَلَى الظَّنِينِ
موعد او جنت فردوس علیین بود	وان حرامست اضداد ابرار نکو ظن و گمین
وَلِلْبَخِيلِ مَوْقِفٌ مُهِينٌ	تَهْوِي بِهِ النَّارُ إِلَى سِجِّينٍ
بخیل را خواری کنند و توقف شده بحشر	میبرد او را بسوی آتش و سجین
شَرَابُهُ الْحَمِيمُ وَالْغِسْلِينُ	هست غسلین و حمیم او را شراب

فاطمة عليها السلام در جواب گفت

أَمْرُكَ يَا ابْنَ عَمِّ سَمْعٌ وَطَاعَهْ	مَا بِي مِنْ لُؤْمٍ وَلَا ضَرَاعَهْ
حکم تو ابن عم بر من سمع و طاعتست	نیستم لئیم و نیست عجز و زبون

ولہ علیہ السلام

نَحْنُ الْكِرَامُ بَنُو الْكِرَامِ	وَطِفْلُنَا فِي الْمَهْدِ يَكْفِي
کریمانیم اولاد کرام	طفل ما در مهد باشد مدار
إِنَّا إِذَا قَعَدَ اللِّئَامُ	عَلَى بِسَاطِ الْعِزِّ قُمْنَا
ما نشستند لئیمان بر بساط	ما قیام خوش کردیم

ولہ علیہ السلام

أَتَانِي يُهَدِّدُنِي بِالنُّجُومِ	وَمَا هُوَ مِنْ شَرِّهَا كَائِنٌ
منجم از نجوم داد تهدید	...

ذُنُوبِی اَخَافُ فَاَمَّا النُّجُوم	فَاِنِّی مِنْ شَرِّهَا اٰمِنْ
زجرم خویش ترسم نز کوکب	کز شر انها هستم امن
اِلٰهِی اَنْتَ ذُو فَضْلٍ وَمَنٍّ	وَاِنِّی ذُو خَطَایَا فَاعْفُ عَنِّی
ز ذات تو ابی فضل و منت	ز ابی خطا بخش از من
وَظَنِّی فِیكَ یَا رَبِّی جَمِیلٌ	فَحَقِّقْ یَا اِلٰهِی حُسْنَ ظَنِّی
بشد بتو ام گمان نیکو	تحسین کن ای خدا کام

وله علیه السلام

اَسَدٌ عَلٰی اَسَدٍ یَصُولُ بِصَارِمٍ	غَضْبٍ یَمَانٍ فِی یَمِینِ یَمَانٍ
اسپ بر اسد حمله تیغ دارد	برنده یمانی در یمین یمانی

وله علیه السلام

اَنَا الْغُلَامُ الْقُرَشِیُّ الْمُؤْتَمَنْ	اَلْمَاجِدُ الْاَبْلَجُ لَیْثٌ کَالشَّطَنْ
منم غلام قرشی امین خدا	بزرگ و ابلج شیر گشته همچو رسن
یَرْضٰی بِهِ السَّادَةُ مِنْ اَهْلِ الْیَمَنْ	مِنْ سَاکِنِی نَجْدٍ وَمِنْ اَهْلِ عَدَنْ
رضا گشت ... سروران یمن	ز اهل نجد و ز ساکنان ملک عدن

وله علیه السلام

اَلْیَوْمَ اَبْلُو حَسَبِی وَدِینِی	بِصَارِمٍ تَحْمِلُهُ یَمِینِی
ازمایش کنم امروز از حسب خود و دین	از شجاعت چنین تیغ که دارم بر یمین

عند اللقا احمی به عرینی	پیشه خود را حمایت کنم از...

ولہ علیہ السلام

تنکّرلی دهری ولم یدر اننی	اعزّ وروعات الخطوب تهون
فظلّ یرینی الخطب کیف اعتداؤه	وبتّ اریه الصبر کیف یکون

قال علیه السلام یذکر عثمان بن مظعون وقد رواه محمد بن اسحٰق وذلک ان عین عثمن هذا اصیبت بلطمة من قریش **ولہ علیہ السلام**

أمن تذکر دهر غیر مأمون	اصبحت مکتئبا تبکی کمحزون
ام من تذکر اقوام ذوی سفه	یغشون بالظلم من یدعو الی الدین
لا ینتهون عن الفحشاء ما امروا	والغدر فیهم سبیل غیر مأمون
الا یرون اقل الله خیرهم	انا غضبنا لعثمن بن مظعون
اذ یلطمون ولا یخشون مقلته	طعنا دراکا وضربا غیر مرهون

مُحَمَّدٌ الْمُخْتَارُ مِهْمَا اَتَى	مِنْ مُحْدَثٍ مُسْتَفْظِعٍ نَاهِی
بود محمد مختار انکه آباد	زآن رو او بدی نهی کرده و انکار
فَانْدُبْ لَهُ حَيْدَرَ لَا غَيْرَهُ	فَلَيْسَ بِالْغَمْرِ وَلَا اللَّاهِی
برای او تو علی را بخوان نه غیرش را	که نیست جنبی و بی تمیز و بد کردار
ذِی عِمَادَ الْكُفْرِ مِنْ سَيْفِهِ	مُنْكَاً بَاطِلَهُ وَاهِی
پس ستون کفر به تیغ برانش	شکسته و او شجاع کرده

وله عليه السلم

هَلِ الْعِدَى اِلَّا ذِئَابٌ عَوَتْ	مَعَ كُلِّ نَابِحٍ نَفْسَهُ سَاهِی
عدو بصورت کان همی کند عوعو	ولیکن اوی اکثر که بهت غدر
سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ عَلَى عَقْبِهِ	بِحَيْدَرٍ وَالنَّصْرُ لِلّٰهِ
شود بر ... عدو و بکرد	بعد حیدر ...

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الشَّيْبَانِی بِاسْنَادِهِ عَنْ اَبِی عَمْرِو بْنِ الْعَلَاءِ انه قال الطلاق البتة الثلث له لا انم ان كانت العرب قالت اجود من هذه الابيات وهی لعلی بن ابی طالب عليه السلم اخبرنی بعدة من مشيخة اهل المدينة

وله عليه السلم

كُنْ لِلْمَكَارِهِ بِالْعَزَاءِ مُقْطِعًا	فَلَعَلَّ يَوْمًا لَا تَرَى مَا تَكْرَهُ
مستمع صبر قطع حیله کو تا کن از ...	که کم روزی بود که در ان دیگر بینی

وذكره امير المؤمنين علي عليه السلام في حروف التهجي

بسم الله الرحمن الرحيم قال علي عليه السلام

انرف العادة الاخلاق والشهادة

فلربما استتر الفتى فتنافست	فيه العيون وانه لمموه
بسا مرد جوان که خاشی خود را نهان دارد	بود در دیدن ظاهر خوب دانا ابله و نادان
ولربما اختزن الكريم لسانه	حذر الجواب وانه لمفوه
بسا مرد کریمی که نگهدارد زبان خود	هر چند از جواب اگرچه بسی سخنگو باشد
ولربما ابتسم الوقور من الاذى	وفؤاده من حره يتأوه
با اهل وقاری که جفا دید و کند خنده	دلش از سوز شر او در نهان ناله [illegible]

وروى ابو الفضل باسناده عن ابي غزية محمد بن موسى القاضي قال انشدني جماعة من اهل العلم هذه الابيات لعلي بن ابي طالب عليه السلام وكان ابو غزية يعجب بها ويكثر انشادها وله عليه السلام

اصم عن الكلم المحفظات	واحلم والحلم بي اشبه
خاشم من سخنهای که آرد دشمنی	حلم می ورزم که بهتر [illegible]
واني لاترك جل المقال	لئلا اجاب بما اكره
میکنم ترک سخنهای گران را	تا نباید در جواب آن شنیدن [illegible]
اذا ما اجترت سفاه السفيه	علي فاني انا الاسفه
که سفاهت را کنم با خود روا	پس من از وی [illegible]
ولا تغترر برواء الرجال	وان زخرفوا لك او موهوا
تو مشو مغرور از قول ریای مردمان	گر زینت دهند از مکر و دروغ

تعالى الله الذي يعلم السر واخفى

ولا يعزب عنه شيء ولا يخفى

فكم من فتى يعجب الناظرين ... له ألسن وله أوجه

[illegible]

ينام إذا حضر المكرمات ... وعند الدناءة يستنبه

[illegible]

قال روى ان بعض اهل الكوفة اشترى دارا وناول امير المؤمنين رقا ليكتب له بذلك كتابا فكتب بعد التسمية هذا ما اشترى ميت من ميت دارا في بلد المذنبين وسكة الغافلين لها حد الاول وسكة الغافلين الحد الاول ينتهي الى الموت والثاني الى القبر والثالث الى الحساب والرابع اما الى الجنة واما الى النار ثم كتب عليه السلام هذه الابيات وله عليه السلام

النفس تبكي على الدنيا وقد علمت ... ان السلامة فيها ترك ما فيها

[illegible]

لا دار للمرء بعد الموت يسكنها ... الا التي كان قبل الموت بانيها

[illegible]

فان بناها بخير طاب مسكنها ... وان بناها بشر خاب ثاويها

[illegible]

اين الملوك التي كانت مسلطة ... حتى سقاها بكاس الموت ساقيها

[illegible]

غاية الجود بذل الموجود

فساد الدين من قلة اليقين

فان لم تحل جسمه اعدامه	وکان من جسمه تحفیه
کیست مرکز تو بپیش من بن شود ار فتیه	پنهان کند ام فقیر تن او

وله عليه السلام

إن المكارم أخلاق مطهرة	فالدين أولها والعقل ثانيها
از مکارم پاکی خلق بشنو یک یک	اول آن دین پسلام است و دویم عقل
والعلم ثالثها والحلم رابعها	والجود خامسها والفضل سادسها
علم باشد ثالث آن علم باشد ربعش	جود پنجم فضل ششم ساد سیر آن بکار
والبر سابعها والصبر ثامنها	والشكر تاسعها واللين باقيها
پس بود نیکی و صبر ثامنت	شکر تاسع شد و نرمی شمه باقی آن
والنفس تعلم أني لا أصادقها	ولست أرشد إلا حين أعصيها
نفس میداند که نیستم دوست	نیستم رهرو بکه قهر کرده کیرم کران

قسوة القلوب من كثرة الذنوب

وله عليه السلام

الغنى في النفس والفقر فيها	إن تجزت فقل ما يجزيها
چون غنا و فقر هست تو	گر جزا بخشی کمست اورا
علل النفس بالقنوع وإلا	طلبت منك فوق ما يكفيها
با قناعت نفس را خشنود دار	ورنه جوید بیشتر از حد و توان
ليس فيما مضى ولا في الذي لم	يأت من لذة لمستحليها
اگر گذشت مده بست و دار	زانکه آمد منت لذت این زمان

كلّم الكلام الذي من تكلم الكلام

لطفك بالخادم

موت الكريم سؤال اللئيم

إنما أنت طول عمرك ما عمرت		بالساعة التي أنت فيها

قال لما فتحوا المهاجرون بآثارهم في الإسلام بحضرة الرسول صلى الله عليه وآله أورد بعض هذه الأبيات الإمام أبو الفتح في تفسيره المنسوب إليه ونسبها إلى أمير المؤمنين عليه السلم وله عليه السلم

أنا للحرب إليها وبنفسي اتقيها		نعمة من خالقي من بما خصنيها
لن ترى في حومة الهيجاء إلى فيها		ولي السبقة في الإسلام دهراً ولذوى جيها
ولي القربى إن قام شرف ينتميها		زقني بالعلم زقاً فيه قد صرت نبيها
ولي الفخر على الناس بفاطم وبنيها		ثم فخري برسول الله إذ زوجنيها
لي وقعات ببدر يوم حار الناس فيها		وبأحد وحنين ثم صولات تليها
وأنا الحامل للراية حقاً أحتويها		وإذا أضرم حرب أحمد قدمنيها

وَإِذَا نَادَى رَسُولُ اللهِ نَحْوِي قُلْتُ لَبَّيَا ‏ هِبَتُ اللهِ فَمَنْ مِثْلِي فِي النَّاسِ شَدِيداً

رسول اعلی مرا چو خواند انجام جنبیم ‏ عطای حق بود این کیست از مردم مرا همتا

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتَ كَمَا وَصَفْتَ وَفَوْقَ كَمَا وَصَفْتَ أَعْدَاؤُكَ الْمُنَافِقُونَ وَأَوْلِيَاؤُكَ الْمُؤْمِنُونَ وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَفِي بَسْطِهَا عِنْدَ الْمَمَاتِ مَوَاعِظٌ ‏ أَلَا فَانْظُرُونِي قَدْ خَرَجْتُ بِلَا شَيْ

وقت مرگ چون گشاید کف نصیحت گر گفت ‏ بنگرید مرا که رفتم بی همه متاع

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَجَباً لِلزَّمَانِ فِي حَالَتَيْهِ ‏ وَبَلَاءٍ دُفِعْتُ مِنْهُ إِلَيْهِ

از زمانه در عجب زین حال نیک و بد ‏ رو بلا شدم سوی او کنم رو به جد

رُبَّ يَوْمٍ بَكَيْتُ مِنْهُ فَلَمَّا ‏ صِرْتُ فِي غَيْرِهِ بَكَيْتُ عَلَيْهِ

ای بسا روزی که آمد در غمش بگریستم ‏ گریه کردم روز دیگر حسرت آن روز را

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَنَا مُذْ كُنْتُ صَبِيّاً ثَابِتُ الْعَقْلِ جَرِيّاً ‏ أَبْطَلُ الْأَبْطَالِ قَهْراً ثُمَّ لَا أَفْزَعُ شَيّاً

من بودم طفل بودم ثابت العقل دلیر ‏ پهلوانم پهلوانان را زکس خوفی مرا

يَا سِبَاعَ الْبَرِّ نِيئاً وَكُلِي ذَا اللَّحْمِ نَيّاً ‏ ای ددان برآیید و خورید این لاشها

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

النَّفْسُ تَجْزَعُ أَنْ تَكُونَ فَقِيرَةً ‏ وَالْفَقْرُ خَيْرٌ مِنْ غِنًى يُطْغِيهَا

نفس بی طاقت جزع دارد که خواهد شد فقیر ‏ فقر بهتر از غنا کو را کند گمره بلاف

وعزّ النفوس هو الكفاف فإن أبت ‍‍ ‍ وجميع ما في الأرض لا يكفيها

ز عزت کافی نفس را اگر سرکش [illegible] ‍ هر چند باشد در زمین از آنها کفاف [illegible]

وله عليه السلام

إذا أظمأتك أكفّ الرجال ‍ كفتك القناعة شبعًا وريّا

چون تشنه ساخت کفها آب مردمان ‍ کافی بود قناعت و سیر و ریان ترا

فكن رجلًا رجله في الثرى ‍ وهامة همّته في الثريّا

زان مرد شو که چون بود پای او بر زمین ‍ باشد سر همتش رسیده به ثریا

أبيًّا لنائل ذي ثروة ‍ تراه بما في يديه أبيّا

ز استغناء زر و مال منعمان ‍ بینی که پیش [illegible] التجا

فإنّ إراقة ماء الحيوة ‍ دون إراقة ماء المحيّا

کز آنکه ریزی آب عیش حیات خوش است ‍ بهتر که ریزی آب [illegible]

وله عليه السلام

إذا ما شئت أن تحيى ‍ فلا تحسد ولا تبخل

حیات خوش اگر خواهی که شیرین باشد دنیا ‍ مشو حاسد مشو ممسک [illegible]

وله عليه السلام

ومحترس من نفسه خوف زلّة ‍ تكون عليه حجّة هي ما هيا

نگهدار از نفسش بود در خوف لغزش ‍ که بر وی حجتی آید که از چون و چرا باشد

[illegible]

تقلص برديه وافضى بقلبه الى البر والتقوى فنال الامانيا

بر نیکویی وتقوی مراد دل روا یافت

وجانب اسباب السفاهة والخنا عفافا وتنزيها فاصبح عاليا

ز روی عفت و پاکی کرد تا بقدر والا شد

وصان عن الفحشاء نفسا كريمة اباهم الا العلى والمعاليا

نگه دارد از فحشا نفس کریم خود

تراه اذا ما طاش ذو الجهل والصبى حليما وقورا صائن النفس هاديا

یرد صفاء الماء منه بوجهه فاصبح منه الماء في الوجه صافيا

الم تره يرعى زماما لجاره ويحفظ منه العهد اذ ظل راعيا

نگهدارد بجا عهد بکار او بیابا

صبورا على صرف الليالي ودرئها كتوما لاسرار الضمير مداويا

نگهدارنده اسرار دل بهر دوا باشد

له همة تعلو على كل همة كما قد علا البدر النجوم الدراريا

چو ماه چارده کو برتر از انجم سما باشد

وله عليه السلم

من الاسد قد احمى العرين بهابة — تعادى سباع الارض منه تعاديا

از شیری که میکرد حمایت بیشهٔ خود ... — عدو همچو سباع ار [illegible]

شدید حزین الصدر تهد ممتد — هو اللیث معدیا علیه وعادیا

[illegible] — چو شیری خصم افکن بود چون خصم [illegible]

لیک رسول الله خیل محمد — تثیر غبارا کالضبابة کابیا

بکند ... لشکر جمله رسول الله — [illegible]

ولوانا اذا متنا ترکنا ولم علیه السلم لکان الموت راحة کل حی

اگر میمیریم و ترک ... — بود مردن خلاص هر کس [illegible]

ولکنا اذا متنا بعثنا — ونسأل بعد عن کل شی

[illegible] — [illegible] از هر کار و هر شی

وکم لله من لطف خفی ولم علیه السلم یضیق خفاه عن فهم الذکی

[illegible] — [illegible]

وکم یسر اتی من بعد عسر — وفرج کربة القلب الشجی

بسا آسانی که بعد دشواری رسید — [illegible]

وکم امر تساء به صباحا — وتاتیک المسرة فی العشی

بسا کاری که ... صبح — [illegible]

اذا ضاقت بک الاحوال یوما — فثق بالرازق الفرد العلی

چون احوال ... — [illegible] رازق فرد [illegible]

الواردات عند هجوم النهایات
التصوف ضالة البدن لتجمع
کاسات الحزن التصوف تخرج
النفس فی العبودیة وتعلق القلب
بالربوبیة التصوف ظهور
الشهود والفرح عند صدمة
الکرب التصوف عند عوالی
الهمم عند نزول النعم
التصوف فناء الناسوتیة
وظهور اللاهوتیة التصوف
وقیام فی تواقف الاعمال العظام
صحیفة الاستغفار التصوف
کشف الحقایق ورفض العلایق
التصوف لزوم التوحید و
المواظبة عند التجرید التصوف
مطالعة النفس فی الانفاس
من الحرکات ومحاسبها فی
الحرکات التصوف نزوع
الی المطالب لاحتیاز [illegible]
الادب التصوف هلاک
عند هجوم التقدیر التصوف
وصول الحق [illegible]
الفضل التصوف [illegible] اسرار
العبد التصوف [illegible]
الریاء التصوف [illegible]
فی محو دواعی [illegible]
[illegible]

قال ابو مخنف هذا انتخاب من شعر مولانا وسيدنا الامام الزكي ابي عبد الله الحسين عليه السلام

ذهب الذين احبهم وبقيت فيمن لا احبه — فيمن اراه يسبني ظهر المغيب ولا اسبه

يبغي فسادي ما استطاع وامره مما اربه — حنقا يدب الى الضراء وذاك مما لا ادبه

ويرى ذباب الشر من حولي يطن ولا يذبه — واذا خبا وغر الصدور فلا يزال به يشبه

افلا يعيج بعقله افلا يثوب اليه لبه — افلا يرى ان فعله مما يسور اليه غبه

حسبي بربي كافيا ما اختشي والبغي حسبه — ولقل من يبغى عليه فما كفاه الله ربه

اذا ما عضك الدهر فلا تجنح الى خلق — ولا تسأل سوى الله تعالى قاسم الرزق

فلو عشت وطوفت من الغرب الى الشرق — لما صادفت من يقدر ان يسعد او يشقي

الله يعلم ان ما بيدي يزيد لغيره — ولانه لم يكتسبه بخيره وبميره

لو انصفت النفس الخؤون لقصرت من — سيره ولكان ذلك منه ادنى شره من خيره

ومن كلامه عليه السلام والتحية

اذا استنصر المرء امرا لا يدى له — فناصره والخاذلون سواء

أنا ابن الذي قد تعلمون مكانه ... وليس على الحق المبين طخاء

أليس رسول الله جدي ووالدي ... أنا البدر إن خلّى النجوم خفاء

ألم ينزل القرآن خلف بيوتنا ... صباحاً ومن بعد الصباح مساء

ينازعني والله بيني وبينه ... يزيد وليس الأمر حيث يشاء

فيا نصحاء الله أنتم ولاته ... وأنتم على أديانه أمناء

بأي كتاب أم بأية سنة ... تناولها عن أهلها البعداء

وفي ذكر أخيه عليه السلام

فما ساءني شيء كما ساءني أخي ... ولم أرض لله الذي كان صانعا

ولكن إذا ما الله أمضى قضاءه ... فلا بد يوماً أن ترى الأمر واقعا

ولو أنني شوورت فيه لما رأوا ... قريبهم إلا عن القرب شاسعا

ولم أك أرضى بالذي قد رضوا به ... ولو جمعت كل إلى المجامعا

ولو حزّ أنفي قبل ذلك حزة ... بموسى لما ألفيت للصلح تابعا

ومن كلامه عليه السلم

الموتُ خيرٌ من رُكوبِ العارِ   والعارُ خيرٌ من رُكوبِ النارِ

واللهِ من هذا وهذا جاري

ومن كلامه عليه السلم والتحية

انا الحسين بن علي بن ابي طالب البدر بارض العرب الم تروا وتعلموا ان ابي قاتل عمرو ومبير مرحب

ولم يزل قبل كشوف الكرب مجليا ذلك عن وجه النبي اليس من اعجب عجب العجب

ان يطلب الابعد ميراث النبي والله قد اوصى بحفظ الاقرب

وله عليه السلم وهي قصيدة طويلة

ما يحفظ الله يصن ما يضع الله يهن من يسعد الله يلن

له الزمان ان خشن اخي اعتبر لا تغترر كيف ترى صرف الزمن

يجزى بما اوتي من فعل قبيح او حسن افلح عبد كشف الغطاء عنه ففطن

وقر عينا من راى ان البلاء في اللسن

فماز من الفاظه في كل وقت ووزن وخاف من لسانه غربا حديدا فحزن

وَمَنْ يَكُنْ بِاللهِ مُعْتَصِماً بِاللهِ ذِي الْعَرْشِ فَلَنْ ‏ ‏ يَضِيرُهُ شَيْءٌ وَمَنْ يَعْدِي عَلَى اللهِ وَمَنْ

مَنْ يَأْمَنِ اللهَ يَخَفْ وَخَائِفُ اللهِ أَمِنْ ‏ ‏ وَمَا لِمَا يُثْمِرُهُ الْخَوْفُ مِنَ اللهِ ثَمَنْ

وَقَالَ اَيْضاً عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا عَالِمَ السِّرِّ كَمَا يَعْلَمُ حَقّاً مَا عَلَنْ ‏ ‏ صَلِّ عَلَى جَدِّي أَبِي الْقَاسِمِ ذِي النُّورِ الْمِنَنْ

أَكْرَمَ مَنْ حَيٍّ وَمَنْ لُفِّفَ مَيْتاً فِي كَفَنْ ‏ ‏ وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِالرِّضَى فَأَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْمِنَنْ

وَاعْفُنَا فِي دِينِنَا مِنْ كُلِّ خُسْرٍ وَغَبَنْ ‏ ‏ مَا خَابَ مَنْ خَابَ كَمَنْ يَوْماً إِلَى الدُّنْيَا رَكَنْ

طُوبَى لِعَبْدٍ كُشِفَتْ عَنْهُ غَيَابَاتُ الْوَسَنْ ‏ ‏ وَالْمَوْعِدُ اللهُ وَمَا يَقْضِ بِهِ اللهُ يَكُنْ

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَبِي عَلِيٌّ وَجَدِّي خَاتَمُ الرُّسُلِ ‏ ‏ وَالْمُرْتَضُونَ لِدِينِ اللهِ مِنْ قَبْلِي

وَاللهُ يَعْلَمُ وَالْقُرْآنُ يَنْطِقُهُ ‏ ‏ أَنَّ الَّذِي بِيَدِي مَنْ لَيْسَ يَمْلِكُ لِي

مَا يُرْتَجَى بِامْرِئٍ قَدْ قَالَ عَدْلاً ‏ ‏ وَلَا يَزِيغُ إِلَى قَوْلٍ وَلَا عَمَلِ

وَلَا يُرَى خَائِفاً فِي سِرِّهِ وَجِلاً ‏ ‏ وَلَا يُحَاذِرُ مِنْ هَفْوٍ وَلَا زَلَلِ

يا ويحَ نفسي ممّن ليس يرحمُها ... أما له في كتابِ اللهِ من مثَلِ

أما له في حديثِ النّاسِ معتبَرٌ ... من العمالقةِ العاديةِ الأُوَلِ

يا أيّها الرّجلُ المغبونُ شيمتُه ... إنّي ورثتُ رسولَ اللهِ عن رُسُلِ

أأنتَ أولى به من آلِه فبما ... اعتللتَ وما في الدّينِ من عِلَلِ

وفي هذه القصيدة أبياتٌ اُخر

قال عليه السلام

يا نكباتِ الدّهرِ دولي دولي ... واقصري إن شئتِ أو أطيلي

رميتِني رميةَ لا مُقيلِ ... بكلِّ خطبٍ فادحٍ جليلِ

قال علي عليه السلام

وكلُّ عبءٍ أيِّدٍ ثقيلِ ... أوّلُ ما رُزيتُ بالرّسولِ

وبعدُ بالطّاهرةِ البتولِ ... والوالدِ البَرِّ بنا الوصولِ

وبالشّفيقِ الحسنِ الجليلِ ... والبيتِ ذي التّأويلِ والتّنزيلِ

وَزُوِّدنَا المَعرُوفَ مِن جِبرِيلِ — فَمَا لَهُ فِي الوَرَى مِن عَدِيلِ

مَالَكَ عَنِّي اليَومَ مِن عُدُولِ — وَحَسبِيَ الرَّحمٰنُ مِن مُنِيلِ

قَالَ ابُو مِخنَفٍ ثُمَّ دَعَا بِوَلَدِ مَولَانَا الحُسَينِ عَلَيهِ السَّلَمُ وَالتَّحِيَّةُ قُلتُ قَد نَقَلَ صَاحِبُ الفُتُوحِ قِطعَةً مِن كَلَامِهِ عَلَيهِ السَّلَمُ حِينَ احَاطَ بِهِ جَمِيعُ بَنِي زِيَادٍ وَقَتَلُوا مَن قَتَلُوا مِن اصحَابِهِ وَمَنَعُوهُمُ المَاءَ كَانَ لَهُ عَلَيهِ السَّلَمُ وَلَدٌ صَغِيرٌ فَجَاءَهُ سَهمٌ مِنهُم فَقَتَلَهُ فَزَمَّلَهُ الحُسَينُ عَلَيهِ السَّلَمُ وَحَفَرَ لَهُ بِسَيفِهِ وَصَلَّى عَلَيهِ وَدَفَنَهُ

وَقَالَ عَلَيهِ السَّلَمُ

غَدَرَ القَومُ وَقِدمًا رَغِبُوا — عَن ثَوَابِ اللهِ رَبِّ الثَّقَلَينِ

قَتَلُوا قِدمًا عَلِيًّا وَابنَهُ — حَسَنَ الخَيرِ كَرِيمَ الطَّرَفَينِ

حَسَدًا مِنهُم وَقَالُوا اجمَعُوا — نَفتِكُ الآنَ جَمِيعًا بِالحُسَينِ

ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوا كُلُّهُم — لِاجتِيَاحِي لِلرِّضَا بِالمُلحِدِينَ

لَم يَخَافُوا اللهَ فِي سَفكِ دَمِي — لِعُبَيدِ اللهِ نَسلِ الفَاجِرِينَ

وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً — بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلَيْنِ

لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا — غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرْقَدَيْنِ

بِعَلِيٍّ خَيْرِ مَنْ بَعْدَ النَّبِيِّ — وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ

خِيَرَةُ اللهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي — ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ

فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ — فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ

مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى — أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْقَمَرَيْنِ

فَاطِمُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَأَبِي — قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنِ

وَلَهُ فِي يَوْمِ أُحُدٍ وَقْعَةٌ — شَفَتِ الْغُلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ

ثُمَّ بِالْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا — كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْقِبْلَتَيْنِ

فِي سَبِيلِ اللهِ مَاذَا صَنَعَتْ — أُمَّةُ السُّوءِ مَعًا بِالْعِتْرَتَيْنِ

عِتْرَةِ الْبَرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى — وَعَلِيِّ الْوَرْدِ بَيْنَ الْجَحْفَلَيْنِ

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَمَّ الْأَشْعَارُ الْإِمَامَيْنِ الْهُمَامَيْنِ

الكبيرين الكريمين العليمين الحكيمين العليين العلويين

عليهما التحية والثناء والحمد

لله اولاً واخراً وظاهراً

وباطناً

تم

از ابن عباس پس می آورد که گفت علی بن ابی طالب را چهار درهم بود درهمی در شب تصدق نمود و درهمی در روز
و درهمی پنهان و درهمی آشکار، در شان وی این آیت نازل شد ازکار الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة
فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون دهم واحدی گوید که روزی بود حیدر کرار
با عباس پس و طلحه بن شیبه در مقام افتخار طلحه گفت منم صاحب خانه خدا و در بیت [illegible]
عباس پس گفت منم ساقی حاجیان و قائم بر شان حیدر فرمود ندانم که گفته شما چه بود بر سینه نماز گزارده ام
شش ماه پیش از همه عباد و منم صاحب حرب و جهاد پس حضرت عزت در شان وی این آیت فرو فرستاد
اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله یعنی آیا گردانیده اید شما آب دادن حاجیان و عمارت مسجد حرام و رعایت [illegible] مانند کسی که ایمان
آورد بخدای و روز بازپسین و جهاد کرد در راه خدای با شرکین نه چنین است [illegible] نزد حضرت
خدای یکدیگر چنین روایت از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت آیتی هست [illegible] که پیش از من
و بعد از من عمل نکرده است بدان و آن آیت مناجات است با پیغمبر در گفتن [illegible] از دیگران
نهفتن چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم کراهت داشت بسیاری در گفتن تو ایشان این آیت فرود آمد
که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة یعنی ای مؤمنان چون راز گوئید با پیغمبر
فرا پیش دارید صدقه [illegible] پیش از آن [illegible] آن ایام که مراد بیاری بود آن [illegible] چند [illegible]
[illegible] است [illegible] راز گفتن برای [illegible] درهمی بصدقه میداد [illegible]
آن درهم [illegible] بسیار [illegible] ایشان بدینا حکم آن آیت منسوخ شد و آیت [illegible]
[illegible] مرضات الله فرموده است در شان خواب کردن [illegible] بر فراش رسول علیه السلام [illegible]

مشهور است نزد خواص و عوام که آیت السابقون السابقون اولئک المقربون نازل شد در شأن

آن امام علیه الصلوات والسلام زیرا که سابق بود باسلام و نماز کردن بهر دو قبله و هجرت سیم آنکه مسدود

شدن درهای که از یاران رسول علیه الصلوات کسانی که در گرد مسجد مدینه در داشتند جز علی در مسجد در که گشاده

چون وحی آمد بکشتن آن بعد از آنکه اسلام قوت گرفت پیش از همه علی علیه السلام بکشتن در خانه خود شتافت

پیغمبر گو تو این امر کجا بود این صورت بر دیگران شوار بود حمزه بن عبد المطلب ازین غم گریست

و اشک بر رخسارش روان گشته گفت پروردگار عمّ خود را با اجنبی و پسر عمّ خود را جای دادی در دار کرامی

همه ابواب رسول صلی الله علیه و آله و سلّم مردم را بنماز طلبید و بر بالای منبر خطبه خواند و ستایش تمجید خدا

کرد گفت چنین مقدر است شنیده بود و بعد از فراغ از آن که بر سر در شما بگشود از وحی الهی خبر فرمود که این دو

در بسته را من بر گشاده و در من شما را بسته کرده ام و علی را جای داده پس از طی شد وحی حق جل وعلا که والنجم

اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی راوی میگوید که امیر المؤمنین

علیه السلام بر منبر در تفسیر آیت ومن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون که این امت شکوه میکردند بر هفتاد

سه گروه بجز دو گروهش باشند در نار و یک گروه در جنت ابد و آن منم و شیعه من که مراد است

این کلام و مکحول گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلّم که این آیت وتعیها اذن واعیه

فرود آمد توجه بعلی شد و فرمود درخواسته ام از حق تعالی که سمع ترا حافظ مسموعات گرداند علی گفت

که بعد از آن شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلّم چیزی را که بخواند مگر که آنرا از ربطه حفظ آوردم و نگاه داشته

هرگز فراموش نکردم از انس روایت که گفت مرج البحرین یلتقیان علیست و فاطمه علیهما السلام یخرج منهما اللؤلؤ

والمرجان حسن و حسین علیهما التحیه و کرام بینهما برزخ لا یبغیان رسولست علیه صلوات الله الملک العلام

و از انجمله آنست که ابن ملجم علیه اللعنه بسبب آن شهید کرد او را مانند یحیی بن زکریا و در آن شبی که رفع کردند عیسی را به
بالا بردند روح مقدس او را و از انجمله آنست که گفت وصی خاتم انبیا که توام بمنزله هارون از موسی و از انجمله آنست که
وقت توجه بصفین چشمه آب از زیر سنگ بمکانی برون آمد چنانچه عیسی زمزم کرد ❊ در کتاب فردوس روایت
آمده از حضرت نبی صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حب علی بن ابی طالب حسنه ایست که با آن سیئه ضرر نرساند و بغض او
سیئه ایست که با آن حسنه نفع نرساند ❊ ابن عباس رضی الله عنه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که در شب معراج دیدم که بر در بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن و الحسین صفوة الله فاطمة امة الله
علی محبیهم رحمة الله و علی باغضیهم لعنة الله ❊ در کتاب مناقب ... از جابر رضی الله عنه که گفت رسول صلعم ... نزد من
آمد جبرئیل از نزد جبار با برگ آس سبز که سفیدی در آن مکتوب بود ... که در حق فرض کرده ام محبت علی بن ابی طالب
بر خلق خود ... ایشان ❊ ام سلمه رضی الله عنها گفت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
که اگر همه مردم حب علی بن ابی طالب می ورزیدند خدای عزوجل دوزخ نمی آفرید ❊ انس گوید رضی الله عنه که پیغمبر صلعم
گفت که آفریده میگردد از نور چهره حیدر کرار هفتاد هزار فرشته که کار ایشان از برای ... او و دوستان او
طلب آمرزش است و استغفار ❊ ام عطیه چنین خبر داد که نبی رسول صلی الله علیه و آله وسلم علی را با لشکری فرستاد ...
که نبی دست بدعا برآورد و از خدا درخواست میکرد که بار خدایا مبر مرا از دنیا تا نمایی بمن روی علی را ❊ یکی از رسول
سؤال نمود که در شب معراج پروردگار تو با تو بکدام زبان خطاب فرمود گفت بزبان علی بن ابی طالب ... مخاطب
پس الهام شدم که گفتم رب تو خطاب میکنی یا ابو الحسن گفت ای احمد من چیزی ام نه مانند ...
و ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو برهمه ... در دل تو ... چیزی عزیزتر از علی بن ابی
طالب ندیدم با تو خطاب کردم بزبان او تا دل تو قرار گیرد و آرام ❊ در مناقب خوارزمی نقل شده ...

رسول صلی الله علیه و آله وسلم در دوم بعمرو داد و اسلم بطرف وادی روان شد چون نزدیک ایشان رسید آن کفار

از زیر سنگ و درخت کمین واشسته تیر و شمشیر بر سپاه نکاشتند مسلمانان بر نیفتند و بمدینه شتافتند

عمرو بن عاص پیغمبر گفت که مرا اجازت شد ایشان را تعقیب نمایم و بنهضت چون درایا بجماعتی نفر فرستاد

جمعی از اصحاب کشته شده روی بمدینه نهاد بعد از چند روز پیغمبر صلعم خود با امیرالمؤمنین سپرد و او را همراه

خود از مدینه بیرون برد و در شانزدهم ... برفت تا مسجد احزاب و همراه او در ساخت ایشان را

با مهاجر و انصار ... جانب ایشان آورد و دعای سپاه را برای او کرد و آنحضرت جهت صحابه راه دیگر

اختیار نموده اصحاب دیده در روز پنهان گشت شب راه می‌برید و عمرو بن عاص دانست که این بار بدست عرب

از کمین جمعی از سباع و خطران راه می‌رسید بگفت که مصلحت آنست که راه برای آن داد

گرداند حضرت ... سخن نشنید والتفات ننمود و اصحاب می‌گفتند که پیغمبر اطاعت او را

بر ما لازم فرموده چون نزدیک بوادی رسید صواب چنان دید که اصحاب آهسته روند تا آن کفار صدای ایشان

نشنوند و خود در پیش ایشان افتاد و در روی بکفار نهاد و چون صبح طلوع کرد بر ایشان تاخت و شب ... فتح

دانست ... والعادیات ضبحا را بر پیغمبر فرستاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب را

بشارت داد و ... باستقبال امیرالمؤمنین نهاد و چون چشم امیر بر جمال پیغمبر افتاد خود را از مرکب فرود آورد

رسول او را سوار کرد و گفت که خدا و رسول خدا از تو راضی اند امیر بگریست و آنحضرت از غایت رقت در گریه

رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی اگر نمی‌ترسیدم که گروهی در حق تو گویند آنچه گفتند نصاری

در حق عیسی بن مریم هر آینه میگفتم امروز در شان تو آن گفته که نمی‌افتادی ترا بر گروه مردم رفتار که برمیداشتند

خاک ... برای ... [illegible] ... چهارم ... [illegible]

نمودند و ابو موسی اشعری اختیار فرمودند آنحضرت گفت رای او سست و اندیشه او در تمشیت مهمات بالغ نه
اصلح وی را از برای منصب تعیین کرده و او را با عمرو عاص بحکمی بر آوردند عمرو ویرا فریب داد و گفت فتنه
و فساد و ریختن خون زیاد و علی و معاویه در میان مسلمانان افتاده پس صواب آنست که هر دو را خلافت
عزل نمائیم و دیگری را نصب فرمائیم ابو موسی این سخن را پسندیده گفت دیگر چه باید اندیشید عمرو گفت
اول تو بر منبر بالا رو و بعزل هر دو حکم کن چون ابو موسی چنان کرد عمرو بالای منبر رفته گفت خلعت
برحق معاویه را دادم و علی را ابو موسی معزول کردانید ابو موسی در عمرو افتاد و در میان ایشان دشنام
بکشید و یکدیگر را در میان خلایق فضیحت ساختند و هم قباحت آن را دانسته چون حال بدین جا رسید آنحضرت
با معاویه مصالحه نموده صلح کرد بر آنکه ترک یکدیگر جنگ نکنند و بیکدیگر باز گردند آورده اند که
چون کتاب مصالحه میکرده اند کاتب نوشته بود که این کتابت مصالحه امیر المؤمنین علیست با معاویه
ارکان معاویه گفت امیر المؤمنین منویس که اگر ما ترا امیر المؤمنین دانستمی بمقاتله تو نپرداختمی پس نام علی بن ابی
طالب چون این سخن را بشنید آن امام غالب تبسمی کرده گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله روز
روز حدیبیه در باب مصالحه که میان پیغمبر و قریش واقع بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم با من گفت که بنویس
صلح نامه را باشارت کرد نوشتم بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح محمد رسول الله سهیل بن عمرو
و سهیل در آن روز ایمان نیاورده بود گفت ما نمیدانیم رحمان را باسمک اللهم بنویس چنانکه ما هم
در کتابت می نویسیم پس بجای محمد رسول الله محمد بن عبد الله که اگر رسالت او معلوم میداشتیم با او
از راه کین جنگ نمیداشتیم بعد از گفتگو بسیار میان مسلمانان و کفار رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مرا فرمود که آن را محو فرما و چنانکه سهیل میگوید کتابت نما گفتم یا رسول الله دست

بر ما انداخت و گفت انا لله و انا الیه راجعون معاویه گفت چه بی انصافیست

و تا دیدم این خبر از رسول شنیدم از نفس تو پنهان نیست آورده اند که در وقت نزاع آن دو به گرد از عمرو و حر

گفت که ایشان خصومت میکنند بر سر تو بار چون معاویه این سخن هم بشنید بغایت ملول گردید

و گفت قومی که جانهای خود فدای ما سازند و خود را در آتش غیرت میگدازند دل ایشان را سرد باید کرد

گفت عمرو والله چون سخن پیغمبر را در حق عمار بیاد آوردم آرزو کردم که کاشکی پیش از این به بیست سال میمردم

معاویه گفت عمار را علی قتل کرد که او را بجنگ آورد چون امیر المومنین این سخن بشنید فرمود که بر این

تقدیر حمزه را پیغمبر قتل کرده باشد که وی را بجنگ آورده بود آورده اند که خواجه اویس قرنی رحمة الله علیه

در لشکر امیر المومنین علیه السلام بود که قصد معاویه داشته از ایشان پرسید چون حال معلوم کرد همراه

ایشان [illegible] گردید و گفت ای پسر [illegible] این غزا حالی ندارد به نیت آنکه مرتبه شهادت بیابد آمد

و عاقبت [illegible] کشته گشت آن اویس و مشهور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از برای او فرموده که انی لاجد نفس الرحمن

من قبل الیمن [illegible] چون امیر المومنین علیه السلام از صفین بکوفه بازگشت خوارج را مخالفت ظاهر گردید

[illegible] چهار هزار سوار از کوفه بیرون رفتند و در مخالفت حیدر کرار گفتند که هیچ حکم نیست

مگر حضرت عزت را و [illegible] مر صاحب معصیت را و هشت هزار مردی دیگر که میگفتند

[illegible] ایشان را [illegible] پیوستند و این دوازده هزار مرد فرود آمدند بحرورا و امیر ایشان

عبد الله بن کوا امیر المومنین علیه السلام عبد الله بن عباس را بسوی ایشان فرستاد و ایشان را

[illegible] سلام و گفتند که علی علیه السلام خود بر ما آید شاید که سخن او در ما اثر کند و این گروه از دل ما بیرون

[illegible] پس آن حضرت [illegible] سوار شده [illegible] جمعی سوار در برابر [illegible] آن حضرت [illegible] که هر چند [illegible] مصحف

بودی خود کشاید آیت محکمی شنود و بحکم جدل بری و برادری غایب بگیرد و برکت مجالست علما برسد
و از جمله دعاهای آن امام است علیه السلام اللهم ارزقنی الرغبة فی الآخرة حتی اعرف صدق ذلک فی قلبی
بالزهادة فی دنیای اللهم ارزقنی بصرا فی امر الآخرة حتی اطلب الحسنات شوقا وافر من السیئات خوفا یا رب
مرویست از امام زین العابدین علیه السلام که فرمود در وقت توجه بجانب عراق هیچ منزلی بار فرو ننهادیم و کوچ نکردیم مگر
که امیر المومنان حسین علیه السلام ذکر یحیی بن زکریا علیهما السلام میفرمود و میگفت از جمله اعتبار و خواری دنیا
عند الله آنست که سر یحیی بن زکریا علیهما السلام بهدیه فرستادند بزنی زانیه از زنان بدکار بنی اسرائیل
امام محمد باقر علیه السلام فرمود همچنانکه ولد الزنا کشنده یحیی بن زکریا بود قاتل حسین بن علی نیز ولد الزنا بود
سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما آورده است که فرمود رسول صلی الله علیه وآله وسلم که جبرئیل آمد که بجهت
کشتن یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس کشته شد و برای فرزند تو حسین دو بار هفتاد هزار کس کشته خواهند شد
و مشهور است نزد همه خواص و عوام که هیچ کس از قاتلان امام حسین علیه السلام صاحب کرامت نشد مگر
آنکه بنوعی از انواع فضیحت و قباحت حق تعالی ایشان را بسزای عمل خود رسانید یکی از ثقات گوید که
چون سر امام حسین را بدیدم و اصحاب شمر علیهم اللعنه در آستانه مسجد کوفه نهادند و مردم در نظاره آن ایستاده
بودند ناگاه آواز مردم شنیدم که گفتند آمد آمد ناگاه ماری برآمد و بمیان آن سرها درآمد
و سوراخ بینی عبید الله زیاد درآمد و رفت و پس عقب درنگ کرده بیرون رفت تا غایب شد باز آواز
مردم را که گفتند آمد آمد دیگر باره دیدم آن مار را که همان کار آغاز کرد و بهمین صورت چند بار تکرار
میرفت گویند که شمر ذی الجوشن علیه اللعنه مقداری طلا در میان رخت امام یافت بدست زرگری داد
که از برای دختر خود زیوری بسازد چون آن طلا را در آتش نهاد زرگر متحیر شد و همه آن طلا سیاه شد

بدیری رسیدند و ترسایی در آن دیر بود چون آن ترسا را دیدن سر مبارک آن امام دیر برد از غایت هیبت او
بر اعضایش لرزه افتاد از ملعونان از خرجان را به ترسا دادند و شب آن شب در آن دیر توقف کردند
آن ترسا گفت که چون پاسی از شب بگذشت نوری دیدم که از آسمان فرود می‌آمد و گرد فلک میگشت فی الحال
تشتی داده بیاوردم و شمع و آن سر را بمشک و کافور و گلاب شسته بر آن سجاده نهادم بخاطر
پس گفتم که چنان میدانم که تو از آن جماعتی که صفت ایشان در انجیل مسطور است و نعت ایشان در تورات
مذکور نام و نسب خود را بامن عیان ساز ای پادشاه عالم راز زبان بگشاد و بعبارت فصیح آواز داد
که من پسر علی مرتضی و فاطمه دختر رسول خدا ام این طایفه مرا غریب و تشنه بخواری شهید کردند و خون
ذوی القربی مرا برابر تعدی آوردند ای ترسا مپرس از حسب و نسب انا ابن البشیر انا ابن النذیر انا ابن السراج
انا ابن المنیر آن ترسا در حال زنار بگشود و دین اسلام اختیار نمود پس گفت که چون چشم در خواب کردم
آوازی گریستن بگوش من رسید چون چشم باز کردم در بیداری چهار زن را دیدم که آن سر را نوحه زاری
می‌کنند و آن سر را می‌بوسیدند و این سخنان بر زبان میگذرانیدند برو ای سر تو ارزش می‌[illegible] زنانت
قدت ای سرو روان غارت کرده زن و فرزندانت یا رب بستان داد ما از ایشان چون بنگریستم یکی از
ایشان مریم بود پرسیدم از آن سر فرمود آنکه از پیغمبر بود مادرم بود فاطمه زهرا و دیگری
بود خدیجه کبری و دیگری [illegible] و چهارم آسیه بود زن فرعون پس بعد از آن در نزدیکی سر مبارک آن
امام را بر سنگی نهادند و بر گرد وی زخم خوردن ایستادند قطره خون بر آن سنگ چکید هر سال
عاشورا از آن سنگ خون تازه میجوشید تا آنکه آن سنگ را از آنجا [illegible] مشهد
از آن مشهد نقطه خوانند آورده‌اند که شیر دیگر همچنان در گرد وی خم میخورد آن ملعونان [illegible]

ایشان درین احوال اند چه مردم همه بشنیدند تابع صاحب امر الله اند گفت حسین این سخن شنید

گفت الکوفی لا یوفی باید که کوفه را بگذارد و از ایشان طمع ببرد آنحضرت از آنجا حرکت فرموده آنگاه بار دیگر بجو

چون منزلی دیگر رسیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید که فرمود ای فرزند رسیدی تو بما زود خواهی

پیوست و دید که میگفت شما میشتابید و مرگ در قفای شما میشتابد تا شما را دریابد چون بیدار شد

با علی اکبر گفت ای پدر مگر بر ما چیست فرمود خبر مرگ ما دادند و عاقبت کار ما را پیش ما نهادند

من از مرگ ترسی ندارم اما بجهت غریبی و بیچارگی شما اندکی غم دارم علی اکبر فرمود ای پدر چون ما بر حقیم از رسیدن

مرگ باکی نخواهد بود امام وی را دعا فرمود چون بمنزل دیگر رسیدند فرزدق شاعر را دیدند از احوال

اهل کوفه پرسیدند گفت ایشان را عیب کنند که مسلم عقیل و هانی عروه و عبدالله یقطر را حرب کردند

و ایشان را بقتل آوردند و سرهای ایشان پیش یزید فرستادند و تنهای شان بر دار کردند در بازار قصابان امام

بگریست بگذرید ازین حرفها پس امام گفت رحم الله مسلم را فرمود گذشت آنچه از او بود و آنچه بر ماست باقی ماند

و این ابیات بخواند شعر وان تکن الدنیا تعد نفیسة * فدار ثواب الله اعلی و انبل * وان تکن الابدان للموت انشئت

فقتل امرء بالسیف فی الله افضل * وان تکن الارزاق قسما مقدرا * فقلة حرص المرء فی الکسب اجمل

وان تکن الاموال للترک جمعها * فما بال متروک به المرء یبخل * پس فرزندان مسلم زاری آغاز کردند و با امام

درین جا آورده اند اصحاب با امام حسین علیه السلام گفتند که بکوفه چگونه درآییم از اهل کوفه با وجود

این صورت چگونه معاونت طمع نماییم پس فرزندان مسلم گفتند که ما برویم که خون پدر بخواهیم و یا مثل وی

کشته شویم بازگشتن ما ممکن نخواهد بود امام چون این سخن بشنود فرمود برویم تا خود چه پیش آید

مرا بازگشتن بهیچ حال نمی شاید چه اهل کوفه نامها پیش من فرستاده اند و میعاد داده اگر نروم

فرمود که وی را بگذارید که گنج خانه پیر دو سه روز و آنجا به پسر برد روایت کرده‌اند که بعد از
شهادت سید المؤمنین حسین علیه السلام محمد بن حنفیه پیش آن امام آمد و گفت من عم توام و پیر از تو
بزرگترم ای برادرزاده میراث سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من سپار و من
کار ساز باشم و اگذار علی بن الحسین علیهما السلام گفت ای عم از خدا بترس و دعوی آنچه حق تو
نیست مکن بار محمد بن حنفیه مبالغه کرد دیگر بار فرمود ای عم بیا تا پیش حاکمی رویم که باشد در میان ما حکم
گفت آن حاکم کیست فرمود حجر الاسود که میان ما و تو حاکم شود پس برو بیامدند پیش روی حجر
این سخن و امام فرمود که ای عم تو سخن کن و سخن خود شنافت هیچ جواب نیافت بعد از آن دست
دعا برآورد و خدا را به اسمای عظام خواند طلب آن کرد که حجر الاسود در سخن آید و در حق
تحقیق پرده کشف کند پس گفت بحق آن خدای که مواثیق بندگان خود را در تو به امانت نهاده است
و ترا از آن آگاهی داده که ما را خبر ده که در این کار صواب چیست و امامت و وصیت حق کیست
و بعد از حسین علیه السلام به که رسید حجر الاسود بر خود بجنبید چنانکه نزدیک بود که از جای خود افتد و به زبان فصیح آواز
کرد که امامت و وصیت بعد از حسین علیه السلام به علی بن الحسین علیهما السلام دارد و حق به او بسپار آورد
که در طواف بیت زنی و مردی بر حجر الاسود چسپیدند هر چند کردند از آنجا جدا نگردیدند و
دستهای ایشان را جدا می‌بریدند تا که علی بن الحسین آنجا رسید و آن را دید پیش آمد و دست مبارک
بر ایشان مالید دستهای ایشان از آنجا گشاده و روان گردید میگویند که عبد الملک بن مروان نامه
به حجاج نوشت و فرستاد در آن نامه که از قتل بنی هاشم عبد المطلب اجتناب نماید و حیله‌ای برانگیختن
نماید که آل ابوسفیان در آن مبالغه کردند هیچ نیاسودند مدت ملک ایشان منقطع شد و علی بن الحسین

دار وی مروان بن الحکم و دار وی عبد الملک بن مروان و دار وی ولید بن عبد الملک و اتباع آن امام را شهید کردند

و بعضی گویند که شربت شهادت از دست هشام بن عبد الملک علیه اللعنه چشید و مدت عمر وی پنجاه و هفت سال بود

و امام را فرزندان بتبع است امام حسن علیه السلام اعداد اولادی پانزده بیست امام محمد باقر و زید و الحسین

و عبد الله و حسن و حسین و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان و علی و محمد اصغر و خدیجه و فاطمه و علیه

ام کلثوم علیهم رضوان الله الی الوقت المعلوم **جوهر پنجم در ذکر امام پنجم** غواص شناوران معرکه

معارف الهی شهباز صحیفه عوارف نامتناهی قطب فلک حساب آن محیط دایره ایمان عارف اسرار

لاهوت کاشف اسرار جبروت غنچه چمن علم و عرفان عمده لب جم حکمت و ایقان حامی شعایر

شرایع اسلام ماحی معالم عوالم ضلالت از صفحه ایام واضع قواعد مکارم اخلاق شارع قوانین

احکام اشفاق شاهی که هوای ولای حضرت عالیه اش در ضمیر مطیع و عاصی جای گرفته است و پرتو مهر

محبت بتیمه روضه علیه اش بر دل مومن و مخالف تابیده اقبال را وارد رضیاع بنام و فرخنده فرجام

آن امام سلیل امینه و در محیط ممالک سلاطین عالم بقدم جانسپاری مدبا کلک مشهد مقدس وی شتافتند

البحر الزاخر والبدر الزاهر الامام الناصر علی لسان المطیع والفاجر عاق المنافق والکافر باشر المآثر والمفاخر

ابو جعفر محمد باقر علیه سلام الله الخالق الفاطر ای امام نجات شریعت محمد باقر • توئی بفضل خدا افتخار حق شاکر

دلکش قسید زریاحه حدیقه حیدر • رسیت روضه زهرا چو گلبن ازهر • توئی که شاه رسل تحفه سلام بتو

روان نمود ز گفتار پر ز خود جابر • اصول تو همه با البشر تر شیر و دیر • فروع تو همه با حسن طیب طاهر

ز نور خلق چو طالع شد آفتاب رخت • جهان گرفت سراسر پر تو باهر • بیان تست مبنی و هول سامعاثر

کلام تست قصور فروغ سامعاثر • اگر نه طوطی نطقت سخن سرا شدی • ترانه دوحی و جلی کی شدی ظاهر

اصمعی گفته است که روزی گفت آنحضرت به پسر خود ای فرزند برحذر باش از کاهلی و دلتنگی که کلید هر بدی
اینها است اگر کاهلی کنی هیچ حقی را ادا نمی نمائی و اگر دلتنگ شوی بر حق صبر نمی کنی و منقولست که شیعه کثرت
که اطاعت کنند خدا را و هم منقولست آنحضرت که برحذر باشید از خصومت که دل را بر فساد میدهد و نفاق میرویاند
گفته است که مراد از خصومت در مذهب جدل در دینست و منقولست که فرمود امام جعفر علیه السلام که حق سبحانه و تعالی
سه چیز را پنهان ساخته است و بر کسی نفع آن را نشناخته رضای خود را در طاعت پنهان داشته پس هیچ طاعتی
را مشمار مبادا که در آن باشد رضای خدا و غضب خود را پنهان ساخته است در گناهان پس هیچ معصیتی را حقیر
مشمار که شاید در آن باشد غضب او و اولیای خود را در خلق پنهان ساخته است پس هیچیک را
بچشم حقارت منگر شاید که آن بنده حقیر ولی باشد از اولیای خالق قدیر و شیخ
روایت کرده که حق تعالی روزی را بر بندگان خود چرا واجب گردانید و گاه توانگران را
با فقر بعضی رحمت شامل شد و منقولست که به پسر خود فرمود ای فرزند اگر حق تعالی ترا نعمت عطا فرماید بگو الحمد لله و اگر
کاری ترا غمگین گرداند بگو لاحول ولا قوة الا بالله و اگر رزق تو دیر آید بگو استغفر الله شیخ مفید روایت
کرده است که از ائمه منقول است که از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام از علم دین و آثار
و علم قرآن و سیرت و فنون آداب و اخبار آنچه ظاهر شده است از امام محمد باقر علیه السلام الله الی در
کلمات معروف و ... است از آثار و نقش خاتم آن امام ابرار این بود ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن
و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن فصل سیوم در تاریخ ولادت و وفات و ذکر بعضی از احوال آن امام ولادت
با سعادت آن حضرت روز جمعه سیوم ماه صفر سنه سبع و خمسین من الهجرة در مدینه بود و مادرش ام عبدالله بود دختر حسن بن علی
علیهم السلام و او را ... میگفتند و مدت عمرش ... سال بود میگفتند با جد خود امام حسین چهار سال

شاه بوستان وابعد در وپیت جمیع آنچه محتاج میشوند مردمان تا بروز قیامت ... تا آنکه ارزش ... جراحت

و پوست و نصف پوست دهم فرمود آنحضرت رسید پیل لازم شد بیش از آنکه ...

که هیچکس بعد از من نکند تا بینجم نشد بینجم من آورده اند که منصور خلیفه ربیع را گفت که جعفر بن

محمد را حاضر کن چون حاضر شد از آنکه منصور گفت قتل کند مرا خدا اگر نکشم ترا اینچه ... فتنه

می انگیزی و میخواهی که زوال سلطنت ... صادق علیه السلم فرمود که پیش من ازین چیزها هیچ نیست و

اگر تو چیزی رسیده از آنها دروغگوی شنیده و اگر بما ستم رسیده آنچه گمان میبری بر یوسف علیه السلم ظلم کرده

عفو کرد و ایوب علیه السلم مبتلا شد صبر پیش آورد و سلیمان را حق تعالی کرم فرمود شکر کرد این گروه

پیغمبرند ایشان و نسب تو بایشان میگردد منصور گفت راست میگوئی و یرا بار خواند و ...

خوش نمود پس گفت فلان بن فلان این سخنان را از وی شنیده گفت آری گفت سوگند

خوردن میتوانی گفت بلی پس سوگند آغاز کرد آن مرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادت

صادق علیه السلم فرمود منصور را که من ویرا سوگند دهم در حضور تو حالی ... مقصود

گفت تو سوگند ده آن مرد را پس امام روی بسوی آن مرد کرد و فرمود بگوی برئت من حول الله وقوته و لجأت

الی حولی و قوتی لقد فعل کذا و کذا جعفر و قال کذا و کذا جعفر اندکی امتناع کرد و آخر سوگند خورد

هم در مجلس بیفتاد و جان داد منصور گفت پای ویرا بکشید و از مجلس بیرون برید لعنه الله ربیع گوید که

حضرت امام در وقت آمدن لب مبارک خود میجنبانید و هر چند چیزی میخواند غضب منصور فرو می نشست

تا ویرا پیش خود نشاند از امام پرسیدم که این مرد را بر تو خشمگین تر از همه کس دیدم او چیزی میخواندی

و دیدم غضب ویرا فرو می نشاند فرمود که دعای جد خود حسین صلع را میخواندم که با غضب فرو نشینید

و در میشود عبدالله گوید که در سلاه کوه شیری مارا پیش آمد از روی او بخواندم سر در پیش کرد و دم
خود را در میان پا درآورد و از سلاه دور گشت و کاروان از آنجا بسلامت بگذشت · آورده اند که
آنحضرت فرمود که اسم اعظم هفتاد و سه حرف بود یک حرف از آن به آصف بن برخیا که بدان عرش بلقیس را
در یک طرفة العین حاضر حضرت سلیمان کرد و هفتاد و دو حرف از آن نام که ما بتمام بحرف نزد
حق تعالی است از آن حرفی که در علم غیب آمد · آورده اند که گفتند در حضرت آن امام این مثل که میگویند در باش
زیرا فرمود این کلام کالیست مختلف صواب آنست که می گویند چاه را و دریا را زیرا که پادشاه
را برکنده و بحر را سیراب کرده اند · و فرمود در فضیلت امیر المومنین علیه السلام که فضیلت او نزد
سبقت و سابقت بر دوستان او است · و هم فرمود که چون دنیا بکسی رو نهد نیکوئیهای دیگران هم
بوی دهد و چون از کسی اعراض نماید خوبیهای ویرا از وی هم برباید · و هم فرمود که کفارت عمل سلطان
احسان نمودن است با خوان · روزی بیمار شد فرمود بار خدایا بگردان از ادب غضب · و هم فرمود که
در آن چنان شد و پس از نعمتهای کامیابی حسنات موجب ثوابست · و هم تفسیر سوال
و جواب از وی پرسیدند که چیست طعم آب فرمود طعم حیات است · و هم فرمود اگر کسی بیاید
از غیب و باز ناپسند تو شیب و خرم از خدای تعالی بنظر غیب از وصیح خبر بود و بهترین کار
کیست که در وی پنج خصلت جمع بود چون نیکوئی کند شاد گردد و چون بدی نماید از آن استغفار نماید
و چون عطا داده شود شکر آید و چون مبتلا گردد صبر نماید و چون برو ستم کنند عفو نماید
و هم فرمود کس بر من ستم ننمایم در برآوردن حاجت دشمن مبادا که اگر دشمن مستغنی شود از من · و هم فرمود که
ترا گرامی دارد تو نیز ویرا گرامی دار و کسی که ترا سبک نهد مکرم مدار پس حق آنان کار

شقیق بلخی گوید که در سفر حج بقادسیه رسیدم جوانی دیدم خوب روی جبه پوشیده گندم گون نحیف بالا
جامهای پشمینه پوشیده شمله بر کتف و نعلین در پا و از مردمان نشسته تنها با خود گفتم
این جوان از صوفیه میباید میخواهد که در راه درآید و بر گرد مسلمانان بار شود و بمؤنت ایشان زید و بروم نزد
وی و اورا سرزنش کنم چون نزدیک وی آمدم فرمود ای شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم
پس مرا بگذاشت و راه میرفت در دلم آمد که این جوان بزرگیست با خود گفتم عجب کاریست نام مرا و ما فی الضمیر
مرا گفت هر آینه بنده ایست صالح بوی باید رسید و از وی تحلیل طلبید هر چند رفتم بوی نرسیدم
تا در منزل دیگر رسیدم ویرا دیدم که در نماز است اعضای وی میلرزد و اشک از چشمهایش روان چون
فارغ شد میخواستم که از وی تحلیل طلب نمایم پیش از آنکه آغاز کنم فرمود ای شقیق بخوان از روی
تحقیق این آیت را و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی پس مرا بگذاشت و برفت
گفتم از ابدالست که از سر من دو بار خبر داد چون بمنزل زباله رسیدیم
بمنزل دیگر ویرا دیدم بر سر چاهی ایستاده و دست در کوزه کرده میخواست که آب کشد و ناگاه آن
کوزه از دست وی در چاه افتاد نگاه باسمان کرد و گفت اللهم انت ربی اذا ظمئت الی الماء
و قوتی اذا اردت الطعام بار خدایا کوزه ندارم غیر از آن آن را ضایع مکن شقیق گوید دیدم ناگاه
که آب بالا آمد پس دست در کوزه انداخت و پر آب برگرفت و وضو ساخت و چهار رکعت نماز
کرد پس روی بتوده ریگ آورد بدست خود ریگ در کوزه میریخت و میجنبانید و میآشامید
رفتم و سلام کردم جواب فرمود گفتم مرا اطعام کن از زیادتی آنچه حق تعالی ترا انعام نموده فرمود ای شقیق همیشه حق
نعمتهای خود را چه پیدا و چه پنهان بما میرساند پس ظن خود را با حق تعالی نیکو گردان پس گفت شقیق کوزه را بمن داد

گفت خواجه موسی کاظم سلام امام میدانند و برای وی باب بسیار روانه میکردانند و از آنجمله دراعه که
خلیفه وی را بآن اکرام کرده بود بوی هدیه نمود چون رشید از غلام این کلام بشنید آتش غضبش بالا گرفت
فی الحال کماشته بطلب وی روانه کردند چون حاضر کردند از وی پرسید که آن دراعه که تو را پوشانیده بودم
کجا ست گفت در خانه ما ست گفت حاضر کردن باید گفت یکی از غلامان که بفلان خانه رود و آن
صندوق را بیاورد کلید آن را از فلان کنیزک طلب شود سر آن را بکشاید از آنجا صندوق ظرفیت سر بمهر آن را بیارد
و در پیش بنهد چون آن ظرف را نزد رشید بردند آن دراعه سالم در وی دید مطیب خشبوی شسته سرد شد
غضب وی را آتش و امر کرد که آن غلام را بخون خود باز گردانیدند و گفت خوش باش که من بعد سخن کسی را در حق
تو نخواهم شنید دیگری گوید که در بار آن که مهدی کاظم را علیه السلام طلب کرد و ببغداد مرا از آن بجهت
خرجی جواهر را و بیار از فرستاد چون بر تو نظر وی را تافت مرا بسیار غمگین و حزین یافت فرمود
امروز بیست از فلان گفتم چون غمگین نباشم و بخواهی که میروی پیش این ظالم و نیستم که عاقبت اکرام
فرمود که هیچ باکی نخواهد بود در فلان ماه فلان روز در اول شب منتظر باش بر سر راه و مرا طلب که مرا خواهی
دید من در روزی میشمردم تا وقت موعد رسید تا که یک غروب هیچ کس را ندیدم و شب شده بود سیاهی
روی بنهاد و از ترس آنکه بشکی باشم در دلم راه یافت به اضطراب عظیم روی بنهاد ناگاه از دور
سیاهی روی نمود کاظم علیه السلام از پیش آن سیاه بود بر استری سوار آواز داد که ای فلان تو را شک بود
و شک در دل تو افتاد از شیطان گفتم چنین بود یا بن رسول الله پس گفتم الحمد لله که بسلامت خلاص شدی
از ظالم بسیار فرمود که یکبار دیگر مرا خواهند برد که خلاص نیابم دیگری گوید که در بیت در مکه
خونی بکاری کرده بودم و ملازمت مجلس کاظم علیه السلام مینمودم روزی بار عظیم میسر شد احرام

و حبس کرد شبی امیر المؤمنین علی علیه السلام در خواب دید که با وی در غضب بود و فرمود یا محمد فهل عسیتم ان
تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم ربیع گوید که هم در شب مرا طلبید چون پیش
او رفتم این آیت را در خواب میخواند و اشک از چشم میراند چون مرا دید گفت حالی برو و موسی بن جعفر را اینجا
طلب کن چون بیامد وی را در کنار گرفت و بنشاند و خواب را بگفت و این آیت را بر وی خواند پس گفت
هیچ توانی که مرا امین گردانی از آنکه بر من و فرزندان من خروج نمائی و طلب خلافت نمائی وی گفت والله
هرگز نشاید که از من این کار آید گفت تو راست میگوئی آنگاه پس ربیع را گفت که بده با وی ده هزار دینار
و مهمات وی بساز و وی را روانه مدینه ساز پس دیگر بار ربیع گوید که هم در آن شب تهیه اسباب وی
بساختم و او را روانه ساختم از ترس آنکه همان شب زود صباح که مانع دیگر پیدا شود پس آن امام
بمدینه رفت و تا ایام رشید در مدینه بود پس دوم بار رشید وی را ببغداد طلبید و حبس نمود و آن ملعون
یحیی بن خالد برمکی را فرمود که وی را در رطب زهر داد و در آن حبس روی بعالم بقا نهاد و از وی روایت کنند که
چون وی را زهر دادند فرمود که امروز زهر فرستادند و بمن دادند تنم زرد خواهد شد و فردا اصفرار
میشود از قضا پس سیاه خواهد شد پس فردا آنگاه بجوار رحمت حق خواهم رفت و چنانکه فرموده بود فوت شد علیه السلام
شرح مناقب وی بسیار است عابد و زاهدترین اهل زمان خود بود و فقیه ترین و سخی ترین ایشان بود و از جمله
اقوال وی است در حکمت که فرمود علم مردم را یافتم در چهار کار اول آنکه بشناسی که پروردگار تو کیست
دویم آنکه بشناسی که چه کرد با تو کردگار سیوم آنکه بدانی که چه میخواهد از تو [illegible]
چهارم آنکه معلوم کنی که کدام کار ترا از دین بیرون میبرد فصل سیوم در تاریخ ولادت و وفات
و شمار اولاد امجاد آن حضرت علیه السلام ولادت آن امام در ابوا بین مکه و مدینه روز یکشنبه [illegible]

که شفا یابی از آن بر خواب اعتبار نکرد و روی بنیشابور آورد و رضا علیه السلام برو فرود آمده بود در رباطی آن حجره
بخدمت وی قیام نمود و قصه خود را باز گفت و خواب را نهفت رضا علیه السلام فرمود در حضور
بسیاری از اصحاب که دوای تو همانست که با تو گفته ام در خواب گفت یا ابن رسول الله میخواهم که دیگر
بشنوم که آنچه بود بعینه همچنان تقریر فرمود آن شخص بآن علاج بشتافت و شفا یافت ؛ روزی
بشخصی نظر نمود و فرمود ای بنده خدا بر آنچه میخواهی وصیت نمای و خود را مهیا گردان از برای چیزی
که گریز نیست از آن بعد از سه روز آن مرد بمرد و راه آخرت سپرد ؛ ابو صلت سندی گفته که رسیدم
بخدمت رضا علیه السلام و از عربی یک کلمه نمیدانستم در زمان امام بر وی سلام کردم بزبان سندی جواب داد
بهمان زبان و هر چیز که بزبان سندی از وی سؤال نمودم بهمان لغت جواب فرمود پس گفتم من زبان عربی نمیدانم
دعا کن که حق سبحانه تعالی عطا کرده مرا این مهم پس دست مبارک بر لبهای من مالید فی الحال زبان عربی بر من منکشف گردید
دیگری گفته است که عزیمت حج کردم جاریه من ترتیب کرده بود بجهت احرام من دو ثوب ملحم ترک از اصحاب
دیدم و دیگر نپوشیدم چون بمکه رسیدم کتابی و چیزی چند بکسی دادم بخدمت رضا علیه السلام فرستادم و
پنهان کردم آن ثوب ملحم را از خاطر آوردم که از وی سؤال کنم و فراموش کردم چیزها بر نیامد که قاصد رسید
و جواب مکتوب بیاورد و در آخر آن نوشته بود آن امام که هیچ باکی نیست اگر جامه ملحم پوشند در احرام
دیگری گفته است که روزی با رضا علیه السلام در حایطی بودم و با وی سخن ادا میکردم ناگاه عصفوری خود را پیش
او بر زمین افکند و بانگ چند کرد و اضطراب چند رضا فرمود که میدانی این عصفور چه میگوید و چه میجوید
گفتم الله و رسوله و ابن رسوله اعلم میگوید که ماری در آمده است در این خانه و قصد بچه های مرا از برای خوردن میجوید پس
زود در رو و آن مار را بقتل رسان برخاستم و آن مار را دیدم که گرد آن میگردید و بقتل رسانیدم

قسیم بهشت و جنت فرمود که روایت از پدرم از پدرانش از ابن عباس پس گفت شنیدم از سید من
که میگفت حب علی ایمانست و بغض او کفری کامل   ابو الصلت هروی گوید چون بخانه آمد مرا فرمود که شنیدم
از پدر خود از پدرانش از امیر المؤمنین علی علیهم السلم که روایت نمود که پیغمبر از برای من فرمود که ای علی تو قسیم جنت و ناری
در روز قیامت باتش میگوئی که این مراست و این ترا فرمود که بنجم مامون ازجمیع کفتیم که او لود   او در دو
کرچه مامون بروی عرض خلافت نمود آنحضرت قبول نفرمود و ابا و استعفا عادت دو ماه کشید
آخر الامر که مبالغه از حد بگذرانید و بوعید و تهدید انجامید قبول کرد و در آن باب فصلی از قلم
او در در آخر آن ثبت کرد که والجفر والجامعة تدلان علی ضد ذلک و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان
الحکم الا لله یقص الحق وهو خیر الفاصلین لکن امتثلت امر امیر المؤمنین و آثرت رضاه والله یعصمنی و ایاه
و چون عهدنامه مشتمل بر شرایط چند بکتابت رسید و بیعت او را بر خاص و عام لازم کردانیدند
چون فضل و علم و حسن تدبیر او چند چند پیدا کرد در دل بغداد آورد و ویرا بزهر شهید کردانید
وآن امام میفرمود در دعا که بار خدایا نهی کرده مرا از اینکه خود را بدست خود در تهلکه اندازم پس
باضطرار باین کار رسیده ام چنانچه یوسف و دانیال از زمان پیغمبران قبول کردند ولایت از ملوک زمان
پس فرمود که اللهم لا عهد الا عهدک ولا ولایة الا من قبلک فوفقنی لاقامة دینک واحیاء سنة نبیک
فانک انت المولی والنصیر ونعم المولی انت ونعم النصیر   مرویست از موسی کاظم علیه السلم که گفت
شبی رسول خدا با امیر المؤمنین علی علیهما الصلوات والاکرام در خواب دیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که
فرزند فرزندم علی بن موسی بنور حق تعالی و ناطق میشود بحکمت حق جل علی مصیب نه مخطی عالم باشد
زجد پر بود از علم و حکمت او کامل   ابو الصلت هروی گفته است که روزی پیش رضا علیه السلم ایستاده بودم که مکی

مامون از آن تعجب نمود و از آنجا بگذشت چون از شکار بازگشت بآن موضع که جواد علیه السلام

با کودکان ایستاده بود بگذشت کودکان دیگر از او متفرق شدند بدستور پیشتر و جواد علیه السلام

ایستاد و چون خلیفه را چشم بر وی افتاد گفت ای محمد این چه چیز است که در دست من است آمده گو

که مرغ آورد بمحض مشیت خود در دریای قدرت خود ماهیان خرد آفرید که بازهای ملوک و خلفا آنرا صید

میکنند و سلاله اهل بیت نبوت را بآن امتحان میکنند چون مامون این سخن بشنود تعجب نمود بسیاری

بر نظر فرمود و گفت انت ابن الرضا حقا و انعام و احسانی که نسبت بوی داشت دو چندان ساخت و او را

داماد خویش ساخت . مرویست که ام الفضل بپدر خود مامون نامه نوشت و شکایت نوشت و فرستاد

که ابو جعفر زن خواسته است و سریت گرفته است جواد مامون در جواب داد که ترا با آن اذن نداده ام

که حلالی را بروی حرام کرده ام باو از اینکار منع نمیباید که بعد از این مثل این سخنان نکوئی و صلاح خود نگاه داری

و از کلمات نصیحه اوست که فرمود عامل ظلم و یاری دهنده آن و راضی بآن شریکانند و هم فرمود آن

معصوم که روز عدل بر ظالم سخت تر است از روز جور بر مظلوم و هم فرمود که عالمان غریبند از جهت بسیاری

جاهلان در میان ایشان و صبر بر مصیبت مصیبتیست بر شماتت کنندگان از ارباب عداوت و هر که صلاح

می‌دارد غیبت و دو عتاب بیکدیگر دولتیست هر که دیگران را عیب کند عیب او را دیگران کنند و هر که

دشنام دهد دشنام شنود و هر که نشاند درخت تقوی صلاح بیند میوه آرزوی از جهان چیند

و هم فرمود که چهار خصلت مرد را اعانت کند بر کردار صحت و غنی و علم و توفیق از کردگار

و هم فرمود که عفت زینت فقر است در دنیا و شکر زینت غنا و صبر زینت بلا و تواضع زینت حسب

و فصاحت زینت کلام و حسن ادب و عدل زینت ایمان و سکینه زینت عبادت مؤمنان

مدت عمرش بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز بود و با پدر هفت سال و سه ماه بود و مدت
امامت در هفتده سال بود در بقیه ملک مامون و در ملک معتصم شش سال و چند ماه و
شهر سرمن رآی را در بنا کرد و قبر آن امام در بغداد پشت در مقابر قریش در قفای جد خود امام
موسی کاظم علیه السلام و اولاد آنحضرت امام علی نقی بود و موسی و حکیمه و خدیجه و ام کلثوم و فاطمه
و امامه رضوان الله علیهم اجمعین الی یوم القیام جوهر دهم در ذکر امام دهم نیر سپهر پاکی که
چون اشعه آفتاب جلالش از مکامن مشارق کمال طلوع یافت پرتو غروب و زوال بر کواکب
ارباب جهل و ضلال افتاد و لحن بیسار فرح فزای دعوت و امانت بنهاد خاک نشینان کوی
معتکفین تراب را مهمانخانه و الله یدعوا الی دار السلام صلای کرم در داد روشن ضمیری که صفحه
مرآت قلوب قابلان ایمان از نور تخلیه از صفات ذمیمه و حلیه تحلیه با خلاق حمیده متصف
گردانید و ندای نفروا الی الله بسمع جان رسانید اسرار قواعد لطایف امامتش چون اشعه انوار
بیضا در آفاق و اقطار ارض و سما تابانست و اذکار حمید عوارف کرامتش چون دهان
تسبیح و مراسم تقدیس فرشتگان عالم بالا بلند و در زبانها شایع فضایل حکمتش چون
پرتو خورشید آفتاب و ماه را از رشک جمالشان در پس پرده سحاب پنهان ساخت
و نور خردش بار شعاع فیض مشرق از جمله لاریب بجلوه گری درآمدند امامان جهان بدلی و هم از انجا عاشق
و حیران گشتند واضع قواعد الوصایه شارع مقاصد الولایه نور حدیقه النبی و نور حدیقه
الوصی الامام المتوکل الناصح الولی ابو الحسن علی النقی علیه سلام الله القادر القوی شاه نقی
صدف خیر الانام هادی خلق خدا نور دل خاص و عام وارث علم رسول نور دو چشم بتول

گفتند که او را در وقت مرض تب زرد روی کرده بود متوکل فرمود که هر چه در حق وی گفتند دروغ بود
همان دیگر بر تنش نهاد و با کیسه و شمشیر با وی باز فرستاد سعید حاجب گفت که این حال پیش [illegible] بودم
شرمسار گشتم یا سیدی بسیار دشوار بود بر من که بی اذن شما پیش تو در آمدم [illegible]
بود و محزون فرمود که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون آورده اند که چون متوکل وی را از مدینه
بعراق طلبید و [illegible] وی را فرود آوردند در زمینی که بغایت ناخوش بود آن مقام را
خان الصعالیک بودی [illegible] صالح بن سعید که از محبان وی بود بخدمت وی رسید گفت یا ابن
رسول الله جعلت فداک قصد [illegible] در همه امور اخفاء قدر تست و اطفاء نور که ترا فرود آورده اند
درین منزل بدین زشتی مقام پر نفور فرمود آن امام که ای ابن سعید تو هنوز بیش ازین مقام [illegible] پس بدست مبارک
خود اشارت کرد دیدم که باغهای خرم و جویهای روان و قصرها فیها خیرات حسان و ولدان
کانهم لؤلؤ المکنون و المرجان ظاهر شد حیرت بر من افزود فرمود ای ابن سعید این [illegible] ما هر جا که هستیم
در خان الصعالیک نیستیم دیگری گفت که مرا فرزندی بود در راه در خواستم از وی که یا ابن رسول الله
دعا کن که پسر باشد آن ولد فرمود که چون متولد شود وی را نام کن محمد چون متولد شد پسر بود وی را محمد
نام کردم چنانکه وی فرمود دیگری روایت کرد که مرا فرزندی در راه بود از وی التماس آن کردم که
دعا کند تا پسر زاید فرمود که بسیار دختر که بهتر باشد از پسر چون متولد شد بود آن فرزند دختر
آورده اند که شخصی از قاضی کوفه شکایت کرد که مرا میرنجاند و از وی بسیار میترسد فرمود که در دو ماه دیگر
[illegible] چون دو ماه برآمد از آن منصب قاضی معزول گردید و آن شخص بمراد رسید گویند که متوکل را خانه بود در وی
مرغان فراوان که هر کس آنجا در آمدی از اختلاف آوازهای ایشان سخن کسی نتوانستی شنید و هیچ شنیدی

طلب دین خود نمای و با من سخن درشت گوی و البته درین امر مبالغت نمود چون امام نزد متوکل رسید
آن اعرابی در مجلس وی آمد که جمع کثیر از اصحاب خلیفه وغیره آنجا بودند و بجد تمام مطالبه دین خود نمود
چنانچه آنحضرت گفته بود مطالبت کرد و آن امام با وی نرم نرم سخن میگفت و صورت حال را از دیگران
می نهفت و عذری می آورد و وعده ادای آن میکرد خبر آن بمتوکل رسید فرمان داد که سی هزار
درم از برای وی فرستادند آنحضرت همه را بآن اعرابی داد و فرمود که این را بگیر و دین خود را ادا
کن و آنچه زیادت آید نفقه کن بر عیال و ما را معذور دار اعرابی گفت یا ابن رسول الله
والله که آنچه من امید میداشتم کمتر از ثلث آنچه دادی بود ولکن الله اعلم حیث یجعل رسالته
مرویست از ابو هاشم جعفری که گفت روزی با امام علی نقی علیه السلم بیرون رفتیم بصحرا از سر من رای
شکایت کردم بوی از تنگی خود و محنت دنیا از ریگی که بر آن نشسته بود مشتی برگرفت و
بمن انعام نمود و گفت فراخی خویش شو بآن و آنچه دیدی از دیگران بپوشان چون بخانه رسیدم آنرا سرخ بود
برافروختم چون نیز آن زر را بر آتش گذاشتم و پیش زرگر بردم بمنزل خود طلبیدم گفت بزرگ طلای
بهتر ازین ندیدم که همچو پخته این و از کجا بود ترا طلای بدین خوبی گفتم این طلا از قدیم ذخیره بود ما را

فصل سیوم در تاریخ ولادت و وفات و ذکر بنین و بنات آن امام علیه السلم

ولادت وی در مدینه طیبه بود سیزدهم ماه رجب سنه اربع عشر و مایتین وگفته اند نیمه ذی الحجه سنه اثنا
عشر و مایتین و گفته اند که متوکل وی را شهید کرد در سر من رای از نواحی بغداد روز دوشنبه از اواخر
جمادی الآخر سنه اربع و خمسین و مایتین و عمر وی چهل سال بود و با پدر شش سال زیست بود بقولی دیگر
آن امام سالها بحیرت هر همه فرستاد و بود بسر من رای از مدینه و مدت امامت وی سی و سه سال بود

وگفته‌اند در ربیع الاخر سنه احدی و خمسین و مائتین بوده در سُرّ من رای و العجم در سوسن و قیل خیزرانک بود و علیه السلام او را حدیث نام نهاد و کنیت ابی اومحمد است نزد جمهور و لقب زکی خالص سراج
و مولد وی چون پدر بعسکری شهرت است و وفات آن امام در سر من رای بود روز جمعه هشتم ربیع الاول
سنه ستین و مائتین و مدت عمر وی بیست و هشت سال بود و مدت امامت وی شش سال چند ماه و بعد از
پدر چهار سال و هشت ماه و سیزده روز در بقیه ملک معتز و مهتدی و احمد معتمد بن جعفر متوکل و چون
پنج سال از ملک معتمد گذشته بود آنحضرت را زهر داده شهید از عالم رحلت نمودند قبر آن امام در پهلوی
پدر بزرگوار است علیه السلام **جوهر دوازدهم در ذکر امام دوازدهم** یعنی شهنشاهی که جوهر ذات
آمیزش منقبت صاحب لوای انا فتحنا لک فتحا مبینا مقرر است و شقه لوای مکنت و تمکینش
بطراز علم لدنی آدم و من دونه تحت لوائی مطرز طغرای امامتش مضامین یملأ الارض قسطا و عدلا
و منشور امامتش بعنوان ختم ولایت قابلیت رسیده و لواء آدم ساطرا هر که ذرّه مانند سر در سایه
اطاعت در آورده کجا لمعه بهشتش توان در رسید و هر کس که زنار خطا حکمش بنهد ندای ان علیک لعنتی الی
یوم الدین خواهد شنید آنکس که درود او رزد و نور طغرای یکبختی بر جبینش درست آمین وی ابد الآباد
از گرد و غبار جهالت و داغ ضلالت بر پیشانی خود کشیده از پس شیر بیشه جنگ آرایم
صبح جان فزای در عالم بلکه کبوتر بر بال آشیانه گیر و پی بر رسم والم بر تو نیع مقرر است
چون از قرار عالم بعد از نور غیبش ظلمت آباد جهان روشنی یابد اگر چه خورشید فرد آراده جهان را
بغیبت آورده آنچنان در پس ابر سیاه عالم را بنور ظهور معمور خواهد کرد بلکه از مطلع صبح بهاری
از افق جبل برآید و گیتی را بتیغ فیروزی شعشعه گسترد کمال خورشید مثال از مطلع آفتاب‌گون کرده بر خورشید

پس غلطید آن شاه اولین و آخرین و فرمود الحمد لله رب العالمین و ولادت وی در سر من رأی
بوده است در بیست و سیوم رمضان سنه ثمان و خمسین و مائتین و بعضی گفته‌اند در نیمه شعبان سنه خمس و خمسین
و مائتین و مادر آن امام ام ولد بود نجمه یا نرجس نام و گفته‌اند صیقل یا سوسن یا حکیمه یا غیر آن ؛
و مروی از اینست شیعه چنانست که آنحضرت علیه السلام و التحیه در سردابه که در سر من رای است در خانه پدر
دیگر خود را نمود و بعد از آن الا الشی را الله و ما در شان نظر میکرد و پس به سوی آن شاه عالم پناه در سنه
بیست و ستین و مائتین و همچنان پنهانست تا این زمان و اگر چه نزد علمای شیعه مذکور در بعضی مردمان
اما کسی واقف نمیشود بر حقیقت آن و هیچ استبعاد نیست در بقای مهدی آخر الزمان بعد از بقای عیسی و خضر
و الیاس از پیغمبران و بقای دجال و ابلیس لعین از دشمنان باتفاق همه مؤمنان و سر و حکمت
غیبت وی بخفیت بر ما ... و وجه عدم انصار و اعوان و کثرت ظالمان و جباران
بنی امیه و بنی عباس صد و بیست هزار علوی را بقصد استیصال این خاندان و دفع مهدی
آخر الزمان چه شنیده بودند از عالمان که مهدی صاحب دولت و دعوت خواهد بود در تمام جهان ؛
روایت کرده‌اند از امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که سر در آن بود که نباشد در
گردن وی بیعت هیچکس از ارباب سلطنت چنانکه بود در گردن بسیار از امامان و شیعه که بقدرت خود
دراز گرداند عمر وی را در ایام غیبت و بعد از آن ظاهر شود در صورت جوانی باشد که سن او کمتر است
از چهل سال ؛ مرویست از امام حسین علیه السلام که فرمود در قائم ما شباهت است از
انبیای سنت نوح عمر بسیار دراز و از ابراهیم خفای ولادت و گوشه گرفتن
از مردم و از موسی خوف و غیبت و سنت عیسی اختلاف مردم در حق او و سنت طایفه برآنند که

نقابی داشته و پرده بر روی کشیده گفتم ای سید ابرار که خواهد بود بعد از تو صاحب این کار گفت

آن پرده را بردار چون برداشتم کودکی پیدا آمد در کمال طهارت و نور خدا بر چهره او پیدا پیدا است

و گیسوان گذاشته که روی او ماه شب چهارده می‌نمود آمد و بر کنار ابو محمد علیه السلام نشست گفت

که صاحب شما اینست بعد از آن از زانوی وی برخاست ابو محمد گفت ای پسر باز گرد تا وقت

که رضای حق است باز آید من نظر میکردم پس گفت مرا ابو محمد برخیز و ببین که در این خانه کیست

در آمدم هیچ کس را ندیدم متحیر ماندم دیگری گوید که معتضد مرا با چند کس دیگر طلبید و گفت حسن بن علی

فوت کرده و برویده خانه وی را فرو گیرید در آنجا شوید و هر کرا در خانه وی بیابید سر وی را برای من بیارید

شتافتیم چون بسرای وی رسیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی دیدیم که گویا حالا فارغ شده‌اند از عمارت

آن سرا پرده دیدیم فرو گذاشته در آنجا پرده را برداشتیم سردابی دیدیم مانند آنکه آبی در وی دویده

روی آب حصیری در اقصای آن مردی بر خوبترین صورتی بر بالای آن حصیر چون آشنا و در نماز ایستاده و در

نیاز با دادار [illegible] بر خود کشاده با هیچ التفات ننمود یکی از آن چند نفر که با من بود شتافت و خواست که در

وی رود خود را در آب انداخت و اضطراب یافت غرق شد با اضطراب آنکه دست وی را گرفته خلاص کردم

از آب بعد از آن دیگری خواست که پیش رود او نیز غرق شد و مضطرب گشت وی را نیز خلاص کردم و حیران بماندم

خانه آوردم و گفتم ای صاحب البیت از تو عذر میخواهم والله که من نمیدانستم که حال چیست و در اینجا می‌آییم

از آنچه کردم کرده‌ام بازگشتم و از نفاق و غدر در گذشتم هر چند گفتم التفات نکرد و از آنجا باز

آمدیم و آن حال را با معتضد گفتیم گفت این سر را پوشیده دارید و الا بفرمایم که گردن شما را بزنند

فصل دویم در بیان غیبت آنحضرت و آنکه شیعه امامیه غیبت اثبات میکنند از برای آنحضرت

انست که یکی سالا از اهالی نواحی حله که اسمعیل نام داشت بیرون آمد و چیزی بسی عظیم بر ران چپش ظاهر بود
کا شت که هر چوام نه از علاج آن همه اطبای حله و بغداد و هم تنها از وجع آن ناله و فریاد
و اطبا میگفتند که علاج آن بغیر از قطع امکان ندارد و در قطع خطر است و لیکن در بالا بعرق
اکحل قریب است و قطع آنرا موجب انقطاع حیات میدانند چون نصیب اسمعیل گفت چون نومید شدم
از اطبا عزیمت کردم بمشهد شریف سر من رای بعد از زیارت ائمه علیهم السلم در آمدم بسرداب و استغاثت
طلبیدم از خدای و صاحب الامر و استمداد نمودم از ائمه و حسب بعضی از شبها قیام کرده طریق
عبادت بسر بردم و چند روز آنجا بسر بردم یک روز بکنار دجله رسیدم و غسل کرده جامه پاک پوشیدم
و بمشهد شریف متوجه گردیدم از آنجانب چهار سوار دیدم که پیدا شدند شمشیرها بسته و خواهان بر روی کتفها
نشسته یکی از آن چهار نفر نیزه داشت در دست چون شهاب ثاقب از بر و یکی دیگر از جوانی مانند
فلک اطلس پس از کمال بدیدم که اینها از شرفای مشهدند یک چون بمن رسیدند سلام کردند و جواب گفتیم
متوجه بجانب من گردیدند آن نیزه دار ایستاد بر طرف یمین و جوان دار و آن دو دیگر بر طرف یسار
پس آن صاحب فرجی گفت مرا که تو بجای خود پیش اهل خود خواهی رفتن فردا گفتم آری ای حبیب خدا پس
از ریش من رسید و ریش مرا بدید و مالید با یک جوبه و بیشتر آورد و ریش مرا بفشرد و درد کرد بسیار
آن نیزه دار مرا گفت افلحت بمهدی من تعجب کردم از آن گفتار که نام مرا چون دانست آن سوار
پس گفتم افلحنا و افلحتم انشاء الله الواحد القهار آن نیزه دار گفت این امامست شک میار پیش دویدم
و او را در بر کشیدم و زانوی مبارک وی را بوسیدم پس ناگاه از نظرم غایب شد و من دور شدم بعقب وی چون گردم گفت باز
گرد گفتم من هرگز از تو جدائی نخواهم کرد ... دیگر وی ... گرد که مصلحت آنست برگرد باز جواب گفتم

پرورش کنند و بسیار که حق با ایشان است و در پیش و نیست قول حق سبحانه و تعالی ان نشأ
ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین بدانکه ای موالی که اگر نباشد وجود
مهدی علیه السلام در جهان حق تعالی قبول نکند طاعت هیچکس را از بندگان و عقوبت
نیز نه بر هیچیک از عاصیان ترک کنند و بندگی بسیار آسمان و رزق نرسد بعالمیان و
غیبت آنحضرت همچو غیبت یوسف پیغمبر است بسیار سال و همچو غیبت ابراهیم از قوم جهال
بدفعال و مانند غیبت موسی از خانه فرعون بسیار سال و در مدینه بسیار سال باذن حق
تعالی و مثل عیسی که غایب شد از اهل ظلم و عدوان و طیران نمود بآسمان و باقی ماند آنجا
تا امروز و چو یونس که انداخت ولد قدرت الهی در دریا در شکم ماهی و چون بیرون آمد
معجزه اظهار نماید و سنگ و کلوخ و دشت و کوه از برای وی گواهی دهند تا حقیقة عدالت
و هدایت بسیار در دنیا بنیاد نهند و علامتهای ظهور وی چنانچه آمده است از اخبار و مرویات
اخبار خروج سفیانی است در عرصه جهان و کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان
و خسوف ماه بر خلاف عادت در آخر آن و خسف به بیدا و پنهان و طلوع آفتاب
از مغرب و خروج کردن دوازده کس از آل ابی طالب که همه دعوی امامت کنند و اعلای
مناصب ذبح کردن مرد هاشمی میان رکن و مقام و خروج کردن یمنی و ظهور مغربی
مصر و شام و کشتن اهل مصر امیر خود را در آن ایام و خراب شدن شام و تشبه مردان
زنان بمردان و مردان بزنان و التفات کردن مردان بمردان و زنان بزنان و زاییدن زن پسر که نباشد
از آن میان دختر بجهت انقطاع نسل از آن زنان و سوار شدن صاحبان فروج بر سروج و قبول

در سنه ۱۳۱۵ هجری